



روضُ البجنان وروحُ البجنان فی تفسیر القرآن

مشہور ہے:

تفسیر شیخ ابوالحسن رازی

تالیف:

علامہ محمد احمد ازہری
حسین بن بن عمر بن محمد بن ابی اسحاق

نیرادل مرثیہ شہری

جلد ۲

از آیت ۶۷ سورہ بقرہ (۲۱) تا آیت ۶۸۲ بقرہ (۲)

پیشکش و تصحیح

دکتر محمد حسنین رازی - دکتر محمد علی ناصح



[بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۱]

آیه ۶۷ **وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوعًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ**؛ چون گفت موسی قومش را که خدای می فرماید شما را که بکشی گاوی^۲، گفتند: می گیری ما را^۳ فسوس، گفت: پناه می دهم به خدای که باشم از جمله نادانان.

آیه ۶۸ **قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِصَ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ**؛ گفتند بخوان برای ما خدایت را تا بیان کند ما را که^۴ چیست آن؟ گفت او می گوید که: آن گاوی است نه پیرنه جوان، میانه^۵؛ میان این و آن یعنی آنچه می فرمایند شما را.

آیه ۶۹ **قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْثُهَا تَسْرُ النَّاطِرِينَ**؛ گفتند بخوان برای ما خدایت را تا بیان کند ما را که چیست گونه^۶ آن؟ گفت او می گوید که: آن گاوی است زرد خالص رنگش، خرم کند نگرندگان [را]^۷.

آیه ۷۰ **قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ**؛ گفتند: بخوان برای ما خدایت را تا بیان کند ما را که چیست^۸ که گاو پوشیده گشت بر ما، و ما اگر خواهد خدای راه یابیم.

آیه ۷۱ **قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَادَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ**

۱. اساس: ندارد، از معج افزوده شد.
 ۲. معج، وز، دب، آج، لب، فق + را؛ ها؛ ماده گاوی را.
 ۳. ها + به خندستانی و.
 ۴. معج، وز، دب، آج، لب، فق: تا.
 ۵. معج، وز + است.
 ۶. دب: لون؛ آج، لب، فق: لوثها.
 ۷. اساس: ندارد، از معج افزوده شد.
 ۸. معج + آن.

فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ قَدْ بَخُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ؛ گفت او می گوید: آن گاوی است نه کار^۲ شکسته که سپرد^۳ زمین را و نه آب دهد کشت را بی عیب، نباشد رنگی بر او، گفتند: اکنون آوردی^۴ حق و درستی، بکشند آن را و نزدیک نبود^۵ که بکشند.

آیه ۷۲ وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ؛ چون بکشتی تنی را و مدافعت کردی در آن، و خدا بیرون آرد آنچه شما پنهان می کنی.

آیه ۷۳ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُخَيِّ اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛ گفتیم بزنی او را به بعضی از آن، همچنین زنده کند خدای مُردگان را و باز نماید شما را حُجتهای خود تا همانا شما بدانید.

[قَوْلُهُ تَعَالَى: وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ- الْآيَةَ] سبب این آن بود که در بنی اسراییل گشته ای^۶ را یافتند نام او عامیل و ندانستند که او را که کشته است^۷. مفسران خلاف کردند در گشوده^۸ او و سبب کشتن او.

عطا و سُدی گفتند: مردی بود در بنی اسراییل و او را مال بسیار بود، و پسر عمی داشت و جز او وارث^۹ نداشت. این پسر عم می خواست که او بمیرد تا میراث او بردارد، و او دراز عمر بود، او را بکشت تا میراث او بردارد.

بهری دگر گفتند: این عامیل زنی داشت بجمال و پسر عم او می خواست که او را به زنی کند، او را بکشت برای آن زن.

کلبی گوید: عامیل دختری داشت بجمال، این پسر عم او را به زنی

۱. مع، وز، دب، آج، لب، فق + که.

۲. دب، آج، لب، فق: کاری.

۳. مع، دیگر محال اکنون می آوردی؛ دب، آج، لب، فق: دیگر محل اکنون آوردیم.

۴. مع، وز، دب، آج، لب، فق: نبودند.

۵. اساس که در این قسمت: نونویس و غیر قابل اعتماد است به جای عبارت داخل قلاب که از مع آورده شد، دارد: این هفت است و.

۶. اساس: گشقی.

۷. فق، مب، مر + او وارث نداشت.

۸. دب، آج، لب، فق، مب، مر: وارثی.

۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر: کشتن.

می خواست بدون می داد، او را بکشت تا ولایت^۱ دختر با او افتد، و آن مرد را چون بکشت از آن ده^۲ برگرفت و به دهی^۳ دیگر برد و بیفگند، و گفتند: از میان دو ده^۴ بیفگند او را.

عِکْرَمَه گفت: مسجدی بود بنی اسرائیل را دوازده در داشت [۹۸-ر] به عدد اسباط بنی اسرائیل، این مرد را کشته یافتند به در سبطی، به در سبطی دیگر کشیدند ۵ او را، از میان آن دو سبط خصومت افتاد.

ابن سیرین گفت: این پسر عم او را بکشت، و به در سرای مردی برد و بیفگند در شب، آنگاه^۵ بامداد پیامد و طلب خون او می کرد از آن مرد^۶، بدین سبب از میان اسباط بنی اسرائیل خصومت افتاد، بنزدیک موسی آمدند و گفتند: چنین حال^۷ افتاد، و این کار بر ما مشتبه^۸ شد، از خدای درخواه تا ما را معلوم کند که این مرد را که کشت^۹. موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذَبُّوا بَقَرَةَ.

بیان کردیم که: حد امر چون از باب قول بود، هُوَ قَوْلُ الْقَائِلِ إِفْعَلْ أَوْ مَا يَجْرِي مَجْرَاهُ إِذَا كَانَ الْقَائِلُ فَوْقَ الْمَقُولِ لَهُ فِي الرَّبِّيَّةِ وَكَانَ مُرِيدًا لِمَا أَمَرَ بِهِ، و امر هم در فعل و هم در قول حقیقت بود چنان که بیان کرده شود. إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

و ذَبِحَ قَطْعَ حَلْقُومٍ بَهِيمَةٍ بَاشِدٍ لِرَافِعِ بْنِ مَرْثَدَةَ، وَ حَقَّقَتْهَا نَافَةٌ مَشَكٌ بِشَكَافْتُمْ. ۱۵ گویند باشد و آنچه بدان مانند، و در حق مردم بر مجاز گویند. و اصل ذبح در لغت شق و شکافتن بود، يُقَالُ: ذَبَحْتُ^{۱۱} فَأَرَةَ الْمِسْكِ إِذَا شَقَّقْتُهَا؛ نَافَةٌ مَشَكٌ بِشَكَافْتُمْ.

و بَقَرَهُ اسْمُ غَاوِمَادَةٍ بَاشِدٍ، وَ نَرَا ثَوْرًا كَوَيْتًا، چنان که نَافَةٌ وَ جَمَلٌ وَ رَجُلٌ وَ امْرَأَةٌ که مؤنث اونه از لفظ مذکر باشد. و «بقر» جنس بود، و «تا» در اونه علامت تأنیث است، بل علامت وُحْدَانٍ^{۱۲} است، مِنْ بَابِ تَمَرٍ وَ تَمْرَةٍ. و باقر اسمی ۲۰ باشد بقر را، چنان که جامل اسمی باشد جمل را، و اصل او از بقر است، و بقر

۱. همه نسخه بدلها، بجز مب + آن.

۲. مع: دهی؛ دب، آج، لب، فق، مر: ده.

۳. مع: وز، دب، مر: ده.

۴. لب، مب: شبانگاه.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: ما را چنین حالی.

۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: کشته است.

۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: پوشیده.

۸. آج، فق: گاف/ گاو.

۹. مر: واحد آل؛ دب: وحدت.

۱۰. مر: واحد آل؛ دب: وحدت.

۱۱. وزن اذبحت.

شکافتن بود، يُقَالُ: بَقَّرَ بَقْرَةً، أَي شَقَّهٗ، برای آتش بقر خوانند که زمین شکافتد، چنان که ثور را لِإِثَارَتِهِ الْأَرْضَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَأَنَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا^۱.

موسی - عَلَيْهِ السَّلَامُ - گفت خدای تعالی شما را می فرماید که: گاوی بکشی تا معلوم شود که این مرد را که کشته است. ایشان گفتند اَتَّخِذْنَا هُرُؤًا؛ بر ما افسوس می داری برای آن که ایشان را مستبعد آمد، چه نسبتی معقول نبود از میان این و آن.

و در «هُرُؤًا»، سه قراءت است و همچنین در کُفُؤًا. هُرُؤًا وَكُفُؤًا به تخفیف و همزه، این قراءت حمزه و خَلْف است. وَ هُرُؤًا وَكُفُؤًا به تشقیل و همزه، و این قراءت ابو عمرو است و کِسَائِي و اهل حجاز و اهل شام. وَ هُرُؤًا وَكُفُؤًا مَثَقَلٌ بِي هَمْزٍ، و این قراءت عاصم است به روایت حفص. وَ هَمْزٌ لِفَاتٍ فَصِيحٌ وَ صَحِيحٌ اسْت. وَ هُرُؤًا، سُخْرِيَّتٌ وَ فُسُوسٌ^۲ باشد و استهزاء، همچنین يُقَالُ: هَزِرْتُ بِهِ، قَالَ الرَّاجِزُ:

قَدْ هَزِرْتُ مِنِّي أُمَّ ظَلِيئَةَ^۳ قَالَتْ أَرَأَهُ مُعَدِمًا لَأَشْيَاءَ لَهُ

موسی - عَلَيْهِ السَّلَامُ - گفت: اَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ پناه با خدای می دهم از آن که من از جمله جاهلان باشم، برای آن که در جواب مُسْتَرَشِدٌ^۴ که طلب رشد و صلاح کند، سُخْرِيَّةٌ و استهزاء جاهل باشد، و جهل اعتقادی باشد که مُعْتَقَدٌ به خلاف اعتقاد بود هر که که او را متعلق^۵ بود، و از جمله حیوانات گاو^۶ برای آن تخصیص کرد که ایشان عبادت عجل کرده بودند [۹۸-پ] و آن در چشم و دل ایشان موقعی داشت تا بر او استخفافی^۷ باشد، و مهین و ذلیل شود بر دست ایشان، و بدانند که او صلاحیت عبادت ندارد.

اکنون اهل علم خلاف کردند در آن که خدای تعالی ایشان را ذَبَح بقره فرمود هر چه باشد، یا ذَبَح بقری که موصوف باشد به این جمله صفات.

بیشتر مفسران گفتند: خدای تعالی ایشان را فرمود که گاوی بکشند هر چه باشد اگر مراجعت نکردندی و گاوی بکشتندی هرگونه که بودی مجزی بودی از

۱. سوره روم (۳۰) آیه ۹. ۲. وزه، دب، آج، لب، فق، مَب، مر: لَعِب.

۳. اساس و همة نسخه بدلها؛ ظَلِيئَةٌ؛ با توجه به چاپ شعرانی (۲۲۰/۱) تصحیح شد.

۴. آج: مَسْلُتِي. ۵. مَج، وزه: تَعْلُقِي؛ آج: مَعْتَقَدِي.

۶. همة نسخه بدلها + را. ۷. دب، آج، لب، فق، مَب، مر: برای استخفاف.

- ایشان، و لکن چون بر خویشتن سخت بکردند خدای تعالی برایشان سخت بکرد، چون خدای تعالی ایشان را گفت: گاوی بکشید، مصلحت در آن بود که گاوی بکشندی بر هر وجه که بودی، چون مراجعت کردند مصلحت بگردید^۱ گاوی بایست موصوف به صفات اول، اگر بکردندی و مراجعت نکردندی مجزی بودی. چون دگر ۵ باره مراجعت کردند، مصلحت بگشت گاوی بایست به این لون مخصوص. چون دگر باره مراجعت کردند^۲ گاوی بایست جامع این جمله صفات را که درسه آیت است، و این مذهب معتزلیان و اصحاب الحدیث است و بیشتر متکلمان در اصول الفقه.
- و مذهب مرتضی علم الهدی - قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ - آن است که: خدای تعالی به اول ایشان را کشتن گاوی فرمود که جامع باشد جمله این صفات را، و لکن تأخیر بیان کرد از وقت خطاب به وقت حاجت، و این را بنا بر مسأله ای باشد بزرگ از اصول الفقه که تأخیرالبیان عن وقت الخطاب روا بود یا نبود؟
- مذهب مشایخ معتزله آن است که روا نبود، و مذهب مرتضی - رَحِمَهُ اللهُ^۳ - آن است که: تأخیر بیان از وقت خطاب روا بود، از وقت حاجت روا نبود، و این آیت دلیل است بر صحت این قول، و آنچه استدلال از آیت آن است که خدای تعالی ایشان را فرمود که گاوی بکشند در وقتی، مثلاً در عاشر اوقات از خطاب، خطاب ۱۵ بگفت در اول حال و بیان تأخیر کرد تا به وقت عاشر که وقت حاجت بود.
- و دلیل بر آن که ایشان مأمور نبودند إلا به ذبح بقری که جامع بود این جمله صفات را، آن است که اگر مراد خدای تعالی ذبح بقری بودی آیه^۴ بقره کانت، چون مراجعت کردند و گفتند: ماهی؟ جواب آن بود که مراد من بقره ای است هر چه باشد ۲۰ **إِذْ بَحُّوا آيَةَ بَقْرَةَ كَانَتْ**؛ چنان که باشد یا به دست آید، از برای آن که نتوان گفتن که «هی» و «إِنَّهَا» در جواب و سؤال کنایت است از بقره دیگر که ذکر آن در آیت نیست، لابد باید که راجع با بقره اول باشد، و جز چنین نشاید، و با این جمله هیچ شبهت نماند در آن که مراد خدای تعالی جز گاوی نباشد جامع جمله این صفات را.

۲. مر + مصلحت بگشت.

۱. آج، لب، فق، مب، مر: بگشت.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر + اگر چه.

۳. همه نسخه بدلها: رحمة الله علیه.

۶. اساس: آئی؛ به توجه به ضبط کلمه در عبارت فوق تصحیح شد.

۵. همه نسخه بدلها: آئی.

دگر آن که: ما به ضرورت دانیم حُسن آن که یکی از ما غلامش را گوید: تورا فردا به بازار می باید رفتن یا به دیه که چند مهم است تا تمام کنی. و در وقت خطاب مهمات را بیان نکند، چون وقت رفتن درآید او را پیش خواند و مهمات بر او شمارد و تفصیل بکند^۱ و بیان کند و وصایت کند، ما دانیم که هر کس [۹۹-ر] که در حُسن^۲ این خلاف کند یا گوید، این جاری مجزای خطاب غیر^۳ بود برنجی^۴ مکابر باشد و دافع ضرورت.

شدی و جماعتی دیگر مفسران گفتند: این گاو موصوف به این صفات در همه بنی اسرائیل نزدیک مردی بود که او با پدر نیکوکار بود، و قصه او آن بود که: او مردی بازرگان بود و جوهر فروختی، روزی مردی آمد تا جوهر خرد از او به مبلغی، و او را بدان بسیار سود خواست بودن. چون بیامد تا جوهر عرضه کند، جوهر در صندوق بود و قفل برزده و کلید در زیر سر پدرش بود و پدر خفته بود. پدر را بیدار نکرد و بیامد و مرد را جواب داد و گفت: وقت را میسر نیست، اگر توقف کنی تا پدرم بیدار شود من از بهای این جوهر ده^۵ هزار درم کم بستانم. مرد گفت: مرا تعجیل است، اگر کار من ترویج کنی^۶، ده هزار درم بر آنچه قرار بهاست زیادت بدهم^۷. او گفت: نکنم و روا ندارم که برای زیادت زرو سیم پدر را بیدار کنم و خواب بر او بیاشوبم^۸. مرد را گسیل کرد و طمع از آن سود بسپرد. چون پدر بیدار شد، او را خبر دادند بدین حال، پدر او را حمد کرد و دعا کرد و گفت: به بدل این مرا گاوی است نیکو به تودهم و او را دعا کرد به برکت در آن گاو، و آن گاو بستد.

چون این حال افتاد و خدای تعالی فرمود ایشان را که گاوی باید موصوف به این صفات، در همه بنی اسرائیل إلا بنزدیک او نیافتند. از او بخواستند به احتیاط و استقصاء تمام و از او بخریدند «بِمِثْلِ مَسْكِيهَا ذَهَبًا»، به آن که پوستش پر از زرباز کنند و به او دهند.

۱. همه نسخه بدلها: بگوید.

۲. مر: جنس.

۳. همه نسخه بدلها: عربی؛ آج: افرایی.

۴. مب + و.

۵. مب: ندارد؛ لب، فق، مر: دو.

۶. مب: اگر مهم من بسازی.

۷. مر: زیادت کنم.

۸. دب، مر: بیاشوبم.

عبداللہ عباس و وہب مُتَّبِعَهُ گفتند: مردی صالح بود در بنی اسرائیل و او را پسری طفل بود و گوساله ای داشت، چون اجلش نزدیک^۱ رسید آن گوساله را بیاورد، و بیشه ای بود در آن بیشه کرد و گفت: ای خدای ابراهیم! این عیجل را به تومی سپارم تا این فرزندک^۲ من بزرگ شود با او دهی، و برفت و مادر آن پسر را از این حال خبر داد و با پیش خدا شد آن عیجل در آن بیشه بزرگ گشت و قوی شد و دست به کسی نداد تا این کودک بزرگ شد^۳، هر روز بیامدی و پشته هیزم کردی^۴ در آن بیشه و بیاوردی و بفروختی و نفقه خود و مادر کردی و رضای مادر^۵ عظیم نگه داشتی.

یک روز مادر او را گفت: پدرتورا در این بیشه گوساله ای هست به ودیعه به خدای ابراهیم سپرده، اگر بروی و آن ودیعه باز خواهی، که او ودیعه داری است که ودایع بنزدیک او ضایع نشود، و ودیعه را باز دهد. غلام بیامد و به بیشه درآمد و گفت: ۱۰

يَا إِلَهَ إِبْرَاهِيمَ يَا مَنْ لَا يُضَيِّعُ وَدَائِعَهُ؛ ای خداوندی که ودیعه^۶ تو ضایع نشود، آن ودیعه پدرم به من باز ده^۷. نگاه کرد^۸ گاوی می آمد^۹، كَأَعْظَمِ مَا يَكُونُ مِنَ الْبَقَرِ وَأَحْسَنِهِ؛ بزرگتر^{۱۰} آنچه ممکن باشد که گاوی بود و نیکوتر^{۱۱}، تا پیش او بایستاد^{۱۲}، به نام خدای رَسَن بر سر او کرد، چون به بازار درآمد مردمان را از نیکویی^{۱۳} آن گاو و بزرگی او عجب آمد، به خانه آورد [۹۹-پ]، مادر او را گفت: مصلحت در آن است که این ۱۵

گاو بفروشی و در سرمایه گیری و بدان کار می کنی.

بردگر روز گاو به بازار برد و قیمت گاو^{۱۴} در آن روز گار سه درم بود^{۱۵}، مادر را گفت: به چند فروشم این گاو^{۱۶}؟ گفت: قیمت^{۱۷} سه درم است، و لکن به هربها

۱. مع، وز، دب، آج: بنزدیک. ۲. مب، مر: فرزند.

۳. مع، دب، آج، لب، فق، مر: بالغ شد؛ مب: جمع شد و بالغ گردید.

۴. دب، فق: گرد کردی؛ مب: جمع کردی؛ مر: ساختی. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: را.

۶. دب، مر: نزد. ۷. مع، وز، آج، لب، فق + که؛ دب + تا.

۸. دب، آج، لب + دید که؛ مر + دید.

۹. مع، وز، آج، لب، فق + که؛ دب + تا. ۱۰. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیامد آن گاو.

۱۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بایستاد آن گاو.

۱۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بزرگتر.

۱۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: نیک. ۱۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: قیمت.

۱۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: سه درم است. ۱۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بزرگی.

که خواهند تا مرا خبر ندهی مفروش. چون گاو^۱ به بازار آورد^۲، مردی درآمد و گفت: این گاو به چند فروشی؟ گفت: قیمت بازار سه درم است. گفت: سه درم از من بستان. گفت: تا مادر را خبر دهم. گفت: قیمت سه درم است، شش درم از من بستان و مادر را خبر مکن. گفت: نستانم، او درم دوازده کرد و بیست و چهار کرد، او می گفت: ممکن نیست تا من مادر را خبر ندهم. او همچنین می فرود تا به آن جا رسانید که گفت: پوست این گاو پر از زر کرده بستان، و با مادر رجوع مکن. گفت: ممکن نیست. مردم از آن بخندیدند و گفتند: بی خرد غلام^۳ است این.

در تفسیر می آید که: آن فریشته ای بود که خدای تعالی او را فرستاده بود به امتحان تا بر این کودک با مادر^۴ به خلقان نماید، تا ایشان را تنبیه باشد و بدانند که کس بر طاعت خدای تعالی و رضای مادر و پدر نگاه داشتن زیان نکند.

نماز دیگر به خانه باز آمد و مادر را خبر داد. مادر گفت: صواب کردی و لکن فردا به بازار شو و اگر آن مرد را بینی با او مشورت کن و بگو که با تو مشورت می کنم، آنچه صلاح من است در حدیث این گاو مرا خبر ده.

بردگر روز غلام به بازار آمد، آن مرد را دید، گفت: ای بنده خدای! من با تو مشورت می کنم، آنچه مصلحت من است^۵ مرا بفرمای. گفت: برو این گاو^۶ نگه دار که تا پس نه^۷ در بنی اسرائیل حادثه ای افتد، و ایشان را به این گاو حاجت باشد. چون از تو خواهند، کمتر از پوست او پر از زر کرده بها بستان.

او برفت. چون در بنی اسرائیل این حادثه افتاد، در همه بنی اسرائیل گاوی که بر این صفت بود^۸ إلا بنزدیک این غلام نیافتند، از او بخریدند به مراد او، به پوست آن گاو پر از زر^۹.

و عجب آن است که این هر دو روایت در تفسیرهای آنان است که ایشان

۱. آج، لب، مر + را. ۲. دب، آج، لب، فق، مر: در آورد.

۳. دب: غلامی. ۴. لب، فق: حق مادر.

۵. آج، لب، فق: خبری. ۶. لب، مر + در این گاو.

۷. آج، لب، مر: و این گاو را.

۸. دب: نرود که؛ آج، لب، فق: تا زمانی که؛ مر: که بعد از این.

۹. لب: زرسوخ کردند و بخریدند.

می‌گویند: هر گاو که بودی روا بودی، و به تشدید ایشان مشدد شد، و نمی‌دانند که این مناقض قول و مذهب ایشان است، برای آن که این هر دو قصه دلیل می‌کند که مراد خدای تعالی جز این گاو معین نبود. چون چنین باشد، این قوت آن مذهب می‌کند که سید- رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ- اختیار کرده است که گاو نمی‌شایست که باشد إِلَّا جامع جمله این صفات را که در آیات مذکور است، چه مراد خدای تعالی آن بود، و ۵ امر به او تعلق داشت.

پس چون موسی - عَلَيْهِ السَّلَامُ- ایشان را گفت، خدای تعالی می‌فرماید شما را که: گاوی بکشی و پاره‌ای از آن گاو بر تن^۱ کشته زنی [۱۰۰-ر] تا خدای تعالی او را زنده کند و او^۲ بگوید که مرا که کشت^۳.

ایشان چون بدانستند که این حدیث خداست و از قیل خدای است، گفتند^۴: يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ؛ دعا کن خدای را تا بیان کند که این گاو چه گاوی است!

دُعا، درخواستن فعلی باشد از غیر بر وجهی که داعی به مرتبه از مَدْعُو فَرَوْتَر باشد، وَكَذَلِكَ السُّؤَالُ، يُقَالُ: دَعَوْتُ اللَّهَ فِي كَذَا، وَسَأَلْتُهُ كَذَا. و دُعا، به معنی بانگ زدن نیز باشد، يُقَالُ: دَعَاهُ إِذَا صَاحَ بِهِ. وَمِثْلُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا^۵...، وَدَعَا لَهُ بِالْخَيْرِ، وَدَعَا عَلَيْهِ بِالشَّرِّ. چون دعای خیر^۶ کند «لَهُ» گویند، و چون نفرین کند «دَعَا عَلَيْهِ» گویند. و بیان روشن کردن باشد، و اصل او از بَين و از بَيْتُونَة^۷، و خدای است که تفصیل دهد و مشتبه از نامشبه جدا کند. مَا هِيَ، «مَا» استفهامی است و «هِيَ» به اجماع کنایت است از بَقْرَة مَقْدَم فِي قَوْلِهِ: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً.

۲۰ موسی - عَلَيْهِ السَّلَامُ- جواب داد که خدای تعالی می‌گوید: إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِصَ

۱. همه نسخه بدلها، بجز فق، مب: براین؛ فق: بر آن؛ مب: بر.

۲. مر: تا خود.

۳. مب: که او را که کشته است؛ دیگر نسخه بدلها: کشته است.

۴. دب + قالوا. ۵. سورة نور (۲۴) آیه ۶۳.

۶. مب، وز، فق: به خیر. ۷. دب، آج، لب، فق، مر: بود؛ مب: باشد.

وَلَا بَكْرًا؛ این گاوی می باید نه بزرگ و نه کوچک، یعنی به سال نه پیری پیر و نه جوانی جوان.

مُجَاهِدٌ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ كَقَتْنِدَا: «فَارِضٌ»، آن باشد که به پیری^۲ به حدی باشد که نزاید، يُقَالُ: فَرَضْتُ فَرِضًا فَرِضًا، قَالَ الشَّاعِرُ:

كَمَيْتٌ بَهِيمٌ اللَّوْنِ لَيْسَ بِفَارِضٍ وَلَا بِعَوَانٍ ذَاتِ لَوْنٍ مُخَصِّفٍ ۵
وَقَالَ الرَّاجِزُ:

يَا رَبِّ ذِي ضِفْنٍ وَضَبٍ فَارِضٍ لَهُ فَرُوءٌ كَفُرُوءِ الْحَائِضِ
أَيُّ حَقْدٍ قَدِيمٍ.

و «بِكَرٍ» جوانی بود که هنوز زاده نبود^۳. و سُيِّدِي كَقَتْنِدَا: «بِكَرٍ» آن بود که یک بار زاده باشد، او را و پدراً و فرزنداً را «بِكَرٍ» خوانند، قَالَ الشَّاعِرُ:

بَا بِكَرٍ بِكَرَيْنٍ وَبَا جَلَبِ الْكَبِيدِ أَصْبَحْتَ مِنِّي كَذِرَاءٍ مِنْ عَضُدٍ
و «عَوَانٌ» نَصْفٌ بود، نه جوان جوان و نه پیر پیر، میان هر دو. و «ذَلِكُ»، اشارت است به هر دو. و أَخْفَشَ كَقَتْنِدَا: «عَوَانٌ» آن بود که چند بار زاده بود، و جَمَعَهَا عُوْنٌ، و آن غایت نکویی و قُوَّةٌ^۴ باشد، قَالَ الْأَخْطَلُ:

وَمَا بِمَكَّةَ مِنْ شَمْعٍ مُحَلَّقَةٍ وَمَا بِبَثْرِبَ مِنْ عُوْنٍ وَابْكَارٍ ۱۵
و رَفِيعٌ «فَارِضٌ» و «بِكَرٌ» بر صفت است، و رَفِيعٌ «عَوَانٌ» بر خبر مبتدای محذوف، و روا بود که هم صفت بود، یعنی غَيْرُ فَارِضٍ وَلَا بِكَرٍ بَلْ عَوَانٌ، أَوْ بَلْ هِيَ عَوَانٌ. فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ؛ بکنی آنچه می فرمایند شما را.

آنکه گفتند: ای موسی! حدیث سال معلوم شد، درخواه از خدای تعالی تا بیان کند ما را لَوْنِ این گاو تا به چه رنگ می باید؟ «لَوْنٌ»، عامتر است از صُفْرَتِ، چه لَوْنٌ نوع است و صُفْرَتِ جنس، و نوع واقع بود بر متماثل و مختلف و متضاد، و جنس واقع بود بر متماثل.

پس گفت، خدای تعالی می گوید: این گاوی می باید زرد و سخت زرد. عبدالله

۱. مر + عَوَانٌ. ۲. مب: آن پیری باشد.

۳. دب، آج، لب، فق: زیاده نبود؛ مب: نزایده بود. ۴. همه نسخه بدنها + را.

۵. همه نسخه بدنها + او.

عبّاس گفت: فاقع شدید الصفرة، قال عديّ:

وَإِنِّي لَأَسْفِي الشَّرْبَ صَفْرَاءَ فَاقِعًا كَأَنَّ ذِكْرِي الْمِسْكِ مِنْهُ بَفْتَقُ [۱۰۰-پ]
 و قتاده و ابوالعالیه گفتند: «فاقع» خالص اللون باشد. سعید جبير گفت:
 سرو و سُم زرد دارد. حسن بصری گفت: مراد به «صفراء»، سیاه است، چنان که
 أغشى گوید:

تِلْكَ حَبْلِي مِنْهُ وَتِلْكَ رِكَابِي هُنَّ إِصْفَرًا أَوْلَادُهَا كَالزُّبَيْبِ
 آئی سُوْدُ.

و این قول درست نیست برای آن که تأکید سواد به حُلُوْكَ کنند، يُقَالُ: أَسْوَدُ
 حَالِكٌ وَأَبْيَضُ يَبْقُ وَأَخْمَرُ قَائِيٌّ وَأَخْضَرُ نَاضِرٌ، وَأَصْفَرُ فَاقِعٌ.

۱۰ تَسْرُ النَّاطِرِينَ؛ نگریدگان^۲ را خرم کند از صفای لون، و این لون بر گاونکو
 باشد، و چشم مولع بود به نگریدن به او.

و از امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - روایت کرده اند که او گفت: هر که او
 نعلی زرد بپوشد غمش برود^۳، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسْرُ النَّاطِرِينَ.

چون لون معلوم شد، گفتند: یا رسول الله! از خدای در خواه تا باز نماید که این
 چه گاوی می باید که بر ما مشتبه است^۴، وَتَشَابَهُ الشَّيْءِ وَاشْتَبَاهُ بِمَعْنَى وَاحِدٍ، وَ
 ۱۵ آیت^۵ متشابه برای آن گویند که معنی در او مُشْتَبِه باشد و پوشیده.

اگر گویند: بَقَرٌ جَمْعٌ اسْت. چرا تَشَابَهَتْ^۶ نگفت، گویم از این چند جواب
 است:

یکی آن که بَقَرٌ مَذْكَرُ اللَّفْظِ اسْت، و چون چنین باشد تذکیر اولیتر بود، چنان که
 ۲۰ خدای تعالی گفت: كَانَتْهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ^۷.

و مُبَرَّدٌ گفت: سیبویه را از این پرسیدند، گفت: هر لفظی از الفاظ جمع که با

۱. اساس: ندارد، از معجزه افزوده شد. ۲. مع، وز، دب، آج، لب: نگرندگان.

۳. همه نسخه بدلها، بجز مر: نشود.

۴. چاپ شعرانی (۲۲۴/۱) + قوله تعالی: إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا.

۵. اساس: این؛ با توجه به مع، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. ۶. وز: نشابهن.

۷. سورة قمر (۵۴) آیه ۲۰: آج، لب، فق، مب، مر + وَأَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ.

واحد^۱ مانند یا لفظ او را حروف جمعش از حروف واحد کمتر بود آن را تذکیر کنند، چنان که آنغشی^۲ گفت:

وَدَعُ هُرَيْرَةَ إِنَّ الرُّكْبَ مُرْتَجِلٌ

و نگفت مُرْتَجِلَةٌ.

زجاج گفت معنی آن است که: جِئْتُ البَقْرَةَ^۳ تَشَابَهَ عَلَيْنَا. وَأَنَا إِنْ شَاءَ اللهُ لَمُهْتَدُونَ، آئی لَمُوقِّفُونَ فیما أمرنا؛ و اگر خدای خواهد ما راه یافته و موفق گردیم در این امر که ما را کردند.

جواب دادند ایشان را که: این گاو می باید، لا ذَلُولٌ؛ نه کارشکسته، آئی مُدَلَّلَةٌ بِالْعَمَلِ تُثِيرُ الْأَرْضَ؛ که زمین سپرده باشد، يُقَالُ: رَجُلٌ ذَلِيلٌ بَيْنَ الدَّلِّ وَالذَّلَّةِ وَالْمَدَلَّةِ، وَدَابَّةٌ ذَلُولٌ بَيِّنَةُ الذَّلَّةِ. وَذَلُولٌ^۴ در صفت اسب^۵ و در صفت مرد مدح باشد، قَالَ اللهُ تَعَالَى: أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ^۶،... و در صفت گاو ذم است این جا.

و تُثِيرُ الْأَرْضَ، مِنْ أَثَرَتِ التُّرَابِ باشد چون خاک باز مشیباند^۷. و گاونر را از این جا «ثور» خوانند که زمین شیباند^۸، وَثَارَ الثَّقَعِ^۹ گرد انگیخته شد، وَآثَرُهُ أَنَا؛ من برانگیختم، وَثَارَ الثَّقَلُ، آن باشد که شترنر حمله آرد. و کسی که به قصد کسی برخیزد، گویند: ثَارَ إِلَيْهِ، وَأَخَذَ الثَّارَ وَطَلَبَ الثَّارَ؛ از این جا باشد که کینه بازخواست. وَثَارَتْ^{۱۰} بِالْقَتِيلِ، آن باشد که کشنده او را باز کشد!

وَلَا تَسْقِي الْحَرْتَ؛ کشت را آب نداده باشد، که جایی که آب روان نباشد کشت را به گاو و شتر آب دهند که از چاهها برکشند. مُسَلَّمَةٌ، یعنی بری از عیبهها. حسن بصری گفت: درست دست و پا. لَا شِيَةَ فِيهَا؛ یک رنگ، در او^{۱۱} نباشد مخالف

۱. آج: الفاظ که جمع گردد و واحد را مانند.

۲. همه نسخه بدلها: البقر.

۳. دب، لب، فق، مب، مر: ذلیل.

۴. مع، وز، آج، لب، دب: است.

۵. سورة مائده (۵) آیه ۵۴.

۶. آج: شیارند.

۷. اساس: ثار الرقع؛ با توجه به مع و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

۸. آج + القتل.

۹. دب، وز، آج، لب + رنگی؛ فق، مب: که در او رنگی؛ مر: که دورنگ.

۱۰. دب، مز: کشند.

رنگ تنش، این قول محمد بن کعب است. مجاهد گفت: در او سواد و بیاض نباشد [۱۰۱-ر]. قتاده گفت: در او عیبی نباشد.

- چون این جمله بشنیدند، گفتند: **الآن جنت بالحق**؛ اکنون حق آوردی، یعنی جمله صفات روشن کردی چنان که اشتباه زایل شد. و این دلیل است بر آن که ایشان مأمور بودند به کشتن گاوی موصوف به جمله این صفات، که چون صفات تمام بشنیدند و بدانستند، گفتند: **الآن جنت بالحق**، و اگر مراد آن بودی که گاوی بکشی^۱، هر گاوی که باشد به اول که شنیدند که: **أَنْ تَذُبُّوا بَقَرَةً...**، گفتند: **الآن جنت بالحق، فذَّبُّوْهَا.**

در آیت حذف و اختصاری هست مقدر تا کلام مستقیم شود، و آن این است

- ۱۰ که: **فَقَطَّبُوْهَا فَوَجَدُوْهَا وَاشْتَرَوْهَا بِأَعْلَى الثَّمَنِ. فَذَّبُّوْهَا؛** بچستند و بیافتند و به گرانتر بها بخریدند. آنکه بگشتند آن گاورا، **وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ؛** و نزدیک بود که نکنند، **لِغَلَاءِ ثَمِّيْهَا؛** از گرانی بهای آن. سیدی گفت: ده سر^۲ به زرباز کردند^۳. دیگران گفتند: پوستش پر از زرباز کردند و به بهاش^۴ بدادند.

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا، یعنی عامیل را، و این آیت اول قصه است. **فَإِذَا رَأَيْتُمْ فِيهَا.**

- ۱۵ **أَنْ تَدَارَأْتُمْ وَتَدَافِعْتُمْ،** واصل او **تَفَاعَلْتُمْ**^۵ است برای قرب مخرج «تا» به «دال» ادغام خواستند تا کنند، «تا» را «دال» کردند و اسکان او کردند برای ادغام ابتدا به ساکن نشایست کردن، «الف» وصل بیاوردند تا زبان بر او اعتماد کند در گفتن. **إِذَا رَأَيْتُمْ** شد، و **كَذَلِكَ قَوْلُهُ: إِنَّا قَتَلْتُمْ...،** و: **اطَّيَّرْنَا**^۶.

عبدالله عباس گفت: **تَدَافِعْتُمْ** و **اخْتَلَفْتُمْ**، و مجاهد و ضحاک گفتند: **إِخْتَصَمْتُمْ.**

- ۲۰ **عبدالعزیز بن یحیی** گفت: **شَكَّكْتُمْ**^۷، واصل «دَرء»، دفع بود، **مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: وَتَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ**^۸، **وَمِنْهُ قَوْلُ الشَّاعِر:**

۱. مج: بکشتی؛ مر: بکشند.

۲. مر: سپهر؛ چاپ شعرانی (۲۲۶/۱): استر.

۳. کذا در اساس و نسخه بدنها، اصل قول سدی این است: «اشتروها بوزنها عشر مرآت ذهباً» رک، طبری ۲۸۱/۱، مجمع البیان ۱۳۶/۱.

۴. دب، آج، فق، مب، مر: بهایش را.

۵. اساس: تقاعدتم؛ با توجه به مج و اتفاق نسخه بدنها تصحیح شد.

۶. سورة توبه (۹) آیه ۳۸. ۷. سورة نمل (۲۷) آیه ۱۷.

۸. آج، لب: سکنتم؛ فق: سکنتم؛ لب، مب: سکتم. ۹. سورة رعد (۱۳) آیه ۲۲.

فَنَكَّبَ عَنْهُمْ ذُرَّةَ الْأَعَادِي

وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ؛ و خدای بیرون آرنده است آنچه شما پنهان می کردی.

فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَبَعْضِهَا؛ گفتیم اکنون چون این گاو بکشی بعضی از این گاو کشته بر این مرد کشته زنی. ۵

مفسران در آن بعضی خلاف کردند. عبدالله عباس گفت: آن استخوان بود که بنزدیک غرضوف^۱ باشد، و هُوَ بَعْضٌ^۲ الْكَتِفِ و آن مقتل بود. و صَحَاكُ گفت: زبانش بود. سَعِيدٌ جُبَيْرٌ گفت: دُمُ غَزَهَ بود. مجاهد گفت: دنبالش بود. کلبی گفت: ران راستش بود. سُدَيٌّ گفت: آن پاره گوشت که از میان دو کتف بود. بعضی دیگر گفتند: گوشش بود. ۱۰

حسین ابن الفضل گفت: از همه اقوال آن بهتر است که زبانش بود برای آن که او آلت کلام است، و غرض آن بود تا او سخن گوید. و در کلام حذفی و اضماری هست و تقدیر او تا معنی مستقیم شود این است: فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَبَعْضِهَا يُخِيهِ اللَّهُ فَيَدْلِكُمْ عَلَى مَنْ قَتَلَهُ فَضْرِبُوهُ بِهِ فَأَحْيَاهُ اللَّهُ فَذَكَرَ وَذَكَرَ عَلَى قَاتِلِهِ. كَذَلِكَ يُخِيهِ اللَّهُ الْمَوْتَى، گفتیم پاره از این گاو بر او زنی تا خدای زنده کند او را تا بگوید که مرا که کشت^۳. [۱۰۱-پ] بکردند خدای تعالی او را باز زنده کرد تا بگفت که مرا که کشت، آنگه بیفتاد و بمرد. ۱۵

آنگه خدای تعالی - بر سبیل تنبیه آنان را که منکران بعث و نشور باشند، گفت: كَذَلِكَ يُخِيهِ اللَّهُ الْمَوْتَى؛ خدای تعالی - مردگان را چنین زنده کند که عامل را زنده کرد. وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ؛ آیات و حُجُج و بَيِّنَات و دلالات و معجزات با شما می نماید. لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛ تا شما بدانی و عقل کاربندی و تفکر و تأمل کنی. ۲۰

آیه ۷۴ قَوْلُهُ تَعَالَى: ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ

۲. مع، وزا نقض.

۱. دب: غرضوف.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: کشته است.

مِنْهَا لَمَّا يَهَيِّطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛ پس سخت شد دلهاشان از پس آن چون سنگهاست یا سخت تر به سختی و از سنگها بهری^۱ بود که بر دمد از او جویها، و از آن بهری^۱ بود که بشکافد به در آید از او آب، و از آن بهری^۱ بود که فرود آید از ترس خدای، و نیست خدای غافل از آنچه شما می‌کنی.

آیه ۷۵ أَفَتَنْظَمُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛ طمع می‌داری که به راست دارند شما؟ را بودند گروهی از ایشان می‌شنویدند^۲ سخن خدای، پس بر می‌گردانیدند آن را از پس آن که بدانسته بودند و ایشان می‌دانستند.

آیه ۷۶ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغُضُنِّهِمْ إِلَىٰ بَعْضِهِمْ قَالُوا أَنَحَدِّثُوكُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ چون بینند آنان را که ایمان دارند، گویند ما گرویدیم چون خالی شوند بهری^۳ با بهری گویند حدیث می‌کنی ایشان را به آنچه حکم کرد خدای بر شما تا حجت انگیزند^۴ بر شما به آن نزدیک خدایتان؟ خردمند نیستی!

آیه ۷۷ أُولَٰئِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ؛ نمی‌دانند^۵ که خدای داند آنچه پنهان دارند ایشان و آنچه آشکارا دارند؟^۶

قدیم - جَلَّ جَلَالُهُ - گفت ایشان را پس از آن که با شما این همه الطاف کردم و حجت انگیزنده و مرده زنده کردم و کُشنده را [پیدا کردم]^۷: دلهای شما سخت شد. معنی قَسْوَة ذهاب لین و رحمت باشد از دل. وَحَجْرٌ قَاسٍ وَجَبَلٌ قَاسٍ جَاسٍ^۸ إِذَا كَانَ صُلْبًا شَدِيدًا. وجاسی و قاسی سخت بود، و قَسْوَت بلیغتر از جَسْوَة باشد، و قَسْوٌ وَجُسُوٌّ در یک معنی باشد.

۲۰

۱. آج، لب، فق: بهتری. ۲. مع، دب، وز، آج، لب، فق: می‌شنیدند.

۳. دب، آج، لب، فق + از ایشان. ۴. دب، آج، لب، فق: انگیزد.

۵. دب + ای. ۶. اساس: نمی‌دانید؛ با توجه به وز، تصحیح شد.

۷. همه نسخه بدلها + این چهار آیت است. ۸. اساس: ناخواناست؛ از مع افزوده شد.

۹. اساس + چنان که گفت؛ ظاهراً با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

خلاف کردند در آن که این خطاب با کیست. عبدالله عباس گفت: خطاب با اولیای مقتول است، و «ذَلِکَ» اشارت است به اِحیاء کُشته، و بر قول دیگر مفسران خطاب است با جمله بنی اسرائیل، و «ذَلِکَ» اشارت است به جمله آیات متقدم از قُلُق^۱ دریا و غرق آل فرعون و نجات بنی اسرائیل و جز آن آنکه تشبیه کرد دل‌های ایشان را به سختی به سنگ. «فَهِيَ»، کنایت راجع است با قلوب، و «هِيَ» ضمیر مرفوع منفصل باشد به ابتدا، و «کاف» تشبیه در جای خبر او بود [۱۰۲-ر]، و تقدیراً: فَهِيَ مِثْلُ الْحِجَارَةِ فِي الْقَسْوَةِ.

آنکه ترجیح داد دل‌های ایشان را در باب سختی بر سنگ، گفت: أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً، نصب «قَسْوَةً» بر تمیز بود. اگر گویند: «أَوْ» که در خبر شود به معنی شک بود، و شک بر خدای روا نیست، گوییم: از این سؤال چند جواب برفت فی قَوْلِهِ تَعَالَى: أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ^۲...، و آن جوابها جمله صالح است این جا که جواب این سؤال باشد.

و جوابی دیگر این جا آن است که: «أَوْ» این جا به معنی «بَلَّ» است، و بَلَّ اِضْرَابَ رَا بَاشَد، چنان که در دگر آیت گفت: وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ^۳، وَالْمَعْنَى بَلَّ يَزِيدُونَ، چنان که شاعر گفت:

بَدَتْ مِثْلَ قَرْنِ الشَّمْسِ فِي زَوْقِ الضَّحَى وَصُورَتَهَا أَوَّانَتْ فِي الْعَيْنِ أَفْلَحَ
و معنی «أَوْ»، بَلَّ است این جا.

و وجهی دگر این جا آن است که: «أَوْ» به معنی «وَأَوْ» است، چنان که گفت: وَلَا تُطْعَمُ مِنْهُمْ أَيْمًا أَوْ كَفُورًا، معنی آن است: وَكُفُورًا، و چنان که شاعر گفت:

وَقَدْ زَعَمْتُ لَيْلِي بِأَيْسِي فَاجِرٌ لِنَفْسِي نَفَاها أَوْ عَلَيَّهَا فُجُورُها
و معنی آن است که: وَعَلَيَّهَا فُجُورُها.

و وجهی دگر آن است در آیت که: «أَوْ» برای ابهام بر مخاطب گفت، چنان که عرب گویند: أَكَلْتُ الْيَوْمَ تَمْرَةً أَوْ بُسْرَةً؛ امروز خرما یا بوسری خوردم، و غرض

۱. وز: مطلق. ۲. مب + آن است؛ دیگر نسخه بدنها + این است.

۳. سوره بقره (۲) آیه ۱۹. ۴. سوره سافات (۳۷) آیه ۱۴۷.

۵. سوره دهر (۷۶) آیه ۲۴.

ابهام آن بود بر مخاطب، نه آن که او شاکت باشد در آنچه خورده باشد.
و در خبر می آید که: ابوالأسود الدؤلی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - در بنی قشیر فرود آمد، و ایشان مُجَبَّر بودند او را به شب سنگ می انداختند، او بر دگر روزا ایشان را ملامت کرد. ایشان گفتند: مَا زَمَيْتَاكَ بَلِ اللَّهُ رَمَاكَ؛ ما تو را سنگ نینداختیم، خدای انداخت، گفت: لَا تَكْذِبُوا عَلَيَّ اللَّهُ فَلَؤَ أَنْ اللَّهُ رَمَانِي لَمَا أَخْطَأَنِي، گفت: دروغ بر خدای منهد، اگر خدای سنگ انداختی به من خطا نکردی.
آنکه او را گفتند: تا چند از علی و علی خواهی گفتن - و او مدح بنی هاشم و اهل البیت بسیار کردی - او به جواب گفت:

يَقُولُونَ الْأَزْدِيُّونَ بَنِي قَشِيرٍ طَوَّالَ الدَّهْرِ لَا تُنْنِي أُعْلِيًّا
أَحِبُّ مُحَمَّدًا حُبًّا شَدِيدًا وَعَبَّاسًا وَحَمْرَةَ وَالْوَصِيبَا
فَإِنْ يَكُ حُبُّهُمْ رُشْدًا أُصِيبُهُ وَكَمْ أَكُ فُخْطًا إِنْ كَانَ غَبًّا

او را گفتند: شک آوردی؟ گفت: أَفْتَرُونَ اللَّهَ شَكَّ حَيْثُ يَقُولُونَ: وَإِنَّا أَوْثَاكُم لَعَلِّي هُدَىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ^۵، گفت: خدای شاک است آن جا که در یک آیت دو «أَوْ» می گوید؟
۱۵ و ابوالأسود معروف است به حاضر جوابی، پس او نیز بر سبیل ابهام بر مخاطب می گوید: نه از شکی که او را بود در دوستی ایشان.

آنکه باز نمود خدای تعالی که: دلهای ایشان چرا از سنگ سخت تر است، گفت: وَإِنَّ مِنَ الْجِبَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ، باز نمود که: در سنگ چند گونه خیر است که در دلهای ایشان از آن هیچ چیز نیست، و «مِنْ» تبعیض راست این جا از سنگها بعضی هست. لَمَا يَتَفَجَّرُ، «لام» تأکید راست و «ما» نکره موصوفه است، ۲۰ تقدیر این است که: وَإِنَّ مِنَ الْجِبَارَةِ لَحَجْرًا، چنان که شاعر گفت:

رُبَّ مَا تَكْرَهُ النَّفْسُ مِنَ الْأَفْ رَأَتْهُ فُرْجَةً كَحَلِّ الْعِيقَالِ
أَيُّ رَبِّ أَمَرْتُ تَكْرَهُهُ النَّفْسُ.

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر + بیامد و.

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: تکذوبون.

۳. همه نسخه بدلها: بنو.

۴. اساس: به صورت «تشی» هم خوانده می شود.

۵. سورة سبأ (۳۴) آیه ۲۴.

۶. مج: خیر.

و «ما» در محل نصب است به «إِنَّ»، و جار و مجرور در جای خبر اوست. «يَتَفَجَّرُ»؛ گشاده می شود، [۱۰۲-پ] و در شاذ «يَتَفَجَّرُ» خوانده اند. وَتَفَجَّرُ وَأَنْفِجَارُ خروج آب باشد از منبع خود، و «أَنْهَارُ»، جمع نهر باشد، و اصلِ او اتساع بود، وَمِثْلُ النَّهَارِ لِاتِّسَاعِ الضِّيَاءِ فِيهِ. و مراد به جویها آب است، و لکن اکتفا کرد به ذکر جویی از آب.

و بهری از آن، آن است که شکافته می شود و آب از او بیرون می آید^۱، و این تکرار نباشد برای آن که به اول آب خواست که از کاریزها در سنگ کنده بیرون می آید تا جویها روان می شود، و دوم^۲ آب چشمه ها^۳ خواست که در کوهها از خانیهها^۴ می زاید، فَهَذِهِ عُيُونٌ نَابِعَةٌ، وَتِلْكَ أَنْهَارٌ جَارِيَةٌ وَمَغْرِبِيٌّ گفتم: مراد به تجارت اول کوههاست که آنهار از او بیرون می آید، و به دوم سنگ موسی است که در تیه آب از او می آمد به معجزه موسی - علیه السلام.

وَإِنَّ مِنْهَا لَمَاءً يَنْهَيْطُ؛ و از سنگها بهری آن است که از کوهها فرو می آید از ترس خدای. مَغْرِبِيٌّ گفتم: مراد به «مِنْ» این جا «بِا»ست، چنان که گفتم: يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ...^۵، وَالْمَعْنَى بِأَمْرِ اللَّهِ.

و در معنی «هُبُوطٌ»، این جا چند قول گفتند: قولی آن است که مراد سایه کوههاست و سنگها که بر زمین افتد، چنان که گفتم: يَتَقَفَّيُوا ظِلَالَهُ عَنِ الَّتَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سَجْدًا لِلَّهِ^۷...، چنان که آن سایه بر زمین افتاده را آن جا ساجد خواند^۸ بر تَوْسَعُ، این جا هَابِطُ خواند^۹ بر سبیل مجاز.

قول دوم^۳ آن است که: مراد به این سنگها کوه است که پاره پاره شد عیند تجلی چون سؤال رؤیت رفت.

۱. مب + چنان که فرموده: وَإِنَّ مِنْهَا لَمَاءٌ يَنْشَقُّ مِنْهُ الْمَاءُ.

۲. مب، مر: دویم.

۳. اساس: چشمها / چشمه ها.

۴. اساس: جایها؛ با توجه به میج تصحیح شد.

۵. سوره رعد (۱۳) آیه ۱۱.

۶. همه نسخه بدانها: آتی.

۷. سوره نحل (۱۶) آیه ۴۸.

۸. آج، لب، فن، مب، مر: خوانند.

وجه سیم^۱ آن است که: مراد آن سنگهاست که در وقت عقوبت کفار و هلاک ایشان فرود آمد، چنان که بر قوم لوط و جزایشان فی قوله **وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ**^۲.

و وجه چهارم آن است که: آیت جاری مجرای آن آیت است که حق تعالی گفت: **لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ**^۳...، و معنی آیت آن است که: اگر ما این قرآن را بر کوهی فرو فرستیم با صلابت و شدتش و او عاقل و سامع بود، خاشع و ذلیل شود، و از ترس خدای تعالی شکافته گردد. یعنی از سنگها بهری آن است که با صلابت و شدت او اگر عقل دارد و ترس خدای تعالی به او رسد، بر جای بنماند، و از آن جا که باشد زایل شود و فرود آید.

۱۰. قولی دیگر آن است که: «مشها» راجع نیست با «حجارة»، بل راجع است با «قلوب»، و تقدیر چنان است که [وَأَنَّ مِنَ الْقُلُوبِ يَهْبِطُ أَى يَخْشَعُ وَيَخْضَعُ وَيَذُلُّ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، و از دلها بهری آن است که]^۴ از ترس خدای تعالی خاشع و خاضع شود، و آن دل مؤمنان است، و این وجه ضعیف است برای آن که مخالف نظم آیت است. و وجهی چند دیگر گفتند، اما برای آن که ضعیف است نیاوردیم.

۱۵. **وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ**، «ما» نفی راست به معنی «لیس»، و در خبر او گاه «باش» باشد و گاه نباشد، **تَقُولُ: مَا زَيْدٌ بِمُنْطَلِقٍ وَ مُنْطَلِقًا**، و خدای تعالی غافل نیست از آنچه شما می کنید.

این کثیر تنها به «یا» خواند [۱۰۳-ر] خبر از غایب، آنچه ایشان می کنند. و جمله قراء به «تا»ی خطاب خوانند.

۲۰. **أَفَتَتَّظَمُونَ**، «الف»، استفهام است و مراد انکار، و مورد آیت قطع طمع رسول است - علیه السلام - و طمع مؤمنان از ایمان ایشان، گفت: طمع می داری که ایشان ایمان آرند و شما را باور دارند، و جماعتی از ایشان آنانند که کلام خدای می شنوند و تحریف و تغییر می کردند، یعنی ایشان **خَلَفَ** آن **سَلَفَ** اند که تغییر کتاب^۵ خدای

۱. مع، وز: سه ام؛ دب، آج، لب، فق: سیوم.

۲. سورة هود (۱۱) آیه ۸۲.

۳. سورة حشر (۵۹) آیه ۲۱.

۴. اساس: ندارد، از معی افزوده شد.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: کلام.

۵. لب: لی.

تعالی کردند یعنی توریت. مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ؛ از پس آن که شناخته و دانسته بودند و معنی فهم کرده. وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛ و ایشان می دانستند که آن کلام^۱ خدای است.

قول دیگر آن است که: ایشان می دانستند که ایشان را نیست که آن تغییر و تبدیل کنند. وَقَوْلُهُ: يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ، خلاف کردند در آن که این کلام از که می شنیدند. مُجَاهِدٌ وَقَتَادَةُ وَعِكْرِمَةُ وَسُدِّيٌّ كَفَتُوا: از موسی می شنیدند.

عبدالله عباس گفت: از خدای می شنیدند به طور. بر این قول، مراد به فَرِيقٌ مِنْهُمْ، آن هفتاد مرد باشند که موسی - علیه السلام - ایشان را با خود به طور برد تا کلام خدای شنوند.^۲

مقاتل گفت: تحریف ایشان آن بود که چون باز آمدند، گفتند: ما شنیدیم کلام خدای و اوامر و نواهی او، و لکن ما را مخیر کرد، گفت: اگر خواهی کنی، و اگر نخواهی مکنی که بر شما باکی نیست. و در آیت دلیل است بر آن که کلام خدای تعالی از جنس حرف و صوت است، برای آن که حق تعالی گفت: يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ، و ادراک سمع به هیچ معنی از معانی تعلق ندارد جز به صوت^۳ و آنچه ایشان دعوی کردند از آن که کلام معنی باشد فایم به ذات متکلم، و اگرچه از او چیزی نشنوند، حدیثی نامعقول است و طریقی نیست به اثبات آن و دُونَ اِثْبَاتِهِ خَرَطَ الْقَتَادَةُ تَهَابٌ شَوْكَةُ الْيَدِ.

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا؛ چون ایشان را ملاقات بود به مؤمنان، یعنی چون به مؤمنان رسند و با هم افتند. و معنی «ملاقات» و «لقاء» به استقصاء گفته شد گویند: ما نیز مؤمنیم، و چون به خلوات^۴ با یکدیگر افتند، گویند: اَتَّخَذْتُمُ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ؛ ایشان را نمی گوی و حدیث می کنی^۵ با ایشان؟

و معنی «فَتَحَ اللَّهُ»، حَكَمَ اللَّهُ است، و از این جا حاکم را فَتَّاحٌ^۶ خوانند، و مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ^۷، و این قول

۱. همه نسخه بدلها، بجز مب + کلام.

۲. مب: خدای تعالی شنوند.

۳. مر: صورت.

۴. لب، فق، مب، مر: التقاد.

۵. همه نسخه بدلها: خلوت.

۶. آج، لب، فق، مب، مر: نمی کنی / نمی کنید.

۷. مع، مب: افتتاح.

۸. سورة اعراف (۷) آیه ۸۹.

کلبی است.

کسانی گفت: معنی آن است که: بِمَا بَيَّنَّهُ اللهُ لَكُمْ؛ ایشان را خبر می‌دهی به احوالی که خدای بیان کرده است شما را؟ یعنی سر‌مذهب با مسلمانان می‌گویی! و این بر سبیل ملامت گفتند.

۵ و اقدی گفت: بِمَا أَنْزَلَ اللهُ عَلَيْكُمْ، و این قریب است به قول اول، نظیرش: لَفَتْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...، ائی أَنْزَلْنَا، فَتَحْ، به معنی انزال است در این آیت.

ابوعبیده و اخفش گفتند: بِمَا مَنَّ اللهُ عَلَيْكُمْ وَأَعْطَاكُمْ؛ باز می‌گویی آن نعمت [۱۰۳-پ] که خدای بر شما کرد!

۱۰ و بهری دگر گفتند: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی مؤمنان چون خویشان و دوستان و خلفاء^۲ خود را دیدندی از جهودان، ایشان را گفتندی: کار محمد چگونه می‌دانی؟ ایشان گفتندی: ما برای خویشی و دوستی با شما بگوییم، او پیغامبر است و ذکر او در تورات هست. ایشان بیامدندی و رؤسا و معاندان را گفتندی هم از شما جماعتی می‌گویند که: این مرد پیغامبر است و صادق است، ایشان اینان را ملامت کردند که: أَنْتَحِدْتُمْ بِهِمْ بِمَا فَتَحَ اللهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَايِكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ، تا با شما به آن مُحَاجَّت و مَخَاصِمَت کنند فردا پیش خدای تعالی.

۱۵ مُجَاهِدٌ گفت: سبب نزول این آیت آن بود که چون رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- از غزات احزاب فارغ شد، و آن^۳ فتح بر آمد اورا. قصد حصن بنی قُرَيْظَةَ و بنی النَّضِيرِ کرد، لشکر بیامدند و پیرامن حصن خیمه‌ها بزدند و فرود آمدند، و امیرالمؤمنین علی- عَلَيْهِ السَّلَام- را بت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- داشت. رسول- عَلَيْهِ السَّلَام- اورا گفت: سِرٌّ عَلَيَّ بِبَرَكَاتِ اللهِ وَآيَاتِنَا بِالنَّضِيرِ؛ برو بربرکت خدای و به یقین دان که خدای ناصر تو است، و خدای تعالی مرا وعده داده است زمینها و سراهای ایشان، و آن خدای که تو را بر عمرو^۴ ظفر داد، تو را مخدول نکند، و خدای تعالی ترس من در دل اینها فگند^۵.

۱. سورة اعراف (۷) آیه ۹۶.

۲. همه نسخه بدلها: خلفاء.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، مران.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر، عمرو عبود.

۵. همه نسخه بدلها: افگند.

امیرالمؤمنین - علیه السلام - گفت: من آمدم تا به زیر حصن و رایت رسول در زیر حصن بردم راست. چون مرا دیدند، خوفی عظیم در ایشان افتاد، یکی می گفت: جاءكم صاحب عمرو، و یکی می گفت: أقبل إليكم قاتل عمرو، یکی از کنار حصن آواز داد: قتل علي عمرا صاد علي صقرا، قصم علي ظهرا، هتك علي سترا، أبرم علي أمرا، و مضطرب شدند. من بدانستم که ایشان بترسیدند، و خدای ایشان را مخدول کرد.

چون ساعتی بود^۲، به کنار حصن آمدند سفاهت می کردند و دشنام می دادند. من خواستم که پیش رسول باز شوم، و او را به عتبی برگردانم تا آن سخنها نشنود. من در این عزم بودم، رسول - علیه السلام - فرا رسید و آن بشنید، آواز داد که: يا اخوة القردة والخنازير انا اذا نزلنا بساحة قوم، فساء صباح المنذرين^۳، گفت: ای برادران بوزندگان^۴ و خوکان! ما چون به پیرامن قومی فرود آییم، بامداد ایشان بد باشد. ایشان چون این بشنیدند گفتند: يا ابا القاسم! ما كُنت جهولا ولا سبابا، ای ابوالقاسم! تو هرگز جاهل و دشنام دهنده نبودی. رسول - علیه السلام - از کرم خود به شرم بر افتاد، فرجع القهقري؛ به پس^۵ باز شد و با استاد^۶. ایشان با یکدیگر گفتند: این حدیث محمد را که گفته باشد؟ همانا از شما خاسته باشد، أتحدیثونهم بما فتح الله علیکم؛ چنین حدیثها می گویی با ایشان به حکمی که خدای بر شما کرد تا با شما حجت می آرند و به وقت مخاصمه بر شما حجت می کنند. أقلا تعقلون؛ شما خود عقل نداری که چنین سخنها با دشمنان و خصمان نفل کنی [۱۰۴-ر]!

آنکه خدای تعالی برایشان رد کرد که: أولاً تعلمون؛ ایشان نمی دانند، أن الله يعلم ما یسرون وما یعلنون؛ که خدای داند آنچه ایشان پنهان دارند و آنچه آشکارا دارند؟

۱. مع: کفار.

۲. دب، آج، لب: شد.

۳. مرفق + که.

۴. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر: فزان.

۵. اشاره است به سوره صافات (۳۷) آیه ۱۷۷.

۶. دب، آج، مر: بوزندگان.

۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: پیش.

۸. همه نسخه بدلها: با استاد.

آیه ۷۸ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِينَ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَنْظُنُونَ؛ و

از ایشان اُمّیانند ندانند نوشتن مگر خواندن از بر، و نیندا^۱ ایشان مگر گمان برنده.

آیه ۷۹ قَوْلُهُ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا^۲ بِهِ

ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ؛ وای بر آنان که

بنویسند کتاب به دستهای خود، آنکه گویند این از نزدیک خداست تا بخرند به آن

بهای اندک، وای ایشان را^۳ آنچه نوشت دستهای ایشان، و وای ایشان را از آنچه

می اندوزند.

آیه ۸۰ وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَنْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ

اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ گفتند نرسد به ما آتش^۴ مگر روزهای

شمرده، بگو که گرفته ای بنزدیک خدای زنهاری^۵؟ که خلاف نکند خدای زنهارش را،

یا می گویی^۶ بر خدای آنچه ندانی^۷.

آیه ۸۱ بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ؛ بلی آن کس که اندوخت^۸ بدی و گرد درآمده باشد به او گناهش، ایشان

اهل دوزخند، ایشان در آن جا همیشه باشند.

آیه ۸۲ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ و

آن کسانی که بگرویدند و کردند نیکیها، ایشان اهل بهشتند، ایشان در آن جا همیشه

باشند.

قَوْلُهُ تَعَالَى: وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ، «من» تبعوض راست، یعنی بعضی از ایشان، یعنی

از اهل کتاب. اُمّیون؛ اُمّیانند، یکی^۹ را اُمّی گویند^{۱۰}. و در معنی او خلاف کردند.

۲۰ عبدالله عباس و قتاده گفتند: غیر عارفین بالکتاب؛ که به کتاب و بر معانی او

۱. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر: نه اند، مب، مر: ندارد. ۲. اساس: لِيَشْتَرُوا؛ با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۳. مج، وز، دب، آج، لب، فق + از.

۴. دب، آج، لب، فق: زنهار.

۵. ندانی / ندانید.

۶. دب، آج، لب، فق: اندوزد.

۷. همه نسخه بدلها: و یکی. ۸. دب، آج، لب، فق، مب، مر: که چیزی نتواند نوشت.

واقف نباشند، از حفظ قرائتی بود ایشان را بی فهم^۱.

کلبی گفت: قراءت و کتابت ندانند، و دلیل بر این قول رسول است-
 علیه السلام: نَحْنُ أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ لَا نَكْتُبُ وَلَا نَحْسُبُ؛ ما اُمّتی ایم [اُمّی] که ننویسیم و
 حساب نکنیم، و شاعر گوید:

لَهُ أُمَّةٌ سُيِّمَتْ فِي الزُّنُو رِأْيِيَّةٌ هِيَ خَيْرُ الْأُمَّمِ ۵

اهل علم خلاف کردند که چرا آنان را که کتابت ننویسند و چیزی ندانند
 خواندن، اُمّی خوانند. بهری گفتند: منسوب است با اُمّت، یعنی جماعت عامه، و
 عامه قراءت و کتابت ندانند. و بعضی دیگر گفتند که: منسوب است با اُمّت که
 خلقت باشد، مین قول الأَعشى:

وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ الْأَكْرَمِ نَ جِسَانُ الْوُجُوهِ طَوَالُ الْأَقَمِ ۱۰

یعنی بر اصل خلقت مانده اند چیزی نیاموخته اند. و «تا» برای «یا»ی نسبت
 بیفکنده اند، چنان که در نسبت با بصره و کوفه گویند: بَصْرِيٌّ وَ كُوفِيٌّ، تا فرق باشد
 میان «یا»ی نسبت و «بیا»ی اضافه.

بهری دگر گفتند: منسوب است با اُمّ که مادر باشد، مادری اند، یعنی بر اصل
 ولادت مادر مانده اند، چیزی نیاموخته اند و برای آن که کتابت [۱۰۴-پ] از شأن
 مردان است از شأن زنان نیست. لَا يَتَعَلَّمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ؛ کتاب ندانند إِلَّا
 اَمَانِيٌّ.

در اَمَانِيٌّ خلاف کردند. ابُو رُوُق و ابُو عُبَيْدَه گفتند: إِلَّا تِلَاوَةٌ عَنْ ظَهْرِ قُلُوبِهِمْ إِلَّا
 آنچه از برمی خوانند، و «تَمَّتِي»، تلاوت باشد، مین قولهِ تَعَالَى: إِذَا تَمَّتِي الْقِي
 الشَّيْطَانُ فِي أَمْنِيَّتِهِ...، آئی إِذَا تَلَا الْقِي فِي تِلَاوَتِهِ، چون او چیزی خواندی شیطان در
 میان^۲ القا کردی و چیزی در میان انداختی^۳، شاعر گوید:

تَمَّتِي كِتَابَ اللَّهِ أَوْلَ كَيْلَةٍ وَأَخْرَجَهُ لَأَفِي جِمَامِ الْمَفَايِرِ

حسن گفت: مراد با امانی تمناست، یعنی تمناى باطل می کنند، مین قولِهِمْ: لَنْ

۱. همه نسخه بدلها: بلافهم.

۲. اساس: ندارد، از معج افزوده شد.

۳. سورة حج (۲۲) آیه ۵۲.

۴. همه نسخه بدلها + آن.

۵. همه نسخه بدلها + و.

تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً^۱، از آن که می‌گویند آتش دوزخ به ما نرسد و ما مُعَذَّب نباشیم إِلَّا روزی چند شمرده. و آنچه گفتند: نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ^۲...، و آنچه گفتند: لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى^۳...، مُجَاهِد و قَتَادَةَ گفتند: إِلَّا كَذِبًا وَبَاطِلًا^۴، مراد به آمایی دروغ است، و آن آن است که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد في قَوْلِهِ: وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ^۵...، و از این جاست حدیث عُثْمَانِ عَفَّانٍ: مَا تَمَيَّيْتُ مُنْذُ اسَلَّمْتُ، أَيُّ مَا كَذَّبْتُ، گفت: تا اسلام آوردم دروغ نگفتم. و بعضی اعراب این داب را گفت. و او حدیثی می‌کرد: أَهَذَا شَيْءٌ رَوَيْتَهُ أَمْ شَيْءٌ تَمَيَّيْتَهُ؟ این چیزی است که روایت می‌کنی یا چیزی است که فرا یافته‌ای به دروغ؟

۱۰. و بر این قول و بر قول حسن بصری^۶ استثنای منقطع باشد، برای آنچه مستثنی از جنس مُسْتَثْنَى منه نیست، و بر قول اول قریبتر آن است که استثنای متصل باشد.
- وَأَنَّ هُمْ إِلَّا يَطْلُتُونَ، «إِنَّ» به معنی «مَا»ی نفی است، و هر آن «إِنَّ» که از پس او «إِلَّا» باشد، به معنی «مَا»ی نفی بود، نَحْوُ قَوْلِهِ: إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ^۷، وَقَوْلِهِ: إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ^۸، و مانند این، گفت: إِلَّا گمان نمی‌برند و ایشان را در آنچه می‌گویند یقینی نیست، چنان که در دگر آیت گفت: هَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ^۹...، مُجَاهِد و قَتَادَةَ و رَبِيعٌ گفتند: معنی آن است که إِلَّا دروغ نمی‌گویند.

- فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ، ابوسعید خدری روایت کند از رسول - علیه السلام - که گفت: «وَيْلٌ»، نام وادی است در دوزخ که چون کافران را در وی افکنند چهل سال می‌روند و آبه قعرش نرسیده باشند.
۲۰. سَعِيدٌ مُسَيَّبٌ گفت: وادی است در دوزخ که اگر کوههای دنیا در وی افکنند

۱. سورة بقره (۲) آیه ۸۰. ۲. سورة مائده (۵) آیه ۱۸. ۳. سورة بقره (۲) آیه ۱۱۱. ۴. همه نسخه بدلها + و. ۵. سورة توبه (۹) آیه ۳۰. ۶. همه نسخه بدلها + إِلَّا. ۷. سورة ملک (۶۷) آیه ۲۰. ۸. سورة ملک (۶۷) آیه ۹. ۹. سورة نساء (۴) آیه ۱۵۷. ۱۰. دب، آج، لب، فق، مب، مر + هنوز.

فرو برد. ابن دُرَیْدٌ^۱ گفت: وادی است در دوزخ از خون و ریم. عبدالله عباس گفت: کنایت است از سختی عذاب. ابن کَسْبَان گفت: «وَيْلٌ» کلمتی است که هر متفجعی مصیبت زده بگوید، چنان که می گوید: وَيْلَهُ وَيْلًا لَهُ وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ. این جمله لغتهاست در این معنی.

۵ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ؛ کتابت می نویسند به دست خود و فایده قید زدن^۲ کتابت به دست و تعلیق او کردن به این عضو، و کتابت جز به دست نتوان نوشتن، آن است تا باز نماید که این فعل، ایشان [۱۰۵-ر] تَوَلَّوْا کردند و کسی دیگر نکرد، بل بر حقیقت فعل ایشان بود و به آلت و محل قدرت خود کردند، چنان که گفت: ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتُ يَدَاكَ^۳... بِمَا قَدَّمْتُ أَيْدِيكُمْ^۴...، و چنان که در مثل بغدادیان^۵ هست:

يَدَاكَ أَوْ كَتَاوُفُوكَ نَفَّخَ، در حق مردی که خیکی دمیده پراز باد^۶ بر سینه بست و به دجله فرو شد^۷. فریاد می خواست و بانگ می داشت^۸. یکی گفت: يَدَاكَ أَوْ كَتَاوُفُوكَ نَفَّخَ؛ دستهای تو گره زد و دهن تو دمید، یعنی فعل تو است فعل جز تو نیست، گناه تو است^۹ سخت بایست بستن. آئی شَيْحَانُ اللَّهُ! همه عاقلان می دانند که آنچه کسی کند به دست خود از خیر و شر مدح و ذم آن با او راجع باشد و چون با خدای رسد این قضیه^{۱۰} 'بگردد'، فعل خیر و شر در بنده خدای، کند و مدح و ذم با بنده راجع باشد، این خلاف معقول است.

و این برای تأکید باشد و مبالغه در اضافت فعل با فاعلش، چنان که گویند. مَشَيْتُ بِرِجْلِي، وَأَخَذْتُ يَدِي، وَرَأَيْتُ بَعْيِي، وَسَمِعْتُ بِأُذُنِي؛ به پای خود رفتم، و به دست خود گرفتم، و به چشم خود دیدم، و به گوش خود شنیدم، چه معلوم است

۱. همه نسخه بدلتها: ابن زید.
۲. وز: زان؛ دب، آج لب، فق، مر. فَيَدْرُونَ؛ مب: قبذون.
۳. سوره حج (۲۲) آیه ۱۰.
۴. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۲ و سوره انفال (۸) آیه ۵۱.
۵. آج، لب، فق، مب + به آن.
۶. همه نسخه بدلتها، بجز وز + سر بسته.
۷. همه نسخه بدلتها: می شد.
۸. مع: برداشت؛ دب: می کرد.
۹. همه نسخه بدلتها: تو راست.
۱۰. دب، آج، لب، فق، مب: قضه.
۱۱. مع، وز: بکرد و.

بضرورت که به آلت غیرى فعل نتوان کردن، پس قید فعل به جارحه را فایده تحقیق اضافه فعل بود با فاعل.

ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؛ آنکه گویند: این از نزدیک خداست. «مِنْ»، ابتدای غایت است، الْمَعْنَى صَادِرٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ.

- ۵ سبب نزول آیت آن بود که: جماعتی که اخبار و علمای ایشان بودند بر جهودان مَرَسُومِ داشتند که اُكْلَةُ^۱ ایشان بود و طعمه ای که در سال به ایشان رسیدی. چون رسول -علیه السلام- پیامد و ایشان بدانستند که او پیغمبر آخر زمان است، و نعت و صفات او بدیدند موافق آن بود که در تورات نوشته بود، از آن که: مردی نیکو روی^۲، سیاه موی^۳، سیاه چشم، جعد موی^۴، دو موی^۵ بود این ورقها بگرفتند و به بدل آن باز نوشتند که: مردی باشد کوتاه بالا، دمیم^۶ الوجه، آزرق چشم، صرخ^۷ موی، شنگ موی^۸.

- چون رسول -علیه السلام- هجرت کرد و از مکه به مدینه آمد، جهودان نعت و صفت او شنیده بودند. چون بدیدندش گفتند: همانا این آن پیغمبر است که نعت او در تورات نوشته است. بنزدیک اخبار و رؤسا آمدند و ایشان را گفتند: این آن پیغمبر است که در آخر الزمان بخواهد آمدن. ایشان گفتند: حاشا و کلاً! و تورت بیاورند و آن سطرها و ورقها که نوشته بودند و تحریف کرده و بگردانیده عرض^۹ کردند و برایشان تلبیس کردند و ایشان را از راه پیفگنند.

قدیم - جَلَّ جَلَالُهُ - تهدید کرد ایشان را و گفت: قَوْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ.

- ۲۰ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً؛ تا بخرند به آن بهای اندک، معنی آن است که: تا فرا گیرند^{۱۰} به آن عوضی اندک. و مشارات، معاوضه باشد برای آن که هر یکی از بایع و مشتری آنچه بنزدیک اوست می دهد [۱۰۵-پ] تا عوض آن بستاند آنچه در دست

۱. آج، لب، فق، مب: اکل.

۲. مع، دب، لب، فق، مب، مر: روی.

۳. لب، فق، مب، مر: موی.

۴. همه نسخه بدلها: دوبهری.

۵. همه نسخه بدلها: سرخ.

۶. مر: تنگ موی؛ لب، فق، مب. «شنگ موی» را ندارد.

۷. همه نسخه بدلها، بجز مع: عرضه.

۸. مع، وز، مر: هاگیرند.

صاحبش است. و اصل او در لغت اخراج باشد. مِنْ شُرْتٍ^۱ الْعَسَلِ، وَأَشْرَتْهُ^۲ وَاشْتَرَتْهُ^۳ إِذَا اسْتَحْرَجْتَهُ. قَوْلُهُ لَهُمْ مِمَّا كَتَبْتُ إِلَيْهِمْ؛ وای ایشان را^۴ از آنچه دستهای ایشان می نویسد. «ما» موصوله است، و «مِنْ» بدل راست، چنان که: لَيْتَ لِي مِنْ كَذَا كَذَا، و شاعر گفت:

۵ قَلَيْتَ لَنَا مِنْ مَاءِ زَفْرَمٍ شَرِبْتَهُ مُبَرَّدَةً بَأْتَتْ عَلَيَّ الْقَهْبَانَ

و شاید که ابتدای غایت بود، كَقَوْلِهِمْ: وَيَلُّ لَهُ مِنْ فُلَانٍ، یعنی از جهت او صادر باشد این کلمه یا سبب این عذاب، و شاید که تبیین و تخصیص را باشد، یعنی مِنْهُ لِأَمْرٍ غَيْرِهِ، و شاید که^۵ «ما» مصدریه بود، و التقدير: مِنْ كَسْبِ إِلَيْهِمْ. وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ؛ و ویل ایشان را از آن کسب که می کنند.

۱۰ «کسب»، در کلام عرب فعلی باشد که به او جرّ منفعت کنند، از این جا مرغان صید کننده را کوا سب گویند که ایشان به صید کردن جرّ منفعت کنند، و نیز جوارح گویند ایشان را از آن جا که جراحت کنند، و لیبید می گوید:

عُسُ كَوَاسِبُ مَا يُعْنُ طَعَامُهَا

۱۵ اما کسب که تُجَارٌ می گویند نامعقول است، برای آن که لفظ تازی است و مراد او از این لفظ نه این معنی است، و چندان که خواهد که آن را تفسیری گوید ممکنش نشود و چیزی عقل پذیر نتوان^۶ گفتن، و روشنتر حدی که کسب را گفتند آن است که، گویند که: کسب آن باشد که به قدرت محدثه^۸ کنند، یا^۷ گوئیم: حَدٌّ^۹ برای بانث و کشف گویند، و در این جا کشفی نیست برای آن که معلوم نیست که مراد از آن که گفتمی به قدرت محدث کنند^{۱۰} چیست، یا مراد آن است که به قدرت محدث احداثش کنند یا کسبش کنند، اگر مراد آن است که به قدرت محدث احداثش کنند

۱. آج: شربت. ۲. همه نسخه بدلها: و اشترتته.

۳. وز: وای برایشان. ۴. همه نسخه بدلها + و.

۵. مع، وز: آج، لب، فق، مب، مر: وروا باشد که. ۶. دب، آج، لب، فق، مب: تجارت.

۷. همه نسخه بدلها: نتواند. ۸. همه نسخه بدلها: محدث.

۹. همه نسخه بدلها: ما. ۱۰. آج، لب، مب: حدث.

۱۱. وز، دب، آج، لب: کننده.

این قول ماست، و اگر مراد آن است که به قدرت محدث کسبش کنند این تحدید شیء باشد به نفس خود^۱، چنان است که او را از تفسیر کسب پرسیدند، گفت: کسب آن باشد که کسبش^۲ کنند.

دگر آن که: به ادله عقل معلوم شده است که واسطه ای نیست از میان محدث و

قدیم، برای آن که این قسمت به معنی متردد است از میان نفی و اثبات، اگر وجودش را ابتدا نبود آن را قدیم خوانند، و اگر وجودش را ابتدا بود آن را محدث خوانند.

حال این کسب از دو بیرون نیست: یا قدیم است یا محدث. اگر قدیم گویند،

با خدای تعالی قدمای بسیار اثبات کرده باشند^۳، و اگر گویند: محدث است، آن را^۴

محدث باید یا محدثش خدای باشد یا ما باشیم، اگر خدای باشد پس خدای مکتسب

باشد و قادر به قدرت محدث، و اگر ما محدث او باشیم، فعل ما در حق او احداث

باشد، این چنین است که ما شرح دادیم و این روشن است آن را که تأمل کند.

ابومالک گفت: آیت در شأن دبیری^۵ آمد که پیغمبر را بود - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

آنچه پیغمبر بر او دادی که بنویس، بخلاف^۶ بنوشتی، [۱۰۶-ر] به جای غَفُورٌ

رَحِيمٌ، سَمِيعٌ عَلِيمٌ نوشتی، و به جای سَمِيعٌ عَلِيمٌ، عَزِيزٌ حَكِيمٌ و مانند این، عاقبت

مرتد شد و بگریخت. رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - بر او دعا کرد و گفت: زمین او را مپذیراد.

۱۵ ابوظلمحه روایت کند، گوید: من حاضر آمدم به آن زمین که او را دفن کرده

بودند. او را دیدم بر بالای زمین افتاده، گفتم: این مُرده را چرا دفن نمی کنی؟ گفتند:

این را چند بار دفن کردیم بر بالا افتاد، من دانستم که دعای پیغمبر است که در او

رسید.

۲۰ این بکردند و نیز با خویشان تمتای محال کردند که: لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا

مَعْدُودَةً؛ گفت: دوزخ به ما نرسد إلا روزی چند شمرده آنکه منقطع شود از ما.

مفسران در آن ایام خلاف کردند. عبدالله عباس و مجاهد گفتند: چون رسول

۱. آج، لب، مر: او. ۲. دب، مر: کنیش.

۳. آج، لب، فق، مپ، مر + با ما. ۴. همه نسخه بدلها: او را.

۵. اساس: کلمه را به صورت «دبگری» نوشته و روی آن خط کشیده است و در زیر کلمه نوشته: کاتبی ظ؛

۶. بانوجه به معج و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. ۶. همه نسخه بدلها + آن.

علیه السلام - به مدینه آمد، جهودان مدینه می گفتند: مدت عمر دنیا هفت هزار سال خواهد بود، و خدای تعالی به هر هزار سال ما را یک روز عذاب کند، مدت مقام ما در دوزخ بیش از هفت روز نباشد.

فتاده و عطا گفتند: مراد بدین آن چهل روز است که ایشان گوساله پرستیدند، و آن مدت غیبت موسی بود از ایشان؛ خدای تعالی بر ایشان رد کرد بَقُولِهِ: قُلْ اَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا، بگوای محمّد. «الف» الف استفهام است که مفتوح است، و همزه وصل بیفگنند. و اصل او این چنین بود: اَتَّخَذْتُمْ، [همزه] ^۲ دوم بیفگنند تا دو همزه مجتمع نشوند که ثقیل ^۳ باشد و معنی تقریر و تفریع است، بگو که بنزدیک خدای عهدی و پیمانی گرفته ای؟ قُلْ يُخْلِيفَ اللَّهُ عَهْدَهُ؛ که پس خدای عهد و پیمان خود را خلاف نکند.

عبدالله مسعود گفت: مراد به «عهد»، توحید است، یعنی عهد ^۴ گرفته ای به توحید؟ چنان که گفت: اِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا، ^۵ یعنی قال: لَا اِلهَ اِلَّا اللهُ مُخْلِصًا. «آم»، معادل همزه استفهام است، يَقُولُ الْقَائِلُ: اَزَيْدٌ عِنْدَكَ اَمَّ عَمْرُو، یا بر خدای چیزی می گویی که نمی دانی.

«بلی»، به معنی بَلْ آید، ^۶ و در او معنی استدراک بود، چنان که کسی گوید: مَا فَعَلْتُ كَذَا وَمَا قُلْتُ كَذَا، او در جواب گوید: بَلَى فَعَلْتُ وَقُلْتُ، و بعضی نحویان گفتند: «بلی» دو معنی دارد: یکی نفی خبر ماضی و اثبات خبر مستقبل.

و کیسائی گفت: فرق میان «بلی» و «نعم» آن است که: بلی جواب استفهامی بود که بر سبیل جحد باشد، و نعم جواب استفهامی بود که در او جحد نباشد، و مثال اول قَوْلُهُ: اَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَى ^۷، اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى ^۸، و مثال دوم قَوْلُهُ: اِنَّا لَمَبْعُوثُونَ، اَوْ اَبَاؤُنَا الْاَوَّلُونَ، قُلْ نَعَمْ ^۹، و این جا جواب

۱. همه نسخه بدلها، بجز مب، مرز بودن.

۲. اساس: ندارد، از مع افزوده شد.

۳. مع، وز: نکراره دب، آج، لب، فق، مب، مرا مکرر.

۴. مع، وز: عهدی.

۵. سورة مریم (۱۹) آیه ۸۷.

۶. همه نسخه بدلها: آمد.

۷. سورة ملک (۶۷) آیه ۸.

۸. سورة اعراف (۷) آیه ۱۷۲.

۹. سورة صافات (۳۷) آیه ۱۶ تا ۱۸.

جحد است في قَوْلِهِ: لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ

مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً، به معنی^۱ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً وَجَمَعَهَا، تشبیه به کسب مال. اصل او در نفع باشد، پس به کثرت استعمال عام شد در همه فعل، و اگرچه در او مضرت باشد.

- ۵ فتاده و ابن جُرَیج گفتند: مراد به «سَيِّئَةً» ابن جا شرک است، و نیز قول [۱۰۶-پ] عبدالله عباس است و مجاهد و ابووائل. سُدِّي گفت: مراد همه گناه است شرک و جز شرک، و قول اول درست تر است، و قول دوم هم نیک باشد به انضمام شرک برای آن که ما دون شرک را عذاب دایم نباشد إلا به شرک، یا به اضافه شرک با دیگر گناه.
- ۱۰ اما آن که حمل کنند بر فسق بی شرک، لایق نباشد و ملایم خلود در دوزخ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ...^۲، دگر آن که چون حمل سینه بر شرک کنند^۳، خطیئت بر فسق^۴ تکرار نباشد، و چون نه چنین کنند و حمل هر دو بر فسق کنند تکرار باشد. وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ، إِحَاطَتْ، گرد درآمدن باشد، وَكَذَلِكَ الْإِحْدَاقُ وَالْحُفُوفُ، يُقَالُ: أَحَاطَ بِهِ كَذَا وَأَحْدَقَ وَحَفَّ بِمَعْنَى وَاحِدٍ.
- ۱۵ و در معنی «إِحَاطَتْ» خلاف کردند. عبدالله عباس و ضحاک و عطا و ابووائل گفتند: مراد آن است که بر شرک بمیرد. رَبِيعُ خُثَيْمٍ گفت: اصرار باشد بر کبایر. کَلْبِي گفت: إِحَاطَتْ خَطِيئَتُهَا آن باشد که گناهی کند که او را به هلاک برد، مِنْ قَوْلِهِ: إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ^۵.
- ۲۰ و قول آن کس که گفت: مراد آن است که گناه محیط شود بر^۶ حَسَنَات و آن را احباط کند درست نیست، برای آن که احباط بنزدیک ما باطل است. چنان که بیان کرده شود.
- مُجَاهِدُ گفت: مراد به احاطه خطیئه آن است که چون گناهی کند، نکته سیاه بر دلش افتد، و چون گناه دو کند سیاهی بیشتر شود، و چندان که گناه می فزاید

۱. همه نسخه بدلها: المعنی.

۲. سورة نساء (۴) آیه ۴۸.

۳. مع، وز + وحمل.

۴. مع، وز + کنند.

۵. سورة يوسف (۱۲) آیه ۶۶.

۶. همه نسخه بدلها: به.

سیاهی می فزاید تا جمله دل^۱ سیاه شود، این است معنی احاطت.

اهل مدینه خَطِيشَاتُهُ خواندند بر جمع^۲، و باقی قُرَاءَ خَطِيشَةٍ بر وُحْدَانٍ. فَأَوْلِيكَ
أَصْحَابُ النَّارِ؛ ایشان ملازمان دوزخ باشند و اصل صحبت ملازمت بود، و ملازم هر
کاری را صاحب او گویند، وَمِثُّ أَصْحَابِ السُّوقِ وَأَصْحَابِ السُّلْطَانِ وَأَصْحَابِ رَسُولِ
اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - وَرَضِيَ عَنْهُمْ.

و «نار» با آن که «لام» تعریف در اوست، چون علمی است دوزخ را از روی
شرع، «هُمْ» عماد است یا فصل - چنان که شرح دادیم. «فیها»، راجع است با
دوزخ. خَالِدُونَ، خالید مقیم ثابت باشد، و اگرچه بر سبیل دوام نبود، بیانش قَوْلُهُ
تَعَالَى: أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوِيَهُ^۳، و همچنین قول لَبِيد:

صُمًّا خَوْلًا مَا يَبِينُ كَلَامُهَا

در وصف دیگ پایه می گوید که: آن سنگها بر جای مانده است و سخن
نمی گوید، پس مراد به خَوْلًا ثوابت است، چه معلوم است که آن دایم نباشد. و در این
لفظ و مانند این اصحاب وعید را متمسکی نیست، چه اگر خُلُودُ^۴ به معنی دوام
نبودی، به ادله دیگر از او عدول بایستی کردن، فَكَيْفَ که خود در او این معنی
نیست.

وَالَّذِينَ آمَنُوا، آنکه قدیم - جَلَّ جَلَالُهُ - برای آن که دانست که صلاح مکلفان
متعلق است به آن که چون وعیدی کند ایشان را مقرون کند به وعدی، و چون وعدی
کند مقرون کند به وعیدی، چه مکلفان عند این [۱۰۷-ر] به صلاح نزدیک باشند و
از فساد دور شوند تا آنچه داعی بود ایشان را به فعل طاعات و صارف بود ایشان را از
فعل مقبحات بَطَرَفِي الْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ وَالتَّرْغِيبِ وَالتَّرْهِيْبِ وَاقْتِرَانِ الْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ وَذِكْرِ
الْجَنَّةِ وَالنَّارِ عَلَى أَبْلَغِ الْوُجُوهِ^۵ بود تا إِعْذَارٌ وَإِنْذَارٌ وَتَحْرِيبٌ وَمَنْعٌ بِغَايَةِ رَسَانِيْدِهِ
باشد.

اگر گویند در این آیت چه گویی؟ نه خلود را تفسیر بر دوام باید دادن؟

۱. همه نسخه بدلها: دلش.

۲. اساس + و نال (?) با توجه به دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

۳. همه نسخه بدلها + جز.

۴. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶.

۵. همه نسخه بدلها: الوجه.

گوییم: لامحاله چنین باید کردن، ولكن نه برای ظاهر را، بل برای اجماع اُمت را. و اگر ما را باظاهرها کردند، حمل خلود هم بر دوام نکردمانی^۱، چه معنی او در لغت عرب آن است که گفته شد، ولكن این جا اجماع اُمت ما را حمل کرد بر آن که خلود را بر دوام تفسیر دهیم، و در آیت اول چنین نیست^۲.

آیه ۸۳ **وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَيَالِوالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ**؛ چون فراگرفتیم^۳ پیمان پسران یعقوب که نپرستند جز خدای را و به مادر و پدر نیکوی کردن و باخویشان و بی پدران و درویشان، و بگویند مردمان را نیکویی و به پای داری نماز، و بدهی زکات، پس برگردیدی^۴ مگر اندکی از شما، و شما برگشته بودی.

آیه ۸۴ **وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ**؛ و چون فراگرفتیم^۳ پیمان شما که نریزی خونهایتان و بیرون نکنی خود را از سرهایتان، پس اقرار^۵ دادی و شما گواهی می دادی.

آیه ۸۵ **ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَفَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتِوكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَسَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ**؛ پس شما ای جماعت! می کشید خود را و بیرون می کنی جماعتی را از شما از سرهایتان^۶ یاری می دهی برایشان به گناه و بیدادی، و اگر به شما آیند اسیران فدا کنی ایشان را، و این حرام است بر شما بیرون کردن ایشان، می بگروی به بهری

۱. همه نسخه بدلها: نکنیم.

۲. دب، آج، فق، مب: است؛ مب، مر + وَاللَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ، قَوْلُهُ تَعَالَى: دیگر نسخه بدلها + وَاللَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ.

۳. مج، وز، آج، لب، فق: ها گرفتیم.

۴. مج، وز: برگردید.

۵. مج، وز: قرار.

۶. مج، وز، دب، آج، لب، فق: سرهایتان.

توریت و کافر می شوی به بهری، چه باشد پاداشت^۱ آن که^۲ این کند از شما؟ مگر رسوایی در زندگانی دنیا، و روز قیامت باز برنشان با سخت تر عذاب، و نیست خدای غافل از آنچه ایشان می کنند [۱۰۷-پ].

قَوْلُهُ تَعَالَى: وَإِذْ أَخَذْنَا؛ و یاد کن ای محمد^۳. «إِذْ» ظرف زمان ماضی بود و ظرف معمول باشد، و معمول را عامل باید، لابد فعلی تقدیر باید کردن. ۵

چون فرا گرفتیم^۴ پیمان بنی اسرائیل یعنی پسران یعقوب بر آن که جز خدای را نپرستند، یعنی بر توحید خدای و بر آن که خدای را یکی دانند و یکی گویند و با او همتا و انباز نگیرند.

عبدالله عباس گفت: میثاق عهدی سخت باشد، و وثیقه که استواری بود از این جاست، و وثیق استوار بود. ۱۰

لَا تَعْبُدُونَ ابْنَ كَثِيرٍ وَحَمْزُهُ وَكِسَاثِي بِهِ «يَا» خوانند، و باقی قُرَاءَ بِهِ «تَا» خوانند عَلَي الْخُطَابِ. آنان که به معایبه خوانند، گویند: ضمیر راجع است با بنی اسرائیل، و آنان که بر خطاب خوانند، حمل کنند بر آن که باقی آیت بر خطاب است مِنْ قَوْلِهِ: قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ تا به آخر آیت.

و بصریان گفتند: «أَنَّ» مُضْمَرٌ است این جا، و همچنین في قوله: لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ^۵... وَكَذَلِكَ فِي قَوْلِهِ: أَفَغَيَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ...، تقدیر آن است که: أَنْ لَا تَعْبُدُوا وَأَنْ لَا تَسْفِكُوا، وَأَنْ لَا تُخْرِجُوا، ولكن چون «أَنَّ» بیفکنند فعل باحال رفع شد، چنان که ظَرْفَهُ گفت: ۱۵

أَلَا أَيُّهَا اللَّائِمِيُّ^۷ أَخْضَرُ الْوَعَا وَأَنْ أَشْهَدُ الذَّنَاتِ هَلْ أَنْتَ مُخْلِئِي
و تقدیر آن است: أَيُّهَا اللَّائِمِيُّ^۸ [فِي] أَنْ أَخْضَرُ الْوَعَا. ۲۰

۱. مع، دب: پاداش.

۲. مع، وز، دب، آج، لب، فن: آن کس که.

۳. همه نسخه بدلها + برای آن که.

۴. مع، وز، آج، لب، فن، مب، مر: ها گرفتیم.

۵. سوره بقره (۲) آیه ۸۴.

۶. سوره زمر (۳۹) آیه ۶۴.

۷. اساس: اللاتی؛ با توجه به نسخه مع و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

۸. اساس: نمازد، از مع افزوده شد.

- و دلیل بر این آن است که در معطوف «آن» درآورد^۱ که: **وَأَنْ أَشْهَدَ اللَّذَّاتِ، و وجهی دیگر توان گفتن، و آن آن است که: در کلام محذوفی باشد، و تقدیر: فِي أَنَّهُمْ لَا يُعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ، چون فرا گرفتیم^۲ عهد بنی اسرایل در آن که نپرستند جز خدای را.**
- و أَبِي كَعْبٍ خَوَّانِدٍ وَ دَرْمُضَحْفٍ اَوْ چنين است: «لَا تَعْبُدُوا» جَزْماً عَلَى التَّهْيِ، معنی آن که: مهرستی جز خدای را. و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا «با» تعلق دارد به محذوفی، و تقدیر این است که: وَصَّيْنَا لَهُمْ أَوْ أَمَرْنَا لَهُمْ؛ ما ایشان را وصیت کردیم یا ایشان را فرمودیم که با مادر و پدر نیکویی کنید، و مادر و پدر را^۳ به هم والدین خواند، با آن که مادر و والده باشد برای تغلیب مذکر بر مؤنث که عرب چون مذکر و مؤنث به هم جمع شوند در کلام و اگرچه مؤنث به عدد بیشتر باشد غلبه مذکر را دهند^۴.**
۱۰. **خدای تعالی از تعظیم حقّ مادر و پدر حقّ ایشان با حقّ خود پیوست و احسان با ایشان از پی توحید خود گفت.**
- و در خبر هست که: چون ابتدای اسلام بود و اول هجرت بود، رسول - علیه السلام - از مکه به مدینه آمده بود و مسجد بنا کرده، ستونی است که آن را حَنَازَه خوانند. رسول - علیه السلام - بر آن ستون^۵ تکیه کردی و برای صحابه خطبه کردی بر پای استاده. چون مسلمانان بیشتر شدند و عدد و عدّت بسیار شد، دستوری خواستند و گفتند: ما را خوش نیست که ما نشسته و تو بر پای استاده ما را خطبه می کنی. دستور باش^۶ ما را تا برای تو منبری سازیم تا بدان جا خطبه کنی^۷؟ گفت: روا باشد، این منبر که امروز هست بساختند.**
- رسول - علیه السلام - آن روز از در مسجد درآمد و آهنگ منبر کرد و نزدیک ستون^۸ حَنَازَه رفت، منبر سه پایه بود پا بر پایه اول نهاد و گفت: آمین، و بر دوم نهاد و سوم^۹ همچنین، و کس^{۱۰} را ندیدند که دعا می کرد. چون بر منبر شد و بنشست خطبه**
-
۱. دب، آج، نب، فق، مب، مر؛ بیاورد.
 ۲. مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر؛ ها گرفتیم.
 ۳. وز + هر دو را؛ دب، آج، لب، فق، مب، مر + هر دو.
 ۴. وز، آج، لب؛ امنون.
 ۵. وز، آج، لب؛ باشی؛ مب، مر؛ باشد.
 ۶. دب، مب؛ امنون؛ وز، آج، لب، فق، مر؛ اسطوانه.
 ۷. وز، آج، لب، فق، مب، مر + او.
 ۸. دب؛ سوم؛ وز سه ام؛ فق، مب، مر؛ سیم.
 ۹. فق، مب؛ کسی.

آغاز کرد، آن پاره چوب که از آن ستون^۱ بداشته بود که رسول - علیه السلام - بر آن تکیه کردی ناله آغاز کرد تا چندانی بنالید که آوازش بالای آواز پیغامبر برآمد.

رسول - علیه السلام - از منبر به زیر آمد و سر آن^۲ چوب درکش^۳ گرفت [۱۰۸-ر] چون مادری که کودکی را خاموش کند، آنگه گفت: به آن خدایی که مرا بحق به خلق^۴ فرستاد که اگرش خاموش نکردمی تا قیامت بر فراق من می نالیدی.

گفتند: یا رسول الله! چون از در درآمدی^۵ و به پایه منبر بر شدی^۶، سه بار آمین گفستی^۷، و کس دعایی نمی کرد؟ گفت: بلی، جبریل دعا می کرد و شما نمی شنیدید. چون پا بر پایه اول نهادم، جبریل گفت: قن اذک و الذیہ او و احدا^۸ مِنْهُمَا وَلَمْ يُغْفَرْ لَهُ اَبَعَدَهُ اللهُ؛ هر که مادر و پدر را دریابد یا یکی را از ایشان و او را نیامرزد، اَبَعَدَهُ اللهُ؛ خدای او را هلاک کند. من گفتم. آمین! چون پا بر پایه دوم نهادم، گفت: هر که ماه رمضان دریابد و او را نیامرزد، اَبَعَدَهُ اللهُ؛ خدای تعالی او را هلاک کند. من گفتم: آمین! چون پا بر پایه سوم^۹ نهادم، گفت: هر که پیش او ذکر تو کنند و نام تو بزنند، و بر تو سلام^{۱۰} نفرستد اَبَعَدَهُ اللهُ؛ خدای تعالی او را هلاک کند، من گفتم: آمین!

رسول - علیه السلام - می گوید: اَلْجَنَّةُ تَحْتَ اَفْدَامِ الْاُمَّهَاتِ؛ بهشت در زیر پای مادران است. وَ ذِي الْقُرْبَىٰ؛ و خداوند نزدیک، یعنی خویش. و «قُرْبَىٰ» قرابة باشد، و او مصدر است كَالْحُسْنَىٰ وَالشُّورَىٰ، قَالَ ظَرْفَةُ:

وَقَرَّبْتُ بِالْقُرْبَىٰ وَجَدَّكَ اِنْسِي مَتَى يَكُ اَمْرٌ لِّلنَّكِيثَةِ [اَشْهَدُ] ۱۱
وَالْيَتَامَىٰ، ویتامی جمع یتیم باشد چون ندامی و ندیم، و یتیم طفل باشد که او را در طفولیت پدر بزمیرد، اگر پس از بلوغ او باشد یتیمش نخوانند، لِقَوْلِهِ -
عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَتَمَّ ۱۱ بَعْدَ حُلْمٍ؛ یتیمی نباشد از پس خواب دیدن. وَالْمَسَاكِينِ، جمع

۱. وز، دب، آج، لب، مب، مر: استون؛ فق: اسطون.

۲. دب، مب، مر، آج، لب، فق: ستون.

۳. وز، دب، آج، لب، فق، مر: خلقان.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: شدید.

۵. دب، فق، مب، مر: سیم.

۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: صلوات.

۷. دب، آج، لب، فق، مر: یتیم.

۸. دب، آج، لب، فق، مب، مر: درآمدید.

۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفتید.

۱۰. دب، آج، لب، فق، مب، مر: صلوات.

۱۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: سیم.

۱۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: صلوات.

۱۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: صلوات.

۱۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: صلوات.

مسکین باشد، و مسکین مفعیل باشد از سکون، و او درویشی بود که او را چیزکی باشد و کفافش نبود. وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا، محذوفی هست این جا، و تقدیره^۱: وَقُلْنَا لَهُمْ قُولُوا [لِلنَّاسِ حُسْنًا]^۲؛ و ما ایشان را گفتیم که مردمان را نکویی گویی.

اهل حجاز حُسْنًا خوانند عَلَى الْمصدر، و حَمْزُه و كِسَائِي وَخَلَفَ حَسَنًا عَلَى التَّثَنَت به فتوح الحاء والسين، ائى قَوْلًا حَسَنًا. و عیسی بن عُمَرَ^۳ در شاذ خواند حُسْنًا^۴، و این لغت^۵ است در حُسْن، كَذْعِرٌ وَدُعْرٌ وَرُعْبٌ وَرُعْبٌ وَشُحْبٌ وَشُحْبٌ، و عَاصِمُ الْجَحْدَرِي خواند: اِحسانًا، ائى قَوْلًا نَافِعًا لَهُمْ، و معنی آن باشد که به ایشان خیرخواهی در گفتن، و نیز خوانده اند: حُسْنِي ائى كَلِمَةً حُسْنِي؛ مردمان را سخن نکو گوی.

بهری دگر گفتند: معنی آن است که قُولُوا لِلنَّاسِ [حُسْنًا]^۶، ائى لِمَحْمَدٍ حُسْنًا؛ رسول مرا محمّد مصطفی را - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - نکو گوی، یعنی به نبوت او اقرار دهی و نعت و صفت او که در توریت دیده ای پنهان باز مکنی و تصدیق او کنی. عبدالله عباس و ابن جُرَیج و سعید جُبَیر و مُقاتِل گفتند: مراد آن است که رسول مرا به راست داری، دلیلش قَوْلُهُ تَعَالَى: اَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا^۷، ائى صِدْقًا.

سُفیان ثَوْرِي گفت: مراد آن است که مردمان را امر معروف کنی و نهی منکر. بهری دگر گفتند: عامّ است در جمله مردمان و در جمله اقوال حَسَنه، یعنی کس را بد مگوی از غیبت و بهتان و عیب و منقصت [۱۰۸-پ] و آنچه مانند این بود و حمل او بر عموم کردن اولیتر باشد تا همه داخل بود تحت آن.

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ، «ثُمَّ» حرف عطف است، و معنی او مهلت و تراخی بود. و «تَوَلَّيْتُمْ»، اعراض و پشت بر کردن باشد، پس پشت بر آن میثاق و عهد کردی، یعنی خلاف کردی آن را و وفا نکردی با آن. اِلَّا قَلِيلاً مِنْكُمْ، «اِلَّا» حرف استثناست، و

۱. وزه دب، آج، لب، فق، مب، مرز و تقدیر این است که. ۲. اساس: ندارد، از وزه افزوده شد.

۳. آج، لب، فق، عمرو. ۴. وزه آج، لب، فق، مب، مرز + به ضم «حا» و «سین».

۵. وزه دب، آج، لب، فق، مب، مرز لغتی. ۶. وزه آج، لب، فق، مب، مرز مثل دُعْر.

۷. وزه پشَحَمِد. ۸. سورة طه (۲۰) آیه ۸۶.

استثنا اخراج بعضی بود از جمله^۱ چیزی که اگر نه او باشد صحیح بود دخول او در آن. و «مین»، در او طلب راست، و معنی او در تازی طلب صرف کردن بود، یعنی می خواهی که برگردانی مُستثنی را از آن که داخل بود در مُستثنی منه، و نصب او بر استثناست.

۵ حق تعالی خواست تا باز نماید که: همه را این حکم نبود، و همه این بی عهدهی نکردند، جماعتی اندک بودند که به خلاف آن کردند که جمهور قوم و سواد اعظم^۲ بر آن بودند تا بدانی که قدیمًا مردمان ممدوح اندک بوده اند، اگر این جاست إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ، اگر در قصه طالوت است: فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ^۳، اگر بر جمله است: وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ^۴، اگر در قصه داوود است: إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ^۵، و اگر در حدیث داوود و جالوت است: كَمٍ مِنْ فِيهِ قَلِيلَةٌ غَلَبَتْ فِيهِ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ^۶، و اگر در قصه نوح است: وَمَا أَقْنَى مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ^۷، اگر قول آن^۸ شاعر است که قوم او را به اندکی طعنه می زنند، به جواب می گوید:

مرکز تحقیق قُلْتُ لَهَا إِنَّ الْكِرَامَ قَلِيلٌ

۱۵ پس معلوم شد که همه اندک ممدوح بوده اند و بسیار مذموم.
مِنْكُمْ، «مین» تیسین راست، و «کُم» ضمیر مجرور متصل است. وَأَنْتُمْ، «واو» حال راست، و «انتم» ضمیر مرفوع منفصل است بر ابتدا. و «إِعْرَاضٍ» عدون بود از چیزی، و نقیض او اقبال بود، و برای آن جمع کرد از میان تَوَلَّى و إِعْرَاضٍ تا بدانند که هم به صورت هم به معنی تَارِكِ آن میثاق بودند و ناقض آن عهد.
۲۰ قَوْلُهُ: وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ؛ یاد کن نیز چون فرا گرفتیم^۹ از شما^{۱۰} عهد و میثاقتان و سوگند و استواریتان. لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ؛ که نریزی خونهایتان و کس

۱. وز دَب، آج، لَب، فُق، مَب، مَر + به.
۲. وز: و معظم.
۳. سوره بقره (۲) آیه ۲۴۹.
۴. سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۳.
۵. سوره ص (۳۸) آیه ۲۴.
۶. سوره بقره (۲) آیه ۲۴۹.
۷. سوره عود (۱۱) آیه ۴۰.
۸. وز: وَاِگْرَآنَا؛ دَب، آج، لَب، فُق، مَب، مَر: وَاِگْرَ.
۹. وز دَب، آج، لَب، فُق، مَب: هَا گْرَفْتِمْ.
۱۰. وز + نَا؛ دَب، آج، لَب، فُق، مَب، مَر + يَا.

- خون خود نریزد، یعنی بعضی خون بعضی، پس خون ایشان را بسمثابت یک نفس کرد، گفت: خون^۱ آنان ریختن که ازجنس و قبیل و ملت و دین شما باشند، همچنان باشد که خون خود ریختن. وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ؛ و خویشتن را از سرایهاتان بیرون نکنی همین معنی دارد، یعنی بعضی بعضی را اخراج نکنی، چون قوم همه از یک ملت و یک جنس بودند همه را یکی خواند، چنان که رسول -علیه السلام- گفت: الْمُؤْمِنُونَ كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ، یک معنی این است.
- و یک معنی آن که: آن کس که کسی را بکشد و شرع راه^۲ چنان نهاده باشد که او را به قصاص بازباید کشتن، به معنی چنان است که خود را کشته است، چنان که حق تعالی گفت: وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ^۳.
- ۱۰ و جماعتی مفسران گفتند: آیت در شأن بنی قریظه و بنی النضیر آمد که خدای تعالی ایشان را فرمود که: یکدگر را نکشند، و قوی ضعیف را بر مال و ملک خود^۴ غلبه نکند و سرای و ملک او به غضب^۵ نگیرد، و اگر کسی از ایشان اسیری بگیرد فدیہ کند^۶ [۱۰۹-ر] و بازخرند او را به آن دو^۷ و فانکردند، به یکی وفا کردند. ثُمَّ أَقْرَبْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ؛ پس اقرار دادی و گواهی می دهی بر آن، اقرار بر خود و گواهی^۸ بر دیگران، و «واو» حال راست.
- ۱۵ و خلاف کردند در آن که این حکم^۹ با ایشان بود یا با اسلاف ایشان. ابوالعالیہ گفت: این قصه اسلاف ایشان است، خدای تعالی حواله با ایشان کرد، چنان که در آیات متقدم برفت^{۱۰}! عبداللہ عباس گفت: خطاب با ایشان است و مراد ایشانند، آغنی جهودان عهد رسول -علیه السلام- و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد تا فایده را شاملتر بود، چه از میان هر دو قول تنافی نیست.
- ۲۰

۱. وزه دب، آج، لب، فق، مب، مر: چون خون.
 ۲. مر: راه شرع.
 ۳. سورة بقره (۲) آیه ۱۷۹.
 ۴. وزه دب، آج، لب، فق، مب، مر: بنی النضیر.
 ۵. فق، مب: به غضب.
 ۶. وزه دب، آج، لب، فق، مب، مر: او.
 ۷. وزه دب، آج، لب، فق، مب، مر: کنند.
 ۸. آج، لب، فق، مب، مر: می دهی.
 ۹. وزه دب، آج، لب، فق، مب، مر: و.
 ۱۰. آج، لب + خالص؛ فق، مب، مر: خاص.

وقولی دیگر در وَاَنْتُمْ تَشْهَدُونَ؛ آن است که: شما درباره خود مُقِرِّی و بر اسلاف خود گواهی که خدای تعالی برایشان عهد گرفت تا با^۱ اقرار اسلاف خود گواهی دهند.

تُمْ اَنْتُمْ هَوْلًا، والتقدير يا هَوْلًا، وحرف ندا بیفگندند^۲ لِدَلَالَةِ الْكَلَامِ عَلَيْهِ، برای آن که عرب حرف ندا بسیار بیفگند چون در کلام بر او دلیل بود، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: يُوسُفُ اَعْرِضْ عَنْ هَذَا^۳، و كَقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: وَاذْ قَالَتْ اِنَّهُمْ لَابِيهٍ اَرْزُؤُا...، در قراءت آن کس که به رفع^۴ خواند، والمعنی: یا اَرْزُؤُا، و «ها» تنبیه را باشد، و «أولاء»، کنایت باشد از جماعت، معنی آن است که: پس شما ای جماعت جهودان پس از آن که اقرار دادی و گواهی دادی و عهد و میثاق بر شما گرفته شد، تَقْتُلُونَ اَنْفُسَكُمْ؛ خویشتن را می‌کشی، یعنی بعضی بعضی را، و گروهی را هم از خویشتن از سراهاتان^۵ بیرون می‌کنی.

تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ. اهل کوفه به تشدید خواندند^۶ این جا و در تحریم^۱، و تَقْدِيرُهُ: تَظَاهَرُونَ^{۱۱}، یک «تا» را قلب کردند با «ظا»، پس ادغام کردند. و باقی قُرَاء به تخفیف خواندند، و محلی او نصب است بر حال، تقدیر چنان است که: مُتَظَاهِرِينَ عَلَيْهِمْ، اَيُّ مُتَعَاوِنِينَ، برای آن که یار را پشت خوانند که پشت صاحب قوی دارد^{۱۲}، و از این جاست که در عبارت فرقی نبود میان آن که گویند: یاری او می‌کند، و میان آن که پشتی او می‌کند. و تَظَاهَرُ، تَعَاوَنُ باشد، و تفاعل از میان جماعت باشد، پنداری جماعتی اند در معاونت پشت با هم داده، قَالَ الشَّاعِرُ:

تَظَاهَرْتُمْ اَشْبَاهَ نَيْبٍ تَجَمَّعَتْ عَلَى وَاَحِدٍ لَا زِلْتُمْ قِرْنًا وَاَحِدٍ

۱. وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر.
۲. وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: برفق.
۳. سورة يوسف (۱۲) آیه ۲۹.
۴. وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: سراهاتشان.
۵. سورة انعام (۶) آیه ۷۴.
۶. اساس: در متحرم؛ دب: در محرم؛ آج: در محرم متحرم؛ لب: در محرم متحرم؛ همه نسخه بدلها بجز مع + و آنان که به تشدید خوانند؛ با توجه به وز و مب تصحیح شد.
۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: برفق.
۸. وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: خوانند.
۹. اساس: در متحرم؛ دب: در محرم؛ آج: در محرم متحرم؛ لب: در محرم متحرم؛ همه نسخه بدلها بجز مع + و آنان که به تشدید خوانند؛ با توجه به وز و مب تصحیح شد.
۱۰. وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: سراهاتشان.
۱۱. همه نسخه بدلها، بجز مع؛ بر تقدیر.
۱۲. همه نسخه بدلها، بجز مع + باشد.
۱۳. وز، آج، لب، فق، مب، مر: پشت صاحبش قوی دارند.

و بعضی نحویان گفتند: هَوْلًا بَدَلِ أَنْتُمْ است و تأکید او، و تقدیره^۱: ثُمَّ أَنْتُمْ الْقَوْمُ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ. و آعَانَ عَلَيْهِ خلاف آعَانَهُ باشد. آعَانَهُ، یاری داد او را، و آعَانَ عَلَيْهِ یاری داد دشمن^۲ را بر او، برای این گفت شاعر:

أَعَانَ عَلَيَّ الدَّهْرُ إِذْ حَكَّ بِرِكَمَّةٍ كَفَى الدَّهْرُ لَوْ وَكَلَّمْتُهُ بِي كَافِيًا
و از این جااست قول خدای: وَإِنْ تَظَاهَرَا^۳...، أَنَّى تَعَاوَنَا، وَقَوْلُهُ: يَسْحَرَانِ تَظَاهَرَا^۴...، و ظهیر، عون باشد فی قَوْلِهِ تَعَالَى: وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ، [۱۰۹-پ] و شاعر گفت:

تَكَثَّرَ مِنَ الْإِخْوَانِ مَا اسْتَطَعْتُ^۵ إِنَّهُمْ عِمَادٌ إِذَا اسْتَنْجَدْتَهُمْ وَظَهِيرٌ
وَمَا يَكْشِيرُ أَلْفَ خَيْلٍ وَصَاحِبٌ وَإِنْ عَدُوًّا وَاحِدًا لَسْكَنِيرٌ
و این معنی است قول رسول -علیه السلام- الْقَرَّةُ كَثِيرٌ بِأَخِيهِ؛ مرد به برادرش بسیار باشد، یعنی به برادر عزیز و قوی باشد، یعنی به معاونت و مظاهرت او.

بِالْإِثْمِ؛ به معصیت. وَالْعُدْوَانِ؛ و ظلم و تعدی. و گفته اند: «إِثْمٌ» گناهی باشد که از تو تعدی نکنند، و «عُدْوَانٌ» گناهی که از توبه دیگری شود، و «إِثْمٌ» جامع باشد جمله را، چه هر چه [به آن]^۶ مستحق ذم باشد آن را إثم خوانند، و عُدْوَانٌ مجاوزة الْحَقِّ باشد. وَإِنْ يَأْتُوَكُمْ أَسَارِي^۷، [اسری] قراءت حمزه است علی وزن فَعْلَى، كَقَتِيلٍ وَقَتْلَى، وَجَرِيحٍ وَجَرْحَى. «تَفَقَّدُوهُمْ» هم قراءت حمزه است بی «الف» در هر دو جایگاه.

و باقی قُرَاءِ از نافع و عاصم و کسائی و یعقوب و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر: أَسَارِي تَفَادُوهُمْ خواندند، و أَسَارِي جمع جمع بود، يُقَالُ: أَسِيرَ وَجَمَعُهُ أَسْرِي وَجَمَعُهَا أَسَارِي، وَالْأَسْرُ؛ اسْتَدُّ، اسْرَبَ به بستن باشد، و اسیر فعیل باشد به معنی مفعول.

۱. میج: ندارد؛ دیگر نسخه بدلهای: تقدیر آن باشد. ۲. میج: ندارد؛ دیگر نسخه بدلهای + او.

۳. سوره تحریم (۶۶) آیه ۴.

۴. اساس و دیگر نسخه بدلهای، جز میج: ساحران؛ با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

۵. سوره قصص (۲۸) آیه ۴۸. ۶. سوره تحریم (۶۶) آیه ۴.

۷. اساس و همه نسخه بدلهای: ما استطعت؛ با توجه به چاپ شعرانی (۲۴۵/۱) و معنی عبارت تصحیح شد.

۸. اساس: ندارد؛ از میج افزوده شد. ۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر: باشند.

۱۰. اساس: اسری؛ با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. ۱۱. اساس: ندارد؛ با توجه به نسخه دب افزوده شد.

مُقَضَّل بن سَلَمَه گفت، از ابو عمرو بن العلاء پرسیدم که: فرقی هست میان
اَسْرَى و اَسَارَى؟ گفت: بلی، اَسْرَى آنان باشند که در دست دشمن باشند و اگر چه
بند ندارند، و اَسَارَى آنان باشند که در بند باشند، و قول اول معتمدتر است.

و فِدیه آن مال باشد که بدهند تا اسیر را به آن بازخرند، و بی «الف» از بنای
ثلاثی باشد، اعنی ^۱ تَقَدُّوهُمْ، يُقَالُ: فَدَيْتُهُ أَقْدِيه، و با «الف» از بنای مفاعله باشد،
یقال: فَادَيْتُهُ أَفَادِيه، قَال الشاعِر:

فِیْ فِی فَادِي اَسْبِرِكِ اِنْ قَوْمِي وَفَوْقِكِ مَا اُرِي لَهُمْ اِجْتِمَاعًا
وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنِمْ اِخْرَاجُهُمْ؛ و اخراج ایشان بر شما حرام است.

عبدالله عباس و عِكرَمَه و سُدَي گفتند: معنی آیت آن است که بنی قُرَيْظَه
حُلَفَاى اَوْس بودند، و بنی التَّضِيرِ حُلَفَاى خُزْرَج بودند، و چون از میان اَوْس و خُزْرَج
۱۰ قتال بودی، بنی قُرَيْظَه و بنی التَّضِيرِ به یاری حلیفان خود آمدندی و هر دو قبیله از
جهودان بودند و یکدیگر را می کشتندی. چون اسبیری را بگرفتندی از جانبین فدیه
کردندی و باز خریدی^۲، عرب ایشان را عیب کردند^۳ و گفتند^۴ ایشان را^۵ روا
می داری کشتن و اسیرها کردن^۶ روا نمی داری تا فدیه می کنی؟

گفتند: اما فدیه ما را فرموده اند در توریت، و قتل ایشان ما را حرام کرده اند
۱۵ در توریت، و لکن آنه^۷ ما را رها نمی کند که حُلَفَاى خود را اسیر و مستذل بینیم، برای
ایشان با خویشان خود و هم ملتان خود قتال می کنیم.

و «حُلَفَا» جمع حَلِيف باشد، و حَلِيف هم سوگند بود. خدای تعالی برایشان
عیب کرد و انکار کرد برایشان و به لفظ استفهام و معنی تقریب و ملامت ایشان را
گفت: اَفْتُوْمُنَّوْنَ بَبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُوْنَ بَبَعْضِ؛ به بعضی توریت ایمان می داری
۲۰ و به بهری کافر می شوی، یعنی به فدیه کردن ایمان داری و به تحریم قتل کافری!

فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ، «ما» استفهام راست؛ چیست جزای آن کس که

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: یعنی.

۲. مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: کردند.

۳. آج، لب، فق، مب، مر + که.

۴. مج، وز، مر: گفت.

۵. همه نسخه بدانها: خریدندی.

۶. دب، آج، لب، فق: ها کردن.

۷. مب: گفتندی.

این کند که ذکر آن برفت از ایمان به بعضی کتاب و کفر به بعضی؟ و «ذَلِکَ» اشارت به این^۱ است [۱۱۰-ر]. **مِنْکُمْ**؛ از شما که جهودانی. **إِلَّا خِزْیٌ**، آئی ذُلٌّ وَصَغَارٌ. خِزْیٌ مذلت و مهانت باشد، و خِزْیٌ هلاک باشد و عذاب. و خِزْیٌ خصلتی باشد که **يُخِزُّ مِنْهُ**، آئی **يُسْتَحْيِي**^۲؛ از او شرم دارند.

۵ مفسران در این خِزْیٌ که در دنیا بود ایشان را، خلاف کردند. بهری گفتند: آن حکم بود که خدای تعالی بکرد که قاتل را قصاص کنند، و از ظالم و متعدی انتقام کشند برای مظلوم. بهری دگر گفتند: خِزْیٌ این جزیه است که خدای تعالی برایشان نهاد تا به دست خود می گزارند^۳ **ذَلِیلٌ وَمُهینٌ**، **عَنْ يَدِهِ وَهُمْ صَاغِرُونَ**^۴.

بهری دگر گفتند: مراد به خِزْیٌ دنیا آن است که چون رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - به زیر حصن بنی النضیر فرود آمد، بیست و پنج روزشان حصار داد. ایشان به زینهار آمدند و از رسول - علیه السلام - درخواستند که: **سَعِدُ مُعَاذٌ** را به **حَكَمٌ**^۵ کند تا بر **حُكْمٌ** او فرود آیند. بر این قرار افتاد. رسول - علیه السلام - **سَعِدُ مُعَاذٌ** را به حاکم کرد تا از میان ایشان و میان رسول حکم کند.

۱۰ **سَعِدُ مُعَاذٌ حَكَمٌ** کرد که: مردان را بیاورد کشتن و زنان را به ورده^۶ باید آوردن، و مالشان قسمت باید کردن. رسول - علیه السلام - گفت: **يَا سَعِدُ لَقَدْ حَكَمْتَ فِيهِمْ** ۱۵ **بِحُكْمِ اللَّهِ مِنْ فَوْقِ سَبْعَةِ أَرْفَعَةٍ**؛ ای سعد حکمی کردی که خدای تعالی همان حکم کرد از بالای هفت آسمان.

رسول - علیه السلام - بفرمود تا مردان^۷ را فرود آوردند، و ایشان نهصد مرد بودند و ایشان را با مدینه آوردند. و زنان و کودکان را به بردگی^۸ بیاوردند و مالهای ایشان قسمت کردند، و چون مردان را با مدینه آوردند ایشان را در سرایی از سراهای ۲۰ **بنی التجار** فرود آوردند.

رسول - علیه السلام - بیامد به آن جا که امروز بازار است، و بفرمود تا چند خندق

۱. مع، وز آن.

۲. همه نسخه بدلها: می گزارند.

۳. مع، وز آج، لب، فق، مب، مر: حاکم.

۴. مع، وز آج، فق، مر: برده.

۵. همه نسخه بدلها: برده.

۶. همه نسخه بدلها + که.

۷. سورة توبه (۹) آیه ۲۹.

۸. آج، فق، مر: برده.

۹. همه نسخه بدلها: برده.

بکنند، و امیرالمؤمنین - علیه السلام - حاضر آمد و ایشان را بیرون آوردند گروه گروه، و علی را می فرمود تا ایشان را گردن می زد و در آن خندق می انداخت. وَحُيِّيَ أَخْطَبُ وَ كَعْبُ أَشْرَفُ در میان ایشان بودند، ایشان دو رئیس بودند در میان قوم. كَعْبُ أَشْرَفُ را گفتند: با ما چه خواهند کرد؟ گفت: فِی كُلِّ مَوْطِنٍ لَا تَعْقِلُونَ أَمَا تَرَوْنَ الدَّاعِيَّ لَا يَنْزِعُ وَمَنْ ذَهَبَ مِنْكُمْ لَا يَرْجِعُ هُوَ وَاللَّهُ الْقَتْلُ، گفت: در هر جای عقل به کار ننداری، نمی بینی که داعی باز نمی استد^۲ و هر که از ما می بشود باز نمی آید، قتل است و کشتن.

وَحُيِّيَ أَخْطَبُ را بیاوردند، دستها با گردن بسته تا پیش رسول آوردندش، چون در رسول نگرید گفت: وَاللَّهِ مَا لَأَمْتُ^۳ نَفْسِي عَلَى عَدَاوَتِكَ وَلَكِنْ مَنْ يَخْذُلُ اللَّهَ يَخْذُلْهُ، گفت: به خدای که خود^۴ بردشمنی تو ملامت نکردم و لکن آن را که خدای مخذول بکند مخذول شود.

آنگه روی به قوم کرد و گفت: لِأَبَدٍ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، كِتَابٌ وَقَدَرٌ وَمَلْحَمَةٌ كُتِبَتْ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، گفت: کار خدای لا بد بیاشد، نوشته ای و قضایی و کالزاری^۵ است که بر بنی اسرائیل نوشته اند.

چون او را پیش [۱۱۰-پ] امیرالمؤمنین^۶ - علیه السلام - آوردند^۷ تا گردنش بزند، گفت: قَتْلَةُ شَرِيفَةٍ بِيَدِ شَرِيفٍ؛ کشتن شریف^۸ به دست مردی شریف.

آنگاه او را گفت: اِنْ حُلِّهَ بِهِ مِنْ رَهَا كُنْ وَمُكَذَّارٌ كَمَا مِنْ بَرِّ كُنْتُمْ. امیرالمؤمنین^۹ - علیه السلام - گفت: هِيَ أَهْوَى عَلَيَّ مِنْ ذَلِكَ؛ آن خوارتر است بر من، آنگاه گردن کشید^{۱۰} و سرپیش داشت تا امیرالمؤمنین^{۱۱} گردنش بزد^{۱۲}، و امیرالمؤمنین^{۱۳} - علیه السلام - پرسید از آن کس که او را می آورد، گفت: او چه گفت چون او را می آوردی^{۱۴}؟ گفت^{۱۵}، این بیتها می گفت^{۱۶}:

۱. مر + بر. ۲. همه نسخه بدلها: ایستد. ۳. لب: ملت.
 ۴. همه نسخه بدلها: را. ۵. همه نسخه بدلها: کارزاری.
 ۶. دب، آج، لب، فق، مر + علی. ۷. همه نسخه بدلها، بجز مب: بردند.
 ۸. همه نسخه بدلها: شریفی. ۹. همه نسخه بدلها: برکشید.
 ۱۰. همه نسخه بدلها: بزند. ۱۱. مج، وز، آج، لب، فق، دب + در راه.
 ۱۲. آج، لب، فق، مب، مر + چون او را می آوردم در راه. ۱۳. همه نسخه بدلها، بجز مب: بیتها بگفت.

لَعَمْرُكَ مَا لَأَمْ ابْنُ أَخْطَبَ نَفْسَهُ وَلَكِنَّهُ مَنْ يَخْذُلِ اللَّهُ يُخْذَلِ
لَجَاهِدًا حَتَّى يَبْلُغَ النَّفْسُ جُهْدَهَا وَحَاوَلًا يَبْغِي الْعِرْكَلَّ مُغْلَغَلِ
امیرالمؤمنین - علیہ السلام - در جواب او این بیتها بگفت:

لَقَدْ كَانَ ذَا جِدِّ وَجِدِّ بِكُفْرِهِ فَقَيْدَ الْبِنَا فِي السَّجَامِ يُقْتَلُ
فَقَلَّدَتْهُ بِالسَّيْفِ ضَرْبَةً مُخْفِظِ فَصَارَ إِلَى قَعْرِ الْجَحِيمِ بُكْبَلُ
فَذَاكَ مَأْبُ الْكَافِرِينَ وَمَنْ بَكُرُ مُطِيعًا لِأَمْرِ اللَّهِ فِي الْخُلْدِ يُنَزَّلُ^۵

پس این خیزی در دنیا آن^۱ است که برایشان رفت از قتل مردان و سببی زنان و غنیمت اموال.

قَوْلُهُ تَعَالَى: وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ، نصب او بر ظرف است و عامل در او «يُرَدُّونَ»،
و این فعل را مجهول خوانند یعنی فاعلش مجهول است و فعل مائِمٌ يُسَمُّ فَاعِلُهُ خوانند و
فعل مبنی^۵ برای مفعول به، به این هر سه نام فعلی بود که معدول^۶ بود از اصل خود^۷،
یعنی از اسناد با فاعل به اسناد با مفعول به^۸، و روز قیامت ایشان را با سخت ترین^۹
عذابی برند، و این لفظ آن جا گویند که ایشان وقتی دیگر آن جا بوده باشند، و لکن
فعل مبتدا را هم ردّ و عود گویند^{۱۰} چنان که شاعر گفت: در

فَإِنْ تَكُنِ الْآبَاءُ أَحْسَنَ قَرَّةً إِلَى فَقَدْ عَادَتْ لَهُنَّ ذُنُوبٌ^{۱۱}
و جوابی دیگر از این آن است که: ردّ این جا بر جای خود است، چه^{۱۲} ایشان را
از این خیزی و نکال و عذاب دنیا که ذکر کردیم با عذاب دوزخ نخواهند بردن. پس
معنی ردّ بر جای خود است و همچنین در بیت^{۱۳}: لِأَنَّ^{۱۴} مِنْ عَادَةِ الْأَيَّامِ وَالْغَائِبِ عَلَيْهَا

۱. مع، دب، آج، لب، فق، مب، مر: فَبَأَقَدَ.

۲. اساس: بلغ؛ با توجه به دب، تصحیح شد.

۳. آج، لب، فق، مب، مر: منزل.

۴. همه نسخه بدلها: ابن.

۵. مب + را.

۶. مع، وز، دب + بگردانید؛ آج، لب، فق، مب، مر + نگردانید.

۷. مع، وز، دب + بگردانید؛ آج، لب، فق، مب، مر + نگردانید.

۸. همه نسخه بدلها: مفعول.

۹. همه نسخه بدلها: سخت تر.

۱۰. همه نسخه بدلها + برتوسع.

۱۱. همه نسخه بدلها + می گویند اگر روزگار وقتی با من احسان کرد اکنون گناهانش باز آمد و او را گناه نبود اول

تا به دوم حال باز آید.

۱۲. آج، لب، فق، مب: اگر چه؛ دب: چرا که.

۱۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: همچنین در خبر است.

۱۴. آج، لب، فق، مب، مر: الْأَيَّامِ.

الإسَاءَةَ إِلَىٰ أَهْلِهَا، فَكَأَنَّهُمَا كَانَتْ لَهَا ذُنُوبٌ ثُمَّ إِحْسَانٌ ثُمَّ عَادَتْ إِلَىٰ مَا كَانَ^۱ مِنْهَا. إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ، این را افضل تفضیل گویند؛ با سخت تر عذابی، و عذاب المی تیزاً باشد روان^۲ بر مُعَذَّبٍ، وَ مِثُّهُ عَذَابَةُ اللِّسَانِ، سر زبان را برای آن عَذْبَهُ خوانند که بر سخن جاری باشد، و ماءٌ عَذْبٌ، آبی خوش باشد برای آن که خواراً به گلو فرو شود. ۵ و اصل کلمه از استمرار است، پس آلم مستمر را عذاب گویند. وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ؛ و خدای تعالی غافل نیست، وَ غَفَلْتُ سَهُوً باشد و آن انتفاء^۳ علم باشد پس از حصولش. عَمَّا تَعْمَلُونَ؛ اهل مدینه و ابوبکر و یعقوب به «تا» ی خطاب خواندند، و باقی قُرَاءَ به «یا» خوانند خبر از غایب؛ از آنچه شما می‌کنید یا ایشان می‌کنند^۴.

آیه ۸۶ [قَوْلُهُ تَعَالَى] ۷: أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ؛ آن کسانی که بخریدند زندگانی دنیا به آخرت^۸ سبک نگردانند از ایشان عذاب و نه ایشان را یاری دهند.

آیه ۸۷ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ [۱۱۱-ر] فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ؛ و بدادیم موسی را کتاب تورات و بر اثر او فرستادیم از پس او پیغمبران و بدادیم عیسی پسر مریم را درستیها^۹ و نیرومند کردیم او را به جبریل پاکبزه هرگاه بیاید به شما پیغمبری بدانچه آرزو نکنند تنهای شما بزرگ منشی کنید پس گروهی را دروغزن دارید و گروهی را بکشید.

آیه ۸۸ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ؛ و گویند دلهای ما بسته است^{۱۰}، لعنت کرد^{۱۱} ایشان را خدای به کفر ایشان، اندک است آنچه بگروند.

۱. دب، آج، لب، فق، مر: ما کانت. ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: روا.

۳. مع: ندارد؛ آج: گوارا.

۴. اساس: انتقام یا توجه به معج و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

۵. مع + می‌کنید. ۶. اساس: ندارد، از معج افزوده شد.

۷. وز، آج، لب، فق: زندگانی نزدیکتر به سرای باز پسین. ۸. مع، وز، آج، لب، فق: حجتها.

۹. اساس و همه نسخه بدلها بی که آیات را ترجمه کرده‌اند، معادلی برای کلمه «بَلْ» نیاورده‌اند.

۱۰. مع، وز: کناد.

آیه ۸۹ **وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ** ؛ و چون پیامد به ایشان کتاب^۱ یعنی قرآن از نزد خدای راست دارنده مر آن را که با ایشان است یعنی توریت، و بودند از پیش نصرت خواستند بر آن کسان که کافر گشتند چون پیامد به ایشان آنچه بشناختند کافر گشتند به وی، لعنت خدای بر کافران.

آیه ۹۰ **بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبِأُوْءِغَضِبَ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ** ؛ بد است آنچه خریدند به آن تنهای خود را به آن که کافر گشتند بدانچه فرستاد خدای از حد درگذشتن^۲ به آن که فرو فرستد خدای از فضل خود بر آن که خواهد از بندگانش، بازگشتند با خشمی بر خشمی، و مرکافران راست عذابی خوارکننده.

آیه ۹۱ **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا تَوْبُنْ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَنَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** ؛ و چون گویند ایشان را بگروید به آنچه فرو فرستاد خدای، گویند بگرویدیم^۳ بدانچه فرستاد^۴ بر ما و کافر شوند بدانچه جز آن^۵ است و او راست است یعنی قرآن، راست دارنده به آنچه با ایشان است یعنی توریت، بگو چرا می کشید^۶ پیغمبران خدای را از پیش اگر هستید گرویدگان.

آیه ۹۲ **وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ** ؛ چون بیاورد به شما موسی درستیها^۷ باز بگرفتید گوساله را از پس او و شما بودید ستمکاران.

آیه ۹۳ **وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا**

۱. میج، وز، آج، لب، فق: نامه.

۲. میج، وز، خدای به بیداد وحسد؛ آج، لب، فق: به بیداد وحد.

۳. میج، وز، آج، لب، فق: ایمان آریم.

۴. وز، فرستادند.

۵. میج، وز، آج، لب، فق: از پس آن.

۶. میج، وز، چرا می کشید؛ آج، لب، فق: بگوای محمد چرا می کشید.

۷. میج، وز، آج لب: حجتها.

سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا [۱۱۱-پ] فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِسْمَايَا أَمْرِكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ چون بگیرتیم^۱ پیمان شما و برداشتیم^۲ بالای شما کوه طور را بگیرید آنچه بدادیم شما را بنیرو^۳، و بشنوید، یعنی فرمان برید، گفتند: شنیدیم گفتارت و فرمان نبریم و خورانیده شدند^۴ در دل‌های ایشان گوساله به کفرشان، بگوید می‌فرماید شما را به آن ایمانتان اگر شما مؤمنی.

آیه ۹۴ قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ بگو اگر خواهد بودن شما را سرای باز پسین بنزدیک خدای صافی از جز مردمان، تمنا کنی مرگ را اگر راست گویی^۵ شما.

آیه ۹۵ وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ إِلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ؛ و تمنا نکنند هرگز به آنچه در پیش افکنند^۶ دست‌های ایشان، و خدای داناست به پیداد کاران.

آیه ۹۶ وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمَنْ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْخِزِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ؛ یابی ایشان را حریصترین مردم برزندگانی و آنان که مشرک بودند خواهد یکی از ایشان که عمرش دهند هزار سال، نیست آن دور کنند^۷ او از عذاب، آن کش عمر^۸ دهند و خدای بیناست به آنچه می‌کنند^۹.

قَوْلُهُ: **أُولَئِكَ**، بگفتیم که: «أُولَاءِ»، کنایت باشد از جماعتی، و این جمعی است نه از جنس واحد، و واحدِ او ذَلِکَ باشد، چنان که واحدِ هَؤُلَاءِ «هَذَا» باشد. **الَّذِينَ**، این اسم را موصوله گویند و ما بعدش صله او باشد. **أَشْرَكُوا**؛ بدل کرده‌اند چنان که بگفتیم. **الْحَيَاةَ الدُّنْيَا**، فُعْلَى تَأْنِيثُ أَفْعَلُ تَفْضِيلٌ باشد، چنان که اکبر و

۱. مع، و ز، آج، لب، فق: ها گرفتیم.

۲. مع، و ز، آج، لب، فق: بجد.

۳. مع، و ز، آج، لب: راست گیرید.

۴. اساس و همه نسخه بدل‌هایی که آیات را ترجمه کرده‌اند، برای ضمیر «ه» معادلی نیاورده‌اند.

۵. مع، و ز، آج، لب، فق: افکنده‌اند.

۶. مع، و ز، آج، لب، فق: آن که عمرش.

۷. همه نسخه بدلها + این یازده آیت است.

۲. آج، لب، فق + از.

۴. مع، و ز، آج، لب: بخورد دادند؛ فق: در آرند.

كُھْرِيْ وَاَعْظَمَ وِعُظْمِيْ، وَاَقْصٰى وِقُضْوٰى وَاَذْنًا وِدُنْيًا. بِالْآخِرَةِ؛ به سرای باز پسین، یعنی دنیا بستانند و آخرت از دست رها کنند. فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ؛ سبک نکنند از ایشان عذاب را.

خداوند - جَلَّ جَلَالُهُ - در این آیت تهدید کرد آنان را که اقبال کنند بر دنیا و

- ۵ برای طمع دنیا و حطام او دست از آخرت و عمل صالح بدارند، و دین به دنیا بفروشند، و حیات باقی به حیات فانی بدل کنند به عوض راحت اندک، ایشان را عذاب^۱ بی‌کرانه باشد، كَأَشَدِّ مَا يَكُونُ مِنَ الْعَذَابِ، بی آن که از ایشان تخفیفی کند، و نه کس ایشان را یاور و ناصر بود یا شفاعت کند.

و آیت خاص است در حق جهودانی که ذکر ایشان در آیات مقدم برفت. حق

- ۱۰ تعالی باز نمود که: آن که ایشان را حمل کرد که چنین کنند^۲، حُبِّ دُنْيَا بُوْد وَاَزْ جِهْتِ اَيْنَ^۳ كُفْتُ رَسُوْلَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - حُبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيْئَةٍ، و كُفْتُ: اَشْقٰى الْاَشْقِيَاءِ مَنْ بَاعَ دِيْنَهُ بِدُنْيَا وَاَشْقٰى مِنْهُ مَنْ بَاعَ دِيْنَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ، كُفْتُ: شَقِيْرَتِيْنِ اَشْقِيَا اَنْ اَسْتِ كِه دِيْنِ بِه دُنْيَا بَفْرُوْشِدْ، وَاَزْ اَوْ شَقِيْرَتَا اَنْ اَسْتِ كِه دِيْنِ خُوْدِ بِه دُنْيَا، غَيْرِيْ بَفْرُوْشِدْ.

- ۱۵ وَ لَقَدْ اَتَيْنَا مُوسٰى الْكِتٰبَ؛ مَا بَدَدِيْمُ مُوسٰى رَا كِتٰبَ، يَعْنِيْ تُوْرِيْتِ. وَ قَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِيْهِ بِالرُّسُلِ، يَعْنِيْ اَتْبَعْنَا مِنَ الْقَفَا، يُقَالُ: قَفَّاهُ يَقْفُوْهُ اِذَا تَبِعَهُ، وَ قَفَّاهُ غَيْرُهُ اِذَا اَتْبَعَهُ، قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى: وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهٖ عِلْمٌ^۴...، قَالَ اُمِّيَّةُ بِنْتُ اَبِي الصَّلْتِ: قَالَتْ لَهٗ اُخْتُهُ^۵ قَضِيْهِ عَنْ جُنُبٍ وَ كَيْفَ تَقْفُوْا وَ لَا سَهْلٌ وَ لَا حَزْنٌ

- وَاتَيْنَا عِيْسٰى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَانَ؛ وَعِيْسٰى^۶ مَرْيَمَ رَا اَيٰتِ وَ مَعْجَزَاتِ دَادِيْمِ اَزْ اَنْجِهْ دَرِ سُوْرَتِ اَلْ اَعْمٰرَانِ وَ دَرِ سُوْرَتِ [۱۱۲ - ر] الْمَائِدَةِ مِيْ كُوْبِدْ اَزْ اَحْيَاءِ مَوْثِيْ وَ اِبْرَءِ اَكْمِهْ وَ اَبْرَصِ، وَ خَبْرِ دَادِنِ اَيْشَانِ رَا بِهْ اَنْجِهْ خُوْرْدِهْ بُوْدِنْدِ وَ ذَخِيْرِهْ كُوْرْدِهْ بُوْدِنْدِ وَ بَيْتِهْ، اَزْ بِيَانِ بَاشْدِ، وَ بَرَاىِ اَنْ كُوْاهِ رَا بَيْتِهْ خُوْاَنْدِ فِيْ قَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْبَيْتَةُ عَلٰى

۱. مر: عذاب.

۲. همه نسخه بدلها: و از این کار.

۳. سورة بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۶؛ همه نسخه بدلها + ائی لا تتبع.

۴. اساس: لا تُقْفُ له؛ با توجه به نسخه دب، تصحیح شد. ۶. آج، لب، فق، مب، مر + پس.

الْمُدْعِي وَالْيَمِينُ عَلِيٌّ مَنِ انْكَرَا، که به گواهی او حق روشن شود.
 و چون پیغمبران - علیهم السلام - مدعی نبوت اند^۲، حق تعالی معجزات ایشان را
 بینهات خواند. وَاَيَّدْنَاهُ، آئی قَوَّيْنَاهُ، او را قوت دادیم مِنَ الْاَيْدِ وَهُوَ الْقُوَّةُ، وَمِنْهُ قَوْلُهُ
 تَعَالَى: دَاوُدَ ذَا الْاَيْدِ^۳...، آئی ذَا الْقُوَّةِ، وَاَيَّدَهُ اللهُ، آئی قَوَّاهُ.

۵ **بِرُوحِ الْقُدُسِ**، ابن کثیر خواند: بِرُوحِ الْقُدُسِ، به اسکان «دال»، و باقی قراء
 خواندند: قُدُسٍ به ضَمِّ «دال».

و مفسران خلاف کردند در رُوحِ الْقُدُسِ. رَبِيعِ اَنَسٍ گفت: مراد به «رُوح»،
 رُوحِ عِيسَى است - علیه السلام - که در او دمید، و به «قُدُس»، خدای - جَلُّ جَلَالُهُ -
 بِقَوْلِهِ^۴: اَلْمَلِكِ الْقُدُّوسِ^۵...، و برای تخصیص با خود اضافه کرد، كَبَّيْتِ اللهُ وَنَاقَةَ
 ۱۰ اللهُ.

بهری دگر گفتند: مراد به قُدُس پاکیزگی است، و قُدُس در لغت طهارت باشد،
 و برای آتش پاکیزه خواند که مُدَّتْسُ نبود به اصلا ب مردان و ارحام زنان، چه او^۶ از
 آب نطفه آفریده نبود، و خدای تعالی او را از^۷ باد آفرید، جبریل - علیه السلام - در
 گریبان او^۸ دمید یا در آستینش، به اختلاف روایت.

۱۵ ضَحَاكٌ وَ سُدَيٌّ وَ مُجَاهِدٌ گفتند: مراد به رُوحِ الْقُدُسِ، جبریل است، و «رُوح»
 نامی است از نامهای جبریل.

بهری دگر گفتند: معنی قُدُس برکت است، و «رُوح» نام جبریل - علیه السلام -
 یعنی فرشته با برکت، و دلیل این تاویل قَوْلُهُ تَعَالَى: قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ
 بِالْحَقِّ^۹.

۲۰ عبد الله عباس و سعید جُبَيْرٌ و عُبَيْدُ عُمَيْرٌ^{۱۰} گفتند: مراد نام مهترین خداست

۱. همه نسخه بدلها: علی مدعی علیه.

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مدعی نبوده اند.

۳. سوره ص (۳۸) آیه ۱۷.

۴. همه نسخه بدلها: من قوله.

۵. سوره جمعه (۶۲) آیه ۱، و سوره حشر (۵۹) آیه ۲۳.

۶. همه نسخه بدلها + را.

۷. مج، وز + آن.

۸. همه نسخه بدلها: مریم.

۹. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۲.

۱۰. وز، دب، آج، لب، فق: عبید عمره، مب: عبدالله عمره، مر: عبید عمرو.

-جَلَّ جَلَالُهُ- که او به برکت آن احیاء موتی کردی و خدای را به آن نام بخواندی، خدای تعالی آنچه خواستی بدادی و اظهار معجزات کردی بر دست او.
ابن زید گفت: مراد انجیل است، چه انجیل رُوح او بود چنان که قرآن روح محمد بود -عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ.

۵ و رُوح در قرآن بر معانی مختلف آمد: رُوح، روح آدمی و جانوران است که او شرط است در وجود و بقای حیات، و آن از جمله بُئِیَهِ است فی قَوْلِهِ تَعَالَى: **وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي** ۱.

و آن نفس متردد باشد که تا تردد آن بود حیات بماند، و چون نباشد حیات بماند، و مِنْهُ قَوْلُ النَّبِيِّ -عليه السلام: **الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا انْتَلَفَتْ وَمَا تَنَاكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَتْ**، یعنی دَوَى الْأَرْوَاحِ.

۱۰ مراد به ارواح در خبر دَوَى الْأَرْوَاحِ عَلِيٌّ حَذْفِ الْمُضَافِ وَإِقَامَةِ الْمُضَافِ إِلَيْهِ مَقَامَهُ، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: **وَسَلِّ الْقُرْآنَ** ۲، و این از باب فَعْلٍ وَفَعْلٍ بِاتِّفَاقٍ الْمَعْنَى ۳ باشد آغشی رُوح در این قسمت ریح بود جرکه تا در هوا بود ریح خوانند او را، چون به حیوانات پیوندد روحش ۴ خوانند.

۱۵ و رُوح به معنی وحی آید فی قَوْلِهِ تَعَالَى: **يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ** ۵، و روح قرآن است فی قَوْلِهِ: **وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا** ۶، عَلِيٌّ أَخَذَ الْأَقْوَالَ.

و روح جبریل است -عليه السلام- فی قَوْلِهِ: **قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ** ۷، و روح عیسی است [۱۱۲-پ] فی قَوْلِهِ: **وَكَالِمَتُهُ أَلْقِيهَا إِلَى مَرْتَمٍ وَرُوحٌ مِنْهُ** ۸، و روح نام فرشته ای است که روز قیامت به یک صف بایستد و فریشتگان به یک صف فی قَوْلِهِ تَعَالَى: **يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا** ۹، و رُوح به معنی

۱. سورة بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۵.

۳. همه نسخه بدانها: بِاتِّفَاقٍ مَعْنَى.

۵. سورة مؤمن (۴۰) آیه ۱۵.

۷. سورة نحل (۱۶) آیه ۱۰۲.

۹. سورة نبأ (۷۸) آیه ۳۸.

۲. سورة یوسف (۱۲) آیه ۸۲.

۴. همه نسخه بدانها: آن را روح.

۶. سورة زخرف (۴۲) آیه ۵۲.

۸. سورة نساء (۴) آیه ۱۷۱.

رحمت آمد^۱ فی قوله: **وَآيَةٌ لَهُمْ يَرْوَحُ مِنْهُ^۲**.

أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ، سَبَبَ نَزُولِ آيَةٍ أَنْ بَدَأَ بِرُوحٍ قَدِيمٍ تَعَالَى^۳ - قصه معجزات عیسی با رسول بگفت، و رسول - علیه السلام - بر جهودان خواند، ایشان گفتند: نه همانا^۴ که عیسی این کرده باشد، و اگر کرد، تو چرا همچنان نکنی که تو نیز دعوی پیغمبری می کنی همچون او؟

خدای تعالی این آیت بفرستاد و گفت که: هر گاه که پیغمبری چیزی به شما آرد که دلهای شما آن نخواهد و نفس شما کاره بود آن را گروهی را تکذیب کنی چنان که شما می کنی و گروهی را قتل کنی چنان که آنان کردند که پیش از عهد شما بودند که زکریا را و یحیی را - علیهما السلام - بکشتند و دیگر پیغمبران که جهودان ایشان را بکشتند، **يُنَادِي: هَوَى يَهْوَى هَوَى إِذَا اشْتَهَى وَهَوَى يَهْوَى هَوِيًّا إِذَا سَقَطَ وَاصِلٌ هَرْدٌ وَهَوَى اسْتِ فَإِنَّ مَنْ يَهْوَى شَيْئًا يَهْوِي قَلْبُهُ إِلَيْهِ، دَلَسَ بِهِ أَنْ فَرُو شُود، بَيَانُهُ قَوْلُهُ: فَاجْعَلْ أَفِيدَةً مِنَ النَّاسِ يَهْوِي إِلَيْهِمْ^۵، وَقَوْلُ انْقَائِلِ: أَلَا حَبِثُ يَهْوَى الْقَلْبُ يَهْوِي بِهِ الرَّجُلُ.**

و فریق، فعیل است به معنی فاعل، چون کریم و ظریف، و شاید که به معنی مُفَارِق بود چون اکیل و ندیم و ضجیع و رسیل لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنَ الْفَرِيقَيْنِ يُفَارِقُ صَاحِبَهُ.

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ؛ گفتند، یعنی جهودان که: دلهای ما غُلْف است. جمله قُرَاءَ به سکون «لام» خواندند مگر ابن مُحَيِّصٌ که اودر شاذ خواند: غُلْف، به ضم «لام» و غُلْف جمع اَغْلَف باشد، و فَعْلٌ در جمع اَفْعَل صفت قیاسی مُظَرِّد است **كَأَحْمَرٍ وَحُمْرٍ وَأَصْفَرٍ وَصُفْرٍ وَأَخْضَرَ وَخُضْرٍ، أَي فِي غِلَافٍ، [و] شَمَشِيرٍ دَرَنِيَامٍ كَرْدَةٍ رَا اَعْلَفَ گویند، و مرد ختنه نا کرده اَعْلَفَ و اَقْلَفَ گویند.**

و معنی آن است که گفتند: دلهای ما در پوشش است از آنچه تومی گویی

۱. موج، دب: آید.

۲. سوره مجادله (۵۸) آیه ۲۲.

۳. همه نسخه بدلها: جل جلاله.

۴. آج، لب: همی؛ فق، مب: همین.

۵. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۷.

۶. همه نسخه بدلها: بهوی.

۷. اساس: ندارد، از موج افزوده شد.

نمی توانیم دانستن، و سخن تو در دل ما جای گیر نیست، پنداری از میان دل ما و سخن تو حجابی و پوششی هست، و نظیر این معنی قوله - تعالی: وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٍ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ ...، و این قول مُجاهد و قتاده است.

۵. قولی دیگر آن است که: قُلُوبُنَا غُلْفٌ، و اصل او غُلْفٌ بوده باشد برای تخفیف را، تسکین «لام» کردند، و او جمع^۲ غِلاف باشد، و این را دو معنی بود: یکی آن که دل‌های ما اوعیه و ظروف و غلاف‌های علم است برای آن که خداوندان کُتِبِ او ایلیم، و علم^۳ اوایل پیش ماست، ما علم تو را چه خواهیم کردن، ما را حاجت نیست به علم تو، و این قول عبدالله عباس و عطاء و کلبی است.
۱۰. و معنی دیگر آن که: دل‌های ما وعاء^۴ علم است و محلّ و ظرف^۵ علوم بسیار است، اگر این که تومی گویی در آن چیزی بودی، هم در دل ما جای گرفتی و دل ما آن را یاد گرفتی. بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ، «بَلْ» حرف اضراب باشد، و معنی اضراب [۱۱۳-ر] اعراض بود چون گوینده از آن حدیث که در او باشد عدول کند و با چیزی دیگر شود، «بَلْ» آن جا استعمال کنند، ما جَاءَنِي زَيْدٌ بَلْ عَمْرُو. و از جمله حروف عطف باشد.
۱۵. و اصل «لَعْنٌ» ظَرْدٌ و اِتْعَادٌ بود، يَقُولُ الْعَرَبُ: شَأْنٌ لَعِينٌ، أَيْ بَعِيدٌ، قَالَ الشَّمَاخُ: ذَعَرْتُ بِهِ الْقَطَا وَنَقَيْتُ عَنْهُ مَقَامَ الذَّنْبِ كَالرُّجْلِ اللَّعِينِ یعنی خدای تعالی ایشان را براناد و دور کناد از رحمت. و لفظ خبر است، شاید که معنی دُعا بود و شاید که خبر بود، و دُعاء عَلَيْهِم بهتر است. بِكُفْرِهِمْ، خدای - تعالی - اضافه فعل لعنت با خود کرد و اضافه کفر با ایشان، اگر کفر فعل خدای بودی حواله به خدای بودی چنان که اسناد فعل لعنت با او است.
۲۰. دیگر آن که: به این [با]^۶ بیان کرد که سبب استحقاق ایشان لعنت را آن است

۱. سورة فضلت (۴۱) آیه ۵.

۲. مع، وز جمعی.

۳. مب: کتب.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مز: اوعیه.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مز: ظروف.

۶. آج، لب: شاره؛ مع، شارد.

۷. اساس: ندارد، از مع افزوده شد.

که کافر شدند. دگر آن که: در عقل نکونیايد که کفر از او باشد و لعنت بر کفر، هم از او باشد. فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ، «ما» زیادت است، و روا بود که مصدریّه باشد، و تقدیر چنین باشد: فَقَلِيلًا يَتَّبَعُ مِنْهُمْ الْإِيمَانُ، و نصب «قَلِيلًا» بر حال باشد.

و ابو عبیده گفت: نصب^۲ به نزع حرف جرّ است، و معنی آن است که: بِقَلِيلٍ يُؤْمِنُونَ و بِأَكْثَرِهِ يَكْفُرُونَ؛ به کمتر ایمان دارند و به بیشتر کافرند. چون حرف جرّ بیفگندند فعل بدو رسید^۳ و عمل کرد در او چنان که: وَأَخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا...، و المعنى من قومه.

و اقدی گفت: مراد نفی ایمان است به جمله قلیل و کثیر، چنان که یکی از ما گوید: قَلَّ مَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ؛ من چون او کم دیدم، و معنی آن است که: چون او خود ندیدم.

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ؛ چون به ایشان آمد کتاب از نزدیک خدای. مراد به «کتاب» قرآن است. «مُصَدِّقٌ»، صفت کتاب است؛ بر است دارند آن را که با ایشان است یعنی توریّت را، [و «ما» موصوله است]^۴ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ، یعنی مِنْ قَبْلِ خُرُوجِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ [أَوْ مِنْ قَبْلِ مَجِيئِ الْكِتَابِ]^۵. و کوفیان این «مِنْ» را غایت گویند^۶، و رفع او بر غایت بود.

و بصریان مبنی بر ضمّ گویند این را بنای^۷ عارض، و معنی آن باشد^۸ که مُضَافٌ إِلَيْهِ اِذَا نَفِظَ بِيَفْغَنَدُ و در نیت و دل بر جای باشد آن را بنا کنند، و کَذَلِكَ جَمِيعُ الْجِهَاتِ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَمِنْ فَوْقُ وَمِنْ تَحْتُ. يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا؛ طلب فتح کردند بر کافران.

و سبب نزول این آن بود که: جهودان پیش از آمدن رسول - علیه السلام - چون با مشرکان خصومت و مناظره کردند، گفتندی: اگر پیغمبر آخر زمان که محمد است

۱. آج: در حاشیه آورده است «بصح»؛ دب، لب، فق، مب، مر: بفتح.

۲. همه نسخه بدلها: او.

۳. مع، وز، دب، لب، فق، مب، مر: رسد.

۴. سورة اعراف (۷) آیه ۱۵۵.

۵. همه نسخه بدلها: خوانند.

۶. همه نسخه بدلها: و معنی این آن بود.

۷. مب: به بنای.

۸. همه نسخه بدلها: آن.

بباید با ما باشد و برای ما گواهی دهند، و به پیغمبر ما ایمان دارد و بگوید که: ما بحق اولیتریم از شما که مُشرکانی، چه او داند که ما اهل کتابیم و کتاب ما حق است و پیغمبر ما موسی - علیه السلام - پیغمبری صادق بود، چنان که خدای تعالی در دگر آیت گفت: **إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ** ۱.

۵ و چون رنجی از مشرکان به ایشان رسیدی، دعا کردند که: **اللَّهُمَّ انصُرْنَا بِالنَّبِيِّ السَّمْعَوِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ الَّذِي [۱۱۳-پ] نَجِدُ نَعْتَهُ فِي التَّوْرَةِ؛** بار خدایا ما را نصرت کن به پیغامبر آخر زمان که مانعت و صفت او در توریت می یابیم.

چون وقت آمدن رسول - علیه السلام - بود، گفتند: **قَدْ أَظْلَلْ زَمَانُ نَبِيِّ يَخْرُجُ بِتَصْدِيقِ مَا قُلْنَا؛** نزدیک آمد روزگار پیغامبری که بباید و بیان کند راستی آن را که ما گفتیم. **فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ؛** چون او بیامد و او را شناختند و دانستند به نعت و صفت او در توریت کافر شدند به او، و گفتند: این نه آن پیغامبر است که مانعت و صفت او در توریت خوانده ایم، کافر شدند با آن که دانستند به بغی و حسد. **فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ؛** لعنت خدا بر کافران باد.

بِسْمَا اسْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ، «بِسْ» و «نِعْم» دو فعل ماضی اند مخالف دگر افعال، هم به بنا و هم به حُکم، و در اصل «نِعْم» و «بِسْ» بوده است علی وزن **فَعِلَ**، و آن را فعل مدح و ذم گویند، و تصریف در او نشود، و فاعل^۲ او اسمی باید^۳ که «لام» تعریف جنس در او بود، و به این کفایت نباشد تا مخصوص بالمدح یا بالذم با او نباشد، چنان که **نِعْمَ الرَّجُلُ زَيْدٌ** و **بِسْ الْغُلَامُ عمرو**. **الرَّجُلُ** فاعل باشد و **زَيْدٌ** مخصوص باشد به مدح یا به ذم، و باشد که اسم فاعل اضممار کنند، و اسمی نکره منصوب بر^۴ جای^۵ بدارند، چنان که: **نِعْمَ رَجُلًا زَيْدٌ**، تقدیر این باشد که: **نِعْمَ الرَّجُلُ رَجُلًا زَيْدٌ**، و این جا تقدیر این است: **بِسْ الشَّيْءُ شَيْئًا** و «ما» نکره موصوفه است. **اسْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ؛** که بفروختند به آن خود را **أَنْ يَكْفُرُوا**، «أَنْ» با فعل در جای مصدر است، و او مخصوص به ذم است، و معنی آن است که: بد چیزی است

۱. سورة انفال (۸) آیه ۱۹.

۲. مب + فعل.

۳. آج، لب، فح، مب، مز، باشد.

۴. مع، وز، والرجل.

۵. همه نسخه بدلها + تمیز به.

۶. همه نسخه بدلها + او.

که ایشان خود را به آن بفروختند کفرشان به آنچه خدای فرو فرستاد از قرآن، و مراد به «اشتراء»، بیع است، که شیری هم خریدن باشد هم فروختن، و مراد آن است که: حَظَّ وَ نَصِيبُ خُودِ از ثواب بفروختند به عقاب کفر.

و گفته اند^۱ معنی آن است که: بد اختیاری کردند چون بدل کردند حق به باطل و کفر به ایمان، و مراد بِقَوْلِهِ: بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ، قرآن است بلاخلاف، و «ما» موصوله است. بَغْيًا، آئِ ظُلْمًا، و نصب او بر مفعول لَه است، و اصل «بَغْيٌ»، فساد باشد مِنْ قَوْلِهِمْ: بَغْيَ الْجُرْحِ إِذَا أَمَدَّ وَفَسَدَ. و «بَغْيٌ» طلب بود و به عُرف مخصوص شده است به طلب ناحق و ناوایب.

و «بِغَا» زنا باشد، و گفته اند: بَغْيٌ حسد باشد، یعنی حسد می برند بر آن که خدای تعالی فرو می فرستد از فضلش، یعنی نبوت و کتاب عَلِيٍّ مَنِ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ؛ بر آن که خواهد از بند گانش یعنی محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَبَاؤُوا رَجَعُوا^۲؛ باز آمدند بِغَضَبٍ عَلِيٍّ غَضَبٍ.

مفسران خلاف کردند در آن که این دو «غَضَبٌ» بر چه بود. عبدالله عتاس گفت: مراد به غضبِ اَوَّلِ خَشَمِ خداست برایشان به ضایع کردن ایشان توریت را، و غضبِ دُومِ به کفرشان به محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

ابوالعالیه وقتاده گفتند: غضبِ اَوَّلِ به کفرشان به عیسی و انجیل، و غضبِ دُومِ به کفرشان به محمد.

سُدِّي گفت^۳: غضبِ اَوَّلِ به گوساله پرستیدن، [۱۱۴-ر] و دُومِ^۴ به کفرشان به محمد - علیه السلام.

و گفته اند «عَلِيٌّ» به معنی مَعَ است، چنان که گویند: هُوَ عَلِيٌّ صِغَرِ مِثْنَةٍ، يَقُولُ الشِّعْرَ، آئِ مَعَ صِغَرِ مِثْنَةٍ. وَلِلْكَافِرِينَ، یعنی جاچندان نبوت محمد را عَذَابٌ مُهِينٌ؛ عذابی خواهد بودن خوار کننده که ایشان در آن مُهَانٌ و مُسْتَذَلٌّ باشند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ؛ چون گویند ایشان را که ایمان آری به قرآن

۱. مع + آن. ۲. همه نسخه بدلها: برای.

۳. همه نسخه بدلها، بجز آج: ورجعوا آج: فرجعوا. ۴. آج، لب، فق + به.

۵. مب، مر: دویم.

حق تعالی کفر و عناد ایشان باز می‌گوید که چون ایمان برایشان عرض کنند و ایشان را دعوت کنند با ایمان به قرآن، گویند: ما ایمان به آن آریم که بر ما فرود آمد، و [به] آنچه و رای آن است و پس از آن است کافریم، یعنی آنچه جز آن است، چنان که گفت: **فَمَنْ ابْتغى وراء ذلك^۲، ائى غير ذلك وسواه. و در و احل لكم ما وراء ذلكم^۳، ائى ما سواه.**

و هو الحق؛ و قرآن حق است و درست است. **مُصَدِّقاً لِمَا مَعَهُمْ؛** براست دارند آن را که با ایشان است، یعنی توریت. و نصب او بر حال است. **قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ،** اکنون ای محمد جواب ایشان بازده و بگو که: «لِمَ»؛ چرا.

«لام»، حرف جر است که بر «ما» ی استفهامیه در شده^۴ است، و «الف» از

- ۱۰ او بیفکنده^۵، و «میم» مانده، و حروف جازه چون در «ما» ی استفهام شود، «الف» از او بیفتند^۶ و به فتحه اکتفا کنند، چنان که: «فیم» و «بیم» و «لیم» و «عم» و «علام»^۷، فی^۸ قَوْلِهِ تَعَالَى: **بِمَ يَرْجِعُ الْمُؤْمِنُونَ^۹، وَ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ^{۱۰}، وَ فِيمَ كُنْتُمْ^{۱۱}،** الّمعنى لِمَاذَا، برای چه پیغامبران را می‌کشتی، **مِنْ قَبْلُ،** ائى مِنْ قَبْلِ هَذَا؛ پیش از این، چنان که بیان کرده شد در حذف مضافِ اِليه از^{۱۲} لفظ، **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ بِالتَّوْرَةِ؛** اگر به توریت ایمان داری، چه در توریت نوشته است که: کشتن پیغامبران حرام است.

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ، «واو»، حرف عطف است، و «لام» تأکید را^{۱۳}، و «قَدْ»،

تحقیق را. **مُوسَى،** به شما آورد بَیِّنَات^{۱۴} و دلالات روشن و حجت‌های ظاهر، و شما پس از آن گوساله به معبود خود گرفتید. **وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ،** «واو» حال راست؛ و شما در آن حال ظالم و بیدادگر بودی بر خود. بر آن تفسیر که بدادیم.

۲۰

- | | |
|----------------------------------|--------------------------------------|
| ۱. اماس؛ ندارد، از مع افزوده شد. | ۲. سورة مؤمنون (۲۳) آیه ۷. |
| ۳. سورة نساء (۴) آیه ۲۴. | ۴. مع، وز، فق، صب، مر: آمده. |
| ۵. همه نسخه بدلها + اند. | ۶. مر: بیفتاد. |
| ۷. آج: علی م. | ۸. وز + نحو. |
| ۹. سورة نمل (۲۷) آیه ۳۵. | ۱۰. سورة نبا (۷۸) آیه ۱. |
| ۱۱. سورة نساء (۴) آیه ۹۷. | ۱۲. همه نسخه بدلها؛ در. |
| ۱۳. همه نسخه بدلها؛ راست. | ۱۴. همه نسخه بدلها؛ بِالْبَيِّنَاتِ. |

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ؛ و یاد کنی چون پیمان شما بستدیم، و کوه طور از بالای سر شما بداشتیم، و شما را گفتیم آنچه شما را می دهیم بستانی، و به قوت و جد و حفظ نگاه داری. وَأَسْمَعُوا؛ بشنوی، یعنی یادگیری. و گفته اند معنی آن است که: طاعت داری، و طاعت [را] برای آن سمع خواند که طاعت عند سماع امر باشد، و به سبب او بود، و بر این تفسیر است: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، آئی آجَابَ اللَّهُ لِمَنْ دَعَاهُ؛ خدای اجابت کننده است آن را که او را بخواند، و شاعر می گوید:

دَعْوَةُ اللَّهِ حَتَّىٰ خِفْتُ إِلَّا يَكُونُ اللَّهُ يَسْمَعُ مَا أَقُولُ

آئی یُجِيبُ، یعنی اجابت می کند. و اگر در بیت سَمِعَ بر معنی خود حمل کنند اولیتر باشد، جواب دادند که: سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا؛ بشنیدیم و عاصی شدیم. سَمِعَ و سَمَاعٌ، ادراک باشد به حاشه سمع، و عصیان مخالفت^۲ امر باشد یا مخالفت اراده. گفتند: سَمِعْنَا قَوْلَكَ وَعَصَيْنَا أَمْرَكَ؛ سخنت بشنیدیم و فرمانت نبریم، و بعضی اهل معانی گفتند که: [۱۱۴پ] ایشان این حدیث بر زبان برانندند^۳، و لکن چون عند سماع او امر عصیان کردند، حق تعالی گفت: چنین گفتند، چنان که شاعر گفت:

إِمْتِلَاءُ الْحَوْضِ وَقَالَ قَطْنِي قَهْلًا زُوَيْدًا قَدْ مَلَأَتْ بَطْنِي

یعنی بَلَّغَ حَدًّا نَوَّامِكُنَّهُ أَنْ يَقُولَ شَيْئًا لَقَانَ قَطْنِي.

وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ؛ و در خورد دل ایشان دادند دوستی گوساله، یعنی پنداری ایشان را مطبوع بکرده اند بر آن و در دل ایشان سرشته. وَ شَرِبْتُ الْمَاءَ وَأَشْرَبْتُهُ غَيْرِي؛ آب باز خوردم و به خورد دیگری دادم، و مراد حُبُّ الْعِجْلِ است، و لکن مضاف بیفکنند و مضاف إِلَيْهِ به جای او بنهاد، چنان که: وَسَلِّ الْقَرْيَةَ^۵، و نَابِغَهُ گفت:

وَ كَيْفَ تُوَصِّلُ مَنْ أَضْبَعَتْ خِلَالَهُ كَأَبِي مَرْحَبٍ

آئی کَخِلَالَةِ أَبِي مَرْحَبٍ، و دیگری می گوید:

۱. اسام: ندارد، از مع افزوده شد.

۲. آج، لب، فق، مب، مر: مخالف.

۳. همه نسخه بدلها: نراندند.

۴. همه نسخه بدلها: قال. ۵. سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲.

۶. همه نسخه بدلها + می گویند چگونه پیوندی با کسی که خصلت او چون ابومرحب باشد، یعنی چون خصلت ابومرحب باشد.

حَسِبْتِ بُعَاثَ رَاحِلَتِي عِنَاقًا وَمَاهِي وَتَبَّ غَيْرِكَ مِنْ عِنَاقٍ^۱

یعنی آواز شتر مرا آواز بره ای^۲ پنداشتی.

بِكُفْرِهِمْ، اکنون چون حق تعالی «أَشْرِبُوا»، بر فعل مَاأْتُمْ يُسَمُّ فَاعِلُهُ آورد، وجه آن باز نمود تا کسی گمان نبرد که از فعل اوست، گفت: آن دوستی عجل^۳ با دل ایشان مختلط شده از کفرشان است.

۵

آنکه رسول را - علیه السلام - می گوید: قُلْ؛ بگو پسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ بد می فرماید شما را ایماننان به آن، یعنی به دوستی عجل اگر شما مؤمنی برزعم خود.

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ، سبب نزول آیت آن بود که: جهودان - عَلَيْهِمُ

لَعَائِنُ اللَّهِ - دعاوی باطل کردند از آن که گفتند: نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ^۴؛ ما پسران خداییم و دوستان خدا، و از آن که گفتند: لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا^۵؛ کس به بهشت نخواهد شدن إلا آن که جهود باشد یا ترسا، و از آن که گفتند: لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً^۶.

قدیم تعالی به این آیت برایشان رد کرده، و گفت: بگو که اگر سرای آخرت، یعنی بهشت که در جوار خداست^۷، شما را خواهد بودن خالص، و هیچ کس را در آن نصیبی نیست. فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ؛ پس اکنون تمنای مرگ کنی اگر راست می گویی، برای آن که آن کس که قاطع باشد بر آن که از اهل بهشت است، به هر حال تمنا کند که از سرای محنت و تکلیف تحویل کند با بهشت.

و نیز آن کس که او دوست خدای باشد، همه تمنای او آن بود که با جوار خدای شود که دوست بنزدیک دوست پیارمند، چنان که امیرالمؤمنین^۸ - علیه السلام - به مرگ مبالغت نمی کرد و می گفتی: وَاللَّهِ لَا أَبَالِي وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيَّ أُمَّ وَقَعْتُ عَلَى الْمَوْتِ؛ به خدا که باز باز نگیرم^۹ اگر من بر مرگ اوفتم، و اگر مرگ بر من اوفتد، و

۱. همه نسخه بدلها: بِالْعِنَاقِ.

۲. مع، وز، بز،

۳. مع، وز، فق، مب، مر + که.

۴. سورة مائدة (۵) آیه ۱۸.

۵. سورة بقره (۲) آیه ۱۱۱.

۶. سورة بقره (۲) آیه ۸۰.

۷. دب + اگر.

۸. دب، آج، لب، فق، مب، مر + علی.

۹. مع، وز، خدا که ما باز نگیرم؛ دب، آج، لب، فق، مب، مر، من خدا که باک ندارم.

هر وقت که دلش تنگ شدی از قوم، محاسن خود به دست گرفتی و گفتی: **مَا يَنْتَظِرُ أَشْقَاهَا أَنْ يَخْضِبَهَا مِنْ فَوْقِهَا بِدَمٍ**؛ چه انتظار می‌کند آن شقیترین اُمت که خضاب کند این محاسن سپید را از خون این سر، و دست بر سر نهادی و بر محاسن، و چون پسر ملجم را بدیدی گفتی:

۵ **أَشْدُّ حَيْبًا زَيْمَكِ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا فَيْكِ ۱**
وَلَا تَجْرَعُ مِنَ الْمَوْتِ إِذَا خَلَّ بِسَوَادِيكَ ۲
 ومانند این اخبار که از او روایت کرده‌اند.

آنکه قدیم - **جَلَّ جَلَالُهُ** - [۱۱۵-ر] خبر داد که: ایشان هرگز تمتای مرگ نکنند به آن عمل که ایشان کرده‌اند. «لَنْ»، نفی فعل مستقبل را باشد، و **تَمَتَّا قَوْلَ الرَّجُلِ لِمَا كَانَ نَيْتَهُ لَمْ يَكُنْ وَلِمَا لَمْ يَكُنْ لَيْتَهُ كَانَ**. تمتا آن باشد که کسی گوید چیزی را که باشد کاشکی نبودی، یا آن را که نباشد کاشکی بودی. **بِمَا قَدَّمْتَ آيَدِيهِمْ**، اضافه فعل با دست کردن^۳ با آن که فعل از جمله^۴ واقع است برای آن است تا مؤکد کند که فعل اوست. چنان که بیان کردیم.

عبدالله عباس گفت: اگر تمتای مرگ کردند، **لَعَصَّ ۵ كُلُّ إِنْسَانٍ مِثْلَهُمْ بِرَيْقِهِ**؛ هر یکی را از ایشان آب دهنش در گلوبماندی تا به مردن تا بر روی زمین هیچ جهود^۶ نماندی، و این از جمله معجزات رسول بود که خبر داد از غیب و نایوده و مخبر بر وفق خبر بود، و صدق بود و این خبر درست نباید إلا به وحیی از عالم الغیب - **تَبَارَكَ وَتَعَالَى**. **وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ**؛ و خدای داناست به ظالمان تا بدانند که این خبر که داد از علم داد ایمن باشند که **مُخْبِرٌ** به خلاف خبر نخواهد بودن.

۲۰ آنکه باز نمود حق تعالی که: بیرون از آن تمتای مرگ نکنند در همه جهان از ایشان حریصتر بر زندگانی نیایی. **وَلَتَجِدَنَّهُمْ**، کوفیان گفتند: قسم این جا مضمَر

۱. کذا در اساس و همه نسخه بدلهای چاپ شعرانی (ج ۱/۲۵۸): لافیکار.

۲. کذا در اساس و همه نسخه بدلهای چاپ شعرانی (ج ۱/۲۵۸) بوادیکار.

۳. مر: بایست کردن.

۴. مب + جوارح.

۵. دب، آج، لب، فق، مب: یغص.

۶. مع، وز: جهودی.

است، و «لام» و «نون» تأکید به جواب او باز آمد، و تقدیر آن که: **وَاللّٰهُ لَتَبَدِّلَنَّهُمْ**.
أَخْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيٰوةٍ وَمِنَ الدِّينِ أَشْرَكُوا. فَرَأَىٰ كَفْتًا: تقدیر چنین است که:
أَخْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيٰوةٍ مِّنْ كُلِّ أَحَدٍ وَمِنَ الدِّينِ أَشْرَكُوا؛ ایشان را بر حیات و
زندگانی حرصتربابی از همه جهان، و نیز از مشرکان، آنگه از ایشان خبر داد که از
حرص بر حیات تا آن جااند که ^۱ **يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ**؛ خواهد و تمنا کند
یکس از ایشان که هزار سال بماند، و مثال این از کلام چنان بود که یکی از ما
گوید: **فُلَانٌ أَشْخَى النَّاسِ وَمِنْ حَاتِمٍ**؛ فلان سخیترین مردمان است و از حاتم، برای
آن که «مِنْ» در «نَاسٍ» مقدر باشد تا ^۲ تقدیر آن باشد که: **وَ أَشْخَىٰ مِنْ حَاتِمٍ**؛ و از
حاتم نیز سخیتر است.

۱۰ و وجهی دگر آن است که: **عَلَىٰ حَيٰوةٍ**، جای وقف است، **وَمِنَ الدِّينِ**
أَشْرَكُوا، «واو» استیناف است. **يَوَدُّ أَحَدُهُمْ** و تقدیره ^۳ **مَنْ يَوَدُّ**، و معنی آن باشد که:
از مشرکان کسان هستند^۴ که یکی از ایشان تمنا می هزار سال حیات کند. بر این قول
این تمنا هزار سال زندگانی حواله به مشرکان باشد دون جهودان، و [شاهد]^۵ صحت
این [قول]^۵ قول **ذُو الرُّمَّةِ** است: **بِتَيْمِيَّتِ كَامِيُوْرِ عِلْمِ رَسُوْلِي**

۱۵ **فَقَلَّبُوا وَمِنْهُمْ دَمْعَةٌ سَابِقٌ لَهُ** **وَ آخِرُ يُدْرِي دَمْعَةَ الْعَيْنِ بِالْهَمَلِ**^۶
این سخن معنی دار نیست تا «مَنْ» تقدیر نکنند فی قوله: **وَمِنْهُمْ مَنْ دَمْعَةٌ سَابِقٌ**
لَهُ؛ و از ایشان کسی بود که دمعی سابق بود او را، و گفته اند: مراد به مشرکان
گیرکانند که در عبارت ایشان بسیار رود که هزار سال زی^۷.

آنگه حق تعالی باز نمود که: اگر چه ایشان را عمر دراز دهند، درازی عمر
ایشان را از عذاب خدای برهاند. **وَمَا هُوَ بِمُرْخِرِجِهِ**، «ما» نفی است و «هُوَ»
۲۰

۱. همه نسخه بدلها: کی.

۲. همه نسخه بدلها، بجز مب: یا.

۳. همه نسخه بدلها: تقدیر آن که.

۴. مج، وز، دب، مر: کسهاند؛ آج: کسانند؛ لب، فق، مب: کهااند.

۵. اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

۶. دب، آج، لب، فق، مب: بالعمیل؛ چاپ شمیرانی (۱/۲۵۹): **بِالْفَعْلِ**؛ آج، لب، فق، مب، مر: ترجمه این
است که: همه روز بودند و از ایشان آب چشم سابق او را و دیگری می ریخت آب چشم به سیلاب.

۷. دب، لب، فق: بزی.

مبتداست، و أَنْ يُعَمَّرَ مَعَ الْفَعْلِ در تأویل مصدر است، و تفسیر و بدل «هُوَ» است، و تقدیر [۱۱۵-پ] چنین است: وَمَا تَعْمِيرُهُ بِمُرْخَزِجِهِ مِنَ الْعَذَابِ، و روا بود که ضمیر شأن و امر بود و خبر مقدم، تقدیره: مَا الشَّأْنُ وَالْأَمْرُ تَعْمِيرُهُ بِمُرْخَزِجِهِ مِنَ الْعَذَابِ، و قول اول ظاهرتر است.

۵ وَرَخَزَحَ، هم لازم است و هم متعدی، يُقَالُ: رَخَزَحْتُهُ عَنْ كَذَا فَرَخَزَحَ هُوَ، أَيْ أَبْعَدْتُهُ فَبَعْدَ؛ دور کردم او را از آن کار دور شد. ذُو الرُّمَّةِ گوید در متعدی:

بِأَفْأَيْضِ الرُّوحِ مِنْ نَفْسِي إِذَا اخْتَضِرْتُ
وَعَافِرِ الذَّنْبِ رَخَزَحْنِي عَنِ النَّارِ
و دیگری می گوید در لازم:

خَلَيْتَ مَا بَالُ الدُّجَى لِأَبْرَخَزِحَ
وَمَا بَالُ ضَوْءِ الصُّبْحِ لَا يَتَوَضَّحُ
۱۰ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ؛ و خدای^۱ داناست به آنچه ایشان می کنند.

آیه ۹۷ قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ؛ بگو آن^۲ که باشد دشمن جبریل او فرود آورده است این را بر دل توبه فرمان خدای راست داورنده آن را که از پیش اوست و بیانی و بشارتی مؤمنان را.

آیه ۹۸ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ؛ هر که باشد دشمن خدا را و فریشتگانش را و فرستادگانش را و جبریل را و میکایل را، خدا دشمن کافران است.

آیه ۹۹ وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ؛ بدرستی که فرستادیم به تو آیتهای روشن و کافر نشوند به آن مگر فاسقان.

۱. آج: نعمره؛ لب، فق، مب، مر؛ يعمره.

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر + ای بستاننده جان من از تن من چون حاضر آید و ای آمرزنده گناه دور کن مرا از آتش دوزخ.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر + ای دوست من چه بوده است تاریکی را که نمی رود و روشنایی صبح را که روشن نمی شود.

۴. مع، ون، آج، لب، فق؛ هر.

۵. همه نسخه بدلها + بیناست.

آیه ۱۰۰ **أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ**؛ [هرگاه که]^۱

عهد^۲ کنند عهدی بیندازند آن را جماعتی از ایشان بل بیشترین ایشان ایمان نیارند.

آیه ۱۰۱ **وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا**

الْكِتَابِ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانْتَهُمُ لَا يَتْلَمَّحُونَ؛ چون آمد به ایشان پیغامبری از

نزدیک خدا راست^۳ دارنده آنچه با ایشان است بینداختند گروهی از آنان که ایشان

را کتاب دادند کتاب خدای^۴ پس پشتشان پنداری که ایشان نمی دانند.

قَوْلُهُ تَعَالَى: قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ، عبدالله عباس گفت، سبب نزول

آیت آن بود که: حَبْرِي از اخبار جهودان نام او عبدالله صُوریا بیامد و با رسول

-علیه السلام- مناظره کرد و او را از چند مسأله پرسید^۵، چون جواب بیافت و حجت بر

او متوجه شد، گفت: کدام فریشته به تومی آید [۱۱۶-ر] از آسمان؟ رسول

-علیه السلام- گفت: آن فریشته که به جمله پیغامبران آمدی^۶، جبریل. پسر^۷ صُوریا

گفت: او دشمن ماست، اگر به جای او میکایل بودی ما ایمان آوردمانی.

رسول -علیه السلام- گفت: جبریل چرا دشمن شماست؟ گفت: او صاحب

عذاب و شدت و قتال است. خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: بگو پسر^۸ صُوریا

را که: هر که دشمن جبریل بود، جبریل آن است که این قرآن فرومی آرد بر دل توبه

فرمان خدا.

مُقَاتِلَ گفت، ایشان گفتند: جبریل دشمن ماست که او را فرمودند که کتاب به

ما آر، به تو آورد.

و در جبریل هفت لغت است: جَبْرَائِيلَ، به فتح «جیم» و «را» و همز^۹ و اشباع،

و این قراءت حمزه و کسائی و ابوبکر و خَلْف است، و شاعر گوید:

۱. اساس؛ ندارد، از معج افزوده شد.

۲. معج، وز، آج، لب، فن: عهدی.

۳. معج، وز، آج، لب، فن + با.

۴. معج، وز، آج، لب، فن: خدای براست.

۵. دب، مپ، مز می آمد؛ لب، فن: می آید.

۶. همه نسخه بدلها، بجز مپ: پرسید.

۷. معج، وز، دب: پس.

۸. همه نسخه بدلها: پس.

۹. همه نسخه بدلها: همزه.

شَهِدْنَا فَمَا تَلَقَىٰ لَنَا مِنْ كَتِيبَةٍ قَدَى الدَّهْرِ إِلَّا جَبْرَيْلُ أَمَامَهَا^۱
 و جبریل به فتح «جیم» بی همز، و این قراءت ابن کثیر است.
 و جبریل به کسر «جیم» بی همز و این قراءت بصریان و مدنیان است، و
 شاعر گوید:

۵ وَجِبْرِيْلُ زَسُوْلُ اللّٰهِ فَيُنَا وَرُوْحُ الْقُدْسِ لَيْسَ بِهٖ خَفَاءُ
 و جبرائیل علی وزن حبراعیل، و جبرائیل علی وزن حبراعیل، و جبرئیل علی وزن
 حبرعل، و جبرال علی وزن فغلال، و این اسمی اعجمی است غیر منصرف، و اسباب
 مانع از صرف او علمیت است و عجمه.

فَيَأْتِيهِ نَزْلُهُ، «ها» در «فَأْتِيهِ» [ضمیر]^۲ جبریل است، و در «نَزْلُهُ» ضمیر قرآن
 ۱۰ است، و این ضمیر قبل الذکر است، چنان که حق تعالی گفت: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ
 الْقَدْرِ...، وَقَوْلُهُ: حَتَّىٰ تَوَارَّتْ بِالْحِجَابِ^۳، و در آیات ذکر قرآن و آفتاب نرفته
 است. عَلِيُّ قَلْبِيكَ، برای آن گفت بردل تو، که جبریل - علیه السلام - آن مقدار قرآن
 که آوردی بر رسول - علیه السلام - خواندی، و رسول یاد گرفتگی و پس املا کردی از
 حفظ تا بنوشتندی چه او ننوشتی و از نوشته نخواندی مُصَدِّقًا، نصب بر حال است از
 ۱۵ مفعول. لِمَا يَتَّبِعُنَّ يَدِّيهِ؛ بر است دارند آن را که از پیش اوست از کتب اوایل چون
 توریت و انجیل و زبور و صُحُف و هر کتاب که خدای تعالی پیش پیغامبر ما فرستاد.
 وَهَدَى، هدی به معنی بیان است این جا، و شاید که به معنی لطف بود. وَبُشْرَى
 بشارت باشد، و آن مصدر است كَالْقُرْبَىٰ وَالزُّلْفَىٰ وَالْحُسْنَىٰ. لِلْمُؤْمِنِينَ و اگر چه قرآن
 هدی است جز مؤمنان را چون ایشان منتفع و مستهدی شدند ذکر ایشان کرد.

۲۰ شَهْرِيْنَ حَوْشِبِ رَوَايَتِ كُنْدِ اَزْ عَبْدِ اللّٰهِ عَبَّاسِ كِهْ اَوْ كَقْتِ: سَبَبِ نَزْوْلِ آيَتِ اَنْ
 بُوْد كِهْ جَمَاعَتِيْ جَهُوْدَانِ بِيَامَدَنْدِ و رَسُوْلِ رَا - عَلَيْهِ السَّلَام - كَقْتَنْدِ: مَا اَزْ تَوْجُنْدِ مَسْأَلَهْ
 خَوَاهِيْمِ پَرَسِيْدَنْ، اَكْرَمَا رَا خَبِرْ دَهِيْ و جَوَابِ بِصَوَابِ بَاشْدِ اِيْمَانِ اَرِيْمِ. رَسُوْلِ

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر + حاضر آمدیم، نیارند ما را در لشکری الا همیشه جبرئیل در پیش ایشان بود.

۲. همه نسخه بدلها، بجز مج، دب: همزه. ۳. اساس: ندارد، از معج افزوده شد.

۴. سورة قدر (۹۷) آیه ۱. ۵. سورة ص (۳۸) آیه ۳۲.

۶. همه نسخه بدلها: مهندی.

- علیه السلام- ایشان را سوگند داد و عهد و میثاق کرد که اگر مسایل را جواب بصواب یابی ایمان آری. سوگند خوردند و عهد کردند.

آنکه سوگند داد ایشان را که این مسایل که از من پرسى چون من جواب دهم آن را بحق، و شما دانى که آن حق است منکر نشوی و جحود نکنی. سوگند خوردند^۱ و قرار دادند بر این.

رسول - علیه السلام- گفت: اکنون بپرسی هر چه خواهی. ایشان گفتند: ما را خبر ده تا فرزندی که از مادر بزاید گاه با پدر و مادر و خویشان پدر از اعمام و بنی اعمام، و گاه با مادر و خویشان مادر ماند از احوال و فرزندان او، سبب چیست؟

رسول - علیه السلام- گفت: به خدا بر شما که بدانسته هستی در کتب شما که^۲

نطفه مرد^۳ سپید باشد و سطر، و نطفه زن رقیق باشد و زرد، هر کدام که غالب آید از این دو آب بر دیگر شبیه او را باشد. گفتند: نکو گفتمی و راست گفتمی.

مسأله دیگر گفتند: [۱۱۶-پ] ما را خبر ده تا پیغامبر آخر زمان را خواب چگونه باشد؟ گفت: به خدای پر شما که نه در کتاب خود خوانده ای که پیغامبر آخر زمان^۴ که منم و شما می گویی که من نیم، چشمهایش بخسبد و دلش بنه خسبد^۵ [گفتند]^۶:
اَللّٰهُمَّ نَعَمْ، آری همچنین است.

مسأله سیوم^۷ آن بود که گفتند: ما را خبر ده از آن طعام که اسرایل بر خود حرام کرد، آن چه^۸ طعام بود؟ گفت: به خدا بر شما دانسته ای^۹ که آن طعامی بود که او دوست تر داشتی، و آن گوشت شتر و شیر او بود. گفتند: اَللّٰهُمَّ بَلٰی همه^{۱۰} همچنین است که تو گفتمی.

دگر مسأله آن بود که گفتند: ما را خبر ده تا فرزندی که از مادر و پدر حاصل

۱. وز: خوردندم. ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفت شما را معلوم هست که.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مردان.

۴. همه نسخه بدلها + را.

۵. بنه خسبد/ بنخسبد.

۶. اساس: ندارد، از معج افزوده شد.

۷. مر: کدام.

۸. همه نسخه بدلها: دیگر.

۹. همه نسخه بدلها، بجز مر: ندانسته ای.

۱۰. مب: ندارد.

می آید چه^۱ از مرد است و چه^۱ از زن؟ رسول - علیه السلام - گفت: اما استخوانها^۲ و رگها و پی از مرد است، و اما گوشت و موی و خون و ناخن از زن است. گفتند: نکو گفتی و راست گفتی، و لکن ما را یک مسأله ماند که اگر ما را از آن خبر دهی ما به تو ایمان آریم. گفت: بگویید.

گفتند: این فریشته که وحی به تومی آرد کیست؟ گفت: جبریل است. گفتند: او دشمن ماست، و او فریشته عذاب است، از آسمان بلا و صاعقه و هلاک و عذاب او فرود آرد^۳، میکایل فریشته رحمت است، رحمت و خُصْب و روزی و بشارت او فرود آرد از آسمان^۴، اگر به بدل جبریل میکایل به تو آمدی، ما ایمان آوردمانی.

رسول - علیه السلام - گفت: سبب دشمنی شما با جبریل چیست؟ گفتند^۵: او با ما دشمنی بسیار کرده است، و از همه بتر آن است که خدای تعالی در کتاب ما بر پیغامبر ما انزله کرد که بیت المقدس بیران^۶ شود بر دست مردی که او را بُخْت نَصْر گویند، در فلان وقت ما مردی را بفرستادیم تا بگشت و بُخْت نَصْر را طلب کرد و بیافت، و این مرد را گفتیم^۷: چون او را یافته باشی بگش او را تا مسجد ما^۸ خراب نکند. این مرد بیامد، چون خواست که او را بگشود و او غلامی بود ضعیف و مُدبر و درویش و بی قوت و بی لشکر - جبریل بیامد و رها نکرد او را و گفت: برو که آن هلاک و خراب به فرمان و قضای خدا خواهد بودن. مرد^۹ از او نشنید و خواست تا او را بگشود.

جبریل او را گفت: از خدای نترسی^{۱۰}، این مرد را به چه گناه می گشی؟ این مرد گناهی نکرده است هنوز، چگونه روا داری او را کشتن؟ مرد^{۱۱} فرو ماند و او را

۱. همه نسخه بدلها: ندارد.

۲. همه نسخه بدلها: فرو آرد و.

۳. اساس: گفت؛ با توجه به معنای صحیح شد.

۴. همه نسخه بدلها: و او را گفته بودیم که.

۵. دب، آج، لب، فق، عب، مر: آن مرد.

۶. آج، لب، فق، عب، مر: آن مرد.

۷. همه نسخه بدلها: نمی ترسی.

۸. مع، وز، دب، فق، عب، مر: ویران.

۹. مع، وز + را.

۱۰. همه نسخه بدلها: نمی ترسی.

نکشت و باز آمد و ما را خبر داد تا مدتی بر آمد. بُخْت نَصْر بزرگ شد و قوی گشت و پادشاه شد و مسلط گشت و بیامد و بیت المقدس^۱ خراب کرد و از بنی اسرائیل خلایقی را بکشت، ما از این کار دشمن اویم.

سُدِّي گفت سبب نزول آیت آن بود که: عُمَر خطاب را زمینی بود بر^۲ در مدینه،

- ۵ هر وقت آن جا شدی، و در راه او مدرسه ای بود از آن جهودان، و در آن جا احبار و علمای جهودان بودند، هر وقت در آن جا شدی و با ایشان مناظره کردی. چون گستاخ شدند با او روزی گفتند^۳: یا بن الخطاب! ما از اصحاب رسول^۴ کس را چنان دوست نمی داریم که تو را.

گفت: برای چه؟ گفتند: برای آن که ایشان ما را رنجانند^۵، و تو ما را

- ۱۰ رنجانی^۶، و ما را از اِلْفی^۷ که با تو هست سخنی که با تو بگوییم با جز تو نگوییم. این محمّد مردی با خیر^۸ است. عُمَر سوگند داد ایشان را به آن خدای که توریت به کوه طور سینا بر موسی انزله کرد که هیچ دانسته ای و شناخته ای که این محمّد رسول خداست، و حق است و صادق است. چون این سخن بشنیدند با هم نگریزند^۹ و هیچ سخن نگفتند. یکی از جمله ایشان گفت: چرا نمی گویی آنچه او می پرسد [۱۱۷-ر] پس از^{۱۰} سوگندان گران که داد؟ و اگر شما نگوئی من بگویم: او آن پیغامبر است که ما نعت و صفت او در توریت دیده ایم و خوانده ایم. گفت: پس چرا ایمان نیاری به او؟ گفتند: سبب آن است که آن فریشته که به او می آید، جبریل است و او دشمن ماست.

گفت: چه عداوت است شما را با جبریل؟ گفتند: او صاحب عذاب و خسف

- ۲۰ و مَسَخ است، و اگر به بتدلی او میکایل بودی که صاحب رحمت و رأفت و نِصَب و

۱. همه نسخه بدلها + را.

۲. مر: ندارد.

۳. دب، آج، لب، فق، مپ، مر: شدند و انس گرفتند با یکدیگر به طریق احسن او را گفتند.

۴. مع + خدای شما؛ وز، دب، آج، لب، فق، مپ، مر + شما.

۵. همه نسخه بدلها: رنجانیدند. ۶. مر: رنجانیدی.

۷. دب، آج، لب، فق، مپ، مر: با خیر. ۸. مر: الفتی.

۹. دب، آج، لب، فق، مپ، مر: نگریستند. ۱۰. دب، آج، لب، فق، مپ + آن که؛ مر + آن.

مَنَعَتْ است، ما ایمان آورده‌امنی.

عمر گفت: به خدای بر شما که بگویند تا مقام جبریل از خدا کجاست و مقام میکائیل کجا؟ گفتند: مقام جبریل بر راست است، و مقام میکائیل بر چپ، و از میان ایشان عداوت است. و فریشتگان دست راست، دشمنان فریشتگان دست چپ‌اند.

عمر گفت: دروغ می‌گویی که از میان فریشتگان هیچ عداوتی نیست، و برخاست و بیرون آمد تا رسول را خبر دهد. جبریل آمده بود و این آیات به رسول خدای آورده و او را خبر داده از آنچه میان ایشان رفت.^۱

سؤال کردند که: وجه مُحَاجَّت و ظهور حجت رسول بر جهودان چیست در این آیه، و این چه جواب است سخن ایشان را که: **فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰی قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ** جواب از این آن است که، معنی چنان است که: اگر مُعَادَات شما با جبریل از آن جاست که او از آسمان به من پیغامها آرد و^۲ از خویشتن نمی آرد از نزدیک خدای می آرد و به فرمان او، پس این عداوت با خداست شما را.

دگر آن که: جبریل چنان که به من آمد به موسی آمد، و آنچه به من آورد جنس آن ومانند آن به موسی - علیه السلام - آورد و اگر آمدن او به من منع می‌کند شما را از ایمان به من، چرا منع نکرد شما را از ایمان به موسی؟ پس جبریل - علیه السلام - آنچه آورد از خدای آورد. **بِإِذْنِ اللَّهِ**، در او دو قول است: یکی **بِعِلْمِ اللَّهِ**، و یکی **بِأَمْرِ اللَّهِ**؛ به علم و فرمان خدای بود، و چون چنین باشد عداوت با رسولان خدای عداوت با خدای باشد.

و هر که^۳ دشمن خدای بود؛ **مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ**، [گفت: هر که دشمن خدای باشد]^۴، **وَمَلَائِكَتِهِ**؛ و فریشتگان او، **وَرُسُلِهِ**؛ و پیغامبران او و جبریل و میکال باشد، اگر چه ایشان گفتند: ما دشمن جبریلیم و دوست میکائیل، خدای تعالی ایشان را تکذیب کرد و گفت: دروغ می‌گویند که ایشان دشمن هر دو اند^۵، دشمن جبریل دوست میکائیل نباشد، و لکن بر سبیل تعلل از آن که ایمان نمی‌آرند این به علت کرده‌اند.

۱. مر: رفته بود. ۲. همه نسخه بدلها + آن.

۳. مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: هر کس که. ۴. مب: «او هر که دشمن خدای بود» را ندارد.

۵. اساس: ندارد، از معج افزوده شد. ۶. همه نسخه بدلها + چه.

اما افراد جبریل و میکال به ذکر با آن که داخل باشند في قوله: وَمَلَايَكْتِهِ؛ این را تخصیص بالذکر خوانند برای تنبیه بر قدر و منزلت ایشان و تعظیم^۱ شأن ایشان بنزدیک خدای تعالی، چنان که گفت: أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ^۲ ... و میکائیل علی وزن میکاعیل قراءت اهل مکه^۳ است. و میکائیل علی وزن میکاعیل قراءت اهل مدینه است، و میکال علی وزن مفعال قراءت اهل بصره است، و شاعر گوید:

وَيَوْمَ بَدْرٍ لَقِينَاكُمْ أَبَا أَمَدٍ
فِيهِ مَعَ النَّصْرِ جِبْرِيلٌ وَمِيكَالٌ
وقال جرير^۴ [۱۱۷-پ]:

عَبَدُوا وَالصَّلِيبَ وَكَذَّبُوا بِمُحَمَّدٍ
وَبَجَبْرَائِيلَ وَكَذَّبُوا مِيكَالاً^۵

- ۱۰ و درست آن است که این دو نام اعجمی است، علم موضوع غیر مشتق، و اگرچه در وجهی روایت کردند^۶ از جماعتی اهل علم که جبریل و میکائیل را معنی آن است که: عَبْدُ اللَّهِ وَعَبِيدُ اللَّهِ، و هر اسمی که در آخر او «ایل» است این معنی^۷ دارد، چه «ایل» به^۸ سُریانی^۹ «الله» باشد، و این روایت عِکْرِمَه و سَعِيدُ جُبَيْرِ و عطاست از عبدالله عباس مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی
- ۱۵ پس بر این وجه سببی دگر از موانع صرف در او باشد، و آن ترکیب است کَمَعْدِيكِرِب، و اگر قایلی گوید: این ترکیب نیست، اضافه است کَعْبِيدُ اللَّهِ و عُبَيْدُ اللَّهِ^{۱۰} معتمد وجه اول باشد.

- حق تعالی بیان کرد در این آیت که: هر کس که دشمن جبریل باشد، دشمن خدا و جمله فریشتگان و رسولان و میکائیل باشد، پس آنکه خدای دشمن او باشد برای آن که به عداوت ایشان کافر شود و خدای دشمن کافران باشد. و عداوت از ما ارادت مضرت باشد به غیری، و از خدای ارادت عقاب باشد به مستحقش. و عداوت

۱. همه نسخه بدلها: عظم.

۲. همه نسخه بدلها + وکوفه و شام.

۳. همه نسخه بدلها: و شاعر گفت.

۴. همه نسخه بدلها: و شاعر گفت.

۵. همه نسخه بدلها: کرده اند.

۶. همه نسخه بدلها + زبان.

۷. همه نسخه بدلها + پس.

۸. همه نسخه بدلها: عجم: عبریان.

۹. همه نسخه بدلها: عجم: عبریان.

در حقّ خدای تعالیّ محقق نشود، چه مضرتّ به او نتوان رسانیدن و در حقّ جز خدای محقق بود.

۵ اما عداوت در حقّ خدای آن را چند تأویل بود: یکی آن که روا باشد که جهودان در حقّ خدای اعتقاد چنان دارند که مضرتّ به او راه یابد گرچه دانند که ایشان نتوانند رسانیدن، ولكن صحیح باشد با این اعتقاد که مُرید باشند آن را چه ایشان از این عظیمتر روا داشتند فی قوله تعالیّ حکایة عنهم: وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ.

۱۰ و دگر آن که: بر تمنا [حمله کنند]^۲ که چه بودی که مضرتّ ممکن بودی رسانیدن، آنکه آن را عداوت خواند و اگرچه تمنا بود^۳ آن را به حکم ارادت برخواند بر سبیل مجاز. وجهی دگر آن که: مُعادات با خدای مُراد مُعادات با اولیای خداست، چنان که: يُؤذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ.

۱۵ وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ، سَعِيدُ جُبَيْرٍ از عبدالله عباس چنین آورد که: سبب نزول آیت آن بود که چون جهودان بر مشرکان به رسول - علیه السلام - احتجاج و استفتاح می کردند و می گفتند: اگر او بیاید ما را بر شما ظفر دهد و بگوید که ما بر حقیق و شما بر باطل، چون رسول - علیه السلام - بیامد و ایشان کافر شدند مُعَاذِ جَبَلٍ وَ بَشْرِ بْنِ الْبَرَاءِ بْنِ مَقْرُورٍ گفتند: آئی سُبْحَانَ اللَّهِ! خدای تعالیّ او را نافرستاده شما تمنا می کردی و استعجال می نمودید^۵ به فرستادن او و بر ما به او حجت می انگیختی و ما بر شرک بودیم، اکنون ما از شرک به اسلام آمدیم و به او ایمان آوردیم و شما از آنچه می گفتی باز آمدی و کافر شدی.

۲۰ ایشان گفتند: این محمّد آیتی نیاورد که ما را عند آن ایمان آوردن به او واجب شد^۶، خدای تعالیّ این آیت بفرستاد. وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ، گفت: بدرستی که من آیات فرستادم^۷ آیاتی روشن واضح.

۱. سوره توبه (۹) آیه ۳۰. ۲. اساس: ندارد، از معی افزوده شد.

۳. مع، مب: بودی. ۴. سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۷.

۵. فق: می کردید. ۶. مع، وزن باشد؛ دب، آج، لب، فق، مب، مر: شود.

۷. کذا در اساس و همه نسخه بدلها بجز وزن این کلمه دروز و در قسمت ترجمه آیات: فرستادیم.

مفسران خلاف کردند در این آیات. عبدالله عباس گفت: مُراد بیان حلال و حرام است. ضحاک گفت هم از عبدالله عباس که: مراد آیات قرآن است که رسول - علیه السلام - برایشان می خواند بامداد و شبانگاه [۱۱۸-ر].

۵ اصم گفت: مراد علم توریت و انجیل است و اخبار غایبات و وقصه اُمتان گذشته، و اشارت به آیاتی که ایشان تحریف کرده بودند با آن که او هرگز کتابی نخوانده بود و تعاطی نکرده و بنزدیک اُستادی^۱ اختلاف نکرده.

ابوالقاسم بلخی گفت: مراد به آیات قرآن مُعجزات است که ایشان را و عرب و عجم را و جنّ و انس را بدان تحتی کرد، و ایشان از آوردن آن عاجز شدند.

بهری دگر گفتند: مُراد سایر معجزات است از حدیث معراج و تسبیح حصا و آب بر دمیدن از میان انگشتان او و آمدن درخت و جز آن از معجزات او - علیه السلام، و ۱۰ حمل کردن بر عموم اولیتر باشد تا فایده را شاملتر بود. وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ؛ و به این آیات کافر نشوند إِلَّا فاسقان.

«كُفِّر» به این آیات از دو وجه بود: یکی آن که دانند و با علم جحود کنند، و یکی آن که جحود کنند و انکار از آن که ندانند. و مراد به فاسق کافرست در آیت برای آن که همه کافر فاسق باشند، و لکن همه فاسق کافر نبود. و اصل فسق خروج بود، و فاسق خارج باشد از فرمان خدای تعالی.

۱۵ **أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا**، عبدالله عباس گفت: مراد به آن عهد آن است که خدای تعالی در توریت بر زبان موسی^۲ بستد از جهودان که چون محمد - علیه السلام - بیاید به او ایمان آرند و نعت و صفت او پنهان نکنند.

۲۰ رسول - علیه السلام - مالک بن الصّیّف^۳ را گفت: نه خدای تعالی از شما عهد و پیمان بستده است که به من ایمان آری و مرا جحود نکنی؟ گفت: خدای را هیچ عهدی نیست در توریت در معنی تو با ما، و منکر شد این را. خدای تعالی آیت بفرستاد که عهد کردند و لکن اینان با پس پشت انداختند و کار نبستند.

أَوْ كَلَّمَا، «الف» استفهام راست، و «واو» عطف را، و «کَلَّمَا» ظرف است.

۱. اُستادی / اُستادی. ۲. همه نسخه بدلها + عهد.

۳. مج، وز: مالک بن الصّغیرا. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مالک بن الصّغیر.

و در شاذ خواندند: عُوهِدُوا. عَهْدًا تَبَدُّهُ، آئِي زَمَاهُ، و «تَبَدُّ» انداختن باشد، و مِنْهُ قَوْلُهُ:

فَتَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ...، و تَبَيَّدُ از این جاست، فَعِيل بود به معنی مَفْعُول، و شاعر گفت:

نَظَرْتُ إِلَى عُسْوَانِهِ فَنَبَدُّهُ كَتَبَيْدِكَ نَعْلًا أَخْلَقْتَ مِنْ يَمَالِكَا

فَرِيقٌ مِنْهُمْ؛ گروهی از ایشان، و آن احبار و رؤسای ایشان بودند. «مِنْهُمْ»؛

مِنَ الْيَهُودِ. بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، «بَلْ» اضراب را بود. حَقَّ تَعَالَى برای تسلیه^۲ ۵

رسول باز نمود که اینان بیشتر ایمان نیارند تا دل عزیز او دربند ایمان ایشان نباشد.

وَلَمَّا جَاءَهُمْ؛ چون آمد به ایشان. مراد به ایشان جهودان عصر رسولند، و

اگرچه رسول - علیه السلام - مبعوث بود به ایشان و جز ایشان، و لکن برای قرینه حال

تخصیص کردیم [به ایشان]^۳.

أَبُو مُسْلِمٍ كَفَّتْ: روا بود که مراد به رسول رسالت بود، چنان که كَثِيرٌ كَفَّتْ:

فَقَدْ كَذَّبَ الرَّاسُونَ مَا بُحِثُ عِنْدَهُمْ يَسْتَلِسِي وَلَا أَرْسَلْتُهُمْ بِرَسُولٍ^۴ ۱۰

و مراد نه مجئ شخص است، مراد قیام اوست به حجت‌های خدا در ادای رسالت،

و مراد به رسول مُحَمَّد است - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؛ از نزدیک خدا، یعنی

به فرمان او و حجت و آیات او [۱۱۸-ب]. مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ، صفت رسول است و

آن که او تصدیق می‌کند کتاب ایشان را، و این بر سبیل تحریض است ایشان را بر ۱۵

ایمان به رسول - علیه السلام - برای آن که آن کس که بیاید و کتاب ایشان را و پیغامبر

ایشان را طعن نزند و تصدیق کند اولیتر آن باشد که او را تصدیق کنند تَبَدُّ فَرِيقٌ مِنْ

الدِّينِ أَوْ تَوَاتُوا الْكِتَابَ، فَرِيقٌ آئِي جَمَاعَةٌ، و «مِنْ» تبعیض راست.

و مراد به اصحاب کتاب این جا جهودانند. كِتَابَ اللَّهِ، گفتند: مراد قرآن است

که ایمان نیاوردند به آن و کار نیستند آن را. و گفتند: مراد توریث است که در آن جا ۲۰

ذکر مُحَمَّد بود - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و نعت و صفات او.

وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ؛ با پس پشت^۵، کنایت است از آن که ترک کلی کردند آن را و

۱. سورة صافات (۳۷) آیه ۱۴۵.

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: تسلی.

۳. اساس: ندارد، از مَج افزوده شد.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر + آئِي بر سأل؛ دروغ گفتند سخن چینان که آشکارا نکردم نزدیک ایشان این زن

را و نفرستادم به ایشان پیغامی. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: با پس پشت‌های ایشان و این.

دست از او برداشتند و بر آن به هیچ وجه کار نکردند. **كَانَتْهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**؛ پنداری خود ندانسته اند، با کسی مانند که این حال نشنیده باشد و ندانسته، و این عبارت باشد از کاری بی قدر **مُسْتَخَفًّا** به. عرب کار^۲ چنین را گوید: **جَعَلْتُ ذَلِكَ خَلْفَ ظَهْرِي وَدَبَّرْتُ أُذُنِي وَتَحْتُ قَدَمِي**، و نظیر این **قَوْلُهُ تَعَالَى: وَأَتَّخِذُ نَمُوهُ وَرَاءَ كُمُ ظَهْرِيًّا**^۳، قال الشاعر:

۵

تَمِيمٌ بَنُ زَيْدٍ لَا تَكُونَنَّ خَاجِنِي بظَهْرٍ وَلَا تَغِيَا عَلَيَّكَ جَوَابِهَا^۴
شعبی گفت: مراد آن است که بر آن کار نکردند. **سُفْيَانٌ عُنَيْتَهُ** گفت: تورات در حریر و دِبا پیختند^۵ و در زر و سیم گرفتند، و بر حلال و حرامش کار نکردند، معنی آن که با پس پشت انداختند، این است **كَانَتْهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**؛ پنداری که نمی دانند.

۱۰

وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلَّمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ؛ پیروی^۶ کردند آن را که می خواندند دیوان بر پادشاهی سلیمان و کافر نبود سلیمان، و لکن دیوان کافر بودند^۷ می آموزند مردم^۸ را جادوی و آنچه فرستاده بر دوفرشته به بابل که هاروت و ماروتند، و نمی آموزند هیچ کس را تا می گویند که ما آزمایشیم، کافر مشو، می آموزند از ایشان آنچه جدا می کنند

۱. مع، وزن مستحق. ۲. آج، لب، فق، مب: کنایه.

۳. سورة هود (۱۱) آیه ۹۲.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر + ای تميم نبايد که حاجت من باشد با پس پشت انداخته، و نه درماند بر تو

جواب آن. ۵. دب: سنجند؛ آج، لب، فق، مب، مر: پیچیدند.

۶. مع، وزن آق. ۷. مع، وزن سروی.

۸. مع، وزن دب، آج، لب، فق: شدند. ۹. مع، وزن دب، آج، لب، فق: مردمان.

به آن از میان مرد و زنش، و نیستند ایشان زیان کننده به آن کسی را مگر به دانستن خدای و می آموزند آنچه زیانشان دارد و سودشان ندارد، و بدانستند که آن که خردا^۱ آن را، نیست او را در آخرت [نصیبی]^۲، و بد چیزی است^۳ که بفروختند^۴، آن خود را اگر دانستندی.

آیه ۱۰۳ **وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا [۱۱۹-ر] وَأَنفَقُوا لَمَنُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّو كَانُوا يَعْلَمُونَ؛** و اگر ایشان ایمان آوردندی و بترسیدندی ثواب از نزدیک خدای بهتر است اگر دانستندی.

اهل میسر^۵ گفتند: سبب نزول آیت آن بود که شیاطین سحر و نیر نجات^۶ بنوشتند بر زبان آصف^۷ بر رخیا و بر پشت آن بنوشتند^۸: هَذَا مَا عَلَّمَ آصَفُ بْنُ بَرْخِيَا سُلَيْمَانَ الْمَلِكِ. و پنهان سلیمان در زیر سر^۹ او دفن کردند. چون سلیمان فرمان یافت، پیامدند و آن نوشته^{۱۰} از زیر سر^{۱۱} او بر آوردند و گفتند: سلیمان بر مردمان و جتیان و خلایق به این پادشاهی می کرد، شما نیز بیاموزی تا همچنان که او ملک یابی.

اما علما و صلحای بنی اسرائیل گفتند: معاذ الله که این علم سلیمان باشد و از آن تبرا کردند، و اما سَفِيلَةٌ وَجُتِيَانٌ چون آن دیدند، نوشتن و آموختن گرفتند و تعاطی می کردند و حدیث سلیمان و آن که او ساحر بود بر زبانهای ایشان روان شد تا عهد رسول ما - علیه السلام - حق تعالی این آیت فرستاد ردّ برایشان، و دلیل بر براءت ساحت سلیمان، این قول کلبی است.

سُدی گفت: سبب نزول آیت آن بود که شیاطین در عهد پیشین بر آسمان توانستندی شدن و جایها مقام کردن^{۱۲} که حدیث فریشتگان شنیدندی، کَمَا قَالَ تَعَالَى: **وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا^{۱۳}**؛

۱. میج، وز، آج، لب، فق، می خرد.

۲. میج، وز، آج، لب، فق، چیزی است آنچه همی فروختند. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: تفسیر.

۴. همۀ نسخه بدلها + این.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر + این نوشته ها.

۶. همۀ نسخه بدلها: نوشته ها.

۷. همۀ نسخه بدلها + حدیث.

۸. همۀ نسخه بدلها: نوشته ها.

۹. همۀ نسخه بدلها: نوشته ها.

۱۰. همۀ نسخه بدلها + حدیث.

۱۱. همۀ نسخه بدلها: نوشته ها.

۱۲. همۀ نسخه بدلها: نوشته ها.

۱۳. همۀ نسخه بدلها: نوشته ها.

و در احداثی که در زمین افتادی و خواستی بودن آن را دروغها به اضافه^۱ بردندی و با مردمان بگفتندی تا مردم اعتقاد کردند که شیاطین غیب می دانند.

چون سلیمان را - علیه السلام - به پیغامبری بفرستاد خدای تعالی، و او را پادشاه کرد بر جن و انس و وحوش و طیور، او شیاطین را بگرفت و آن کتابها از ایشان بستد و در زیر سریر^۲ خود دفن کرد تا شیاطین بر آن راه نیابند.

چون سلیمان از دنیا بشد، دیوی بیامد و بنی اسرائیل را گفت: من شما را ره نمایم بر علم سلیمان و آنچه سلیمان به آن جن و انس را مسخر کرد گفتند: بنمای. گفت: زیر سریرش^۳ بشکافی و در آن جا صندوقی یابی پراز کتاب. آن کتابها بر داری و کار بندگی که آن علم سلیمان است. همچنان کردند و آن کتابها که سلیمان از دیوان بستده بود، همه سحر و جادوی و نیرنجات در آن جا نوشته، برداشتند و بدیدند سحر بود، از آن جا بیرون آوردند و در میان مردمان خبر فاش گشت که سلیمان - علیه السلام - پادشاه ساحر بود.

چون جهودان با رسول ما - علیه السلام - در حق سلیمان خصومت کردند و گفتند: او ساحر بود، رسول - علیه السلام - ایشان را زجر کرد، خدای تعالی تصدیق رسول را و ردّ بر جهودان و براءت ساحت سلیمان این آیات فرستاد.

قَوْلُهُ: «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ»، يُقَالُ: تَبِعَهُ وَاتَّبَعَهُ وَأَتْبَعَهُ بِمَعْنَى وَاجِدِ پَشْرَوِي کرد او را، فَعِيلٌ وَافْتَعَلَ بِهِ يَكُ مَعْنَى آمَدُ وِ بَيَانِ أَفْعَلُ بِهِ اِيْن مَعْنَى قَوْلُهُ تَعَالَى: فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا^۴...، وَاتَّبَعَ نِيْزَ اَنْ يَّشَدَّ كِه كَسِي رَا تَبَعَ كَسِي گِردانند و چيزی از پسی چيزی پُرد، كَمَا قَالَ تَعَالَى: «وَاتَّبَعْنَاَهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً^۵...» [واین]^۶ متعدي باشد به دو مفعول. «وَاتَّبَعُوا»، يعنى اليهود؛ پَشْرَوِي كردند^۷ جهودان: «مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ»، «مَا» موصوله است [بمعنى]^۸ الَّذِي، آنچه شیاطین می خواندند، مِنَ التَّلَاوَةِ بِمَعْنَى الْقِرَاءَةِ، يُقَالُ: تَلَوْتُ الْقُرْآنَ تِلَاوَةً إِذَا قَرَأْتَهُ، واین قول

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: به اضافتهای دروغ. ۲. دب: سر.

۳. مب، مر: سرش.

۴. سورة يونس (۱۰) آية ۹۰.

۵. سورة قصص (۲۸) آية ۴۲.

۶. اساس: ندارد، از معج افزوده شد.

۷. همه نسخه بدلها: یعنی.

۸. همه نسخه بدلها: یعنی.

عظاً وُعْبِيْدَه^۱ است.

و عبدالله عباس [۱۱۹-پ] گفت: آنچه شیاطین تتبع می‌کردند مِنْ قَوْلِهِمْ: تَلَوْتُ الرَّجُلَ إِذَا تَبِعْتَهُ وَاقْتَفَيْتَ آثَرَهُ، یمان گفت: معنی «تَلُّوا» آن است که تَرَوِی وَتَكْذِبُ، آنچه از او روایت می‌کردند به دروغ، وَقَوْتُ ابْنَ قَوْلِ قَرِينِهِ «عَلَيْهِ» است، يَقُولُ الْعَرَبُ: قَالَ فُلَانٌ عَلَى فُلَانٍ، أَيْ كَذَّبَ عَلَيْهِ، وَقَالَ تَعَالَى: وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ^۲، وقال^۳: وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ^۴، أَيْ تَكْذَبَ وَتَخَرَّصَ^۵، وَقَالَ الشَّاعِرُ:

عَرَضْتُ نَصِيحَةً مِنِّي لِيَخْبِي^۱ فَقَالَ غَشْمَتْنِي وَالنُّضْحُ مُرٌّ
وَمَا بِي أَنْ أَكُونَ أَعْيَبُ وَيَخْبِي^۲ وَيَخْبِي طَاهِرُ الْأَخْلَاقِ بَرٌّ
وَلَكِنْ قَدْ آتَانِي أَنْ يَخْبِي^۳ يُسْأَلُ عَلَيْهِ فِي بَعْضِ شَرِّ
أَيْ يُكْذَبُ عَلَيْهِ، وَكَرَّجَهُ لَفْظُ مُسْتَقْبَلٍ اسْتِ مَعْنَى مَاضِي اسْتِ، مَعْنَى تَلُّوا
تَلَّتْ اسْتِ، وَمُسْتَقْبَلٌ بِه مَعْنَى مَاضِي آمَدَه اسْتِ، چنان که شاعر گفت:

وَإِذَا مَرَزْتُ بِقَبْرِهِ فَاغْفِرْ لِيهِ كُومَ الْهَجَانِ وَكُلَّ طَرَفِ سَابِحِ
وَأَنْضِخْ جَوَانِبَ قَبْرِهِ بِدِمَائِهَا فَلَقَدْ يَكُونُ أَحَادِمُ وَذَبَابِحِ

یعنی کَانَ، [معنی آن است که]^۴ بود خداوند خونها.

وجهی دیگر در این آن است که: کَانَ اضْمَارُ كَرَدْنَا، أَيْ مَا كَانَتْ تَلُّوا الشَّيَاطِينُ؛ آنچه شیاطین خواندندی، و اولیتر آن است که بر ظاهرها کنند و گویند: حکایت حال است، نَحْوُ قَوْلِهِمْ: رَأَيْتُ زَيْدًا بِالْأَمْسِ يَفْعَلُ كَذَا؛ زید را دیدم دی که فلان کار می‌کرد، لَفْظُ مُسْتَقْبَلٍ وَمَعْنَى مَاضِي عَلَى حِكَايَةِ الْحَالِ، تا عدول نباید کردن از ظاهر. و معنی آیت آن است که: جهودان پی آن گرفتند که شیاطین بر سلیمان بسته بودند از حوالت سحر بر او، و دروغ نهاده بودند بر سلیمان - عَلَيْهِ السَّلَام.

۱. همه نسخه بدلها: ابوعبیده.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۷۵.

۳. دب، آج، لب + الله تعالی.

۴. سوره حاقه (۶۹) آیه ۴۴.

۵. همه نسخه بدلها: تحرص.

۶. آج: مائی؛ لب، فق، مب، مر: و مائی آن.

۷. مع: لب: بیحیی؛ آج، لب، فق، مب، مر: اعیب یحیی.

۸. اساس: ندارد، از معج افزوده شد.

۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا حکایت حال باشد.

- و در «تَثَلُّوا» این سه قول گفتند که برفت از دروغ و قراءت و متابعت، عَلِيُّ
 مُلْكِ سُلَيْمَانَ؛ بر پادشاهی سلیمان. و بعضی گفتند مراد آن است که: عَلِيُّ عَهْدِ
 سُلَيْمَانَ؛ بر عهد سلیمان، یعنی در روزگار سلیمان وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ، آنکه حق
 تَعَالَى براءت ساحت سلیمان را بیا نکرده، گفت: سلیمان کافر نبود، یعنی ساحر نبود برای آن
 ۵ که چون ساحر اعتقاد صحت سحر کند کافر بود. وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا؛ و لکن
 کافر و ساحر شیطانی بودند که سحر ایشان کردند و حوالت بر سلیمان کردند.
 و کوفیان و شامیان خواندند: وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ، به تخفیف «نُونِ لَكِنَّ» و به رفع
 «شَیَاطِينَ». و باقی قُرَاء به تشدید «نُونِ لَكِنَّ» و نصب «شَیَاطِينَ»، برای آن که إِنَّ
 وَأَنَّ وَكَأَنَّ وَلَكِنَّ را چون «نون» او^۱ تخفیف کنند، عمل او باطل شود آغشی عمل
 ۱۰ نصب و رفع، و او بمتابه حرفی شود که عمل نکند، و اسم مرفوع بماند بر مبتدا و خبر.
 يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ؛ مردمان را جادوی می آموختند، بدان که سحر حیلتی
 باشد که وجه آن پوشیده بود^۲ جنس آن که مُشْعَبِدَان کنند و جنس آن که سَحْرَةُ فرعون
 کردند از آن که عصاها مُجَوَّف کردند و رسنها از ادیم بدوختند مار پیکر و ازدها پیکر،
 و میانه آن پراز زیبق کردند و زیر زمین مُجَوَّف کردند و آتش برافروختند^۳، و وقت
 چاشتگاه^۴ آفتاب گرم شد گرمای آتش و گرمای آفتاب از زیر و بالا اثر کرد [۱۲۰-ر] ۱۵
 حبال و عِصَى از آن جیوه^۵ به جنبش درآمد، چنان می نمود که بخواهد رفتن، چنان
 که حق تَعَالَى گفت: يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى^۶، این نوع^۷ سحر است.
 و نوعی دگر هم از باب حَبَل باشد، چنان که گویند: زنی بود و شوهری
 داشت، آن شوهر او برفت وزنی دیگر کرد. این زن اول بیامد و پیرزنی را گفت که
 ۲۰ دعوی ساحری کردی که: تدبیری توانی کردن که این شوهر من این زن را رها کند؟
 گفت: تدبیری توانم کردن که او را به دست خویشتن بگشاید.
 آنکه برخاست و بنزدیک این زن دوم آمد و او را گفت: چگونه می باشی با

۱. همه نسخه بدلهها + را.

۲. همه نسخه بدلهها: باشد.

۳. میج: بر او روختند؛ وز: بر او دوختند؛ دب، آج، لب، فق، مب، مر: ریختند.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر + که.

۵. همه نسخه بدلهها + یعنی زیبق.

۶. همه نسخه بدلهها، بجز لب: نوعی.

۷. سورة طه (۲۰) آیه ۶۶.

شوهرت؟ تو را دوست می دارد؟^۱ گفت: نیک است^۲، گفت: اگر خواهی تا من چیزی کنم که از تو یک ساعت نشکبید؟ گفت: روا باشد. گفت: سه تا موی از زیر محاسن این مرد بیاید گرفتن تا من بدان جادوی کنم که او تو را چنان دوستدار شود^۳ که از تو ساعتی نشکبید^۴، و لکن این مویها که بگیری تمام باید و بُریده نشاید، و این تمام نشود إلا به اُسُره.

گفت: من از کجا آرم؟ گفت: من تو را بدهم، و اُسُره ای تیز کرده و بدو داد، گفت: امشب چون بخُسد، توبه این اُسُره این سه تا موی از زیر محاسن او آن جا که گلوست بگیر تا مقصود حاصل شود.

آنکه برخاست و بنزدیک شوهر آمد و برابر او نشست و در او می نگریست و می گریست^۵. مرد گفت: ای عجزه تو را چه بوده است؟ گفت: مرا بر جوانی تو رحمت می آید که تو را بیشتر از روزی^۶ زندگانی نمانده است.

گفت: چگونه؟ گفت: این زن تو را که به دل دوستی بیاورده ای، عزم کرده است که امشب تو را بکشد. گفت چرا؟ گفت: ندانم. گفت: از کجا دانی؟ گفت: نشان آن است که اُسُره ای دارد تیز کرده چون قطره آب به این صفت و این نشان، و او این راز با من بگفته است. تو امشب خویشتن خفته ساز تا آنچه من گفتم معاینه ببینی. مرد بیامد و به وقت خفتن خویشتن را خفته ساخت. زن چون گمان برد که او خفته است، برخاست و بیامد و محاسن او برداشت تا مویها بگیرد، مرد را حدیث عجزه^۷ درست شد، بتخت و دست او به دست گرفت و او را گفت: این چه حال است و این اُسُره چیست؟ زن فرو ماند و جوابی نداشت. مرد گفت: تو قصد جان من کرده ای. آنکه آن اُسُره از او بستد و آن زن را بکشد.

این ملعونه بیامد و آن زن را گفت: دیدی که چگونه جادوی کردم! و از او

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر + یانی / یانه.

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: دوست دارد.

۳. همه نسخه بدلها: تیز کرده.

۴. مع: و دروی می دید و می بگریست.

۵. همه نسخه بدلها + چند.

۶. همه نسخه بدلها: عجزه.

۷. همه نسخه بدلها: آن.

مبلفی بستند. و این حکایت برای آن آوردم تا بدانی که سحری که آن را اصلی بود چنین باشد، این کردن و کار بستن کفر نیست، فسق است.

۵ اما اعتقاد کردن^۱ که کسی بر خُمی و جارویی^۲ نشیند و برود و یا در هوا بپرد، و این انواع مُستحیلات که عقل قبول آن نکند کفر است، برای آن که تجویز آن قَدَح کند در معجزات پیغمبران - علیهم السلام - و آنچه از باب تمویه و تلبیس باشد. چنان که گفتم - تعاطی آن کردن فسق باشد.

و اصل کلمه در لغت از [۱۲۰-پ] پوشیدگی است، و شش را برای آن سحر گویند که پوشیده باشد در شکم، و سحر را برای آن گویند که آخر شب که صبح بر خواهد آمدن تاریکتر باشد، و بیانی که به حدی رسد که دیگران ندانند چنان بیان کردن سحر خوانند آن را، برای آن که وجه آن پوشیده باشد و هر کس چنان نداند گفتن. و از این جاست حدیث رسول - علیه السلام - که گفت: **إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا**، و شعر نکورا سحر حلال خوانند، به حلال آن خواهند که سحر جادویی حرام است، و سحر بیان حلال. و سحر به فتح «سین»، مصدر باشد، و به کسر «سین» اسم باشد، و سحر نیز غذا باشد، **مِنْ قَوْلِ الشَّاعِرِ:**

۱۵ **أَرَأَيْتُمْ مَوْضِعِينَ لِأَفْرِغَيْبٍ وَتُسَحَّرُ بِالْقَلْعَامِ وَبِالشَّرَابِ**
و قال آخر^۳:

فَإِنْ تَسْأَلُونَا فِيمَ نَحْنُ فَإِنَّا عَصَا فَبُرْمُنْ هَذَا الْإِنَامِ الْمُسَحَّرِ
و گفتند: مراد در ابیات به مُسَحَّر و مَسْحُور مَخْدُوع است، و این قریبتر است و

لایقتر به معنی ابیات و اصل لغت.

۲۰ و سحر آمده است به معنی علم به کاری پوشیده، **مِنْ قَوْلِهِ: يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ**^۴، یعنی **يَا أَيُّهَا الْعَالَمُ، وَقَوْلُهُ: إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ**^۵، گفته اند معنی آن است که: **مِنَ الْمَخْلُوقِينَ الْمُحْتَاجِينَ إِلَى الْغِذَاءِ**.

۱. همه نسخه بدلها: اعتقاد بستن. ۲. دب: جارو؛ دیگر نسخه بدلها: جارویی.

۳. مع، وز، دب: لید.

۴. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی (۲۷۱/۱) لسان (۳۴۹/۴)، قرطبی (۴۳/۲): تَسْأَلُونَا.

۵. سورة زخرف (۴۳) آیه ۴۹. ۶. سورة شعرا (۲۶) آیه ۱۵۳.

۵ اما انواع سحر، و آن که گفتند: نوعی از او آن باشد که مردم را بگرداند از صورتی به صورتی، یا با حیوانی دیگر کند، واحداث الوان و اجسام و چیزهایی که در مقدور قادر به قدرت نباشد، اعتقاد جواز آن کفر است برای آن که قدح کند در اختصاص قدیم تعالی به قادری بر اجسام و اعراض مخصوصه^۱، و نیز قدح کند در معجزات انبیا - علیهم السلام.

و آنچه گفتند از چشم افسای و آن که مردم را چیزی نماید به خلاف راستی، این همه^۲ باطل است و روا نشاید داشت برای آن که مؤدی بود با سفسطه و آن که ما را به مدرکات و مشاهدات وثاقت نباشد.

۱۰ و اما آنچه از باب^۳ حیث و تلبیس و تمویه باشد آن را اصلی بود^۴ و عقل^۵ آن را پذیرد^۶ چون وجه او شناخته شود، کردن و تعاطی آن فسق باشد. **وَمَا أَنْزَلَ عَلَي الْمَلَائِكَةِ، در «ما»** خلاف کردند. بهری گفتند: ^۷ موصوله است به معنی **الَّذِي**، و روا بود که عطف باشد بر «ما» **فِي قَوْلِهِ: مَا تَنَلُّوا الشَّيَاطِينُ**، و معنی آن باشد که جهودان متابعت آن کردند که شیاطین حوالت بر سلیمان کردند، و نیز متابعت آن کردند که فرود آوردند بر آن دو فریشته، و شاید که عطف بود بر **سِحْرٍ**، **فِي قَوْلِهِ: يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أَنْزَلَ**، یعنی شیاطین مردم را سحر می آموزند و آنچه بر آن دو فریشته فرود آمد. **قَوْلِي دَگر آن است که: «ما» نفی است، و تقدیر چنین باشد که: وَمَا كَفَرَ سُليْمَانُ وَلَا أَنْزَلَ اللهُ السِّحْرَ عَلَي الْمَلَائِكَةِ**، و این تأویل روایت کرده اند از عبدالله عباس و جماعتی مفسران.

۲۰ اما «مَلَائِكَةِ» در او خلاف کردند: در قراءت عبدالله عباس و حسن بصری «مَلَائِكِينَ» است به کسر «لام»، یعنی دو پادشاه بودند. و عبدالله عباس را از این آیت پرسیدند [۱۲۱-ر] گفت: **مَتَى كَانَ الْعِلْجَانِ مَلَائِكِينَ**^۸، آن دو عالج، یعنی آن دو خر^۹

۱. همه نسخه بدلها: مخصوص.

۲. مع، وز، هم.

۳. همه نسخه بدلها: از ابواب.

۴. آج، لب، فق، مب، مر: نبود.

۵. مر: هیچ عقل.

۶. وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: نپذیرد.

۷. همه نسخه بدلها، بجز مع + ما.

۸. دب، آج، لب، فق، مر + انما كانا ملكين.

۹. دب: مرد.

کمی^۱ فریشته بودند! ایشان دو پادشاه بودند. و قراءت عاقه قُراء فتح «لام» است و معنی آن که: دو فریشته بودند.

قوله: **بِبَابِلَ**، بعضی مفسران گفتند: بابل نام زمینی است از عراق، و برای آتش بابل خوانند که زبان اهلش **مُبَلَّلٌ** است اعنی مضطرب. و بعضی دیگر گفتند: بابل نام آن زمین است که صرح نمرود بر او افتاد از خوف آن زبانهای مردم **مُبَلَّلٌ** شد، و این اسمی است اعجمی **لَا يَنْصُرُ**، و سبب منع صرف او عجمه است و تأنیث و علمیت.

در «هاروت» و «ماروت» خلاف کردند، و این نیز دو اسم اعجمی است **لَا يَنْصُرُ** و سبب منع صرف عجمیت و علمیت [است]^۲. بعضی مفسران گفتند:

بَدَل «مَلَكَيْنِ» است نام آن دو فریشته بود، بعضی دیگر گفتند: نام آن دو پادشاه بود.

بعضی دیگر گفتند: بَدَل «شَيَاطِينِ» است. **بَدَلُ الْبَعْضِ مِنَ الْكُلِّ**. بهری دیگر گفتند: **بَدَلُ «نَاسٍ»** است **فِي قَوْلِهِ: يُعَلِّمُونَ النَّاسَ، هَارُوتَ وَمَارُوتَ السِّخْرَ**.

و در «مَلَكَيْنِ» نیز خلاف کردند. بهری دیگر^۳ گفتند: مراد جبریل و میکائیل

است، چه جهودان حوالت سحر بر سلیمان که کردند گفتند: جبریل و میکائیل فرود آوردند بر سلیمان. بهری دیگر گفتند: هاروت و ماروت بودند.

وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ، این «ما» بلاخلاف «ما»ی نفی است؛ این دو فریشته هیچ کس را از این معنی چیزی نیاموختند و اعلام نکردند تا نگفتند که ما فتنه ایم یعنی امتحان و آزمایش نگر^۴ تا کافر نشوی.

عبدالله عباس و جماعتی مفسران گفتند: قصه آیت آن است که در عهد ادريس

- عليه السلام - چون فریشتگان اعمال بنی آدم دیدند و آنچه از گناه و معاصی ایشان با

آسمان می بردند، گفتند: بارخدايا! اینان را در زمین نشاندی تا چندین فساد و

معصیت می کنند! حق تعالی گفت: اگر آن شهوت که در ایشان مُرَغَّب است در شما

باشد، و به جای ایشان شما باشی همان کنی. گفتند: بارخدايا! تو منزهی، ما را

نرسد که در تو عاصی شویم و تو را بیازاریم^۵.

۱. مع، دب، مب: که. ۲. اساس: ندارد، از معج افزوده شد.

۳. کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی (۲۷۳/۱): ندارد.

۴. دب: نکرده. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیان آریم.

حق تَعَالَى گفت: دو فریشته را^۱ بگزینی تا من ایشان را به زمین فرستم تا خود چگونه کنند. ایشان هاروت و ماروت را اختیار کردند، حق تَعَالَى ایشان را به زمین فرستاد و شهواتی که بنی آدم را باشد: از شهوت طعام و شراب و نکاح، در ایشان مُرکب کرد و ایشان را نهی کرد از کُفر و شرک و شُرب خمر و زنا و قتل نفس بناحق. ایشان بیامدند و به روز میان مردم حکم می کردند و به شب با آسمان می شدند به یاد کردن نام مهمترین^۲ خدای تَعَالَى. یک ماه به این بر نیامد که زنی از پارس با جمال تمام نام او زُهره به حکومت پیش ایشان آمد، ایشان در او نگریدند بر او فتنه شدند و او را مُراودت و استدعا کردند. او اجابت نکرد. روز دیگر باز آمد ایشان او را [۱۲۱-پ] استدعا کردند، گفت: اجابت نکنم إِلَّا آنکه که بُت را سجده کنی و یا خمر باز خوری و یا کسی را بکشی. اندیشه کردند که بُت را چگونه سجده شاید کردن، و قتل نفس هم عظیم باشد، مگر پاره ای خمر باز خوریم. بر این قرار دادند. زن آن روز برفت، و بردگر روز باز آمد و پاره ای خمر با خود بیاورد. ایشان از آن خمر باز خوردند تا مست شدند. چون مست شدند بُت را سجده کردند. کسی ایشان را بدید، او را بکشتند و به آن زن خلوت کردند که آخر روز بود^۳ هر چهار معصیت کرده بودند^۴.

۱۵

سُدّی و کلبی^۵ گفتند: نماز شام که خواستند که با آسمان روند نتوانستند، و نام خدای فراموش کرده بودند و قوّت نداشتند، بدانستند که آن از شومی معصیت ایشان است. بنزدیک ادریس - علیه السلام - آمدند و گفتند: ای بنده صالح! ما آن عبادت که از آن تو دیدیم که به آسمان می آوردند، از آن کسی دگر ندیدیم. دانیم که تو را بنزدیک خدای - عَزَّوَجَلَّ - منزلتی^۶ عظیم باشد. ما را از خدای بخواه^۷.

۲۰

ادریس گفت: بار خدایا^۸! احوال ایشان بر تو پوشیده نیست. حق تَعَالَى گفت: من

۱. مر + از میان خود. ۲. دب: مهین؛ لب، مب: بهترین؛ فق: مهتری.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر + که.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: معصیت از ایشان در وجود آمد.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مکی. ۶. مر + هست و قدری.

۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: درخواه. ۸. آج، لب، فق + که.

ایشان را لامحال عذاب خواهیم کردن، و لکن ایشان را مخیر کن تا عذاب دنیا خواهند یا عذاب آخرت؟ ایشان عذاب دنیا اختیار کردند.

و علما در کیفیت عذاب ایشان خلاف کردند. عبدالله مسعود گفت: ایشان^۱ به موی سر آویخته اند تا به روز قیامت. قتاده گفت: از کمر بست تا بند پای در بند و قیدند. عثمان بن سعید گفت: به پای آویخته اند و به سیاط آهن می زنند ایشان را.^۵
 بهری دگر گفتند: ایشان^۲ سرنگون آویخته اند از بالای آبی، و^۳ زبان ایشان از تشنگی^۴ بیرون افتاده است^۵، و از میان ایشان و آب چهار انگشت^۶ است، و خدای تعالی ایشان را به تشنگی^۷ عذاب می کند.

راوی خبر گوید: کسی به زمین بابل رسید آن جا که ایشانند، و ایشان را بر این جمله بدید، پناه با خدای داد و گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَوَلِيُّ اللَّهِ. ایشان او را گفتند: تو از امت کیستی؟ گفت: من از امت محمدم. ایشان شادمانه شدند، گفتند: عذاب ما را کرانه ای پیدا خواهد آمدن که محمد - علیه السلام - پیغمبر آخر زمان است، و دولت او به دامن قیامت پیوسته است.

اما کلام در تأویل آیت از این وجه بود که سؤال کنند که شاید که خدای تعالی میخرب فریشتگان فرو فرستد، و فریشتگان مردم را میخرب آموزند؟ گوییم: از این چند جواب است.^{۱۵}
 یکی آن که: خدای تعالی از آسمان سحر نفرستاد، و لکن وصف سحر فرستاد تا مردمان بدانند و بشناسند و از آن احتراز کنند، چه از عهد ادیس تا به روزگار سلیمان - علیهما السلام - میخرب در میان مردم مستعمل شده بود، خدای تعالی این فریشتگان را بفرستاد و بر زبان ایشان نهی کرد از سحر، و وعید و تهدید کرد بر آن.

آنگه وصف میخرب از نمود تا مردمان بدانند و اجتناب [۱۲۲-ر] کنند. و غرض خدای تعالی و غرض ایشان از این آن بود تا مردم احتراز و اجتناب کنند، نه آن که استعمال کنند، و آن جاری مجرای اعلام و وصف سایر معاصی باشد که خدای تعالی

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر + را.

۲. دب، آج، لب + را.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: و از بی آبی.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد.

۵. مب: بیرون آمده است.

۶. مع + فرق.

۷. مب: بر انگشت.

اعلام کرد تا مردمان بدانند و اجتناب کنند نه آن که استعمال کنند بیان این وجه آن است که: خدای تعالی گفت: **وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ**، و این «مِنْ» زیادت است این جا، چنان که گویند: ما جاءني من أحد، گفت: کس را نیاموزند تا بگویند^۱. **إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ** و «فِتْنَةٌ» اختبار و امتحان باشد، و برای آن فتنه و آزمایش خوانند آن را که با امتحان ماند، برای آن که بر وجهی بود تعلیم ایشان که هم اجتناب را صالح بود هم استعمال را، چون قدرت و سایر آلات که صالح بود خیر و شر را، گفتند: ما شما را چیزی می آموزیم که ممکن است و صالح هم استعمال را و هم اجتناب را، اجتناب کنی تا نجات یابی، و استعمال مکنی که پس هلاک شوی، و **ذَلِكَ قَوْلُهُ: وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ**؛ ما تو را فتنه و آزمایشیم، نگر تا کافر نشوی.

آنکه چون متعلمان را از آن کار غرض استعمال بود نه اجتناب، بر سبیل ذم و تهجین از ایشان بازگفت که: **وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ**، و این وجهی است در تأویل آیت مطابق ظاهر و موافق ادله عقل. و در این وجه، «ما» به معنی الذي بود، و «واو» عطف بود **عَلَى قَوْلِهِ: «السِّحْرِ»** و محل او نصب بود، و تقدیر چنین بود که: **يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَالَّذِي أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكِينَ**.

و وجه دوم در آیت آن است: که محل «ما» جر بود **عَظْفًا عَلَى «مُلْكِ سُلَيْمَانَ»**، و تقدیر چنین بود که: **وَاتَّبَعَ الْيَهُودُ مَا كَذَّبَ بِهِ الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَعَلَى مَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكِينَ**، و ممتنع نبود عطف «ما» بر ملک سلیمان با آن که در میان ایشان کلام دیگر افتاد، برای آن که ردّ چیزی کردن با نظیر خود و آنچه بدو لایق باشد، به دلیل اولیتر بود، بل واجب بود، و اعتراض کلامی دیگر در آن میانه منع نکند از عطف آن بر او، چنان که گفت: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا**... و معنی آن است که: **أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ قَيِّمًا، وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا**.

۱. مع، دب، آج، لب، فق، مب: عبارت «و این من... تا بگویند» را ندارد.

۲. اساس: ما؛ با توجه به مع و همه نسخه بدلهای، تصحیح شد.

۳. سوره کهف (۱۸) آیه ۱ و ۲.

و «ما» در این وجه فی قَوْلِهِ: وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ، «ما»ی نفی است، و معنی آن بود که: ایشان کس را به هیچ وجه سحر نیاموزند تا بدان غایت که گویند ما فتنه^۱ و امتحان تویم، نگر تا کافر نشوی به طلب سحر و استعمال او، و مثال این چنان بود که یکی از ما گوید: مَا أَمَرْتُ فَلَانًا بِكَذَابٍ وَقَدْ بَالَعْتُ فِي نَهْيِهِ حَتَّى قُلْتُ لَهُ لَوْ فَعَلْتَ كَذَا لَكَانَ لَكَ كَذَا وَكَذَابًا.^۲

و فرق میان این وجه^۳ و وجه اول آن است که: در وجه اول تعلیم حاصل است به شرط اعلام، و در این وجه تعلیم حاصل نیست به هیچ وجه، و حَتَّى يَقُولُوا مُؤَكَّدٌ نَفْيٌ است، و بر این وجه «مِنْهُمَا» راجع نباشد یا دو فرشته، بل راجع باشد [۱۲۲-پ] با سِخْرٍ وَكُفْرٍ که مذکورند در آیت فی قَوْلِهِ: وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّخْرَ، و تقدیر چنین بود که: وَيَتَعَلَّمُونَ مِنَ الْكُفْرِ وَالسِّخْرِ، مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ، و «مِنْ» در این وجه تجرید و تبیین^۴ بود، چنان که: رَأَيْتَهُ^۵ فَرَأَيْتُ مِنْهُ الْأَمَّةَ، و ممکن بود که «مِنْ» بَدَلٌ بَدَلٌ فِي قَوْلِهِ «مِنْهُمَا» أَيْ وَيَتَعَلَّمُونَ بَدَلًا مِنْهُمَا، وَمَا عَلَّمْنَاهُمْ مِنَ النَّهْيِ عَنِ السِّخْرِ وَالزُّجْرِ عَنِ الْكُفْرِ مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ، چنان که شاعر گفت:

۱۵ جَمَعْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ وَطَبَا وَغُلْبَةً وَصَرًّا لِأَخْلَافِ الْمُرَقَمَةِ السُّزْلِ
وَمِنْ كُلِّ أَخْلَاقِ الْكِرَامِ نَمِيمَةً وَسَفِيًّا عَلَى الْجَارِ الْمُجَاوِرِ بِالْمَخْلِ
و معنی آن است که: جَمَعْتَ مَكَانَ الْخَيْرَاتِ وَطَبَا وَغُلْبَةً وَبَدَلًا أَخْلَاقِ الْكِرَامِ نَمِيمَةً بِالْمَخْلِ.

و وجه سیوم^۶ در آیت آن است که: «مَا» حرف نفی است فی قَوْلِهِ: وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمَلَائِكَةِ، و تقدیر کلام چنین است^۷: وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَا أَنْزَلَ اللَّهُ السِّخْرَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ و بر این وجه روا بود که «هَارُوتَ وَمَارُوتَ» بَدَلٌ «مَلَائِكَةِ» باشد یا بَدَلٌ «نَاسٍ» یا بَدَلٌ «شَّيَاطِينَ»، چنان که ذکر کردیم.

۱. همه نسخه بدلها + و اختصار.

۲. دب، آج، لب، فق، مبد، مر: ندارد.

۳. مر: دو وجه.

۴. آج، لب، فق، مبد: تبذیر؛ مر: تبدیل.

۵. دب، مبد: رأیت.

۶. همه نسخه بدلها: مقار.

۷. مع، وز، آج، لب: سه ام، فق، مبد: سیم، مر: سی ام.

۸. همه نسخه بدلها + که.

أَمَّا قَوْلُهُ: إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ، در این وجه بر سبیل مُجُون و تخالُع و استهزاء باشد، چنان که یکی از ما بر سبیل استهزاء و مُجُون گوید: نگرتا می نخوری، و غرض او آن باشد که می نخوری، و لکن این بر سبیل استهزاء بگوید، و این تأویل روایت کرده اند از عبدالله عباس.

۵ فَأَمَّا بِرِ قِرَاءَتِ او و حَسَنِ بَصْرِي كِه «مَلِكَيْنِ» خَوَانَدَنَد بَه كَسْرِ «لَام»، و كَفْتَنَد: مَرَاد دُو پَادشَاه بُوَدَنَد، تَفْسِيرِ اِنزَالِ بَرِ اَن دَهَنَد كِه اَز شَهْرهَای نَجْد و زَمِينهَای بَلَنَد سِخْرِ بَه اَن دُو پَادشَاه فَرُود آوَرَدَنَد نَه اَز آسْمَانِ بَرِ اِيشَان فَرُود آَمَد، اِین وَجُوهِي اِسْتِ دَر تَاوِيلِ آيْتِ كِه آيْتِ رَا اَز اَن بَسْرَد كِه سَوَالِي سَايِلِ و طَعْنِ طَاعِنِ رَا دَر اَن مَجَالِي بُوَد.

۱۰ أَمَّا قَوْلُهُ: وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ، «مَا» بِي خِلَافِ نَفِي اِسْتِ و «مِنْ» زِيَادَتِ اِسْتِ، و «حَتَّى» اِنْتِهَائِي غَايَتِ اِسْتِ. و «إِنَّمَا» بَرای اِثْبَاتِ چيزِي بُوَد و نَفِي مَأْسُوَاه. و مَعْنِي «فِتْنَةٌ» اِمْتِحَانِ بُوَد اَز قَوْلِ عَرَبِ كِه: فَتَنْتُ الذَّهَبَ بِالتَّارِ وَهَذَا دِينَارٌ مَفْتُونٌ.

۱۵ أَمَّا قَوْلُهُ: فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا، رَوَا بُوَد كِه رَاجِعِ بُوَد بَا «مَلَكَيْنِ»، و رَوَا بُوَد كِه رَاجِعِ بُوَد بَا كُفْرٍ و سِخْرِ و اَز اَن كِه تَعَلَّمَ^۳ مِي كَنَنَد مَرْدَمَانَسَنَد، و اِین ضَمِيرِ رَاجِعِ اِسْتِ اِلَى قَوْلِهِ: يُعَلِّمُونَ النَّاسَ، و «مَا» نَكْرَه مَوْصُوفَه اِسْتِ، و تَقْدِيرِ چنين اِسْتِ كِه: وَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا شَيْئًا يُقَرِّفُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ.

و در معنی او چند وجه گفتند: یکی آن که از سیخرو تمویبه و تلبیس چیزهایی می آموزند که بدان سعایت و نمیمت [کنند]^۴ از میان زن و شوهر تا مفارقت افکنند میان ایشان. چنان که رفت در آن حکایت.

۲۰ و وجهی دیگر آن است که: اوراد دعوت کنند با کفر و شرک، چون او کافر شد زن^۵ او را شود بی طلاق.

وجهی دیگر آن است که: در شرع سلیمان [۱۲۳-ر] علیه السلام. چنان بود که

۱. دب، مر: بو.

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر + حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ.

۳. همه نسخه بدلهای: سحر آنان که تعلیم.

۴. دب، مب + که.

۵. همه نسخه بدلهای + از.

۶. اساس: ندارد، از معج افزوده شد.

هر که سحر آموزد یا ساحری کند، زنی او رها شود بی طلاق. وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ، «ما» نفی است به معنی لیس، و «هُم» ضمیر مرفوع منفصل باشد، و «بِا» در خبر ما و لیس یک بار بیارند، و یک بار نیارند، چنان که: مَا زَيْدٌ مُنْطَلِقًا وَمَا زَيْدٌ بِمُنْطَلِقٍ، و فایده در او تأکید نفی بود. و «بِهِ»، ضمیر سیحر است، و «مِنْ» زاید است و معنی هم تأکید نفی بود، چنان که: مَا جَاءَنِي مِنَ أَحَدٍ. وَضَرَ وَمَضَرَتَ خِلَافَ نَفْعٍ وَ مَنَفَعَتٍ بِأَشَدِّ، يُقَالُ: ضَرَّهُ يَضُرُّهُ ضَرًّا وَضَارَّهُ يَضِيرُهُ ضَيْرًا.

۱۰
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ، در او چند وجه گفته اند: یکی آن که معنی آن است که: يَعْلَمُ اللَّهُ مِنْ قَوْلِهِمْ أَذْنَتْ فُلَانًا بِكَذَابًا إِذَا أَعْلَمْتَهُ بِهِ وَأَوْقَعْتَهُ فِي أَذْنِهِ وَأَذْنَتْ لِكَذَابٍ إِذَا اسْتَمَعْتَ إِلَيْهِ وَمِثْلُ الْأَذَانِ، و بانگ نماز را از این جا آذان گویند که اعلام باشد به نماز، و گوش را از این جا اذن گویند، قَالَ عَدِي:

فِي سَمَاعٍ يَأْذُنُ الشَّيْخُ لَهُ وَحَدِيثٌ يَنْسَلُ مَا ذِي مُشَارٍ
و وجهی دیگر آن است که: «إِلَّا» زیادت بود، چنان که یکی گوید: لَقَبْتُ فُلَانًا إِلَّا أَنِّي أَكْرَمْتُهُ، و معنی آن باشد که: لَقَبْتُهُ فَأَكْرَمْتُهُ، چنان که شاعر گوید:
وَكُلُّ أَخٍ مُفَارِقٌ أَخُوهُ لَعَمْرُ أَبِيكَ إِلَّا الْفَرَقْدَانِ
و معنی آن است که: وَالْفَرَقْدَانِ أَيْضًا.

۱۵
و وجهی دیگر آن است که: إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ، أَيْ بِأَمْرِ اللَّهِ، و این وجه بدان لایق بود که تفسیر تفریق بَيْنَ الْمَرْءِ وَرَوْجِهِ بر آن دهند که کافر شود تا رها شود به کفر یا به سحر. چنان که شرح دادیم، و این حکمی است شرعی إِلَّا به فرمان خدای نباشد.
و وجه چهارم آن است که: إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ، أَيْ إِلَّا بِتَخْلِيَةِ اللَّهِ وَتَوَلِّيَتِهِ وَتَمَكِّيَتِهِ، و فایده آن بود تا خلقان بدانند که آنان که سیحرمی کنند و اضرار به سیحرمی کنند نه بر وجه تعجیز خدا می کنند، و اگر خدای تعالی خواستی ایشان را منع کردی به جبر و قهر، إِلَّا آن است که تکلیف مانع است از او.

۲۰
و وجه پنجم آن است که: «بِإِذْنِ اللَّهِ» أَيْ بِفِعْلِهِ وَاجْتِرَائِهِ الْعَادَةَ، و مراد آن مضرت است که به مَسْحُور رَسَدٌ عَيْثُ تَنَاوَلَ آن ادویه و اغذیه که به او دهند تا بخورد که

بر آن سحر کرده باشند، آن مضرت فعل خدا بود به عادت، چه ادویه و اغذیه فعلی نکند و^۱ اثری نباشد آن را بر حقیقت.

وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ؛ برای آن که اختیار بد بود ایشان را، و غرض ایشان آن است که کار بندند نه آن که اجتناب کنند، از این وجه زیان دارد ایشان را و سود ندارد. ۵

وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ، «لام» تأکید است، و هر لایمی که در اول اسمی یا فعلی بود مفتوح برای تأکید بود، و «من» در جای ابتداست. و هاء له فی الاخرة من خلاق، در جای خبر اوست، یعنی دانند آنان که آن خریده اند و فرا گرفته اند^۲ آن را به بدل چیزهایی از خیر که ایشان را در آخرت نصیبی نیست. و «ها» در «اشتریه» ضمیر سحر است [و گفتند: «لام» به جای آن نهاده است برای آن که معنی هر دو تأکید است، و تقدیر چنین باشد: وَلَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ الَّذِي اشْتَرَاهُ مَالُهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ^۳] و «خلاق»، نصیب باشد. و حسن بصری گفت: ماله من دین ولا وجه عند الله؛ او را دین نبود و بنزدیک خدای عزوجل هیچ روی نبود. ۱۰

عبدالله عباس [۱۲۳-پ] گفت: من قوام؛ راستی نباشد او را. بهری دگر گفتند: من خلاق، ای من خلاص^۴؛ رستگاری نبود او را، قال أُمِّيَّةُ بِنُ أَبِي الصَّلْتِ: ۱۵
يَدْعُونَ بِالْوَيْلِ فِيهَا لِاخْلَاقِ لَهُمْ إِلَّا سَرَابِيلَ قَطْرَانٍ وَأَعْلَالٍ
أَيُّ لِاخْتِلَاصِ لَهُمْ.

وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ، «ما» نكرة موصوفة است و تقدیره: وَلَيْسَ شَيْئًا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ. و «بیس» فعل ذم باشد، و فاعل در او مضمراست این جا چنان که بیان کردیم. وَلَيْسَ الشَّيْءُ شَيْئًا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ، أَيُّ بِأَعْوَا حَظَّ أَنْفُسِهِمْ؛ بد چیزی است آنچه ایشان حظ و نصیب خود از ثواب آخرت به آن فروختند. لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ؛ اگر دانند که آنچه کردند نیک نیست از اختیار کفر و سحر بر ایمان و دین حق. ۲۰

اگر سؤال کنند و گویند: چگونه اثبات علم کرد در حق ایشان فی قوله: وَلَقَدْ

۱. مر + در او.

۲. مع، وز، ها گرفته اند.

۳. اساس؛ ندارد، از مع افزوده شد.

۴. مر + به این خلاص.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: فرار از.

عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ، ونفی علم کرد فی قوله: لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ؟ گوئیم از این چند جواب است^۱:

یکی آن که آنان که دانستند جز آنانند که ندانستند، آنان که دانستند شیاطینند یا جهودان و احبار ایشان که کتاب با پس پشت انداختند فی قوله: نَبَدَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ اَوْثَرُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وِرَاءَ ظُهُورِهِمْ، و بیانش آن است که گفت: كَانَتْهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. و آنان که ندانستند آنان بودند که سحر آموختند، و دین به دنیا بفروختند.

جوابی دیگر آن است که: قوم یکی بودند، و لکن چیزی دانستند و چیزی ندانستند. آنچه دانستند آن بود که بر جمله معلوم ایشان بود که: مَا لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ. و آنچه ندانستند آن بود که تفاسیل انواع عقاب که ایشان را خواهد بود بر کفر و سحر و تعاطی و استعمال آن از تعلیم و تعلم و جز آن ندانستند.

جواب دیگر آن است که: قوم همانند و دانستند و لکن کار نیستند. چون کار نیستند همان انگار که ندانستند، که آن کس که چیزی داند و کار نبندد همچنان بود که نداند برای آن که به علم منتفع نباشد، پس وجود و عدم علمی که بدو انتفاع نباشد یکی می شمارد. و بیان این وجه و شاهد او قول کعب زهیر^۲ است که وصف می کند گرگی را و کلاغی را که پی او می دارند تا چون اوصیدی کند و از آن جا چیزی بیفکند تناول کند آن را، می گوید:

إِذَا حَضَرَانِي قُلْتُ لَوْ يَعْلَمَانِيهِ أَلَمْ تَعْلَمَا أَنِّي مِنَ الزَّادِ مُرْمِلٌ

چون حاضر آیند پیش من گوئیم ایشان را: اگر بدانند نمی دانی که من از زاد درویشم^۳ و این بیت وزان آیت است^۴ برای آن که «لَوْ يَعْلَمَانِيهِ» نفی علم است، و «أَلَمْ تَعْلَمَا» اثبات علم است، و معنی بیت آن است که: ایشان می دانند و لکن تجاهل می کنند. غرض شاعر از بیت این است.

۱. دب، آج، لب، فق، مب، وجه؛ مر: وجه بود.

۲. مع، دب، آج، لب، فق، مب، مر: کعب بن زهیر.

۳. همه نسخه بدلها: عبارت «چون حاضر آیند... درویشم» را ندارد.

۴. دب: بیت و رای آن نیست؛ مب، مر: بیت وزن آن این است.

وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا، أَىٰ عِقَابَ اللَّهِ وَمَعَاصِيَهُ؛ اگر بگرویدندى به خدای -عَزَّوَجَلَّ- و رسولان او، و از عقاب او بترسیدندى، و از معاصی و مخالفت او اجتناب کردندى، لَمْثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ، و تقدیر آن است که: خَيْرٌ لَهُمْ، ثواب خدای ایشان را بهتر بودى از آنچه ایشان در آنند از کفر و سحر، و به طمع حُطَامِ دُنْيَا ثواب آخرت رها کردن. ۵

و مَثُوبَةٌ مصدر است، و ثَوَابٌ همچنين، و ثَوَابٌ در جای اسم به کار دارند، و اصل او مِنْ ثَابٍ إِذَا رَجَعَ باشد. لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ؛ اگر دانستندى^۱ [۱۲۴-ر] که موقع ثواب خدای و اکرام و اجلال او- تَبَارَكَ وَتَعَالَى- مستحق ثواب را چگونه باشد. و در آیت دلیل است بر آن که ثواب و عقاب به استحقاق باشد، برای آن که لفظ ثواب و عقاب هم از روی وضع لغت و هم از عرف شرع، و هم از جهت اشتقاق دلیل می‌کند که مُعْتَلٌ باشند به سبب. برای آن که ثواب مِنْ ثَابٍ باشد، و معنی آن بود که: چون طاعت کند پاداشت نیک یابد، و چون حسنه کند احسان یابد، چنان که گفت: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ^۲، و چون بدی کند به عقب آن بدی^۳ یابد و پاداشت به بدی، پس لفظ ثواب و عِقَابٌ دلیل می‌کند بر آن که إِلَّا به استحقاق باشد، چنان که مذهب اهلِ عدل است.^۴ ۱۵

آیه ۱۰۴ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ ای آنان که گرویده‌ای مگویی این کلمه و بگویی گوش دار ما را و بشنوی و ناگر [ویدگان را عذابی بود دردمند]^۵.

آیه ۱۰۵ مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ؛ نخواهند آنان که ناگرویده باشند از اهل کتاب^۶ و نه بت پرستان که فرود آورند بر شما هیچ نیکیی از

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: دانند.

۲. سوره یونس (۱۰) آیه ۲۶.

۳. همه نسخه بدلها: عقاب.

۴. مع: مذهب اهل السنة؛ همه نسخه بدلها: واللّه ولیّ التوفیق.

۵. مع، وز، آج، لب، فق + یعنی جهودان و ترسایان.

۶. اساس: ندارد، از مع افزوده شد.

خدا [یتان و خدای] ^۱ خاص گرداند به بخشایش خود آن را که خواهد و خدای خداوند نعمت ^۲ بزرگوار است.

آیه ۱۰۶ مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ هر گاه که منسوخ کنیم از آیتی یا [باز پس داریم آن را بیاریم بهتر از آن] ^۱ یا مانند آن، نمی دانی که خدا بر همه چیزی تواناست.

آیه ۱۰۷ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ؛ نمی دانی که خدایی اوراست پادشاهی آسمانها و زمین، و نیست شما را بجز از خدای از یاری و یآوری.

آیه ۱۰۸ أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ؛ یا می خواهی که بخواهی از پیغمبرتان چنان که خوا [ستند از موسی] ^۱ از پیش این، و هر که بدل کند کفر را به ایمان، گم کرده باشد راستی راه.

آیه ۱۰۹ وَكَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ تَرَوْهُمْ لَوْ تَرَوْكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِكُمْ كُفْرًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتَصُوا وَأَصْلَحُوا حَتَّىٰ بَاتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ خواهند بسیاری از [اهل کتاب] ^۱ اگر برگردانند شما را از پس ایمانتان کافران به حسد از نزدیک خودشان از پس آن که [پیدا شد ایشان را حق] ^۱، عفو کنی و درگذاری تا بیارد خدای فرمانش که خدای بر همه چیزی قادر و تواناست ^۳.

مفسران گفتند مسبب نزول ^۱ آیت که گفت: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا. تا به آخر، آن بود که مسلمانان بنزدیک رسول آمدندی و گفتندی: يَا رَسُولَ اللَّهِ! «رَاعِنَا»؛ ما را مراعات کن و ما را ^۲ پای دار و گوش به ماء و حدیث ما دار. و این لفظ

۱. اساس: ندارد، از معنی افزوده شد.

۲. همه نسخه بدنها + قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا. الآية.

۳. مع، وز، دب، آج، لب، فق، مب + این.

۴. دب، مع، آج، لب، فق، مب، مر + به.

۵. دب، مع، آج، لب، فق، مب، مر + به.

۶. دب، مع، آج، لب، فق، مب، مر، گوش.

به لغت جهودان دشنام بود، چنان که حق تعالی^۱ دگرجا گفت: **وَرَاعِنَا لِيَا بِالْاِسْتِيْهِمْ وَظَفْنَا فِي الدِّينِ**^۲.

جهودان چون این بشنیدند غنیمت شمردند و گفتند: ما محمد را در سیر دشنام می دادیم، اکنون بهانه ای به دست آوردیم که او را آشکارا دشنام دهیم، بیامدندی و گفتندی: **رَاعِنَا يَا مُحَمَّد رَاعِنَا**، و می خندیدندی [۱۲۴-پ] واستهزاء می کردندی، و رسول - علیه السلام از آن غافل بود.

سعد معاذ این بشنید، و او این لفظ بشناخت، و غرض ایشان در آن گفتن بدانت. ایشان را گفت: به آن خدای که محمد را بحق به خلقان فرستاد که اگر کسی دیگر این معنی بر زبان آرد^۳ جز به تیغ با او خطاب نکنم. ایشان گفتند: نه صحابه و قوم او می گویند؟ گفت: ایشان خیر می خواهند، و شما سب و دشنام.

حق تعالی این آیت فرستاد و گفت: چون جهودان به این کلمه تورات می کنند و به گفتن شما تعقل می کنند، شما نیز «رَاعِنَا» مگویی و به بدل این کلمه بگویی که: **اَنْظُرْنَا**. این قول عبدالله بن عباس است و جماعتی از مفسران.

قَوْلُهُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، بَدَانُ که: قدیم - **جَلَّ جَلَالُهُ** - در این کتاب مجید به این خطاب مؤمنان را^۴ هشتاد و هشت جایگاه ندا کرد. و عبدالله عباس می گوید: هر کجا در قرآن **يَا أَيُّهَا النَّاسُ**^۵ ... است مکی است، و هر کجا **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ...، است مدنی است. و هم او گوید - **رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ** - که: هر کجا در قرآن **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** است، بدل آن در تورات «**يَا أَيُّهَا الْمَسَاكِينُ**» است؛ ای مسکینان درویشان. حق تعالی ایشان را به نام مسکنت برخواند و مسکنت و مذلت برایشان زد **فِي قَوْلِهِ: وَضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدِّلَّةَ وَالْمَسْكَنَةَ**^۶.

و امت محمد را چون ندا کرد، به ندای شرف و مدحت ندا کرد گفت: ای

۱. همه نسخه بدلها + در.

۲. سوره نساء (۴) آیه ۴۶.

۳. همه نسخه بدلها: راند.

۴. مب + به؛ دیگر نسخه بدلها + در.

۵. سوره بقره (۲) آیه ۲۱؛ و نیز ۱۸ مورد دیگر در سوره های مختلف.

۶. سوره بقره (۲) آیه ۱۰۴؛ و نیز ۸۸ مورد دیگر در سوره های مختلف.

۷. سوره بقره (۲) آیه ۶۱.

مؤمنان، ای گرویدگان، ای باوردارندگان، و این اسم مدح است لَعْنَةً وَ شَرًّا، و جهودان را در عهد موسی - علیه السلام - خطاب به مشکنت کرد، و در عهد رسول - علیه السلام - به تازیانه مشکنت ادب کرد که: وَ ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدِّكَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ^۱،، این جا شان به مشکنت بزد، و آن جا شان مشکنت بر سر زد.

- در حکایات الصالحین می آید^۲ که: مردی بود نام او عیسی بن زادن، مجلس وعظ داشتی، و عجوزی بود نام او مِسْكِينَةُ الطُّفَاوِيَّةُ، مجلس او را نکردی، یک دونوبت بگذشت که حاضر نمی آمد. واعظ گفت: آن عجوز^۳ کجاست؟ گفتند: بیمار است. چون فرود آمد، گفت: برویم و او را عیادت کنیم. برفت و جماعتی با او، چون به بالین او در آمد، او را در حال خود یافت آغنی حال نزع. ساعتی بر بالین او بنشست و می گریست، او را دید که لب می جنبانید و چیزی می گفت. گوش بنزدیک لب او برد، او می گفت: کار کردم^۴ به سر آمد، رنج بردم^۵ به برآمد^۶، دوست جُستیم^۷ خیر آمد. واعظ گفت: عجوزه آگاه است و می داند که^۸ کجا می رود. آنکه دمی چند بر آورد و جان بداد. عیسی بن زادن به کار او قیام کرد و او را دفن کرد. چون شب درآمد بخفت، او را در خواب دید که تاج کرامت بر سر نهاده و حُلّه های بهشت پوشیده تبخترکنان، او را گفت: ای مسکینه! این تویی؟ گفت: ۱۵ بلی، ولكن نگرنا مرا دگر مسکینه نخوانی که: ذَهَبَتِ الْمَسْكَنَةُ وَ جَاءَتِ الْمَمْلَكَةُ؛ درویشی و مسکنت رفت و پادشاهی و مملکت آمد.

- و عبد الله عباس - رحمة الله عليه - گوید که: خدای تعالی هیچ جایگاه [۱۲۵-ر] در قرآن نگفت یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، إِلَّا و امیر المؤمنین^۹ - علیه السلام - رئیس و شریف ایشان بود، و در آیاتی که دیگران را تعبیر کرد^{۱۰} ذکر علی - علیه السلام - جز به خیر نکرد.

۲. دب، آج، لب، فق، مر: می گوید.

۱. سورة بقره (۲) آیه ۶۱.

۴. مب: کارکردیم؛ دیگر نسخه بدلهای: کار کردیم.

۳. همه نسخه بدلهای: عجوزه.

۵. مع، ون، آج، لب، فق، مر: رنج بردیم؛ مر، دب: رنج بردم.

۶. مع، وز + جنگ جستیم ظفر آید.

۷. مع، ون، فق، مر: جستیم.

۸. همه نسخه بدلهای: تا.

۹. همه نسخه بدلهای: علی.

۱۰. دب، آج، لب، فق، مر: تفسیر کرد.

قَوْلُهُ: رَاعِنَا، خلاف کردند در آن که حق تعالی چرا منع کرد از این گفتن؟ قول عبدالله عباس آن است که گفتیم در باب سبب نزول.

قتاده و مجاهد گفتند: برای آن که جهودان این بر وجه استهزا می گفتند، خدای تعالی نهی کرد مؤمنان را تا ایشان نیز به دلیری مسلمانان نگویند. حسن وابن زیند گفتند: برای آن که این کلمتی است که زبردستی گوید زبردستی را، حق تعالی گفت: ادب نگاه داری، و خطاب پیغامبر بشناسی که چگونه باید کردن، چنان که در دگر آیت گفت: لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا^۱

قولی دگر آن است که: «راعینا» به زبان جهودان این بود که: اِسْمَعُ لَا سَمِعْتُ؛ بشنو که مشنواش^۲. مسلمانان پنداشتند که کلمه تازی است و از مراعات است نیز بگفتند.

بهری دگر گفتند: غرض ایشان آن بود که «راعینا»، ای شبان ما. سُدَى گوید مردی از قبیله بنی قینقاع نام او رفاعه بن زیند بنزدیک رسول علیه السلام آمدی و با او حدیث کردی و در میانه می گفتی: اِسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ، مسلمانان بشنیدند گمان بردند که معنی آن است که: اِسْمَعُ غَيْرَ صَاحِرٍ، ایشان نیز می گفتند، و نیز گفتی: «راعینا»^۳ و غرض او سب بود. مسلمانان پنداشتند که کلمت از مراعات است، می گفتند. خدای تعالی نهی کرد.

قُطْرُبُ گفت: این کلمه متضمن معنی وعید است، اگر چه اشتقاق او از مراعات است. حق تعالی گفت: این کلمه در حق رسول من اجرا مکنی.

و در شاذ حسن بصری خوانده است: «راعینا» به تنوین. آنگه وقف کند بر او تا «راعینا» شود که منصوب منون را در حال وقف به بدل تنوین «ألفی» بیاید، چنان که: رَأَيْتُ زَيْدًا در وصل، و در وقف رَأَيْتُ زَيْدًا.

آنگه در معنی او خلاف کردند. بهری دگر گفتند معنی آن است: لَا تَقُولُوا قَوْلًا رَاعِنًا، أَيْ قَوْلًا فَاسِدًا قَبِيحًا، قَالُوا^۴: وَالرَّاعِنُ هُوَ الْقَبِيحُ مِنَ الْكَلَامِ، و ممتنع نبود که

۱. سوره نور (۲۴) آیه ۶۳. ۲. دب: مشنود؛ آج، فق، مب: مشنواد؛ لب، مر: مشنوا.

۳. دب، آج، لب، فق، مب + و یاران رسول را اندیشه مراعات بود.

۴. اساس که در این قسمت نونویس است + والرعن که با توجه به نسخه بدلها زاید تشخیص داده شد.

اشتقاق او مِنْ رَعْنِ الْجَبَلِ باشد، وَهُوَ الْأَنْفُ الْخَارِجُ مِثُّهُ، و آنکه معنی آن باشد که: سخنی خارج و خطابی‌ها دار هسته^۱ مکنی با رسول. و گفتند: اشتقاق او از رعونت باشد و آن خِصَتْ و جَهْلٌ و حُمُقٌ باشد، اَنْیَ لَا تَقُولُوا مَا تَقُولُونَ جَهْلًا و حُمُقًا.

مُجَاهِدٌ گفت: خِلَافًا. یَسْمَانٌ گفت: هُجْرًا و آن سخن زشت باشد. کِسَائِیٌ گفت: شَرًّا، و این اقوال^۲ متقارب است، و همه بر آن قراءت می‌آید^۳ که مَثُونٌ خوانند.

فَإِنَّمَا أَصْلُ كَلِمَةٍ مِنْ مُرَاعَاتٍ بِأَنَّهَا، و «رَاعِنًا»^۴ امر باشد، فَأَعْلَنَّا از بنای مُفَاعَلَةٌ و «رَعَايَةٌ»، نگاه داشتن باشد، و «رَعَى»، چره کردن و چرانیدن باشد.

وَأَمَّا قَوْلُهُمْ: أَرْعِنِي سَمْعَكَ، دومعنی دارد: یکی آن که إِجْعَلَ سَمْعَكَ بِرُعَانِي و يَحْفَظُنِي، گوشت را نگاهبان من کن و شنونده سخن من^۵، قولی دیگر آن که: گوشت بچره کننده سخن من کن، تا چنان که چهارپای از آن انتفاع گیرد، تَوَازٍ كَلَامٍ مِنْ اِنْتِفَاعٍ گیری [۱۲۵-پ].

وَقَوْلُهُمْ: أَنْظُرْنَا، گفت: به بدل این لفظ بگوی: أَنْظُرْنَا، گفته‌اند: معنی آن است که «اِنْتَظَرْنَا» برای آن که نَظَرْتَهُ به معنی اِنْتَظَرْتَهُ باشد، و معنی آن باشد که: توقف فرما تا ما کلام تو بشنویم و تأمل کنیم و بدانیم، آنکه دیگر بگو. بهری^۶ گفتند: «اَنْظُرْنَا» معنی آن است که: اَنْظُرْ اِلَيْنَا، و لکن حرف [جر]^۷ بیفکنند، چنان که: وَ اَخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ^۸، ... اَنْیَ^۹ مِنْ قَوْمِهِ، چنان که شاعر گفت:

ظَاهِرَاتِ الْجَمَالِ وَالْحَسَنِ بِنَظَرٍ نَ كَمَا يَنْظُرُ الْاَرَاكِي الْقِبَاءُ^{۱۰}

اَنْیَ اِلَى الْاَرَاكِ، و معنی آن باشد که: به ما نگر تا ما خطاب تو نیک فهم کنیم که چون گوینده به بعضی شنوندگان نگرد، او^{۱۱} از شمایل و حرکات و آثار او^{۱۲}

۱. کذا: در اساس (۴)؛ مج: ها و زهرسته؛ وز: هاد از هته؛ آج، لب، فق، مبد، مر: نالایق.

۲. همه نسخه بدلها، بجز دب + به معنی.

۳. همه نسخه بدلها، بجز دب، مبد: می باشد.

۴. همه نسخه بدلها + کن.

۵. اساس: ندارد، از مرجع افزوده شد.

۶. همه نسخه بدلها: والمعنی.

۷. دب، آج، لب، فق، مبد، مر: و.

۸. مج، وز + فاعلنا باشد از آن.

۹. همه نسخه بدلها: و بعضی دیگر.

۱۰. سورة اعراف (۷) آیه ۱۵۵.

۱۱. چاپ شعرانی (۲۸۳/۱)؛ القباء.

۱۲. دب، آج، لب، فق، مبد، مر: ندارد.

چیزهایی بیند^۱ که فهم کلام او بهترتواند^۲ کردن از آناتکه کلام او شنوند و او را نبینند^۳ و او به ایشان ننگرد.

بهری دگر گفتند: «انظُرْنَا»، در جای انظُرْنَا استعمال کرد، فَعَلَ در معنی اَفْعَلَ، و در حرف^۴ اَبَى کَغَب چنین است، و معنی آن است که: ما را مهلت ده تا چون توسخنی بگویی ما فهم آن بکنیم و در آن اندیشه کنیم پس از آن چیزی دیگر بگو، چنان که در «انظُرْنَا» به معنی اِنْتَظِرْنَا شرح دادیم.

فُطِرَ بگفت: «رَاعِنَا» و «انظُرْنَا» به معنی یکی است، جز آن که در عُرْف یکی نکوست و یکی زشت، به یکی امر کرد و از یکی نهی.

و از جمله اقوال و وجوه آن بهتر است که نَظَرَ به معنی انتظار باشد، چه ظاهر بر جای خود باشد و معنی بر جای خود. و «نَظَرَ» به معنی انتظار در قرآن و کلام عرب شایع و ظاهر است، قَالَ اللهُ تَعَالَى: وَآتِي مُرْسَلَةً إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاطِرَةٌ...، آتِي مُنْتَظِرَةٌ، وَقَالَ امْرُؤُ الْقَيْسِ:

فَبِأَنَّكُمْ أَنْ تَنْظُرَانِي سَاعَةً مِّنَ الدَّهْرِ تَنْفَعُنِي لَدَىٰ أُمِّ جُنْدَبٍ

مجاهد گفت معنی آن است که: فَهَمْنَا؛ ما را مفهوم گردان. یمان گفت: بَيْنَ لَنَا؛ ما را بیان کن. وَاسْمَعُوا؛ بشنوی، یعنی طاعت داری، برای آن که غرض از سمع طاعت است. و گفته اند: مراد آن است که بشنوی این آیات که بر شما می خوانند.

وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ و کافران را، یعنی جهودان را عذابی خواهد بودن مُولِمٌ مُّوجِعٌ، فَعِيلٌ است به معنی مُفْعِلٌ، چنان که شاعر گفت:

أَمِنْ رَبِّحَانَةَ الدَّاعِي السَّمِيعِ يُؤْرِقُنِي وَأَصْحَابِي هُجُوعٌ

و بیان کردیم که: عَذَابٌ استمرار الم بود، مِّنْ قَوْلِهِمْ: مَا عَذَّبُ.

مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، سبب نزول آیت آن بود که مسلمانان حُلَفَايِ خود را گفتند: ایمان آری از جمله جهودان، ایشان گفتند: در ایمان به محمد خیری نیست، و ما خواستمانی که در آن^۵ خیری بودی تا ما نیز به آن خیر برسیدمانی،

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: چیزها نبینند.

۲. دب، وز، مب: بینند.

۳. سوره نمل (۲۷) آیه ۳۵.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: آری.

۵. اساس: در حاشیه آورده است «مُضْحَفٌ».

۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: آری.

۷. مب: در او.

- و شما را نیز خیر بودی. حق تعالیٰ به این آیت تکذیب ایشان کرد و باز نمود که: ایشان که اهل کتابند، هرگز برای شما تمئای هیچ خیر نکنند و نه نیز مشرکان، يُقَالُ: وَدِدْتُ الشَّيْءَ إِذَا تَمَيَّيْتُهُ وَدِدْتُ الرَّجُلَ إِذَا أَحْبَبْتُهُ وَدَا وَوَدَا وَوَدَا وَمَوَدَّةٌ، و در آیت هر دو معنی محتمل است، هرگز تمئای خیر نکنند برای شما [۱۲۶-ر] و^۱ هرگز به شما خیر نخواهند. «مِنْ» تبیین راست، وَلَا الْمُشْرِكِينَ، در محلّ جرّ است عَظْمًا عَلِيًّا^۵ «أَهْلِ الْكِتَابِ» و به معنی عطف است عَلِيًّا «الَّذِينَ كَفَرُوا» و^۲ در محلّ رفع است، و نظیر این آیت در اعراب قَوْلُهُ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ^۳...، جز که در این آیت هر دو خوانده اند، هم جرّ و هم نصب، و در آیت ما جز جرّ خوانده اند، و اگر به رفع خوانده بودند^۴ در عربیت روا بودی، جز آن است که قراءت موقوف بر سماع و روایت باشد.

- أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ، «أَنْ» مَعَ الْفِعْلِ دَرْتَأْوِيلٍ مَصْدَرٌ اسْتِ وَمَحَلٌّ أَوْ إِزَاعَرَابٍ نَصَبٌ اسْتِ بِوُقُوعِ الْوَدِّ عَلَيْهِ. وَمِنْ خَيْرٍ، جَارٌ وَمَجْرُورٌ فِي مَحَلِّ رَفْعٍ اسْتِ بِإِسْنَادِهِ التَّنْزِيلِ إِلَيْهِ، وَتَقْدِيرٌ چَئِنِ بَاشَدَ كَمَا: مَا يُوَدُّ الْكَافِرُونَ^۴ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمُشْرِكِينَ تَنْزِيلَ خَيْرٍ عَلَيْكُمْ^۵، «مِنْ» زِيَادَةٌ اسْتِ وَرَوَا بُوَدَ كَمَا تَبْيِينٌ بُوَدَ. مِنْ رَبِّكُمْ، اِبْتِدَاءً غَايَةً اسْتِ، وَ«مِنْ» أَوَّلٌ لِتَأْكِيدِ نَفْيِ أَوْرَدَ.
- وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ؛ وَخُدَايَ - عَزَّوَجَلَّ - تَخْصِيصٌ كُنْدَ بِرَحْمَتِش أَن رَا كَمَا خَوَاوَدَ. وَاصِلٌ «رَحْمَتِ» نَعْمَتٌ بَاشَدَ - چَنَانٌ كَمَا بِيَانٌ كَرْدَه شَدَه اسْتِ - وَ مَرَادٌ اِبْنِ جَايْگَاهَ بِرَحْمَتِ نَبُوْتِ اسْتِ، يَعْنِي خُدَايَ تَعَالَى نَبُوْتِ^۶ وَ كِتَابِ بِه اِن كَس دَهَدَ كَمَا خُوَدَ خَوَاوَدَ، بَرَايِ اِن كَمَا اِبْنِ مَعْنَى تَبِعَ مَصْلَحَتِ بَاشَدَ، وَ مَصْلَحَتِ اِقْتِضَايِ اِن كَرْدَ كَمَا نَبُوْتِ وَرَسَالَتِ بِه مُحَمَّدٌ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - دَهَدَ، چَه اُو بَهْتَرُو

۱. مر: که.

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر + او.

۳. سورة مائده (۵) آية ۵۷.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بودند.

۵. همه نسخه بدلها: عبارت «الْوَدِّ عَلَيْهِ... باسناد» را ندارد.

۶. مع، دب، آج، لب، فق، مب: الكافرين.

۶. همه نسخه بدلها: عَلَيْهِ.

۷. مع، وز، دب، آج، لب، فق، مب: پیغامبری.

۸. همه نسخه بدلها + و.

فاضلتر خلق بود، و صالحتر آدای رسالت را، و مُسْتَقِيلْتَرَا به اعبای او، و دورتر از مُتَفِرَاتِ دَرِحَقِّ او. پس خدای تَعَالَى نبوت او را رحمت خواند و او را خود رحمت خواند فی قَوْلِهِ: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ^۲، و نبوت به معنی رحمت، فی قَوْلِهِ تَعَالَى: أَهْمُ يَفْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ^۳، در جواب آنان که گفتند: لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلٰی رَجُلٍ مِّنَ الْقُرْتَبِيِّنِ عَظِيمٍ^۴.

۵ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ؛ و خدای تَعَالَى^۵ - جَلَّ جَلَالُهُ^۶ - خداوند فضل و احسان و نعمت عظیم است برای آن که او را بر هر بنده‌ای و پرستاری چندان نعمت است که حَضْر آن جز او نداند، چنان که گفت: وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا^۷.

۱۰ قَوْلُهُ: مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ، حق تَعَالَى چون ذکر نبوت کرد و تعلیق آن کرد به مشیت او بر سبیل مصلحت باز نمود که: چنان که نبوت تبع مصلحت است شرایع که با نبوت به یک جا رود هم تبع مصلحت است.

و از حق آن که متعلق به مصلحت باشد آن است که: به اوقات و اشخاص مختلف شود، وقتی مصلحت خلقان در آن باشد که کتاب ایشان تورات بود و پیغامبر ایشان موسی، و وقتی مصلحت ایشان در آن بود که پیغامبرشان عیسی بود و کتاب انجیل، و وقتی مصلحت در آن داند که نبوت و پیغامبری به محمد - علیه السلام - دهد و کتاب او قرآن بود.

۱۵ و آیت ردّ بر جهودان است که ایشان منکر بودند نَسْخِ شرایع را، حق تَعَالَى باز نمود که: چنان که شرایع تبع مصالح بود، نَسْخِ او و تبدیل او هم تبع مصالح بود تا اگر در این کتاب [۱۲۶-پ] که ناسخ همه کتابهاست و این شریعت که ناسخ همه شرعهاست مصلحت نسخ پیدا شود^۸، بعضی به بعضی منسوخ کنم^۹، آیتی به آیتی و حُکْمی به حُکْمی، چه مصالح خلقان در تکالیف و عبادات^{۱۰} ایشان جز من ندانم.

۱. د، ب، لب، م: مستقبلتر.
 ۲. سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۰۷.
 ۳. سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۲.
 ۴. مر: ندارد.
 ۵. مع، و، د، ب، م: ندارد.
 ۶. د، ب، آج، لب، فق، م، مر + یعنی.
 ۷. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۴.
 ۸. لب: کنیم.

۱۰. اساس: عبادت؛ بانوجه به مع و اتفاق نسخه بدلها؛ تصحیح شد.

بهری دیگر از مفسران گفتند، سبب نزول^۱ آیت آن بود که: چون خدای تعالی بعضی آیات و احکام را نسخ می‌کرد، جهودان طعن زدند و گفتند: محمد را - علیه السلام - رای متین نیست، که وقتی چیزی بیاورد^۲ آنکه پشیمان شود چیزی دیگر به خلاف آن بیارد. خدای تعالی رد کرد برایشان به این آیت، و این آیت بفرستاد^۳ تا باز نماید^۴ که: این کار تعلق به من دارد نه به رای محمد - علیه السلام - گفت: ما نَسَخَ مِنْ آيَةٍ.

«ما» در آیت جزای است، چنان که گویی: ما تَضَعُ^۵ أَصْنَعُ، و عمل اوجزم بود در شرط و جزا به شرط آن که هر دو مضارع باشند. و «نَسَخَ» شرط است، و «نَأْتِ» جزای اوست، و هر دو به «ما» مجزوم است، و «ما» در این باب اسم باشد، و او اسمی بود مبهم، معنی آن است که: هر چه تو بخواهی کردن کائناً ما^۶ کائناً، من نیز بکنم في قولك: ما تَضَعُ أَصْنَعُ، و مُضَمَّنٌ بود معنی او به «إِنْ» و تقدیر چنین باشد معنی را که: هر فعل از افعال اگر تو بکنی، من نیز بکنم. و معنی در آیت آن است که: هر آن آیت که منسوخ بکنیم یا تأخیر کنیم، آیتی دیگر بیاوریم بهتر از آن یا مانند آن.

و معنی «نَسَخَ» در کلام عرب تغییر و تبدیل باشد، و «مَسَخَ» همچنين، يُقَالُ: مَسَخَهُ اللهُ قِرْدًا وَغَيْرَهُ. و نَسَخَ نَسَخًا وَنَسَخَتْ الْكِتَابَ نَسَخًا وَنَسَخَتْهُ، و نَسَخَتْهُ را برای آن گویند که تحویل کرده باشند با جایی دیگر، فَعَلَهُ باشد به معنی مَفْعُولٌ، و مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ^۷، یعنی بفرماییم فریشتگان را تا نسخه اعمال تو بکنند و بر جراید نویسد تا تو فردا بر خوانی.

و عبدالله عباس را یک قول در نسخ آیت این است که گفت: معنی آن که هر چه ما نَسَخْتِ آن می‌کنیم از لوح محفوظ، اَوْثُنَيْهَا؛ یا باز پس می‌داریم که نسخه نمی‌کنیم بدل آنچه انشاء و تأخیر می‌کنیم و نمی‌آریم و انزال نمی‌کنیم، آیتی یا

۱. مع، وز، دب، مب + آن؛ دیگر نسخه بدلیها: این.

۲. مع، وز، دب، مب، ف.

۳. مع، وز، لب، فق، مب، مر: فرورستاد.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا به ایشان نماید.

۵. دب، آج، لب، فق، مر: يُضَعُ.

۶. مع، وز، دب، لب، مب، فق: من.

۷. سورة جاثیه (۴۵) آیه ۲۹.

حکمی می آریم به از آن یا مانند آن، این یک قول است عبدالله عباس را در معنی آیت.

قول دیگر آن است از او که: مراد نسخ شرعی است از ازاله و ابطال حکم من قول العرب: نَسَخَتِ الشَّمْسُ الظِّلَّ، آئی ذَهَبَتْ بِهِ وَأَبْطَلَتْهُ، و معنی آیت بر این قول آن باشد که: هیچ آیتی یا حکمی نباشد که ما برداریم و ازاله کنیم آن را، و آلا به بدل آن به از آن یا مانند آن بیاوریم.

و حد نسخ بیان کردیم که: ازاله مثل حکم ثابت باشد به دلیل شرعی در مستقبل بر وجهی که اگر آن دلیل نبودی ثابت بودی به نص اول با^۱ تراخیش^۲ از او. و «ناسخ» آن دلیل شرعی باشد که دلیل کند بر ازاله مانند حکم ثابت با باقی^۳ شرایط که بگفتیم، و «متسوخ» آن حکم بود که بردارند و ازاله کنند به دلیل ناسخ [۱۲۷-ر]، و حقیقت نسخ در دلیل شود و ناسخ بر حقیقت دلیل باشد، و حکم را بر تبع ناسخ و متسوخ خوانند.

و خدای تعالی را جَلَّ جَلَالُهُ ناسخ خوانند بر توسع، برای آن که نصب کننده آن دلیل که نسخ به او باشد اوست، و از احکام نسخ آن است که در احکام شرعی افتد دون اجناس افعال، و ادله عقل را که دلیل کند بر زوال چیزی، آن را ناسخ نخوانند. چنان که در اول کتاب شرح دادیم.

و «نسخ» در امر و نهی شود، یا در خبری^۴ که متضمن بود معنی امر و نهی را، فاقا در خبر محض و دیگر اقسام کلام نباشد.

اما فرق از میان «بدا» و «نسخ» و «تخصیص»: نسخ این است که بیان کردیم، و بدا در لغت ظهور باشد، يُقَالُ: بَدَأَهُ إِذَا ظَهَرَ لَهُ، و بَادَى الرَّأْيِ - بی همزه - آن رای باشد که پدید آید، و آن علم باشد یا ظن که پیدا شود بر کاری.

و «بدا» را چهار شرط است: یکی آن که فعل یکی باشد، اَعْنِي مَأْمُورٍ بِهِ و منهي عنه، چنان که یک چیز فرماید و هم از آن نهی کند، و مکلف، و وجه، و

۱. مب: یا. ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: تراخیش.

۳. مچ، وز: یا باقی به؛ دب: مابقی؛ فق، مب، مر: یا باقی؛ لب: ما باقی.

۴. همه نسخه بدلها، بجز وز: چیزی. ۵. دب، آج، مب، مر: همزه.

وقت، یکی باشد، هر چه جامع بود این چهار شرط را بدا بود، مثال او چنان که زید را گوید: نماز پیشین کن چهار رکعت، آنکه پیش از آن که وقت در آید گوید: مکن، این بدا باشد، و این برخدای تعالی روا نیست برای آن که این، آن کس کند که عالم نباشد به عواقب امور، و عالم بود به علم مُحدث. چون کاری بفرماید که گمان چنان برد که آن مصلحت است، آنکه پیدا شود او را به علمی که پدید آید او را که آن مصلحت نبود پشیمان شود نهی کند از آن.

و برای آن گفتیم در نسخ که ازاله مثل حکم ثابت^۱ باشد، و نگفتیم که ازاله حکم باشد، تا فرق بود میان نسخ و بدا، و هر گاه که این چهار شرط یکی نباشد، بدا نبود، بل که نسخ باشد، پس هر امری بعد نهی^۲ یا نهی^۲ بعد امری که جامع باشد این شرایط را آن بدا بود.

۱۰ و اما «تخصیص»، اخراج چیزی باشد از حکم جمله به دلیل، و از میان مسلمانان خلافتی نیست در جواز نسخ، و لکن^۳ خلاف در این باب با جهودان است. و نسخ بر سه وجه بود: نسخ لفظ باشد و حکم معاً، و نسخ لفظ باشد بی حکم، و نسخ حکم باشد بی لفظ.

۱۵ اما نسخ حکم^۴ دون لفظ چون آیت تخفیف قتال است که خدای تعالی در اول فرمود که یک مسلمان با ده کافر قتال کند، و اگر روی از او برگرداند فاسق و عاصی بود فی قوله: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا...، آنکه این حکم منسوخ کرد بقوله: أَلَا نَحَقُّكَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ...، حق تعالی گفت: من این حکم منسوخ بکردم، یک مرد با دو مرد باید که^۵ مقاومت کند، پس حکم منسوخ بکرد و تلاوت بر جای رها کرد [۱۲۷-پ].

۱. همه نسخه بدلها: ندارد.

۲. همه نسخه بدلها: نهی.

۳. همه نسخه بدلها: نسخ شرایع و انما.

۴. آج، لب، فق، مپ، مر: نسخ الحکم.

۵. سورة انفال (۸) آیه ۶۵.

۶. سورة انفال (۸) آیه ۶۶.

۷. همه نسخه بدلها: تا.

و همچنین است صدقه پیش^۱ نجوی، فی قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَةٌ^۲...، آنکه منسوخ کرد این حکم بقوله: أَسْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَاتٍ^۳...، چنان که^۴ قصه او بیاید در جای خود.

۵ و اما آنچه تلاوت منسوخ است، چنان است که در تفسیر آمده است که از جمله قرآن در سورة الثور بود که: الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ إِذَا زَبَا فَارْجُمُوهَا أَلْبَتَّةَ فَإِنَّهُمَا قَضِيَا^۵ الشَّهْوَةَ جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

و آنچه لفظ و حکم منسوخ است، آن است که در^۶ اخبار آمده است: كَانَ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ أَنْ عَشْرَ رَضَعَاتٍ يُحَرِّقْنَ، آنکه منسوخ شد به پانزده رضعه و تلاوت نیز منسوخ شد، و این هر دو در اخبار آحاد است و بر او قطع نیست.

۱۰ اما نَسَخُ الشَّيْءِ قَبْلَ فِعْلِهِ روا باشد، و لَكِنْ قَبْلَ وَقْتِ فِعْلِهِ روا نباشد بنزدیک ما و بنزدیک اصحاب ابوحنیفه و بیشتر متکلمان، برای آن که این بدا بود، و بنزدیک اصحاب شافعی روا باشد.

۱۵ نَسَخُ الْكِتَابِ بِالْكِتَابِ روا بود و هست، چنان که گفتیم بلاخلاف، و نَسَخُ السُّنَّةِ بِالْكِتَابِ روا باشد، و نَسَخُ الْكِتَابِ بِالسُّنَّةِ روا باشد به شرط آن که مَقْطُوعٌ عَلَيْهَا باشد، و نَسَخُ السُّنَّةِ بِالسُّنَّةِ هم روا باشد به این شرط که گفتیم که معلوم و مقطوع بها باشد. اما نَسَخُ إِجْمَاعٍ به قِیَاسٍ وَفَحْوَى الْخِطَابِ روا نباشد، و این جمله مسائل اصول الفقه است، و ادله و بیان او در کتب اصول الفقه مشروح باشد، در این جای احتمال نکند.

۲۰ اما معنی آیت، و اختلاف اقوال در او، و اختلاف^۷ قراء در قراءتش، جمله قراء خوانند: مَا نَسَخَ، به فتح «نون» و «سین»، مگر ابن عامر که او خواند: «مَا نُسِخَ» به ضم «نون» و کسر «سین» مِنَ الْإِنْسَانِ. و بر این قراءت در او دو قول باشد: یکی

۱. اساس: به صورت «بین» هم خوانده می شود.

۲. سورة مجادله (۵۸) آیه ۱۲.

۳. سورة مجادله (۵۸) آیه ۱۳.

۴. همه نسخه بدلها: قضینا.

۵. دب، آج، لب، فق، مِب، مر + صدقه و.

۶. دب، آج، لب، فق، مِب، مر + تفسیر و.

۷. همه نسخه بدلها + اما.

۸. مِب + که.

آن که نَسَخَ وَاَنْسَخَ به یک معنی باشد. دگر آن که: اَنْسَخْتُ الْكِتَابَ إِذَا امْرُتُ بِنَسْخِهِ^۱. يُقَالُ: نَسَخْتُ الْكِتَابَ وَأَنْسَخْتُهُ غَيْرِي إِذَا جَعَلْتَهُ نَائِبًا لَهُ، چنان که: حَفَرْتُ بَرًّا وَاحْفَرْتُ زَيْدًا بَرًّا، أَيْ جَعَلْتُهُ حَافِرًا لَهَا.

قَوْلُهُ: «أَوْنُسِيهَا»، جمله قُراء خواندند: «أَوْنُسِيهَا»، مگر ابو عمرو و ابن کثیر که ایشان خوانند: «أَوْنُسَاهَا»^۲. آنان که «نُسِيهَا» خوانند، مِنَ الْإِنْسَاءِ باشد، اِفْعَالٌ مِنَ التَّيْسِيَانِ، یا^۳ از یاد ببریم ایشان را آن آیتها.

و قَوِيٌّ این قول و بیان او آن است که، روایت کرده اند که، سَهْلُ بْنُ حَنْبَلٍ گفت: یک روز مردی در مجلس رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بر پای خاست و گفت: یا رسول الله! چند آیت قرآن دانستم که در نماز شب^۴ خواندمی^۵، دوش برخاستم فراموش کرده بودم. چندان که خواستم تا یاد^۶ آرم، یک حرف یادم نیامد. دیگری برخاست، گفت: مرا هم این افتاد، و دیگری هم چنین. رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - گفت که: بدانم که چرا چنین بود؟ خدای تعالی - جَلَّ جَلَالُهُ^۷ - آن آیتها منسوخ کرد، و چون آیتی منسوخ کند از یادها و دلها ببرد. این یک قول است در معنی اَوْنُسِيهَا [۱۲۸-ر].

و جهی دگر آن است که: اَوْنُسِيهَا، و در این وجه نَسِيَ وَانْسَى به یک معنی باشد، و نَسِيَ در کلام عرب ترک بود، مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ^۸، أَيْ تَرَكُوا طَاعَةَ اللَّهِ فَتَرَكَهُمْ مِنَ الثَّوَابِ، وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: كَذَلِكَ آتَاكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ نُنْسِي^۹.

و وجه دگر آن است که: «نُسِيهَا» نَامُرٌ بِتَرْكِهَا؛ بفرماییم تا رها کنند، چنان که شاعر گفت:

إِنَّ عَلَيَّ غُفْبَةً أَقْضِيهَا لَسْتُ بِنَاسِيهَا وَلَا مُنْسِيهَا

۱. اساس: بنسخها، باتوجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۲. همه نسخه بدلها + ما.

۳. مب: ما.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: شب در نماز. ۵. آج، لب، فق، مب، مر: می خواندم.

۶. مب، مر: با یاد؛ فق: که تا یاد؛ مب، مر: که با یاد. ۷. همه نسخه بدلها: ندارد.

۸. سورة توبه (۹) آیه ۶۷. ۹. سورة طه (۲۰) آیه ۱۲۶.

یعنی آبر بترکیها.

وجهی دیگر در «نُئِیْهَا» آن است که معنی آن بود که: نُؤَخِّرْهَا؛ با پس داریم آن را مِنْ أَنْسَأَ اللَّهُ أَجَلَهُ، ائِیْ آخِرُهُ، یک معنی آن بود که: تأخیر کنیم انزال آن را خود فرو نفرستیم، یا^۲ تأخیر کنیم از وقتی به وقتی تا به حسب مصلحت فرو فرستیم.

۵ اما قراءت ابو عمرو و ابن کثیر «أَوْنَسَأَهَا»، یک معنی این بود که: نَشَرَكْهَا، مِنْ قَوْلِهِمْ: نَيْبْتُ الشَّيْءَ إِذَا تَرَكْتَهُ. وجهی دیگر آن که: «نَسَأَهَا»، ائِیْ نُضَيِّبُهَا، مِنْ قَوْلِكَ: نَسَأْتُ الْإِبِلَ إِذَا سَقَمْتَهَا، وَمِثْلُ الْمَيْسَاءِ لِلْعَصَا، برای آن که شتر را به آن رانند، ظَرْفَةُ بْنُ الْعَبْدِ گوید در وصف شترش:

أُمُونٌ كَالْوَجِ الْإِرَانِ نَسَأَهَا عَمَلِي لِأَجِبٍ كَأَنَّهُ ظَهْرُ بُرْجِدٍ

۱۰ نَأَتْ بِخَيْرٍ، «نَأَتْ» مجزوم است به جزای شرط، و در معنی او دو قول است: یکی آن که نَأَتْ بِخَيْرٍ مِنْهَا؛ به از آن بیاریم، به معنی^۳ خوارتر و سهلتر در باب تکلیف. و قولی دیگر: «بِخَيْرٍ مِنْهَا» ائِیْ بِأَصْلَحٍ مِنْهَا؛ بهتر از آن و نافعتر از آن در باب تکلیف. اَوْمِثْلِهَا؛ یا مانند آن در این دو وجه از صلاح و نجفت.

۱۵ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،^۴ استفهام به معنی تقریر است، نمی دانی؟ یعنی می دانی که خدای بر همه چیزی قادر است. و «شئٌ ب» در آیت مخصوص است به معدوم دون موجود، برای آن که آنچه در وجود آمد از مقدوری برفت. و «قدیر»، فعیل باشد به معنی فاعل بنای مبالغت^۵.

۲۰ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ نمی دانی که ملک آسمان و زمین خدای راست؟ و معنی مُلْكٌ و مَلِكٌ راجع بود با قادری، وصف از مُلْكٌ مَلِكٌ باشد و از مَلِكٌ مَالِكٌ، یعنی در قبضه قدرت اوست تا می گرداند چنان که خواهد از عدم به وجود آورد و از وجود به عدم، و از حال به حال به حسب مصلحت چنان که داند.

وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ؛ «مَا»، نفی است و «مِنْ» در هر دو

۱. لب: آخره.

۲. میج: تا.

۳. همه نسخه بدلها: یعنی.

۴. لب: خوارتر.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر + الف.

۶. همه نسخه بدلها + بود.

جا^۱ زیادت است، و معنی آن است که: مَا لَكُمْ دُونَ اللَّهِ وَلِيِّ وَلَا نَصِيرٌ، یعنی جز خدای تعالی شما را یار و یاور نبوده. و «دُون» در آیت به معنی غیر است، و «وَلِيٌّ» و «نَصِيرٌ» هر دو فاعیل است به معنی فاعل در^۲ وجه مبالغت. و معنی وَلِيَّ آن باشد که يَتَوَلَّى أَمْرَهُمْ؛ که تولای^۳ کار ایشان کند و اولیتر باشد، و یاری نبود ایشان را که حمایت کند^۴ بر خدای تعالی.

أَمْ تُرِيدُونَ، «آم» معادل بود همزه استفهام را، و آن بر دو ضرب^۵ بود؛ مُتَّصِل و منقطع باشد، مثال مُتَّصِل چنان بود که: أَرَيْدُ عَيْدَكَ أَمْ عَمْرُؤُ. و مثال منقطع چنان که: أَرَيْدُ عَيْدَكَ أَمْ عَمْرُؤُ^۶. و فرق از میان ایشان در معنی آن بود که در اول سایل را علم حاصل بود [۱۲۸-پ] به وجود یکی از زَیْد و عَمْرُو، و لکن عین نمی داند، از عین او سؤال می کند، و در دوم سؤال می کند^۷ از کَوْن^۸ بنزدیک او، پس زَیْد را رها می کند به جملگی و سؤال با سر می گیرد از عمرو، یعنی زید را رها کردم اکنون از عمرو خبر ده مرا تا نزد تو هست یا نه؟ و «آم» در آیت معادل همزه استفهام است فی قَوْلِهِ: أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

و وجهی دیگر آن است در «آم» که: «مِیم» زیادت است، و معنی آن که: أُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ.

و وجهی دیگر آن است که: به معنی «بَل» است، چنان که شاعر گفت:

أَمْ أَنْتَ فِي الْعَيْنِ أَفْلَحُ

و معنی آن که: بَلْ أَنْتَ فِي الْعَيْنِ أَفْلَحُ.

[أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ]، حق - شُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى - در این آیت تقریر و ملامت کرد

جُهودان را و جز ایشان را از آنان که: ابر رسول - علیه السلام - تحکم و تعنت کردند، گفت: شما می خواهی که از پیغمبرتان، یعنی محمد مصطفی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -

۱. میج، وز، لب، مر: جایگاه.

۳. آج، لب، فق، مب، مر: تَوَلَّى.

۵. دب: قسم.

۷. همۀ نسخه بدلها: نمی کند.

۹. اساس: ندارد، با توجه به میج از قرآن کریم افزوده شد. ۱۰. مب، مر: از آن که.

۲. همۀ نسخه بدلها: بر.

۴. مر: کنند.

۶. میج، مب: أَمْ عَمْرُؤُ؛ دب: عمرو.

۸. همۀ نسخه بدلها + زید.

آن خواهی که قوم موسی از موسی خواستند پیش از این؟

و آنچه ایشان از موسی - علیه السلام - خواستند آن بود که، ایشان موسی - علیه السلام - را گفتند: خدای تعالی را - جَلَّ جَلَالُهُ - به ما نمای مُعاینه، چنان که خدای - عَزَّوَجَلَّ - از ایشان حکایت کرد که: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً^۱، و درد گریه از ایشان باز گفت که: يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنْ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً^۲.

آنگاه^۳ بیان کرد که: مثل سؤال ایشان کردن، بدل کردن باشد کفر را به ایمان، اگر سؤالش کفر باشد همانا اعتقادش ایمان نباشد. وَهَنْ يَتَّبَعُ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ، اشارت است به آن سؤال کردن در حق خدای تعالی آنچه بر او روا نباشد و بدو لایق نبود، به اعتقاد جواز آن کفر باشد، و هر که کافر شود و کفر به ایمان بدل کند یعنی ایمان رها کند و اختیار ایمان نکند و به بدل آن کفر آرد او راه راست گم کرده باشد. وَ سَوَاءَ السَّبِيلِ، میانه راه باشد، یعنی جاده راه، بَيَانُهُ^۴: فَأَطَّلَعَ قَرَأَهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ^۵، آئی فِي وَسْطِ الْجَحِيمِ.

وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، این آیت در شان گروهی جهودان آمد، و سبب^۶ او آن بود که: فَيُنْحَاصُ^۷ بن عازورا^۸ و زَيْدِ بْنِ قَيْسٍ، عَمَارِيَا سِرًّا وَحَدِيثُهُ يَمَانُ^۹ را^{۱۰} چون واقعه احد بیفتاد و وهنی رسید مسلمانان را گفتند^{۱۱}: اگر^{۱۲} شما حق^{۱۳} بودی، این وهن نیفتادی شما را، از او برگردی و به دین ما در آیی که آن بهتر باشد شما را. عَمَارِيَا سِرًّا گفت: شما چه گویی^{۱۴} در^{۱۵} نقض عهد؟ گفتند: عظیم باشد،

۱. سوره بقره (۲) آیه ۵۵.
۲. سوره نساء (۴) آیه ۱۵۳.
۳. مع: آنک.
۴. همه نسخه بدلها + از.
۵. همه نسخه بدلها: بیانش.
۶. سوره صافات (۳۷) آیه ۵۵.
۷. همه نسخه بدلها + نزول.
۸. دب، آج، لب، فق، مب: فیخاص.
۹. کذا: در اساس، مع، وزه دب: عادو؛ آج، لب، فق، مب، مر: عادورا.
۱۰. دب، آج، لب، مر: یمانی.
۱۱. همه نسخه بدلها: ندارد.
۱۲. مع: اگر پیغمبر؛ وز: اگر پیغمبر؛ دیگر نسخه بدلها: که اگر پیغمبر.
۱۳. مع: بر حق؛ مب: به حق.
۱۴. وز: چه کردی؛ دب: می گویید.
۱۵. دب، مب: از.

گفتند^۱: ما با خدای عهدی کرده ایم که هرگز به محمد کافر نشویم. فینحاص^۲ گفت: أما هذا فقد صبا؛ این مرد صابی باشد. عمّار گفت: أما أنا فقد رضيتُ بالله رباً وبالإسلام ديناً وبمحمد نبيّاً^۳ وبالقرآن إماماً^۴ وبالكعبة قبلةً وبالمؤمنين إخواناً، گفت: من باری راضیم به آن که خداوند من خدای باشد، و اسلام دین من باشد [و محمد پیغامبرم باشد]^۵ و قرآن امام من^۶ باشد و کعبه قبله ام و مؤمنان برادرانم باشند. آنکه پیامند و رسول را - علیه السلام - خبر کردند^۷. رسول - علیه السلام - برایشان ثنا کرد و گفت: أصبتما الخیر وأفلحتما؛ به خیر رسیدی و فلاح یافتی [۱۲۹-ر].

وَدَّ، آئِي تَمَنَّا وَأَرَادَ. بسیار کسان از اهل کتاب، یعنی جهودان می خواهند و تمنا می کنند که شما را از ایمان به کفر برگردانند. و كُفَّارًا، منصوب است بر حال از مفعول. و حَسَدًا، منصوب است بر مفعول له، و روا بود که مصدر فعل^۸ محذوف بود، یعنی حَسَدُوا حَسَدًا، و اصل حَسَدٌ در لغت حَكُّ الشَّيْءِ بِالشَّيْءِ، چیزی در چیزی سودن باشد چنان که خراشیده شود، و از این جاییل را میخسد گویند که آلت نخدش است و قراد را آغنی^۹ گزقه را حَسَدَلٌ گویند به زیادت «لام»، چنان که عَبَدٌ را عَبَدَلٌ گویند، و در^{۱۰} معنی قول شاعر از این جااست که گفت:

۱۵ اضْبِرْ عَلَيَّ مَقْضِي الْحَسُو دِقَانٌ صَبْرِي فَاتِلُهُ
كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ تَأْكُلُ نَفْسَهَا إِنْ لَمْ تَجِدْ مَا تَأْكُلُهُ

گفت: صبر کن بر خشم و حسد حاسد که صبر تو و حسد حاسد^{۱۱} او را بکشد چون آتش که چون چیزی نیابد که بخورد خود را بخورد، یعنی حَسَدٌ حاسد دل او را بخورد. و رسول - علیه السلام - در ذم حَسَدٍ گفت: إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْعِظْبَ، گفت: حَسَدٌ^{۱۲} حَسَنَاتِ را چنان بخورد که آتش هیزم را.

۱. مب: گفت. ۲. آج، لب، فق: فینحاص.
۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر + وبعلى اماماً. ۴. مر: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: کتاباً.
۵. اساس: ندارد؛ با توجه به اصل روایت، از مع افزوده شد؛ دب، آج، لب، فق، مر، مب + و امیر المؤمنین علی امام من باشد. ۶. همه نسخه بدلها: کتابم.
۷. همه نسخه بدلها: خبر دادند. ۸. همه نسخه بدلها: فعلی.
۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر: عبارت «قراد راغنی» را ندارد. ۱۰. همه نسخه بدلها + این.
۱۱. همه نسخه بدلها: ندارد. ۱۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر + حاسد.

و امیرالمؤمنین - علیه السلام - گفت: **الْحَاسِدُ مُغْتَاظٌ عَلَيَّ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ** گفت: حاسد خشمناک است بر آن کس که او را گناهی نبود. و در مثل گفته اند: «**الْحَسُودُ لَا يَسُودُ**»؛ حسود هرگز سید نشود. و هیچ چیز نیست که زیانکارتر بود و سودمندتر از حسد، آغشی حاسدرا و محسود را.

۵ اما حاسد را جگر خورد و اما محسود را رفعت دهد، پنداری حاسد را بر گماشته اند تا آن کس را که مردمان ندانند و نشناسند ذکر می کند و نام او تازه می دارد، و نکو گفت **ابوتَمَام طَائِي** ۱ این معنی:

وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ نَشْرَ قَضِيَّةٍ ظَوِيَّتْ أَسَاحَ لَهَا لِسَانَ حَسُودٍ
لَوْلَا اسْتِعْمَالُ النَّارِ فِيمَا جَاوَزَتْ مَا كَانَ يُعْرِفُ طَيْبُ عَرَفِ الْعُودِ
و دیگری می گوید که بر او حسد برده اند ۲:

إِنِّي حَسِدْتُ فَرَادَ اللَّهُ فِي حَسَدِي لِأَيْحَسَدُ الْمَرْءُ إِلَّا مِنْ قَضَائِهِ
لَا عِشْتُ مَا عِشْتُ بِوَقَا غَيْرَ مَحْسُودٍ بِالْفَضْلِ وَالْعِلْمِ وَالنِّعْمَاءِ وَالْجُودِ
و دیگری گوید:

إِنْ يَحْسُدُونِي فَإِنِّي غَيْرُ لَائِمِهِمْ قَبْلِي مِنَ النَّاسِ أَهْلُ الْفَضْلِ قَدْ حَسِدُوا
قَدَامَ لِي وَلَهُمْ مَالِي وَمَا بِهِمْ وَمَا أَكْثَرْنَا عَيْظًا بِمَا يَجِدُ
أَنَا الشَّجَا وَحَدُونِي فِي حُلُوفِهِمْ لَا أَرْتَقِي صَدْرًا مِنْهَا وَلَا أَرُدُ
و از این جا گفت حق تعالی ۳ - **جَلَّ جَلَالُهُ** - در حق امیرالمؤمنین علی - علیه

الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ - چون حاسدان بر او حسد بردند: **أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَيَّ مَا أَنْتَهُمُ اللَّهُ ۱ - آيَةُ**

۲۰ و از عایشه روایت کرده اند که گفت: روزی رسول - علیه السلام - در حجره من بود. جماعتی جهودان آمدند و دستوری خواستند، من در حجاب شدم و ایشان در آمدند و رسول را خطاب ۴ کردند که: **السَّامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ**. رسول - علیه السلام - دانست، و لیکن به گرم و خلم اغضاء کرد. چیزی پرسیدند و برفتند. مرا سخت آمد، همت کردم که جواب دهم [۱۲۹-پ] ایشان را چون برفتند جماعتی دیگر آمدند و همچنان

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: برده بودند.

۴. سورة نساء (۴) آیه ۵۴.

۱. همه نسخه بدلها + در آن بیتها.

۳. مع، وز، آج، فق، مب، مر: قدیم.

۵. همه نسخه بدلها: خطابی.

گفتند، گفت: مرا صبر نماند، من گفتم از پس پرده: وَعَلَيْكُمْ السَّامُ وَاللَّعْنَةُ وَالْغَضَبُ يَا أَعدَاءَ اللَّهِ.

رسول - علیه السلام - مرا گفت: خاموش باش. چون ایشان برفتند، رسول - علیه السلام - مرا ملامت کرد و گفت: چرا سخن گفتمی؟ گفتم: يَا رَسُولَ اللَّهِ! من برخویشتن مالک نبودم که جواب ندهم، گفتم: ندانی که جهودان قومی اند حسود و بسیار حسد، و بر هیچ چیز حسد ایشان بیشتر نیست از خصال مسلمانان، از آن که بر سلام، که حق تعالی به تحیت ما کرده است، و آن تحیت اهل بهشت است، و بر آمین گفتن به عقب دعا. پس هر که حسد کار بندد، به جهودان اقتدا کرده باشد.

۵ **مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ؛** پس از آن که حق، ایشان را روشن شد، یعنی پس از آن که بدانستند و بشناختند که تو رسول خدایی، و نعمت و صفت تو در توریت بخواندند.

آنکه حق تعالی گفت: رها کنی ایشان را، **فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا؛** ایشان را عفو کنی. و «صَفَحَ» عَفُو باشد، و اصل او اعراض بود حتی تَبَدُّ وَصَفْحَةٌ وَجْهٍ؛ از او بگردی^۱ تا جانب رویت پیدا شود، **حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ؛** تا خدای تعالی کار خود یا^۲ فرمان خود بیارد.

۱۵ عبدالله عباس گفت به روایت ابن ابی طلحه^۳: این منسوخ است بقوله: **فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ**، و این قول قتاده است و ربیع^۴ آنس و سدی. و بهری دگر گفتند منسوخ است بقوله: **فَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ**^۵ - الآية.

۲۰ و محمد بن علی الباقر - عَلَيْهِمَا السَّلَام - گفت: خدای تعالی رسول را - علیه السلام - قتال نفرمود تا این آیت آمد: **أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ**^۶.

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: نالزاو بگردید.

۲. همه نسخه بدلها: با.

۳. همه نسخه بدلها + که.

۴. مع، وز، مب، مر + و.

۵. سوره حج (۲۲) آیه ۳۹.

۶. سوره توبه (۹) آیه ۲۹.

جبریل بیامد و این آیت بیاورد، و تیغی از آسمان بیاورد و درگردن رسول افکند، و هر آیت که آیت سلم و صلح و مدارا بود به این آیت منسوخ کرد، **حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ**، کلبی گفت از عبدالله عباس: **بِأَمْرِهِ فِي الْقِتَالِ**؛ تا فرمان خدای بیاید در قتال.

۵ آنکه فرمان خدای آمد در بنی قُرَیظَه به قتل و سبی تا مردان را بکشند و زنان را آواره کردند و برده بردند، و در بنی النَّضِيرِ به جَلا و نفی و تا ایشان را از زمین خود به زمین شام راندند.

و ابوالمسلم گفت: **حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ**، یعنی آنچه وعده داد از نصرت و فتح و اظهار دین اسلام و اعلاء کلمه او، چنان که دگرجا گفت: **فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ** ۱۰.

بهری دگر گفتند: **حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ**؛ **بِالْمَوْتِ وَالْعِقَابِ**؛ تا خدای تعالی ایشان را هلاک بر آرد و از دنیا با سرای عقاب برد. بهری دگر گفتند: معنی آن است که تا بمیرند یا ایمان آرند. و بعضی دیگر گفتند: تا مسلمانان را قوتی و عددی ۴ و عُذَّتِي پیدا شود.

۱۵ و بیشتر مفسران بر آنند که: تا فرمان خدای تعالی بیاید در حق اهل کتاب، اما به آن که ایمان آرند یا قبول جزیه کنند و جزیه بدهند ذلیل و صاغر [۱۳۰-ر]، و شرایط ذمه مراعات کنند، و یا بکشندشان اگر این نکنند.

اگر گویند چگونه گفت: **فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا**، و عفو کسی کند که قادر باشد و مسلمانان ضعیف و عاجز بودند؟ جواب آن است که گوییم: حق تعالی گفت ۲۰ مسلمانان را در این سخنها و ایذاء و سفاهت که اینان می کنند و شما می توانید که جواب دهید، مدهید تا آنکه که خدا فرمان دهد به آنچه شرح داده شد. **إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ** **كُلِّ شَيْءٍ عَدِيدٌ**؛ خدای تعالی بر همه چیز قادر است.

آیه ۱۱۰ **وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ**

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر؛ + القتل.

۲. سوره توبه (۹) آیه ۲۴.

۳. مب، مر؛ الموت.

۴. مب؛ عدد؛ فقی؛ عدد را.

اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ؛ به پای دارید نماز را و بدهید زکات را و آنچه در پیش دارید برای خود از نیکی بیابید آن را نزدیک خدای، بدرستی که خدای بدانچه شما کنید بیناست.

آیه ۱۱۱ وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ گفتند نشود در بهشت إلا آن که باشد جهود یا ترسا آن آرزوهای ایشان است، بگو بیارید حجتتان اگر شما راست همی گوید^۱.

آیه ۱۱۲ بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ آری آن کس که بسپارد روی خود خدای را و او نیکوکار بود، او را بود مزدش بنزدیک خدایش، و ترسی نبود برایشان و نه ایشان اندوهگن^۲ شوند.

آیه ۱۱۳ وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ قَالَ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ؛ گفتند جهودان نیستند ترسایان بر چیزی، و گفتند ترسایان نیستند جهودان بر چیزی، و ایشان همی خوانند کتاب را، یعنی توریّت و انجیل، همچنین گفتند آنان که نمی دانند^۳ مانند گفتار ایشان، خدای داوری کند میان ایشان روز قیامت در آنچه بودند ایشان در آن خلاف می کنند.

آیه ۱۱۴ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ سَأْدَةَ اللَّهِ أَنْ يُدْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ کیست^۴ ظالمتر از آن کس او منع کند مسجدهای خدای را که یاد کنند در آن جا نام او، و سعی کنند در ویرانی آن اینانند که نبود ایشان را که در آن جا شوند إلا ترسان^۵، ایشان راست در دنیا هلاکی و ایشان راست در آخرت عذابی بزرگ.

قدیم - جَلَّ جَلَالُهُ - چون صحابه رسول را و مسلمانان را آنچه مصلحت^۶ ایشان بود

۱. آج، لب، فق: راست نگرید.

۲. مع، وز: را اندوهی؛ آج، لب، فق: اندوهگین.

۳. آج، لب، فق: ندانستند.

۴. آج، لب، فق: و کیست.

۵. آج: از ترسایان؛ لب، فق: ترسایان.

۶. همه نسخه بدلها+ با اهل کتاب.

در باب عَفْو و صَفْح و مدارا و حُسن معاشرت با اهل کتاب بفرمود^۱ انتظار فرج را و آمدن فرمان خدا را، گفت: آنچه به خاصه شما متعلق است از عبادات ابدان و اموال، نیز به پای دارید از اقامت نماز و ایتاء زکات، این وجه اتصالی آیت است به آیت متقدم، و کلام در اقامت نماز و ایتاء زکات مستوفی برفت در آیات متقدم^۲.

قوله: وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ، «ما» مجازات راست، و جزای او تَجِدُوهُ است، و «نون» از هر دو فعل به جزم شرط و جزا بیفتاد^۳، گفت: و هر آنچه تقدیم کنی و در پیش افگنی^۴ برای خود بازیابی بنزدیک خدای - عَزَّوَجَلَّ - و «مِن» تبیین راست.

و مُراد به «خَیْر» صدقه است. بعضی گفته اند^۵ [۱۳۰-پ]: مراد به «خَیْر» مال است، نظیره قوله تعالى: إِنْ تَرَكَ خَيْرًا^۶، آئی مالا، و گفته اند: مراد عمل صالح است، و اولیتر حمل آن بود. بر عموم تاجمله داخل باشند تحت او.

خدای تعالی به این آیت تحریص^۷ می کند مردم را بر عمل صالح و آنچه ایشان را به خیر نزدیک گرداند، و می گوید: آن بماند بنزدیک خدای تعالی مُدْخِرًا^۸، تا در خیر آمده است که: یک خرما یا یک لقمه نان که بنده به صدقه بدهد، خدای آن را می پروراند تا چندان شود که کوهی عظیم، آن را پیارد^۹ در کفه حَسَنات او نهد تا کفه^{۱۰} سربه شاهین آرد، بیانش قوله تعالى: يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرِي الصَّدَقَاتِ^{۱۱}.

در خیر هست که: یک روز مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا بَالُنَا^{۱۲} نَكْرَهُ الْمَوْتَ؟ ما را چه بوده است که^{۱۳} مرگ را کارهیم؟ گفت: قَدِمَ مَالِكَ فَإِنَّ قَلْبَ كُلِّ امْرِئٍ عِنْدَ مَالِهِ، گفت: مالت از پیش بفرست که دل هر کس بنزدیک مالش بود.

و در خیر هست که رسول - علیه السلام - گفت: چون بنده یا پرستاری با پیش

۱. همه نسخه بدلها: به جای آوردند.

۲. همۀ نسخه بدلها: مقدم.

۳. مع، وز: بیوفتاد و؛ مر: بیوفتد و؛ دیگر نسخه بدلها + و. ۴. همه نسخه بدلها + از نیکی.

۵. اساس + و گفته اند؛ با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید؛ همه نسخه بدلها: و گفته اند.

۶. سورة بقره (۲) آیه ۱۸۰.

۷. مع، وز، آج: تحریص.

۸. آج: مدخراً.

۹. دب، آج، فق، مب، مر: کفه اش.

۱۰. دب، آج، فق، مب، مر: کفه اش.

۱۱. سورة بقره (۲) آیه ۲۷۶.

۱۲. دب، آج، فق، مب، مر: کفه اش.

۱۳. همه نسخه بدلها، بجز مر + ما.

خدای شود، يَقُولُ النَّاسُ مَاذَا خَلَقْتَ وَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ مَاذَا قَدَّمَ؛ همه همت مردم آن^۱ بود که گویند: چه بگذاشت، و همه همت فریشتگان آن^۲ که گویند: چه از پیش بفرستاد.

حُمَيدٌ ظَوِيلٌ روایت کند از آنس مالک که گفت: چون فاطمه زهرا

۵ -عَلَيْهَا السَّلَامُ- با جوار رحمت ایزدی شد، امیرالمؤمنین -علیه السلام- در مرثیه او این دو بیت گفت:

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلْبَيْنِ فُرْقَةٌ وَكُلِّ الَّذِي دُونَ الْفِرَاقِ قَلْبِيلٌ
وَإِنَّ أَفْتِقَادِي فَاطِمًا بَعْدَ أَحْمَدٍ ذَلِيلٌ عَلَيَّ أَنْ لَا يَسُدُّومَ خَلْبِيلٌ

آنکه در گورستان رفت و گفت: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ، أَقْوَالِكُمْ قُيِّمَتْ

۱۰ وَدِيَارِكُمْ سُكِّنَتْ وَنِسَائِكُمْ تُكَيِّحَتْ هَذَا خَيْرٌ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَيْرٌ مَا عِنْدَكُمْ؛ سلام بر شما باد ای اهل گورها، مالهائتان باز بخشیدند و سراهائتان در او نشستند، و زنانتان شوهران باز کردند. این خبر آن است که بنزدیک ماست، خبر آنچه بنزدیک شماست چیست؟ هاتفی از کناری آواز داد: مَا أَكَلْنَا رَبِحْنَا وَمَا قَدَّمْنَا وَجَدْنَا وَمَا خَلَفْنَا خَيْرْنَا؛ آنچه خوردیم سود کردیم، و آنچه از پیش بفرستادیم یافتیم، و آنچه باز گذاشتیم^۳ زبان کردیم.

۱۵

و رسول -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- چنین گفت که: لَيْسَ نَكَ مِنْ مَالِكَ إِلَّا مَا

أَكَلْتَ فَأَقْتَنَيْتَ أَوْ لَبِيتَ فَأَبْلَيْتَ أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَفْضَيْتَ، گفت: از مال تو تو را نصیب

نیست إِلَّا آنچه بخوردی^۴ فانی کردی^۵، یا در پوشیدی کهنه کردی، یا بدادی بگذرانیدی.

و در خبر است که: رسول الله -علیه السلام- گوسپندی به حُجره عایشه بکشت،

۲۰ در ویشان مدینه خبر بیافتند می آمدند و می خواستند، و رسول -علیه السلام- می داد.

چون شب در آمد از آن گوسپند هیچ نمانده بود إِلَّا گردنش. عایشه را پرسید که از این

ذبیحه چه مانده است؟ گفت: هیچ نماند مگر گردنش. گفت^۶: ماند^۷ مگر گردنش،

۱. همه نسخه بدلها: مردمان آن.

۲. همه نسخه بدلها، بجز دب + بود.

۳. وز: باز گذاشتیم.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر + و.

۵. کردی/ کردید.

۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر + بگوی همه.

۷. دب، لب، مب، مر: مانده.

اشارت بدین فرمود که حق تعالی گفت: مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ^۱
[۱۳۱-ر]، ونکو گفت شاعر:

قَدِيمٌ لِنَفْسِكَ شَيْئًا وَأَنْتَ مَا لَكَ مَا لَكَ
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلَّاشِي وَلَوْ حَالِكَ حَالِكِ
و دیگری گوید:

أَفْعَلِ الْخَيْرَ مَا بَدَأَ وَتَهَيَّأ عَلَّمُ الْخَيْرِ لَا يَجُ فِي الشَّرِّ تَأْ
إِنَّمَا أَنْتَ أَنْتَ مَا دُمْتَ حَيًّا فَإِذَا مِتَّ صِرْتَ تَأْوِيلَ رُؤْيَا
پس به غنیمت دار تا^۲ تورا باز گذاشته اند و تو ممکنی^۳ و تورا خیر کردن ممکن
است، تأخیر و تقصیر مکن.

قَدِيمٌ جَمِيلًا إِذَا مَا شِئْتَ تَفَعَّلُهُ وَلَا تُؤَخِّرْ فِي السَّخِيرِ أَفَاتُ
أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الدَّهْرَ دُوغَيْرِ وَلِلْمَكَارِمِ وَالْإِحْسَانِ أَوْقَاتُ

تا کارت روان است، و بادت جهان است، و هوایت صافی است، و آب به
جوی تو است، پیش از آن که آبت برود و بادت بنشیند و کارت فروماند.

رُبَّ رِيحٍ لِإِنْسَانٍ عَضَقَتْ ثُمَّ مَا أَنْ لَبِثَتْ أَنْ سَكَنْتُ
وَ كَذَاكَ الدَّهْرُ فِي أَظْوَارِهِ قَدِيمٌ زَلَّتْ وَأَخْرَجِي تَبَثُ
وَ كَذَا الْإِبْرَامُ مِنْ عَادَاتِهَا أَنَّهُمَا مُفِيدَةٌ مَا أَضَلَّحَتْ

چه هر چه کردی و خواهی کرد^۴ من به آن عالم^۵ و بصیرم، هیچ بر من نبشود از
خیر، و بر من فرو نشود از شر.

قَوْلُهُ: وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى؛ قدیم^۶ تعالی
حکایت می کند از موافقت جهودان و ترسایان با یکدیگر، با همه مخالفت و مُعادات
که از میان ایشان بود برای مُظاهرت و معاونت یکدیگر بر رسول - علیه السلام، چه^۷
رسول به نسخ شرع ایشان [آمد]^۸ چون دشمنی از خود قویتر دیدند موافقت نمودند بر
مسبیل منافقت، به زبان نه به دل، برای آن که «عِنْدَ الشَّدَائِدِ تَذْهَبُ الْإِحْقَادُ»،

۱. سورة نحل (۱۶) آیه ۹۶.

۲. همه نسخه بدلها: که.

۳. همه نسخه بدلها: متمکنی.

۴. همه نسخه بدلها: خواهی کردن.

۵. همه نسخه بدلها: عالم.

۶. همه نسخه بدلها: اللّٰه.

۷. دب: چو.

۸. اساس: ندارد؛ یا توجّه به مع افزودن شد.

ندانستند^۱ که آن کار نه آن جاست که به موافقت ایشان با یکدیگر و مخالفت ایشان با رسول خلل یابد، گفتند: در بهشت نشود إلا آن که جهود باشد یا ترسا، این قوی است.

قوی دیگر آن است که: حق تعالی بر طریقه عرب که از ایشان معروف است
 «الْعَرَبُ تَلْفُ الْخَبْرَيْنِ لَقَّا فَتَرْمِي بِهِمَا رَمِيًا ثِقَةً مِنْهَا بِأَنَّ السَّمِيعَ يَضَعُ كِلَا مِنْهُمَا
 مَوْضِعَهُ»؛ عرب دو خبر مختلف بگیرند^۲ و به هم برپیچند و بیندازند^۳ برای آن که
 دانند^۴ و واثق باشند^۵ که شنونده هر یک به جای خود بنهد، مثالش قوله: جَعَلَ لَكُمْ
 اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ^۶، و معنی آن است که شب پیدا کرد
 تا بیارامید^۷ و روز پیدا کرد تا طلب فضل^۸ و روزی او کنید^۹، و لکن درهم پیخت^{۱۰}،
 چه معلوم بود که سامع جدا دانند^{۱۱} کردن، این آیت همچنین است و تقدیر^{۱۲} این است
 که جهودان گفتند: کس به بهشت نرود مگر جهودان، و ترسایان گفتند: کس به
 بهشت نرود مگر آن که ترسا^{۱۳} باشد.

آنکه درهم پیخت و به یک بار از هر دو خبر داد از جهودان و ترسایان، و تقدیر
 آن که: وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا، وَقَالَتِ النَّصَارَى لَنْ يَدْخُلَ
 الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا.

آنکه حق تعالی رد کرد برایشان و ایشان را جواب داد به لطيفتر جوابی، گفت:
 این خبر از آرزوی خود می دهند^{۱۴} [۱۳۱-پ]، قوله: هُوْدًا، جمع هأید، كَعُوْدٍ وَعَائِدٍ،
 و عُوْطٍ و عَائِطٌ، مِنْ هَادٍ إِذَا مَالَ، و بیان این رفت^{۱۵} پیش از این^{۱۶} آمَانِيٌّ جَمْعُ أَمِينِيَّةٍ،

- | | |
|--|------------------------------------|
| ۱. مع: بدانستند؛ وز: بدانست. | ۲. همه نسخه بدلها: بگیرد. |
| ۳. همه نسخه بدلها: برپیچد و بیندازد. | ۴. همه نسخه بدلها: داند. |
| ۵. همه نسخه بدلها: باشد. | ۶. سورة قصص (۲۸) آیه ۷۳. |
| ۷. مع، وز آج، لب، فق: بیارامی / بیارامید. | ۸. وز: تَفَضَّلَ. |
| ۹. مع، وز آج، لب: کنی / کنید. | ۱۰. مب: پیخت. |
| ۱۱. مب: خداوند. | ۱۲. همه نسخه بدلها + آیت. |
| ۱۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: ترسایان. | ۱۴. وز دب، آج، لب، فق، مب، مر + و. |
| ۱۵. وز مب، مر: غوط و غائط. | ۱۶. همه نسخه بدلها: برفت. |
| ۱۷. همه نسخه بدلها + نَلِكْ أَمَانِيَّتُهُمْ، این آرزوی ایشان است. | |

و امیرالمؤمنین^۱ - عَلَیْهِ السَّلَام - می گوید: لَا تَتَّكِلْ عَلَى الْمُنَى فَإِنَّهَا بَضَائِعُ النَّوْكَى كُفْتُ^۲: بر تمنا اعتماد نکنی که آن بضاعت احمقان است، و از این جا گفت رسول - علیه السلام - الْكَفِيسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ وَهَمَلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَالْعَاجِزُ مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا وَتَمَتَّى عَلَى اللَّهِ؛ زیرک آن کس باشد که حساب خود بکند و برای قیامت عملی کند، و عاجز آن بود که نفس را از فضای هوا ببرد و تمنا کند بر خدا، تمنا بیشتر محال باشد.

و گفتند: تِلْكَ أَمَانِيهِمْ، آئی اکاذیبیهم و اباطیلیهم، و اصل کلمت مِنْ مَنَى یَعْنَى باشد إِذَا قَدَّرَ، قَالَ الشَّاعِرُ:

حَتَّى تَبَيَّنَ مَا يَمْنِي لَكَ الْمَانِي

آئی مَا يُقَدِّرُ لَكَ الْمُقَدِّرُ^۳، وَمِنَّةُ الْمَنِيَّةِ لِلْمَوْتِ، و این چنان است که در عبارت^۴ فارسیان^۵ آید چون چیزی چنین شنوند از کسی که سخنی می گوید بر وفق مراد و هوای خود، نمی گویم^۶ چه ات^۷ آرزو می آید^۸.

گفت^۹: این دعوی است، دعوی را بَيَّنَّتْ و برهان باید، قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ. کوفیان گفتند: أَصْلُ «هَاتِ» آیت بوده است ای اعْظِمْ، آنکه همزه را «ها» کردند برای آن که از یک مخرج بیرون می آید، و آن حلق است که «ها» و «همزه» از حروف حلقند. و جمع «برهان»، براهین باشد كَقُرْبَانَ وَقَرَابِينَ وَمُسْلَطَانَ و سَلَاطِينَ، گفت: اگر راست می گوید^{۱۰} احجّت بیارید که دعوی بی حجت پیش نرود.

مَنْ ادَّعَى شَيْئًا بِلا شَاهِدٍ لَا بُدَّ أَنْ تَبْطُلَ دَعْوَاهُ
آنکه رد کرد برایشان و ایشان را تکذیب کرد و گفت: نه چنین است که شما گفتید^{۱۱}، بل هر که استسلام کند و انقیاد نماید خدای تعالی را و روی خود بسپارد و

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر + علی.

۲. همۀ نسخه بدلها، بجز مر + نگر.

۳. همۀ نسخه بدلها + ما.

۴. مج، دب، مب، مر: المقدور.

۵. همۀ نسخه بدلها: پارسیان.

۶. ون، دب، آج، لب، مر: نمی گویم.

۷. اساس: چه ثت / چه ات، چه ایت.

۸. مج، ون، دب، آج، لب، فق، مب: چه آرزویی می کند؛ مر: چه آرزویی می کنیم.

۹. همۀ نسخه بدلها: آنکه گفت

۱۰. مج، ون، آج، لب، فق: می گویی / می گوید.

۱۱. آج، لب، فق: گفتی / گفتید.

جمعداری اموال

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فرو نهد خدای را۔ جَلَّ جَلَالُهُ۔ فَلَهُ أَجْرُهُ، یعنی هر که مسلمان باشد نه جُهود و ترسا به بهشت او رود^۱، و این قول عبدالله عباس است.

و دیگر مفسران گفتند: بلی آن کس از جمله جُهودان و ترسایان که رجوع کند از آن ملت و طریقه، و به دین مسلمانی درآید، فَلَهُ أَجْرُهُ.

- ۵ وَأَصَمَّ گفت معنی آیت آن است که: جُهودان و ترسایان دینی دارند که چون دعوی آن دین کنند دعوی ایشان را حجت نباشد، بلی آن کس که مسلمان باشد دینی دارد که چون دعوی آن کند او را بر دعوی خود حجت و برهان باشد این جا، و آن جا ثواب بهشت، و این بعید است چه در او تعسفی هست.

اگر گویند: نه «بلی» در جواب سخنی گویند که متضمن نفی بود، این جا چه

- ۱۰ رفته است که مقتضی آن است؟ گوییم: نهاد کلام دلیل^۲ می کند بر کلامی متضمن^۳ نفی را، و تقدیر آن است که: چون جُهودان و ترسایان گفتند: به بهشت نشود إِلَّا آن کس که جُهود^۴ باشد یا ترسا^۵، پنداری قایلی گفت: خود هیچ کس به بهشت نشود، جواب دادند که: بلی مَنْ أَشْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ.

[و اگر گویند: «بلی» جواب آن است که گفت: لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ

- ۱۵ كَانَ هُوَ أَوْ نَصَارَى^۶، صواب باشد و به این تعسف حاجت نبود]^۷.

اگر گویند: چرا تخصیص کرد «وجه» را؟ گوییم: یک جواب از این آن است

که روی [۱۳۲-ر] شریفترین اعضاست، برای آن که حواس بر اوست و نظر با اوست، و عرفان و تمییز^۸ با او باشد چون روی که شریفترین اعضاست مبدول و مسلم باشد، دگر اعضا ممنوع نبود.

- ۲۰ جوابی دیگر آن است که: «وجه» کنایت است و عبارت از همه اندام، چنان که گفت: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ^۹، أَلَمْعْنِي إِلَّا هُوَ. وَقَوْلُهُ: إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِهِ

۱. مع: آورد.

۲. همه نسخه بدلها: دلیلی.

۳. همه نسخه بدلها + معنی.

۴. آج، لب، فق، مر: جُهودان.

۵. آج، لب، فق، مر: ترسایان.

۶. مب + این.

۷. اساس: ندارد، از مع افزوده شد.

۸. همه نسخه بدلها: تمییز.

۹. سورة قصص (۲۸) آیه ۸۸.

رَبِّهِ الْأَعْلَى^۱، آي اِثْنَاءَ رَبِّهِ بِمَعْنَى ثَوَابِ رَبِّهِ.

وجهی دیگر آن است که: سجده که سر عبادت و غایت شکر است، به روی باشد، برای آن وجه را تخصیص کرد؛ و زید بن عمرو بن نفیل گوید در این معنی^۲:

وَأَسْلَمْتُ وَجْهِي لِمَنْ أَسْلَمْتُ لَهُ الْأَرْضُ تَخْمِيلُ صَخْرًا يُقَالُ^۳
وَأَسْلَمْتُ وَجْهِي لِمَنْ أَسْلَمْتُ لَهُ الْمُرْنُ تَخْمِيلُ عَذْبًا زَلَالًا^۴ ۵

و اسلام، تن بدادن باشد، يُقَالُ: أَسْلَمْتُ لِكَذَا^۵. و اسلام، بسپاردن و تسلیم کردن باشد، يُقَالُ: أَسْلَمْتُ إِلَيْهِ كَذَا، و اسلام، سلم دادن باشد، يُقَالُ: أَسْلَمْتُ فِي كَذَا، و آن که اسلام عرفی است که مسلمانی باشد از قسمت اول بوده که معنی او انقیاد باشد.

قَوْلُهُ: وَهُوَ مُخْسِنٌ، «واو» حال راست، و بیشتر از پس او مبتدا و خبر آید، چنان که: جَاءَنِي زَيْدٌ وَهُوَ رَاكِبٌ، و نیز فعل و فاعل آید چنان که: ضَرَبْتُ زَيْدًا وَقَدْ جَرَدْتُهُ مِنْ ثِيَابِهِ، و او در عمل نکوکار باشد. و گفته اند: مراد آن است که: وَهُوَ مُخْلِصٌ فِي عَمَلِهِ.

قَلَّةُ أَجْرُهُ، «فا» برای جواب شرط آمد، برای آن که هر گاه که در جواب شرط مبتدا و خبر افتد^۶ لا بُدَّ باشد از «فا»، و أَجْرٌ وَأُجْرَتٌ، مزد عمل باشد. عِنْدَ رَبِّهِ؛ بنزدیک خدای تعالی، نه به معنی مکان، به معنی اختصاص ثواب به قدیم تعالی و به معنی دوری از فوت^۷ و ضیاع تا بدانند که آنچه بنزدیک او بود ضایع نشود. ۱۵

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، وَحِدٌ خَوْفٌ وَحُزْنٌ پیش از این برفت، و نیز^۸ «مَنْ» لفظی است مُوَحَّدُ اللَّفْظِ مَجْمُوعُ الْمَعْنَى، برای آن که یک بار کنایت با لفظ بود که: قَلَّةُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ، و یک بار با معنی که: وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بر جمع، و آیت مثال بسیار دارد در قرآن، مِنْهَا قَوْلُهُ: وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ^۹، وَقَوْلُهُ: وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً^{۱۰}!

۱. سوره لیل (۹۲) آیه ۲۰.

۲. آج، لب، مر + شعر.

۳. همه نسخه بدلها: مصراع دوم بیت دوم را آورده اند. ۴. همه نسخه بدلها: مصراع دوم بیت اول را نقل کرده اند.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: فی کذا.

۶. همه نسخه بدلها: آید.

۷. دب، لب، فق، مب: فوت.

۸. مج، وز + رفت که؛ دیگر نسخه بدلها + که.

۹. سوره محمد (۴۷) آیه ۱۶.

۱۰. سوره انعام (۶) آیه ۲۵.

- قَوْلُهُ: وَقَالَتِ الْيَهُودُ، عبدالله عباس گوید: سبب نزول آیت آن بود که چون ترسایان نجران بنزدیک رسول آمدند، اخباراً جُهودان مدینه بیامدند و با ایشان مناظره کردند. مردی نام او رافع بن حرمّله ایشان را گفت: مَا أَنْتُمْ عَلَى شَيْءٍ؟ شما بر هیچ نه اید^۱، و انکار کرد عیسی را و نبوت^۲ و کتاب او را. و یکی از ترسایان نجران گفت: بل شما که جُهودانید بر هیچ نه اید، و انکار کرد نبوت موسی را و کتاب او را.
- ۵ خدای تعالی این معنی از ایشان باز گفت و حکایت کرد: وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ [۱۳۲-ب] لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ، و این آیت مقوی قول آن کسی است که گفت در آیت مقدم که: وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ. هر یکی از ایشان تزکیت دین خود کردند و تقویت قول خود، جُهودان گفتند: لَا دِينَ إِلَّا الْيَهُودِيَّةُ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا، و ترسایان در حق خود هم این دعوی بکردند.
- و در آثار می آید که: چون سفیان ثوری این آیت خواندی، گفتی: صَدَقُوا وَاللَّهِ؛ هر دو گروه راست گفتند.
- وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ، «(واو) حال راست، یعنی این قول می گویند در حالی که هر یکی از ایشان کتاب خود می خواندند^۳، هم آن نهاد دارد که آیت اول «مِنْ لَفِي الْخَبْرَيْنِ لَفًا وَالرَّمِي بِهِمَا رَمِيًا، آئی و کُلُّ وَاحِدٍ مِنَ الْقَرِيْقَيْنِ يَتْلُوا كِتَابَهُ.»
- ۱۵ و تفصیل آن که جُهودان کتاب خود می خوانند^۴، و آن توریت است، و در توریت حدیث عیسی است و نبوت او، و بشارت به او. و ترسایان کتاب خود می خوانند، و آن انجیل است، و در او حدیث موسی است و صحت نبوت او، آنگاه هر دو درهم پیچید^۵ و به یک جا بگفت برای آن که بر سامع ملتبس نخواهد شدن، و ایشان کتاب می خوانند و می دانند که هر دو حق است و صدق است و کلام خداست.
- ۲۰

۱. همه نسخه بدلها + و.

۲. میج، دب، وز، آج، لب، فق، مب + او را.

۳. میج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: می خوانند؛ دب: بخواند و.

۴. همه نسخه بدلها: می خوانند.

۵. همه نسخه بدلها: بیخت.

كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ، بعضی مفسران^۱ گفتند: مراد پدران ایشانند که از پیش ایشان بودند، پیغمبران خود را همچنین گفتند. مُقاتل گفت: مراد مشرکان عربند که محمد را همین گفتند که: تو بر چیزی نه ای.

ابن جُرَیج گفت: عطا را پرسیدند^۲ که اینان که اند؟ گفت: أمم انبیاء سالفه^۳، چون: نوح و لوط و هود و صالح و شعیب - عَلَیْهِمُ السَّلَام - هر اُمّتی پیغمبر خود را تکذیب کردند، و گفتند: تو بر چیزی نه ای، فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

آنکه حق تعالی بر سبیل تهدید و وعید گفت^۴: هر یکی از ایشان در حق خود بر وفق رأی خود تصویب قول خود و تخطئه مذهب خصم می کند، و هر یکی در قول خود مدعی است، و از میان دو مدعی حاکمی باید خدای - جَلَّ جَلَالُهُ - که أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ است، فردای قیامت میان ایشان حکم بکند در آنچه ایشان در آن خلاف می کنند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ - الْآيَةُ، سبب نزول آیت آن بود در قول قتاده و سُدی که: بُخِثَ نَصْرُ وَقَوْمِشَ برای کشتن یحیی زکریا بیامدند و بنی اسرائیل را بکشتند و فرزندان ایشان را به بردگی^۵ بردند و بیت المقدس را خراب کردند.

بهری^۶ دگر گفتند: آن که این کرد مردی بود نام او ططوس بن اسیسا بیامد و با بنی اسرائیل کارزار کرد و بیت المقدس خراب کرد و آن را مزبله ساخت و جیفت و سرگین در او بیفگند^۷ و آن همچنان خراب بود، تا چون مسلمانی قوت گرفت مسلمانان آن را عمارت کردند، خدای تعالی به این آیت ایشان را خواست، و به مساجد بیت المقدس خواست، و اضافت با خدای اضافت تخصیص است [۱۳۳-ر] به تشریفی که حق تعالی مساجد را داده بود بر دگر بقاع.

أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ، «أَنْ» مع الفعل در تأویل مصدر است، و محلّ او از اعراب نصب است برای آن که مفعول دوم «مَنَعَ» است چه^۸ او متعذی باشد به دو

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر + دیگر.

۲. همه نسخه بدلها: امم الانبیاء السالفه.

۳. مب + که.

۴. دب: برده.

۵. آج، لب، فق، مب، مر: بعضی.

۶. دب، آج، لب، مر: چو: فق: چون.

۷. مب: بینداخت.

- مفعول، يُقَالُ: مَنَعْتُهُ كَذَا، تقدیر چنین است که: مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ الذِّكْرَ فِيهَا، [و روا بود که: «مَسَاجِدَ اللَّهِ» مِنْ الظَّرْفِ الْمُتَّسِعِ فِيهِ بِاشْد، اعنی ظرفی به جای مفعول به نهاده، چه^۱ منع بر حقیقت تعلق به ذاکر دارد و به ذکر، و تقدیر چنین است: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ الذَّاكِرِينَ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ فِي الْمَسَاجِدِ. و مثالهای ظرف متسع رفته است در این کتاب چند جای]^۲، گفت: کیست در همه جهان که ظالمتر و ستمکارتر بود از آن کس که منع کند بندگان خدای را که در مساجد و خانه های^۳ خدا^۴ ذکر او کنند و سعی کنند^۵ در خراب و بیرانی^۶ آن، و اصل «سعی» به شتاب رفتن باشد، يُقَالُ: سَعَى فِي كَذَا وَسَعَى إِلَى كَذَا إِذَا أَسْرَعَ فِيهِ، و از این جاست السَّعْيُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، که آن جا هروله ای باشد بَيْنَ الْمَبْلَتَيْنِ در موضعی معلوم، آنکه شایع شد تا^۷ تعاطی و اشتغال به هر کار آن را سعی خوانند. أَوْلَيْكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ؛ ایشان آنانند که نباشد ایشان را که در آن جا شوند إِلَّا خَائِفٍ و ترسناک.
- عبدالله عباس گفت: پس از آن که خدای تعالی این آیت فرستاد، هیچ جُهود و ترسا در بیت المقدس نشد إِلَّا خَائِفٍ و ترسان و متنکر.
- بهری دیگر از مفسران گفتند: این لفظ خیر است و معنی نهی^۸، چنان است که حق تعالی گفت که: لَا يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ، چنان که گفت: وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا^۹، و بلا خلاف معنی نهی است از ایذاء رسول - علیه السلام - و از نکاح ازواج او^{۱۰}!
- لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ، «خِزْيٌ» هوان و هلاک بود. قتاده گفت: خِزْيٌ حربی قتل بود، و خِزْيٌ ذَمِي جزیت، عبدالله بن عباس و مقاتل و کلبی گفتند: خِزْيٌ این قوم آن بود در دنیا که مسلمانان شهرهای ایشان بستند و بگشادند از عموریه و

۱. وز + بعد.

۲. دب: چون؛ لب، فق، مر: چو.

۳. اساس: ندارد، از مع افزوده شد.

۴. اساس: خانها/ خانه ها.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر + روند.

۶. اساس: کنند؛ با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۷. فق: ویرانی.

۸. آج، لب، فق، مب، مر + در

۹. مع، وز، آج، لب، فق، مب، مر: نهی است؛ مب: نفی است.

۱۰. سورة احزاب (۳۳) آیه ۵۳. ۱۱. مب + قوله تعالی.

قسطنطنیه و همچنان سبی و غارت کردند.

ابوهریره^۱ روایت کند که رسول^۲ - علیه السلام - گفت: قیامت برنخیزد تا مدینه هرقل - یعنی روم - نگشایند و مؤذنان در او بانگ نماز نکنند، و آن مالهای جمع کرده به سپرها^۳ قسمت نکنند، تا چندان غنیمت یابند که کس^۴ چنان دیده نبود^۵ ایشان در این باشند خبر آید^۶ که دجال بیرون آمد و خانه های^۷ شما بگرفت. ایشان بشتابند و با دجال قتال کنند. عطا و عبدالرحمن^۸ زید گفتند: این آیت در شأن مشرکان مکه آمد که رسول - علیه السلام - را منع کردند از مسجد الحرام، چنان که گفت: هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ^۹، و سعی ایشان در خرابی^{۱۰} مسجد هم از جهت منع مسلمان بود از آن جا و ذکر خدا و نماز و سعی و طواف در او، چه مسجد به نماز و ذکر خدای آبادان^{۱۱} و آراسته بود، تا چون^{۱۲} مکه بگشادند منادی رسول - علیه السلام - ندا کرد که: از امروز در نباید^{۱۳} که^{۱۴} هیچ مشرک گرد خانه خدا گردد و پیرامن آن شود، و هیچ کس برهنه گرد خانه طواف نکند، چه اگر کند لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ؛ ایشان را [۱۳۳-پ] باشد در دنیا^{۱۵} قتل و سبی و ذل و هوان، و ایشان را در آخرت عذابی عظیم و بزرگ بود در دوزخ. مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

آیه ۱۱۵ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَنَّمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ خدای^{۱۶} راست مشرق و مغرب^{۱۷} هر کجا روی فراز کنی آن جاست روی خدای که خدا بسیار عطا و دانا است.

- | | |
|--|--|
| ۱. مع، وز + نیز. | ۲. همه نسخه بدلها. پیغمبر. |
| ۳. دب، فق: پرها. | ۴. مع، وز، مر: کسی. |
| ۵. همه نسخه بدلها: دیده نیست. | ۶. مع، وز، دب، آج، لب، فق، مب: خیر آرند؛ مر: خیر دهند. |
| ۷. اساس: خانها/ خانه ها. | ۸. همه نسخه بدلها: عبدالرحمن بن زید. |
| ۹. سورة فتح (۴۸) آیه ۲۵. | ۱۰. همه نسخه بدلها: خراب. |
| ۱۱. لب، فق، مب: باذان. | ۱۲. آج، لب، فق، مب، مر: چنان که. |
| ۱۳. مع، وز، لب، فق، مب، مر: نیاید. | ۱۴. همه نسخه بدلها: تا. |
| ۱۵. همه نسخه بدلها، بجز دب + خزی. | ۱۶. وز: و مر خدای. |
| ۱۷. وز، آج، لب، فق: آن جا که آفتاب برآید و آن جا که فرو شود. | |

آیه ۱۱۶ **وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ**؛
وگفتند بگرفت خدای فرزندان، منزّه است او، بل او راست آنچه در آسمان و زمین
است، همه او را فرمانبردارند.

آیه ۱۱۷ **بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**؛ آفریننده
آسمانها و زمین است چون قضا کند کاری، گوید او را: بباش، بباشد.

آیه ۱۱۸ **وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَنزِيلًا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن
قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهتْ فَلَوْبِهِمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ**؛ وگفتند آنان که
ندانستند، چرا سخن نگوید خدای یا نیاید به ما آیتی، همچنین^۲ گفتند آنان که پیش از ایشان^۳
بودند مانند گفتار ایشان، مانده شد دل‌های ایشان، پیدا کردیم حجت‌ها برای گروهی که دانند.

آیه ۱۱۹ **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنِ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ**؛ ما
فرستادیم تو را بدرستی مژده دهنده^۴ و ترساننده، و نپرسند تو را از اهل دوزخ.

آیه ۱۲۰ **وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ
هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ
وَلَا نَصِيرٍ**؛ و خشنود نشوند از تو^۵ یهودان و نه نصاریان تا^۶ بشروی کنی دین ایشان را
بگو که راه خداست که او راه راست است و اگر بشروی کنی هواهای ایشان^۷ از پس
آن که به تو آمد از علم نباشد تو را از خدای یاری و نه یاور^۸.

قَوْلُهُ: وَإِلَى الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، مفسران خلاف کردند در سبب نزول^۹ آیت،
عبدالله عباس گفت: جماعتی از صحابه رسول - علیه السلام - به سفری شدند پیش از
آن که قبله^{۱۰} بیت المقدس به کعبه گردانیدند، در بیابانی حاضر آمدند، ابری و
تاریکی بر آمد و قبله نتوانستند شناخت^{۱۱}، تحریری کردند و هر کسی به جانبی که ظنش

۱. مع، وز، آج، لب، فق + باما.

۲. مع، وز، پیش ایشان؛ آج، لب، فق؛ از پیش ایشان.

۳. مع، وز، آج، لب، فق؛ بشارت دهنده.

۴. مع، وز، آج، لب، فق + را.

۵. مع، وز، آج، لب، فق، مر + این شش آیت است.

۶. مع، وز، آج، لب، فق، مر + این.

۷. همه نسخه بدلها + از.

۸. همه نسخه بدلها: شناختن.

بود نماز کرد^۱. چون روشن شد و آفتاب بر آمد، بهری^۲ به جانب مشرق نماز کرده بودند و بهری^۳ به جانب مغرب، بدانستند که نیک نکرده اند، و پیامدند و رسول را - علیه السلام - از آن خبر دادند. خدای تعالی این آیت فرستاد.

عبدالله عباس گفت به روایتی دیگر که: ما با پیغمبر - علیه السلام - به سفری بودیم، در شبی تاریک به منزلی فرود آمدیم، هر کسی از ما می رفت و سنگی چند می نهاد و مسجدی می ساخت، و روی به جانبی^۳ می کرد که گمانش بود. چون روز روشن شد، روی به جهات مختلف کرده بودند، گفتند: یا رسول الله! حکم این چیست؟ خدای تعالی این آیت فرستاد.

عبدالله عمر گفت: آیت در حق مسافران آمد که بر راحله نماز نوافل کنند چنان که شتر می رود و روی فرا کرده بود روا بود چون روی به تکبیر احرام به قبله کرده باشد^۴ اگر قبله شناسد^۵.

عکرمه گفت: آیت در تحویل قبله آمد. چون خدای تعالی قبله بگردانید، جهودان طعنه زدند و عیب کردند مسلمانان را، خدای تعالی این آیت فرستاد و باز نمود که: مشرق و مغرب او راست^۶ و مشرق، موضع شروق باشد، و شروق بر آمدن آفتاب بود [۱۳۴-ر]. و مغرب، موضع غروب باشد و آن^۷ فرو شدن آفتاب بود. و اشراق، تافتن روشنایی باشد^۷. می گوید مشرق و مغرب خدای راست. **فَإِنَّمَا تُولَوُوا**، معنی آن است که: **وَجُوهَكُمْ**، ولكن مفعول به بیفکنند برای دلالت کلام بر او؛ و هر کجا روی فراز کنی.

فَإِنَّمَا وَجْهُ اللَّهِ. عطا وقتاده گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون نجاشی فرمان یافت، جبریل آمد و گفت: خدای می فرماید که بر برادران نجاشی نماز کنید، و نجاشی روی به بیت المقدس کردی. گفتند: ما چگونه بر کسی نماز کنیم که روی به قبله ما نکردی؟ خدای تعالی این آیت بفرستاد.

۱. همه نسخه بدلها، بجز مر: کردند.

۲. همه نسخه بدلها: بعضی.

۳. اساس: جای؛ با توجه به معنی و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۴. معنی: وز، دب، آج، لب، مپ، مر: باشند.

۵. همه نسخه بدلها: شناسند.

۶. دب، آج، لب، فق، مپ، مر: این.

۷. همه نسخه بدلها بجز مپ، مر: بود.

مجاهد و حسن وضعاک گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون آیت آمد که: **أَلَا تُؤْمِنُ أَتَسْجَبُ لَكُمْ** ۱...، صحابه گفتند: آینَ نَدْعُوهُ؟ کجاش خوانیم؟ آیت آمد که: **وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ**، خَلْقًا أَوْ مِلْكَأً وَمُلْكَأً؛ مشرق و مغرب خدای راست به ملک و ملک برای [آن که] ۲ خلق و آفریده اوست.

۵ بدان که، هر کجا در قرآن ذکر «وجه» است مضاف با خدای تعالی ۴ تاویل او در این آیت و جز این آیت آن باشد که: چون وجوه و معانی ۵ وجه در کلام عرب گفته شود، هر جایگاهی آنچه لایق و محتمل باشد بر آن حمل می باید کردن.

بدان که، «وجه» در کلام عرب بر وجوه و معانی مختلف آمد: یکی از آن وَجْهُ الْإِنْسَانِ وَغَيْرِهِ؛ روی آدمی و جز او که حواس بر اوست از چشم و گوش و دهن و بینی، و وَجْهُ الشَّيْءِ أَوَّلُهُ وَصَدْرُهُ باشد، كما قَالَ تَعَالَى: **أَكْمِنُوا بِاللَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ** ۶...، و دلیل این تاویل قرینه اوست که: **وَأَكْفُرُوا آخِرَهُ** ۷...، قَالَ رِبِيعُ بْنُ زِيَادٍ:

مَنْ كَانَ مَشْرُورًا بِمَقْتَلِ مَالِكٍ فَلَبَّاتِ يَسْتَوْنَا بِسُجْهِ نَهَارٍ

یعنی بامداد هر روزی، هر کس مقتول مالک را مقتول کرده باشد

۱۵ و بعضی اهل لغت گفتند: «وجه نهار» در این بیت نام جایگاهی است، و وجه قصد به فعل باشد، قَوْلُهُ تَعَالَى: **إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ** ۸، وَقَوْلُهُ: **وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ** ۹...، أَيْ قَصْدَهُ وَعَمَلَهُ وَعَزَمَهُ، وَقَوْلُهُ: **إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ** ۱۰...، أَيْ قَصَدْتُ بِعِبَادَتِي إِلَى اللَّهِ ۱۱، قَالَ الْفَرَزْدَقُ:

وَأَسْلَمْتُ وَجْهِي حِينَ شَدَّتْ رِكَابِي إِلَى آلِ قُرَآنٍ بُنَاةِ الْمَكَارِمِ

أَيْ جَعَلْتُ قَصْدِي إِلَيْهِمْ، وَقَالَ آخَرُ:

۲۰

۲. مر + این.

۱. سورة مؤمن (۴۰) آیه ۶۰.

۴. دب + در.

۳. اساس: ندارد، از روز افزوده شد.

۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مختلف بسیار می آید.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر + مختلف.

۸. همه نسخه بدلها بجز مب: کفوله.

۷. سورة آل عمران (۳) آیه ۷۲.

۱۰. سورة لقمان (۳۱) آیه ۲۲.

۹. سورة دهر (۷۶) آیه ۹.

۱۲. آج، لب، فق، مب، مر: عبادة الله.

۱۱. سورة انعام (۶) آیه ۷۹.

۱۳. مر: اهل.

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ ذَنْبًا لَسْتُ مُخَصِّبَهُ رَبِّ الْعِبَادِ إِلَيْهِ الْوَجْهُ وَالْعَمَلُ
أَيُّ الْقَضْدُ.

و «وجه» به معنی احتیال بود، عرب گوید: مَا وَجَّهُ هَذَا الْأَمْرَ وَمَا الْوَجْهُ فِيهِ؟
[أَيُّ مَا الْحِيلَةُ فِيهِ]؛

۵ این کار را چه وجه است؟ یعنی در این کار چه حیلست و چه تدبیر و چه چاره؟
و «وجه» جهت و ناحیت باشد، چنان که حمزه بن البیض الحنفی گفت:

أَيُّ الْوُجُوهِ أَنْتَجَعْتَ قُلْتُ لَهُ لِأَيِّ وَجْهِ إِلَّا إِلَى الْحَكَمِ
مَنْيَ تَقُولُ حَاجِبًا مُرَادِيهِ هَذَا ابْنُ بَيْضٍ بِالْبَابِ يَبْتَسِمُ^۲

و وجه [در این آیت برای معنی حمل توان کردن، و «وجه»]،^۱ قدر و منزلت
بود، يُقَالُ: يُفْلَانٌ وَجْهُ عَرِيضٌ وَهُوَ أَوْجَهُ مِنْ فُلَانٍ مِنَ الْجَاهِ، وَأَوْجَهُهُ السُّلْطَانُ، أَيُّ
جَعَلَ لَهُ جَاهًا، قَالَ امْرُؤُ الْقَيْسِ [۱۳۴-پ]:

وَنَادَمْتُ فَيَضَّرْفِي مُلْكِهِ فَأَوَّجَهَنِي وَرَكِبْتُ الْبَرِيدَا

و «وجه» رئیس منظور باشد، يُقَالُ: فُلَانٌ وَجْهُ الْقَوْمِ وَوَجْهُ عَشِيرَتِهِ، كَمَا يُقَالُ:
رَأْسُهُمْ وَرَيْسُهُمْ، وَوَجْهُ الشَّيْءِ ذَاتُهُ وَنَفْسُهُ، وَقَالَ حَبِيبُ بْنُ جَدْدَلٍ السَّعْدِيُّ:

۱۵ وَنَحْنُ حَفَرْنَا الْحَوْفِرَانَ^۳ بِظَفْعَتِهِ فَأَقْلَمْتُ مِنْهَا وَجْهَهُ عَمْدًا نَهْدًا

أَيُّ أَقْلَمْتُهُ وَأَنْجَاهُ فَرَسٌ غَلِيظٌ ضَخْمٌ. و از این جا باشد که گویند: فَعَلْتُ ذَلِكَ
لِيُوجِّهَكَ، أَيُّ لَكَ؛ این کار به روی تو کردم، یعنی برای تو کردم. و یکی وجه از وجه
آیت این است که: فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ، أَيُّ فَتَمَّ اللَّهُ، خدای آن جاست نه به معنی حضور
به مکان، و لکن به^۴ علم و تدبیر. و همچنین قَوْلُهُ: كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ...^۵،
یعنی إِلَّا هُوَ، وَقَوْلُهُ: وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ^۶...، أَيُّ ذَاتُهُ، و آنچه در قرآن می آید من قَوْلِهِ:

۱. اساس: ندارد؛ با توجه به معنی و اتفاق نسخه بدلها و سیاق عبارت افزوده شد.

۲. مَب، مَر، فَن: تَبَسَم.

۳. اساس: ندارد؛ با توجه به معنی و اتفاق نسخه بدلها افزوده شد.

۴. اساس و همه نسخه بدلها: حَفَرْنَا الْحَوْفِرَانَ؛ با توجه به چاپ شعرانی و مأخذ مربوط به لغت و شعر تصحیح شد.

۵. همه نسخه بدلها + معنی.

۶. سوره فصهر (۲۸) آیه ۸۸.

۷. سوره رحمن (۵۵) آیه ۲۷.

وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ^۱، وَوَجُودٌ يَوْمَئِذٍ بِاسِرَةٍ^۲، وَ: وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ^۳؛ وَ: وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ^۴، مراد به این وجوه در این مواضع همه اصحاب و جوهند، برای آن که آنچه با وجوه اضافت کرد جز با جمله^۵ مضاف نتواند بود^۶.

اما در این آیت^۷ چند وجه گفته اند، یکی آن که: فَتَمَّ اللَّهُ، و «وجه»^۸ صلت باشد، و این قول کلبی و قتیبی است و جز ایشان.

وجهی دیگر آن است که: معنی جهت بود، و معنی آن بود که: فَتَمَّ جِهَةً اللَّهِ، أَى جِهَةً قَبْلَتِهِ، عَلَى حَذْفِ الْمُضَافِ وَإِقَامَةِ الْمُضَافِ إِلَيْهِ مَقَامَهُ. و اضافت قبله با او اضافت تخصیص است، کَبَيْتَ اللَّهُ وَنَاقَةَ اللَّهِ، و این قول حسن و مجاهد و قتاده و مقاتل است. و گفته اند، مراد آن است که: فَتَمَّ رِضًا لِلَّهِ، که «وجه» به معنی رضا آمده است
 فِي قَوْلِهِ: إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى^۹، أَى ابْتِغَاءَ رِضَائِهِ^{۱۰} أَوْ قَوْلِهِ: وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ!

إِنَّ اللَّهَ أَوْسَعُ عَلِيمٌ، کلبی گفت: وَأَسِعُ الْمَغْفِرَةَ؛ فَرَاحُ مَغْفَرَتِ اسْت. أَبُو عُبَيْدَةَ
 گفت: أَلْوَأْسِعُ، الْغَنَى، معنی آن باشد که وَأَسِعُ الْعَطَاءَ، گفت بیانش قَوْلُهُ: لِيُنْفِقُ
 ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ^{۱۱}، أَى غَنَى مِنْ غِنَاهُ، و فرأ گفت: أَلْوَأْسِعُ، الْجَوَادُ، بَيَانُهُ قَوْلُهُ:
 وَرَحْمَتِي وَسَعَتْ كُلِّ شَيْءٍ^{۱۲}.

و گفته اند: وَأَسِعُ عَالِمِي باشد که يَسَعُ عِلْمُهُ كُلُّ شَيْءٍ^{۱۳}، و بیانش^{۱۴}: وَسِعَ كُرْسِيُّهُ
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ^{۱۵}، یعنی عِلْمُهُ، هر چه در آسمان و زمین است در علم او گنجد،
 و علیم بلیغتر باشد از عالم.

بعضی^{۱۶} از صالحان گفت: در دیری رفتم وقت نماز بود، دیرانی را گفتم: مرا ره

۱. سورة قیامة (۷۵) آیه ۲۲.

۲. سورة عبس (۸۰) آیه ۳۸.

۳. آج، لب، فق، مب: کرد جمله جمله.

۴. همه نسخه بدلها: اما این آیت در او.

۵. سورة لیل (۹۲) آیه ۲۰.

۶. سورة روم (۳۰) آیه ۳۹.

۷. سورة اعراف (۷) آیه ۱۵۶.

۸. سورة بقره (۲) آیه ۲۵۵.

۹. سورة قیامة (۷۵) آیه ۲۴.

۱۰. سورة غاشیه (۸۸) آیه ۸.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز مب: بودن.

۱۲. همه نسخه بدلها، بجز وز: فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ.

۱۳. اساس: رضه؛ یا توجه به مع تصحیح شد.

۱۴. سورة طلاق (۶۵) آیه ۷.

۱۵. مب + قوله تعالی.

۱۶. ساس: در حاشیه + یکی.

نمای بر جای پاکیزه تانماز کنم. گفت: **ظَهَرَ قَلْبِكَ وَصَلَى حَيْثُ شِئْتَ**؛ دل پاک کن و هر جا که خواهی نماز کن.

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا، درجهودان آمد که گفتند: **عُزَيْرُ** پسر خداست، و در ترسایان که گفتند: مسیح پسر خداست، و در مشرکان عرب که گفتند: فریشتگان دختران خدا اند.^۱

حق تعالی از^۲ ایشان حکایت کرد که: ایشان گفتند خدای فرزندی گرفت. و «وَلَدٌ» لفظ جنس است، صالح بود یکی را و جماعتی را، از این جا گویند: **فُلَانٌ مِنْ** **وَلَدِ فُلَانٍ**؛ فلان از فرزندان فلان است [۱۳۵-ر].

آنکه رد کرد برایشان و جواب داد که: **سُبْحَانَهُ**؛ منزّه است او از آن که فرزند گیرد، **بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**؛ بل او راست هر چه در آسمانها و زمین است، و آن را که ملک آسمان و زمین^۳ او را باشد، چه حاجت بود او را به آن که فرزند گیرد! چون همه بنده او باشند و در ملک و ملک او باشند. **كُلٌّ لَهُ قَانُونٌ**، در معنی «كُلٌّ» خلاف کردند در آیت.

بهری^۴ گفتند: مراد آن است که همه از آنان که شما ایشان را فرزند خواندید از عیسی و **عُزَيْرُ** و فریشتگان، همه خدای را قانت و مطیعند، و این قول مقاتل و یمان است.

بهری^۴ دگر گفتند: مراد اهل طاعت خداوند، یعنی مطیعان خدای قانتند و مطیع، و آنان را که عاصی و کافرند در شمار نیاورد و گفت: به ایشان اعتبار نیست، و این قول عبدالله عباس است و اختیار فرآء.

بهری^۴ دگر گفتند: مراد جمله بندگان خداوند، مؤمن و کافر و مطیع و عاصی. آنکه در کافر دو طریق گفتند، یکی آن که: اگر چه ایشان مطیع و خاضع نیند^۵ خدای^۶ را، و لکن سایه ایشان^۷ خدای را سجده می کنند **فِي قَوْلِهِ: وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي**

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفتار ایشان از

۴. همه نسخه بدلها: بعضی.

۶. مب: مر خدای.

۱. دب، آج، لب، فق، مر: حق تعالی اند.

۳. همه نسخه بدلها: آسمانها و زمینها.

۵. همه نسخه بدلها: نه اند.

۷. همه نسخه بدلها: بجز مب + مر.

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْعُدْوِ وَالْأَصَالِ^۱، وَقَوْلِهِ: يَتَّقِيُوا ظِلَالَهُ
عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ^۲...، و این قول مجاهد است.

و در خبر آمد که: چون کافر جز خدای را سجده کند، سایه او بر رگم^۳ او خدای
را سجده کند، و وجه دوم^۴ آن که: در قیامت مؤمن و کافر خدای را خاضع و خاشع
باشند، دلیلش، وَعَمَّتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ^۵.

در معنی «قانت» خلاف کردند. مُجَاهِدٌ وَعَطَا وَسُدِّي كَفْتَنَدُ: قُنُوتٌ طَاعَتٌ
بِأَشَدِّ، وَقَانَتْ مَطِيعٌ بِأَشَدِّ، دَلِيلُ قَوْلِهِ: وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ^۶.

عِكْرَمَةُ وَيَمَانٌ وَمُقَاتِلٌ كَفْتَنَدُ: مُقِرُّونَ بِالْعُبُودِيَّةِ، قَانَتْ أَنْ بَاشَدَ كَمَا بِه بِنْدُ كِي
اقرار دهند. اِبْنُ كَيْسَانَ كَفْتَنَدُ: قَائِمُونَ بِالشَّهَادَةِ؛ اِيسْتَادَهْ اِنْدَ بِه كَوَاهِي دَادَنَ بِه
خداوندی او.

و اصل «قنوت»، قیام باشد، بیانش قول رسول - علیه السلام - چون از او پرسیدند
که کدام نماز فاضلتر بود؟ گفت: طُلُوقُ الْقُنُوتِ؛ هر چه قیامش درازتر باشد، و
گفته اند: مُصَلُّونَ، نماز کنندگان^۷ اند، بیانش: اَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ اِنَاءَ اللَّيْلِ^۸...، و
گفته اند: دَاعُونَ، دعا کنندگان اند، بیانش: وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ^۹.

بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، اَيُّ مُبْدِعُهُمَا وَمُنْشِئُهُمَا، فَعِيلٌ اِسْتَبَدَّ بِه مَعْنَى مُفْعِلٌ؛
آفریدگار آسمانها و زمینهاست بر مسبیل ابتداء و ابتداء، بی آن که کسی رسمی زد و
مثالی نهاد. و بدئی و بدیع یکی باشد و بَدَأَ وَبَدَعَ وَابْتَدَأَ وَابْتَدَعَ، و این از باب ابدال
بود، چون مَدَحَ وَمَدَّ.

وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا، «قَضَىٰ» در قرآن بر وجوه است: به معنی خلق آمد في قَوْلِهِ:
فَقَضَيْنَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ^{۱۰}...، و به معنی امر بود في قَوْلِهِ: وَقَضَىٰ رَبِّيكَ الْآ

۲. سورة نحل (۱۶) آیه ۴۸.

۴. مر: دویم.

۶. سورة احزاب (۳۳) آیه ۳۵.

۸. سورة زمر (۳۹) آیه ۹.

۱. سورة رعد (۱۳) آیه ۱۵.

۳. همه نسخه بدنها: برغم.

۵. سورة طه (۲۰) آیه ۱۱۱.

۷. مع: نماز گزارندگان.

۹. سورة بقره (۲) آیه ۲۳۸.

۱۰. اساس: به صورت «منشئها» هم خوانده می شود؛ مع، و: آج: منشئها؛ مر: منشئها.

۱۱. سورة فصلت (۴۱) آیه ۱۲.

تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ^۱ ...، و به معنی حکم بود فی قَوْلِهِ: وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ^۲ ...، و به معنی اعلام بود فی قَوْلِهِ: وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ^۳ ...، و به معنی گزاردن بود، [۱۳۵-پ] كَقَضَاءِ الدِّينِ وَقَضَاءِ الصَّلَاةِ، وَمِنْهُ قَوْلُهُ: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ^۴ ...، و اما قَوْلُهُ -عَزَّوَجَلَّ- فِي قِصَّةِ مُوسَىٰ -عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَوَكَّرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ^۵ ...، گفته اند^۵ معنی آن است که: قَتَلَهُ، اگرچه آن جا فایده این می دهد. اما «قَضَاء» به معنی قتل نیامده است، معنی آن است که عُثِرَ بِرِأْسِهِ سرآورد، و اصل او در لغت اِحکام و اتمام بود، چنان که ابودؤیب گفت:

وَعَلَيْهِمَا مَشْرُودَتَانِ قَضَاهُمَا دَاوُودُ أَوْصَعَ السَّوَابِغُ تُسَبِّغُ

و [نیز به معنی]^۵ ایجاب و الزام [بود]^۶، و این اقسام عند تأمل از این دو بیرون

نیست. ۱۰

فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، این عبارتی باشد از سرعت وجود و نفسی امتناع آن عند ارادت خدای -عَزَّوَجَلَّ- آن را بی تعذر و تعسر نه آن که آن جا قولی باشد یا امری، برای آن که قول با معدوم، و امر معدوم را در حکمت نکون باشد، این بر سبیل تشبیه^۸ است به معنی^۹ چنان که یکی از ما که چیزی خواهد که بباشد، طریق آن است که گوید: «كُنْ» تا بباشد، و در حق خدای تعالی قول و امر بر این تشبیه باشد، همچنان که در حق آسمان و زمین گفت: فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ انبِئَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ^{۱۰}

۱۵

اهل اشارت گفتند: چنانستی که گفت کار من به خلاف کار تو است، چنان که من به خلاف توام^{۱۱}! چون خواهی که^{۱۲} کاری کنی تو را آلت باید و ساز و عدت و وقت و مهلت باید^{۱۳}، چون چیزی خواهم بیش از آن وقت نرود که گوینده گوید:

۲۰

۱. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۲۳.

۲. سوره مؤمن، (۴۰) آیه ۲۰.

۳. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴.

۴. سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳.

۵. سوره قصص (۲۸) آیه ۱۵.

۶. مر + که.

۷. اساس: ندارد؛ با توجه به معج و اتفاق نسخه بدلها افزوده شد.

۸. همه نسخه بدلها: تشبیه.

۹. همه نسخه بدلها: یعنی.

۱۰. سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۱.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز معج + تو.

۱۲. همه نسخه بدلها + تا.

۱۳. معج، وزه، دب، آج، لب، فق + من؛ مر + و من.

«کَنْ»، «کاف» به «نون» نارسیده هژده^۱ هزار عالم آفریده باشم، و شاعر در این باب گوید:

لَا تَخْضَعَنَّ لِْمَمْلُوكِ عَلَى ظَمْعٍ فَإِنَّ ذَاكَ مِصْرٌ مِّنْكَ بِالدِّبْنِ
وَاسْتَرْزِقُوا اللَّهَ مِمَّا فِي خَزَائِنِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ بَيْنَ الْكَافِ وَالسُّونِ

۵ وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؛ گفتند آنان که ندانند. عبدالله عباس گفت: جهودانند. مجاهد گفت: ترسایانند. قتاده گفت: مشرکانند در عرب^۲. لَوْلَا کلمه تخصیص است، الْمَعْنَى هَلَا؛ چرا. يُكَلِّمُنَا اللَّهُ، آئی عیباناً؛ چرا خدای با ما سخن نگوید معاینه بی حجاب که تو رسول اوی؟ أَوْتَانِيْنَا آيَةً؛ یا آیتی به ما آید، یعنی علامتی و دلالتی که دلیل صدق تو کند.

۱۰ آنکه حق تعالی رد کرد برایشان و گفت: كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ، گفت: چنین گفتند آنان که پیش از ایشان بودند از کافران اُمّتان گذشته. تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ؛ دلهاشان به هم می ماند در کفر و قسوت. قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ؛ ما آیات و بینات مفصل و مبین کردیم برای آنان که^۳ دانند، و «یقین» ضد شک بود، يُقَالُ: أَيْقَنُ إِسْقَانًا وَتَيَقَّنُ تَيَقُّنًا، وَالْإِسْمُ الْيَقِينُ، و «یقین» علمی باشد؛ پس از شک^۴ برای آن خدای را. جَلَّ جَلَالُهُ مُتَيَقِّنٌ نَخْوَانِد.

۱۵ حق تعالی چون حکایت اقوال فاسد ایشان بکرد، و تحکم و تعنت ایشان باز گفت، عَقِيبٌ^۵ آن بیان صحت رسالت رسول کرد. عَلَيْهِ السَّلَام. فِي قَوْلِهِ: إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ؛ ما فرستادیم تورا بحق [۱۳۶-ر] و «حق» این جا صدق است، چنان که قُلَانٌ مُّحِقٌّ فِي دَعْوَاهُ، آئی صَادِقٌ؛ فلان مُحِقٌّ است در این دعوی، یعنی راستیگراست^۶، و شاید که مراد به «حق» قرآن و شرع باشد؛ یعنی ما فرستادیم تورا به کتابی و دینی حق^۷ درست.

۱. مر: هیزده.

۲. همۀ نسخه بدلها: مشرکان عرب اند.

۳. دب، آج، لب، فق، مَب + به یقین؛ مَج، وِز، مَر + یقین.

۴. همۀ نسخه بدلها + که.

۵. دب، آج، لب، فق، مَب: عقب.

۶. آج، لب، مَر: راستگواست، دب، مَب: راست می گوید.

۷. مَج + و.

مُقاتل گفت: ما أَرْسَلْنَاكَ عَبَثًا بِغَيْرِ شَيْءٍ بَلْ بِالْحَقِّ؛ ما تورا به بازی نفرستادیم، بیانش قَوْلُهُ تَعَالَى: وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ^۲... و جای دگرگفت: وَمَا بَيْنَهُمَا بِاطِلَالٍ^۳...، وَهُوَ صِدْقُ الْحَقِّ. عبدالله عباس گفت: بِالْقُرْآنِ، دلیلش قَوْلُهُ: بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ^۴...، یعنی بِالْقُرْآنِ. ابن کيسان گفت: بِالْإِسْلَامِ، دلیلش قَوْلُهُ: وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ^۵.

بَشِيرًا، ای مُبَشِّرًا، فَعِيل به معنی مُفَعِّل، یعنی بشارت دهنده اولیا را و دوستان مرا به ثواب دایم. و «بشارت» هر خبری^۶ باشد متضمن سرور که اثر آن بر بَشْره پیدا شود، و حقیقت او درخیر باشد، و در شر و عذاب بر مجاز بود برای عرف را مِنْ قَوْلِهِ: فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ^۸.

وَنَذِيرًا، آئی مُنْذِرًا، فَعِيل باشد به معنی مُفَعِّل؛ ترساننده دشمنان را^۹ به عقاب. و نصب هر دو بر حال بود از مفعول. وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ، عبدالله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که یک روز رسول - علیه السلام - گفت: لَيْتَ شِعْرِي مَا فَعَلَ اللَّهُ بِالْكَفَّارِ الَّذِينَ مَاتُوا؛ کاشکی^{۱۱} من بدانستمی که خدای تعالی با آن کافران گذشته چه کرد، خدای این آیت فرستاد.

مُقاتل گفت: سبب نزول آیت آن بود که رسول - علیه السلام - گفت: لَوْ أَنْزَلَ اللَّهُ بِأَسْئَةِ يَأْتِيَهُودَ لَا قَمْتُوا؛ اگر خدای تعالی عذاب فرستادی جهودان را ایمان آوردندی این آیت آمد. نافع و يعقوب و شيبه و أعرج به جزم خواندند^{۱۲}: «وَلَا تُسْأَلُ» عَلَى التَّهْيِ^{۱۳}؛ می پرس. و باقی قُرَاء به رفع خواندند^{۱۴} عَلَى التَّفْهِ [مِنْ بِنَاءِ مَا لَمْ يُسَمَّ فَاعِلُهُ]؛ تورا نپرسند. و عبدالله مسعود «وَلَنْ تُسْأَلَ^{۱۵}» خواند؛ نخواهند پرسیدن تورا.

- | | |
|---------------------------------------|---|
| ۱. همه نسخه بدلها: لغیر. | ۲. سورة حجر (۱۵) آیه ۸۵. |
| ۳. سورة ص (۳۸) آیه ۲۷. | ۴. سورة ق (۵۰) آیه ۵. |
| ۵. سورة بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۱. | ۶. مع، وز، هر چیزی؛ دب، آج، لب، فق، مب، مر: چیزی. |
| ۷. همه نسخه بدلها + نحو. | ۸. سورة توبه (۹) آیه ۳۴، و سورة انشفاق (۸۴) آیه ۲۴. |
| ۹. همه نسخه بدلها: مرا. | ۱۰. همه نسخه بدلها بجز مب + این. |
| ۱۱. همه نسخه بدلها + تا. | ۱۲. همه نسخه بدلها: خوانند. |
| ۱۳. مع، وز، آج، لب، فق، مر: عن التھی. | ۱۴. اساس: ندارد، از مع افزوده شد. |
| ۱۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: تسئلوا. | |

عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ؛ از اهل دوزخ، و «جَحِيم» فعلیل باشد به معنی مفعول
 مِنْ جَحْمَةِ النَّارِ وَجَحْمِهَا أَيُّ مُعْظِمِهَا وَجَحْمَتُ النَّارِ؛ آتش بر افروختن^۱، و «جَحِيم»
 به کثرت استعمال چون اسمی علم شده است دوزخ را، و بهری^۲ دگر از مفسران
 گفتند: جَحِيم از جمله نامهای دَرَکات است، چون «لَطْفِي» و «سَقَر» و «هاویه».
 نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا.

۵

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ، عبدالله عباس گفت: سبب نزول
 آیت آن بود که جهودان مدینه و ترسایان نجران امید می داشتند که رسول - علیه السلام -
 موافقت ایشان کند در قبئه. چون خدای تعالی قبله بگردانید، و فرمود که روی به
 کعبه کن، آیس^۳ شدند و آن اظهار مودت^۴ که می کردند نیز نکردند، خدای تعالی این
 آیت فرستاد.

۱۰

بعضی دگر از مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی جهودان
 بنزدیک رسول آمدند و گفتند: ای محمد! اگر تو با ما هدنه ای وصلحی کنی^۵ و با ما
 بسازی^۶، ما به تو ایمان آریم. رسول - علیه السلام - حَرِصاً عَلٰی اِيْمَانِهِمْ [۱۳۶-پ] با
 ایشان مدارا و مقاربتی می کرد، خدای تعالی این آیت فرستاد، و معنی آن که اگر
 بسیاری مساعده کنی با ایشان از تو راضی نشوند تا متابعت ملت و دین ایشان نکنی.

۱۵

ابُوَانْعِيْنَاءَ به حاضر جوابی معروف بود، یک روز در نزدیک^۷ متوکل شد. متوکل
 او را گفت: چه گویی در این مکرم و عباس بن رستم؟ گفت: هُمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ،
 وَانْمُهُمَا اكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا^۸. گفت: شنیدم که با ایشان دوستی می کنی؟ گفت:
 اِنْتَعْتُ الصَّلَاةَ بِالْهُدٰى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ^۹. گفت: سعد بن عبدالملک^{۱۰} بر تو
 می خندد؟ گفت: اِنَّ الدِّينَ اَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الدِّينِ اَمْتًا يَضْحَكُوْنَ^{۱۱}، گفت:

۲۰

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: برافروختیم.
۲. همه نسخه بدلها: بعضی.
۳. مر: مأیوس.
۴. مع، وز، دب، آج، لب، فق: مودتی.
۵. کنی / کنید.
۶. بسازی / بسازید.
۷. آج، لب، فق، مر: بنزدیک.
۸. سورة بقره (۲) آیه ۲۱۹.
۹. سورة بقره (۲) آیه ۱۷۵.
۱۰. همه نسخه بدلها: سعید بن عبدالملک.
۱۱. سورة مطلقین (۸۳) آیه ۲۹.

ابراهیم بن نوح النصرانی بر تو خشم می گیرد؟ گفت: وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ^۱، گفت: پیش از آن که تو حاضر آمدی حدیث تو می رفت، همه حاضران غیبت تو کردند^۲ و سخن تو گفتند^۳ مگر من، گفت:

إِذَا رَضِيتَ عَنِّي كِرَامٌ عَشِيرَتِي قَلَا زَانَ غَضَبَانَا عَلَىٰ لِسَانِهَا

زجاج گفت: «مِلَّة» مشتق است از «مَلَّة» و آن خاکستر گرم بود که خمیر در میان آن کنند تا پخته شود چنان که بتدریج آن مَلَّة خمیر را پخته می گرداند تا به حد آن رساند^۴ که بتوان خوردن^۵، مِلَّة نیز بتدریج کار خداوندش به آن جا می رساند^۶ که به دنیا منتفع^۷ شود، و به آخرت از عذاب خلاص یابد، و اشتقاق هر دو روا بود که از «مَلَلٌ» و «مَلَالٌ» باشد، برای آن که بر هر دو صبر باید کرد^۸، و صبر مَلَال آرد^۹.

قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ، هُدَىٰ أَوَّل دِينٍ است، یعنی دینِ اللّٰهِ الَّذِي^{۱۱} هُوَ الْإِسْلَامُ، دینِ خدای که اسلام است. هُوَ الْهُدَىٰ؛ راه حق و راه راست آن است که طریق نجات باشد، یعنی متابعتِ رای و دینِ یهود و نصاریٰ نباید کرد^{۱۲}، و متابعتِ دینِ خدا باید کردن که مسلمانی است و ره^{۱۳} نجات آن است. وَلَمَّا اتَّبَعْتَ، خطاب با اوست^{۱۴} علیه السلام و مراد اُمّت است. گفت: و اگر چنان که متابعتِ رای و هوا و مراد ایشان کنی پس از آن که علم به تو آمد از نبوت و قرآن و ادله و بیان و دین اسلام، مَالِكٌ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيِّ وَلَا نَصِيرٍ؛ آنکه^{۱۵} کس نباشد که تو را با پناه گیرد از خدا و یار و یاور تو باشد. «مِنْ» اول تعلق دارد به محذوفی، تَقْدِيرُهُ^{۱۶}: مَالِكٌ وَلِيٌّ وَلَا نَصِيرٌ يَحْمِيكَ وَيَمْتَنِعُكَ مِنَ اللَّهِ، وَمِثْلُهُ قَوْلُ الشَّاعِرِ:

إِنِّي لِكَلِّ امْرِئٍ مِنْ جَارِهِ جَائِزٌ

۱. سورة بقره (۲) آیه ۱۲۰.
۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: می کردند.
۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: می گفتند.
۴. همه نسخه بدلها + مله.
۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: رسد.
۶. همه نسخه بدلها: باید کرد.
۷. دب، آج، لب، مب: می سازند؛ فق، مر: می رسد.
۸. دب، آج، لب، فق، مب: منقطع.
۹. مر: بود.
۱۰. همه نسخه بدلها: نباید کردن.
۱۱. همه نسخه بدلها: ندارد.
۱۲. مع، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: با رسول است.
۱۳. مع، وز، دب، آج، لب، فق، مب: که ره؛ مر: که راه.
۱۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: با رسول است.
۱۵. همه نسخه بدلها: پس.
۱۶. همه نسخه بدلها: تقدیر چنین است.

أَيُّ مُجِيرٍ يُجِيرُهُ وَيَحْمِيهِ مِنْ جَارِهِ السَّوْءِ، و «من» دوم زیادت است برای تأکید نفی آورد.^۱

آیه ۱۲۱ قَوْلُهُ تَعَالَى: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ؛ آنان که دادیم^۲ ایشان را کتاب می خوانند آن را حق خواندنش، ایشان ایمان دارند به آن، و هر که کفر آرد به آن ایشان زیانکارانند.

آیه ۱۲۲ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ؛ ای پسران یعقوب یاد کنید نعمت من آن که کردم بر شما، و آن که فضل دادم شما را بر جهانیان.

آیه ۱۲۳ وَأَنْتُمْ أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ [۱۳۷-ر] مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ؛ و بترسید از روزی که کفایت نکند کسی از کسی^۳ چیزی و نپذیرند از او فدا^۴ و سود ندارد او را شفاعتی، و نه ایشان را یاری دهند.

آیه ۱۲۴ وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا تَنَالُ الْعَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ چون بیازمود ابراهیم را خدایش به سخنهایی تمام کرده آن را، گفت: من خواهم کردن تو را برای مردم^۵ امام، گفت: از فرزندان من، گفت: نرسد عهد^۶ من به ستمکاران^۷.

مفسران خلاف کردند در آن که آنان که اند که خدای به ایشان داد کتاب^۸، و ایشان^۹ کتاب خوانند حق خواندنش^{۱۰} عبدالله عباس گفت: مراد اهل سفینه اند که باجعفر ابوطالب آمدند، و ایشان چهل مرد بودند: سی و دو از حبشه^{۱۱}، و هشت از

۱. مع، وز مر + وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ.

۲. مع: نسی از نسی.

۳. مع، وز آج، لب، فق: گرداند.

۴. مع، وز آج، لب، فق + و وصایت.

۵. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر: خدای کتاب به ایشان داد.

۶. همه نسخه بدلها + را اهل.

۷. همه نسخه بدلها، بجز لب، مر: حق خواندن.

۸. آج، لب، مب + آن.

۹. مع: دادیم ما، وز، آج، لب، فق: ما دادیم.

۱۰. مع، وز، آج، لب، فق: قراری.

۱۱. مع، وز، آج، لب، فق: مردمان.

۱۲. همه نسخه بدلها + این چهار آیت است.

۱۳. همه نسخه بدلها، بجز لب، مر: حق خواندن.

۱۴. دب، مب + بودند.

- جمله راهبان شام، بحیرا و دیگران.
- ضحاک گفت: مراد^۱ جهودانند، یعنی آنان که از جهودان بر رسول
- علیه السلام - ایمان آوردند از عبدالله سلام و سعد عمرو^۲ و تمام بن یهودا و آسد
و اُسَید - پسران کعب - و عبدالله صُوریا.
- ۵ قَتاده و عِکْرِمه گفتند: مراد اصحاب رسول اند. بهری^۳ دگرگفتند: مراد جمله
مؤمنانند. و بر قول اول مراد به «کتاب» انجیل باشد، و بر قول دوم مراد توریت، و بر
قول سیم^۴ و چهارم مراد قرآن باشد.
- ۱۰ یَتْلُوْنَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ، بهری^۵ مفسران گفتند: مراد به حَقَّ تِلَاوَتِهِ آن است که
ایشان آنچه می خوانند به ترتیل می خوانند با خشوع و خضوع و صفای اعتقاد، چنان
که حق تعالی گفت: اَلَّذِیْنَ اِذَا ذُکِرَ اللّٰهُ وَجَلَتْ قُلُوْبُهُمْ^۶ - الْاٰیة.
- کلیبی گفت، مراد آن است که: یَصِفُوْنَ حَقَّ وَصْفِهِ فَلَا یَکْتُمُوْنَ مِنْهُ شَيْئًا، یعنی
که در این کتابها که می خوانند وصف^۷ و نعت محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - چنان که
هست می گویند، هیچ پنهان نمی کنند.
- و عبدالله مسعود گفت: یُحِلُّوْنَ حَلَالًا وَ یُحَرِّمُوْنَ حَرَامًا^۸ فَلَا يُحَرِّقُوْنَهُ؛ حلالش
حلال می دارند و حرامش حرام می دارند و هیچ بنمی گردانند از آن که هست.
- ۱۵ حسن گفت: بر محکمش کارکنند، و به متشابهش ایمان آرند^۹ و علم آن رها
کنند تا آن کس گوید که داند.
- مجاهد گفت: یَتَّبِعُوْنَ حَقَّ اَتْبَاعِهِ؛ متابعت او کنند حق متابعت. اُولَیْکَ یُؤْمِنُوْنَ
بِهِ؛ ایشان آنانند که ایمان دارند به آن، یعنی ایمان حقیقی آن باشد که با او تلاوتی
بر این جمله باشد، چنان که در عقب آن آیت گفت: اُولَیْکَ هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ حَقًّا!^{۱۰}
- ۲۰

۱. همه نسخه بدلها + مؤمنان.

۲. همه نسخه بدلها بجز مب: و بعضی.

۳. مع، وز، آج، لب: سه ام.

۴. همه نسخه بدلها: بعضی.

۵. سورة انفال (۸) آیه ۲.

۶. آج، لب، فق، مب: مر: وصفت.

۷. همه نسخه بدلها + و.

۸. همه نسخه بدلها + کما انزل.

۹. همه نسخه بدلها: دارند.

۱۰. سورة انفال (۸) آیه ۷۴.

وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ؛ و هر که به آن کفر آرد، فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ؛ ایشان آنانند که زیانکارانند برای آن که هر کس که حظ خود از ثواب آخرت به عاجل دنیا بدل کند و به کتاب و رسول خدا کافر شود، این بازرگانی بود با زیان، و خداوندش زیانکار بود.

- ۵ قَوْلُهُ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ، تا پس دو آیت اِلَى قَوْلِهِ: وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ مکرر است مثل این هر دو آیت از پیش برفت، و آنچه تفسیر و شرح آن است گفته شد، وجهی نبود اعادت آن را جز که سخن باید گفتن بر سوال سائل.

- اگر گوید: چرا خدای تعالی تکرار کرد این دو آیت را با آن که یک بار در این سورت بگفت به اتفاق لفظ و معنی این نه چون لغوی باشد؟ جواب آن است که ۱۰ گوییم: اما آیت اول متضمن است ذکر نعمتهای خدای که بر بنی اسرائیل کرد، و آیت ما خطاب جهودان و ترسایان عهد رسول است، حق تعالی نعمتهایی [۱۳۷-پ] که با ایشان و با پدران ایشان کرد یادشان داد تا در شکر او بیفزایند و کفران نکنند. و اما آیت دوم متضمن است ذکر وعید را و ترسانیدن از روز قیامت، و آن که ۱۵ او^۲ روزی باشد که کس از کس غنا نکند، و قبول فدیة^۳ نباشد، و شفاعت شافع در حق کفار نافع نباشد، و این هر دو آن است که به تذکیر او مکلف به صلاح نزدیک شود و از فساد دور شود، و آنچه این صورت دارد تکرار و تذکار او مکلفان را لطف باشد. یک وجه حُسن تکرار این باشد.

- وجهی دیگر آن که: روا بود که مخاطب این آیت جماعتی دگر باشند، چه معلوم است که این هر دو آیت در دو موضع^۴ این سورت به یک وقت فرو نیامد، پس ۲۰ چون مخاطب مختلف بود تکرار نکو بود تا مخاطب بداند که او مخصوص است در این وقت به این آیت^۵ به ادای واجبات از شکر نعمت و جز آن، واجتناب مقبحات از

۱. کذا: در اساس، وز، دب، لب، فق، مب، مر: میج: با؛ اساس در زیر کلمه آورده است: که با آن؛ آج: کلمة (ما) خط خوردگی پیدا کرده است.

۲. آج، فق، مر: آن. ۳. همه نسخه بدلها: ندارد.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: خطاب. ۵. همه نسخه بدلها: از.

کفران نعمت و جزآن، این نیز وجهی باشد در حُسن تکرار.
 دگر آن که: درست شده است که الفاظ قرآن باغیاینها لطف و مصلحت به آن
 متعلق است مثلاً چنان که خدای تعالی گفت: الم، ذَلِكِ الْكِتَابُ لِارْتَبَ فِيهِ
 هُدًى لِلْمُتَّقِينَ^۱، اگر به بدل آن گفتم: هَذَا الْقُرْآنُ لِأَشْكَ فِيهِ بَيَانٌ وَدَلَالَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ
 به معنی همان بودی، و لکن با مراعات فصاحت در اعیان این الفاظ صلاحی
 شناخت از لطف مکلفان که در دگر الفاظ آن لطف نبود، و این^۲ جمله مُتَبَّه است بر
 آن که در قرآن هر کجا لفظی هست به جای او دیگری نشاید در باب مصلحت، پس
 جواب سیم^۳ از این سؤال این باشد که: حق تعالی آنچه در تکرار الفاظ شناخت از
 لطف مکلفان در اقتصار بر یک بار نشناخت برای آن تکرار کرد. وَاللَّهُ أَعْلَمُ.

قَوْلُهُ: وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ، در شاذِ ابْتَلَىٰ^۴ خوانند: وَإِذْ ابْتَلَىٰ
 إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ^۵، به رفع «إِبْرَاهِيمَ» و نصب «رَبُّهُ» برای آن که ابراهیم فاعل باشد، و نام
 خدا مفعول باشد. و بر این قراءت، معنی «ابتلی» دَعَا باشد و سَأَلَ، یعنی ابراهیم
 علم خدای تعالی را امتحان کرد به آن که او را بخواند و دعا کرد، بِكَلِمَاتٍ، اِنِّ
 يَدْعُوهُ؛ به دعاهایی. فَأَنْتَهُنَّ، اِنِّ اجَابَهُنَّ^۶؛ خدای تمام کرد آن را، یعنی
 اجابت کرد او را به آن.

۱۵ و قراءت جمله قُراء بر عکس این است، به نصبِ إِبْرَاهِيمَ و رفعِ رَبُّهُ، چنان که
 فاعل خدای باشد. جَلَّ جَلَالُهُ. و مفعول ابراهیم. و معنی «ابتلاء» امتحان و اختیار
 و آزمایش بود، و حقیقت آن بر خدای تعالی روا نباشد، بر کسی روا بود که چیزی
 نداند تا بداند، و لکن چون تکلیف صورت امتحان دارد، حق تعالی او را امتحان
 ۲۰ و ابتلا خوانند، و مراد به «ابتلاء» در این آیت، اَمْر است، یعنی اَمَرَ^۷ بِكَلِمَاتٍ.
 و در ابراهیم چهار لغت است: «إِبْرَاهِيمَ»^۸ به زوال «الف»^۹ از میان «را» و

۱. سورة بقره (۲) آیه ۱ و ۲.

۲. وز و آیت.

۳. همۀ نسخه بدلها: ابوالشُّتَاء جابر بن یزید.

۴. آج: در حاشیه «بهن» آورده است.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: ابراهیم.

۶. مع، وز، آج: سه ام.

۷. همۀ نسخه بدلها + بِكَلِمَاتٍ.

۸. همۀ نسخه بدلها: امره.

۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر: به دو الف.

«ها»^۱، و اثبات «الف» از میان «ها» و «میم»، و این قرائت عبدالله زبیر^۲ است در شاذ، و ابوبکر خواند: «إِسْرَاهِيمَ» به اثبات «الف» و زوال «یا»، و زید بن عمرو گوید:

عُدْتُ بِمَا عَادَ بِهِ إِسْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ وَجْهِي لَكَ عَائِنِ رَاغِمِ

و ابن عامر خواند: «إِسْرَاهَامَ» به دو «الف»، و باقی قراء خواندند: «إِسْرَاهِيمَ» به

«الف» و «یا»، و هُوَ اِبْرَاهِيمَ بن تاریخ بن ناخور بن [۱۳۸-ر] ساروع بن ارغوبن عابر، وَ هُوَ هُوْدُ النَّبِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَام - ابن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح - عَلَيْهِ السَّلَام.

و اهل سیر خلاف کرده اند در مسکن ابراهیم. بهری گفتند: به سوس^۳ بود از زمین اهواز، و گفته اند^۴: به بابل بود، و گفته اند: کوئی^۵، و گفته اند: کسکر^۶. و گفته اند: به حران بود، و لکن پدرش به زمین بابل^۷ آورد او را، و آن زمین نمرود کنعان بود.

و علما خلاف کرده اند در «کلمات» بر دو قول^۸: بهری گفتند: کلماتی بود که خدای تعالی او را فرمود گفتن بر سبیل تسبیح و تهلیل در اوقات عبادت.

از معاذ روایت کردند که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - یک روز صحابه را گفت: شهادانی که خدای تعالی چرا ابراهیم را خلیل خود گرفت؟ گفتند: نه، یا رسول الله!

گفت: برای آن که او هر بامداد و شبانگاه گفتی: **سُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ**^۹.

سُدِّي وَ سَعِيدُ جُبَيْرٍ گفتند: «کلمات» آن بود که او تا بنای خانه می کرد، می گفت: **«سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»**. چون اتمام بکرد،

۱. آج، لب، فق، مب، مر + ابراهام بی الف میان «را» و «ها».

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: عبدالله عباس و زبیر.

۳. اساس، مع، وز، سوس؛ دب، آج، لب، فق، مب، مر: شوره.

۴. مر + به سوس.

۵. دب، آج، لب، فق، مب + و گفته اند کوئی؛ مر + و گفته اند کوشکی.

۶. مع، وز، مر: کسکر.

۷. آج، لب، فق، مب + بود.

۸. همه نسخه بدلها: عبارت «دو قول» را ندارد. ۹. سوره روم (۳۰) آیه ۱۷.

۱۰. دب، آج، لب، فق، مب + وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

۱۱. فق، مب + خانه.

گفت: رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. اِلَى قَوْلِهِ: إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^۱.

عبدالرحمن بن زید گفت: «کلمات» این بود که او را گفت بگو: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ^۲ بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ^۳ سُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ^۴».

و آنان که گفتند: از جنس افعال بود خلاف کردند. عبدالله عباس گفت به روایت ابوصالح از او که: آن ده سنت بود: پنج درس، و پنج درتن. اما آن پنج که در سر است: مضمّضه است، و استنشاق، و مسواک کردن و سبیلت پیراستن، و فرق سر را موی راست کردن کسی^۵ را که همه سر موی دارد. و آن پنج که درتن است: استنجاست به سنگ بعد از آن به آب، و ختنه کردن است، و ناخن گرفتن است، و موی بغل پاک کردن است، و موی زهار پاک کردن.

روایتی دیگر از عبدالله عباس آن است که: آن کلمات سی خصلت است که خدای در سه آیت به رسول ما فرو فرستاد، ده در سوره الاحزاب: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ^۶ تا به آخر آیت، و ده در سوره التوبة فی قَوْلِهِ: أَلَتَائِبُونَ الْعَابِدُونَ^۷ تا به آخر آیت، و ده در سوره المؤمنون، فی قَوْلِهِ: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. اِلَى قَوْلِهِ: أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ^۸.

قتاده و ربیع گفتند: مناسک حج است: از طواف، و نماز، و سعی میان صفا و مروه، و ذبح، و حلق، و وقوف به عرفات و به مشعر. حسن بصری گفت: «کلمات» آن است که او را ابتلا کرد به ماه و آفتاب و ستاره در بدایت حال که او را نظر فرمود، تا بدانست که ایشان^۹ مُخَدَّث و مخلوقند، و صلاحیت الهیت ندارند و استحقاق عبادت، و به آتش امتحانش کرد و به ختان^{۱۰} او

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۷ تا ۱۲۹.

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر + وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر + العَلِيِّ الْعَظِيمِ.

۴. سوره روم (۳۰) آیه ۱۷.

۵. مع، وز، دب، مر، یکی.

۶. سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۵.

۷. سوره توبه (۹) آیه ۱۱۲.

۸. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱ تا ۱۰.

۹. همه نسخه بندها + همه.

۱۰. اساس: در حاشیه آورده «بقریان ظ».

بر همه صبر کرد.

یمان گفت: مُحَاجَّتْ اوبود با قوم و مجادله قوم با او في قَوْلِهِ: وَحَاجَّةُ قَوْمُهُ قَالِ
أَتَحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَيْتَنِي^۱

أُبُورُوقِ گفت: آن است که از او حکایت کرد: فَإِنَّهُمْ عَدُوِّي إِلَّا رَبَّ
الْعَالَمِينَ، الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ - إِلَى قَوْلِهِ: إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ^۲.

۵

بعضی دیگر گفتند: آن است که او را [۱۳۸-پ] امتحان کرد به چیزهایی در
نفس و فرزند و مال و دل. مال به مهمان داد، و فرزند به قربان داد، و تن به نیران داد،
و دل به خدای رحمان داد لاجرم چون از همه مجرد شد، حق تعالی خلیل خود خواند
او را^۳.

بهری دگر گفتند: شرایع اسلام بود از گفتن: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، و نماز و روزه و
زکات و حج و جهاد.

مُجَاهِدٌ گفت: کلمات هم این است که در آیت است، مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: إِنِّي
جَاءِعُكَ لِلنَّاسِ إِهَابًا^۱ تا به آخر آیت، گفت: من تورا امام مردمان خواهم کردن، و
این قول از همه قریبتر است برای آن که هم در آیت است و سخن منقطع نیست، و
سیاق آیت بر او دلیل می‌کند.

۱۵

اگر گویند: چگونه گفت پیغامبر را که من تورا امام خواهم کردن، و درجت
پیغامبری^۴ بیش از امامت است، و چون پیغامبر باشد، خود امام باشد؟
جواب گوئیم: معنی امامت در حق پیغامبر امر به جهاد باشد که همه پیغامبران
امام نباشند، از پیغامبران امام آن باشد که مأمور باشد به جهاد.

۲۰ حق تعالی گفت: من تورا با ادای رسالت جهاد خواهم فرمودن. فَأَتَمَّهُنَّ؛ تمام
کرد آن را، قَتَادَةُ گفت: أَدَاهُنَّ؛ ادا کرد آن را. رَبِيعٌ گفت: وَفِي بَيْهِنٍ؛ وفا کرد به
آن. ضَحَّاكٌ گفت: قَامَ بَيْهِنٌ؛ قیام کرد به آن، و این اقوال متقارب المعنی است، و
سیاق آیت به آن می‌ماند که حق تعالی خلیل خود را امتحان کرد به کلماتی که
اقوال در او مختلف است چنان که دیدی.

۲. سورة شعرا (۲۶) آیه ۷۷، ۷۸، ۷۹.

۱. سورة انعام (۶) آیه ۸۰.

۳. همه نسخه بدلها: حق تعالی او را به خلیل خود گرفت. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: پیغامبران.

چون تمام کرد امامت بر سری خلعت قیام به آن و تمام آن ساخت گفت: چون بر سری از تکلیف پیغمبری تو را امتحان کردم وفا کردی تو را به جزای آن بر سری از پیغمبری امامت دهم تا پیغمبری امام باشی، قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، گفت: من تو را امام مردمان خواهم کردن.

۵ او آرزو کرد^۲ و حاجتی خواست و لایب^۳ باید تا مشروط باشد، و شرط در ضمن کلام و ضمیر گوینده باشد از تقدیر این جمله که: وَمِنْ ذُرِّيَّتِي إِنْ كَانُوا صَالِحِينَ لِذَلِكَ؛ بار خدایا از فرزندان من بعضی را امام کن اگر صلاحیت دارند، برای آن که نشاید که ابراهیم بر اطلاق دعایی کند که ایمن نباشد که ردش کنند^۴ خصوصاً به محضر قوم که بس مؤذی بود با نفرت از او.

۱۰ و «امام» فعال باشد به معنی مفعول، كَالْكِتَابِ وَالْحِسَابِ، بمعنی المکتوب و المحسوب، یعنی مقتدای امت بود. و اصل او مِنْ أُمَّةٍ إِذَا قَصَدَهُ بِأَشْيَاءٍ و «ذُرِّيَّة» را وزن فَعْلِيَّةٌ باشد، مِنْ ذُرِّيَّةِ اللَّهِ الْخَلْقِ، آيَةُ خَلْقِهِمْ، و قول آن کس که گفت: اشتقاق او از ذر است^۵ درست نیست.

و در شاذ خوانده اند: «لَا يُنَالُ عَهْدِي الظَّالِمُونَ»، چنان که «ظالم» فاعل باشد، و «عهد» مفعول، برای آن که «نَالٌ» و «تَلَقَّى» و «أَصَابَ» و «أَذْرَكَ»، افعالی است که از هر دو طرف که اسناد کنی - اعنى ظَرَفِي الْفَاعِلِ وَالْمَفْعُولِ معنی بنگردد و یکی باشد، نبینی که اگر گویند: نَلَتْ كَذَا وَنَالَنِي كَذَا معنی یکی باشد، و كَذَلِكَ أَصَابَنِي كَذَا وَأَصَبْتُ كَذَا [۱۳۹-ر] وَتَلَقَّانِي فُلَانٌ وَتَلَقَّيْتُهُ، و از این جاست^۶ آن کس که خواند: فَتَلَقَّى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ^۷، به نصب «آدم»، و رفع «کلمات»، و این فعلی چند مخصوص اند به این حکم دون سایر افعال.

۲۰ در «عهد» خلاف کردند. ابوعلی گفت: نبوت است، و این قول سُدی است. بهری^۸ دگر گفتند: میثاق است، یعنی عهدی که ظالمی کند با تو بر ظلم وفا مکن.

۲. مع، وز: آرزوی کرد؛ دب، آج، لب: آرزومی کرد.

۱. همه نسخه بدلها + تکلیف.

۴. مب، مر: ذره هست.

۳. همه نسخه بدلها: که رد کنند او را.

۶. سوره بقره (۲) آیه ۳۷.

۵. همه نسخه بدلها + قراءت.

۷. همه نسخه بدلها جز فق: و بعضی فق: اما بعضی.

مُجاهد گفت: مراد به «عهد» امامت است، و این قول صادق و باقر است -عَلَيْهِمَا السَّلَام- و قرینه آیت دلیل صحت این می‌کند برای آن که ابراهیم -علیه السلام- برای دُرِّیْتِ امامت خواست، خدای تعالی نفی عهد کرد لا بُدَّ باید که معنی عهد امامت بود تا کلام ملایم باشد، و اِلَّا جواب بر وفق سؤال نبود و با کلام حکیم نماند، چو او را از امامت پرسند او به اِنْبُوت یا میثاق جواب دهد.

۵

و در آیت دلیل است بر آن که امامت به خدای تعلق دارد چون نِبُوتِ لِقَوْلِهِ: اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا، اِنِّي عجب ابراهیم با^۲ پایه و منزلت او، و با پیغامبری و خلت، و آن که از پیغامبر ما گذشته، خدای را از او بهتر پیغامبر نبود تا خدایش امام نکرد امام نشد، ابراهیم این پایه از خود نیافت، تو از کسی چون یابی که فرود تو^۳ باشد به مرتبه؟

۱۰

دگر در آیت دلیل است بر آن که امام معصوم باید، و وجه دلالت آن که ابراهیم -علیه السلام- این منزلت برای بهری^۴ فرزندان خود تمتا کرد، خدای تعالی باز نمود که امامت عهد من است، و عهد من به ظالمان نرسد. پس^۵ حق تعالی نفی امامت کرد از آن کس که خدای او را ظالم داند بر عموم ظالم نفس خود و ظالم غیر، و آن کس که بر جمله این هر دو ظلم از او منفی^۶ بود معصوم باشد، و نیز در آیت دلیل است بر آن که درجه امامت از درجه پیغامبری جداست، برای آن که خدای تعالی ابراهیم را با آن که پیغامبر بود تا امامتش نداد امام نشد، پس باید که این درجه ای باشد جز درجه پیغامبری^۷.

۱۵

آیه ۱۲۵ وَ اِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَاَمْنًا وَاَتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ اِبْرٰهٖمَ مُصَلًّی وَّعٰهِدُنَا اِلٰی اِبْرٰهٖمَ وَاِسْمٰعِیْلَ اَنْ ظَهَرَا بَیْتِیَ لِلظَّالِمِیْنَ وَاَلْمَاكِفِیْنَ وَاَلرُّكَّعِ السُّجُودِ؛ چون کردیم ماخانه را بازگشت^۸ برای مردم و ایمنی^۹ و گرفتند از جای ابراهیم نمازگاهی

۱. آج، لب، فق، مب، مر: از.
 ۲. مب + این.
 ۳. دب، مر: فرودتر.
 ۴. همه نسخه بدلها: بعضی.
 ۵. همه نسخه بدلها + چون.
 ۶. مب: نفی؛ مر: منافی.
 ۷. مع، دب، آج، لب، فق، مب، مر + قوله تعالی.
 ۸. دب، آج، لب، فق: بازگشتند.
 ۹. مع وژ، آج، لب، فق: ایمنی.

و عهد کردیم با^۱ ابراهیم و اسماعیل که پاک بکنی خانه من برای طواف کنان و مقیمان و رکوع کنان ساجدان.

آیه ۱۲۶ **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَإِنَّ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ؛** چون گفت ابراهیم خدایا^۲ بکن این را شهری ایمن و روزی کن اهلس را از میوه ها آن که^۳ ایمان آرد از ایشان به خدای و روز باز پسین، گفت و هر که کافر شود بر خوردار کنم او را [اندکی]^۴، پس مُلجأ کنم او را به عذاب دوزخ، و بد باز گشتگاهی است.

آیه ۱۲۷ **وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛** چون برداشت ابراهیم قاعده ها^۵ از خانه و اسماعیل، بار خدایا پذیر از ما که توشنوا و دانایی.

آیه ۱۲۸ **رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛** ای خدای ما^۶ بکن ما را مسلمان^۷ تورا و از فرزندان ما جماعتی مسلمانان^۸ تورا^۹ و باز نمای ما را ارکان حج ما و توبه پذیر بر ما که تو، توبه پذیرنده ای^{۱۰} بخشاینده.

آیه ۱۲۹ **رَبَّنَا وَأَنْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛** خدایا^{۱۱} بفرست در^{۱۲} ایشان پیغامبری از ایشان که خواند^{۱۳} برایشان آیات تو و بیاموزد^{۱۴} ایشان را کتاب و بخرد^{۱۵} درست و پاکیزه کند ایشان را که تو غالب محکم کاری.

۱. وز: ما به سوی.
۲. مع، وز، دب، آج، لب، فق: بار خدایا.
۳. مع، وز، دب، آج، لب: آن کس که؛ آن کسی که.
۴. اساس: ندارد، از مع افزوده شد.
۵. دب + را.
۶. مع، وز، دب، آج، لب، فق: بار خدایا.
۷. مع، وز، دب، آج، لب، فق + گردن نهاده.
۸. وز، دب: نهاده؛ آج، لب، فق + نهادن.
۹. دب، آج، لب، فق: بر.
۱۰. مع، وز، دب، آج، لب، فق: بر.
۱۱. مع، وز، دب، آج، لب، فق: بخواند.
۱۲. مع، وز، دب، آج، لب، فق: بخواند.
۱۳. وز، دب: بیاموز.
۱۴. مع، وز، دب، آج، لب، فق: سخن.

آیه ۱۳۰ وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ؛ که باشد که نا^۱خواست کند ملت^۲ ابراهیم را مگر آن که شناسد خود را؟^۳ ما برگزیدیم او را در دنیا، و او در آخرت از جمله نیکان است.

قَوْلُهُ تَعَالَى: وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ - آية؛ خلاف نیست در آن که بیت^۴ خانه کعبه است. مَثَابَةٌ، آئِي مَرْجِعًا، وَالْمَثَابَةُ وَالْمَثَابُ وَاحِدٌ كَالْمَقَامَةِ وَالْمَقَامُ، وَاصِلٌ أَوْ مِنْ ثَابٍ إِذَا رَجَعَ بِشَيْءٍ.

عبدالله عباس گفت: مَعَادًا وَمَلْجَأًا؛ پناهگاهی که با او گریزند. مُجَاهِدٌ وَسَعِيدٌ جَبِيْرٌ وَضَحَّاكٌ گفتند: با او آیند از هر جانبی و حج او کنند و ملال نیاید ایشان را تا کس نباشد که از آن جا باز گردد و إِلَّا تَمَنَّا كُنْدَ كِه دِيْگَر بَارِه بَا آن جَا شُوْد.

۱۰ قَتَادَةَ كَقَتَادَةَ. مَجْمَعًا. وَأَمْنَا، يَعْنِي مَأْمِنًا أَمْتِگَاه تَا هَر كِه آن جَا بَاشَد اِيْمَن بُوْد، چنان که گفت: وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا، و هر کس که بیرون حرم جنایتی کند یا خونی و در حرم گریزد، تا در حرم باشد او را نرنجانند و قصاص نکنند و حد نزنند، جز^۵ آن است که با او مبیعه و مشارکت نکنند و طعام و شراب بر او تنگ دارند تا به ضرورت از حرم بیرون آید، آنکه حد بر او برانند و به خیانتش^۶ مؤاخذت کنند، و اگر این گناه در حرم کند هم در حرم حد برانند بر او لِأَنَّهُ يَكِي حُرْمَةَ الْحَرَمِ، برای آن که او ۱۵ حرمت حرم نداشت.

وَأَتَّخِذُوا، شَيْبَةً وَنَافِعٌ وَابْنُ عَامِرٍ بِرِخْبِرٍ خَوَانَدَنَدُ^۷ بِه فَتَحَ «خَا»، وَبِاقِي قُرْآنٍ بِه كَسْرٍ «خَا» خَوَانَدَنَدُ^۸ بِرِ أَمْرٍ؛ بگيري^۹ از مقام ابراهیم نمازگاهی. و بر قراءت اول؛ بگرفتند از مقام ابراهیم نمازگاهی.

۲۰ در خبر می آید که: یک روز رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - به مقام ابراهیم

۱. وز، دب، آج، لب، فق: تا.
 ۲. مع، وز، دب، آج، لب، فق + بدرستی.
 ۳. همه نسخه بدلها + در آیت.
 ۴. همه نسخه بدلها + تا آن جا باشد.
 ۵. همه نسخه بدلها: و به جنایت او را.
 ۶. بگیری / بگریید.
 ۷. همه نسخه بدلها: خوانند.
 ۸. همه نسخه بدلها: خوانند.
 ۹. همه نسخه بدلها: خوانند.

بگذشت با یکی از جمله صحابه، آن صحابی گفت: یا رسول الله! این نه مقام پدر تو است ابراهیم؟ گفت: بلی. گفت: چرا در نماز روی به او نکنی؟ گفت: خدای تعالی نفرمود مرا. راوی خبر گوید که: آن روز به شب نیامد تا آیت آمد که: **وَأَنخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُضَلِّي،** و پیغامبر علیه السلام از بیت المقدس روی با کعبه کرد. ۵

خلاف کردند در مقام ابراهیم. [۱۴۰-ر] نخعی گفت: جمله حرم مقام ابراهیم است. یمان گفت: جمله مسجد مقام ابراهیم است. قتاده و مقاتل و سدی گفتند: مقام ابراهیم آن جاست که امروز نماز می کنند، آغنی دو رکعت طواف که پس از طواف باید کردن به مقام ابراهیم. و آن جای معروف است امروز به مقام ابراهیم. ۱۰

بهری^۲ دگر گفتند: مقام ابراهیم آن سنگ است که ابراهیم پای بر او نهاد، اثر پایش بر آن جا بماند چون به زیارت اسماعیل رفته^۳ بود، و قصه او آن است که: چون خدای تعالی ابراهیم را فرمود که هاجر را و اسماعیل را از پیش ساره ببر که او را رشکی می بود، ابراهیم گفت: بار خدایا! ایشان را کجا برم؟ حق تعالی گفت: آن جا که جبریل تو را ره نماید. برخاست و ایشان را برگرفت و می آورد، و جبریل علیه السلام در پیش او می رفت، هر کجا شهری آبادان و بقعه ای خوش و آبی^۴ و گیاهی بود، او گفتی اینان را این جا فرود آرم؟ جبریل گفتی: نه که فرمان نیست، تا برسید^۵ آن جا که امروز مسجد الحرام^۶ است به زمین حرم، و آن جا نه آبی بود و نه گیاهی و نه انیسی. جبریل گفت: اینان را آن جا فرود آر که خدای چنین می فرماید و تو برگرد. گفت: ای جبریل! این چه جای است؟ گفت: این جای حرم است، و خدای را این جا خانه ای بود^۷ محرم، ایشان را آن جا بنهاد و برگردید و ایشان را تنها رها کرد. هاجر را و اسماعیل را، طفلی و عورتی^۸. و به خدای تسلیم کرد ایشان را، چنان که حق تعالی از او حکایت می کند: **رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دَرِيتِي بَوَادٍ غَيْرِ**

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: که از پس.

۲. همه نسخه بدلها: بعضی.

۳. همه نسخه بدلها: شده.

۴. همه نسخه بدلها + روان.

۵. مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا برسید؛ و ز: تا

۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیت الحرام.

۷. دب، لب، فق، مب، مر + او.

۸. همه نسخه بدلها + را.

- ذِي زُرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ^۱...، و این قصه تمامی^۲ در این آیت بیاید. إِنَّ شَاءَ اللَّهُ.
- چون مدتی برآمد و اسماعیل بزرگ شد، و هاجر فرمان یافت، و جُرْهُمِيَانِ آن جا فرود آمدند، و اسماعیل -عَلَيْهِ السَّلَام- از ایشان زنی خواست و با خانه برد، ابراهیم -عَلَيْهِ السَّلَام- از ساره دستوری خواست تا بیاید و اسماعیل را ببیند. ساره گفت: رواست برو، به شرط آن که از اسب فرو نیایی، و او ندانست که هاجر مانده نیست.
- ۵ ابراهیم با او شرط کرد و بیامد، چون بر رسید جایی دید به مردم آبادان و قبیله ای بزرگ، فرود آمده اسماعیل را خواست. او حاضر نبود و به صید رفته بود بیرون حرم، زن اسماعیل از خیمه بیرون آمد و گفت: تو را چه می باید؟ گفت: اسماعیل. گفت: حاضر نیست گفت: هیچ طعامی و شرابی هست؟ گفت: نیست. گفت: چون اسماعیل باز آید بگو^۳ که پیری بر این نشان این جابود، تو را سلام می کند و می گوید:
- ۱۰ آستانه در بگردان که موافق نیست، و برفت.
- چون اسماعیل -عَلَيْهِ السَّلَام- باز آمد، بوی ابراهیم شنید، گفت: ای زن کسی غریب این جا حاضر بود؟ گفت: بلی، پیری بر این نشان و بر این صفت -كَأَنَّ مُسْتَخْفِيَةً بِشَأْنِيهِ- چون کسی که استخفاف کند، گفت: چه گفت؟ گفت: تو را سلام برسانید، و گفت اسماعیل را بگو^۴ تا آستانه در بگرداند که نیک نیست. گفت: طعامی و
- ۱۵ شرابی نخواست؟ گفت: خواست، من ندادم. گفت: برخیز که طلاق دادم برو، و زنی دیگر کرد.

- مدتی دیگر برآمد، ابراهیم -عَلَيْهِ السَّلَام- دستوری خواست از ساره، دستوری دادش هم بر آن شرط. ابراهیم -عَلَيْهِ السَّلَام- بیامد، اتفاق چنان افتاد که اسماعیل حاضر نبود. چون به در خیمه رسید، زن برون دوید و گفت: ای جوانمرد! فرود آی که اسماعیل به صید است همین ساعت آید، تو بیاسای تا او آمدن^۵. گفت^۶: فرو نمی توانم آمدن [۱۴۰-پ]، و لکن پیش تو هیچ طعامی و شرابی هست؟ گفت: بلی، و بدوید و برای او گوشت و شیر آورد. ابراهیم -عَلَيْهِ السَّلَام- بر پشت اسب از آن

۱. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۷.

۲. همه نسخه بدلها: بتامی.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بگوی.

۴. دب، فق، مر: بگوی.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا آمدن او.

۶. همه نسخه بدلها: ابراهیم گفت.

بخورد و دعا کرد ایشان را به برکت.

در خبر می آید که: اگر آن زن پیش ابراهیم نان آوردی یا خرما، و ابراهیم بر آن دعا کردی در همه زمین جای نبودی که گندم و خرما بیشتر بودی از آن که به مگه، و لکن چون دعا برگوشت و شیرکرد، چندان گوشت و شیر که به مگه باشد هیچ جای نباشد. آنکه زن گفت: ای پیر! به برکت فرود آی تا سرت بشورم^۱ که گردناک شده است از گرد راه، گفت: فرو نیایم، و لکن سنگی بیارتا من یک پای بر آن جا نهم و یک پای در رکاب دارم، برفت و سنگی بزرگ بیاورد و در زیر پای ابراهیم نهاد، ابراهیم - عَلَيْهِ السَّلَام - یک پای بر آن سنگ نهاد تا او یک جانب سرش بشُست، اثر پای ابراهیم بر آن سنگ بماند، پای دیگر بر آن سنگ نهاد تا او دگر جانب بشُست، اثر پایش در سنگ ظاهر شد.

آنکه بر نشست و او را گفت: چون شوهرت باز آید، بگو که آن پیرتورا سلام می کند و می گوید: عَثْبَةُ دَرِ سَخْتِ صَالِحٍ اسْتِ بَمُكْرَدَانِ وَ بَرَفْتِ. چون اسماعیل باز آمد، پدر را ندید گفت: کسی این جا بود؟ گفت: بلی، پیری چنین بدین صفت نکو روی، خوش بوی، خوش خوی، و ثنا گفت بر او، گفت: چه کردی؟ گفت: مهمانداری کردم او را و سرش بشُستم و بسیاری لایه کردم فرو نیامد، گفت: چه پیغام داد؟ گفت: تورا سلام می کند و می گوید: عَثْبَةُ دَرِ نِگَاهِ دَارِ كِه مَسْتَقِيمِ اسْتِ وَ بَدَلِ مَكْنِ، گفت: دانی تا او که بود؟ او پدر من است ابراهیم خلیل خدای - عَزَّ وَجَلَّ - پس مقام ابراهیم آن^۲ سنگ است.

آنس مالک روایت کند که: من دیدم اثر انگشتان و پاشنه در آن سنگ، اکنون از بس که مردم دست در او مالیدند اثر روشن نماند^۳.

عبدالله بن عمرو^۴ روایت کند که: رکن و مقام دو یاقوت بود از یاقوتهای بهشت، خدای - عَزَّ وَجَلَّ - به زمین فرستاد و روشنایی ایشان بستند، و اگر همچنان روشن بودند^۵ همه زمین به نور ایشان منور بودی. وَ عَهْدْنَا إِلَىٰ اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْمَاعِيلَ؛ مَا

۱. همه نسخه بدلها: بشویم.

۲. همه نسخه بدلها: بشویم.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: نمانده.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: عبدالله بن عمر.

۵. دب، آج، لب، فق، مب + و اگر همچنان روشن بودندی هرگز در دنیا شب نبودی از نور و فروغ ایشان.

عهد کردیم با ابراهیم و اسماعیل. گفتند: معنی آن است که ما فرمودیم و وصیت کردیم ایشان را **أَنْ ظَهَرَا بَيْتِي**؛ که خانه من پاک کنی^۱.

بعضی^۲ از مفسران گفتند: معنی آن است که خانه مرا بر طهارت بنا کنی^۱، یعنی^۳ توحید. سعید جُبَيْرٌ وَعُبَيْدٌ عُمَيْرٌ وَعَطَا وَمُقَاتِلٌ گفتند: مراد آن است که خانه مرا از بتان پاک کنی^۱. یمان گفت: معنی آن است که در او بخور سوزی و مخلوق در او مالی^۴ و خوش بوی کنی^۱.

لِلظَّالِمِينَ؛ برای آنان که طواف کنند و از آفاق و اقطار جهان به آن جا آیند. **وَالْعَاكِفِينَ**؛ و برای آنان که آن جا مقیم و مجاور باشند و ساکنان حرم بودند. و عکوف و **إِغْتِكَافٍ**، روی به کاری نهادن باشد و بر آن مقام کردن. و «رُكَّعٌ»، جمع راکع باشد، و «سُجُودٌ»، جمع ساجد بود، چنان که شاهد **وَجَمَعُهُ شَهْدٌ وَشُهُودٌ**، و این دو^۵ بنا جمع فاعل بود، و او را جموع بسیار بود.

عطا گفت: چون طواف کند از طایفان باشد، و چون بنشینند از عاکفان باشد، [۱۴۱-ر] و چون نماز کند **مِنَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ** باشد.

عطا روایت کند از عبد الله عباس که، رسول -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ- گفت: خدای عزوجل -در شبان روزی^۶ صد و بیست رحمت به خانه کعبه فرستد، شصت طواف کنان را باشد، و چهل نمازکنان را، و بیست نظاره گیان^۷ را، که در خبر است: **النَّظْرُ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ**؛ در خانه کعبه نگریدن^۸ عبادت است.

و سعید بن الْمُسَيَّبِ گوید^۹: هر که او در خانه کعبه نگرد، «ایماناً و احتساباً و تَضَدِيقاً خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ»، یعنی از سر ایمان و احتساب و تصدیق، از گناه بیرون آید، همچنان بود که آن ساعت از مادر زاده.

از عبد الله عباس پرسیدند که: طواف اولتر باشد گردخانه یا نماز پیرامن او؟

۱. کنی / کنید. ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر + دیگر.

۳. دب، آج، لب، فق، مب + بر + مر + به.

۴. مالی / مالید.

۵. همه نسخه بدلها: در.

۶. دب، آج، شبانه روزی.

۷. مر: نظاره کنان.

۸. دب، آج، لب، فق، مب، مر: نگرستن.

۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر + که.

گفت: اَمَّا غَرْبًا رَاطِفًا، وَاَمَّا مَقِيمًا وَمَجَاوِرًا رَا نَمَازَ
عِطَاءِ بْنِ كَثِيرٍ رَوَيْتُ كُنْدًا^۱ كَه، رَسُولِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَقَوْلِهِ: الْمَقَامُ بِمَكَّةَ سَعَادَةٌ
وَالْخُرُوجُ مِنْهَا شَقَاوَةٌ؛ مَقَامَ كَرْدَنَ بِه مَكَّةَ سَعَادَتٌ اسْت، وَاز مَكَّةَ بِيَرُونَ آمَدَن
شَقَاوَتٌ اسْت.

۵ وِ مُقَاتِلٍ كَقَوْلِهِ: هَر كَه او مَجَاوِرَتِ كُنْدَ بِه مَكَّةَ يَا بِه مَدِينَه، وَنَه اَز اَهْلِ اَيْنِ^۲
شَهْرٍ^۳ بَاشَد، بَرَايَ مَزْدِ وَاحْتِسَابِ فِرْدَايَ قِيَامَتِ دَر شَفَاعَتِ رَسُولِ بُوَد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَعَلَى آلِهِ:

عَبْدُ اللَّهِ عَبَّاسٌ رَوَيْتُ كُنْدًا اَز رَسُولِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَه او كَقَوْلِهِ: هَر كَه او مَاهِ
رَمَضَانَ بِه مَكَّةَ دَر يَابَدُ^۴ وَچندان كَه تَوَانَدَ مَقَامَ كُنْدِ، حَقَّ تَعَالَى چندان ثَوَابَش دَهَد كَه
۱۰ اَن كَس رَا كَه صَد هِزَار مَاهِ رَمَضَانَ رُوْزَه دَاشْتَه بَاشَد نَه بِه مَكَّةَ، وَبِه هَر رُوْزِي كَه
رُوْزَه دَارَد اَن جَا چنان بُوَد كَه بَرْدَه اِي اَزَاد كَرْدَه، وَبِه هَر شَبِي هَمچنين، وَبِه هَر
رُوْزِي وَبِه هَر شَبِي اسبِي دَر سَبِيلِ خُدَايَ بَاز بَسْتَه.

وَرَسُولِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - اَهْلِ حَرَمِ رَا «اَهْلُ اللهِ» خَوَانَد اَنگَه كَه اُسَيْدُ بْنُ عَتَّابٍ رَا
بِه عَامِلِ مَكَّةَ كَرْد، كَقَوْلِهِ: تُوْرَا بِه عَامِلِ كَرْدَم بَر شَهْرِي كَه دَر اَن جَا اَهْلِ خُدَاانَد. وَ
۱۵ دَر اَخْبَارِ مَا چنين آمَدَه اسْت كَه: مَجَاوِرَتِ بِه مَكَّةَ مَكْرُوْه اسْت، وَبِه مَدِينَه رَسُولِ
- عَلَيْهِ السَّلَامُ - مَسْتَحَبٌ.

مَرْدِي بُوَد او رَا حَسِيْنُ بْنُ عَكْكَ الرَّاَزِيَّ^۵ كَقَوْلِهِ - مَرْدِي مَالِدَارِ بُوَد - بِه مَكَّةَ
رَفْت وَبِه مَجَاوِرَتِ بَنَشْتِ وَپَشْتِ بَر خَانَ وَمانِ وَاسْبَابِ وَامْلَاكِ كَرْدِ وَسَالِهَا اَن
جَا بَمَانَد، سَالِي هَمشهرِيانِ او بِه حَيْجِ بُوَدنَد، او رَا كَقَوْلِهِ: تُوْرَا هَيْجِ اَرزُونَمِي آيَد كَه
۲۰ بَا سَر اَمْلَاكِ وَاسْبَابِ خُوْدِ آيِي؟ آهِي بَزْدِ وَ كَقَوْلِهِ: چَه اَمِيْدِ بَاز آمَدَن اسْت^۶
كَشْتَه اِي رَا كَه او رَا رَمَقِي مَانَدَه بُوَد؟ اَنگَه اَيْنِ بَيْتِ بَر خَوَانَد:

حَسْبُ الْمُحِبِّ مِنَ الْحَبِيبِ بِيَعْلَمِهِ
أَنَّ الْمُحِبِّ بِبَابِهِ مَقْضُوعٌ

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: می کند. ۲. دب: آن.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: شهرها. ۴. وزا درمآند: دب، آج، لب، فق، مب، مر: درآید.

۵. مچ، وز، دب، آج، لب، فق: حسین بن عکک؛ مب: حسین بن عكل. مر: حسین بن علك.

۶. همه نسخه بدلها + یاد نیا.

گفت: عاشق را همان بس که معشوق بداند که او بر در سرای او کشته افکنده است.

اما فضل نماز در مسجد الحرام: رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - گفت: نمازی در مسجد من هزار نماز باشد در مسجدهای دیگر، مگر مسجد الحرام که نمازی در او چنان باشد که صد نماز در مسجد من.

۵

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا؛ یاد کن ای محمد چون گفت ابراهیم که بار خدایا این شهر مکه را شهری ایمن گردان، و این دعا^۱ [۱۴۱-پ] برای آن کرد که خدای تعالی اعلام کرده بود او را که این شهر مقصد خلقان و بندگان صالح خواهد بودن برای ادای مناسک حج و عمره و اعتکاف و عباداتی که مختص است بدان جا تا دواعی^۲ قوی باشد به حضور آن جایگاه، و نفسها ساکن به مقام و مجاورت در او، و دیگر آن که اهل و فرزندان خود را آن جا رها کرده بود، و آن جا انیسی نبود و جای خوف بود، گفت: این جایگاه شهری ایمن گردان، و عرب بیابان را بتلد خوانند و اگر چه آبادانی و اتیس نباشد، چنان که شاعر گفت:

۱۰

وَبَلَدَةٌ لَيْسَ بِهَا أُنَيْسٌ إِلَّا الْبَعَا فَيُرْوَالِ الْأَمْسِيْسُ

و خایه شتر مرغ را که در بیابان دور دست بنهد آن را بیضه^۳ البتد گویند. و «آمن»^۴ به معنی مأمون است، و هذا من باب قولهم: نَيْلٌ نَائِمٌ^۵ وَ نَهَارٌ صَائِمٌ، وَ بَيْعٌ رَابِعٌ وَ صَفْقَةٌ خَاسِرَةٌ، وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: فَمَا رَبَّحْتُمْ تِجَارَتُهُمْ^۶ ... برای آن که معنی آن است که شبی که در او بخسپند^۷ و روزی که در او روزه دارند؛ و بیعی که در او سود کنند، و دست زدنی که در او زیان کنند، و معنی آیت آن است که: فَمَا رَبَّحُوا فِي تِجَارَتِهِمْ؛ در بازرگانی سود نکردند یا^۸ «آمن» به جای^۹ مأمون بود جای امن^{۱۰} و خداوند امن^{۱۱}، کَمَا قَالَ: فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ^{۱۲}، آي ذَاتِ رَضَى، وَ كَقَوْلِهِمْ: اِمْرَأَةٌ طَاهِرٌ

۲۰

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر + را. ۲. مع: داعی؛ دب، آج: دراعی؛ لب: ذراعی.

۳. همه نسخه بدلها: ایمن. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: قائم.

۵. سورة بقره (۲) آیه ۱۶. ۶. مع، آج: نخسپند.

۷. اساس: تا؛ با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۸. همه نسخه بدلها: به معنی. ۹. آج، لب، فق، مب، مر: امن جای.

۱۰. لب، فق: آمن. ۱۱. سورة قارعه (۱۰۱) آیه ۷.

وَحَائِضٌ وَطَائِفٌ، آئی ذاتُ ظَهْرٍ وَحَيْضٌ وَطَائِفٌ، و هر دو وجه نیکوست.
 وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ؛ و روزی کن اهلش را از میوه ها. «مِنْ» تبیین را
 باشد. مَنْ أَمِنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، «مَنْ» بدل بعض است از کل، چنان که:
 أَخَذْتُ الْمَالَ ثَلَاثِينَ وَرَأَيْتُ الْقَوْمَ نَاسًا مِنْهُمْ، و نظیر این قَوْلُهُ: وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ
 الْبَيْتِ مِنَ اسْتِطَاعٍ إِلَيْهِ سَبِيلًا.^۱

بعضی از مفسران گفتند: ابراهیم - علیه السلام - پیش از این دعایی کرد مطلق
 اجابت نیامد که مصلحت نبود مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: وَمِنْ ذُرِّيَّتِي^۲، جواب^۳ آمد که:
 لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ^۴. چون این جا خواست که^۵ سؤال کند مؤذّب شده بود سؤال
 مقید کرد مؤمنان را دعا کرد و کافران را نکرد، گفت مَنْ أَمِنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
 الْآخِرِ، این حدیث مذکور آن است، و ما^۵ آنچه تحقیق مذهب است در این باب در
 آیت مقدم بیان کردیم فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي^۲.

حق تَعَالَى گفت: وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعُهُ قَلِيلًا، در آیت حذفی و اختصاری هست،
 و تقدیر چنین است که: أَجَبْتُ دَعْوَتَكَ فِيمَنْ أَمَنَ بِي وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَأَمَّا مَنْ كَفَرَ
 فَأُمْتِعُهُ قَلِيلًا؛ دعای تو در حق مؤمنان مُجَابَب است اما کافران را^۶ بر خورداری دهم
 اندکی^۷

در نصب او دو وجه گفته اند: یکی آن که صفت مصدری باشد محذوف، و
 یکی آن که صفت^۸ ظرفی باشد محذوف، مَتَاعًا قَلِيلًا أَوْ زَمَانًا قَلِيلًا.
 و در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که متاع دنیا خواست، چه متاع دنیا را
 خود اندکی بخواند فِي قَوْلِهِ: قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ^۹، و به اضافه با آن که مؤمنان را
 در بهشت خواهد بود اندک است، و نیز به اضافه با عذاب ایشان در دوزخ اندک است.
 قولی دیگر آن است [۱۴۲-ر] که: ایشان را ممتع^{۱۰} کنم تا آمدن محمد.

- | | |
|----------------------------------|---|
| ۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷. | ۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۴. |
| ۳. همه نسخه بدلها + این. | ۴. همه نسخه بدلها: نا. |
| ۵. همه نسخه بدلها: و اما. | ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: فمن. |
| ۷. همه نسخه بدلها + من ایشان را. | ۸. آج + فی قوله: قَلِيلًا. |
| ۹. همه نسخه بدلها: و اما صفت. | ۱۰. همه نسخه بدلها: گفته اند. |
| ۱۱. سوره نساء (۴) آیه ۷۷. | ۱۲. مع، و ز، تمتع؛ دیگر نسخه بدلها: تمتع. |

علیه السلام. آنکه ایشان را به تیغ او قهر کنم تا بهری را بکشد و بهری را اسیر کند.

ثُمَّ اضْطَرَّةً إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ؛ آنکه مضطر کنم او را به عذاب دوزخ، یعنی او را به اضطرار او به دوزخ رسانم بی اختیار او. وَيَسِّنَ الْمَصِيرُ؛ و بد جای بازگشتن است آن، يُقَالُ: صَارَ إِلَيْهِ إِذَا رَجَعَ إِلَيْهِ، و این بر سبیل تهدید و وعید گفت.

۵ اما آنچه متعلق است به قصه آیت مِّنْ قَوْلِهِ: هَذَا بَلَدٌ آمِنٌ وَأَرْزُقُ أَهْلَهُ مِنَ الشُّمْرَاتِ، و آن که چگونه مامن گشت و مأهول شد و مردم به او راه یافتند، آن است که اهل سیر روایت کردند از محمد اسحاق و وهب مَثَبَهُ وَعَبْدَ اللَّهِ عَبَّاسٍ که: چون هاجر به اسماعیل بار بنهاد و او را ساره به ابراهیم داده بود، ساره را رشک آمد برای آن که نور محمدی که در پیشانی ابراهیم بود انتقال افتاد^۱ به اسماعیل، و ساره دانست که آن شرف از او بیفتاد، ساره را کراهت می بود از دیدن هاجر و اسماعیل. ۱۰ حَقَّ تَعَالَىٰ اِبْرَاهِيمَ رَا كَقْت: اینان را از پیش ساره ببر، چون او با تو مردمی کرد تونیز او را رنج و رشک منمای. ابراهیم گفت: بار خدایا! اینان را کجا برم؟ گفت: آن جا که من می فرمایم.

آنکه جبریل آمد و برای ابراهیم بُرَاق آورد، و او به زمین شام بود، تا ابراهیم بر نشست و هاجر و اسماعیل را بر چهار پای نشانند و می برد. چنان که شرح داده شد. ۱۵ چون به جای کعبه رسید، و آن پشته ای بود از ریگی سرخ و پیرامن آن درختکی چند بود از تاه^۲ و سَمُر.

جبریل - علیه السلام - اشارت کرد به آن جا که رکن عراقی است امروز و جای حجر اسود است، و ابراهیم را گفت: خدای تعالی می فرماید که اینان را این جا فرود آور، گفت: یا جبریل! این چه جای است؟ گفت: این جای معظم^۳ است، و خدای تعالی را این جا خانه ای بود آن را بیت المعمور گفتند، و آدم در آن خانه بود، و آن طوافگاه آدم بود، و خدای تعالی پس از این آن را بردست تو آبادان خواهد کردن؟

ابراهیم - علیه السلام - هاجر و اسماعیل را آن جا فرود آورد، و برای ایشان

۱. مر: یافت.

۲. آج در حاشیه کلمه را به صورت: «طلع شجر عظام» معنی کرده است.

۳. مر: عظیم. ۴. دب: دب، آج، لب، فق: بودن.

عریشی کرد تا در زیر آن شدند، و قریبه ای داشتند، اندکی آب در آن جا مانده بود. جبریل گفت: خدای تعالی می فرماید که اینان را این جا رها کن و برو. ابراهیم - علیه السلام - برگشت تا بیاید. هاجر گفت: یا خلیل الله! ما را به که رها می کنی؟^۱ گفت: به آن خدای که مرا فرمود که شما را این جا آرم و رها کنم، و به آن خدای که در غار مرا طعام و شراب داد و پیرو رانید^۲، و به آن خدای که مرا در آتش نگاه داشت. هاجر چون این بشنید، گفت: رَضِيتُ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَأَمْتَلْتُ لِأَمْرِ اللَّهِ، به قضای خدای راضی شدم و فرمان خدای را منقاد شدم. حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ.

ابراهیم برگردید و ایشان را به خدای تسلیم کرد. ساعتی^۳ بر آمد، آن قدری آب که در قریبه [۱۴۲-پ] بود باز خورد^۴، دگر نماند، تشنه شد و شیرش منقطع گشت از تشنگی و گرسنگی، و^۵ اسماعیل از ضعف بیفتاد و پای در زمین می زد.

هاجر درماند، برخاست^۶، دو کوه بود^۷ آن جا: یکی صفا و یکی مروه. ساعتی بر صفا می دوید و ساعتی بر مروه می شد تا هیچ کسی را بیند، یا^۸ حسی و حرکتی نبود، یا مُشْتَفَائِي بود! کس را ندید. با نزدیک کودک آمد، کودک را رنجور و ضعیف یافت، چنان گمان برد که بخواهد مردن، گفت: بروم تا بازی جان کندن و مرگ او نبینم. از میان این هر دو کوه می دوید و می آمد و می شد، گاه بر صفا و گاه بر مروه. ابتدا به صفا کرده بود، تا هفت بار بدوید، به بار هفتم بر مروه بود، و در هر نوبتی بیامدی و اسماعیل را بدیدی. چون او را زنده یافتی، دگر باره بدویدی امید آن را که باشد که چاره ای یابد یا چاره گری. کس^۹ را نمی دید، به بار هفتم که بر^{۱۰} مروه حاصل آمد بنگرید^{۱۱} بنزدیک اسماعیل بیاض آب دید.

محمد اسحاق^{۱۲} گوید: هاجر چون اول بار بر کوه صفا آمد تا بنگرد که^{۱۳} هیچ آبی

۱. دب، آج، لب: رها می کنی.

۲. دب، آج، لب + که: مر: چون ساعتی.

۳. همه نسخه بدلها: ندارد.

۴. اساس: برخاست؛ بانوجه به نسخه وز و رسم الخط راجع تصحیح شد.

۵. همه نسخه بدلها: دید.

۶. همه نسخه بدلها: تا.

۷. مر: کسی.

۸. آج، لب: ندارد.

۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بنگریست. ۱۰. همه نسخه بدلها: محمد بن اسحق. ۱۱. مع، وز: تا.

یا آدمیی^۱ یا انیسی^۱ بیند، از جانب کوه مروه آوازی شنید، از آن جا بدوید و به کوه مروه آمد بنگرید^۲ کس را^۳ ندید. همان^۴ آواز از کوه صفا بشنید، بدوید با کوه صفا آمد، کس را ندید. بار دیگر آواز از کوه مروه شنید^۵، بدوید با کوه مروه آمد، کس را ندید. آواز از صفا می آمد^۶، همچنین تا هفت بار. به بار هفتم مدهوش و متحیر شد، آواز داد که: ای خداوند این آواز! نمی دانم تا تو کئی^۷! آوازت می شنوم و تورا^۸ نمی بینم. به خدای بر تو^۹ اگر بنزدیک تو فرجی و فریادرسی هست، فریاد^{۱۰} رس که هلاک ما را^{۱۱} دریافت. حق تعالی^{۱۱} دویدن و تاختن آن ضعیفه رکنی کرد از ارکان حج، تاهر که به حج آن خانه رود موافقت تاختن [وسعی]^{۱۲} هاجر را هفت بار از میان صفا و مروه سعی کند، ابتدا به صفا و ختم به مروه.

۱۰. آنگه آن آواز^{۱۳} متتابع می بود، و هاجر بر اثر آوازی شد تا بنزدیک درخت رسید. آواز خریر^{۱۴} آب شنید که بر روی زمین می رفت، عجب داشت بدوید و با نزدیک^{۱۵} اسماعیل آمد، آب دید.
- وَهَبْ مُنْبَهً گوید: به بار هفتم که هاجر چون آبی^{۱۶} شد و محنت بغایت رسید، جبریل - علیه السلام - بیامد و پای اسماعیل بگرفت و پاشته^{۱۷} او به^{۱۸} زمین بمالید^{۱۹}، چشمه ای آب پیدا شد. و هر چه ساعت آمد بیشتر بود تا بر روی زمین روان گشت. ۱۵ هاجر از مروه نگاه کرد بیاض و لمعان آب دید، عجب داشت بدوید آبی دید که از زیر پای اسماعیل می بردمید و بر روی زمین می رفت. هاجر بیامد و پاره ای ریگ پیرامن آن آب کرد^{۲۰}، و چاله ای بکرد که آب در او ایستاد، و آنگه قریه از آن آب پر کرد.

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: و.
 ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بنگریست.
 ۳. دب: هیچ راه آج، لب، فق، مب، مر: هیچ کس را.
 ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: می آمد.
 ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: شنید.
 ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بفریاد.
 ۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بفریاد.
 ۸. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بفریاد.
 ۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بفریاد.
 ۱۰. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بفریاد.
 ۱۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بفریاد.
 ۱۲. اساس: ندارد، از معن افزوده شد.
 ۱۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: ووز: آنگه اورا.
 ۱۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا بنزدیک.
 ۱۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: پای.
 ۱۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بفریاد.
 ۱۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بفریاد.
 ۱۸. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بفریاد.
 ۱۹. همه نسخه بدلها: می مالید.
 ۲۰. همه نسخه بدلها، بجز مر: پر کرد.

رسول - علیه السلام - گفت: رَحِمَ اللهُ أُمَّيْ هَاجِرَةَ؛ خدا بر مادر من هاجر رحمت کند، اگر آن آب را منع نکردی^۱ همه بادیه برفتی^۲ آن آب. هاجر را دل نمی داد که از آن آب باز خورد برای اسماعیل، هاتفی آواز داد و گفت: آب بازخور [۱۴۳-ر] و مترس که خدای تعالی این آب را برای شما پیدا کرد، و این^۳ مشرب حُججاج خانه او خواهد بود^۴، و خدای تعالی بر دست شما اساس و قواعد این خانه پیدا خواهد کردن تا خانه را عمارت کنید^۵، و خلائق از اقصای عالم به حج این جا آیند.

هاجر دل خوش گشت و ساکن شد و آب باز خورد، و آن آب هر چه روز آمد زیاده و بیشتر شد، و او بند از پیش او برگرفت تا آب روان گشت و بر^۶ زمین برفت و گیاه بسیار پدید آمد، و زمین سبز شد، و آن درختان که آن جا بود تازه شد.

اتفاق چنان افتاد که جماعتی از قبیله جُرْهُم به بازرگانی^۷ از شام به یمن می شدند، و آن جا منزل^۸ نبود و عادت گذشتن و فرود آمدن، چه آن جا آبی و گیاهی نبود. ایشان به منزلی که ایشان را بود فرود آمدند، و از دور نگاه کردند مرغان را دیدند که آن جا پرواز می کردند با یکدیگر گفتند: به هر حال آن جا باید تا آب باشد که مرغ جایی پرواز کند که آب بود. و از جوانب مرغان روی نهاده بودند پیاسی^۹ به وادی مکه فرومی شدند. گفتند: عَلِيٌّ كَلَّ حَالًا، آن جا باید که^{۱۰} آب باشد.

آنگه دو مرد را اختیار کردند و گفتند: بر اثر این مرغان بروی و بنگری تا کجا می روند، که ایشان سر به آب^{۱۱} دارند. آن دو مرد بیامدند و پی مرغان گرفتند تا به مکه رسیدند. نگاه کردند، هاجر را و اسماعیل را دیدند. زنی و کودکی طفل^{۱۲} تنها بی مردی و انیسی، و آبی دیدند روان و گیاه زاری. عجب داشتند^{۱۳}، بیامدند و او را پرسیدند که: توجتی یا انسی^{۱۴}؟ گفت: من انسم^{۱۵}. گفتند: این آب از کجا آمد، که

- | | |
|--|---|
| ۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر + از آن آب. | ۲. مب: بگرفتی. |
| ۳. همه نسخه بدلها، بجز مع، وز + آب. | ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: خواهد بودن. |
| ۵. مع، وز، دب، آج، لب، فق: کنی / کنید. | ۶. همه نسخه بدلها بجز مب + روی؛ مب: بروی. |
| ۷. مب، مر: به بازرگانی. | ۸. دب، آج، لب، فق، مب، مر: منزلی. |
| ۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیابانی. | ۱۰. همه نسخه بدلها: تا. |
| ۱۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: سرآب. | ۱۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: طفلی. |
| ۱۳. همه نسخه بدلها، بجز مر + و. | ۱۴. آج: انیسی؛ مب، مر: انسی. |
| | ۱۵. فق: انیسم. |

هرگز کس نگفت که این جا آب بوده است؟ و اگر کسی خواهد که چاهی کند^۱ سبصد^۲ چهارصد گز بیاورد کنند تا آبی شور برآید، این چه حال است؟ هاجر قصه خود با ایشان بگفت و اکرام خدای تعالی ایشان را به آن آب. ایشان گفتند: ما را از این آب شربتی^۳ ده که باز خوریم. ایشان را از آن آب داد تا باز خوردند، آبی عذب خوش بود. گفتند: این آب به ملکیت که راست^۴؟ گفت: مرا و فرزند مرا، که خدای ۵ تعالی برای ما پیدا کرد.

آنکه بر کوه رفتند و بنگریدند^۵ همه زمین گیاه زار دیدند و درختان سبز شده^۶، گفتند: تو را در این آب و گیاه مشارکی یا مخاصمی هست یا مدعیی؟ گفت: حاشا، که اصل ملکیت این مراست و این فرزند مرا.

ایشان برفتند و قوم خود را خبر دادند، و ایشان مردمانی بودند خداوندان چهار پا^۷ از گاو^۸ و گوسفند^۹ و شتر. شادمانه شدند، برخاستند^{۱۰} و بار بر نهادند و روی به آن جایگاه [۱۴۳-پ] نهادند و پیرامن آن فرود آمدند، و کس فرستادند به هاجر، و گفتند که: اجازت باشد^{۱۱} در جوار و همسایگی تو فرود آییم؟ که تونیز این جایگاه تنهایی و انیسی نداری، و کسی نیست که برای تو کاری کند، و تو را و فرزند تو را خدمتی^{۱۲} کند. ما این جا فرود آییم و در جوار^{۱۳} تو بباشیم و این فرزند تو را پیوریم، و خدمت به ۱۵ واجب کنیم، و تو ما را از این نصیبی کنی و از این گیاه.

هاجر گفت: روا باشد. ایشان آن جا فرود آمدند، و آن جایگاه به ایشان مأهول شد و نعمت بسیار پدید آمد، و ایشان به راحت افتادند، و خدای تعالی ایشان را برکاتی بداد، و ایشان خدمت به واجب کردند هاجر را و اسماعیل را تا اسماعیل بزرگ شد. و ایشان اصحاب صید بودند، او را صید و خش بیاموختند. و مردم خبر یافتند، روی به ۲۰

۱. مب: این جا چاه بکنند.

۲. فق + یا؛ مر + و.

۳. مع، وز: شربه ای.

۴. اساس و همه نسخه بدنها: کرامت/ که راست.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: نگریدند.

۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: دیدند.

۷. همه نسخه بدنها: پای.

۸. مع، وز: گاف/ گاوا؛ که بر اساس مرخج است.

۹. مع، وز: گوسپند.

۱۰. دب، آج، لب، فق، مر، تا: برخاستند.

۱۱. مع تا + که اگر تو را شاید که ما؛ دیگر نسخه بدنها + اگر تو را شاید که ما.

۱۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: خدمت کاری.

۱۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: چار.

آن جا نهادند و هر جنس متاع و میوه و انواع نعمت آن جا می بردند، و این قصه آن است که چگونه^۱ مأمّن گشت مِنْ حَيْثُ الظَّاهِر.

۵ اما مِنْ حَيْثُ الحَکْمِ خلاف کردند. بعضی علما گفتند: مکه حَرَم بود پیش از آن که ابراهیم - عَلَیْهِ السَّلَام - دعا کرد، و از عهد آدم - عَلَیْهِ السَّلَام - که بیت المعمور^۲ آن جا بنهادند برای او، او محترم و ممیز بود، و پیش از آدم - عَلَیْهِ السَّلَام - در بدایت خلق زمین، که خدای تَعَالی اَوَّل بقعه‌ای که از زمین آفرید بگه^۳ بود جای کعبه، آن را حَرَمی مُحَرَّم کرد و به حرمت ممیز کرد از همه زمین، و زمین از زیر آن به در آورد، از این جا مکه را اُمّ القُرَى خوانند که اصل همه زمین از اوست، و بمثابت متولد می است از او.

۱۰ و بیان آن که مکه همیشه مُحَرَّم^۴ بود آن است که در خبر می آید که: چون رسول - عَلَیْهِ السَّلَام - مکه بگشاد، خُزاعی^۵، هُذَلِی^۶ را بگشت، پیغامبر - عَلَیْهِ السَّلَام - خطبه‌ای کرد و در آن خطبه گفت: بدان^۷ که خدای تَعَالی مکه را حَرَمی مُحَرَّم^۸ کرد آن روز که آسمان و زمین آفرید. حلال نباشد کسی را که به خدای و قیامت ایمان دارد که آن جا خون ریزد، یا درخت او ببرد، و خدای تَعَالی هیچ کس را حلال نکرد این حرمِ اِلَّا مرا یک ساعت و پس از آن حرام کرد. اَلَا! و هر که حاضر است سخن من بشنوی و یادگیری و به غایبان برسانی. و اگر کسی گوید پیغامبر آن جا خون ریخت، بگوی^۹ که: خدای او را حلال کرد یک ساعت، باز حرام کرد تا به روز قیامت.

و روایت کرده اند از عبدالله عباس که گفت: چون خانه خدای بران^{۱۰} کردند، چون به اساس ابراهیم - عَلَیْهِ السَّلَام - رسیدند، سنگی بیافتند بر آن جا نقش کرده

۱. همه نسخه بدلها: چون.

۲. میج + بود.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مکه.

۴. دب، لب، فق، مب، مر: محترم.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: خزاعه.

۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: هذلی.

۷. بدانی / بدانید.

۸. دب، آج، لب، فق، مب، مر: محترم.

۹. همه نسخه بدلها + نه.

۱۰. آج، لب: بگوید؛ مب: بگو؛ دب، فق: بگوید.

۱۱. فق: وبران.

- کتابتی [نه] ^۱ به لغت عرب. راهبی را بخواندند، و مردی را از اهل یمن تا آن بخواندند ^۲، نبشته ^۳ بود: **أَنَا اللَّهُ ذُو بَكَّةَ حَرَمْتُهَا يَوْمَ خَلَقْتُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرَ وَيَوْمَ وَضَعْتُ هَذَيْنِ الْجَبَلَيْنِ [۱۴۴-ر] وَحَفَفْتُهَا بِسَبْعَةِ أَفْلَاحٍ حُنْفَاءَ ^۴ لَا تَزُولُ ^۵ حَتَّى يَزُولَ أَحْشَابُهَا مُبَارَكٌ لِأَهْلِهَا فِي الْمَاءِ وَاللَّبْنِ**، نبشته ^۶ بود: من خدایم خداوند بکّه ^۷ حرام بکردم این شهر را آن روز که آسمان و زمین آفریدم و آفتاب و ماه، و آن روز که این کوهها بنهادم این جا، و هفت فریشته با استقامت راموکل کردم بر او، و این زایل نشود تا کوهها زایل شود ^۸، و برکت کردم اهل این شهر را در آب و در شیر. و نیز استدلال کردند بر آن که همیشه حرم بود بِقَوْلِهِ تَعَالَى: رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دَرِيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ ^۹، و بعضی دگر گفتند: حلال بود پیش از ابراهیم - علیه السلام - و اما به دعای ابراهیم حرام شد و استدلال کردند به خبری که روایت کردند از ابوهریره که رسول - علیه السلام - گفت: ابراهیم بنده خدا بود و خلیل او بود، و او مگه به حرام کرد، و من بنده خدایم و رسول خدایم، من مدینه را حرام کردم، از میان این دو کوه درختش نبرند، و صیدش رانرنجانند، و در او سلاح برنگیرند، و گیاهش ندروند **إِلَّا بِرَأْسِي**.
۱۰. و قول اول درست تر است، و ممکن است جمع کردن میان هر دو قول بر وجهی که مناقضت زایل بود، و آن آن است که مگه و ماوالاها همیشه حرم ^{۱۰} بود به آن اخبار به معنی آن که ممنوع و مصون بود از حلول عقوبات چون مسخ و تحسف و سطوات جباران. و ابراهیم - علیه السلام - درخواست از خدای تعالی تا آن را ایدامت کند و پیوسته بدارد. و ممکن بود که حرام بود به این معنی که گفتیم، و لکن از روی حکم شرع که مُحَرَّم شد به دعای ابراهیم مُحَرَّم شد.
۲۰. و حسن بن القاسم ^{۱۱} روایت کند از بعضی اهل علم که: چون آدم - علیه السلام -

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

۲. همه نسخه بدلها: بخواند.

۳. همه نسخه بدلها: نوشته.

۴. آج: حَفَاءَ.

۵. همه نسخه بدلها: لایزول.

۶. مبه، مر: مگه.

۷. سورة ابراهیم (۱۴) آیه ۳۷.

۸. همه نسخه بدلها: حسین بن القاسم.

۹. مر: حرام.

به زمین آمد ایمن نبود از شیطان و مکر او، پناه با خدای داد. عَزَّوَجَلَّ. خدای تَعَالَى جماعتی فریشتگان را بفرستاد تا گرد مکه در آمدند از چهار جانب، حق تَعَالَى چندان که فریشتگان ایستاده^۱ بودند حَرَم کرد.

و در خبر هست که: ابراهیم - علیه السلام - بنای خانه تمام کرد. جبریل - علیه السلام - آمد و ابراهیم را مناسک حج و معالم و ارکان حج باز آموخت، و او را حدود حَرَم باز نمود، و هر کجا در عهد آدم فریشته ای ایستاده^۲ بود فرمود تا علامتی بنهاد و سنگی نصب کرد و به خاک استوار کرد پیرامن او.

و اول کس^۳ که حدود حَرَم پیدا کرد ابراهیم بود. علیه السلام. پس همچنان بود تا به روزگار قُصَی، او تجدید^۴ کرد، همچنان بود تا قریش در بعضی غزوات بعضی از آن علامات بیفگندند، رسول را - علیه السلام - سخت آمد. جبریل - علیه السلام - آمد و گفت: دل مشغول مدار که هم ایشان آن علامات^۵ باز جای^۶ نهند.

آنکه بیامد و در قبایل قریش ندا کرد و گفت: شرم نداری؟ خدای تَعَالَى شما را اکرام کرد به این خانه و این حَرَم اکنون علامات و حدود او باطل کردی، نه اکنون شما را دلیل کنند و بر بایند؟ همه گفتند: [پ ۱۴۴] راست می گوید، بیامدند و آنچه از آن علامات قلع کرده بودند باز جای^۷ نهادند و استوار کردند، جبریل آمد و گفت: یا رسول الله! آنچه از حَرَم و اعلام^۸ قلع کرده بودند به دست خود با جایگاه نهادند. پیغامبر گفت: إِنْ شَاءَ اللَّهُ که راست نهاده باشند. جبریل - علیه السلام - گفت: هیچ کس از ایشان سنگی بر جای نهاد^۹ و إِلَّا فریشته ای با او همدست بود تا خطا نهد و به جای خود نهاد، همچنان می بود تا عام الفتح تمیم بن اسد الخُزاعی مجدّد کرد، پس از آن در عهد عمر خطاب چهار مرد را بفرستاد از قریش تا مجدّد کردند، و در عهد

۱. مع: استاده.

۲. دب: استاده.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: کسی.

۴. همه نسخه بدلهای بجز فق، مر: تعدید.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: اعلام.

۶. مر: به جای.

۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: با جای.

۸. دب، آج، لب، فق، مر + او.

۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر: نهادند.

۱۰. مر + آن که.

۱۱. دب، مر: نهند.

عثمان نیز مجدد کردند.

وحدود حَرَمِ چنان که در اخبار آمد از اهل سیر بَرّراه مدینه از جانب مُعْتَمِر^۱ سه میل است، و از راه یمن هفت میل است، و از راه جُدّه ده میل است، و از راه طائف بَرّره عَرَفَات یازده میل است، و از راه عراق هفت میل است، و از راه مَعْرَة نُه میل است.

۵

و حدود حرم در شرع نباید شناختن تا احکامی شرعی که به آن تعلق دارد به جای آرند از تحریم صید و قلع شجر^۲ و چیدن گیاه، و آن که با^۳ حرم گریزد او را ایذاء نکنند، و هَدّی جز در حرم نشاید کشتن. و آن کس که عُمَره آرد نشاید که از حرم به در شود پیش از حَلْق یا تقصیر عَلٰی خِلَافِ فِیهِ بَيْنَ الْفُقَهَاءِ، اگر برود و تقصیر دَرُجَلْ کند بنزدیک ابوحنیفه و محمد بن الحسن، خونی لازم آید او را، و بنزدیک ابویوسف چیزی نباشد بر او، و احکامی بیشتر^۴ در باب حج و عُمَره متعلق است به حَرَمِ در کتب فقه مشروح باشد. و حَدِّ حَرَمِ بنزدیک اهل البیت - علیهم السّلام - بریدی باشد در بریدی، و برید چهار فرسنگ بود.

۱۰ اما اجابت دعای ابراهیم در آن جایگاه عَاجِلًا آن بود که: آن قوم را از قبیله جُرْهُم آن جا آورد. چنان که برفت. و از جمله مفاخر او آن است که مقصد عالمیان است برای حج، و از مفاخر او آن است که مولد سید اوّلین و آخرین است، و اخباری که از رسول - علیه السّلام - در ذکر حَرَمِ و فضل او و فضل مکه و فضایل خانه آمده است آن را حضری نیست، ظَرْفِی گفته شود:

عبدالرحمن بن سابط روایت کند که: چون رسول - علیه السّلام - از مکه به مدینه می آمد، بیامد و طواف خانه بکرد و استلام^۵ ارکان بکرد، چون به میان مسجد الحرام رسید با کعبه نگرید^۶، گفت: من می دانم که در همه روی زمین از تو فاضلتر جایی نیست، و از تو دوست تر و محبوبتر بنزدیک خدای تعالی، و در جهان هیچ جایی

۲. من اشجار.

۱. همه نسخه بدلها: تکمیل.

۴. مع، وز: احکامی بسیار دیگر نسخه بدلها: احکام بسیار.

۳. دب: در.

۶. دب، آج، لب، فق، نب، مر + حجرو.

۵. همه نسخه بدلها: فضایل.

۷. مع: می نگرید دب، آج، لب، فق، نب، مر: نگریست و.

نیست که من دوست تر دارم از این جا، و لکن کافران مرا رها نمی کنند که این جا مقام کنم. آنکه گفت: ای بنی عبید منأف! حلال نباشد هیچ کسی^۱ را که منع کند کسی را که خواهد که نماز کند در این مسجد به شب و به روز.

و در خبر است که بعضی زنان رسول گفتند: [۱۴۵-ر] اگر نه هجرتستی ما از مکه نرفتمانی هرگز که هیچ جای نیست که آسمان به زمین نزدیکتر است از آن که به مکه، و هیچ جای ماه چنان نکون بود که به مکه، و دلها به هیچ شهر چنان خوش نبود که به مکه.

و هشام بن عروه روایت کند که رسول - علیه السلام - گفت چون به مدینه خواست آمدن^۲: بار خدایا! مدینه دوست داشته گردان بر من چنان که مکه، و هوایش درست کن و برضاع و مدش برکت کن و تیبی^۳ که آن جاست نقل فرمای با جحفه.

و ابوسلمه^۴ روایت کند که: روز فتح^۵ رسول - علیه السلام - بر حجون بیستاد^۶ و گفت: ای مکه! تو بهترین زمینهایی که خدای^۷ آفرید، و محبوبتر بنزدیک خدای^۸، و اگر مرا از این جا بیرون نیکردندی من هرگز اختیار مفارقت تو نکردمی. و تو حرمی^۹ محرم، کس را هرگز حلال نبوده است الا مرا، و آن نیز یک ساعت پس از آن حرام است تا به قیامت. درختش نبرند و گیاهش نچینند، و گم شده ایش^{۱۰} که یابند^{۱۱} برنگیرند مگر برای تعریف. عباس گفت: یا رسول الله! لا اذخر، که اذخر بنگیرد^{۱۲} اما را از آن مرده وزنده. رسول - علیه السلام - اذخر استثنا کرد و گفت: لا اذخر.

اما ایمنی او از روی حکم و صورت آن است که: حق تعالی اهل او را و وحوش و طیور او ایمن کرده است تا کس ایشان را نیازارد و نکشد و صید نکند، و کسهایی که آن جا تعدی کردند به چه عذابهای عاجل گرفتار شدند، چنان که

- | | |
|-------------------------------------|--|
| ۱. همه نسخه بدلها: کس. | ۲. همه نسخه بدلها، بجز مع، وز+ گفت. |
| ۳. مع: لب، فق، مر: بتی. | ۴. همه نسخه بدلها: ابوسلم. |
| ۵. همه نسخه بدلها، بجز مع، وز+ مکه. | ۶. همه نسخه بدلها: بیستاد. |
| ۷. مع+ تعالی تورا. | ۸. دب، آج، لب، فق، مب: خدایی. |
| ۹. اساس: حرمی ای/ حرمی. | ۱۰. همه نسخه بدلها، بجز وز: گم شده اش. |
| ۱۱. مر: بیستد. | ۱۲. دب، لب، فق، مر: بنگیرد. |

گفته اند في قوله في سورة الحج: وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ يَظْلِمُ نَفْسَهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ^۱.
 اما آهن و حوش و طیور در حکم شرع پیدا کردیم و اما از روی قهر چنان است
 که اگر شیر با گاو، و یوز با آهو، و سگ با خرگوش بایستند هیچ یکدیگر را گزند
 نکنند، و یک از یک ایمن باشند مادام تا در حرم باشند، و کبوتر و دیگر مرغان بر سر
 و دوش مردم می نشینند و کس زهره ندارد که بگیرد. تا در خبر است که آزموده اند و
 روایت کرده که: چند کس از آنان که در حرم بی حرمتی کردند و کبوتر حرم
 بگرفتند و بکشتند^۲، هنوز آن در شکم ایشان بود^۳ که شکمشان بترکید.

و عبدالمعز بن اُبی روایت کند که: جماعتی به ذی طوی فرود آمدند، آهو
 می آمد با مردم انس گرفته و احترام نمی کرد. یکی از ایشان پای آهوی بگرفت.
 گفتند: دست بدار. ساعتی می داشت^۴ چندان که آهو بول کرد. چون به قیلوله
 بختند، ماری بیامد و بر شکم آن مرد بخت، چون از خواب در آمدند، او را گفتند
 [۱۴۵-پ]: بنگر تا به آن بی حرمتی^۵ که کردی چه آمد تو را^۶؟ چندان که خواستند
 که آن مار را دور کنند، دور نشد از شکم او تا مرد^۷ حدث کرد از خوف او، آنگاه فرود
 آمد و برفت.

مُجاهد روایت کند که: در جاهلیت از پس قُصی بن کلاب جماعتی بازرگانان
 از شام می آمدند و به وادی ذی طوی فرود آمدند و آهو می گردید و چهره می کرد. مردی
 از ایشان گمان برداشت و آهوی^۸ را بزد و بیفگند و بکشتند و پوست بکشیدند^۹ و آتش
 بر کردند تا بپزند. بعضی در دیگ نهادند و بعضی بر آتش. از آن آتش شرری بجست و
 در آن قوم افتاد و جمله بسوختند، و جامه های ایشان و متاع ایشان و رختشان نسوخت.
 و اما اجابت دعای ابراهیم در ثمرات، آن است که در خبر می آید از جُبیر بن
 مُطعم و از زهری و از مُحَمَّد بن الْمُثَنِّد^{۱۰} که چون ابراهیم - علیه السلام - این دعا کرد،

۱. سورة حج (۲۲) آیه ۲۵.

۲. دب، آج، لب، فق، مر + بخوردند.

۳. آج، لب، فق، مر: بیرون نیامده بود.

۴. مر: نگاه داشت.

۵. بی حرمتی.

۶. دب، آج، لب، فق: چه چیزی پشت آمد؛ مر: چه چیز پشت آمد.

۷. آج، لب، فق: تا او را؛ دب: تا او از.

۸. آج، فق، مر: آهویی.

۹. مع: کنند؛ دیگر نسخه بدلها: بکنند. ۱۰. اساس: المکندر؛ با توجه به مع و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

خدای تعالی جبریل رافرستاد تا دهی از دههای شام از جمله آن که بسیار میوه‌تر و نیکو میوه‌تر بود از زمین برکنند و برپر گرفت و بیاورد و گرد خانه بگردانید و بر زمین طایف بنهاد تا از آن جا انواع نعمت می‌برند به مکه.

و سعید جُبیر می‌گوید: به دعای ابراهیم بود که اهل مکه را گوشت و آب زیان نمی‌دارد، و الا هر جای جز مکه که طعام ایشان گوشت و آب باشد درد شکم آرد. ۵
 عبدالله عباس گفت: ابراهیم دعا کرد بر اهل مکه به برکت گوشت و شیر، لاجرم در همه زمین جای^۱ نباشد که گوشت و شیر بیشتر بود از آن که به مکه. وَاللَّهِ وَلِيُّ التَّيْسِ^۲.

قَوْلُهُ تَعَالَى: **وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ**؛ یاد کن ای محمد چون برداشت قواعد خانه^۳ را ابراهیم و اسماعیل. ۱۰

خلاف کردند در آن که قواعد خانه ابراهیم نهاد، یا خود مانده بود ابراهیم برداشت.

مجاهد و عمرو بن دینار گویند: قواعد خانه خود ابراهیم نهاد، و جای خانه پشته‌ای بود از ریگ سرخ به شکل قبه‌ای، و بعضی دیگر^۴ مفسران گفتند: خانه، اول آدم - علیه السلام - بنا کرد، به طوفان نوح پیران^۵ شد قواعد او بر جای بماند، ابراهیم - علیه السلام - بر آن قواعد بنا کرد، و این قول عبدالله عباس است و عطا. ۱۵

محمد بن علی^۶ باقر گوید - عَلَيْهِمَا السَّلَام: با پدرم بودم زین العابدین^۷، و او طواف خانه می‌کرد. مردی بیامد و دست بر پشت او نهاد و گفت: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! من می‌خواهم تا مسأله‌ای پرسم. پدرم جواب نداد [۱۴۶-ر] او را تا که از طواف فارغ شد، و به مقام ابراهیم آمد و نماز کرد. آنکه در حُجره آمد و بنشست و گفت: کجا شد این سایل^۸؟ مرد برخاست و گفت: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! سایل منم. گفت: بیار تا چه می‌پرسی؟ گفت: مرا خبر ده از ابتدای طواف این خانه تا کی بود و چگونه بود و چرا بود؟ ۲۰

۲. دب، آج، لب، فق، مر: التوفیق.

۱. مر: جایی.

۴. همه نسخه بدلها، بجز مب + از.

۳. مر: خوانه.

۶. همه نسخه بدلها، بجز مب: محمد علی.

۵. فق: ویران.

۸. مر + این.

۷. مر: علیه السلام.

پدربم گفت او را که: تو از کجایی؟ گفت: از شام. گفت: از کدام شهر؟ گفت: از بیت المقدس. گفت: کتابتین خوانده‌ای- یعنی توریت و انجیل؟ گفت: آری.

گفت: ای برادر اهل شام! اما ابتدای طواف آن بود که چون خدای تعالی فریشتگان را گفت: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...،** ایشان گفتند: **أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا؟** **الْآيَةُ حَقُّ تَعَالَى** گفت: **إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ** ^۱.

ایشان بترسیدند، گفتند: به نادانی، ما ^۲ بر خدای اعتراض کردیم، بیامدند و در ^۳ خدای تضرع کردند و گگرد عرش طواف کردن ^۴، خدای تعالی به ایشان نظر کرد و رحمت ^۵ فرمود فرستاد. آنگاه در زیر عرش خانه ای بنهاد بر چهار ستون از زبرجد سبز، و آن را غاشیه ای ساخت از یاقوت سرخ، و آن را بیت الضراح نام نهاد. آنگاه فریشتگان را گفت: طواف عرش رها کنی و گرد این خانه طواف کنی، و آن بیت المعمور است که خدای تعالی آن را یاد کرد در قرآن. هر روز هفتاد ^۶ هزار فریشته در آن جا شوند تا به روز قیامت نیز به آن جا نرسند.

آنگاه خدای تعالی جماعتی فریشتگان را به زمین فرستاد، گفت: در برابر این خانه در ^۷ زمین خانه ای کنی به این طول و عرض و ارتفاع، تا چنان که شما ^۸ طواف این خانه می‌کنی، اهل زمین طواف آن خانه کنند. مرد گفت: راست گفتی ای پسر رسول خدای، همچونین بود.

و در خبر است که: یک روز جبریل- علیه السلام- بنزدیک رسول آمد، و عصابه ای بر سر بسته، گرد بر آن عصابه نشسته بود. رسول- علیه السلام- گفت: این گرد چیست؟ گفت: من به زیارت خانه کعبه بودم، جماعتی فریشتگان با من بودند، زحمت کردند در طواف بر یکدیگر، این گرد پره‌های ^۹ ایشان است.

۲. همه نسخه بدلها، بجز مب: نیادا که ما.

۴. همه نسخه بدلها بجز مب + گرفتند.

۶. مرز هفت.

۸. مرز اهل سما.

۱. سورة بقره (۲) آیه ۳۰

۳. دب، آج لب، فق، مرز از.

۵. مع، وزه به ایشان.

۷. دب، آج، لب، فق، مرز + روی.

۹. لب، فق، مرز: گردهای.

وليث بن معاذ روایت کند از رسول - علیه السلام - که او گفت: این خانه یکی است از پانزده خانه: هفت در آسمانها^۱، و هفت در زیر زمینها^۲، یکی از برابریکی، و هر یکی را جرمی^۳ هست چندی جرم^۴ این خانه، با اگر بیوفتد، بعضی بر بعضی آید، و هر خانه ای را عمارت کننده ای هست از زواری آن^۵ چنان که این خانه را عمارت کننده است از زایران^۶.

و در خبر است [۱۴۶-پ] که: چون آدم - علیه السلام - به زمین آمد، و طولی او چندان بود که سر او در ابرمی سود تا اَصْلَع^۷ شد، دواب زمین از او می رمیدند، از خدای درخواست تا قَدَّ او با قوام شصت گز آورد، و او پیش از آن آواز فریشتگان شنیدی و با ایشان حدیث کردی، چون بالای او به این مقدار باز آورد خدای تعالی، او^۸ در زمین تنها تنگ دل^۹ شد، در خدای بنالید، خدای تعالی برای او خانه ای فرستاد از بهشت از یاقوت صُرخ^{۱۰} بر طول و عرض کعبه، دو در بر او گشاده از زمرد سبز: یکی بر مشرق و یکی بر مغرب، و او را گفت: گرد این خانه طواف می کن، و بنزدیک این خانه نماز می کن، چنان که فریشتگان گرد عرش طواف می کنند و نماز می کنند. و سنگ^{۱۱} بفرستاد آغنی حَجْرًا سَوْدًا^{۱۲}، تا چون بگرید^{۱۳} اشک به آن بسترده، و آن از دُزئی سپید بود. چون مشرکان و ناپاکان دست در او مالیدند سیاه شد.

و در خبر هست که رسول - سَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - گفت: حَجْرًا سَوْدًا، یاقوتی بود از یاقوتهای بهشت، اگر نه آن بود^{۱۴} که کافران و مشرکان پلید دست در او مالیدند، هیچ خداوند عاhtی دست به او نبردی الا که شفا یافتی.

آدم از زمین هند پیاده به مکه آمد به حج خانه، جبریل در پیش او، او را دلیلی می کرد.

- | | |
|--|--|
| ۱. همه نسخه بدلها، بجز مب: در آسمان نهاد. | ۲. دب، آج، لب، فق، مر: زمین. |
| ۳. همه نسخه بدلها: حرمی. | ۴. همه نسخه بدلها: حرم. |
| ۵. همه نسخه بدلها بجز فق، مب + خانه: فق: زایران. | ۶. آج، لب، مر: زواریان. |
| ۷. آج، لب، فق: اصلاح. | ۸. همه نسخه بدلها، بجز مب + را. |
| ۹. همه نسخه بدلها، بجز مب: دل تنگ. | ۱۰. همه نسخه بدلها بجز مب: صرخ. |
| ۱۱. آج، لب، فق، مر: سنگی. | ۱۲. دب، آج، لب، فق، مر: حَجْرًا سَوْدًا. |
| ۱۳. دب، آج، لب، فق، مر: تا پتگریست. | ۱۴. همه نسخه بدلها، بجز دب، مب: بودی. |

- راوی خبر گوید مُجاهد را گفتم: چرا پیاده آمد، بر مرکوبی^۱ نشست؟ گفت: و کدام چهار پای او را بر گرفتی^۲ که^۳ هر گام که او نهادی سه روزه راه ماست^۴، هر کجا پای فرو نهاد امروز آبادانی است، و هر چه از میان خطوات او افتاد امروز بیابان است. به مکه آمد و جبریل او را مناسک پیاموخت از خدای، و آدم حج کرد.
- چون فارغ شد، فریشتگان او را تهنیت کردند، گفتند: بُرَّحَجُّک؛ حجت پذیرفته^۵ باد، ما این خانه را پیش از تو زیارت کرده ایم به دُو هزار سال. گفت: در طواف چه گفتی^۶؟ گفتند: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ. آدم هم این کلمات می گفت، خدای تعالی گفت: تو بیفزای و بگو: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ^۷، آدم^۸ می گفت. چون به ابراهیم رسید، او را گفتند^۹ بیفزای^{۱۰}: اَللَّهِ الْعَظِيمِ.
- عبدالله عباس گفت: آدم چهل حج کرد از زمین هند به مکه پیاده. آن خانه^{۱۱} همچنان بود تا ایام طوفان نوح. چون ایام طوفان خواست بودن، خدای تعالی فرمود تا با آسمان چهارم بردند، و به یک روایت با آسمان هفتم. و خدای تعالی جبریل را فرستاد تا سنگ سیاه در کوه بُوقُبَیْس پنهان کرد صیانت آن را از غرق طوفان. چون طوفان کناره شد، جای خانه خالی ماند [۱۴۷-۱۴۸] تا به روزگار ابراهیم. علیه السلام.
- چون خدای تعالی ابراهیم و اسماعیل را فرمود که خانه مرا به مکه بنا کنی، ابراهیم ندانست که کجا باید کرد^{۱۲}، گفت: بار خدایا! مرا بنمای تا کجا باید کردن این بنا. حسن بصری روایت کند از امیرالمؤمنین علی. علیه السلام. که: خدای تعالی بادی بفرستاد نرم نام آن بار سَکِیْنَه^{۱۳} بر صورت ماری دوسر، در پیش ابراهیم ایستاد تا

۱. دب، مر: مرکبی.

۲. دب، مر: چهار پای او را می توانست کشیدن؛ آج، لب، فق: کدام چهار پای او را می تواند کشید.

۳. میج، وز، آج، لب، مر: چو؛ دب، فق: چون.

۴. دب، آج، لب، فق، مر: ما بودی.

۵. میج، وز، پذیرفته؛ لب: پذیرفته.

۶. گفشی / گفتید.

۷. همه نسخه بدلها، بجز میب، مر: العلی العظیم.

۸. دب، آج، لب، فق، مر: این کلمات.

۹. همه نسخه بدلها، بجز میب: رسید گفت.

۱۰. میج، وز: گفت.

۱۱. دب، آج، لب، فق، مر: پیاده آمد بدان خانه.

۱۲. مر: کجا بنا کند؛ دب، آج، لب، فق: که کجا بنا باید کردن.

۱۳. مر + بود.

او را به مکه آورد. آنکه بیامد و بر جای خانه کعبه چندان که اساس آن است بخت چون طوقی، ابراهیم - علیه السلام - رسم برزد و بر آن رسم بنا کرد.

عبدالله عباس گفت: خدای تعالی ابری بفرستاد تا با ابراهیم می رفت. چون به مکه رسید بر بالای خانه کعبه بایستاد و سایه افکند، حق تعالی گفت: چندان که^۱ سایه این ابراست بنا کن.

۵

و بهری دیگر از مفسران گفتند: حق تعالی بادی^۲ بفرستاد تا اساس خانه بر رفت^۳.

قولی دیگر آن است که: جبریل - علیه السلام - آمد و رقم برزد^۴ تا ابراهیم بر آن^۵ بنا کرد، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ^۶، آنکه ابراهیم - علیه السلام - بنا می کرد و اسماعیل سنگ می داد:

۱۰

در خبر می آید که: ابراهیم به سُریانی می گفت، و اسماعیل به تازی جواب می داد، هر یک از ایشان زبان صاحبش می دانست و لکن جواب نمی دانست دادن. بنا می^۷ کردند تا بر آوردند، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَإِذْ تَرَفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَأَسْمِعِيلُ.

۱۵

عبدالله عباس گفت: أُصُولُهُ الَّتِي كَانَ قَبْلَ ذَلِكَ عَلَيْهَا، آن بناها که پیش از آن بر آن^۸ بود. کَلْبِيْ كُتِبَ: أَسَاسُهُ وَأَجِدْتُهَا قَاعِدَةً، قَانَ الْكُمَيْتِ:

زَانَتْ عَوَالِيَهَا قَوَاعِدُهَا

۲۰

مفسران گفتند: آن را از سنگ پنج کوه بنا کرد. طُور سَيْنَا، و طُور زَيْتَان، و لُبْنَان، و جُودِي، و جِرِي، و اساس و قاعده از کوه جری بود. چون به جای سنگ سیاه رسید، هر سنگ که بروی می نهاد جای نمی گرفت و می افتاد. اسماعیل برفت تا طلب سنگی کند درخور آن جایگاه. تا او برفته بود، جبریل - علیه السلام - بیامد و

۱. مر + به.

۲. ماب: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها + سخت.

۳. لب، مر: برفت.

۴. دب، آج، لب، فق، مر + رقم.

۵. سورة حج (۲۲) آیه ۲۶.

۶. آج، لب، فق: بنایی.

۷. لب، فق: طور زیتان.

۸. دب، آج، لب، فق، مر: پیش از آن.

سنگ در جای خود نشاند.

و به یک روایت چون به جای سنگ رسید، گفت^۱: برو سنگی نیکو بجوی و
بیار که این در برابر روی مردمان خواهد بود. برفت و چند سنگ بیاورد، ابراهیم هیچ
نپسندید. از کوه ابوقبیس آواز آمد که: یا اِبرَاهِیْمُ! تو را بنزدیک من ودیعی هست
بستان. ابراهیم بیامد و سنگ برگرفت، و فقی^۲ آن جایگاه بود نه کم و نه بیش.
بهری دیگر از مفسران گفتند: خدای تعالی هفت فرشته را [۱۴۷-پ] بفرستاد
تا ابراهیم را یاری دادند بر بنای خانه. چون فارغ شدند، گفتند: رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا، و این
از جمله آن مواضع است که قول در او حذف کردند، تقدیر این است: يَقُولَانِ رَبَّنَا، و
آن محذوف^۳ در جای حال بود، تقدیر چنین که: وَأَذُ يُرْفَعُ اِبْرَاهِیْمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ
وَأَسْمَعِیلُ قَائِلِیْنِ رَبَّنَا، وَالتَّقْدِیرُ: یا رَبَّنَا، و لکن حرف ندا بیفکنند برای آن که کلام بر
او دلیل کرد.

تَقَبَّلْ مِنَّا؛ از ما بپذیر و ما را ثواب ارزانی دار بر او. اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیْعُ
الْعَلِیْمُ؛ که توشنوا و دانایی، سَمِیْعٌ لِاقْوَالِنَا عَلِیْمٌ بِاَفْعَالِنَا؛ قول ما می شنوی و فعل ما
می دانی بدان که سمعی و بصیری.
اهل علم در او خلاف کردند. بعضی گفتند: دو صفت زاید است بر سایر
صفات، و بعضی گفتند: راجع است با عالمی، یعنی عالم است به مشمولات و
مُبَصَّرَات. و درست مذهب آن است که: مرجع او با حیی^۴ است سمیع و بصیر حیی^۴
باشد که آفت از او دور بود، و خدای تعالی در ازل سمیع و بصیر بود برای آن که حیی
بود و بر او آفت روا نه، و در لایزال وصف کنند او را بر آن که سامع و مبصر است برای
آن که مرجع این دو لفظ با مُدْرِکی است، و مُدْرِکی^۵ موقوف باشد بر وجود مُدْرِك، و
«علیم» مبالغه باشد در عالم.

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِیْنِ لَكَ، این^۶ هم حکایت دعای ایشان است: بار خدایا!
ما را مُسَلِّم و مُسْتَسْلِم و مُنْقَاد فرمان تو کن، یعنی الطافی که ما به آن مقیم شویم

۱. اسام در حاشیه افزوده: اسمعیل را.

۲. دب، آج، لب، فق، مر: بروفق.

۳. دب، آج، لب، فق، مر: کردند.

۴. میج، ون، لب، فق، مب: حی.

۵. همه نسخه بدلها، بجز میج، ون و این.

۶. مر: مدرک.

برایمان، و با آن ثبات باشد ما را بر ایمان از ما باز مگیر.

ابوالقاسم بلخی و ابومسلم بحر اصفهانی^۱ گفتند: معنی «جَعَلَ» در آیت حُكْم و تَسْمِیت است، یعنی بر ما به اسلام حکم کن و ما را مسلمان نام کن، چنان که گفت: وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا^۲.

۵ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ، هم این دعا که خود را کردند اِذَا به دوام و به ثبات و اِذَا به زیادت الطاف و اِذَا به حُكْم و تَسْمِیت برای فرزندان خود بکردند. و «مِنْ» تبیین را باشد، و روا بود که تبعیض بود. وَ اَرْنَا مَنَاسِكَنَا؛ و با ما نمای، یعنی اعلام کن ما را مناسک حج، بیانش: لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا اَرِيكَ اللهُ...، اَنْی عَلَّمَكَ اللهُ. و این کثیر و رُوِیَس خوانند: «اَرْنَا» به سکون «را»، چنان که شاعر گفت:

۱۰ اَرْنَا اَدَاوَةَ عَبْدِ اللهِ نَمَلُوْهَا مِنْ مَاءِ زَفْرَمٍ اِنَّ الْقَوْمَ قَدْ ظَمِئُوا
و ابوعمر و به اختلاس خوانند بَيْنَ الْحَرَكَةِ وَالسُّكُونِ، و باقی قراء به کسر صریح خوانند: «اَرْنَا».

مفسران در مناسک خلاف کردند [۴۸]، عبدالله عباس و حسن وقتاده گفتند: مَعَالِمُ الْحَجِّ، مراد به مناسک معالِم و ارکان و افعال حج است. مُجَاهِد و عَطَا گفتند: مناسک مذابح بود، و نَسِيكَةٌ گویند ذَبِيحَةٌ، را یعنی آن گویند که او را بکشند.

اَصَمٌ گفت: مَوَاضِعَ عِبَادَتِنَا. و نَسِكٌ عبادت بود، و نَاسِكٌ عابد بود، و تَشَكُّكَ تَعَبُّدٌ بود، چنان که شاعر گفت:

۲۰ وَقَدْ كُنْتُ مَسْتُوْرًا كَثِيْرًا تَشَكِّيْ فَهَتَكْتَ اُسْتَارِيْ وَلَمْ تُبْقِ لِيْ نُسْكًا
و گفته اند: اصل او در لغت غَسْلٌ بود، يُقَالُ: تَشَكَّتْ ثَوْبُهُ اَنْی غَسَلَهُ، و در شرع، اسمی بود عبادت را، و مِثْلُهُ قَوْلُهُ: اِنَّ صَلَاتِيْ وَنُسْكِيْ^۳، اَنْی عِبَادَتِيْ، برای آن که در عبادت غَسْلٌ گناهان بود تَشْبِيْهًا بِغَسْلِ التَّوْبِ.

براء بن عازب گفت: رسول - علیه السلام - روز عید اَصْحَى برون آمد و گفت:

۱. دب، آج، لب، فق: اصفهانی.

۲. سورة زعفر (۴۳) آیه ۱۹.

۳. سورة نساء (۴) آیه ۱۰۵.

۴. سورة انعام (۶) آیه ۱۶۲.

أَوَّلُ نُسُكِنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا الصَّلَاةُ ثُمَّ الذَّبْحُ، نماز را و ذبح را نُسُك خوانند، و جمله افعال حج مناسک باشد، قَالَ اللهُ تَعَالَى: فَفِدْيَتُهُ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ^۱. چون ابراهیم -علیه السلام- این دعا کرد، جبریل آمد -علیه السلام- و او را مناسک حج باز آموخت.

- و عبدالله عمر روایت کند از رسول -علیه السلام- که او گفت: جبریل بیامد و دست ابراهیم گرفت و او را به منا برد و آن جا نماز پیشین و دیگر و شام و خفتن و بامداد بکرد، آنگاه او را به عرفات آورد، و چون نماز پیشین درآمد، نماز پیشین و دیگر بکرد^۲، و به موقف بداشت او را تا شب درآمد، و آنگاه او را به مُزْدَلِفَه آورد و آن جا نماز شام و خفتن بکرد به جمع. و شب آن جا بود، و بامداد او را به مَشْعَرِ الْحَرَام آورد و نماز بامداد آن جا بکرد و به موقف بایستاد، آنگاه او را به منا آورد و رمی بکرد.^{۱۰} آغشی سنگ بینداخت و گوسپند بکشت و بفرمود ابراهیم را تا سر بتراشید. آنگاه از منا بیامد، خدای تعالی وحی کرد به رسولش که: **أَنِ اتَّبِعْ هَلْدًا إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا^۳**.
- محمد بن اسحاق گفت: عبدالله زبیر پرسید از عبید غمیر لیشی: که ابراهیم مردم را چگونه به حج خواند؟ گفت: به بام خانه برآمد و روی به یمن کرد و مردم را با خدا و حج خانه خدا خواند، و جوابش دادند که: **لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ**. آنگه روی به مشرق کرد و همچونین دعوت کرد، جواب شنید که: **لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ**. و روی به مغرب کرد همچونین و بخواند و جواب شنید، و روی به شام کرد و بخواند و جواب یافت.

- آنگاه اسماعیل را و قبیله جُرْهُم را حج فرمود و مناسک بیاموخت و ایشان مُصَاهِرَان^۴ اسماعیل بودند و اهل حرم بودند، نماز پیشین [۱۴۸-پ] و دیگر و شام^۵ به منا بکرد، و شب به منا مقام کرد. چون روز شد، نماز بامداد بگزارد و روی^۶ به نَمْرَه آورد و آن جا مقام کرد و قیلوله کرد، آنگاه به عرفات آمد و نماز پیشین و دیگر آن جا بکرد در مسجد ابراهیم به جمع، آنگاه به موقف آمد و بایستاد تا آفتاب فروشد. آنگاه از آن جا به مُزْدَلِفَه آمد و جمع کرد از میان نماز شام و خفتن آن جا. آنگاه بامداد به

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر + به جمع.

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶.

۴. مب: مصاهرون.

۳. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۳.

۶. همه نسخه بدلها عبارت «بگزارد و روی» را ندارد.

۵. همه نسخه بدلها + و خفتن.

مَشْعَرِ آمَدٍ وَ بِهِ مَوْقِفٌ بَایَسْتَادٍ. آنگاه به منا آمد و سنگ بینداخت و مناسک تمام کرد و بازگشت و اسماعیل را آن جا رها کرد، و او با شام شد و آن جا وفاتش بود. صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ جَمِيعِ اَنْبِيَاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ.

آنگاه دعا کرد که **وَتُبَّ عَلَيْنَا**؛ بار خدایا توبه ما بپذیر. و بیان کردیم که توبه پیغامبران بر سبیل خضوع و خشوع و انقطاع با خدای بود، و غرض تحصیل ثواب، چه ایشان را گناهی نبود که به توبه ساقط شود.

محمد جریر گفت: اصل توبه رجوع باشد **مِنْ مَكْرُوهِ اِلَى مَحْبُوْبٍ**^۱، از این جا بود توبه بنده با خدا از معاصی، و توبه خدای بر بنده^۲ که رجوع کند به او از عذاب با رحمت.

و **اَصَمَّ** گفت که: ممکن باشد که توبه راجع باشد با **دُرَيْتٍ** او که ایشان معصوم نبودند، و در آیت ذکر فرزندان رفت **وَمِنْ دُرَيْتِنَا اُمَّهٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ**؛ و این وجه قریب است.

آنگاه ثنای خدای گفتند: **اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَابُ الرَّحِيْمُ**؛ تو خداوندیی^۳ که قبول توبه بکنی از تائبان و برایشان رحمت کنی، و در آیت دلیل است بر آن که خدای تعالی متفضل است به قبول توبه برای آن^۴ که رحیم با توأب مقرون بکرد، چه اگر واجب بودی به خلاف این بودی که فاعل واجب را نگویند رحمت می کند به کردن واجب، و نیز در دعا گفتند: **رَبَّنَا وَاَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُوْلًا مِنْهُمْ**، این دعا خاص^۵ است ایشان را به فرستادن رسول ما. صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. و این آن است که رسول - علیه السلام - گفت: **اَنَا دَعْوَةُ اَبِي اِبْرَاهِيْمَ وَبُشْرَى عِيسَى**. در روایت خالد بن معدان الکلاعی آمد که: جماعتی از صحابه، رسول را گفتند. **وَالِهَ السَّلَامُ: اَخْبِرْنَا عَنْ نَفْسِكَ**، فقال: **اَنَا دَعْوَةُ اَبِي اِبْرَاهِيْمَ وَبُشْرَى عِيسَى**.

عرباض بن ساریة السلمي گفت: از رسول - علیه السلام - شنیدم که می گفت:

۱. دب، آج، لب، فق، مپ، مر: الى المحبوب.

۲. دب، آج، لب، فق: خداوندی.

۳. مج، وز، دب، آج، لب، فق: دعاوندی.

۴. مج، وز، را.

۵. دب، آج، لب، فق، مپ، مر: دعای خواص.

۶. اساس: سابق؛ با توجه به مج و اتفاق نسخه بدلهای، تصحیح شد.

- إِنِّي عِنْدَ اللَّهِ لَخَائِمٌ الْيَسِينِ وَإِنَّ أَدَمَ لَيَتَجَدَّلُ^۲ فِي طَبِئَتِهِ وَسَوْفَ أَنبِئُكُمْ بِتَأْوِيلِ ذَلِكَ
 أَنَا ذَعْوَةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ وَبُشْرَىٰ عِيسَىٰ وَرُؤْيَا قَمِي [أَنَّهُ] خَرَجَ مِنْهَا نُورًا أَضَاءَتْ بِهِ قُصُورُ
 الشَّامِ كَقَمِي: من بنزدیک خدای [۱۴۹-ر] خاتم پیغمبران بودم- عَلَیْهِمُ السَّلَامُ- و آدم
 به خاک خلقت خود خاک آلود بود، و شما را خبر دهم به تأویل آن، من به دعای
 پدرم ابراهیم و بشارت عیسی و خواب مادرم که در خواب دید که نوری از وی جدا شد
 ۵ که قصور شام به آن روشن شد.
 و دلیل بر آن که مراد به این پیغمبر رسول ماست- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- آن است
 که: این دعا در مکه رفت، و مراد به «فِيهِمْ» عرب است، و به «مِنْهُمْ» همچونین.
 خدای تعالی دعای ایشان اجابت کرد و پیغامبری را بفرستاد از عرب از معروفتر
 ۱۰ قبیله ای، و در میان ایشان زاده و پرورده، که او را شناختند، و نفس و نسبت^۵ او
 دانستند تا به قبول قول او نزدیکتر باشند^۶. **يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ**؛ آیات تو برایشان
 خواند، یعنی از قرآن، و ایشان را حکمت آموزد یعنی شریعت و گفته اند: تأویل
 متشابه آموزد ایشان را، و گفته اند: مراد به حکمت سُنَّت است.
 ابن زَیْد گفت: **عِلْمُ اللَّيْسِ**، و این اقوال متقارب المعنی است. **وَيُزَكِّيهِمْ**؛
 ۱۵ ایشان را تزکیه کند، یعنی استدعا کند ایشان را با کارهایی که به آن مُزَكِّي وَمُظَهَّر
 شوند، و^۷ معنی آن است که: ایشان را پاکیزه بکند از شرک و گناهان.
 و گفته اند که: چون بر شرایع کار کنند حکم کند^۸ به زكَا^۹ و طهارت ایشان، و
 ایشان را آزگی^{۱۰} خواند، و این جمله دعاها در حق فرزندان خود می کند که از نسل
 اسماعیل باشند. آنگاه در آخر دعا ثنا گفت بر خدای -عَزَّوَجَلَّ- گفت: **إِنَّكَ أَنْتَ
 الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**؛ که تو خداوندی قادر بر آنچه خواهی، ممتنع از هر چه نقص باشد. و
 ۲۰

۱. اساس: به صورت «عَبْدُ اللَّهِ» هم خوانده می شود؛ وز: عبد الله.

۲. آج. لمنجدل.

۳. اساس: در حاشیه افزوده «بشارة»؛ مع، وز، دب، آج، لب، فق: بشاره.

۴. اساس: ندارد، از مع افزوده شد.

۵. مع، وز، دب، مر: نسب.

۶. دب: بوده؛ مر: باشد.

۷. همه نسخه بدلهای + گفته اند.

۸. دب: کنند.

۹. آج: زکات.

۱۰. همه نسخه بدلهای، بجز مر: زکی؛ مرا بزرگی.

اصل عزت در لغت شدت باشد، يُقَالُ: تَعَزَّزَ لَحْمٌ التَّاقَةَ إِذَا اشْتَدَّ، وَيُقَالُ: عَزَّ عَلَيَّ، آتَى شَقًّا، قَالَ^۱:

أَجْدُ إِذَا ضَمَرْتُ تَعَزَّزَ لَحْمُهَا وَإِذَا تَشَّدَ بَيْنِهَا لَا تَنْبِسُ
وَمِثْلُ قَوْلِهِ تَعَالَى: فَعَزَّزْنَا بِنَالِيبِ^۲، آتَى قَوَيْنَاهُمَا، ومحلّ این افعال مِنْ قَوْلِهِ: يَتَلَوْا
عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُرَكِّبُهُمْ، نصب است لِكَوْنِهَا صِفَاتٍ
لِلرُّسُولِ فِي قَوْلِهِ: «رَسُولًا مِنْهُمْ» و حکیم و عالمی محکم کار و درست کرداری، و
بیان این برفت از پیش این - وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ.

وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ هَيْلَةِ إِبْرَاهِيمَ، رَغِبَ فِيهِ، ضِدَّ أَنْ يَشَدَّ أَنْ يَشَدَّ، رَغِبَ عَنْهُ، رَغِبَ فِيهِ،
خواست. و رَغِبَ عَنْهُ، نخواست و دور شد از او می گوید: و کیست که رغبت کند
از دین^۳ ابراهیم ورد کند آن را و نخواست! إِلَّا مَنْ سَفِيهَ نَفْسُهُ؛ إِلَّا مَنْ جَهَلَ قَدْرَ
نَفْسِهِ؛ إِلَّا خَوِشْتَن نَشْناسِي^۴، و آن کس که قدر خود نشتناسد غیر خود را [۱۴۹-پ] چگونه بشناسد!

أَصَمُّ كَفْتُ: مَعْنَى أَنْ أَسْتُ كَمَا إِلا كَافِرِي، بَرَأَى أَنْ كَمَا چُونِ خُودِ رَا نَشْناسِدُ
خُدای رَا نَشْناسِدُ، مِنْ قَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ، وَقَوْلِهِ:
أَعْرِفْكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْرِفْكُمْ بِرَبِّهِ.

ابوعلی گفت: معنی آن است که آنان که راغب بودند از دین محمد، راغب
بودند از دین ابراهیم، و محمد - علیه السلام - که آمد به عز و شرف و اعلاء کلمت و
رفع منزلت ایشان آمد، آن کس که از این روی بگرداند و دور شود الا سفیهی نباشد.
أَبُو عُبَيْدَةَ كَفْتُ: مَعْنَى أَنْ أَسْتُ إِلا مَنْ أَهْلَكَ نَفْسَهُ وَأَوْبَقَهَا؛ إِلا أَنْ كَمَا
خویشتن را هلاک کند^۵.

از عبدالله عباس روایت کردند که: إِلَّا مَنْ خَسِرَ نَفْسَهُ؛ [إلا آن که خود را
زیان کند]^۶، وَقُضِرُبُ كَفْتُ: مَعْنَى أَنْ أَسْتُ كَمَا: إِلَّا مَنْ كَانَ سَفِيهًا فِي نَفْسِهِ؛ إِلا

۱. آج + الشاعر.

۲. سوره بس (۳۶) آیه ۱۴.

۳. مع + اسلام.

۴. مع: عليهم السلام.

۵. مع: نشناسی.

۶. دب، آج، لب، فز، مب، مر: آن که خویشتن رها کند به دست خود تا هلاک شود.

۷. اساس: ندارد، از معج افزوده شد.

آن که به خویشتن در سفیه باشد. وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا؛ و ما ابراهیم را در دنیا برگزیدیم بر اهل روزگارش و بر بسیاری پیغمبران، و او در آخرت از جمله صالحان باشد، یعنی پایه و منزلت صالحان دارد در استحقاق منازل و درجات و عُرفات. و گفته اند که: اجابت دعای ابراهیم است آن جا که گفت: رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ^۱، گفت: بار خدایا مرا به صالحان در رسان، خدای تعالی گفت: او در آخرت بنزدیک من از جمله صالحان است تا بداند که دعای او به اجابت مقرون باشد^۲.

آیه ۱۳۱ قَوْلُهُ تَعَالَى: إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ؛ چون گفت او را خدای او که اسلام آر، گفت: اسلام آوردم خدای جهانیان را.

آیه ۱۳۲ وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ؛ و وصایت کرد به آن ابراهیم پسرانش را و یعقوب ای پسران من خدای بگزید برای شما دین مسیریید^۳ و الا شما مسلمان باشی.

آیه ۱۳۳ أَمْ كُنتُمْ [۱۵۰-ر] شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَالآبَاءَ إِلَهُكُمْ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ؛ یا بودی حاضر چون حاضر آمد یعقوب را مرگ، گفت پسرانش را چه پرستی^۴ از پس من؟ گفتند: پرستیم خدای تو را و خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق یک خدای را، و ما او را گردن نهاده ایم.

آیه ۱۳۴ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ آن امتی اند جماعت که بگذشتند^۵، ایشان راست آنچه کردند، و شما راست آنچه کردی، و نپرسند شما را از آنچه ایشان کرده باشند.

آیه ۱۳۵ وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ و گفتند: باشی جهود یا ترسانا راه یابی، بگو: دین

۱. همه نسخه بدلها: روزگار سرور.

۲. سورة شعرا (۲۶) آیه ۸۳.

۳. همه نسخه بدلها: شد.

۴. مع، و، ذب: بمسیریید؛ آج، لب: بمیریید.

۵. مع، و، ذب، لب: می پرستی / می پرستید.

۶. ذب، آج، لب: بگذشتند.

ابراہیم مسلمان^۱، و نبود از انباز گویان.

آیة ۱۳۶ قُولُوا آمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرٰهٖمَ وَإِسْمٰعِيلَ وَإِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ؛ بگوئید: ایمان آوردیم به خدای و آنچه فرستادند به ما و آنچه فرستادند به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او، و آنچه دادند موسی و عیسی را، و آنچه دادند پیغامبران را از خدای ایشان، جدا نکنیم میان یکی از ایشان، و ما اورا مسلمان ایم.

آیة ۱۳۷ فَإِنِ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقِي فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ اگر ایمان آرند به مانند آن که ایمان آوردی به آن، راه یافتند، و اگر برگردند ایشان در خلاف اند. کفایت کند تورا ایشان^۲ خدای، و او شنوا و داناست [۱۵۱-ر].

آیة ۱۳۸ صِبْغَةَ اللّٰهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ؛ دین خدا و کیست نکوتر از خدا به دین، و ما اورا پرستنده ایم.

آیة ۱۳۹ قُلْ أَنَحَا جُؤُنَا فِي اللّٰهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلِنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ؛ بگو خصوصت می کنی باما در خدا، و او خدای ماست و خدای شما، و ما راست کردار ما، و شما راست کردار شما، و ما اورا پرستنده عملها^۳.

آیة ۱۴۰ أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرٰهٖمَ وَإِسْمٰعِيلَ وَإِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَم اللّٰهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ [پ-۱۵۱] مِنَ اللّٰهِ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛ یا می گویی که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او^۴ بودند جهودان و^۵ ترسایان، بگو شما به دانی^۶ یا خدای، و کیست بیداد گرترا از آن که پنهان کند گواهی نزدیک او از خدا، و نیست خدای غافل از آنچه شما می کنی.

۱. اساس کلمة «صِبْغاً» را به معنی مسلمان آورده است.

۲. مع + را. ۳. مع، وز، دب، آج، لب: عمل.

۴. مع، وز، دب، آج، لب: یعقوب. ۵. مع، وز: یا.

۶. مع، وز: بدانی.

بِه ۱۴۱ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ آن جماعتی اند که گذشتند، ایشان راست آنچه کردند و شما راست آنچه کردی، و نپرسند شما را از آنچه ایشان کرده باشند.

- این یازده آیت است^۱، قدیم - جَلَّ جَلَالُهُ - در این آیت بیان کرد که سبب آن که ابراهیم^۲ را برگزید^۳ در دنیا و در آخرت از جمله صالحان کرد آن بود که او را گفت: ای ابراهیم! اسلام آروتن بده و گردن بنه.
- عبدالله عباس گفت: حق تعالی این امر او را آنگاه کرد که از غار بیرون آمد، او درنگرید^۴ ماه و آفتاب و ستاره دید، نظر کرد در او و علمش حاصل شد به حدوث او و احتیاج آن به مُخَدِّث، گفت: أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ، چنان که آن جا گفت: ۱۰. إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ^۵.
- بعضی دگر گفتند: این امر او را پس از آن کرد که او اسلام آورده بود، و لکن او را گفت: استقامت کن، و بر این که داری بایست و از این بر مگرد.
- کلبی و ابن کثیران گفتند: مراد آن است که دین خالص کن خدای را به توحید. عطا گفت: معنی آن است که خود را به خدای^۶ تسلیم کن، و بعضی دگر گفتند: معنی آن است که خدای را خاشع باش و مُنْقَاد^۷ فرمان او را، و این اختیار ابوعلی است، گفت^۸: گردن نهادم و منقاد شدم خدای جهانیان را.
- آنگه قدیم - جَلَّ جَلَالُهُ - باز نمود که: ابراهیم - عَلَيهِ السَّلَام - تا زنده بود خلق را دعوت کرد^۹. چون وقت وفاتش بود اندرز کرد فرزندان را به آن!^{۱۰}
- مفسران خلاف کردند در آن که کنایت باچه راجع است. عبدالله عباس گفت: ۱۵. مراد کلمه اخلاص است لِإِلَهِ إِلَّا اللَّهُ، و این ضمیر قبل الذکر باشد، چنان که

۱. همه نسخه بدلها: قوله إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ.

۳. همه نسخه بدلها + و.

۵. سورة انعام (۶) آیه ۷۹.

۷. مر + شو.

۹. همه نسخه بدلها: می کرد.

۲. همه نسخه بدلها: او.

۴. دب، فق، آج، لب، مب، مر: نگرست.

۶. آج، لب، فق، مب، مر + خالص کن آنگه.

۸. آج، لب، فق، مب، مر: این اختیار کن ابوعلی گفت.

۱۰. چاپ شعرانی (۱/۳۳۷) + وَوَصَّي بِهَا.

گفت: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ...^۱**، **وَحَتَّىٰ تَوَارَّتْ بِالْحِجَابِ^۲**، وقرآن را و آفتاب را [۱۵۲-ر] در آیات ذکری رفته نیست، و چنان که ظرفه گفت:

عَلَىٰ مِثْلِهَا أَنْصِي إِذَا قَالَ صَاحِبِي
[مِنْهَا]^۳، آئِ مِنَ الْفَلَاةِ، و آن را ذکری نیست.

۵ **أَصَمٌ** گفت: راجع است به آن کلمه که او گفت **وَ هِيَ قَوْلُهُ: أَسَلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ**. **أَبُو عُبَيْدَةَ^۴** گفت: کنایت راجع است با ملت، و گفته اند راجع است با وصیت، آئِ **وَصِيٍّ بَوَصِيَّةٍ**، و **مُفَضَّلٌ** گفت: راجع است به اطاعت، و ابن عامر و نافع خوانند: «**أَوْصِي**» بالالف، و ابو عبیده گفت: در **مُضَحَّفِ عُثْمَانَ** به «الف» است. و **أَوْصِي** و **وَصِيٌّ** به یک معنی باشد. و گفته اند: **أَوْصِي** یک بار فعل باشد، و **وَصِيٌّ** تکثیر^۵ فعل را باشد، یعنی **أَوْصِي** **مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى**؛ یک بار پس از دیگر و صایت کرد، و **أَفْعَلٌ** و **فَعَّلٌ** به یک معنی بسیار است، **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَمَهْلِكِ الْكَافِرِينَ أَهْلَهُمْ زُورًا^۶**.

۱۵ **بَنِيهِ**، پسرانش را، و آن هشت پسر بودند: اسماعیل و مادرش هاجر بود، و اسحاق و مادرش ساره بود، و **مَدْيَنٌ** و **مَدْيَانٌ** و **يَشْجَانٌ^۷** و **زَمْرَانٌ** و **يَشْبِقٌ** و **شُوحٌ^۸**، و مادر اینان جمله قطور بنت یقطن الکنعانیة بود، ابراهیم او را از پس وفات ساره به زنی کرد، و مهین^۹ فرزندان او اسماعیل بود و آنگاه اسحاق، و آنگاه اینان بودند. **قَوْلُهُ^{۱۰}: يَعْقُوبُ**، و تقدیر این است که **أَوْصِي** **بِهَا** **أَيْضًا** **يَعْقُوبُ** **بَنِيهِ**؛ و یعقوب نیز پسران خود را این وصیت کرد.

۲۰ **عَبْدَ اللَّهِ عَبَّاسٌ** گفت: یعقوب را برای آن **يَعْقُوبُ** خواندند که ولادت او به عقب ولادت عیص^{۱۱} بود برادرش، و اسحاق را این دو فرزند بودند: یکی عیص و یکی یعقوب، و به روایتی آن است که: **يَعْقُوبُ** و **عِيصٌ** هم شکم بودند، و مادر اوّل به

۱. سورة قدر (۹۷) آیه ۱.

۲. اساس: ندارد، از مع افزودن شد.

۳. وز: نکسر؛ مر: به کسر؛ مب: تکسیر.

۴. دب: یقینان؛ مر: نشان.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: ابو عبیده.

۶. سورة طارق (۸۶) آیه ۱۷.

۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مهترین.

۸. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مهترین.

۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مهترین.

۱۰. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مهترین.

۱۱. مع: عیص.

عیص بار بنهاد و یعقوب بر اثر او، قَابِضًا عَلٰی عَقِبِهِ^۱؛ پاشنه او در دست گرفته. و گفتند: یعقوبش برای آن خواندند که عقبش بسیار بود، و او را دوازده پسر بودند^۲؛ زویل و او فرزند مهین^۳ بود، و شمعون و لاوا^۴، و یهودا، و ریالون، و یسجر، و دان، و تقتالی^۵، و جاد و اشر، و یوسف و بنیامین.

یا بَنِيَّ، و این جا نیز «قَالَ» محذوف است، قَالَ يَا بَنِيَّ يَا «أَنْ» و تقدیر چنان که: أَنْ يَا بَنِيَّ، و در مُصْحَفِ أَبِي وَعَبْدَ اللَّهِ مَسْعُودِ «أَنْ» نوشته است. و گفتند: «أَنْ» مُضْمَرٌ است فِي قَوْلِهِ: يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ أَنْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَىٰ...، و كَذًا فِي قَوْلِهِ: وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةً^۶، آيَ أَنْ لَهُمْ مَغْفِرَةً، قَالَ الشَّاعِرُ:

۱۰. اَيُّ سَائِدِي لَكَ فِيمَا اُنْبَدِي لِي سَجَنَانِ سَجَنُ بِنَجْدِ

وَسَجَنُ لِي بِيْلَادِ الْهِنْدِ [۱۵۲-پ]

و تقدیر آن است که: أَنْ لِي سَجَنَيْنِ.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ، «إِنَّ» برای تقدیر قول است. چنان که بیان کردیم. چه از پس قول «إِنَّ» باشد، و آن کس که به جای «قَالَ»، «أَنْ» تقدیر کند گوید در ندا معنی قول باشد، یعنی فِي قَوْلِهِ! «يَا بَنِيَّ» برای آن که ندا قول باشد با رفع صوت، آيَ، اِخْتَارَ.

لَكُمْ الدِّينَ؛ خدای تعالی برای شما دین مسلمانی اختیار کرد. فَلَا تُمَوِّنَنَّ إِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، در ظاهر نهی^۸ تعلق به مرگ دارد، و مرگ از فعل و اختیار ایشان نباشد، و لکن به معنی نهی از مخالفت اسلام است برای آن که «إِلَّا» این جا برای اثبات است بعد نفی، و «وَأَوْ» حال راست، یعنی نیادا که مرگ به شما آید و حال و صفات شما جز مسلمانی بود، یعنی مادام باید تا بر مسلمانی باشی تا چون مرگ به شما رسد بر هر حال از احوال شما را بر مسلمانی یابد^۷، و این از جمله کلام فصیح

۱. دب، آج، لب، فح، مب، مر: عقبیه.

۲. دب، آج، لب، فح، مب، مر: مهتر.

۳. همه نسخه بدلهای: یقتالی.

۴. سورة نساء (۴) آیه ۱۱.

۵. دب، آج، لب، فح، مب، مر: نفی.

۶. دب، لب، مب: باید.

۷. همه نسخه بدلهای: بود.

۸. همه نسخه بدلهای: لاوی.

است. فُسَلِمُونَ، قیل: مُوَجِّدُونَ، وقیل: مُخْلِصُونَ، وقیل: مُفَوِّضُونَ؛ کار خود با خدای افکنده.

قَوْلُهُ: أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ، وروایت کرده اند که: یعقوب را چون اجل نزدیک رسید، فرزندانش به بالین او حاضر آمدند. یعقوب یوسف را گفت: ای یوسف! تودانی منزلت خود در دل من، و آن که من برای تو چه غم و اندوه دیده ام؟ و خدای تعالی آن غم بر من به سر آورد و به سرور بدل کرد و امروز روز فراق و جدایی من است از تو، و من با جوار رحمت خدای می شوم، و روح من با نزدیک ارواح انبیا می رود. پسرانت را: افریم^۱ و میشا را پیش من آرتا ایشان را اختصاص کنم به فضلی که جز ایشان را نباشد. ایشان را حاضر کرد. یعقوب گفت: من شما را از جمله اسباط کردم، و اسباط فرزندان یعقوب بودند، یعنی من شما را با آن که فرزند زاده ای، بمثابت فرزند کردم، اما در منزلت و اما در میراث. آنکه گفت: یا^۲ یوسف دستها بیار^۳ و بر پهلوهای من نه و مرا در بر گیر که من با پدرم همچونین کردم، و پدرم اسحاق با پدرش ابراهیم همچونین کرد، یوسف همچنان کرد.

آنکه گفت: چون مرا دفن کرده باشی، مرا^۴ هشتاد روزها کن، آنکه مرا برگیر از این جا و با نزدیک پدرم و جدّم بر، که پدر و جدّم در یک گورند، و مرا نیز در آن جا نه تا از ایشان جدا نباشم.

آنکه فرزندان را گفت و خویشان را که: به سلامت بروی، و مرا با یوسف رها کنی تا وصیتی که هست با او بگویم. ایشان برفتند و او یوسف را وصایت کرد به وصایا که خواست^۵، و گفت: برادران^۶ نکودار اگر چه ایشان با تو زشتی کردند.

یوسف - علیه السلام - [۱۵۳-ر] وصیت او پذیرفت و یعقوب با پیش خدای شد، و یوسف او را دفن کرد. و چون هشتاد روز بر آمد، بفرمود تا او را برگرفتند و با زمین گنجان بردند با نزدیک پدر و جدش اسحاق و ابراهیم - عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ.

۱. دب، آج، لب، مب؛ اوریم؛ فق؛ آورا؛ مر؛ آوردیم. ۲. مع، ون، مب، مر؛ با.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر؛ بیاور. ۴. مع؛ مراد

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر؛ به وصیتی که داشت. ۶. همه نسخه بدلها، بجذب + را.

سبب نزول آیت آن بود که: جُهودان دعوی کردند که یعقوب آن روز که او را وفات رسید، فرزندان را به جُهودی وصایت کرد، حق تعالی رد کرد برایشان، گفت: **أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ**؛ شما حاضر بودی که یعقوب را اجل حاضر آمد؟

کلبی گفت: سبب وصایت یعقوب آن بود که او در مصر شد، اهل مصر بعضی بت پرست بودند و بعضی آتش پرست، گفت: نبادا^۱ که فرزندان او به آن میل کنند، نزدیک مرگ ایشان را حاضر کرد و گفت: **مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي**، عطا گفت: خدای تعالی یعقوب را مخیر بکرد از میان مرگ و زندگانی و با همه پیغامبران همچنان کرد. یعقوب اختیار مرگ کرد و گفت: چندان مهلت می خواهم تا وصیت کنم. آنکه بیامد و فرزندان را جمع کرد و گفت: **مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي**. «آم» بیان کردیم که معادل همزه استفهام بود. اگر گویند: این جا با چه معادله می کند جواب آن است که ۱۰ گوئیم: یک وجه آن است که بیان کردیم پیش از این که «میم» صله است، و معنی آن است که: **أَكُنْتُمْ شُهَدَاءَ**.

وجهی دیگر آن است که: معادل استفهامی است در کلام مضمر و محذوف، و تقدیر آن است که: **أَقَلْتُمْ ذَلِكَ تَخْرُصًا وَإِفْكَآ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ**، این دروغی است که می گوئیم یا^۲ حاضر بودی آن جا که یعقوب را مرگ حاضر آمد و وصایت کرد. و ۱۵ «ما» استفهامیه است. **مِنْ بَعْدِي**، **أَيُّ مَنْ بَعْدِي مَوْتِي**، و بر قول اول خطاب با جُهودان است، و بر قول دیگر مفسران خطاب با صحابه رسول است، ایشان جواب دادند که: **نَعْبُدُ إِلَهَكَ**؛ ما خدای تورا پرستیم. **وَاللَّهُ أَبَائِكُمْ**؛ و خدای پدران تورا، و این اضافه اختصاص باشد از دو وجه:

۲۰ یکی آن که: خدای که تورا و ایشان را به پیغامبری بفرستاد، پس این وجه اختصاص دارد به ایشان دون دیگران.

و وجهی دیگر آن که: خدای که تو و پدران تو او را پرستیدی^۳ و خلقان بر ضلالت و عبادت اصنام و جز آن از طواغیت بودند.

۱. مب: میادا.

۲. دب، آج، لب، مب، مر، فق: شما.

۳. دب، آج، فق، مب، مر: پرستیدندی؛ لب: پرستندندی.

آنکه در^۱ تفصیل^۲ پدران ابراهیم را و اسماعیل و اسحاق را برداد، و اسماعیل پدر نبود عم بود، و عرب عم را پدر خواند از آن جا که به حرمت^۳ داشت به جای پدر بود، و از این جا گفت رسول - علیه السلام - روز بدر عباس را: **رُدُّوا عَلَيَّ أَبِي**؛ پدر مرا با نزدیک من آرید، یعنی عمش عباس را [۱۵۳-پ]، و نیز خاله^۴ را مادر خوانند، چنان که در قصه یوسف گفت: **وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ**^۵...، پدرش را خواست و خاله یش را، چه به اجماع مفسران یوسف را مادر نمانده بود در آن وقت، این آیت حجت ما باشد در پدر ابراهیم که خدای تعالی گفت: **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرْزُؤْنِي**، و مراد عمش است برای آن که نشاید که پدر پیغامبر^۶ کافر بود و او کافر بچه بود، برای آنکه نفرت افکنند در حق او غایت نفرت، چنان که به جای خود بیايد. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ. إِلَهًا وَاحِدًا**، نصب او بر حال باشد از **«نَعْبُدُ»**. **وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ**، آئی **مُخْلِصُونَ**، و در آیت دلیل است بر استحباب و ترغیب در وصایت^۷.

و آنکه خدای - **جَلَّ جَلَالُهُ** - بر این پیغامبران ثنا کرد به کار بستن وصیت و خلل ناکردن به او، و از پس ایشان پیغامبران خواستند بودن و کتابها و شرعهای ناسخ با همه روا نداشتند خلل کردن^۸ و وصیت، رسول ما - **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** - که خاتم و آخر پیغامبران بود، و از پس او دیگر پیغامبر نخواست بودن کی روا باشد که خلل کند به وصیت؟

تِلْكَ أُمَّةٌ، عبدالله عباس گفت: جماعت و اُمت بر وجوه مختلف آمد: به معنی امام و مقتدا باشد فی قوله: **إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً**^۹...، به معنی «دین» آمد فی قوله: **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ**^{۱۰}...، آئی علی دین، و به معنی «حسین» آمد فی قوله: **وَأَدَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ**^{۱۱}...، و به معنی «جماعت» فی قوله: **وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ**^{۱۲}!

۱. آج، لب، فق، مب؛ ندارد.

۲. دب، آج، مب، فق، مب، مر+ پدر.

۳. دب، آج، فق؛ خواله.

۴. سورة یوسف (۱۲) آیه ۱۰۰.

۵. همه نسخه بدلها: پیغامبران/پیغمبران.

۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر؛ وصیت.

۷. سورة نحل (۱۶) آیه ۱۲۱.

۸. سورة یوسف (۱۲) آیه ۴۵.

۹. دب، آج، لب، فق، مب؛ تفصیل دارد؛ مر: تفضل دادند.

۱۰. دب، آج، فق؛ خواله.

۱۱. سورة انعام (۶) آیه ۷۴.

۱۲. دب، مر+ تعالی.

۱۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر+ به.

۱۴. سورة زخرف (۴۳) آیه ۲۳.

۱۵. سورة قصص (۲۸) آیه ۲۳.

و «أُمَّة»، اُمّ باشد یعنی مادر، و اُمّت قامت باشد، يُقَالُ: فُلَانٌ حَسَنُ الْأُمَّةِ، آى الْقَامَةِ، فِي قَوْلِ الشَّاعِرِ:

وَإِنَّ أُمَّةَ الْأَكْرَمِ
نَ حِسَانِ الْوُجُوهِ طَوَالِ الْأَمَمِ
آى الْقَامَاتِ.

۵ قَدْ خَلَّتْ ؛ که گذشتند، یعنی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان ایشان. لَهَا مَا كَسَبَتْ ؛ ایشان راست آنچه کردند.

حق تعالی در این آیت بیان عدل خود کرد و آنچه^۱ او ثواب عمل کسی به کسی دگر ندهد، و به گناه کسی کسی دیگر را نگیرد. گفت: کار ایشان ایشان راست و کار شما شما را، ایشان را از شما نپرسند و شما را از ایشان نپرسند، پس هر کسی^۲ را کرده خود جزا دهند، چنان که گفت: كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ^۳ وَ كَلُّ^۴ الْمُرِيئِ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ^۵، وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى^۶...، و امثال این آیات که خدای تعالی در این معنی فرمود و او بیان عدل خود کرد.

و در وجه اتصال این آیت به آیت مقدم، گفتند: چون حق تعالی از جهودان حکایت کرد که ایشان بر ابراهیم - علیه السلام - حوالت جهودی کردند، و ترسایان حوالت ترسایی کردند، حق تعالی [۱۵۴-ر] در آیات مقدم جواب ایشان باز داد و رد کرد برایشان بقوله: أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ.

۱۵ آنگاه گفت: أَحْسِبُ که چنین است شما را از آن چیست، شما را از عمل او نپرسند و او را از عمل شما، و این وجهی نیکوست.

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارًا تَهْتَدُوا، و این حکایت است از جهودان و ترسایان درهم پیخته چنان که بیانش در آیات مقدم برفت، یعنی جهودان گفتند: جهود باشی، و ترسایان گفتند: ترسا باشی.

آنگاه در آیت چنین نهاد که: إِمَّا إِنْ وَإِمَّا أَنْ، یعنی اگر از اینان شنوی مدح

۱. آج، لب، فق، مب، مرز فَاؤْ.

۲. مع، وز آن که.

۳. مع، وز بل هر نفسی را آج، لب، فق، مب، مرز هر نفسی را.

۴. سورة مدثر (۷۴) آیه ۳۸.

۵. سورة طور (۵۲) آیه ۲۱.

۶. سورة انعام (۶) آیه ۱۶۴.

جهودی گویند، و اگر از ایشان شنوی مدح ترسایی گویند، برای این لفظ «أَوْ» گفت. و قوله: «تَهْتَدُوا»، مجزوم است به جواب امر که کلام متضمن معنی شرط و جزاست، و تقدیر چنین است: فَإِنَّكُمْ إِنْ تَكُونُوا كَذَلِكَ تَهْتَدُوا.

آنکه حق تعالی مسلمان را بیاموخت که جواب جهودان و ترسایان چگونه دهی: ۵
قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ، وَنَصِبِ أَوْ بَرِ فَعَلَى مَقْدَرٍ بَدُو، وَمَعْنَى أَنْ كَه: بَلْ نَتَّبِعُ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ وَنَعْتَقِدُ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ.

حَنِيفًا، نَصَبِ أَوْ بِرْحَالِ اسْتِ، دَر مَعْنَى أَوْ خِلَافِ كَرَدْنِد. بَعْضَى اَهْلِ لَغْتِ كَفْتَنِد: حَنِيفٌ مَائِلٌ بِأَشَدِّ، وَ أَحْتَفٌ كَوِينْدِ أَنْ رَا كَه اِنْكَشْتَانِ أَوْ بَه جَانِبِ وَخْشَى مِيلِ دَارِد، وَ مَعْنَى أَنْ كَه: مَا مَائِلِيْمٌ وَ عَدُوْلُ كَرْدَه اَز دِيْنِي كَه جَز دِيْنِ مَسْلِمَانِي اسْت. ۱۰
وَ بَعْضَى دِگَر كَفْتَنِد كَه: حَنِيفٌ مُسْتَقِيمٌ بِأَشَدِّ، وَ اَز اِيْنِ جَا أَحْتَفٌ كَوِينْدِ أَنْ رَا كَه قَدَمِ أَوْ رَاسْتِ بُوْد، هَمَه پاي اوبر زمين نشيند در وقت ايستادن، يعنى ما بر استقامت دين مسلمانى ايم.

وَ اَبُوَعْلَى جَمْعٌ ۲ كَرْدِ مِيَانِ هَر دُو قَوْلِ وَ كَفْت: اَصْلُ حَتَفٌ اسْتِقَامَتٌ بِأَشَدِّ، وَ كَثْرَى رَا بِرِ سَبِيْلِ تَفَالٌ حَتَفٌ خَوَانِنْد، چنان که آغمی را بصیر خوانند، و بیابان را که مهلكه باشد مفاز، و مار گزیده را که بیم هلاکش بود سلیم، چنان که شاعر گفت، ۱۵
أَغْمَى طَائِيٌّ دَر وَصْفِ پَيْرِي:

دِقَّةٌ فِي الْحَبْوَةِ تُدْعَى جَلَالًا مِثْلُ مَا سُمِّيَ السُّدَيْغُ سَلِيمًا

عبدالله عباس گفت: مَلَّتْ اِبْرَاهِيمَ دَر نَمَاز رُوِي بِه كَعْبَه كَرْدَن اسْت، وَ دَر حَجِّ طَوَافِ خَانَه وَ مَسْحِ اَرْكَانِ، وَ اِسْتِلَامِ حَجْرٍ، وَ وَقُوفِ بِالْمَوْقِفَيْنِ، وَ رَمِي الْجِمَارِ، كَه اِبْرَاهِيمَ وَ آتَانَ كَه بِرَمَلْتِ أَوْ بُوْدْنِدِ اِيْنِ كَارِ رَا بَسْتَنِد. ۲۰

قَتَادَةَ كَفْت: حَنِيفِيَه ۳ تَحْرِيْمِ نِكَاحِ مَحْرَمَاتِ بِأَشَدِّ وَخْتَنَه كَرْدَن. مُقَاتَلِ كَفْت: حَنِيفًا، أَيْ مُخْلِصًا، وَ مَجَاهِدُ كَفْت: حَنِيفًا، أَيْ مُتَّبِعًا.

وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ وَ اِبْرَاهِيمَ اَز جَمَلَهٗ مُشْرِكَانِ نَبُوْد، وَ جُهُوْدَانِ وَ تَرَسَايَانِ مُشْرِكِنْدِ بَه أَنْ كَه خُدَايِ تَعَالَى اَز اِيْشَانِ حِكَايَتِ كَرْدِ كَه: وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ

۱. مع، وز، دب، آج، نب، فق، مب: مسلمانيم.

۲. اساس: به صورت: «منع» هم خوانده می شود.

۳. مع، وز، دب، آج: حنيفه.

اللَّهُ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ...، وَفِي قَوْلِهِ: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ ۚ

- آنگاه گفت: جواب جهودان دهی و بگویی [۱۵۴-پ] که: اَمَّا بِاللَّهِ؛ ما به خدای ایمان داریم. وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا؛ و آنچه به ما آورده اند یعنی قرآن، وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ، یعنی صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ، و آن ده صحیفه بود که بر ابراهیم- علیه السلام- فرود آمد، و کتاب اسماعیل و اسحاق و یعقوب^۳ همان بود، و اگر چه «واو» ایجاب ترتیب نکند، حق تعالی در آیت ترتیب نگاهداشت اسماعیل را از پس ابراهیم، برای آن تقدیم کرد که او فرزند مهتر بود پس از او اسحاق، پس از او یعقوب را که فرزند اسحاق بود، پس از آن اسباط را که فرزندان یعقوب بودند.
- ۱۰ محمد بن اسحاق گوید: یعقوب دخترخال خود را «لَیْآ» بنت «لَیَّان» به زنی کرد، و از او شش پسر آورد. چون «لَیْآ» فرمان یافت، یعقوب خواهر او را حبل را به زنی کرد و از او یوسف و بنیامین آورد، و دو سُرَبِت^۱ داشت چهار فرزند از ایشان آورد،^۲ این دوازده سبط بودند. و به روایتی، دیگران هر دو فرزند از مادری بودند. وَاللَّهُ أَعْلَمُ.
- و اسباط در بنی یعقوب چنانند که قبایل در بنی اسماعیل، به نام مختلف اند تا فرق و تمییز باشد در میان فرزندان ایشان. و سَبَطُ دِرْ لَغْتِ نَوَادَه^۳ بود، آغشی فرزندزاده. ۱۵ از این جا حَسَن و حُسَيْن را سَبَطًا^۴ رَسُولِ اللَّهِ- عَلَیْهِ وَعَلَيْهِمَا السَّلَام- گویند. و اصل او در لغت درختی بود شاخه ها درهم پیچیده، كَذَا ذَكَرَهُ أَبُو سَعِيدٍ الضَّرِيرُ. آنگه موسی و عیسی را جدا کرد برای آن که دین ایشان و کتاب ایشان و شرع ایشان دگر بود.
- دگر آن که: جهودان و ترسایان را به ایشان اختصاص بود تا بدانند که مصطفی -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- به پیغامبر و کتاب ایشان ایمان می دارد، و او را عَصَبِيَّت^۵ و ۲۰ مکافات بر آن نمی دارد که کفر آرد به ایشان، چون درست شده است که ایشان پیغامبران خدا بودند، و کتابهای ایشان حق بود.

۱. سوره توبه (۹) آیه ۳۰.

۲. سوره مائده (۵) آیه ۷۳.

۳. همه نسخه بدلها + واسباط.

۴. آج، لب، فق، مب، مر: دوسر پوشیده.

۵. آج، لب، فق، مب، مر: چهارشدند از راحیل

۶. دب: نوازده، فق: نوازده؛ عب: نوزده.

۷. دب، آج، مب: سبط.

۸. مر: عصبیت.

وَأُوتِيَ، أُعْطِيَ مِنَ الْإِيْتَاءِ وَهُوَ الْإِعْطَاءُ، و مراد به آنچه ایشان را دادند، اُغْنَى
 موسی و عیسی را توریت و انجیل است. وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ؛ و آنچه
 پیغامبران را دادند از خدای ایشان از کتابها و شرایع. لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ؛ ما از
 میان ایشان فرق نکنیم در باب پیغامبری و راست گویی و حقی آنچه از خدای تعالی
 آوردند، و مراد نه آن است که تفضیل ننهیم بعضی را بر بعضی، بل مراد آن است که
 در باب ایمان فرق نکنیم، چنان که شما که جُهودانی^۱ کردی و گفتی، نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ
 وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ. وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ؛ و ما او را مُسْتَسْلِمٌ و مُتَقَادِمٌ، یعنی خدای را. جَلَّ
 جَلَالُهُ.

و ابومسلم گفت: روا باشد که ضمیر عاید باشد با جمله آنچه در مقدمه رفت،
 آنگه ضمیر را برای آن تذکیر کرد که آن خواست، وَنَحْنُ لِيَذَلِكِ.

سُفْيَانُ ثَوْرِي را گفتند: مرد، کی مسلمان باشد؟ گفت: آنگه که چون از او
 پرسند [۱۵۵-ر] که به چه ایمان داری؟ بگوید که: اَمَتْتُ بِاللَّهِ، وَمَا اُنزِلَ اِلَيْنَا. اِلَى
 قَوْلِهِ: وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ، و این آیت بر خواند.

فَإِنْ اٰمَنُوْا بِمِثْلِ مَا اٰمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اٰهْتَدَوْا، سبب نزول این آیت آن بود که: چون
 رسول - علیه السلام - آیت مقدم بر جُهودان و ترسایان خواند، چون به ذکر عیسی رسید
 جُهودان را خوش نیامد و ترسایان^۲ نیز، گفتند: حکم عیسی دیگر است، او پیغامبری
 نبود چون دیگر پیغامبران، بَلْ پسر خدا بود. تَعَالَى اللهُ عَن ذٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيْرًا. خدای
 تعالی این آیت فرستاد و گفت: اگر جُهودان و ترسایان ایمان آرند به مانند آنچه شما
 ایمان داری، مهتدی اند و راه راست یافته^۳.

عبدالله عباس گفت: «مِثْلُ» زیادت است، و در قراءت او چنین است: «فَإِنْ
 اٰمَنُوْا بِمَا اٰمَنْتُمْ بِهِ»، گفت: ایمان به خداست، و خدای را مِثْلُ نیست. گفت، و مانند
 این آن است که گفت^۴: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ^۵، وَالْمَعْنَى: لَيْسَ كَهَوَّ، و مانند این
 قول شاعر است:

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: جهودی.

۲. دب، آج، لب، فق، مب: یافته اند؛ مر: یافتند.

۳. دب، آج، لب، فق، مب: یافته اند؛ مر: یافتند.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: کهود.

۵. سوره شوری (۲۲) آیه ۱۱.

۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: کهود.

يَا عَاذِلِي دَعْنِي مِنْ عَذْلِكَ مِثْلِي لَا تَقْبَلُ مِنْ مِثْلِكَ
آئی، آنا لا اقبَلُ مِنْكَ.

بعضی دیگر گفتند: «بی ۱» زیادت است، تقدیر این است^۲: «فَإِنْ آمَنُوا مِثْلَ مَا
آمَنْتُمْ»، و «ما» مصدری باشد، یعنی مِثْلُ^۳ ایمانِکُمْ، تشبیه در ایمان شده باشد نه در
آن که ایمان بدوست، و این وجه ملیح است. و وجهِ اوّل هم نیکوست، و معنی آیت بر
یکی از این دو وجه مستقیم شود. وَإِنْ تَوَلَّوْا؛ اگر برگردند و اعراض کنند و ایمان بر
این وجه نیارند، فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقِي. عبدالله عباس و عطا و أخفش گفتند: فی
خِلَافٍ، يُقَالُ: شَاقَ فُلَانٌ فُلَانًا مُشَاقَّةً وَشِقَاقًا إِذَا أَخَذَ فِي شِقِّ خِلَافٍ شِقِّ صَاحِبِهِ،
دَلِيلُهُ قَوْلُهُ: لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي^۴...، آئی خِلَافِي.

۱۰ ابوسلمه و سدی گفتند: فی عداوة؛ در دشمنی اند، كَأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِيمَا
يَشُقُّ عَلَيْهِ صَاحِبِهِ؛ پنداری هر یکی از ایشان بر طرفی اند که مَشَقَّتْ صاحبش بود،
دَلِيلُهُ قَوْلُهُ: إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ^۵...، آئی بِمَشَقَّتِهَا، وَقَوْلُهُ: ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ^۶...،
آئی عَادُوهُ وَعَصَوْهُ، وَقَالَ بَشْرُ بْنُ أَبِي حَازِمٍ:

وَالْأَفَاعِلُ مَا عَابُوا أَنَا وَأَنْفُسَهُمْ
بُغَاةٌ مَا عَابِينَا فِي شِقَاقِي
آئی فی عداوة.

۱۵ مُقَاتِلٌ وَابُو عَيْبَةَ گفتند: فی ضَلَالٍ وَاخْتِلَافٍ، كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ [۱۵۷-پ]:
إِلَى كَمِ تَفُتُّلُ الْعُلَمَاءِ فَسُرًّا وَتَفْجُرُ بِالشِّقَاقِ وَبِالشِّفَاقِ
آئی بِالضَّلَالِ.

کسانی گفت: فی خَلْعِ الطَّاعَةِ و معنی راجع بود با مخالفت. فَسَيَكْفِيكَهُمُ

۲۰ اللَّهُ، آنکه حق تعالی رسول را - علیه السلام - تسلی داد، گفت: نگر! دل در بند اینان
نداری که خدای تعالی تورا کار اینان کفایت بکند، یعنی جهودان و ترسایان.
و «سین» استقبال راست که فعل خالص بکند به مستقبل، و «کفی» متعذی به دو

۱. بی / یا.
۲. مب، مر + که.
۳. معج: مثله.
۴. سورة هود (۱۱) آیه ۸۹.
۵. سورة نحل (۱۶) آیه ۷.
۶. سورة انفال (۸) آیه ۱۳.
۷. آج، لب، فق، مب، مر: درنگر.

مفعول باشد: «کاف» مفعول اول است، و «هم» مفعول دوم^۱، يُقَالُ: كَفَيْتُهُ الْمُهْمَ و همچونین کرد که گفت. کار جهودان بنی النضیر کفایت کرد به جلا و نفی، و کار جهودان بنی قریظه کفایت کرد به قتل و سب، و کار ترسایان نجران کفایت کرد به جزیت و مذلت. وَهُوَ السَّمِيعُ^۲ لِأَقْوَالِهِمْ، الْعَلِيمُ بِأَحْوَالِهِمْ.

۵ صِبْغَةَ اللَّهِ، ابْنُ الْعَالِيَةِ گفت: دین الله. مجاهد گفت: اسلام است. عبدالله عباس گفت: ترسایان را چون فرزندی آمدی، روز هفتم، او را به آبی بردندی که آن را عَمُودِيَّةَ گفتندی، و او را به آن آب بَشُسْتَنَدِي و گفتندی: صَبَّغْنَاهُ بِهِ؛ ما او را به این آب بَشُسْتَمِ تا دینی دگرنگرد جز ترسایی، و این به جای خِتان داشتند. خدای تعالی برایشان رَدَ کرد به عبارت ایشان، گفت: این دین که خدای رنگ کرده است بهتر است. ۱۰

بهری دگر از مفسران گفتند: جهودان را عادت بودی که چون ایشان را مولودی بودی^۳ رنگی در او مالیدندی، و ترسایان نیز رنگی به خلاف رنگِ جهودان در مولود مالیدندی، و آن چون شعاری بودی ایشان را، حق تعالی گفت: شعار مسلمانی که بر رنگ اصل خلقت باشد خدای آفریده^۴، آن بهتر باشد.

۱۵ بهری دیگر از علما گفتند: حق تعالی دین را برای آن صِبْغَتِ خواند که دین را اثری و علامتی بود، چنان که رنگ را.

ابن کثیران گفت: «صِبْغَةَ اللَّهِ»، أَي قِبْلَةَ اللَّهِ، بَعْضِي دَگَرِ گَفْتَنَد: حُجَّةَ اللَّهِ، رَجَاجِ و ابُو عُبَيْدَةَ گَفْتَنَد: خِلْقَةَ اللَّهِ، و مَعْنَى آن اَسْت کِه: خَدَاي تَعَالَى خَلْقَانَ رَا بَر فِطْرَتِ اِسْلَامِ اَافْرِيْد، بِيَانَش: فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا^۵، و بَر اَيْن مَعْنَى اَسْت قَوْل رَسُوْلِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ: كُلُّ مَوْلُوْدٍ يُوْلَدُ عَلٰى الْفِطْرَةِ فَاَبَوَاهُ يَهُودٌ اٰنِهٖ و يُنصِّرَانِهٖ، گَفْت: هَر مَوْلُوْدٍ کِه بَزَايِد بَر فِطْرَتِ اِسْلَامِ، مَادِر و پِدَر او رَا^۶ جُهُوْدٍ يَا تَرَسَا کَنَنَد.

۱. صب، مر: دویم.

۲. مر + العليم السميع.

۳. همه نسخه بدلها: آمدی.

۴. همه نسخه بدلها: که خدا.

۵. مر: آن را آفرید.

۶. سوره روم (۳۰) آیه ۳۰.

۷. همه نسخه بدلها + یا.

بعضی دگر گفتند: سُنَّةَ اللَّهِ، و گفته اند خِتَان است برای آن که صاحبش را به خون رنگ کند.

و بیشتر اقوال را معنی راجع با دین است، و خدای تعالی دین را [۱۵۶-ر] به نامهای مختلف بر خواند و با خود اضافتش کرد، فطرتش خواند فی قَوْلِهِ: **فِطْرَتَ اللَّهِ** ^۱...، **صِبْغَةَ اللَّهِ** خواند فی قَوْلِهِ: **صِبْغَةَ اللَّهِ**، کلمتش خواند فی قَوْلِهِ: **وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ** ^۵ **الْعُلْيَا** ^۲...، دینش خواند فی قَوْلِهِ: **يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ** ^۳...، صراطش خواند فی قَوْلِهِ: **صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي** ^۴...، هُدى اش ^۵ خواند فی قَوْلِهِ: **ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ** ^۶...، نورش خواند فی قَوْلِهِ: **يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ** ^۷...، حَبَلَش خواند فی قَوْلِهِ: **وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ** ^۸...، سببش خواند فی قَوْلِهِ: **أَدْخِعْ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ** ^۹.

۱۰. عبدالله عباس روایت کند که، بنی اسرائیل از موسی پرسیدند که: **أَيُّ صَبْغٍ رَبِّكَ**؛ خدای تورنگ رَزَد! موسی گفت: **اللَّهُ** ^{۱۱} **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**؛ از خدای بترسی اگر مؤمنی. خدای تعالی به موسی وحی کرد که: از تومی پرسند ^{۱۲} که من رنگ رزم؟ بگو که: همه رنگها من رزم ^{۱۳}، برای آن که همه رنگها از من است و در مقدور من است. جهودان بر آن منکر شدند، خدای تعالی این آیت فرستاد ردّ برایشان و بر جهودان عصر رسول ما - علیه السلام.

۱۵. در نصب او خلاف کردند، بعضی گفتند: نصب او بر اِغْرَاسْت، یعنی **إِتَّبِعُوا** **وَالزَّمُوا صِبْغَةَ اللَّهِ**. **أَخْفَش** گفت: **بَدَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ** است. **وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً**، **أَيُّ دِينًا وَ خَلْقًا**، و نصب او بر تمییر است. **وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ**، **أَيُّ مُطِيعُونَ مُتَدَلِّلُونَ** ^{۱۴}!

- | | |
|--|--|
| ۱. سورة روم (۳۰) آیه ۳۰. | ۲. سورة توبه (۹) آیه ۱۰. |
| ۳. سورة نصر (۱۱۰) آیه ۲. | ۴. سورة شوری (۴۲) آیه ۵۳. |
| ۵. همه نسخه بدلها: هداش / هدایش. | ۶. سورة انعام (۶) آیه ۸۸. |
| ۷. سورة توبه (۹) آیه ۳۲. | ۸. سورة آل عمران (۳) آیه ۱۰۳. |
| ۹. سورة نحل (۱۶) آیه ۱۲۵. | ۱۰. آج: رنگ رزاست؛ مر: رنگ رز بود. |
| ۱۱. مر: إِتَّقُوا اللَّهَ . | ۱۲. مر + أَيُّ صَبْغٍ رَبِّكَ . |
| ۱۳. مج، وز می رزم؛ مپ: من رنگها ریزم؛ دب، آج، لب، فق، مر: من ریزم. | |
| ۱۴. همه نسخه بدلها: مُتَدَلِّلُونَ . | |

قُلْ أَنحَا جُؤْنَا فِي اللَّهِ، همزه استفهام راست و معنی تقریب و انکار، و مُحَا جَت مُجَادَلَت و مُخَا صَمَت باشد، مُفَاعَلَه باشد از حُجَّت، يُقَالُ: حَا جَجْتُهُ فَحَجَجْتُهُ، أَي غَلَبْتُهُ بِالْحُجَّةِ.

خلاف کردند در آن که این مُحَا جَت و مُخَا صَمَت با که بود و در چه بود. أَصَمَ گفت: با مشرکان بود که ایشان به خدای و صفات خدا مُقَرَّب نبودند، و جز خدای را عبادت می کردند. می گوید: با ما در خدای مُخَا صَمَت می کنی، و ما و شما مقربیم که او آفریدگار و پروردگار ما و شماست!

بعضی دگر گفتند: خصومت با جُهودان بود آن جا که گفتند: ما به حق اولیتیم که خداوند کتابیم، و علم اوایل بنزدیک ماست، نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاءُهُ^۱، و این قول ابوعلی است و ابوالقاسم بلخی.

بعضی دگر گفتند: خصومت با جُهودان و ترسایان است، آنکه که جُهودان گفتند: عَزَّوَجَلَّ ابْنُ اللَّهِ^۲، و ترسایان گفتند: الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ^۳.

آنکه گفتند: ما اولیتیم به حق، و بلاخلاف آیت رد است بر جمله آنان که خلاف حق گفتند و در حق خلاف کردند.

وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ، و این عبارت است و خبر از عدل خدای -عَزَّوَجَلَّ- [پ] و آن که او جزای عمل کسی به دیگری ندهد. چنان که گفته شد. وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ؛ و ما عمل با اخلاص می کنیم، یعنی در عبادت با او شرک نمی آریم.

فصل در اخلاص از کلام علما و مشایخ

حَدِيثُهُ يَمَانُ گفت: از رسول -عليه السلام- پرسیدم که: إخلاص چه باشد؟ رسول -عليه السلام- گفت: من از جبریل پرسیدم، جبریل -عليه السلام- گفت: من از خدای -عَزَّوَجَلَّ- پرسیدم، مرا گفت: الْإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ سِرِّي أَسْتَوْدَعُهُ قَلْبَ مَنْ

۱. همه نسخه بدلها، بجز من بحجته؛ من: حجج بحجته. ۲. سوره مائده (۵) آیه ۱۸.

۳. من: شک.

۳. سوره توبه (۹) آیه ۳۰.

أَحَبُّنَهُ مِنْ عِبَادِي، گفت: اخلاص سرّی از سرهای من است، در دلِ آن بنده نهم کش دوست دارم.

ابودرّ غفاری گفت که، رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - گفت: إِنَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيْقَةً وَمَا بَلَغَ عَبْدٌ حَقِيْقَةَ الْإِخْلَاصِ حَتَّى لَا يُحِبَّ أَنْ يُخَمَدَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَمَلِ اللهِ، گفت: هر حقی را حقیقتی است، و بنده به حقیقت اخلاص نرسد تا چشم از آن بنی‌فکند که او را مدح کنند برکاری که برای خدا کند.

سعید جبّیر گفت: اخلاص آن باشد که مرد، دین و عمل خویش خدای را خالص کند، در دین با خدای شرک نیارد، و در عمل با خلقان ریا نکند.

فَضِيْلُ عِيَاضٍ گفت: ترک عمل برای مردمان ریا باشد، و عمل برای مردمان شرک باشد، و اخلاص آن بود که از این هر دو مسلم بود.

يَحْيَى مُعَاذٍ گفت: هُوَ تَخْلِيصُ الْعَمَلِ مِنَ الْعَيْبِ وَالذَّمِّ كَتَمِّيْزِ اللَّبَنِ مِنْ يَتْنِ الْفَرْثِ وَالذَّمِّ، گفت: اخلاص آن باشد که عمل خالص دارد از عیب و ذم چنان که شیر مُمَيِّز است از میان سرگین و خون.

ابوالحسن بوشنجی گفت: إِخْلَاصُ أَنْ بُوْدَ كَمَا لَا يَكْتُبُهُ الْمَلَكَانِ وَلَا يُفْسِدُهُ الشَّيْطَانُ وَلَا يَقْلِبُ عَلَيْهِ الْإِنْسَانُ وَلَا يَتَلَمَّهُ غَيْرُ الرَّحْمَنِ گفت: اخلاص آن باشد که فرشته را به نُبُشْتَنِش^۱ راه نبود، و شیطان را به تباه کردنش، و آدمی را بر او مقلع نباشد، و جز خدای - عَزَّوَجَلَّ - کس نداند.

رُوَيْمٌ گفت: إِخْلَاصُ أَنْ بُوْدَ كَمَا أَنْجَ كَسِي نَبِيْنِي، وَ كَقْتَهْ أَنْد: مَا يُرَادُ بِهِ الْحَقُّ وَيُقْصَدُ بِهِ الصِّدْقُ وَقِيلَ: هُوَ مَا لَا يَشُوْبُهُ الْآفَاتُ وَلَا يَتَّبَعُهُ رُخْصُ التَّأْوِيْلَاتِ، أَنْ بُوْدَ كَمَا آفَاتُ أَنْ رَا مَشُوْبٌ نَكْنَدُ وَ رُخْصَتُ تَأْوِيْلٍ بَهْ دَنْبَالِ أَنْ نَبَاشَد. وَقِيلَ: هُوَ مَا اسْتَشْرَمِنْ الْخَلَائِقِ وَاسْتُصْفِيَ مِنَ الْعَلَائِقِ؛ أَنْجَهْ از خَلْقَانِ پَوْشِيْدَهْ بَاشَد وَ از عَلَائِقِ صَافِي بَاشَد.

حَدِيْقَهْ مَرَعَشِيْ گفت: اخلاص آن بود که بنده را سِرِّ وَعَلَانِيَتِ بَكِي بُوْد^۲.

ابويعقوب مَكْفُوْفٌ گفت: آن بود که حَسَنَاتِ هَمِچَنَانِ پَوْشِيْدَهْ [۱۵۷-ر] دارد

که سِيَّاتِ.

۱. مع، وز، دب، آج، لب، فق: کتیر.

۲. مع، وز، دب، آج، لب، مب: راست بود.

۳. مع، وز، دب، آج، لب، مب: راست بود.

ابوسلمان^۱ گفت: مُرأنی را سه علامت بود: در خلوت گسّلان بود، و در میان مردم بنشاط بود برعمل، و چون مدحش کنند در عمل بیفزاید.

قَوْلُهُ: أَمْ تَقُولُونَ، ابن عامر و حمزه و کسائی و خَلْفٌ به «تا» خوانند عَلَی الْخِطَابِ، و باقی قراء به «یا» عَلَی الْخَبْرِ عَنِ الْغَائِبِ. أَمْ يَقُولُونَ؛ یا می گویند، یعنی جُهودان و ترسایان، به قراءت آن که به «یا» خوانند. و آن کس که به «تا» خواند، خطاب هم با ایشان است؛ یا می گویی که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان یعقوب جُهود بودند یا ترسا. و همچنان که بیان کردیم خبر از هر دو گروه درهم پیخته^۲ است، و تفصیل آن که جُهودان گفتند: اینان جُهودان بودند، و ترسایان گفتند: ترسا بودند. و «آم» معادل است همزه استفهام را فی قَوْلِهِ: قُلْ أَنَحْجُونَنَا فِي اللَّهِ...، أَمْ تَقُولُونَ، توجواب ده ای محمد: قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ؛ بگو شما عالمتری^۳ به احوال و ادیان ایشان یا خدای! و اگر چنان است که قول شما در حق ایشان از حوالت جُهودی و ترسایی برایشان درست است، خدای چنان دانسته باشد، و اگر بنگوید^۴ گوی^۵ پنهان کرده باشد^۶ و اگر گوی^۷ که داند^۸ پنهان کند از او ظالمتر که باشد، یعنی کس نباشد از او ظالمتر، و «مَنْ» استفهامی است، «أَظْلَمُ» افعال تفضیل است، و در این آیت دلیل است بر آن که قبیح از قدیم تعالی قبیحتر باشد، چون عالمی و استغنا در حق او بلیغتر است، خلاف آن که مُجَبَّران گفتند: قبیح از ما قبیح باشد از خدای تعالی قبیح نباشد، برای آن که مورد آیت آن است که: آن کس که گوی^۹ داند و پنهان کند ظالم باشد، و اگر خدای تعالی کند ظالمتر باشد. تعالی عَنْ ذَلِكَ غُلُوبًا كَبِيرًا.

وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ، این «با» در خبر «ما» ی نافی و در خبر لیس شود برای تأکید نفی را، تَقُولُ: مَا زَيْدٌ بِمُنْطَلِقٍ، و مرجع غفلت با نفی علم باشد. عَمَّا تَعْمَلُونَ، به

۱. همه نسخه بدلهای: ابوسلیمان.

۲. اساس: آیا؛ با توجه به میج و دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد.

۳. فق، مب، مر: پیخته.

۴. مر: داناتری.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: نگوید.

۶. همه نسخه بدلهای: گواهی.

۷. آج، لب، فق، مب، مر: کرده باشید.

۸. مر: و اگر هر که گواهی داند و.

«تا» و «یا» خوانده اند، بناءً علی «تَقُولُونَ» و «تَقُولُونَ» در اول آیت.
 قَوْلُهُ تَعَالَى: يَلِكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ. آلیه، تفسیر این برفت در آیتی که مثل این
 است لَفْظًا وَمَعْنًا.

- اگر گویند: چرا تکرار کرد این آیت را با قُرب عَهْد به او؟ گوئیم: مراد به آیت
 اول انبیاءند که ذکر ایشان در آیتی که پیش از این آیت بود برفت، و مراد به این آیت
 ۵ اَشْلَافِ جُهودانند که اَعْقَابِ ایشان گفتند از ایشان که: این پیغامبران جُهودان بودند
 یا ترسایان، و چون مراد مختلف باشد فایده مختلف بود، و چون چنین باشد تکرار
 نبود، چه هریک [۱۵۷-پ] مستقل باشد به فایده خود.
 و وجه دیگر آن است که: مُخَاطَبَانِ مختلف بودند، و چون مُخَاطَبَانِ مختلف
 باشند تکرار فایده باشد.

۱۰

وجه دیگر آن که: وقت مختلف بود، و آیت وارد مورد وَعْظ و زَجْر است، و در
 این تذکیر باشد به نعمت خدا و تَخْذِير بود از عِقَابِ او، و این معنی هر چه بیشتر باشد
 نَفِیْسِ عامتر باشد، و فایده اش ظاهرتر. وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمُرَادِهِ مِنْ كَلَامِهِ.

یة ۱۴۲ قَوْلُهُ تَعَالَى: سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيْتَهُمْ عَنِ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا
 قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ گویند سفیهان از
 مردمان چه^۱ برگردانید ایشان را از قبله شان که بودند بر آن،؛ بگو خدای [راست]^۲ آن
 جا که آفتاب بر آید و آن جا که فرو شود، راه نماید آن را که خواهد به راه راست.
 آیه ۱۴۳ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ
 عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ [۱۵۸-ر] مَنْ يَتَّبِعِ
 الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا
 كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ؛ و همچنین کردیم ما شما را
 امتی میانه تا باشید گواهان بر مردمان، و تا باشد پیغامبر بر شما گواه، و نکردیم ما آن
 قبله که تو بودی بر آن مگر تا بدانیم که کیست که پی گیری^۳ کند رسول را از آن که

۲. اساس: ندارد، از معجم افزوده شد.

۱. دب: چون.

۳. مع، وز، پیروی؛ دب، آج، لب: پی گرمی.

برگردد بر پی خود، و آن بود بزرگ مگر بر آنان که لطف کرد خدای به ایشان، نبود خدای که به ضایع کند ایمان شما، خدا بر مردمان مهربان و بخشاینده است.

آیه ۱۴۴ قَدَرْتُمْ تَقَلَّبَ وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ [۱۵۸-پ] لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ؛ ما می بینیم گردانیدن روی تو در آسمان، بگردانیم^۲ تو را با قبله ای که تو خواهی، فراز کن رویت به جانب مسجد مکه و هر کجا باشی^۳ فراز کنی^۴ رویتان به جانب او، و ایشان که^۵ دادند ایشان را کتاب دانند که این حق است از خدایشان و نیست خدایی آگاه از آنچه ایشان می کنند.

آیه ۱۴۵ وَ لَئِنْ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ آتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ؛ و اگر بیاری به آنان که ایشان را کتاب دادند به هر دلیلی، پی گیری^۶ نکنند قبله تو را و نه تو پیروی کنی^۷ قبله ایشان را، و نه بهری از ایشان پی گیرد قبله بهری را، و اگر تو پی هوای ایشان گیری از پس آن که آمد به تو از علم، تو آنکه از جمله ستمکاران باشی.

قَوْلُهُ: سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ، وجه اتصال^۸ آیت به آیت مقدم آن است که چون مُحَاجَّتْ بِا جُهودان و ترسایان و کافران کناره شد، خدای تعالی رسول را خبر داد که: آنان که با تو خصومت کردند در توحید من و در باب انبیا سخن گفتند، دل عزیز تو بخواهند^۹ رنجانیدن در باب قبله چون من قبله بگردانم، و حق تعالی این برای چند

۲۰ [۱۵۹-ر] وجه گفت:

۱. آج، لب، فق + بدرستی که.
۲. آج، لب، فق: بگردانیدیم.
۳. باشی / باشید.
۴. کنی / کنید.
۵. مع، وز آج، لب، فق: آنان که.
۶. مع، وز آج، لب، فق: پی گیری.
۷. مع، وز دب، نب، فق، مب: ایصال.
۸. مع، وز لب، مر: نخواهند.

یکی برای آن که: تا رسول - علیه السلام - توطین نفس کند و دل بر آن بنهد که ایشان این خواهند گفتن، چون بگویند سختش نباید بر حید آن که او بی خبر بوده باشد. دگر: تسلیت رسول - علیه السلام - کرد بِقَوْلِهِ: سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ، گفت: سفیهانند و از سَرْمَنَّةٔ سخنی خواهند گفتن تا دل از آن خوش داری.

۵ وجهی دگر آن که: تا معجزه ای باشد رسول را - علیه السلام - که چون خبر دهد از غیبی که در مستقبل ایام خواهد بودن، و مُخْبِرًا وفق خبر آید، این معجز باشد و دلیل صدق او کند در آن که^۲ گوید. و «سَفِيه» ضِدِّ حَلِيم^۳ باشد، و سَفَاةٔ حَقْمَتِ بود، در لغت مرد سبکسار را سفیه گویند.

مفسران خلاف کردند در آن که این سفیهان که بودند، عبدالله عباس گفت: مشرکان بودند که چون حق تعالی قبله بگردانید، ایشان گفتند: محمد متردد گشت، گاه روی به بیت المُقَدَّس می‌کند، و گاه روی به کعبه می‌کند، چون سرگشته ای شده است در کار خود، این کافران مکه گفتند، و مانند این روایت است از حسن بصری.

قول دیگر آن است که: این سفیهان جهودانند که چون رسول - علیه السلام - روی از بیت المُقَدَّس با حرم مکه آورد، طعن زدند و ایشان را خوش نیامد^۴، گفتند: محمد چرا از این قبله روی برگردانید؟ و این قبله پیغامبران مقدم است، اگر بر این قبله بماندی همانا آن پیغامبر آخر زمان بودی که ما نَعْتِ و صَفْتِ او در توریت و انجیل خوانده ایم^۵، و این قول مُجَاهِد و قَتَادَةَ و سُفْيَانَ است و یک روایت است از عبدالله عباس.

سُدِّي گفت: مراد منافقانند و جهودان که چون رسول - علیه السلام - روی از بیت المُقَدَّس با مسجد الحرام کرد طعن زدند و گفتند: اِشْتَأَقُ الرَّجُلُ إِلَى بَلَدِهِ وَمَوْلَدِهِ؛ محمد را یاسه^۶ مکه می‌باشد که شهر و مَوْلَدِ اوست، برای آن روی در نماز به او کرد.

۱. مر + بر. ۲. همه نسخه بدلها: آنچه.

۳. لب، فق، مب: علیهم. ۴. همه نسخه بدلها + و.

۵. مع، وز، دب، آج، لب، فق، مب: یافته ایم؛ مرا یافتیم.

۶. دب، لب، فق، مب: اشتیاق. ۷. دب: یاسه.

و جهودان بروجہ نائم گفتند: کہ ایشان امید موافقت رسول می داشتند در بعضی چیزها، و گمان ایشان چنان بود کہ روی بہ بیت المقدس کردن از طریق مسامحت و مساهلت است، می گفتند: امید است کہ با دین ما آید کہ در قبلہ ما را مخالفت نمی کند.

۵ «سَيَقُولُ»، «سین» استقبال راست، یعنی خواهند گفتن این سفیہان بی خردان سبکساران: **مَا وَلِيَهُمْ**؛ چه برگردانید ایشان را! «ما» استفہامی است، ای ما صَرَفَهُمْ، يُقَالُ: **وَلَيْتُهُ** عَنْ كَذَا فَتَوَلَّى، آئی صَرَفْتُهُ فَأَنْصَرَفَ.

حق تعالی گفت: جواب ده و بگو خدای راست مشرق و مغرب، بہ وفق و حسب مصلحت بندگانش را بفرماید کہ: روی بہ جانبی دون جانبی کنی، و راه نماید آن را کہ خواهد رہ راست بہ الطاف و زیادات^۲ الطاف. و گفته اند: این ہدایت بہ معنی تثبیت است، یعنی الطافی کند کہ بہ آن الطاف ایشان ثبات کنند بر رُہ راست.

قَوْلُهُ: **وَكَذَلِكَ**، اہل علم خلاف کردند [۱۵۹-پ] در آن کہ این «کاف» تشبیہ بہ چه تعلق دارد. بیشتر مفسران گفتند: تعلق بہ چیزی^۳ دارد^۴ کہ **يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** بر او دلیل است، و تقدیر این است کہ: **فَكَمَا هَدَيْنَاكُمْ بِمُحَمَّدٍ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. كَذَلِكَ** **جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا**، ابوالمسلم محمد بن بخر گفت: وجہ تشبیہ آن است کہ: **فَكَمَا جَعَلْنَا قِبَلَتَكُمْ وَسَطًا وَهِيَ الْكَعْبَةُ لِأَنَّهَا وَسَطُ الدُّنْيَا، كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا**، چنان کہ قبلہ تان وسط کردیم، و آن کعبہ است کہ میانہ عالم است، شما را نیز امتی میانہ کردیم، و این وجہی لطیف است.

۲۰ و بعضی دگر گفتند: «کاف» تشبیہ است بہ حال ابراہیم - علیہ السلام - چه در آیات مقدم ذکر او رفته است، و این عطف است علی قَوْلِهِ: **وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَا فِي الدُّنْيَا... كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ**، این وجہ متعسف و بعید است. و «جَعَلْنَا» روا بود کہ بہ معنی تصییر بود، و تأویل بر الطاف و توفیق توان کردن، یعنی ما کردیم با شما

۱. ماب + ما.

۲. مر: زیادت.

۳. آج، مر: جزاء؛ فق: خبری.

۴. دب، لب، فق، مر: جزا.

۵. مر: وکذالک.

۶. سورۃ بقرہ (۲) آیہ ۱۳۰.

الطافی که عند آن امتی وسط شدی، و شاید که «جَعَلَ» به معنی حُكْم باشد و تسمیه باشد چنان که گفت: وَجَعَلُوا الْمَلِئِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ اِنَانًا^۱...، و كَقَوْلِهِ: وَجَعَلُوا لِلَّهِ اِنْدَادًا^۲ «اُمَّة»، اِنّى جَمَاعَةٌ وَسَطًا.

ابوسعید خدری و ابوهریره از رسول - علیه السلام - روایت کردند که: «وَسَطًا»

- ۵ اِنّى عَدْلًا، و این قول عبدالله عباس است و مُجَاهِد و قتاده و رَبِيع و ابن زید است^۳، و برای آن عَدْل را وَسَط خوانند که عدل راست باشد، و آنکه^۴ راست باشد که جای او میانه باشد، و یا ایقاع^۵ او بر وجه میانه باشد، نه اسراف و نه تقصیر، و این از قول عرب است که: نَزَلَ فُلَانٌ وَسَطَ الْوَادِي، اِنّى خَيْرٌ مَوْضِعٍ فِيهِ، وَمَوْضِعُ فُلَانٍ مِنْ قَوْمِهِ مَوْضِعُ الْوَأَسِطَةِ مِنَ الْقِلَادَةِ، و در وصف رسول - علیه السلام - آمده است: هُوَ اَوْسَطُ قُرَيْشٍ نَسَبًا، اِنّى خَيْرُهُمْ وَاَعْدَلُهُمْ. و مثل از این جاست که: خَيْرُ الْاُمُورِ اَوْسَطُهَا^۶، وَقَالَ زُهَيْرٌ:

هُمُ وَسَطُ بَرَضِي الْاَنَامِ بِحَبِيهِمْ اِذَا نَزَلْتُ اِخْدَى اللَّيَالِي بِمُعْظَمِ

كَلْبِي كُفْتُ: اُمَّةٌ وَسَطًا، اِنّى اَهْلٌ دِينٍ وَسَطٍ^۷ بَيْنَ اَثَلٍ وَالتَّقْصِيرِ لِلرَّحْمَنِ اِنّى اَهْلٌ دِينٍ وَسَطٍ

- هر دو مذموم است، هم اسراف و هم تقصیر، آنچه از میان این هر دو باشد پسندیده آن است، نبینی که حق تعالی چگونه گفت رسولش را: وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً اِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ^۸...، وَقَالَ: وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَاِتَّبِعْ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا^۹، وَقَالَ: وَالَّذِينَ اِذَا اِنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا^{۱۰}!

سبب نزول آیت آن بود که: جماعتی جهودان مَرْتَحِب و رَبِيع و قومی دیگر با

- ۲۰ مُعَاذِ جَبَلٍ گفتند: ما امتی عدلیم و قومی وسطیم، و قبله ما قبله پیغامبران است و محمد می داند، و لکن حسد او را رها نمی کند که بگوید.

۱. سورة زخرف (۴۳) آیه ۱۹. ۲. سورة ابراهيم (۱۴) آیه ۳۰.

۳. مر: ندارد. ۴. دب، آج: آن که.

۵. آج، مر: ارتفاع؛ دب، لب، فق، مب: انفاع؛ چاپ شعرانی (۱/۳۵۰): انفاق.

۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: اوسطها.

۷. دب، مر: اوسط. ۸. سورة بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۲۹.

۹. سورة بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱۰. ۱۰. سورة فرقان (۲۵) آیه ۶۷.

مُعَاذَ گفست: دین ما حق است [۱۶۰-ر]، و ما ائمت عدلیم. خدای تعالی این آیت فرستاد ردّ برایشان.

بدان که: بنزدیک ما آیت مخصوص است به ائمه معصوم -عَلَيْهِمُ السَّلَامُ- برای آن که در آیت چند چیز است. یکی آن که حق تعالی گفت: من حکم کردم به عدالت شما فی قَوْلِهِ: جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا، و آن که خدای تعالی به عدالت او حکم کند الا معصوم نباشد، برای آن که قاضی که حاکم وقت باشد به عدالت هیچ کس حکم نکند تا او را ظاهراً عدالت نداند. و اگر او را به باطن طریقی بودی حکم نکردی تا به باطن در عدل نبودی، چون خدای تعالی عالم است به ظاهر و باطن خلق و حکم کند به عدالت کسی لابد باید تا عدل باشد ظاهراً و باطناً، و آن که چنین باشد جز معصوم نبود.

دگر آن که گفت: لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا، گفت: تا شما گواهان باشی بر مردمان، و رسول -علیه السلام- بر شما گواه باشد. پس آن کس که در برابر رسول گواهی دهد، اگر به منزلت برابر او نباشد کم از آن نباشد که به عدالت که شرط است در گواهی برابر او باشد، و این چنین نباشد الا معصوم.

دیگر آن که: اگر گواهان حاکم وقت ظاهر عدالت باشند، گواهان خدای -عَزَّوَجَلَّ- که در حکم گاه او گواهی دهند لابد باید که معصوم باشند. اگر گویند: این خطاب با جمله ائمت است، گوئیم: تخصیص کنیم به این ادله و قرائن که در آیت و بیرون آیت هست.

دگر آن که: ائمت به معنی غَضِبْتِ و جَمَاعَتِ در قرآن بسیار است، مِنْهَا قَوْلُهُ: وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ...^۳، وَمِنْهَا قَوْلُهُ: وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ^۴، وَمِنْهَا قَوْلُهُ: تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ^۵، وَمِنْهَا قَوْلُهُ: مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ...^۶

۱. مر + به.

۲. همه نسخه بدلها: گواهی.

۳. سورة اعراف (۷) آیه ۱۵۹.

۴. سورة بقره (۲) آیه ۱۲۸.

۵. سورة بقره (۲) آیه ۱۴۱.

۶. سورة مائده (۵) آیه ۶۶.

إِلَىٰ مَا لَا يُخْصَىٰ كَثْرَةً.

و گفته اند: وسط برای آن خواند اینان را که، قول ایشان در پیغامبران به حد غلّو نیست چون قول ترسایان در مسیح، و به حد تقصیر نیست چون قول جهودان. آنگه بیان کرد که من تعدیل اینان برای آن کردم تا گواه باشند بر مردمان.

خلاف کردند که این چه گویا^۱ است؟ و چگونه گویا^۱ دهند؟ و کجا گواهی دهند؟

عبدالله عباس و مُجاهد و قتاده و ربیع گفتند: گواه پیغامبران باشند در قیامت بر تبلیغ رسالت خدای -عَزَّوَجَلَّ- و این قول روایت می‌کند جابر عبدالله انصاری از رسول -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- که گفت: من و ائمتم فردا^۲ قیامت بر پشته ای بلند باشیم چنان که اهل عَرَصَات فرود ما باشند، و هیچ امت نباشد و الا تمنا کند که از ما باشد، و هیچ پیغامبر نبود که امت او را تکذیب کنند و الا ما برای او گواهی دهیم، ایشان گویند: شما این گویا^۱ چگونه می‌دهی؟ و شما در عصر ما نبودید؟ گویند: ما از پیغامبر خود شنیدیم، و او را باور داشتیم.

و بعضی دیگر گفتند: گواهان باشند [۱۶۰-پ] در دنیا در دین من برای آن که

من^۳ اِجْمَاع ایشان حجت کردم، و این قول نیز دلیل است بر آن که مراد معصومانند، برای آن که اجماع که حجت است برای آن حجت است در هر عصری که قولی معصوم از او خارج نیست، چنان که در جای خود بیاید تفصیلش -إِنْ شَاءَ اللهُ-.

قولی دیگر آن است که: گواهانند هم در دنیا هم در آخرت، و این عامتر است

حملش بر این کردن اولیتر بود.

و بعضی اختیار اجماع کردند و گفتند: به آن مُمَيِّز و مُفَضَّلند بر سایر اُمم، و آنچه ما گفتیم اولیتر است برای آن که «عَلَى النَّاسِ» گفت، اگر «لِلنَّاسِ» گفتی، آن معنی دادی. دگر به قرینه آن که گفت: «وَيَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا، وَشَهِيدٌ عَلَيْهِ نَقِيضُ شَهِيدٍ لَهُ» باشد، و از این عذر خواستند به آن که چون قول ایشان در دین حجت خواهد بودن، به مشابهت حُكْم باشد برایشان، همچنان که قول رسول

۱. همه نسخه بدلها: گواهی.

۲. دب، آج، نب، فق، مب، مر: فردای.

۳. دب، آج، نب، فق، مب، مر + به.

۱. آج، نب، فی، مب، مر + تعالی.

- علیه السلام. و لازم است امت را عمل کردن به اجماع چنان که به قول رسول - علیه السلام. پس برای این «عَلَى» گفت فی الْمُؤْمِعِينَ جَمِيعاً، اثنی در حق امت و رسول، و این جمله عند تأمل همه دلیل می‌کند بر آن که آیت مخصوص است به معصومان، و اجماع برای قول ایشان حجت است.

۵ و نیز این خبر که اَبِي كَعْبٍ روایت می‌کند که: یک روز رسول - علیه السلام - نشسته بود. جنازه‌ای بگذرانیدند، گفتند: جنازه فلان است. حاضران گفتند: نِعَمَ الرَّجُلُ، و ثنای گفتند^۱ هر یکی. رسول - علیه السلام - گفت: وَجَبْتُ؛ واجب شد. دیگری برآوردند. گفتند: جنازه فلان است. حاضران گفتند: بَسَّ الرَّجُلُ؛ بد مردی بود این. رسول - علیه السلام - گفت: وَجَبْتُ.

۱۰ اَبِي كَعْبٍ گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ! چه معنی دارد دوبار گفتی وَجَبْتُ؟ چه واجب شد؟ گفت: قَوْلُهُ تَعَالَى: لِيَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ

و معنی از دو وجه بیرون آید از او: یکی آن که: وَجَبْتُ الشَّهَادَةَ وَوَقَعْتُ مَوَاقِعَهَا؛ گوی^۲ به جای خود افتاد، و یکی دیگر آن که: وَجَبْتُ لِأَحَدِهِمَا الْجَنَّةَ وَلِلْآخَرِ النَّارَ؛ یکی را بهشت واجب شد و یکی را دوزخ به گوی^۳ شما. گفتند: این دلیل است بر آن که گوی^۲ در دنیا باشد، و روا بود که امیرالمؤمنین^۳ و حسن و حسین - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - در آن جمله بوده باشند.

۲۰ و در خبر می‌آید که یک روز امیرالمؤمنین^۳ - علیه السلام - نشسته بود در مسجد کوفه. عبدالله بن قفل الثیمی بگذشت درعِ ظَلْحَةِ، عبدالله پوشیده. علی - عَلَيْهِ السَّلَامُ - گفت: هَذِهِ دِرْعُ ظَلْحَةٍ أَخَذْتُهَا غُلُولاً يَوْمَ الْبَصْرَةِ گفت: ای عبدالله! این درعِ ظَلْحَةٍ است که روز کارزار^۴ بصره توبه غُلُول و خیانت [۱۶۱-ر] برگرفته‌ای. او منکر شد، گفت: بیا تا به حاکم شویم که تو برای حکومت نصب کرده‌ای یعنی شَرِيح.

به حکومت پیش شَرِيح رفتند. امیرالمؤمنین دعوی بکرد. عبدالله انکار کرد. حاکم گواه خواست. امیرالمؤمنین^۳ حسن علی را بیاورد تا گوی^۲ داد. شَرِيح گفت:

۱. دب، مب: ثنا می‌گفتند.

۲. همه نسخه بدلها: گواهی.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر + علی.

۴. دب: کارزار/ کارزار

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر + علی.

- به یک گواه حکم نکنم. قنبر را بیاورد تا گوی^۱ داد. گفت: به گوی^۲ بنده حکم نکنم. امیرالمؤمنین^۳ - علیه السلام - گفت: قَبَحَكَ اللَّهُ يَا شَرِيحَ لَقَدْ جُرْتَ فِي حُكْمِكَ ثَلَاثًا؛ در این حکم سه بار جور کردی. گفت: چگونه؟ گفت: ندانی که از امام گواه^۱ نخواهند، که امام در دین خدای مأمون باشد، و قول او در دین حجت باشد، پیشتر از این، دگر گفستی: به گوی^۱ حسن حکم نکنم و به قول من، و رسول - علیه السلام - گفت مرا روز خبیر که: خدای تعالی هر قرشی را قوت هفت مرد داد که نه از قریش باشند، و تو را قوت هفت قرشی داد. و روز استرجاع خاید که بر او به فسق گوی^۱ دادم به گوی^۱ من تنها حکم کرد، گفت: گوی^۱ مردی از قریش به گوی^۱ هفت مرد باشد که نه از قریش باشند^۴، و گوی^۱ توای علی، گوی^۱ هفت قرشی است. دگر گفستی: به گوی^۱ بنده حکم نکنم^۵، ندانی که تا گوی^۱ بنده بشنوند لَيْتِيْدِهِ وَلَا يُقْبَلُ عَلَيْهِ، برای او مقبول باشد بر او مقبول نباشد، پس از این نگر تا هیچ حکم نکنی تا مرا خبر ندهی. این خبر باقر - علیه السلام - روایت کرد از پدرانش - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. و ابوزهریر روایت کرد که: رسول - علیه السلام - ما را خطبه کرد به ناوه طایف - و آن جایبی است به طایف - در آن جا گفت: نزدیک است که شما اهل بهشت را از اهل دوزخ بشناسی، و نیک را از بد بدانی. گفتند: به چه یا رسول الله؟ گفت: به ثنای نیکو و ثنای بد، أَنْتُمْ شُهَدَاءُ لِلَّهِ بِعَعْضِكُمْ عَلَيَّ بَعْضٌ؛ شما گواهان خدایی بهری بر بهری. وَ تَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِدًا؛ و رسول من که محمّد است بر شما گوا^۶ باشد به آنچه کردی، و شرح آن بیاید فی قَوْلِهِ: وَجِنَابِكَ عَلَيَّ هَوْلًا شَهِدًا^۷ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
- ۲۰ قَوْلُهُ: وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا، در او چند قول گفتند: محمّد بن جریر گفت: معنی آن است^۸: وَمَا جَعَلْنَا تَحْوِيلَ الْقِبْلَةِ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا، تقدیر مضافی کرد، یعنی ما نکردیم تحویل آن قبله که تو بر آن بودی یعنی بیت المقدس،

۱. دب: گواهی.

۲. همه نسخه بدلها: گواهی.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر + علی.

۴. همه نسخه بدلها: نه قرشی باشند.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر + این قدر.

۶. همه نسخه بدلها: گواه.

۷. سورة نساء (۴) آیه ۴۶.

۸. همه نسخه بدلها + که.

برای آن که رسول - علیه السلام - اول روی به بیت المقدس کرد^۱، چون منسوخ شد فرض توجه به او به توجه با کعبه روی با کعبه کرد.

و بعضی دگر گفتند: «كَأَنَّ» زاید است، و معنی آن است که: وَمَا جَعَلْنَا - علیه السلام - بر آن بود. و معنی «جَعَلَ» فرض و بیان باشد، نَحْوُ قَوْلِهِمْ: جَعَلْتُ لَكَ كَذَا، أَيْ فَرَضْتُ وَبَيَّنْتُ، یعنی ما نکردیم و نفرمودیم و بیان نکردیم این قبله که تو اکنون بر آنی، یعنی کعبه. و ممکن است تفسیر آیت گفتن بر وجهی که در او حذفی نباشد و زیادتی، و آن چنان بود که در اخبار آورده اند که: رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - چون به مکه بود، روی به کعبه کردی، و اخبار بر این^۲ متظاهر است.

بعضی علما گفتند: روی به کعبه کردی از آن جهت که برابر بیت المقدس بود تا رویش هم به کعبه بودی هم به بیت المقدس، و این ممکن باشد به مکه.

و بعضی دگر گفتند: خدای تعالی رسول را - عَلَيْهِ السَّلَام - مُخَيَّرَ بَعْدَهُ بِرُؤْيِ بَابِ قِبْلَةٍ تَأْتِي مِنْ كُلِّ جَانِبٍ خِوَاصْتِي رُؤْيِ فِرَازِ كَرْدِي^۳، و بر او حجری^۴ نبود بِقَوْلِهِ تَعَالَى: فَآيِنَمَا تُوَلُّوا فَانَّم وَجْهَ اللَّهِ...^۵، پس وقتی روی به کعبه کردی و وقتی به بیت المقدس، و این در بدایت اسلام بود در مکه.

و بعضی دگر گفتند: این حَجْرٌ وَتَعْيِينٌ^۶ به مدینه فرمود، پس بر آن قول که روی به کعبه کردی در آیت محتاج نباشد به حذفی و نه به تقدیر زیادتی، و ما نکردیم آن قبله که تو بر آن بودی در مکه یعنی کعبه، أَيْ مَا بَيَّنَّا وَعَيَّنَّا، و این قول قریب است به صواب تا آیت بر ظاهر خود بماند.

خلاف نیست که چون رسول - علیه السلام - به مدینه آمد، روی به بیت المقدس می کرد به نماز. خلاف در مدت است.

در اخبار چنین آمده که: پیش از هجرت، انصاریان دو سال در مدینه روی به بیت المقدس می کردند. چون رسول - علیه السلام - به مدینه آمد شانزده ماه روی به

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر آن.

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر + پس.

۴. دب، مر: حجری.

۳. دب: فرا آن جا کردی.

۶. آج، لب، فق: تعین.

۵. سوره بقره (۲) آیه ۱۱۵.

- بیت المقدس می‌کرد به روایت براء بن عازب و به روایت عبدالله عباس هفده ماه، و به روایت سُدی هژده ماه، و به روایت آنس نوزده ماه، و به روایت مُعَاذِ جَبَلِ سِزْدَه ماه. چون رسول -علیه السلام^۱ در مدینه به فرمان خدای تعالی روی به بیت المقدس می‌کرد در نماز، و پیش از آن به مکه روی به کعبه کردی، جهودان به آن شادمانه بودند^۵ و خویشان را در آن تشریفی می‌شناختند و به رسول -علیه السلام- تقریبی می‌کردند. رسول -علیه السلام- طمع به ایمان ایشان در بست خدای تعالی قبله بگردانید تا رسول -علیه السلام- و صحابه -رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ- بدانستند [۱۶۲-ر] که آن موافقت جهودان نه از آن بود که خیری در دل داشتند. چون قبله با کعبه افتاد، جهودان که تقرب می‌کردند، برگشتند و دشمنی و تبرا آشکارا کردند، خدای تعالی برای این گفت: **إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ**، و این وجهی است در غرض خدای تعالی در قبله بگردانیدن، و این وجهی مُعْتَمَد است، و ظاهر قرآن بر این دلیل می‌کند.
- بعضی دگر گفتند: جهودان می‌گفتند: محمد به دین ما نزدیک است، نبینی که روی به قبله ما می‌کند، ممکن هست که با دین ما آید. اَخْبَار و رؤسا می‌گفتند عوام را، حق تعالی قبله بگردانید تا طمع ایشان منقطع شد و نیز ایهام نکنند بر عوام.^{۱۵}
- بعضی دگر گفتند: رسول -علیه السلام- در مدینه روی به بیت المقدس می‌کرد، و در دلش آن بود که می‌خواست که روی به کعبه کند که قبله پدرش بود ابراهیم -علیه السلام- برای این گفت قدیم -جَلَّ جَلَالُهُ: **فَلَنُؤْتِيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا**^۲؛ برای رضای او به شرط آن که رضای او موافق مصلحت شرعی بود قبله بگردانید، و این وجه هم قریب است، چه قرآن به آن ناطق است. و اگر این اسباب جمع باشد روا بود، برای آن که از میان ایشان تنافی^۳ نیست که منع کند از جمع میان ایشان.
- اکنون ظاهر آیت آن است که: ما قبله برای آن بگردانیدیم^۴ تا بدانیم که

۱. اساس: عبارت: «در مدینه به فرمان خدای -الی به آن شادمانه بودند» را در سنن ابوالحسن از «بیت المقدس می‌کردند. چون رسول علیه السلام» تکرار کرده است؛ با توجه به مع حذف شد.

۲. سورة بقره (۲) آیه ۱۴۴.

۳. همه نسخه بدلها: تنافی.

۴. مع: بگردانیم.

کیست که تبع تو خواهد بودن، از آن که بر خواهد گشتن، یعنی تا فرق بدانیم میان دوست و دشمن و موافق و منافق، و این بر عالم الذات روا نباشد.

جواب از این آن است که: این آیت جاری مجرای آیاتی است که متضمن

است لفظ ابتلا و امتحان را، نَحْوُ قَوْلِهِ تَعَالَى: الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوَةَ لِيَبْلُوَكُمْ

أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا^۱...، وَقَوْلِهِ: وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ

صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ^۲، و در سوره الكهف: لِيَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا^۳، و هم

در این سورت: ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَقْدَامًا^۴، و امثال این

آیات بسیار است. و جواب از همه یکی بود، و آن آن است که: خدای تعالی صورت

تکلیف صورت امتحان و آزمایش نهاد و با مُكَلِّفَانِ معامله آنان کرد که کسی را

آزماید که چیزی نداند تا بدان آزمایش بداند. چون صورت این بود، و اگر چه معنی نه

این بود حق تعالی در این مورد و به این لفظ بیاورد، این وجهی است.

و وجهی دیگر آن است که: مراد به لفظ^۵، اختبار و امتحان است، و آن را علم

خواند برای آن که در شاهد سبب علم باشد و عند آن علم حاصل شود یکی را از ما،

پس بر سبیل توسع [۱۶۲-پ] او را به جای آن بنهاد، و معنی راجع بود عند تحقیق با

جواب اول. ۱۵

وجهی دیگر آن است که: إِلَّا لِيَعْلَمَنَّا؛ الا برای آن که ما دانستیم که کیست

که متابعت رسول کند از سر ایمان، و کیست که در آن منافق باشد پس مرتد شود، و

معنی آن بود که: در سابق علم ما رفته بود که تحویل قبله سبب هدایت قومی باشد و

سبب ضلالت قومی، و عرب لفظ مُسْتَقْبِلٌ به جای ماضی بنهد، چنان که گفت: فَلَيْمَ

تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ...، وَالْمَعْنَى فَلَيْمَ قَتَلْتُمْ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ، برای آن که در عهد رسول

پیغامبرانی نبودند که جهودان ایشان را بکشتندی، و چنان که گفتیم از قول شاعر:

فَلَقَدْ^۸ يَكُونُ أَحَادِمٌ وَذَبَائِحُ

۱. سوره ملک (۶۷) آیه ۲.

۲. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۳.

۳. سوره کهف (۱۸) آیه ۷.

۴. سوره کهف (۱۸) آیه ۱۲.

۵. همه نسخه بدایها + علم.

۶. دب، آج، لب، فق، مب، مرز پس.

۷. سوره بقره (۲) آیه ۹۱.

۸. دب، آج، لب، نق، مب: وَلَقَدْ.

و وجهی دیگر آن است که: **إِلَّا لَتَسْتَلِمُنَّ أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ**، آن که علم ایشان را علم خود خواند برای اختصاص ایشان بدو چنان که گفت: **إِنَّ الدِّينَ يُدُونُ اللَّهِ...**، **أَيُّ يُدُونُ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ**، و چنان که گفت: **فَلَمَّا أَسْفُونَا...**، **أَيُّ أَعْضَبُونَا**، یعنی **أَعْضَبُوا رَسُولَنَا وَأَوْلِيَاءَنَا**.

- ۵ پس قدیم تعالیٰ تحویل قبله سبب ظهور نفاق جماعتی منافقان کرد، چنان که آن آب که قوم طالوت را سبب امتحان کرد فی قوله: **إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ...** الآية، تا منافقان که در دل نفاق دارند از مؤمنان مخلص جدا شوند، چه مصالح بسیار در تکلیف، به این تعلق دارد، چنان که گفت: **مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ...**
- ۱۰ **قَوْلُهُ: وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً، «إِنْ» مُخَفَّفَةٌ** است از ثقیله، و تقدیر این است: **وَإِنَّهَا كَانَتْ لَكَبِيرَةً**، و این «لام» لازم باشد با این حرف در خبر، تا فرق باشد میان او و میان «إِنْ» نافیه.
- اکنون خلاف کردند در آن که این «تاء»ی تانیث راجع با کجاست. بعضی گفتند: راجع با نماز است که به قبله اول کرده بودند، و این قول ابن زید است. و بعضی دیگر گفتند: راجع با قبله است، یعنی بیت المقدس، و این قول ابوالعالیه است. و بعضی دیگر گفتند: راجع با کعبه است.
- بعضی دیگر گفتند: راجع با لفظ «تَوَلَّيْتُمْ» است، **مِنْ قَوْلِهِ: فَلَتَوَلَّيْتُمْ قِبْلَتَهُ تَرْضِيهَا...**، قتاده و مجاهد گفتند: راجع است با **تَحْوِيلَةُ الْقِبْلَةِ**، و آن یک بار بگردانیدن باشد.
- ۲۰ و وجهی هست در کلام عرب که با آن تحویل را به تحویلت تأویل بیاید^۷ کردن که ایشان چون مضاف إليه مؤنث باشد و اگر چه مضاف مذکر باشد به مجاورت مؤنث تانیث کنند، **كَقَوْلِهِمْ: خَرِبَتْ سُورُ الْمَدِينَةِ، فَعَلَّ مُسْنَدٌ رَا بِا**

۱. سورة احزاب (۳۳) آیه ۵۷.

۲. سورة زخرف (۴۳) آیه ۵۵.

۳. سورة بقره (۲) آیه ۲۴۹.

۴. سورة آل عمران (۳) آیه ۱۷۹.

۵. اساس وهمه نسخه بدلها: «تولیت» هم خوانده می شود. ۶. سورة بقره (۲) آیه ۱۴۲.

۷. همه نسخه بدلها: نباید کردن.

سُور، علامت [۱۶۳-ر] تأیید در آورد، برای آن که مضاف است با مؤنثی و آن مدینه است.

قَوْلُهُ: **وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ**، و این قبله که کعبه است یا تولیت با این وجوه که گفتیم بزرگ آید و عظیم، یعنی دشخوار آید الا بر آن کس که خدای تعالی با وی الطافی کند که به آن الطاف او ثبات کند بر هدایت و ایمان. ۵

شعبی گوید: ما به بصره آمدیم بنزدیک حجاج و جماعتی از قراء مدینه و قراء شام از فرزندان مهاجر و انصار، هر کس^۱ به مرتبه خود بنشستند. حسن بصری درآمد، حجاج بفرمود تا برای او کرسی^۲ بیاوردند و در پهلوی سریر او بنهادند و حسن را بر آن جا بنشانند. آنکه روی به او کرد و او را اکرام تمام کرد. آنکه در میانه حدیث امیرالمؤمنین علی - عَلَيْهِ السَّلَام - درآمد. او فریت کردن گرفت، و ما نیز از خوف او ۱۰

مساعدت و تصویب رای او می کردیم مگر حسن بصری که خاموش می بود و هیچ نمی گفت. حجاج روی به او کرد و گفت: یا باسعید: در علی چه گویی؟ گفت: چه خواهی تا گویم. گفت: رای تو در او چیست؟ گفت: خدای تعالی می گوید: **وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنُعَلِّمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقْبَيْهِ** ۱۵

وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ، فَقَلِيلٌ مِّمَّنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ وَهُوَ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ وَخَتَنُهُ^۳ عَلِيٌّ ابْنُ أَبِي تَالِبٍ وَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيْهِ وَصَاحِبُ سَوَابِقِ مُبَارَكَاتٍ سَبَقَتْ لَهُ مِنَ اللَّهِ لَا تَسْتَطِيعُ أَنْتَ وَلَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَخْطُوهَا^۴ عَلَيْهِ وَلَا أَنْ يَحُولَ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ؛ چون خدای تعالی امتحان کرد خلق را به تحویل قبله تا، که بر جای ماند و که از جای بشود، او از آنان بود که بر هدایت و ایمان بود، و پسر عم رسول بود و دامادش بود بر دخترش، و دوست ترین خلقان به او، و او را از خدای تعالی سوابقی و نعمتهایی بود که نه تو و نه هیچ کس از مردمان آن را دفع نتواند کردن. ۲۰

قَوْلُهُ: **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ**، سبب نزول آیت آن بود که چون خدای تعالی قبله بگردانید، جماعتی که^۵ با رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - نماز کرده بودند بدان قبله^۶،

۱. مع: کسی.

۲. همه نسخه بدلها: کرسی.

۳. همه نسخه بدلها: يحظرها.

۴. همه نسخه بدلها: ندارد.

۵. مع: وز ختنه.

۶. همه نسخه بدلها + بدان قبله.

چون: أسعد بن زُرارة وأبیراء بن معرور، و از دنیا رفته بودند، کسهای ایشان بیامدند و گفتند: یا رسول الله! آن نمازها که ما و ایشان بدان قبله کرده ایم، حکم آن چه باشد، و خدای تعالی قبله بگردانید؟ خدای تعالی آیت فرستاد: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِعَ إيمانكم، أَي صَلَاتِكُمْ إِلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ، خدای تعالی آن نمازهای شما باطل و ضایع نکند که به بیت المقدس کردی. [۱۶۳-پ] این قول قتاده و عکرمه و ربیع است.

بعضی دیگر گفتند: برای خود پرسیدند که نمازی که ما کردیم، بعضی دیگر گفتند: این جهودان پرسیدند، گفتند: شما امروز کافر می خوانی ما را که روی به بیت المقدس کرده ایم، و شما آند سالها نماز کرده ای به آن قبله، حال آن نمازهای شما چیست؟ خدای تعالی آیت فرستاد: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِعَ إيمانكم.

خلافی نیست میان مفسران در آنچه^۱ مراد به ایمان نماز است، چنان که رسول -علیه السلام- گفت: أَلَدِينُ النَّصِيحَةُ لِعِظَمِ مَوْقِعِهَا مِنَ الدِّينِ.

عبدالله عباس می گوید: اول نسخی که در قرآن بود حدیث قبله بود، خدای تعالی این حکم منسوخ نکرد، اعتنی توجه به بیت المقدس در نماز به توجه به مسجد الحرام. زهری گفت: اول منسوخی در سورة البقرة حدیث قبله است.

اگر گویند: کدام آیت^۲ منسوخ است به این آیات^۳؟ و در قرآن هیچ جای نیست حدیث توجه به بیت المقدس تا گویند این آیات ناسخ آن است، گوییم: اگرچه مفضل نیست مجمل هست فی قوله تعالی: وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ^۴.

دگر آن که بیان کردیم پیش از این که: اگر در تلاوت نباشد و در حکم شرع باشد، شاید که منسوخ شود یا به تلاوت یا به حکم.

اکنون صحابه رسول بر سه وجه بودند: بعضی آنان بودند که با رسول -علیه السلام- به بیت المقدس نماز کردند^۵ و به کعبه نرسیدند، چون: براء بن معرور

۱. همه نسخه بدلها: آن که.

۲. فق، مب، مر: آیات.

۳. فق، مب، مر: آیت.

۴. سورة بقره (۲) آیه ۱۱۵.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: کرده بودند.

وَأَسْعَدِينَ زُرَّارَهُ وَجَزَائِشَانِ، وَجَمَاعَتِي أَن بَدُونَدِ كِه نِمَازِبِه بَيْتِ الْمَقْدَسِ دَر نِيَا فْتَنَدِ، كِه بَدَانِ عَهْدِ اِيْمَانِ نِيَا وَرَدِه بَدُونَدِ. اَز اَنانِ كِه اِتْفَاقِ وَ اِجْمَاعِ اُمَّتِ اسْتِ كِه بِه دَو قِبَلِه بَا رَسولِ - عَلِيهِ السَّلَامِ - نِمَازِ كَرْدَنَدِ بِلَا شَبَهه اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِي - عَلِيهِ السَّلَامِ - بُوَدِ كِه اَوِرا «الْمُصَلِّي بِقِبْلَتَيْنِ» خَوَانَدَنَدِ، وَ اَز مِشَاهِيرِ مَنَاقِبِ اَوِ يَكِي اِيْنِ اسْتِ بِه اِتْفَاقِ مِخَالِفِ وَ مُؤَالَفِ.

۵
إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ، دَر «رُؤُوفٌ» سِه قِرَاءَتِ اسْتِ: رُؤُوفٌ عَلِيٌّ قُتُوبٌ، وَ اِيْنِ قِرَاءَتِ نَافِعٌ وَ اِبْنِ عَامِرٌ وَ حَفْصٌ اسْتِ، وَ حِجَّتِ اِيْشانِ قَوْلِ شَاعِرِ اسْتِ:
نُطْبِعُ رَسُوْلِنَا وَ نُطْبِعُ رِثًا هُوَ الرَّحْمَنُ كَأَنَّ بِنَا رُؤُوفًا
وَ رُؤُوفٌ عَلِيٌّ فَعْلٌ، وَ اِيْنِ قِرَاءَتِ اِبُو جَعْفَرِ اسْتِ. وَ رُؤُوفٌ عَلِيٌّ فَعْلٌ وَ اِيْنِ قِرَاءَتِ باقِي قِرَاءَتِ اسْتِ، وَ حِجَّتِ اِيْنانِ قَوْلِ شَاعِرِ اسْتِ.

۱۰
تَرَى لِمُتْسَلِمِينَ عَلَيْكَ حَقًّا كَيْفَعَلِي الْوَالِدِ الرَّؤُوفِ الرَّحِيمِ
[۱۶۴-ر]، وَ رَأْفَتِ دَر لَغْتِ بَلِيغْتَرِ بَاشَدِ اَز رَحْمَتِ.

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ، سَبَبِ نَزْوِ آيَتِ اَن بُوَدِ كِه جَمَاعَتِي جَهودانِ طَعْنَه زَدَنَدِ وَ كَفْتَنَدِ: اِگرِ مُحَمَّدِ دِيْنِ مَ اِرا وِ اسْلَافِ مَ اِرا عَيْبِ مِي كَنَدِ، چِرا رُوِي بِه قِبَلَه مَ اِرا مِي كَنَدِ؟ اِگرِ اَوِرا شَرِيْعَتِي جَدَا بُوَدِي^۲، اَوِرا قِبَلَه اِي جَدَا بُوَدِي. وَ اَوِرا دَر دَلِ هَمِه اَرزُوِي كَعْبَه وَ مَسْجِدِ الْحَرَامِ بُوَدِ كِه قِبَلَه پَدَرشِ اِبْرَاهِيْمِ بُوَدِ، جَبْرِيلِ را كَفْتِ: اِيْنِ دَشْمَنانِ مَرا طَعْنَه مِي زَنَدَنَدِ، وَ مَرادِ مَنِ اَن اسْتِ كِه رُوِي بِه قِبَلَه پَدَرِمْ اَرَمِ. جَبْرِيلِ كَفْتِ: مَنِ بِنْدَه اِي اَم^۳ هَمِچُوْنِ تُو، اَز خُدا بَخِواهِ^۴ تا اِگرِ مِصْلَحَتِ دَانَدِ قِبَلَه بَگَرْدَانَدِ.

۲۰
رَسولِ - عَلِيهِ السَّلَامِ - اَدبِ نَگَاهِ دَاشْتِ، بِه زَبانِ چِيْزِي^۵ نَگَفْتِ^۶، رُوِي دَر^۷ آسْمَانِ مِي كَرْدَانِيْدِ^۸ وَ اَبِ دَر چِشْمِ^۹ وَ حَاجَتِ دَر دَلِ مِي كَرْدَانِيْدِ^{۱۰}، اَنگَه دَر نِمَازِ

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: شریعت بودی جداگونه.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: خدای تعالی درخواه.

۶. دب: به زبان نیاورد.

۸. دب، آج، لب، فق، مب: می کرد.

۱۰. دب، مر: می گذرانید.

۱. اساس: رؤوف.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: من بنده ام.

۵. آج، لب، فق، مب، مر: هیچ.

۷. دب: به: مر: روی سوی.

۹. همه نسخه بدلها + می گذرانید.

ایستاد، و دو رکعت نماز پیشین بکرد. جبریل آمد و آیت آورد: **قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ**، و رسول را فرمود^۱ تا روی به کعبه کرد در آن دو رکعت که مانده بود. ای محمد ما می بینیم گردانیدن روی تو در آسمان، تو روی می گردان که بر متابعت رضای تو قبله می گردانیم. **فَلَنُوَلِّيَنَّكَ**، **أَيُّ لُحُوْلِيْنِكَ**^۲ **إِلَى قِبْلَةٍ**؛ برگردانیم تو را با قبله ای که تو خواهی و پسندی، این قول مجاهد و ابن زید است.

عبدالله عباس و جماعتی دیگر گفتند^۳، **جُهُودَانِ** مدینه گفتند: محمد و اصحاب او قبله نشناختند تا ما هدایت کردیم ایشان را. رسول را - علیه السلام - این سخت آمد، از خدای درخواست تا قبله بگردانید، و لا بُدَّ رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - این دعا به دستوری کرده باشد، چه او داند که آنچه خدای فرماید صلاح او و صلاح مکلفان در آن باشد، و اگرچه از روی میل طبع او را موافق نباشد.

حسن بصری گوید: خدای تعالی پیش از آن رسول را - عَلَيْهِ السَّلَام - وعده داده بود که من قبله بخواهم گردانیدن از بیت المقدس، و نگفته^۴ که به کدام^۵ جانب. چون جهودان زبان طعن دراز کردند، **حَقَّ تَعَالَى** گفت: اکنون دعا کن تا من اجابت کنم. او گفت: بار خدایا! کعبه قبله پدرم است ابراهیم، اگر صلاح دانی^۶. **حَقَّ تَعَالَى** گفت: **فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ**.

وَاصَمَ گفت: معنی روی در آسمان گردانیدن آن است که خدای وحی کرد به رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - و گفت: من توجه به بیت المقدس منسوخ کردم، و هنوز وقت نماز نبود، و نگفت روی به کعبه کن. چون وقت نماز درآمد رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - روی در آسمان می گردانید **إِنِّيظَارًا يَلُوحِي**، تا وحی آمد که دانست که نماز درست نباشد بی قبله، تا وحی آمد که: **فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ**، [پ-۱۶۴] تا بدانی که تأخیر البیان **عَنْ وَقْتِ الْخِطَابِ** روا باشد، **عَنْ وَقْتِ الْحَاجَةِ** روا نباشد، نگاه کن به قول اصم و حسن بصری، و هر دو معتزلی اند، و

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر + که قبله بگردان.

۲. آج، لب، فق + که.

۳. دب، آج، لب، فق، مر، نگفت.

۴. دب، آج، لب، فق، مر + همان قبله ما باشد.

۵. دب، مر، فلنحوّلنک؛ آج، لب، فق، مب: ولنحوّلنک.

۶. دب، آج، لب، فق، مر، نگفت.

بنزدیک معتزلیان چنان است که: تأخیرُ البیان عن وقت الخطاب روا نبود، و ایشان در تفسیرهای خود چونین^۱ می آرند^۲، و ایشان از طبقات اولند، و این هر دو قول از ایشان تصریح است به جواز تأخیر بیان از وقت خطاب به وقت حاجت، چنان که قاعده مذهب ماست.

۵ بعضی دگر گفتند: معنی روی در آسمان گردانیدن استیذان بود، تا اگر جبریل آید و دستوری دهد^۳ بخواهد و سؤال کند، او سؤال ناکرده جبریل آمد که سؤال کفایت کردند، قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ.

۱۰ أَمَا قَوْلُهُ تَعَالَى: قِبَلَهُ تَرْضِيهَا مَجْرَدَ رِضَايِ أَوْ نُبُودِ، مَكْرَانَ كَمَا رِضَايِ أَوْ مُوَافَقِ بُوَدِ مُصْلِحَتِ رَا چُونِ رِضَايِ أَوْ مُوَافَقِ صِلَاحِ أَوْ مَكْلِفَانِ بُوَدِ دَر تَكْلِيفِ، حَقِّ تَعَالَى اِحَابَتِ كَرْدِ^۴ وَ تَصْرِيحِ بِي مِرَاعَاتِ رِضَايِ أَوْ كَرْدِ، چِه اِعْتِبَارِ مُصْلِحَتِ خُودِ مَعْلُومِ بُوَدِ چُونِ^۵ حَاجَتِ نِدَاشَتِ بِي ذِكْرِ كَرْدَنِ.

بعضی دگر گفتند: رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - دانست به اعتبار حال که چون قبله کعبه بود، اهل مکه و عرب به ایمان و اجابت رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - نزدیکتر باشند، برای آن میل به کعبه کرد، و این نیز هم به شرط مراعات مصلحت بود.

۱۵ آنکه بیان کرد به وقت حاجت که: قَوْلٍ وَجْهَكَ؛ روی برگردان به جانب مسجد الحرام، و اگر چه ذکر روی کرد مراد جمله او بود، و لکن روی را در این باب اختصاصی داد که توجه از وجه است، و چون به جانبی باشد^۶ همه اندام بر سبیل تبع به آن جانب بود. پس تخصیص روی به این سبب کرد.

۲۰ أَمَا «شَطْرًا»، عَبْدَ اللَّهِ عَبَّاسٌ وَ مُجَاهِدٌ وَ قَتَادَةُ كَقَتَادَةَ: أَيُّ نَحْوَهُ، يَعْنِي بِي جَانِبِ مَسْجِدِ الْحَرَامِ^۷، وَ شَطْرُ الشَّيْءِ، نَاجِيَتُهُ وَ جَانِبُهُ بَاشِدُ، قَالَ الشَّاعِرُ:

فَأَظْعَنُ بِالْقَوْمِ شَطْرَ الْمُلُوكِ
يَكْحَتِي إِذَا خَفِقَ الْمِجْدُوحُ
أَيُّ نَحْوَهُمْ، وَ نَصَبِ أَوْ بَرِّ ظَرْفِ اسْت.

۱. همه نسخه بدلها؛ چنین.

۲. دب: می آورنده؛ مب: مر: آورده اند.

۳. دب: مر + تا.

۴. آج، لب، فق، مب، مر: گریب.

۵. مر + که؛ آج، لب، فق، مب: چو؛ مع، وز: ندارد.

۶. مع: دارد.

۷. مر + کن.

- و ابوالعالیه گفت: تَلْقَاءَهُ؛ برابرش، و ابوعلی گفت: وَمَنْطَهُ. روی به میان مسجد آر، گفت برای آن که: شَطْرُ الشَّيْءِ نِصْفُهُ باشد، شَطْرُ نِیمه بود و چون یک نیمه با یک جانب گذارد و یک نیمه با یک جانب، روی به میانه باشد، و اگر چه^۱ این در تازی وجهی دارد، این چون حرجی^۲ باشد.
- ۵ و دیگر آن که: اتفاق مسلمانان است که اگر روی به جانبی کند از جانب، و اگر همه طرفی و کناری باشد نمازش درست بود.
- اکنون بدان که: تعیین قبله مختلف است به اختلاف احوال حاضران. کعبه قبله آن کس است که او در مسجد الحرام باشد، و مسجد قبله آن کس است که بیرون مسجد بود در حَرَم، و حَرَم قبله آن کس است که بیرون حرم بود از^۳ چهار جانب. و اهل عراق روی به رکن عراقی کنند، و اهل یَمَن روی به رکن یَمانی کنند، و اهل شام روی به رکن شامی کنند، و اهل غرب [۱۶۵-ر] روی به رکن غربی کنند، این مذهب ماست. و جمله فقیهان مخالفند ما را.
- اصحاب شافعی را خلاف است در آن که روی به عین کعبه باید کردن یا به جهت کعبه. بعضی اصحاب او را مذهب آن است که: روی به عین کعبه باید کردن، و بعضی را مذهب آن است که: روی به جهت کعبه باید کردن، و این مذهب ابوحنیفه است و اصحاب او.
- و بنزدیک ما اهل عراق را تیا سَری باید کردن اندک، و هیچ فقیه را این مذهب نیست مگر که ابویوسف در کتاب الزَّوَالِ بیاورد که: حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ رَا مَذْهَبَ اَنْ اَسْتِ که اهل بصره را تیا سَری باید کردن، وَقَوْلُهُ: وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ؛ و هر کجا باشی روی به جانب او کنی.
- ۲۰ اَلْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ گوید: آیت قبله آمد، ما روی به بیت المقدس داشتیم، در رکوع بودیم، رسول - علیه السلام - برگردید، و ما برگردیدیم و روی به کعبه کردیم. و راوی خبر گوید: ما در نماز بودیم، مردی بر آمد و گفت^۴: روی به کعبه

۱. مر + همه. ۲. مج: حرجی؛ دب، آج، لب، فق، مب، مر: حشوی.

۳. دب، آج، فق، مب، مر: و حرم قبله آن است که در بیرون بود از حرم از.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: در. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر + به آواز که.

آری که رسول را - علیه السلام - فرمودند که: روی^۱ به کعبه کن^۲. مادر نماز بگردیدیم^۳ و روی به کعبه کردیم و بنا کردیم بر آن و نماز با سر نگرفتیم^۴. و از آن پس منادی رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - در مدینه ندا کرد تا همه اهل مدینه مردان و زنان بشنیدند و روی با کعبه آوردند.

۵ آنکه حق تعالی گفت: این حکم مقصور نیست بر مدینه، هر کجا باشی روی به جانب مسجد آری.

قَوْلُهُ: وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ، سبب نزول این آیت آن بود که جهودان گفتند^۵: این محمد آن پیغامبر آخر زمان بودی که ما نعت او در توریت خوانده ایم، اگر نه آنستی که بر بیت المقدس بناستاد^۶، خدای تعالی این آیت فرستاد و باز نمود که ایشان می دانند که او حق است و از قتل خداست.

۱۰ و در «ها» خلاف کردند فی «أنه» که این ضمیر با که راجع است؟ بعضی گفتند: با رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - جهودان می دانند که محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - حق است و مبعوث است از قتل خدای - جَلَّ جَلَالُهُ -

بعضی دیگر گفتند^۷: ایشان می دانند که کار قبله حق است و تحویل او، و این امر صادر است از خدای تعالی، و لکن به حسد و حُب نشو^۸ و طمع ریاست و حُطام دنیا پنهان می کنند^۹.

آنکه برای تأکید در خبر «لام» آورد، و کوفیان گفتند: جواب قسمی مضمَر

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر + از بیت المقدس برگردانید و روی.

۲. دب: آره پس؛ آج، لب، فق، مب، مر: کنید پس ۳. همه نسخه بدلها: برگردیدیم.

۴. دب، آج، لب، فق، مب: کردیم و آن نماز را از سر گرفتیم؛ مع: با سر گرفتیم؛ با سر گرفتیم.

۵. دب، آج، لب، فق + اگر. ۶. اساس: بنه ایستاد/ بناستاد.

۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر + که. ۸. دب، آج، لب، مب، مر: حب النشو.

۹. همه نسخه بدلها، بجز مع، وز + ما را اعتقاد نباشد که اصحاب رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - چندین سال در خدمت رسول بودند و آن لطف و حکم او شنیده و ایشان را در راه خدا و رسول و شفقت و امامت و دیانت خوانده و نیک از بند دانسته، و حق از باطل شناخته، و دم به دم به اشارات النبوی - عَلَيْهِ السَّلَام - در امر و نهی مشرف شده در غیبت رسول این صفات پسندیده را دانستند، و عالم و جاهل را شناختند. به سبب حَقَم دنیا بی فانی سعادت جاودانی را بر یاد دادند، و دین را به دنیا فروختند، دنیا بدیشان نمانده و به آخرت و ثواب آن در نرسیده، و لَيَعْلَمَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنَّ مُحَمَّدًا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآلِ الْآخِرَةِ.

- است، پس بر سبیل تهدید گفت: خدای تعالی غافل نیست از آنچه ایشان می‌کنند.
- قَوْلُهُ: وَلَئِنْ آتَيْتَ الدِّينَ أَوْثُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبَلَتَكَ، سبب نزول آیت آن بود که جهودان گفتند: اگر محمد آیتی و معجزه‌ای آوردی ما را چنان که پیغامبران مقدم را بوده است، ما بدو ایمان آوردمانی. حق تعالی به این آیت تکذیب ایشان کرد و گفت: [۱۶۵-پ] دروغ می‌گویند که اگر هر آیت که در مقدور هست مثلاً توبه ایشان بری، به تو ایمان نیارند و متابعت قبله تونکنند. و اگر ایشان از تو توقع می‌کنند که تو بر مسامحت متابعت قبله ایشان کنی، بگو: تا این طمع ندارند که تونیز این نکنی، و هیچ کس از شما که مسلمانی و از ایشان که اهل کتابند از جهودان و ترسایان، متابعت قبله یکدیگر نکنند، چه قبله مسلمانان کعبه است، و قبله جهودان بیت المقدس است، و قبله ترسایان مشرق است. وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ، گفتند: سبب نزولش آن بود که جهودان بر سبیل مکر و خدیعت گفتند: اگر محمد در بعضی امور مساعدت ما کردی و با ما بساختی، ما به او ایمان آوردمانی^۲. و رسول - علیه السلام - برای طمع در ایمان ایشان تمنا کرد که کاشک تاخدای دستوری دادی در بعضی مساعدت و ملاینت. مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی
- ۱۵ حق تعالی آیت فرستاد به تکذیب ایشان، و رسول را خبر داد از خُبث سریرت ایشان و آن که ایشان این سخن از سر مکر و خدیعت می‌گویند، گفت: اگر تو متابعت هوای ایشان کنی پس از آن که علم و حُجَّت و بیئت و کتاب به تو آمد، و توحقی^۳ دین خود و بطلان دین و قول ایشان بشناختی، پس تو از جمله ظالمان باشی.
- بعضی دگر گفتند: خطاب با رسول است و مراد امت، چنان که گفت: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ .
- ۲۰ و بعضی دگر گفتند: این شرطی است که خدای تعالی دانست که در وجود نیاید، چنان که گفت: لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ^۴، و زَجَاجٍ وَأَخْفَشٍ گفتند: که «لام» در این دو جایگاه فی قَوْلِهِ: وَلَئِنْ آتَيْتَ، وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ، جواب قسمی

۱. لب، فق، عب، مر: چون.

۲. مع: آوردمی؛ ون، لب، دب، آج، لب، فق، عب: آوردمس.

۳. دب، فق، عب، مر: حقیقت؛ آج، لب+ و.

۴. سوره طلاق (۶۵) آیه ۱.

۵. سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵.

مُضْمَر است. و «إِذَا» جواب و جزا بود، و او را دو حالت بود: حالتِ إِعْمَال و حالتِ الْغَاء، و در این جایگاه مُلغی است برای آن که در میان مبتدا و خبر افتاد^۱.

آیه ۱۴۶ قَوْلُهُ تَعَالَى: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛ آنان که ما دادیم ایشان را کتاب بشناسند او را چنانکه بشناسند پسران خود را، و جماعتی از ایشان پنهان می‌کنند حق را و ایشان می‌دانند.

آیه ۱۴۷ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ [۱۶۶-ر] مِنَ الْمُكْتُمِينَ؛ حق از خدای تست، مباش از جمله شک‌کنندگان.

آیه ۱۴۸ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ و هر کسی را قبله‌ای بود که او روی به آن آرد بشتابید به خیرات هر کجا باشی، بیارد شما را خدای بهم که خدای بر همه چیزی قادر است.

آیه ۱۴۹ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛ و از آن جا که بیرون شوی روی فراز کن^۲ به جانب مسجد الحرام و آن حق است از خدای تو، و نیست خدای غافل از آنچه شما می‌کنی.

آیه ۱۵۰ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ [۱۶۶-پ] لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمْنُنَ عَلَيْهِمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ؛ و از آن جا که بیرون شوی روی فراز کن^۳ به جانب مسجد الحرام یعنی مسجد مکه، و هر کجا باشی روی فراز کنی به جانب او تا^۴ نباشد مردمان را بر شما حجتی مگر آنان که ستمکاره باشند از ایشان، مترسی از ایشان و بترسی از من و تا تمام کنم نعمتم بر شما و تا مگر شما راه یافته شوی.

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: افتاد.

۲. همه نسخه بدلها: ندارد.

۳. لب: فراز کنی.

۴. آج، لب + او.

۵. آج، لب: ستمکاره.

- قَوْلُهُ: **الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ**، اخبار جهودان را خواست و علمای ترسایان را. مفسران خلاف کردند در آن که «ها» ی «يَعْرِفُونَهُ»، این ضمیر راجع است با که. قتاده و ربیع و سُدی و ابن زید گفتند: راجع با امر قبله یا با مسجد الحرام، یعنی ایشان می دانند که مسجد الحرام قبله انبیا بوده است پیش از این.
- ۵ و دیگر مفسران گفتند: ضمیر راجع است با محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. و این اختیار أَصَمَّ است و ابوعلی و ابومسلم بن بخر، كما قال تعالى: **يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ**^۲، گفت: اینان که اهل کتابند، علمای ایشان محمد مصطفی را چنان شناسند که فرزندان خود را. اکنون خلاف کردند، بعضی گفتند: مراد اعیان ایشان است، یعنی عین او به نعت و صفت، و آن که پیغامبر آخر [زمان است]^۳ چنان شناسند که اعیان فرزندان خود [را]^۴ و این قول بهتر است برای ۱۰ آن که ظاهر بر وفق این است.
- و قوت این قول آن است که یکی از جمله صحابه روایت می کند که: من خواستم^۱ که مصداق این آیت بدانم. عبدالله سلام را گفتم: شما در کتاب خود این پیغامبر ما را شناسی؟ گفت: والله که من او را بهتر شناسم از پسر خود که در میان ۱۵ کودکان بازی می کند. من عجب داشتم از موافقت تشبیه او با تشبیهی که خدای تعالی کرد در آیت در باب معرفت رسول.
- قول دیگر گفتند: مراد آن است که ما او را به پیغامبری شناسیم چنان که پسران خود را به بُنوت شناسیم.
- و گفتند: قوت این قول آن است که عبدالله سلام را گفتند: تو این محمد را شناسی؟ گفت: او را بهتر شناسم از آن که پسر خود را، برای آن که در شناخت او شکی نیست مرا، و لکن در پسر خود قاطع نباشم و ایمن از آن که کار زنان ندانم چگونه باشد! و بگفتیم که: قول اول درست تر است برای ظاهر را، و برای آن که حق تعالی این تشبیه بر سبیل مبالغت کرد. و دیگر آن که: این جا معرفت حاصل است، و آن جا معرفت و علم حاصل نباشد [۱۶۷-ر].

۲. سورة اعراف (۷) آیه ۱۵۷.

۱. آج، لب، فق، مب، مر + الله.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: می خواستم.

۳. اساس: ندارد، از مع افزوده شد.

آنکه گفت: **وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ**؛ گروهی از ایشان حق می دانند و پنهان می کنند، و این جماعتی رؤسای ایشان بودند به طمع ریاست و طعنه ای که ایشان را بود از عاقبه، این پنهان می داشتند و جماعتی اندک بودند، چه بر جماعت بسیار روا نبود کتمان آنچه دانند.

۵ مفسران در «حَقَّ» خلاف کردند که مراد چیست به حق. بعضی گفتند: مراد قیله است، و این قول زَبِيع است و جماعتی مفسران.

و قول دیگر آن است که: محمد است. صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. و این قول عبدالله عباس است و مُجَاهِد وَتَّادَةَ. و ابُو رُوُقِ راوی خبر گوید: عبدالله بن ابی بکر الأنصاری از صَفِيَّة بنت حُيَيِّ بن أَخْطَب گفت که: پدرم حُيَيِّ أَخْطَب وَعَمِّم ابُو یَاسِر بن أَخْطَب چون رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - به مدینه آمد، حدیث رسول می کردند و می گفتند: این آن پیغامبر باشد که ما نعت و صفت او در توریت خوانده ایم، یا نباشد؟ و رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - به قُبَا فرود آمده بود. گفتند: فردا برویم و ببینیم او را و حدیث او بشنویم و علاماتی که یافته ایم در توریت بنگریم.

آنکه بگاہ^۱ بامداد^۲ برخاستند و برفتند. نماز شام باز آمدند دلتنگ و گرفته^۳. من پیش ایشان^۴ رفتم. با من ننگریدند^۵ با آن که مرا بغایت دوست داشتند.

آنکه عَمِّم با پدرم گفت: او هست. پدرم گفت: آری! به خدای که توریت بر موسی انزله کرد. عَمِّم گفت: در دل خود چگونه می یابی او را؟ گفت: عَدَاوَتُهُ مَأْبَقِيَّتُهُ؛ دشمنی او^۶ می یابم تا زنده باشم. من بدانستم که حدیث رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - می کنند.

۲۰ عبدالله بن قُدَامَةَ بن صَخْرُ روایت کند که: چون رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - به مدینه آمد، پدرم گفت: بیا تا برویم و این مرد را ببینیم و سخن او بشنویم. بیامدیم او را یافتیم با جماعتی صحابه و نیز جماعتی جهودان حاضر آمده بودند و پدری و پسری بیمار با او بود در جمله جهودان. رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - روی به آن جهودان

۱. اساس: به صورت «بگاہ» هم محتمل است. ۲. همه نسخه بدلهای: بامداد بگاہ.

۳. مع، مر: کوفته. ۴. آج، لب، فق، مب، مر: او.

۵. دب، آج، لب، فق، مب: ننگریستند؛ مر: ننگریستند. ۶. آج، لب، فق، مب، مر: را.

کرد، گفت: به آن خدای که توریت بر موسی انزله کرد که شما در این توریت نعت و صفت من و نبوت من می یابی. آن مرد جهود توریت باز کرد و می خواند. آن پسر بیمار که با او بود چون به ذکر محمد رسید، پدرخواست تا پنهان کند. آن پسر گفت: این است صفت و نعت تو که او می خواند و پنهان می کند، وَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ؛ من گویای^۱ می دهم که خدای یکی است و تو رسول اویی. این ۵ بگفت و با پیش خدای شد. رسول - علیه السلام - صحابه را گفت: وَلَوْ آخَاكُمْ؛ تولای کار برادران کنی^۲، یعنی تجهیز و دفن او.

آنگه [۱۶۷-پ] حق تعالی زیادت بیان را بر سبیل زجر و نهی گفت: الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ، گفت: حق از خدای تو پیدا شد و پدید آمد، نگر تا در او شک نکنی.

خطاب با رسول است و مراد رسول و جز رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - و نهی خدای تعالی از منہیات، و اوامر او مأمورات را، متناول است رسول را - عَلَيْهِ السَّلَام - اولاً آنگه امت را، و نه هر چه نهی کنند کسی را از آن او آن کرده باشد یا خواهد کردن، مانند آن که، وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا^۳، وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ^۴، و: لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ^۵، این همه نهی است رسول را و امت را، با آن که در معلوم چنان بود که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - آن نکرد و نیز نخواهد کردن، چه به آن نهی، مصلحتی تعلق دارد مکلفان را، و مر رسول را - عَلَيْهِ و آله السَّلَام - در آن لطف باشد، و داعی به کردن واجب و اجتناب کردن از قبیح.

والإمتراء، الشُّكُّ وَكَذَلِكَ الْمِرْيَةُ.
قَوْلُهُ: وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ، حسن بصری گفت: معنی آن است که لِكُلِّ أُمَّةٍ دِينٌ تَدِينُ بِهَا؛ هر امتی را دینی باشد که بر آن دین عبادت کند. و گفت چنان است که در دگر آیت گفت: لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَاءَ...، و دیگر مفسران گفتند: وِجْهَةٌ، اَى قِبْلَةٌ، یعنی اهل هر دینی راقبله ای باشد. هُوَ مَوْلَاهَا، گفتند: مراد به «هُوَ»

۱. همه نسخه بدلها: گواهی.

۲. مر: کار برادران را بسازید.

۳. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۷.

۴. سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵.

۵. سوره مائده (۵) آیه ۴۸.

خداست. جَلَّ جَلَالُهُ. ائى اَمْرُهُ بِتَوَلِّيهِ اِيَّهَا، او فرموده باشد آن کس را که روى به آن قبله کن، چون چنین باشد چرا بر تو عیب مى کنند و مى گویند: مَا وَلَّيْتُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا^۱...، اين قول بعضى مفسران است.

وقولى ديگر آن است كه: «هُوَ» كنايت است از لفظ كلّ، يعنى هُوَ مَوْلَى^۲ وَجْهَهُ اِيَّهَا، ائى مُسْتَقْبِلُ اِيَّهَا، يعنى هر كسى را قبله اى باشد كه روى به آن جا كند در عبادت، يُقَالُ: وَلَّيْتُهُ وَوَلَّيْتُهٗ وَوَلَّيْتُ اِلَيْهِ اِذَا اَقْبَلْتُ اِلَيْهِ وَوَلَّيْتُ عَنْهُ اِذَا اَذْبَرْتُ عَنْهُ، واصل او مِنْ وَوَلَّيْتُهُ وَوَلَّيْتُهٗ اِذَا قُرْبْتُ مِنْهُ وَالتَّصَقُّتُ بِهِ، پس ولى در جاي تولى بنهاد، كَمَا قَالَ^۳ تَعَالَى: ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ^۴، ومعنى آن است كه: ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ، و روا بود كه مفعول از كلام بيفكنده بود، چه مفعول در كلام فَضَلَهُ^۵ باشد بسيار بيفكنند، و تقدير اين باشد: ثُمَّ وَلَّيْتُمْ هُمْ اَذْبَارَكُمْ مُدْبِرِينَ، و اين درست تر است كه كلام با او بر ظاهر خود مى ماند، و تقدير چنین باشد كه: هُوَ مَوْلَاهَا وَجْهَهُ ائى يَجْعَلُ وَجْهَهُ يَلِيَّهَا، براى آن كه تولى متعدى باشد به يك مفعول، و ولى به دو مفعول، قَالَ اللهُ تَعَالَى: [۱۶۸-ر] وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ^۶.

و اين عامر خوانده است: هُوَ مَوْلَاهَا، ائى مَضْرُوفٌ اِيَّهَا، و در مُضْحَفِ اَبِي هَسْت: وَلكُلِّ قِبْلَةٍ هُوَ مَوْلَاهَا، و در مُضْحَفِ عَبْدِ اللهِ^۷: وَلكُلِّ جَعَلْنَا قِبْلَةً هُوَ مَوْلَاهَا. ۱۵
فَاسْتَسْبِقُوا الْخَيْرَاتِ، ائى قَبَادِرُوا بِالطَّاعَاتِ، يعنى بشتابى و يكديگر را سبق برى به خيرات و طاعات. و تقدير چنان است^۸: فَاسْتَسْبِقُوا اِلَى الْخَيْرَاتِ، ائى لِيَسْبِقُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا اِيَّهَا، يعنى بعضى بعضى را سبق برى به خيرات و طاعات، و حرف جرّ بيفكنند، چنان كه راعى گفت:

۲۰ نَنَائِي عَلَيْكُمْ يَا بَنَ خَرْبٍ وَمَنْ يَمِيلُ
اَيَّ وَمَنْ يَمِيلُ اِلَى سِوَاكُمْ.

اَيْتِمَا تَكُونُوا اَنْتُمْ وَاهْلُ الْكِتَابِ؛ هر كجا باشى شما كه مسلمانانى و اهل

۲. همه نسخه بدلها: مولى.

۱. سورة بقره (۲) آيه ۱۴۲.

۴. سورة توبه (۹) آيه ۲۵.

۳. لب، فق، مر + الله.

۶. سورة انفال (۸) آيه ۱۶.

۵. لب: فصل.

۸. معج، وز، دب، آج، مر + كه.

۷. همه نسخه بدلها: عبدالله مسعود.

کتاب. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**؛ هر کجا باشی در مواضع متفرق خدای تعالی شما را با هم آرد و جمع کند روز قیامت برای حساب و جزاء، که او بر همه چیز قادر است.

- وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ، «حَيْثُ» ظرف مکان بود و مبنی است بر ضَمّ و در شاذّ عُبَيْدُ غَمِيْرُ خواند: «حَيْثُ» به فتح «ثا». کیسانی گفت: وجه این لغت و قراءت آن ۵ باشد که اصل در مبنی سکون است، چون آخر ساکن بود و یا^۱ ساکن جمع ساکتین بود، عَلِيٌّ غَيْرِ حَيْدِهِ، حرف صحیح را متحرک بکردند به فتح برای آن که او أَحَقُّ الْحَرَكَاتِ است، چون: لَيْثٌ وَكَيْفٌ وَأَيْزٌ. و حَوْثٌ لغت است، و این قراءت عبدالله بن عمر است در شاذّ. و گفتند: مردی عبدالله عمر را گفت: نمازگن دست کجا فرو نهد چون سجده کند؟ گفت: **إِزْمٌ** بهما حَوْثٌ وَقَعْنَا، گفت: هر کجا افتد، پس به ۱۰ جای حَيْثُ، حَوْثٌ گفت^۲.

- وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ؛ هر کجا باشی. حق تعالی در این آیت باز نمود که حُکْم مسافر، حکم حاضر است در وجوب توجه به قبله چون متمکن باشد، و چون متمکن نباشد تحرّی کند در حال ضیق، و در حالی سَعَتٌ به چهار جانب نماز کند چهار بار، تا کسی گمان نبرد که حال مسافر مخالف است حال حاضر را، چنان که در شرع، ۱۵ بعضی احکام مختلف است مسافر را با حاضر. و «مَا» در «حَيْثُ مَا»^۳ کافه^۴ است به خلاف آن که در «أَيْنَمَا» و «مَتَّيَمَا»^۵ که آن جا زیادت است، و در «إِذْ مَا»^۶ کافه^۷ باشد همچونین، و معنی این آن است که: منع کند این «مَا»^۸ دو اسم را از آن که اضافه کنند او را **إِلَىٰ**^۹ **مَا بَعْدَهُمَا**^{۱۰} که تا جمله خالص شود به فعلیت و مستعدّ جزم شود، که جزم از خصایص افعال است، و اضافه از خصایص اسماء. اگر این «مَا» ۲۰ نباشد^{۱۱} «حَيْثُ» و «إِذْ» جزم نکنند بی «مَا» برای این علت که گفتیم.

۱. لب: با. ۲. مب + قوله تعالی.

۳. مر: حَيْثُ مَا. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: نافیه.

۵. آج: مهما. ۶. آج، لب، فق، مب، مر + ما.

۷. مر: کافیه. ۸. میج، وز، دب، آج، لب، فق، مب + این.

۹. اساس: که؛ باتوجه به میج و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. ۱۰. وز + و میثما.

۱۱. همه نسخه بدلها + و.

و اما «آئین» و «مَبْتِی» چون «ما» در او باشد و نباشد جزم کنند، برای آن که «ما» زیادت است [۱۶۸-پ] در آن جا.

وَأِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ؛ و آن از خدای حق است و درست، یعنی تحویل قبله. و این را دو معنی باشد: یکی آن که حق است و از خدای صادر است، و عمل کردن بر او واجب است. و دوم آن که: ثابت و مستقر است، منسوخ نخواهد شدن به قبله دیگر چنان که بیت المقدس به کعبه منسوخ شد. وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛ خدای تعالی بی خبر نیست از آنچه شما می‌کنید، یعنی شما که مسلمانانی. و مورد مورد زجر و وعید است تا مکلفان به طاعت نزدیک باشند و از معصیت دور.

ابوعمر تنها به «یا» خواند، یعنی غافل نیست از آن که جهودان می‌کنند از عباد و کتمان حق.

قَوْلُهُ: وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ، اهل علم در تکرار این آیت سخن گفتند. ابوعلی می‌گوید: فایده مختلف است و موضع مختلف، مراد به آیت اول آن است که: هر کجا بیرون شوی به نواحی و اقطار مدینه که وقتها رفته‌ای و روی به بیت المقدس کرده، اکنون چون آن جای روی، روی به کعبه کن^۱.

و مراد به آیت دوم آن است که: چون سفرهای دور کنی که از میان تو و کعبه مسافت بعید باشد، نباید که بعد مسافت مانع بود تورا از آن که روی به کعبه کنی. در هر دو حال و بر هر دو وجه روی به کعبه آر، و چون چنین باشد و فایده و موضع مختلف بود تکرار نباشد.

و ابومسلم می‌گوید: چون غرض مختلف شد تکرار نباشد، نبینی که در آیت اول بیان فرمود که: روی به این قبله کردن هر کجا باشی حق است و از فرمان خداست، و در آیت دوم گفت: این حق که در آیت اول مقرر شد هر کجا باشی به جای آرتا کسی را بر تو حجتی نباشد، چون مورد و مقصد فایده مختلف شود تکرار نباشد، و این هر دو وجه نیکوست.

و اصم گفت: مراد به آیت اول آن است که، هر کجا باشد از بیرون شهر در

۲. مع، وز، آن.

۱. مع، وز، دب، آج، کنی / کینه.

سفر، و مراد به آیت دوم آن است که: هر کجا باشد در مدینه به هر بقعه ای و هر سرای و مسجدی، و این نیز وجهی قریب است.

و قَوْلُهُ: لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ؛ تا مردمان را بر شما حجتی نباشد، اقتضا این^۱ می‌کند که مُحاجَّتی رفته باشد.

۵ حسن بصری گفت: مراد آن است که هر کجا باشی روی به کعبه کن تا کسی^۲ بر تو طعنه^۳ نزند^۴ چنان که مشرکان عرب چون روی به بیت المقدس داشتی^۵ گفتند: رَغِبَ عَنِ قِبْلَةِ أَبِيهِ؛ از قبله ابراهیم پدرش رغبت می‌نماید و برمی‌گردد. چون روی با کعبه کردی^۶ گفتند: پشیمان^۷ شد، پس بر نیاید که با دین ما آید.

فَتَأْذَهُ وَرَبِيعَ گفتند: مراد آن است که جهودان طعنه زدند چون رسول -عليه السلام- روی از بیت المقدس به کعبه کرد، گفتند: اِشْتَأَقَ الرَّجُلُ إِلَى قِبْلَةِ أَبِيهِ وَآلِي مَوْلَاهُ وَمَسَقِطِ رَأْسِهِ.

و ابوعلی می‌گوید: مراد آن است [۱۶۹-ر] که هیچ‌گونه روی از کعبه متاب تا هیچ کس را از مشرکان و جهودان و منافقان بر تو زبانی^۸ نباشد، نگویند که این نه از فرمان خدا کرد، چه اگر از فرمان خدا بودی برنگشتی از آن. و قَوْلُهُ: «لِيَلَّا» تقدیر آن است که: «لِإِنَّ لَأَ، «لَام» «كَيْ»^۹ است دَخَلَ عَلَيَّ «أَنَّ» برای کسره «لام» را «ياء» مفتوحه نوشتند و «نون» در «لام» ادغام کردند، یا قلب کردند با «لام» و پس ادغام کردند.

و «حُجَّةٌ» فُعْلَةٌ مِنَ الْحَجِّ وَهُوَ الْقَصْدُ يَعْنِي الْقَصْدُ إِلَى الْبَيَانِ وَالْإيضاح، و از این جا، ره روشن را مَحَجَّةٌ خوانند، و مُحَاجَّةٌ مُجَادِلَةٌ را از این جا گویند که هر یکی از متجادِلِينَ قصد صاحبش بود^{۱۰} به اِبْطَالِ حِجَّتِ او. إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ، علما

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: اقتضای آن.

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: را.

۳. مع، وز: طعنی.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: نرسد.

۵. داشتی / داشتید.

۶. کردی / کردید: دب، آج، لب، فق، مب، مر: کرد.

۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: پشیمان.

۸. دب، مب: زیادتی.

۹. اساس: کئی؛ دب، مب: یکی؛ با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد (لام کی یا لام علت).

۱۰. دب، آج، لب، فق، مب، مر: و.

۱۱. همه نسخه بدلها: کند.

خلاف کردند در نظم آیت و معنی «إِلَّا» و آن که این استثنا چیست، و این ظالمان که اند؟
 مُجَاهِدٌ وَعَطَا وَقْتَادَةٌ وَ مُدِّيٌّ كَقْتَادَةٌ: مراد به «نَاسٌ» جُهُودَانِدٌ، تا جُهُودَانِ را بر
 تَوْحِجَتِ نبود، بآ آن که گفتند: اگر هدایت ما نبودى او قبله نشناختى، و امثال این
 چیزها از آن که ما بگفتیم پیش از این، وَإِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا، مشرکان عربند، یعنی
 جُهُودَانِ را بر تَوْحِجَتِ نماند به آن محالات و طعنها که زدند مگر مشرکان عرب را که
 ایشان را حِجَّتِ ماند یعنی شبهت، و شبهت را حِجَّتِ خواند برای آن که^۱ مُشَابِهَتِ
 شُبُهَتِ با حِجَّتِ، و خود برای اینش شبهت خوانند که با حِجَّتِ ماند به حِجَّتِ مُلْتَبِسِ
 تَوَانِ کردن، و شبهت عرب این باشد که گفتند: رَغَبٌ عَنِ قِبْلَةٍ أَبِيهِ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهَا؛ از
 قِبْلَةِ اِبْرَاهِيمِ بگردید و پس با او آمد، و عَنِ قَرِيبٍ بِس^۲ بر نیاید که با دین ما آید. و
 مشرکان را گفت: «مِنْهُمْ»؛ از ایشانند، یعنی از جُهُودَانِ برای آن که کفر به مُحَمَّدِ-
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قَدْ جَمَعَهُمْ.

و قولی دیگر آن است در این وجه که: حُجَّتِ به معنی خصومت باشد، چنان که
 حَقُّ تَعَالَى گفت: لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ^۳، آئى لَا خُصُومَةَ، وَكَذَا قَوْلُهُ: فَكُنْ
 حَاجِبًا^۴، وَ: أَلْحَا جُورُنَا^۵، وَ: لِيَحْجُوكُمْ^۶، همه به معنی مجادله است و
 مَخَاصِمُهُ.

و وجهی دیگر در آیت آن است که: ما قبله تو بگردانیدیم از بیت المَقْدِسِ به
 کعبه، روى آن جا دار پیوسته تا هیچ آدمی را بر تَوْحِجَتِ نبود. و «نَاسٌ» در این وجه
 عام بود جُهُودَانِ و مشرکان و جزایشان را، مگر آنان را که ظلم کنند، یعنی جحود و
 عِنَادِ کنند و پس از آن که حق روشن شود مُقَرَّرَ نشوند. و عِنَادِ در مناظره ظلم باشد، و
 تَلْخِيسِ معنی این است که: کس را بر تَوْحِجَتِ نماند مگر عِنَادِ و جحود بر سبیل
 ظلم در مُحَاجَّتِ، و این قول اختیار مُفَضَّلِ ضَبِّیِ است، غَيْرَ أَنَا لَخُصْمَانَا بَعَضَ
 التَّلْخِيسِ.

۲. همه نسخه بدلها: «آن که» را ندارد.

۴. سوره شوری (۴۲) آیه ۱۵.

۶. سوره بقره (۲) آیه ۱۳۹.

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مرا در.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، بس.

۵. سوره آل عمران (۳) آیه ۶۱.

۷. سوره بقره (۲) آیه ۷۶.

وجهی دیگر آن است که: استثنای منقطع است، و در وجوه پیشین متصل بود، و معنی او در این وجه لکن باشد، و تقدیر کلام چنین بود: **لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ عَلَيْكَ حُجَّةٌ إِلَّا الظَّالِمِينَ**، یعنی الجاحدين المعاندين، و این چنان بود که یکی از ما [۱۶۹-پ] گوید: تورا بر من حقی نیست، الا که ظلم کنی، و تورا حجتی نیست بر من الا مزوری که در دست داری، و ظلم حق نبود و مزور حجت نبود. پس استثنا منقطع بود، و استثنای منقطع آن بود که مُسْتَثْنَى نه از جنس مُسْتَثْنَى مِنْهُ بود، **كَقَوْلِهِمْ: مَا بِالذَّارِ أَحَدٌ إِلَّا وَتَدُّ، وَكَقَوْلِ الشَّاعِرِ:**

وَبَلَدَةٌ^۱ لَيْسَ لَهَا أَنْيْسٌ إِلَّا الْيَعْفِيرُ وَالْأَلْعَيْسُ

و این قول فراء و مؤرج است.

۱۰. قولى دیگر آن است که: **لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ**، یعنی الیهود، تا جهودان را بر تو حجت نباشد به آن معنی که ایشان در تورات یافتند که پیغامبر آخر زمان را قبله بگردانند از بیت المقدس به کعبه، و این علامت را توقع می کردند فیما بَيْنَهُمْ. چون رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - مدتی به بیت المقدس نماز می کرد، گفتند: دیدی که نه رسول خداست که قبله او بگردانیدند تا آنکه که آیت تحویل قبله آمد، و خدای تعالی قبله بگردانید ایشان را یقین حاصل آمد^۲. پس از آن جحود و عناد کردند رؤسا و آخبار ایشان، حق تعالی - جَلَّ جَلَالُهُ - استثنا کرد رؤسای معاند را، و ایشان را ظالم خواند، و این وجهی لطیف است.

- قولى دیگر ابو عُبَيْدَةَ گفت: «الا» به معنی «واو» عطف است، و تقدیر آیت و معنی او چنین بود: **لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ أَى لِلْيَهُودِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ وَلَا لِلَّذِينَ ظَلَمُوا**، یعنی کفار قریش، تا نه جهودان را و نه مشرکان عرب را بر تو حجتی باشد. و گفت: شاهد این قول و حجت او قول شاعر است، یعنی در «الا» به معنی «واو» عطف.

مَا بِالْمَدِينَةِ دَارٌ غَيْرُ وَاحِدَةٍ دَارُ الْخَلِيفَةِ إِلَّا دَارُ مَرْوَانَ

یعنی، و دَارُ مَرْوَانَ، وَقَالَ الْآخَرُ:

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر + که.

۲. اساس: «وموضع» بوده که در حاشیه به خط کاتب اصلی تصحیح شده است.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: شد.

وَكُلُّ أَخْرُفٍ مَفَارِقُهُ أَخْوَةٌ لَمَمَرُ أَبِيكَ إِلَّا الْمَفْرَقْدَانِ
 أَيُّ وَالْمَفْرَقْدَانِ، أَنْشَدَهُمَا الْمُفْضَلُ وَأَنْشَدَ الْأَخْفَشُ:
 وَأَرَى لَهَا دَارًا بِأَعْدِرَةِ السَّ بِنْدَانِ لَمْ يَبْدُرْنَ لَهَا رَسْمٌ
 إِلَّا زَمَادًا هَامِدًا ذَفَعَتْ عَنْهُ الرِّبَاحَ خَوَالِدٌ سُخْمٌ

یعنی و زماذا هامدًا، تا معنی مستقیم شود.

۵

بیان این قول روایت مجاهد است که گفت در شاذ خوانده اند: اِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا، برای آن که «اِلَى» حرف جَر بود به معنی «مَعَ» چنان که خذْ هَذَا اِلَى اِذَاكَ، اِلَى مَعَ ذَاكَ، وَكَقَوْلِهِ تَعَالَى: مَنْ اَنْصَارِي اِلَى اللّٰهِ...، وَالْمَعْنَى مَعَ اللّٰهِ. آنکه معنی آیت چنین بود که: لِيَلَّا يَكُوْنَ لِلنَّاسِ اَيُّ الْيَهُودِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ مَعَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا مِنْ كُفَّارٍ [۱۷۰-ر] قُرَيْشٍ، یعنی تا هیچ دونه گروه را بر تو حجتی نبود از جهودان و کفار قریش. و این جمله وجوهی است محتمل با شواهد اشعار و قراین کلام عرب. وَاللّٰهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ

۱۰

و محلّ «الَّذِينَ» بعضی گفتند جَر بود به تقدیر «لام»، یعنی اِلَّا لِلَّذِيْنَ ظَلَمُوا بَدَلِ نَاسٍ بُوَد. و بعضی گفتند: محلّ او نصب است بر استثناء. فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي؛ از ایشان مترسی در روی به کعبه کردن، وَاخْشَوْنِي؛ از من بترسی از ترک اوامر و نواهی من. وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ، عطف است عَلَى قَوْلِهِ: لِيَلَّا يَكُوْنَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ. وَلَا تَمَّ؛ و تا نعمت خود بر شما تمام کنم به هدایت شما به قبله ابراهیم و ملت حنفی^۸.

۱۵

از امیرالمؤمنین^۹ - عَلَيْهِ السَّلَام - روایت است که او گفت: تَمَّامُ النِّعْمَةِ الْمَوْتُ عَلَى الْاِسْلَامِ؛ [تمام] نعمت خدای بر بنده آن بود که بر اسلام میرد^{۱۰}، و هم از او روایت است که گفت: نعمت شش است: اسلام و قرآن و محمد و سترو

۲۰

۱. دب، مب: عالی.
۲. سورة آل عمران (۳) آیه ۵۲.
۳. میج، وز: ان لا؛ دب، آج، لب، فق، مب: کیلا.
۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: با.
۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: رو.
۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر + دیگر.
۷. همه نسخه بدلها، بجز مب: در.
۸. دب، آج، لب، فق، مب، مر: حنفی.
۹. دب، فق، مب، مر + علی.
۱۰. اساس ندارد، یا توجه به متن روایت از میج افزوده شد.
۱۱. همه نسخه بدلها، بجز فق، مب: می رود.

عافیت و استغنا از آنچه در دست مردمان باشد. و از تمام نعمت خدای -عَزَّوَجَلَّ- بر مکلفان ولایت امیرالمؤمنین^۱ است -عَلَيْهِ السَّلَامُ^۲- الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا^۳.

وَلَعَلَّكُمْ، در لَعَلَّ شش لغت است: عَلَّ و لَعَلَّ و لَعَلَّنْ^۴ و عَنَّ و رَعَنَّ و لَعَّا، و معنی او بر شش وجه بود از خدای تعالی واجب بود علی قَوْلِ أَكْثَرِ الْمُفْسِّرِينَ، و از ما بر وجه مختلف بود: یکی بر اصل خود، و آن را معنی تَرْجِي بود، چنان که: لَعَلَّ زَيْدًا مُنْطَلِقٌ^۵؛ امید چنان است که زید برفته باشد. و به معنی استفهام بود في قَوْلِكَ: لَعَلَّكَ فَعَلْتَ كَذَا؛ همانا تو کرده باشی این کار؟ بر نهاد استفهام، و به معنی ظَنّ بود چنان که کسی گوید: قَدِيمٌ فُلَانٌ؛ فلان آمده است؟ بر وجه سؤال، تو گویی: لَعَلَّ؛ همانا آمده است، یعنی گمان چنین است!

و به معنی ایجاب آمد، چنان که کسی گوید در وقت نماز که: نماز واجب شد، تو گویی: لَعَلَّ، یعنی أَجَلَ قَدْ وَجِبَ، و فَرَّاءٌ در این وجه این بیت بیاورد:

لَعَلَّ الْمَنَابِقَ مَرَّةً سَعُوْدًا وَأَخِرُ عَهْدِ الشَّائِرِينَ جَدِيدًا
و به معنی عَسَى بود، کَمَا قَالَ تَعَالَى: لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَشْبَابَ^۶، آئِ عَسَى أَنْ

۱۵ أَبْلُغَهَا. و به معنی «کَمَى» بود در معنی جزاء، و آنچه در قرآن آید بیشتر بر این مفسر بود این جا و دگر جایها، قَالَ اللهُ تَعَالَى: أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ^۷، آئِ لِيَكُنَّ يَفْقَهُوْا، و در آیت همچونین است، آئِ لِيَكُنَّ تَهْتَدُوا. و اصل در او تَرْجِي بود، و این معانی را بیشتر مرجع با او بود، چنان که شاعر گفت:

لَعَلِّي فِي هُدًى أَمْرِي وَجَوْرِي^۸ وَتَقْطِيعِي التَّوْفِقَ وَاخْتِيَالِي [۱۷۰-پ]

۲. سَيُوشِكُ أَنْ تُنِيخَ^۹ إِلَى كَرِيمٍ يَسْأَلُكَ بِالسُّدَى قَبْلَ السُّؤَالِ

آئِ لِيَكُنَّ تَهْتَدُوا مِنَ الضَّلَالَةِ، یعنی آنچه در آیات مقدم رفت از تحویل قبله و

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر + علی.

۳. سورة مائده (۵) آیه ۳.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر + یعنی.

۶. سورة مؤمن (۴۰) آیه ۳۶.

۷. سورة انعام (۶) آیه ۶۵.

۸. دب، آج، لب، مب، فق: وجودی؛ چاپ شعرانی (۱/۳۷۰): وَجَوْرِي.

۹. آج: أَنْيخَ.

قطع حُجَّت و خصومت کافران از شما، و اتمام نعمت بر شما، برای آن کردم تا مهتدی و راه یافته شوی.

آیه ۱۵۱ قَوْلُهُ تَعَالَى: كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ؛ چنان که فرستادیم در شما پیغامبری از شما می خواند بر شما آیات ما و پاک می کند شما را و می آموزد شما را کتاب قرآن و سخن درست، و می آموزد شما را آنچه ندانستی.

آیه ۱۵۲ فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ؛ یاد کنی مرا تا یاد کنم شما را، و شکر کنی مرا و کفران مکنی [به من]¹.

آیه ۱۵۳ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ؛ ای آنان که بگرویدی، یاری خواهید^۲ به روزه و نماز که خدای با صابران است.

آیه ۱۵۴ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ [۱۷۱-ر] فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ؛ و مگویی آنان را که بکشند در راه خدای که ایشان مرد گانند، بل زند گانند و لکن شما نمی داننی.

آیه ۱۵۵ وَلَتَنبَلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ؛ و بیازماییم شما را به چیزی از ترس و گرمسنگی و کاستنی از مالها و جانها و میوه ها [و]¹ بشارت ده صابران را.

آیه ۱۵۶ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛ آنان که چون رسد ایشان را مصیبتی، گویند: ما خدا را ایم، و ما به او بازخواهیم گشتن.

آیه ۱۵۷ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ؛ ایشان برایشان است رحمتها از خدای ایشان و بخشایشی، و ایشان اند که راه یافتگان اند.

قَوْلُهُ: كَمَا أَرْسَلْنَا، این «کاف» تشبیه است، و خلاف کرده اند اهل علم در آن که تعلق به چه می دارد. بعضی گفتند: [۱۷۱-پ] تعلق دارد به آنچه پیش از آن

۲. آج، لب: یاری خواهی.

۱. اساس: ندارد، از مع افزوده شد.

است، مِنْ قَوْلِهِ: وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ، كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ؛ تا تمام کنم نعمت خود بر شما چنان که فرستادم در شما پیغامبری هم از شما، برای آن که از جمله نعمتهای خدای -جَلَّ جَلَالُهُ- یکی بعثت انبیاست.

قولی دیگر آن است که: تعلق دارد بقَوْلِهِ: وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، و معنی آن است که: وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ بِهِدَايَتِي ۲ كَمَا أَرْسَلْنَا، آئی كَمَا اهْتَدَيْتُمْ بِأَرْسَالِي فِيكُمْ رَسُولًا ۵ مِنْكُمْ، یعنی تا شما مهتدی شوی به هدایت من، چنان که مهتدی شدی به پیغامبر فرستادن من.

قولی دیگر آن است که: تعلق دارد بِمَا بَعْدَهَا ۳ مِنْ قَوْلِهِ: فَأَذْكُرِكُمْ؛ مرا یاد کنی تا شما را یاد کنم، چنان که فرستادم در میان شما رسولی هم از شما، یعنی از جمله یاد کرد من شما را به رحمت آن است که رسولی فرستادم به رحمت. ۱۰ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ گفـت: ابراهیم -عَلَيْهِ السَّلَام- دودعا کرد، یکی آن که رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ ۵، و یکی دیگر: رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ ۶، حق تعالی گفت: هر دو اجابت کردم ۷، دعای اول بقَوْلِهِ: وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ ۸، و دوم بقَوْلِهِ: كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ.

ابو مسلم گفت: محمول است عَلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا ۹، كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ. و خطاب به «فِيكُمْ» و «مِنْكُمْ» با عرب است، و مراد به رسول محمد است -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- و برای آن او را از ایشان فرستاد تا او را دانند و شناسند که او مِنْ أَكْرَمِهِمْ نَسَبًا وَأَشْرَفِهِمْ بَيْتًا ۱۰ وَأَظْهَرِهِمْ نَفْسًا وَأَبْعَدِهِمْ مِنَ الذَّمِّ ۱۱ وَالْعَيْبِ است، چه اگر او را نشناختندی، نفس ایشان ساکن نبودی به قبول قول او، و گفتندی: ما خود چه دانیم که این کیست! دَعَى ۱۲ است یا نَسَبِي دارد، پاک ۲۰

۱. همه نسخه بدلها: در

۲. مع، وز، يَهْدَايَتِي.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر + ای.

۴. مع، وز، آن.

۵. سورة بقره (۲) آیه ۱۲۸.

۶. سورة بقره (۲) آیه ۱۲۹.

۷. همه نسخه بدلها: کرد.

۸. سورة بقره (۲) آیه ۱۵۰.

۹. سورة بقره (۲) آیه ۱۴۳.

۱۰. اساس: نیباً؛ با توجه به مع و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

۱۱. مع، وز، الذم؛ دب، آج، لب، فق، مب، مر؛ من الزمّة. ۱۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر؛ داعی.

نفس است یا نیست!

دگر آن که: رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - در میان ایشان زاد، و نشو و تربیت او در میان ایشان بود، و ایشان بر احوال او مطلع بودند، هرگز چیزی نخواند و ننوشت و بنزدیک استادی نشد. چون از حد آن برفت که کسی چیزی آموزد، و آن چهل سال بود، آمد و کتابی چون قرآن بیاورد تا ایشان را هیچ شک و شبهت نماند که آن کتاب از قبل خداست، نه از نزدیک، او چنان که حق تعالی گفت: **وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ**^۱.

قَوْلُهُ: يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ، حِكْمَتٌ^۲ در جای صفت رسول است - عَلَيْهِ السَّلَام - **أَنْ رَسُولًا تَالِيًا عَلَيْنَا وَمُزَكِّيًا لَكُمْ وَمُعَلِّمًا لَكُمْ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَمُعَلِّمًا لَكُمْ. مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ**، این رسول که آمده است چه می‌کند آیات من که قرآن است و کتاب اوست، بر شما می‌خواند و شما را تزکیه می‌کند، یعنی دعوت می‌کند شما را به اخلاق و افعالی که به آن زکی و پارسا باشی [۱۷۲-ر].

و جهی دیگر آن است که: گوی^۳ می‌دهد برزکا و طهارت شما چون تکالیف او به جای آری، و بر شما مدح و ثنا می‌گوید.

و ابو مسلم گفت: شما را جمع می‌کند و عدد شما به بسیار می‌کند به دعوت و اَلْف دادن و اظهار معجزات کردن، **مِنْ زَكَاةٍ إِذَا نَمَاءُ** و شما را کتاب و معانی و تفسیر و احکام می‌آموزد، و نیز حکمت، یعنی سنت و شریعت. و شما را می‌آموزد چیزی که شما ندانستی^۴، برای آن که او در جاهلیت آمد بر فثرت پیغامبران، کتابی نبود ایشان را، و ایشان انجیل و شرع عیسی فراموش کرده بودند و متروک بکرده.

و آیت وارد مورد منت و تذکیر نعمت است بر عرب و عجم به فرستادن رسولی موصوف به این صفات.

و در آیت دلیل است بر بطلان قول ملحدان^۵ که ایشان گفتند: خدای را به سمع

۱. سوره عنکبوت (۲۶) آیه ۴۸.

۲. مع: بجمعه؛ دیگر نسخه بدلها: جمله.

۳. مع: وز: گویی؛ دیگر نسخه بدلها: گواهی.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: نمی دانید.

۵. همه نسخه بدلها: آنان.

دانند و به قول پیغامبر، برای آن که حق تعالی باز نمود که: من رسول را برای آن فرستادم تا شما را بیاموزد آنچه شما ندانستی، یعنی از شرعیات، که به عقل نشاید دانستن. و ما آنچه در عقل مقرر است و یا به نظر در ادله استخراج توان کردن دانسته ایم از بديهۀ عقل یا از ره نظریی تعلیم معلمی. و نیز دلیل است بر بطلان قول مُبِيتان قیاس که حق تعالی گفت: رسول شما را کتاب و شرایع و سنت آموزد، و به این منت نهاد بر ما، اگر قیاس طریق معرفت شرعیات بودی این منت نبودى، چه خود هر قیاس کننده‌ای بدانستی بی تعلیم رسول - عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ این فعل مجزوم است به جواب امر **عَلَى تَضَمَّنْ** معنی الشَّرْطِ وَالْجَزَاءِ. در معنی آیت مفسران و علما بسیار سخن گفتند:

- ۱۰ عبدالله عباس گفت: **أذْكُرُونِي بِطَاعَتِي أَذْكَرُكُمْ بِمَعُونَتِي**؛ مرا به طاعت یاد دار تا تو را به معونت یاد دارم، بیانش: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**.^۲
- سعید جبیر گفت: **أذْكُرُونِي بِطَاعَتِي أَذْكَرُكُمْ بِمَغْفِرَتِي**؛ مرا به طاعت یاد دار تا تو را به آمرزش یاد دارم، بیانش **قَوْلُهُ: وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ**.^۳
- فُضَيْل عِيَّاضُ گفت: **أذْكُرُونِي بِطَاعَتِي أَذْكَرُكُمْ بِثَوَابِي**، بیانش: **إِنَّ الدِّينَ أَمْتُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا، أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ**...، و نیز قول رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که گفت: **مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فَقَدْ ذَكَرَ اللَّهَ وَإِنْ قَلَّتْ صَلَاتُهُ وَصِيَامُهُ وَتِلَاوَتُهُ الْقُرْآنَ وَمَنْ عَصَى اللَّهَ فَقَدْ نَسِيَ اللَّهَ وَإِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَصِيَامُهُ وَتِلَاوَتُهُ الْقُرْآنَ،** گفت: هر که فرمان خدا برد، او خدای را یاد داشته^۴ بود و اگرچه نماز کم کند و روزه کم دارد و قرآن کم خواند، و هر کس که خدای را بیازارد، او خدای را فراموش کرده بود و اگرچه نماز بسیار کند و روزه بسیار دارد و بسیار قرآن خواند.

و بعضی دگر گفتند: **أذْكُرُونِي بِالتَّوْحِيدِ وَالإِيمَانِ أَذْكَرُكُمْ بِالدَّرَجَاتِ وَالْجَنَانِ، بَيَانُهُ قَوْلُهُ: وَيَسِّرِ الدِّينَ أَمْتُوا [۱۷۲-ب] وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي**

۱. دب: تعلّم.

۲. معج، وز، مب + فوله.

۳. سوره عنكبوت (۲۹) آیه ۶۹.

۴. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۲.

۵. سوره كهف (۱۸) آیه ۳۰ و ۳۱.

۶. دب، آج، فن، مب، مر: پاداشته؛ لب: پاداشت.

مِنْ تَعْتِيهَا الْأَنْهَارُ!

ابن کيسان گفت: اذْکُرُونِي بِالشُّكْرِ اذْکُرْکُمْ بِالزِّيَادَةِ، بَيَانُهُ قَوْلُهُ: لَمَّا شَكَرْتُمْ لَزِيدَتْكُمْ^۲. و گفته اند: اذْکُرُونِي عَلَيَّ ظَهَرَ الْأَرْضِ اذْکُرْکُمْ فِي بَطْنِهَا.

أصمعی گفت: اعرابی را دیدم به عَرَقات ایستاده، می گفت: إِلَهِي غَبَّتُ إِلَيْكَ الْأَضْوَاتُ بِضُرُوبِ اللُّغَاتِ يَسْأَلُونَكَ الْحَاجَاتِ وَحَاجَتِي أَنْ تَذْکُرْتَنِي عَلَيَّ طُولَ الْبَلِي إِذَا تَسَيَّسْتَنِي أَهْلُ الدُّنْيَا، می گفت: بار خدایا! آوازه‌ها بلند شد به توبه زبانهای مختلف، از تو حاجتها می خواهند، و حاجت من آن است که: چون مرا در آن منزل وحدت و وحشت فرود آرند و خلقان مرا فراموش کنند^۳، مرا یاد داری.

بعضی دیگر گفتند: اذْکُرُونِي بِالطَّاعَاتِ اذْکُرْکُمْ بِالْمُعَافَاتِ، بَيَانُهُ قَوْلُهُ: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً^۴، وقيل: اذْکُرُونِي فِي الْخَلَاءِ اذْکُرْکُمْ فِي الْمَلَأِ؛ مرا یاد دار در خلوت تا تو را یاد دارم در زحمت^۵،

بیانش آن که روایت کرده اند که خدای تعالی در بعضی کتب اوایل انزله کرد: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي فَلْيُنظُنْ بِي مَا شَاءَ، وَأَنَا مَعَ عَبْدِي إِذَا ذَكَرَنِي، فَمَنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَمَنْ ذَكَرَنِي فِي الْمَلَأِ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُ، وَمَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شَبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا، وَمَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا، وَمَنْ أَنَانِي مَشِيًا

أَتَيْتُهُ هَرَوَلَةً، وَمَنْ أَنَانِي بِقُرَابٍ^۶ الْأَرْضِ خَطِيئَةَ آتَيْتُهُ بِمِثْلِهَا مَغْفِرَةً مَا لَمْ يُشْرِكْ بِي شَيْئًا، گفت: من نزد گمان بنده ام به من، گو هر چه خواهی به من گمان برو من با بنده ام چون مرا یاد کند، اگر مرا در نفس خود یاد کند او را در نفس خود یاد کنم، و اگر مرا در مجمعی یاد کند او را در مجمعی به از آن یاد کنم، و اگر بدستی به من نزدیک شود، رَشِي^۷ بدو نزدیک شوم، و اگر رَشِي^۷ به من نزدیک شود، بَر [ی به]^۸ او [نزدیک شوم]^۸، و هر که به من آید به رفتن، با او شوم به تاختن، و هر که به من آید با

۱. سورة بقره (۲) آیه ۲۵.

۲. سورة ابراهيم (۱۴) آیه ۷.

۳. همه نسخه بدلها + تو.

۴. سورة نحل (۱۶) آیه ۹۷.

۵. دب، آج، لب، فق، مِب، مرز جمعیت.

۶. مِب: تقرب.

۷. مِب، مرز ارشی.

۸. اساس: ندارد، از معجزه شده؛ آج، لب، فق، مِب، مرز دویچندآن.

چندانی گناه که در همه^۱ زمین گنجد^۲، هم چندی آن مغفرت بدو آرم مادام تا با من شرک نیارد.

و گفته اند: اذْکُرُونِي فِي النِّعْمَةِ^۳ وَالرِّخَاءِ اذْکُرْکُمْ فِي الشِّدَّةِ وَالْبَلَاءِ، وَبَيَانُهُ قَوْلُهُ: فَلَوْلَا اِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسْتَبِحِّينَ، لَلَبِثْتُ فِي بَطْنِهِ اِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ^۴. و نیز قول رسول است - عَلَيْهِ السَّلَام: تَعَرَّفَ اِلَى اللّٰهِ فِي الرِّخَاءِ يَعْرِفُکَ فِي الشِّدَّةِ؛ با خدای آشنایی کن در خواری^۵ تا تو را شناسد در سختی.

سلمان پارسی گفت: چون بنده بر این درگاه آشنا باشد، او را بلایی رسد فریشتگان شفیع او باشند، گویند: بار خدایا! خادم حضرت تو است و بنده درگاه تو است، او را بلایی رسید، بار خدایا! اگر مصلحت دانی^۶ از او کفایت کن، چون بر درگاه آشنایی ندارد و بلایش رسد آنگاه به درگاه آید [۱۷۳-ر] گویند: اَلَا اِنَّ بِيَانِشْ قَضَهُ فِرْعَوْنُ: اَلنَّوْءَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ^۷.

و قیل: اذْکُرُونِي بِالنِّسَاءِ اذْکُرْکُمْ بِالْجَزَاءِ، اذْکُرُونِي بِلَاغْفَلَةٍ اذْکُرْکُمْ بِلَا مُهْلَبَةٍ، اذْکُرُونِي بِاللِّدْمِ اذْکُرْکُمْ بِالْکَرَمِ، اذْکُرُونِي بِالْمَعْدِرَةِ اذْکُرْکُمْ بِالْمَغْفِرَةِ، اذْکُرُونِي بِالْاِرَادَةِ اذْکُرْکُمْ بِالْاِفَادَةِ، اذْکُرُونِي بِالْتَّصُّلِ اذْکُرْکُمْ بِالْتَّفْضُلِ، اذْکُرُونِي بِالْاِخْلَاصِ اذْکُرْکُمْ بِالْاِخْلَاصِ، اذْکُرُونِي بِالْقُلُوبِ اذْکُرْکُمْ بِكَشْفِ الْكُرُوبِ، اذْکُرُونِي بِالْاِيْمَانِ اذْکُرْکُمْ بِالْاِيْمَانِ، اذْکُرُونِي بِالْاِسْلَامِ اذْکُرْکُمْ بِالْاِحْرَامِ.

عبدالله مبارک گفت: سالی از سالها به حج خانه خدایم شدم، در راه مرا قطع افتاد. از قافله بازماندم. بر توکل شرمی راندم، کودکی را دیدم مُراهِق از کناره بیابان بر آمد تنها، جامه ای مختصر پوشیده، نه زادی نه راحله ای نه انیسی، تا بر من رسید، گفتم: ای جوان! با خویشتن زنهار خورده ای اگر چنین آمده ای در بادیه، و یا چون من منقطع شده ای؟ گفتم: منقطع نشده ام، خود چنین آمده ام. گفتم: زاد و راحله و طعام و شرابت کجاست؟ اشارت سوی آسمان کرد. خواستم تا او را امتحان

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر + روی.

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر + روی.

۴. سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۳ و ۱۴۴.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: السعة.

۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر + او را خلاصی ده و.

۵. مر: آسودگی.

۷. سوره بونس (۱۰) آیه ۹۱.

کنم، گفتم: مرا باری تشنه است، اگر شربه‌ای آب سرد بودی^۲! او دست در هوا دراز کرد و قدحی آب بگرفت از هوا مُشَعَّشًا بِالتَّلَاجِ؛ برف در او افکنده، و بجنبانید و پیش من داشت. من عجب بماندم، گفتم: يَا هَذَا، این پایه از کجا یافتی؟ گفت: اَذْكُرُهُ فِي الْخَلَوَاتِ يَذْكُرُنِي فِي الْفُلُوتِ.

۵ رَبِيعِ اَنْسٍ در این آیت گفت: إِنَّ اللَّهَ ذَا كِرْمٍ مَنْ ذَكَرَهُ وَزَانِدٌ مَنْ شَكَرَهُ وَمُعَذِّبٌ مَنْ كَفَرَهُ، گفت: خدای تعالی یاد کند آن را که او را یاد کند، و زیادت کند آن را که شکر او کند، و عذاب کند آن را که کفران نعمت او کند.

سُفْيَانُ عُيَيْنَةَ گفت: در اخبار چنین خوانده‌ام که، خدای -جَلَّ جَلَالُهُ- گفت: من بندگان خود را آن دادم که اگر جبریل و میکائیل را دادمی، حق ایشان را گزارده بودمی، بَقَوْلِي لَهُمْ: فَادْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ.

۱۰ و به موسی بن عمران وحی کرد که: یا موسی! دشمنان مرا بگو تا مرا یاد نکنند که چون ایشان مرا یاد کنند من ایشان را یاد کنم، و یاد کردی من ایشان را به لعنت بود.

۱۵ حق تعالی در این آیت جمع کرد از میان ذکر و شکر. و ذکر او از سه گونه بود: به دل و به زبان و به جوارح^۳.

۲۰ اما ذکر به دل از دو گونه بود: یکی نظر و فکر باشد، و آن سر^۴ و اصل عبادات است که همه را بنا بر آن است، چو سکون نفس^۵ و ظمأنینة دل در آن است، قَوْلُهُ تَعَالَى: اَلَا يَذْكُرُ اللهُ تَظْمِينَ الْقُلُوبِ^۶، و این آن واجب است که بنده از همه واجبات خالی بود در وقتی دون وقتی، و از وجوب این خالی نبود، اَعْنِي نَظْرًا [۱۷۳-پ] لِاجْرَمٍ چنین فرمود: عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ.

وجه دوم آن بود که: تفکر کند در وعده و وعید و ثواب و عقاب تا داعی باشد او را بر فعل طاعت و صارف باشد از فعل معصیت، و توبه داخل باشد در این جمله برای

۱. همه نسخه بدلها: شربتی.

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر، سرده چون من این بگفتم.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر + و ارکان.

۴. همه نسخه بدلها: سکون النفس.

۵. دب، آج، لب، مب، مر + مشین؛ فق، مب + سنین.

۶. مع، ووز، نیز؛ دب، مب، صرف؛ آج، لب، فق، مر، شرف.

۷. سورة رعد (۱۳) آية ۲۸.

آن که هم از فعل دل است از پشیمانی برگزیده و عزم برآینده.

اما ذکر^۱ زبان: مشتمل بود بر تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید.

اما ذکر به جوارح: سایر طاعات باشد از نماز و روزه و حج و جمله عبادات، و

برای این کار حق تعالی نماز آدینه را ذکر خواند فی قوله تعالى: فَاسْتَعِزُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ

وَذَرُوا الْبَيْعَ^۲ ...، و از جمله ذکر دعاست، مِنْ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفْضَلُ الذِّكْرِ ۵
الدُّعَاءُ.

و بعضی علما گفتند ذکر سه است: ذِکْرُ الْأَلَاءِ، وَ ذِکْرُ الْأَسْمَاءِ، وَ ذِکْرُ رَبِّ

الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ.

اما ذِکْرُ الْأَلَاءِ فَقَوْلُهُ: أذْكُرُوا نِعْمَتِي^۳ ...، وَ أذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ^۴.

۱۰ وَ ذِکْرُ الْأَسْمَاءِ، قَوْلُهُ: عَزَّوَجَلَّ: وَ أذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا^۵.

وَ أَمَا ذِکْرُ اللَّهِ - جَلَّ وَ عَزَّ - فَقَوْلُهُ: فَأذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ، وَقَوْلُهُ: أذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا

كثيرًا^۶، وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا^۷، چو ذکر او کنی بسیار کن که بسیار^۸ تو در جنب

ذکر ذاکران اندک باشد، نبینی که در حق فریشتگان چه فرمود: يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ

وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ^۹.

۱۵ ابو سعید خدری گفت: چون این آیت آمد که: أذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا^{۱۰}، رسول

عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ - چندانی ذکر خدا کرد تا کافران گفتند: دیوانه است.

تخیسی مُعَاذُ گفتم عارف را سه حالت بود: حالتِ افتخار، و حالتِ افتقار، و

حالتِ اعتذار چو خدای را یاد کند مفتخر بود^{۱۱} افتخر آورد چو^{۱۲} خود را یاد کند مفتقر

بود، اعنی درویش و محتاج. چون گناه خود یاد کند، معتذر بود، عذر خواهنده بود.

۲۰ وهم او گفت: [اگر خدای تعالی به^{۱۳} بنده هم این دو نعمت بودی که هر گه

۲. سورة جمعه (۶۲) آیه ۹.

۴. سورة بقره (۲) آیه ۲۳۹.

۶. سورة احزاب (۳۳) آیه ۴۱.

۸. دب، آج، لب، فق، مب، مر + ذکر.

۱۰. دب، آج، لب، فق، مب، مر + و.

۱۲. آج، لب، فق، مب، مر: خدای را تعالی بر.

۱. همه نسخه بدنها + به.

۳. سورة بقره (۲) آیه ۴۱.

۵. سورة مزمل (۷۳) آیه ۸.

۷. سورة احزاب (۳۳) آیه ۴۲.

۹. سورة انبیا (۲۱) آیه ۲۰.

۱۱. همه نسخه بدنها: چون.

خواهد ذکر او کند و منع نه، و هر گه^۱ با درگاه او شود او را یابد و حجاب نه، کفایت بودی.

هم او گفت: بیم آن است که از دنیا بروم و مراد من از دو چیز بر آمده نباشد و حق آن نگزارده باشم: ذکر خدای، و تَوَجَّه^۲ بر خویشتن. حق تعالی سه چیز به سه چیز وعده داد: ذکر به ذکر، و وفا به وفا، و فُشِّحَتْ به فُشِّحَتْ. ذکر به ذکر: **فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ...**، وفا به وفا: **وَاَوْفُوا بِعَهْدِي اَوْفِ بِعَهْدِكُمْ...**^۳، فُشِّحَتْ به فُشِّحَتْ: **فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللهُ لَكُمْ**^۴.

قَوْلُهُ: اَذْكُرْكُمْ؛ تا تو را یاد کنم. ذکر خدای بنده را از دو وجه بود: یکی به آن که^۵ مدحش فرماید در کتابهای خود بر زبان پیغامبران، و در آسمانها بر زبان فریشتگان، و درملاً اعلی، و دوم به ایجاب ثواب ابد و کرامت و رضا [۱۷۴-ر].

حسن بصری گفت: شکر خدای چگونه گزاریم^۶ اگر ما را گفتی: ذکر من کنی در مواضعی مخصوص تا من ذکر شما کنم، آنکه اگر جان و مال بذل بایستی کردن تا آن جا رسند واجب بودی، فکیف که می گوید: بنده من به^۷ هر حال از حالات که باشی **اَذْكُرُوا اللهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ**^۸، و اگر ایستاده باشی و اگر نشسته باشی، و اگر بر پهلو خفته باشی.

كَعْبُ الْاَخْبَارِ گفت: موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: یا رَب! توبه بندگان خود نزدیکی تا با تو سیر گویند؟ یا دوری تا تو را به آواز بلند^۹ خوانند؟ حق تعالی گفت: **يَا هُمُوسِ اَنَا جَلِيسٌ قَبْلَ ذِكْرِي؛** من همنشین آنم که ذکر من کند!

موسی گفت: بار خدایا! من بر حالاتی^{۱۰} باشم که نخواهم که بر آن حال ذکر تو کنم، یعنی حالت جنابت و حالت قضای حاجت. حق تعالی گفت: **اَذْكُرْنِي عَلَىٰ**

۱. اساس: ندارد، از معنی افزوده شد.

۲. مع، دب، وز، مر: توجه.

۳. سوره بقره (۲) آیه ۴۰.

۴. سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۱.

۵. همه نسخه بدنها، بجز فقی: یکی آن که به آن که.

۶. همه نسخه بدنها: گزارم.

۷. همه نسخه بدنها: بر.

۸. سوره نساء (۴) آیه ۱۰۳.

۹. مع + درمناجات.

۱۰. دب: بلندی.

۱۱. همه نسخه بدنها: می کند.

۱۲. دب: حالتی.

کَلِّ حَالٍ .

- ۵ اما تاویل این خبر سوال ممتنع نبود که از زبان قوم باشد، چنان که: **أَرِنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ** ۱،، و تفسیر: **أَنَا جَلِيسٌ مِّنْ ذَكَرْتَنِي** ، مبالغت باشد در علم به احوال بندگان. و در خبر هست که: **خَدَاي تَعَالَى وَحَى كَرَد بَه مَوْسَى عَمْرَان** ۱، گفت: یا موسی! چون ذکر من کنی باید که اندامهای تو از خوف من لرزان باشد، و دلت از عقاب من ترسان باشد، و به معرفت من به غایت، سکون و اطمینان باشد، و چون مرا خوانی دلت باید تا پیشرو زبانت بود، و زبانت و رای دلت باشد، و چون از پیش من بایستی مقامت باید تا مقام ذلیلان و اسیران و حقیران باشد، و آنکه به مذمت و ملامت با خویشتن گرد ۲ که به ملامت تو اولیتری. و چون با من مناجات کنی، به دلی حزین ۴ موافق و زبانی راستیگر ۵ صادق مناجات کن.
- ۱۰ **قَوْلُهُ: وَأَشْكُرُوا لِي**، **حَدِّ شُكْرِيَان كَرَدِيم** که اعتراف باشد به نعمت منعم باضربی تعظیم او، و آن اعتراف همچونین به دل باشد و به زبان و به جوارح. و اصل اعتراف به دل است، برای آن که اگر به زبان و جوارح معترف بود و به دل نبود منافق باشد. و اگر به دل ۶ بود، از زبان و جوارح مجزی باشد.
- ۱۵ و اما اعتراف به زبان برای نعمت مخلوق باید تا او بداند که شاکر است، و نیز در نعمت خدای تا مردمان اقتدا کنند. اما به جوارح به انواع عبادت باشد، و این غایت شکر بود، و این بر نعمت هیچ مُنعم نباشد مگر بر نعمت خدای - **جَلَّ جَلَالُهُ** - که آن اصول نعم باشد: از حیات و قدرت و نصرت و شهوت و کمال عقل، و استقصای کلام در این باب در دیگر ۷ آیات بیاید - **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**.
- ۲۰ **آنکه موکِّد کرد بقوله: وَلَا تَكْفُرُونِ**، یعنی در سایر اوقات خالی میاشی از شکر نعمت من، و اظهار آن بر خویشتن و احتراز کردن از پنهان داشتن آن، که در خبر چنین آمده است که: **مَنْ ذَكَرَهُ فَقَدْ شَكَرَهُ وَمَنْ كَتَمَهُ فَقَدْ كَفَرَهُ [۱۷۴-پ]**.

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳.

۲. دب. موسی بن عمران.

۳. دب. آج، لب، فق، مب، مر: گردی.

۴. دب + و.

۵. میج، لب، فق، مب، مر: راستیگر؛ دب، وز: آج: راستگر.

۶. همه نسخه بدلها + معترف.

۷. همه نسخه بدلها: ذکر.

قَوْلُهُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ، حق تعالی گفت: من^۱ بندگان خود را به ذکر و شکر خود امر کردم^۲، و وعده دادم^۳ ایشان را^۴ ذکر خود بر ذکری که ایشان مرا کنند^۵ آنچه^۶ عون ایشان باشد بر آن، از ایشان دریغ نداشت، برای آن که تو را آنچه به فعل طاعت نزدیک بکند لطف باشد، و چون عند آن طاعت کرده بود توفیق باشد، گفت: بر این اوامر که کردم شما را استعانت کنی و یاری خواهی از من، بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ.

بعضی مفسران گفتند: أَرَادَ بِهِ الصَّوْمَ وَالصَّلَاةَ، مراد به صبر روزه است برای قرینه نماز تا نسبت دارد به او، و گفتند: خدای تعالی چند جایگاه روزه را صبر خواند، فِي قَوْلِهِ: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ^۷ ...، آئی بِمَا صُغْتُمْ، وَفِي قَوْلِهِ: وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا^۸ ...، آئی بِمَا صَامُوا.

و بعضی دیگر بر عموم حمل کردند، و گفتند صبر از سه گونه باشد: صبر بر طاعت، و صبر از معصیت، و صبر بر^۹ مصیبت. و حمل آیت بر عموم کردن اولیتر بود برای کثرت فایده را، و وجوه و اقسام او در دیگر آیت بیاید. إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. إِنْ اللَّهُ قَعَ الصَّابِرِينَ؛ که خدای با صابران است به معنی نصرت و معاونت و لطف و توفیق. وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ، عبدالله عباس گفت: مراد کشتگان بدراند، و سبب نزول آیت آن بود که مردمان چون ذکر ایشان رفتی، گفتندی: مَا تَقُولُونَ وَمَا تَقُولُونَ. حق تعالی این آیت فرستاد و نهی کرد ایشان را از این گفتن، گفت: ایشان را مرده مگوی، که ایشان زنده اند. و ایشان چهارده تن بودند: شش تن از مهاجر بودند، و هشت تن^{۱۰} از انصار.

۲۰. اما مهاجران^{۱۱}: عُبَيْدَةُ حَارِثِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بود، و عُمَيْرُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ بود، و

۱. همه نسخه بدلها: چون.

۲. همه نسخه بدلها: امر کرد.

۳. همه نسخه بدلها: وعده داد.

۴. آج، لب، فق، مب، مر + به.

۵. مع، وز، آج، لب، فق، مب، مر: ایشان گفتند او را.

۶. دب: آنگه؛ آج، لب، فق، مب، مر: آنگه آنچه.

۷. سوره رعد (۱۳) آیه ۲۴.

۸. سوره دهر (۷۶) آیه ۱۲.

۹. مع: از.

۱۰. مع، وز، لب، فق: کس.

۱۱. همه نسخه بدلها: مهاجریان.

ذوالشمالین بن عمرو بن نضله^۱ و عامر بن بُکَیْر، مهتج بن عبدالله، و صفوان. و از انصار: سعد بن خَیْثَمَه، و قیس بن عبد المُنْذِر، و زَیْد بن الحارث، و تمیم بن حزام، و رافع بن المَعْلَى، و حارِثَة بن سُراقَة، و مُعَوِذٌ و عَوْف بن عَفْرَاء. علما در تفسیر آیت و احوال شهدا خلاف کردند.

عبدالله عباس و حسن بصری گفتند: ایشان زنده اند بازواجِهِمْ و اجْسَادِهِمْ، بامداد و شبانگاه روزی به ایشان می رسد، و ایشان خرم اند به آنچه خدای به ایشان می دهد، چنان که در دگر آیت فرمود مِنْ قَوْلِهِ: **يُرْزَقُونَ، فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ**^۲.

و بعضی دگر گفتند: ارواح ایشان زنده باشند^۳، و روزی برایشان عرض^۴ می کنند به بامداد و شبانگاه، چنان که بر ارواح آل فرعون آتش عرضه می کنند، فی قَوْلِهِ: **التَّارِ يُعْرَضُونَ [۱۷۵-ر] عَلَيْهَا عُذْوًا وَعَشِيًّا**...، و علما و محققان بیشتر بر قول اولند.

و اما در اخبار لفظ ارواح آمد چنان که روایت کرد عبدالله عباس که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - در ذکر شهدای اُحُدِ گفت: **أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْوَابِ ظَبْرِ خُضِرٍ تَرِدُ^۵ أَنهَارَ الْجَنَّةِ وَتَأْكُلُ مِنْ ثَمَارِهَا وَتَأْوِي إِلَى قَنَادِيلَ مِنْ ذَهَبٍ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ**، گفت: ارواح ایشان در حوصله مرغان سبز باشد که از جویهای بهشت آب خورند و از میوه های بهشت خورند، و با قندیل های^۶ بهشت شوند که^۷ آویخته در سایه عرش، و الفاظ اخبار در این معنی مختلف است.

در خبری از مُجاهد چنین است که: بوی بهشت یابند، و در بهشت نه اند و قَتَادَه گفت: **مَسَاكِنُهُمُ السِّدْرَةُ**؛ جای ایشان به سِدْرَة منتهاست^۸، و اما ابوالقاسم بلخی

۱. اساس و همه نسخه بدلها: فَضْلُهُ؛ یا توجّه به منابع و مأخذ مربوط به خبر، تصحیح شد.
 ۲. اساس + این؛ یا توجّه به معج و دیگر نسخه بدلها، زاید می نمایند: آج، لب، فق: مسعود.
 ۳. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۹ و ۱۷۰.
 ۴. معج، وز: باشد.
 ۵. معج، وز، آج، لب: عرضه.
 ۶. سوره مؤمن (۴۰) آیه ۴۶.
 ۷. کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی (۳۷۷/۱): تروی من.
 ۸. همه نسخه بدلها: قنادیلها.
 ۹. لب، فق، مب، مر: شوند از زر.
 ۱۰. فق، سدره المنتهی.

گفت معنی آن که خدای تعالی گفت: بَلْ أَحْيَاءُ، آن است که «سَيَحْيُونَ»؛ ایشان زنده خواهند شدن به قیامت عند آن که خلقتان را حشر کنند.

و بعضی دیگر گفتند: مراد به حیات ایشان آن است که، ذکر ایشان و نام ایشان در دنیا بماند، به مثابت آن باشد که زنده باشند^۱. و ظاهر آیت دلیل قولی اول می‌کند که حق تعالی می‌گوید: بَلْ أَحْيَاءُ، و معنی آن است که: بَلْ هُمْ أَحْيَاءُ، و در دیگر^۲ آیت تصریح کرد به ذکر آن که: روزی می‌خورند، شادمانه‌اند به آنچه خدای به ایشان می‌دهد، و این لایق نباشد به روح بی جسم.

در خبر است از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که: خدای تعالی شهید را شش خصلت بدهد عند آن که اول قطره از خون او بر زمین آید: جمله گناهانش عفو بکند، و جای او در بهشت به او نماید، و جفتی از حورالعین به او دهد، و از قزع اکبرش ایمن گرداند^۳، و از عذاب گور ایمن باشد، و به حیث ایمانش بیاریند.

و در خبری دیگر نه خصلت: و تاج و قاربر سرش نهند، و آن تاجی بود از یاقوت سرخ، و هفتاد و دو جفت او را از حورالعین بدهد، و شفاعتش قبول کند^۴ در هفتاد کس از خویشان^۵، و راوی خبر عباده صامت است از رسول - عَلَيْهِ السَّلَام -

و ابوهریره روایت کند از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که او گفت: زمین از خون شهید خشک^۶ نشده باشد تا دو حوری^۷ از بهشت بشتابند به مانند دو مرغ که بچه ایشان بر زمین افتاده باشد، هریکی با حله‌ای از حله‌های بهشت، قیمت هر حله‌ای^۸ بیشتر باشد از دنیا و هر چه در دنیا هست^۹.

و هم ابوهریره روایت کند که: مَثَلُ مُجَاهِدٍ مَثَلُ نَمَازِ كُنْ وَ رُوزَةٍ دَارِ اسْتِ آن

۱. وز لب: باشد؛ همه نسخه بدلها + چنان که شاعر گفت:

ذِكْرُ الْفَتَى عُمَرَةَ الْقَانِي وَ لَذَّةُ مَأْفَاتِهِ وَ قُضُوكَ الْعَيْشِ أَشْفَاكُ

۲. مع، وز: و ذکر آیت.

۳. همه نسخه بدلها، بجز دب: کنند.

۴. مع، وز: تر.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بهشت که بهای ایشان.

۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: از هر متاعی که در دنیا است.

۷. مع، وز، آج، لب، فق، مر: ندارد.

۸. مع، وز: گردانید.

۹. آج، لب، فق، مب، مر: تا.

۱۰. آج، لب، فق، مب، مر: حورالعین.

که همیشه صایم^۱ قایم بود، و هیچ بنده نبود که او را مجروح [۱۷۵-پ] بکنند^۲ در سبیل خدای و آلا فردا قیامت می آید خون آلود، رنگ رنگ خون باشد و بوی بوی مُشک، و خدای تعالی او را ضمان کرده بود از دو کاریکی: اِما بهشت، یا آن که با خانه خود شود با غنیمت. و اخبار در این معنی بسیار است.

۵ قَوْلُهُ: وَلَنْبَلُوَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ، خطاب با امت محمد است. خدای تعالی می گوید: و ما امتحان کنیم و بیازماییم شما را به چیزی، یعنی به نوعی از ترس و گرسنگی.

عبدالله عباس گفت: خدای تعالی خبر داد که: دنیا سرای بلاست و مکلفان در او مُبتلی اند.

۱۰ عَطَا وَرَبِيعِ اَنْسٍ گفتند: مراد به آیت مهاجرانند بعد هجرت، و مراد با بلا و ابتلا تشدید تکلیف است برایشان تا عند آن مستحق ثواب عظیم شوند. و معنی ابتلا پیش از این شرح دادیم.

حق تعالی گفت: به پنج چیز امتحان کردم شما را به خوف. عبدالله عباس گفت: ترس از دشمن. وَالْجُوعِ، یعنی قحط^۳، وَنَقْصِ مِنَ الْاَمْوَالِ؛ نقصان مال، یعنی زیان در تجارت و هلاک مواشی. وَالْاَنْفُسِ؛ و تنها، یعنی به مرگ اِما به قتل. و گفته اند: به بیماری، و گفته اند: به پیری.

و ابوعلی گفت: خَوْفٌ برای آن با خدای نسبت کرد که به جهاد باشد، و آن به امر خدای بود. و بعضی دیگر مفسران تفسیر خوف به حَرْب کردند، و خَوْفٌ در کلام ایشان کنایت باشد از حرب، و همچونین رَوْعٌ و فَرَعٌ، نبینی که شعرای ایشان چندان که یَوْمَ الرَّوْعِ گفتند، یَوْمَ الْحَرْبِ خواستند، قَالَ الشَّاعِرُ:

۲۰ اِنَّا لَسُرْخُصُ يَوْمَ الرَّوْعِ اَنْفُسَنَا وَلَوْ نُسَامُ بِهَا فِي الْاَمْنِ اَعْلِيْنَا
وَقَالَ اَيْضاً:

مَقَادِيْمٌ وَصَالُوْنَ فِي الرَّوْعِ حَطَّوْهُمْ بِكُلِّ رَفِيْقٍ الشَّفَرَتَيْنِ بَمَانٍ
وَقَالَ اٰخَرُ:

۲. همه نسخه بدلها: نکنند.

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر + و.

۳. مب + قَوْلُهُ تَعَالَى.

نُعَدِّيهِنَّ^۱ يَوْمَ الرَّوْعِ عَنْكُمْ وَإِنْ كَانَتْ مُثَلِّمَةً^۲ الْيَصَالِ
و این را حدی نیست، مراد حرب است یعنی جهاد کفار. و این خود بر ظاهر
خود باشد، به تأویل، حاجت ندارد.

شافعی گفت: بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ، يَعْنِي خَوْفَ اللَّهِ وَالْجُوعِ؛ صِيَامَ شَهْرِ
رَمَضَانَ. گفت: به خوف ترس خدای خواست، و به گرسنگی، روزه ماه رمضان، و به
نقصان مال، زکات مال و صدقات، و به نقصان نفس، مرگ و بیماری، و به نقصان
ثمرات و میوه ها، مرگ فرزندان و فرزندان گان، برای آن که فرزندان^۳ میوه دل مادر و
پدر باشند^۴.

عبدالله عباس^۵ گفت از ابوسلمه، از ابویسان، که او گفت: مرا فرزندی فرمان
یافت نام او یسان که مرا به او کنیت می کردند. من او را دفن کردم. ابوظلحه
الحوّلانی حاضر بود^۶، [۱۷۶-ر] گفت: یا با یسان! تو را بشارت دهم؟ گفتم: بلی.
گفت: حَدَّثَنِي الضَّحَّاكُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ، كُفْتُ: مَرَا
ضَحَّاكُ حَدِيثَ كَرَدَ مِنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ، كَمَا رَوَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. كُفْتُ: كَمَا
بَنَدَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَوْلَادِهِمْ بِمِيرَادِ، خَدَايَ تَعَالَى فَرِيشتگان را گوید: بنده مرا فرزند از او
بستدی، و میوه دل او از او جدا کردی^۷. بنده من عند آن حال چه گفت؟ گویند:
بارخدا یا! تو را حمد کرد و استرجاع کرد. گوید: برای بنده من در بهشت خانه ای بنا
کنی، و آن را بَيْتُ الْحَمْدِ نام نهی، برای او در بهشت خانه ای بنا کنند، قَوْلُهُ تَعَالَى:
وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ؛ بشارت ده صابران را، آنان را که بر این مصایب و بلیات صبر کنند
و جزع نکنند. و گفتیم^۸ که: صَبْرٌ حَبْسُ النَّفْسِ عَلَى مَا تَكَرَّرَ بِهِ.

الدِّينِ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ؛ آنان را که چون ایشان را مصیبتی رسد استرجاع
کنند و با خدای گریزند، گویند: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛ ما خدا را بیم به عبودیت،

۱. آج، لب، فق، مب، مر، بعدین؛ چاپ شعرانی (۱/۳۸۰): أَبَدْنَهُنَّ.

۲. کذا: در اساس؛ همه نسخه بدلها: مُثَلِّمَةً.

۳. همه نسخه بدلها بجز دب: فرزند.

۴. همه نسخه بدلها، بجز دب + مر.

۵. هیچ، وز: عبدالله مبارک.

۶. همه نسخه بدلها، بجز دب + گوید.

۷. همه نسخه بدلها، بجز دب: گوید.

۸. همه نسخه بدلها، بجز دب: گفتم.

وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فِي الْأَخِرَةِ، امروزاً ملک اویم و فردا رجوع ما در آخرت با اوست. ابوبکر و راق گفت: إنا لله، اقراراً له بالملك وإنا إليه راجعون، اقراراً علی أنفسنا بالهلك، گفت: در این دو کلمه دو اقرار است: یکی اقرار است او را به ملک، و یکی اقرار بر خویشتن به هلك، اقرار می دهد که او مالک است و ما هالکیم.

نُصِرَ، «نُونِ ۲» «إِنَّا» اماله کند، وَفُتِّبَهُ «لَام» «لِلَّهِ». و باقی قراء به تفضیم خوانند.

عِکْرَمَه گفت: شبی رسول را -عَلَيْهِ السَّلَام- چراغی بمرد، گفت: إنا لله وإنا إليه راجعون، گفتند: یا رسول الله! این بر^۳ مصیبت باشد، گفت: بلی، هر چه مرد را برنجاند مصیبت باشد.

سَعِيدُ جُبَيْرٍ گفت: هیچ امت را در مصیبت آن ندادند که این امت را، یعنی کلمات اِشْتِرَاجٍ، نبینی که یعقوب را چون آن مصیبت رسید گفت: يَا أَسْفَى عَلِيُّ يُوَسِّفُ^۴... و اگر او را این کلمه داده بودندی فَرَّعَ با این کردی. رسول -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- گفت: مَنِ اِشْتَرَجَعَ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ جَبَرَ اللَّهُ مُصِيبَتَهُ وَأَحْسَنَ عِقَابَهُ وَجَعَلَ لَهُ خَلْفًا صَالِحًا، گفت: هر کس که عند مصیبت^۵ اِشْتَرَجَعَ کند، خدای تعالی جبر مُصِيبَتِ او بکند، و عاقبت او بر خیر کند، او را خَلْفِي صالح دهد پسندیده او. و رسول -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- گفت: هر که او را مصیبتی رسیده باشد و آن مصیبت یاد کند، عند آن اِشْتَرَجَعَ کند، خدای تعالی چندان مزد دهد او را که آن روز که آن مصیبت رسید او را^۶، اگر چه روزگار [۱۷۶-پ] دراز بر آمده بود.

عبدالله عمر^۷ گفت: چهار خصلت است که هر کس که آن خصلتها در او باشد او را در بهشت خانه ای بدهند، یکی گفتن: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است، و چون گناهی کند استغفار کند، و چون نعمتی بر او برود^۸ شکر گوید، و چون مصیبتی رسد او را

۲. همه نسخه بدلها، بجز مع، وزن بصریون.

۱. مر + در

۴. سورة يوسف (۱۲) آیه ۸۴.

۳. همه نسخه بدلها: نیز.

۶. همه نسخه بدلها + و.

۵. لب، فق: عِنْدَ الْمُصِيبَةِ.

۸. همه نسخه بدلها: بدو رسد.

۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: عبدالله عباس.

استرجاع کند و بگوید: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**.

عبدالله عباس گفت: چون مؤمن عند آن که او را مصیبتی رسد رضا دهد و تسلیم و استرجاع کند، خدای تعالی او را سه چیز بدهد: صلات^۱ از قبیل او و رحمت و هدایت^۲.

۵ **أُمِّ سَلَمَةَ** گوید از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - شنیدم که گفت: هیچ بنده مسلمانی نباشد که او را مصیبتی رسد، او عند آن مصیبت آنچه خدای تعالی فرموده است بگوید از کلمه استرجاع، یعنی گفتن: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، آنکه گوید: **اللَّهُمَّ اخْبِرْنِي^۳ فِي مُصِيبَتِي وَأَخْلِفْنِي خَيْرًا مِنْهَا؛** و الا خدای تعالی عوض آن بهتر از آنش باز دهد.

۱۰ آنکه گفت: چون ابوسلمه بمرد، من گفتم: در میان مسلمانان از ابوسلمه بهتر کجا باشد؟ اول جماعت مهاجران است، تا رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - حاجب بن ابی بلتعنه را فرستاد و مرا بخواست. من گفتم: دختری دارم، و من زنی غیورم. گفت: اما دخترش را خدای تعالی کفایت کند، و اما غیرتش من دعا کنم تا برود. و در روایتی دیگر، گفتم: و مرا از اولیاء من هیچ کس حاضر نیست، رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: هیچ ولی نباشد و الا به آن رضا دهد که من دامادش باشم. ۱۵

و روایت است از وهب مثنبه که گفت: یک روز موسی کلیم - عَلَيْهِ السَّلَام - در مناجات با خدای تعالی گفت: الهی از منازل بهشت کدام به تو نزدیکتر است به معنی کرامت؟ گفت: حَظِيرَةُ قُدُس. گفت: بار خدایا! ساکنان حَظِيرَةُ قُدُس که باشند؟ گفت: اصحاب مُصِيبَات. موسی گفت: بار خدایا! صفی ایشان مرا بگو، گفت: یا موسی! آنان باشند که چون ایشان را ابتلا کنم به بلیتی صبر کنند، و چون برایشان نعمتی کنم شکر کنند، و چون مصیبتی رسد ایشان را بگویند: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، اینان اهل حَظِيرَةُ قُدُس باشند. ۲۰

مُغِيرَةُ شُعْبَةَ روایت کند که: دُوَال نَعْل رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - بگسست، استرجاع کرد و گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** ما گفتیم: یا رَسُولَ اللَّهِ! این نیز مصیبتی باشد؟

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر + از حق.

۱. دب، آج، لب، مر + او.

۴. مر + او.

۳. دب، وز، فق: أُجْرَتِي.

گفت: بلی، هر مکروهی که به مرد رسد آن مصیبت باشد.

و ابوهُرَیْرَةُ روایت کند که رسول - عَلَیْهِ السَّلَام - گفت: ^۱ چون ذوال نعل یکی از شما بگسلد، باید تا استرجاع کند و از خدای عوضش بخواهد، که اگر [۱۷۷-ر] خدای میسر نکند میسر نشود، آنگه او بی برگ بماند.

۵ آنس مالک گوید که: رسول - عَلَیْهِ السَّلَام - زنی را دید که بر کودک ^۲ می‌گریست، او را گفت: اِثْقَى اللّٰهُ وَاضْرِبِي؛ از خدای بترس و صبر کن. زن گفت: مصیبت ^۳ تو را درد نمی‌کند، رسول - عَلَیْهِ السَّلَام - بگذشت. او را گفتند: این را نشناختی، همانا، گفت: نه. گفتند: این رسول خداست، بر آنرا ^۴ بدوید و تضرع کرد و توبه کرد و گفت: یا رَسُوْلَ اللّٰهِ! نشناختم تو را، اکنون فرمانبردارم، صبر کنم و احتساب کنم.

۱۰ رسول - عَلَیْهِ السَّلَام - گفت: الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدَقَةِ الْاُولٰی، گفت: صبر بنزدیک زخم اول باید کردن، بیان کرد که: هر چه مصیبت سخت تر باشد، صبر کردن بر او مزدتر ^۵ باشد.

ذوالنون مصری گوید: به گورستانی بگذشتم، زنی را دیدم با جمال گوری چند ^۶ پیش گرفته می‌گریست و این بیتها می‌خواند.

۱۵ صَبْرْتُ وَكَانَ الصَّبْرُ خَيْرًا مَغَبَّةً وَهَلْ جَزَعٌ يُجْدِي عَلَيَّ فَاَجْرَعُ
صَبْرْتُ عَلَيَّ مَا لَوْ تَحَمَّلَ بَغْضَةً جِبَالُ شُرُورِي اَضْبَحَتْ تَنْصَدَعُ
فَلَكْتُ دُمُوعَ الْعَيْنِ ثُمَّ زِلْزَلَتْهَا اِلَى نَاطِرِي فَالْعَيْنُ فِي الْقَلْبِ تَدْفَعُ

۲۰ او را گفتم: چه مصیبت رسیده است تو را؟ گفت: عجبتر مصیبتی دو پسرک داشتم که همه سلوت دل من ایشان بودند، پدرشان روزی گوسپندی بکشت و کارد آن جا رها کرد و او برفت، و من مشغول شده بودم. پسر مهترین کیهترین را گفت: بیا تا من تو را بگویم که پدرم گوسپند ^۷ چگونه کُشت، آنگه او را دست و پا بست و بخوابانید و کارد بر گروی او بمالید و او را بکشت. چون ^۸ خیر یافتم و بانگ بر او

۱. همه نسخه بدلها + که.

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: کودک.

۳. همه نسخه بدلها + من.

۴. آج، لب، فق، مب، مر + او.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مزد بر او بیشتر.

۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر + در.

۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر + را.

۸. دب، آج، لب + من.

زدم^۱ بگریخت و بر کوه شد. پدر درآمد، گفتم: چنین حالی افتاد. پدر به طلب پسر رفت، بسیار بگردید آخر چون بازیافت او را شیرش دریده بود. پدر ساعتی بر سر او بود، آنگاه بر گرفت او را و باز آورد و تشنگی عظیم در او کار کرده بود، ساعتی درآمد^۲ او نیز با پیش خدا شد. هم آن روز پسری دیگر داشتم طفل، و من دیگ می پختم. مشغول شدم به کار اینان، بنزدیک دیگ رفت، دیگ بیفکند و بر او ریخت، و او نیز سوخته شد. اکنون من نشسته ام چنین که تومی بینی. گفتم: چگونه صبر می کنی بر این مصیبات و جزع نمی کنی؟ اندیشه کرده ام که اگر صبر و جزع دو مرد بودند که با یکدیگر بر آویختندی، صبر غالبتر بودی^۳، آنگاه این بیتها انشا کرد.

۱۰ إِلَى اللَّهِ كُلُّ الْأَمْرِ فِي الْخَلْقِ كُلِّهِ
وَلَيْسَ إِلَيَّ الْمَطْلُوقُ شَيْءٌ مِنَ الْأَمْرِ [۱۷۷-ب]
تَعَوَّلْتُ مَسَّ الضَّرْحَتَيْنِ الْفَتْنَةَ
وَوَسَّعَ قَلْبِي لِإِلْأَذَى كَثْرَةِ الْأَذَى
إِذَا أَنَا لَمْ أَفْتَعْ مِنَ الدَّهْرِ كَلِمًا^۴
و امیرالمؤمنین^۵ عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: إِنْ صَبَرْتَ جَرَّتْ عَلَيْكَ الْمَقَادِيرُ وَأَنْتَ

۱۵ مَا جُورُوا وَإِنْ جَزَعْتَ جَرَّتْ عَلَيْكَ الْمَقَادِيرُ وَأَنْتَ مَا زُورُوا، گفت: اگر صبر کنی قضا بر تو برود و توبا مزد باشی، و اگر جزع کنی قضا بر تو برود و توبا بزه باشی.

آنس مالک روایت کند که: مردی از جمله صحابه بود، مادام پیش رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - بودی. پسری داشت فرمان یافت. روزی چند به مسجد نمی آمد. رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: فلان چرا به مسجد نمی آید؟ گفتند: يَا رَسُولَ اللَّهِ! او پسری داشت^۶ فرمان یافته است برای آن نمی آید، گفت: بخوانیدش. او را بخواندند^۷ گفت: يَا فُلَانُ! بهشت را هشت در است و دوزخ را هفت. تو راضی نباشی که به هر دری که فراز شوی از درهای بهشت او ایستاده باشد، می گوید پدر^۸ بیا که من بی تو در

۱. همه نسخه بدلها: برآوردم.

۲. معج، وز، لب، فق، مر: برآمد.

۳. مب: غالب آمدی.

۴. همه نسخه بدلها: كُلُّ مَا.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر + علی.

۶. معج: داشته است.

۷. معج، وز + او را.

۸. معج، وز، مر: پدر را.

بهشت نخواهم رفتن، مرد دل خوش گشت.

صحابه گفتند: یا رَسُولَ اللَّهِ! این او راست خاص، یا دیگران را همین حکم است، گفت: لَا بَلَّ جَمَلَةٌ مُسْلِمَانَانَ را چون صبر و احتساب کنند.

ثابت بُنَانِي گوید: این مرد عُثْمَانُ مَظْعُون بود^۱، هم آنس روایت کند که: در

۵ صحابه رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مردی بود کُنِيت او بُوَظْلَحَه^۲، پسری داشت سخت نجیب و زنی داشت سخت صالحه و عاقله نام او اُمُّ سُلَيْم. این پسر بیمار بود و ضعیف

شد. شبی از شبها ابُوَظْلَحَه به مسجد رفت به نماز پسر فرمان یافت. مادر برخاست و

کودک را در خانه برد و بنهاد، و برخاست و دیگر پخت و طعام راست کرد. مرد در

آمد، گفت: بیمار چون است؟ گفت: از امشب ساکنتر هیچ شب نبود، آنکه طعام

۱۰ پیش آورد تانان بخوردند و جامه خواب بیاوردند و بختند، و مرد خلوت ساخت با زن.

چون آخر شب بود، و مرد خواست تا بیرون رود، زن گفت: یا أَبْطَلَحَه، نبینی که

فُلَانان عاریه ای از کسی بسته اند و مدتی بداشته و بدو تمتع کرده، اکنون چون

خداوندش باز می خواهد^۳، خشم می آید ایشان را و اظهار کراهت و جزع می کنند؟

گفت: بی خرد مردمانند و بی انصاف! گفت: اکنون بدان که پسر تو عاریه ای بود^۴

۱۵ از خدای^۵ تَعَالَى، به ما داد مدتی، اکنون بازستند. از حق ما آن است که رضا و تسلیم

کار بندیم. مرد گفت: نیکو می گویی، اِنَا لِلَّهِ وَآنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ [۱۷۸-ر] وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

بامداد چون پیش رسول رفت، رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - او را گفت: بَارِكِ اللَّهُ [لَكُمْ] فِي

لَيْلَتِكُمْ؛ خدای شب دوشین مبارک گرداند بر شما، خدای تَعَالَى او را پسری دیگر

بداد و عقش از او بماند.

۲۰ روز اُخْد زنی می آمد سه کشته^۷ بر شتری بسته به پیغامبر - عَلَيْهِ السَّلَام وَالصَّلَاة -

بگذشت. رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: اینان که اند^۸ از تو؟ گفت: برادرم و پسر و

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر + حسن بصری روایت کند که: ثواب صابران نه چندان است که او را وصف توان کرد، قَوْلُهُ تَعَالَى: اِنَّمَا يُؤْتِي الصَّابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ [سورة زمر (۳۹) آیه ۱۰].

۲. همه نسخه بدلها: ابوظلحه.

۳. دب: می خواند؛ مر: باز می گیرد.

۴. آج، لب، فق، مب: بود خدای.

۵. آج، لب، فق، مب، مر: چه کس اند.

۶. آج، لب، فق، مب، مر: چه کس اند.

۷. آج، لب، فق، مب، مر: چه کس اند.

۸. آج، لب، فق، مب، مر: چه کس اند.

شوهرم آئی رَسُولَ اللَّهِ! اگر صبر کنم مرا چه باشد؟ گفت: اگر صبر کنی بهشت تورا باشد، گفت: فَمَا أَبَالِي بَعْدَ هَذَا، یعنی پس از این باک ندارم. مردی را پسری فرمان یافت، عبدالله مُزَاجِم به تعزیت او آمد، او را تعزیت داد آنکه گفت:

۵ إِنَّا نَعْرِيبُكَ لَا أَنَا عَلِيٌّ ظَمِيعٌ مِنْ الْخَيَاطَةِ وَلَكِنْ سُنَّةُ الدِّينِ
فَمَا الْمُعَزِّيُّ بِبَاقٍ بَعْدَ صَاحِبِهِ وَلَا الْمُعَزَّى وَإِنْ عَاشَا إِلَى حِينِ

عمر خطاب در بعضی راهها اعرابی را دید، گفت: از کجا می آیی؟ گفت: از نزدیک ودیعه ای که مرا نهاده است در این کوه. گفت: و آن چیست؟ گفت: پسری داشتم که روزگاری به تعلق او می گذاشتم، از منش بر بودند. در این کوه دفنش کردم. دو سال است هر روز یک بار پیام^۲ و زیارتش کنم. گفت: در حق او چیزی گفتی از مرثیه؟ گفت: بلی. گفت: بیا. گفت:

۱۵ يَا غَائِبًا مَا يَوُوبُ مِنْ سَفَرِهِ عَاجِلَهُ مَوْتُهُ عَلِيٌّ صَغِيرَهُ
يَا فَرَّةَ الْعَيْنِ كُنْتَ لِي أَنَسًا فِي طُولِ لَيْلِي نَعَمٌ وَفِي سَخِرَةٍ
مَا تَقَعُ الْعَيْنُ كُلَّمَا وَقَعَتْ فِي الْحَيِّ مِنِّي إِلَّا عَلِيٌّ أَثَرَهُ
شَرِبْتَ كَأَنَّا أَبُوكَ شَارِبُهَا لِأَبْدٍ مِنْهَا لَهُ عَلِيٌّ كَبِيرَهُ
بَشَرْتُهَا وَالْأَنَامُ كُلُّهُمْ مَنْ كَانَ فِي بَدْوِهِ وَفِي حَضْرَةٍ
قَالَ حَمْدُ اللَّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ فِي عِلْمِهِ كَأَنَّ ذَا وَفِي قَدْرِهِ

عمر بگریست.

حارث بن شریح گفت، قتاده را گفتم: چون است که ما را مصیبتی رسد پنداریم که هرگز دل خوش نخواهیم شدن، آنکه بس^۳ بر نیاید که دل خوش شویم؟ گفت: بلی چنین به ما رساتیدند که چندان که مرده^۴ در گور می ریزد و کهن می شود، یاد او بر دل دوستانش کهن می شود، آنکه گفت:

وَكَمَا تَبْلَى وَجُودُهُ فِي الثَّرَى فَكَذَا يَبْلَى عَلَيْهِنَّ الْحَزَنُ
وَقَالَ أُخْرَى:

۲. کذا: در اساس؛ همه نسخه بدلها: بیایم.

۱. مر + زن.

۴. معج، وز، مرد.

۳. دب، آج، لب، فق، موب، مر، بسی.

مُقِيمٌ إِلَيَّ أَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ خَلْقَهُ لِقَاؤِكَ لَا يُرْجَى وَأَنْتَ قَرِيبٌ [۱۷۸-پ]
تَزِيدُ بِلِسِي فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ وَتُنْسِي كَمَا تَبْلِي وَأَنْتَ حَبِيبٌ

واخبار و اشعار در این معانی بی قیاس است، و این کفایت است این جا.

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ؛ ایشان آنانند که برایشان صلوات است از

خدای ایشان.

۵

عبدالله عباس گفت: آئی مغفیره، مراد به صَلَوَاتِ این جا مغفرت است. ابن کثیران گفت: صَلَوَاتِ این جا ثناست، دیگران گفتند: صَلَاتِ از خدای رحمت باشد، و تکرار برای اختلاف لفظین افتاد، چنان که حُطْبِيه گفت:

أَلَا حَبْدًا هِنْدُو أَرْضٍ بِهَا هِنْدٌ وَهِنْدٌ أَنِي مِنْ ذُونِهَا النَّأْيِ وَالْبُعْدِ

و برای آن صَلَوَاتِ به جمع گفت که صلاتی^۱ خواست بعد صلاتی و رَحْمَةً^۲ بخشایشی. وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ؛ و ایشان راه یافتگانند، یعنی به رحمت و ثواب. و گفتند: إِلَى الْحَقِّ وَالصَّوَابِ، و گفته اند: به کلمه استرجاع. و بعضی از صحابه چون این آیت بخواندی^۳ گفتی^۴: نِعْمَ الْعَبْدَانِ وَنِعْمَتِ الْعِبَادَةِ، گفتی: نیک دو تنگ است، یعنی صَلَوَاتِ و رحمت، و نیک سَرِّبَارِي است، یعنی هدایت بَرْمَسَرِي.

در تفسیر اهل البیت آمد که: این آیات در حق اهل البیت است. از صادق. عَلَيْهِ

السَّلَام. روایت است که او گفت: سبب نزول آیت آن بود که، چون خدای -جَلَّ جَلَالُهُ- این آیت فرستاد: وَإِذَا بَتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَّهِنَّ^۷، رسول -عَلَيْهِ السَّلَام- گفت: نِعْمَ الْخَلِيلُ إِبْرَاهِيمُ ابْتَلَىٰ فَصَبَّرَ وَأُعْطِيَ فَشَكَرَ وَلَوْلَا أَنِّي أَخَافُ عَلَىٰ عِزَّتِي لَسَأَلْتُ اللَّهَ لَهُمُ الْإِمَامَةَ وَمَا لَهُمْ وَلِلدُّنْيَا فَإِنَّهُمْ خَلَقُوا لِلْآخِرَةِ وَخَلَقَتِ الدُّنْيَا لَهُمْ؛ گفت: نیک خلیلی بود خدای را ابراهیم، ابتلا کردند او را صبر کرد، و بدادند او را شکر کرد، و اگر نه آنستی که من بر عترت خود می ترسم، از خدای درخواستی تا ایشان را امامت دادی، و لکن ایشان را با دنیا چه کاری که ایشان را برای آخرت

۲۰

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر + و.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفتندی.

۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر + که.

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: صلواتی.

۳. دب، آج، لب: بخواننددی.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: نعم.

۷. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۴.

آفریده‌اند، و دنیا برای ایشان. جبریل آمد و این آیت آورد: **وَلْتَسْبُلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ.**

- رسول-علیه السلام- صلی را بخواند. و این آیت بر او خواند و او را گفت: **هَذِهِ كَلِمَاتُكَ، وَكَلِمَاتُ إِبْرَاهِيمَ هِيَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ؛** این کلمات تو است، و کلمات ابراهیم ماه و آفتاب بود، **وَلَقَدْ سَبَقْتُ إِجَابَةَ اللَّهِ فَسَأَلْتَنِي؛** و اجابت خدای تعالی سبقت برد سؤال مرا، یعنی این کلمات تو است که تو را به این امتحان کرد، چنان که ابراهیم را به آفتاب و ماه، یعنی قوله تعالی: **فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا^۱** - آلیات- **إِلَى قَوْلِهِ: إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ^۲...** او وفا کرد، او را امامت داد^۳ [۱۷۹-ر].
- تو را نیز ابتلا کرد به این چیزها، و معلوم از حال تو آن که تو نیز وفا کنی، تو را نیز امامت داد، و من ناخواسته^۴ اجابت او سابق شد دعای مرا، اکنون کلمات تو چیست، «**بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ**»؛ به چیزی از خوف، یعنی حرب. و عرب عبارت کند از حرب به **خَوْفٍ وَرَوْعٍ**- چنان که بیان کرده شد- و آیات^۵ استشهاد گفته آمد^۶، و آن امتحان که او را بود به این معنی از همه صحابه کس را نبود، بل از همه امت بل از همه اُمم، تا هر کجا سری از گریبان کفر بر آمد به تیغ او عمرش^۷ به سر آمد، و این چیزی است که هیچ مخالف و مؤالف سر از این نکشد.
- «**وَالْجُوعِ**»؛ و گرسنگی یعنی **الصِّيَامِ**، و مراد روزه تا^۸ معظم سال **إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ** روزه داشتی، و آنگاه افطار بر کفی چند پست کردی یا^۹ **القمه** ای چند طعام، گفتی: **حَسْبِيَ مِنَ الطَّعَامِ مَا يُقِيمُ ظَهْرِي وَلَا يَمْتَعْنِي^{۱۱} عِبَادَةُ رَبِّي؛** مرا از طعام آن قدر بس که پشت من راست دارد، و مرا از عبادت خدای عزوجل^{۱۰} باز ندارد، بیانش^{۱۲}: **وَيُؤْتِرُونَ عَلَيَّ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ^{۱۳}...** و **إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ^{۱۴}...** و آنچه در

۱. سورة انعام (۶) آیه ۷۶.

۲. سورة انعام (۶) آیه ۷۹.

۳. فق + و.

۴. معج، وز، دب، آج، لب، مب، مر + و.

۵. دب + و.

۶. همه نسخه بدلها: شد.

۷. معج، وز، از.

۸. وز، آج، لب، فق: اوش عمره مر: اوبش عمر.

۹. معج، وز، با.

۱۰. معج، وز، آج: با، لب، فق: ماه.

۱۱. دب + قوله تعالی.

۱۲. همه نسخه بدلها + عن.

۱۳. سورة حشر (۵۹) آیه ۹.

۱۴. سورة حشر (۵۹) آیه ۹.

او هست در جای خود بیاید۔ اِنْ شَاءَ اللهُ

وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ، أَرَادَ بِهِ الْبَذْلَ وَالْعَطَاءَ، بَدَلَ وَ عَطَا خَوَاسْت، بَيَانِ وَفَائِش^۱
این آمد: يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً^۲ .

بعضی علما گفتند: وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ، این نقصان مال منع ایشان از فدک
است، تا زهرا۔ عَلَيَّهَا السَّلَام۔ می گوید: بَلَى كَانَتْ لَنَا فَدَكٌ مِنْ جَمِيعِ مَا أَظْلَمْنَا^۳
الْفَلَكَ فَسَخَتْ^۴ بِهَا نَفُوسُ قَوْمٍ وَسَخَتْ^۵ بِهَا نَفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ.

بعضی دیگر گفتند: ترک غنیمت است لِإِشْتِغَالِ بِالْقِتَالِ، تا به غنیمت از قتال
باز نماند^۶ بر همت او آن کمتر چیز بود، چه همت او جانها و نفوس ابطال بود نه
نفایس اموال، و سرهای سران بود نه مالهای گران بود.

۱۰ اِنَّ الْأَسْوَدَ أَسْوَدُ الْغَابِ هَمَّتُهَا يَوْمَ الْكُرَيْبَةِ فِي الْمَسْلُوبِ لَا السَّلْبِ
نیستی که چون عمرو و عبود را از پای بیفکنند و خواست تا سرش بردارد، او
گفت: پسر عم مرا به تو یک حاجت است. گفت: چیست آن؟ گفت: اَنْ لَا تُكْشِفَ
سَوَاءَ ابْنِ عَمِّكَ وَلَا تَسْلُبَهُ حُلَّتَهُ، گفت: آن که کشف عورت من نکنی و سلاح و جامه
من بنکنی، گفت: ذَاكَ أَهْوَنُ عَلَيَّ، گفت: از همه چیز آن کمتر است بر من، تا در
مفاخرت بیاورد در آن بیتها که انشا کرد [۱۷۹-پ]:

۱۵
أَعْلَى نَفْتَحِمُ الْفَوَارِسُ هَكَذَا
عَتِي وَعَنْهُمْ أَخْبِرُوا أَصْحَابِي
الْيَوْمَ يَمْنَعُنِي الْفِرَارَ حَفِظَنِي
وَمَصَّتِمٌ فِي الْهَامِ لَيْسَ بِنَابِي
فَصَدَلْتُ حِينَ تَرَكْتُهُ مُتَجِدِلًا
كَالْجَذْعِ بَيْنَ ذَكَادِكِ وَرَوَابِي
وَعَقَفْتُ عَنْ أَثْوَابِهِ وَلَوِائِنِي
كُنْتُ الْمُقَطَّرَ بَرَزِي الْأَثْوَابِي
عَبَدَ الْحِجَارَةَ فِي سَفَاهَةِ رَأْيِهِ
وَعَبَدْتُ رَبَّ مُحَمَّدٍ بِصَوَابٍ
لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ خَائِذًا دِينِهِ
وَتَسْبِيهِ يَا قَعْسَرَ الْأَخْرَابِ

تا عمر خطاب او را گفت: یا علی چرا درع او را بردی، که در همه عرب
کس درع چنان ندارد؟ گفت: شرم داشتم کشف عورت پسر عم خود کردن، و این

۲. سوره بقره (۲) آیه ۲۷۴.

۱. دب، آج، لب، فن، مب، مر: عطایش.

۴. همه نسخه بدلها: فسخت.

۳. همه نسخه بدلها: اضله.

۶. همه نسخه بدلها: نمائند.

۵. همه نسخه بدلها، بجز آج، لب: وسخت.

برای آن گفت که عمرو و عبود قرشی بود.

بعضی دگر گفتند: مراد تحریم صدقات است برایشان.

صادق را - عَلَيْهِ السَّلَام - پرسیدند از تحریم صدقات برایشان، گفت: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَزَّهْنَا عَنْ عُسَالَةِ أَمْوَالِ النَّاسِ**، گفت: خدای تعالی ما را پاک داشت از دست شوره^۱ مالهای مردمان.

بعضی از بزرگان در حق ایشان گفت: **مُنِعُوا الدُّنْيَا فَلَمْ يَسْأَلُوهَا وَأَعْطَوْهَا فَلَمْ يَقْبَلُوهَا**، گفت: دنیا از ایشان باز داشتند، ایشان بنخواستند^۲، و چو^۳ بدادندشان قبول نکردند.

وَالْأَنْفُسِ، گفتند: مراد خبر است که او را دادند به قتل او پیش وقوع آن، تا بر منبر و بیرون منبر باز می گفت: **مَا يَخْبِسُ أَشْقَاهَا أَنْ يَخْضِبَهَا مِنْ قَوْفِهَا بِدَمٍ**، و به دست اشارت می کرد به محاسن و سر، چه منع می کند آن شقیترین اَمّت را که بیاید و این محاسن سپید را از خون این سر خضاب دهد.

وَالشَّمْرَاتِ، یعنی خبیر دادن رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - او را به کشتن حسن به زهر، و حسین به تیغ. **حَقَّ تَعَالَى** ایشان را **شَمْرَاتِ** خوانند برای آن که میوه دل رسول و قُرّت عَیْنِ^۴ او بودند، تا در خبر است که: یکی را بر این ران نشاندی و یکی را بر آن ران، و گاه بوسه بر این می دادی و گاه بر آن.

یکی از امیرالمؤمنین علی - عَلَيْهِ السَّلَام - پرسید که: **مَا بَالُنَا الشَّمْرَةَ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَ الشَّجَرَةِ**، گفت: ما چرا میوه دوست تر از درخت می داریم، یعنی فرزند زاده را چرا دوست تر از فرزند می داریم؟ جواب داد او را که: **فِرْزَانِ مَا^۵ دَشْمَانِ مَا نَدِ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ^۶...** و فرزند [ان]^۷ ایشان دشمنان ایشانند، پس ایشان دشمنان دشمنان مانند، و همه کس دشمن دشمن را [۱۸۰-ر] دوست دارد.

۲. اساس: بنه خواستند/ بنخواستند.

۱. آج، لب، مپ: دست سوده.

۴. دب: قرّة العین.

۳. دس، آج، لب، فق، مپ، مر: چون.

۶. سوره نغابن (۶۴) آیه ۱۴.

۵. مچ، وز، من.

۷. اساس: ندارد، از مچ افزوده شد.

وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ، الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ، أَلَايَةٌ، صادق گفت. غَلَبَتْ، السَّلَام: همه^۱ در حق او آمد چون. خبر برادرش جعفر آوردند از موته، او بشنید گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ. گفتند: کس نگفته بود پیش^۲ او، حق تعالی گفت: من سنت کردم تا از پس او هر مصیبت زده^۳ به او افتد کند در این گفتن.

- ۵ **أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ**، اگر آیت بر قول اول حمل کنند که مراد عامه امت اند. حق تعالی می گوید: چو کسی را مصیبتی رسد، او این کلمه^۴ گوید، صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ، آئی سُبْحَانَ اللَّهِ! تو در حق او لفظ صَلَوَاتٌ روا نداری، در حق خود روا نداری، اگر توبه نوعی مصیبت رسیده ای، او به انواع مصیبت رسیده است، مِنْهَا؛ از آن جمله یکی آن که چو^۵ تو رعیت دارد که آنچه در حق خود از خدا روا نداری در حق او^۶ روا نداری^۷، اگر تو در این معنی مُصِيبِي او باری به تو مُصَابٌ است. و اگر آیت خاص است، خود صَلَوَاتٌ خاص است به مُسْتَحِقِّ و اهلش، چه مستحق آن لفظ جز او و فرزندان او کس نیست، چه شاعر در حق ایشان می گوید:

فَطَلَّهِرُونَ نَفِيَاتٌ جُيُوبُهُمْ تَجْرِي الصَّلَاةُ عَلَيْهِمْ أَتَمًّا ذَكِرُوا
مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَوِيًّا حِينَ تَنْسِبُهُ فَمَا لَهُ فِي قَدِيمِ الدَّهْرِ مُفْتَخِرُ
اللَّهُ لَمَّا بَرَأَ خَلْقًا وَأَنْشَأَهُ صَفَاكُمْ وَأَضْطَفَاكُمْ أَيُّهَا الْبَشَرُ
فَأَنْتُمْ الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَعِنْدَكُمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَمَا جَاءَتْ بِهِ السُّورُ

- ۱۵ ایات حسن هانی راست در^۱ علی بن موسی الرضا، چنین ابیات و مانند این در دولت بنی امیه و بنی العباس می گفتند، و کس منکر^۲ نبود آن را، و تو منکر باشی، همانا در نصب از ایشان بیشتری^{۱۱}! وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ، هم اوست بیانش: إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ^{۱۲}، در سورت هل آتی^۱ که به اتفاق در شأن اوست، و قوله: إِنَّمَا أَنْتَ

۲۰

۱. اساس: به صورت «هم» نیز خوانده می شود.
۲. آج، لب، فق، مب، مر: رسیده.
۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: کلمات.
۴. دب، آج، لب، فق، مر + از خود.
۵. مر + شأن.
۶. ۱۱. مر: بیشتر باشی.
۷. ۲. مب، مر + از.
۸. ۴. همه نسخه بدلها: چون.
۹. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: چون.
۱۰. ۸. مر: روا نداری.
۱۱. ۱۰. مر: مانع.
۱۲. ۱۲. سوره دهر (۷۶) آیه ۳.

مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ، فَالْمُنذِرُ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَالْهَادِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، عَلِيٌّ مَا رُوِيَ عَنْ أَيْمَةِ الْهُدَى - عَلَيْهِمُ السَّلَام - وَغَيْرِهِمْ.

آیه ۱۵۸ قَوْلُهُ تَعَالَى: إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ [پ-۱۸۰] بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ^۲؛ کوه صفا و کوه مروه از نشانه‌های خداست، هر که حج خانه کند یا عمره کند بزه نیست براو که طواف کند به ایشان، و هر که بکند کاری نکو خدای هوسپاس^۳ دانا است.

آیه ۱۵۹ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ؛ ایشان که پنهان کنند آنچه ما فرستادیم از حجتها و بیان پس از آن که روشن کردیم مردمان را در تورات، ایشان را لعنت می‌کند خدای و لعنت می‌کنند لعنت کنندگان.

آیه ۱۶۰ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّاهُ فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛ مگر آنان که توبت کنند و نیک شوند و بیان کنند آنان را توبت پذیرم برایشان، و من توبت پذیرنده ام بخشاینده ام.

آیه ۱۶۱ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ [ر-۱۸۱] لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ؛ آنان که کافر شدند و بمردند و آنان کافر باشند آنانند که برایشان است لعنت خدای و فریشتگان و مردمان جمله.

آیه ۱۶۲ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ؛ همیشه باشند در آن جا سبک نکنند برایشان عذاب و نه برایشان رحمت کنند.

این پنج آیت است، قَوْلُهُ: إِنَّ الصَّفَا، صفا جمع صفات باشد، و آن سنگی نرم باشد، قَالَ امْرُؤُ الْقَيْسِ:

لَهَا كَفَلٌ كَصَفَاةِ الْمَسِي لِي أَبْرَزَ عَنْهَا جُحَافٌ مُضِرٌّ

۱. سورة رعد (۱۳) آیه ۷.

۲. دب، آج، فق + بدرستی که.

۳. مع، وز، دب، آج، فق، خدای سپاس.

۴. دب، آج، لب، فق: کافر شوند.

۵. مع، وز، دب، آج، لب، فق: و بمرند.

یُقَالُ: صَفَاةٌ وَصَفَاءٌ، مِثْلُ حَصَاةٍ وَحَصَى وَقِطَاةٍ وَقِطَاءٌ وَنَوَاةٌ وَنَوَى.
 و گفته اند: «صفا» واحد است، و دُوَا صَفَوَانٍ، كَعَصَا وَعَصَوَانٍ، و جمعش أَصْفَاءٌ
 باشد كَرَحَى وَأَرْحَاءٌ، و در جمعش صُفِيٌّ آمده است، كَعَصَا وَعُصِيٌّ، قَالَ الرَّاجِزُ:
 كَأَنَّ مَسْمِيئَهُ مِنَ النَّفِيِّ قَوَائِعُ الظَّيْرِ عَلَى الصُّفِيِّ
 و مرزه سنگی باشد کوچک و سست، قَالَ ابُوذُؤَيْبٍ:
 حَتَّى كَأَنِّي لِلْحَوَادِثِ مَرْوَةٌ بِصَفَا الشَّرْقِ كُلَّ يَوْمٍ نُفِرُ
 و جمعش مَرَوَاتٌ باشد، و جمع بیشترش مَرُوٌّ باشد، كَثْمَرَةٌ وَتَمْرَاتٌ وَتَمْرٌ، و
 جَمْرَةٌ وَجَمْرَاتٌ وَجَمْرٌ.

و خدای - عَزَّوَجَلَّ - آن دو کوه معروف خواست که درمکه است، دلیلش «الف»
 و «لام» تعریف عهد است. اَمَّا شَعَائِرُ اللَّهِ، جمع شَعِيرَةٌ، وَهِيَ الْمَثِيكُ، وَأَصْلُهُ
 مِنَ الشَّعَارِ، وَهُوَ الْإِغْلَامُ، و در شرح هر چه غلّمی از اغلام حج بود از قربان و طواف
 و سعی، آن را شعائر گویند، قَالَ الْكُمَيْتُ:

نَقَلْنَهُمْ أَجِيلاً فَجِيلاً تَرَاهُمْ شَعَائِرَ قُرْبَانَ بِهِمْ نَتَقَرَّبُ
 و اشعار الهدى، اِغْلَامُهُ. و اصل او از شعر باشد، و آن علم بود، و تقدیر آیت
 چنین است که: إِنَّ الطَّوَّافَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، أَوْ السَّعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ مِنْ شَعَائِرِ
 اللَّهِ، مضاف [۱۸۱-پ] حذف کرد و مضاف إليه به جای او بنهاد، چنان که وَسَّئِلِ
 الْقَرْيَةِ^۶.

حسن بصری گویند: هُمَا مِنْ دِينِ اللَّهِ، مراد به شعائر، دین است، یعنی طواف و
 سعی از میان این دو کوه از دین خداست، بیانش قَوْلُهُ تَعَالَى: ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمِ
 شَعَائِرَ اللَّهِ^۷، آئی دینِ اللَّهِ.

عبدالله عباس گوید: مِنَ الْمَنَاسِكِ، از جمله مناسک حج است. مُجَاهِدٌ
 كَفَتْ: مِنَ الْخَبَرِ الَّذِي أَخْبَرَكَمُ اللَّهُ بِهِ؛ از آن خبرها است که خدای تعالی شما را باز

۱. دب، آج، لب، مب، مر: و در جمع.

۲. همه نسخه بدلها: مِنْ.

۳. همه نسخه بدلها: ندارد.

۴. اساس، مج، وز، دب، لب، فن، مب: نَقَلْنَهُمْ؛ مر: تَقَلَّبْنَهُمْ؛ با توجه به آج و مأخذ شعرى تصحيح شد.

۵. دب، آج، بُتَقَرَّبُ.

۶. سوره يوسف (۱۲) آیه ۸۲. ۷. سوره حج (۲۲) آیه ۳۲.

داده است. و اصَمَّ گفت: شعائراً، اَعْلَام بود. براین وجه تقدیر محذوفی نباید کردن، یعنی این دو کوه از جمله مواضع عبادت خداست - جَلَّ جَلَالُهُ - و بر آن وجوه مقدم که گفتیم، تقدیر حذف مضاف باید کردن تا معنی مستقیم شود.

اکنون مفسران در سبب نزول آیت خلاف کردند:

۵ عبدالله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که در جاهلیت دو بُت بود: یکی را نام «إِسَاف»^۱، یکی را نام «نَائِلَه»^۲. یکی بر صورت مردی، یکی بر صورت زنی. إساف بر صفا و نائله بر مروه. و اهل کتاب گفتند: آن مردی و زنی بودند که در خانه کعبه زنا کردند، خدای تعالی ایشان را با^۳ سنگ کرد، ایشان را بیاوردند و بر این کوهها بشهادت تا خلقان ببینند و اعتبار^۴ گیرند. چون روزگارا^۵ بر آمد، مشرکان پنداشتند که آن برای عبادت نصب کرده اند. چون سعی کردند از میان صفا و مروه، دست در ایشان مالیدند. و تقرب کردند. چون اسلام آمد، و خانه کعبه از بتان پاک کردند، بتان را نیز بشکستند. پس مسلمانان از میان صفا و مروه سعی نمی کردند که گمان چنان بردند^۶ که از سنت جاهلیت است و نوعی شرک می شناختند. خدای تعالی آیت فرستاد: **إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ.**

۱۵ سُدّی گفت: سبب نزول آیت آن بود که، در جاهلیت اهل مکه آواز حیّان شنیدند از میان صفا و مروه. پس کس طواف نکردی آن جا. چو^۱ اسلام آمد، رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - سعی می کرد آن جا. گفتند: یا رسول الله! ما هرگز سعی نکردمانی این جا که این جای دیوان است، و این عمل بت پرستان^۲. خدای تعالی آیت فرستاد و بیان کرد که: سعی کردن آن جا از جمله عبادت و ارکان حج است.

۲۰ قتاده گفت: اهل تهامة از میان عرب آن جا سعی نکردند، خدای تعالی آیت فرستاد.

مُقاتل بن حیّان گفت: کس از عرب آن جا طواف نکردی إلا حُمس، و ایشان

۱. مع + الله. ۲. همه نسخه بدانها، بجز مع، وز: ندارد.

۳. مع، مر: عبرت. ۴. مر: روزگاری.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: چنان برده بودند. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: چون.

۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر + است.

قریش بودند و کِنَانَه و خُزَاعَه و عَامِر و صَعَصَعَه، ایشان را برای شدتشان حُمَس خواندند. ایشان بیامدند و رسول را -عَلَيْهِ السَّلَام- گفتند: یا رسولَ اللهُ! آمِنُ شَعَائِرِ اللهِ هَذَا؛ این که ما می‌کنیم از مناسک هست؟ خدای تعالی این آیت فرستاد.

اکنون فقها خلاف کرده‌اند فی السَّعْيِ بَيْنَ الصَّفَا [۱۸۲-ر] وَالْمَرْوَةِ. مذهب

- ۵ شافعی و مالک و احمد و اسحاق چنان است که: سعی از میان صفا و مروره از فرایض حَجَّ است، و حَجَّ بی آن درست نباشد اگر کسی رها کند به فدیة از او برنخیزد جزا که قضا کند همان بعینه، و اگر از مکه بشده باز آید و قضا کند همچنان که طواف خانه.

و مذهب ابوحنیفه و سُفیان ثوری و ابویوسف و مُحَمَّد چنان است که: اگر باز

- ۱۰ آید و قضا کند نیکو باشد، و اگر نکند و فدیة کند به خونی که بریزد مُجْزِی باشد از او. و آنس مالک گفت و عبدالله زُبَیْر و عَطَا و مُجَاهِد که: سعی از میان صفا و مروره سنت است. اگر کسی نکند بر او هیچ لازم نیاید. و گفتند: در قراءت عبدالله عباس و شَهْرَبِن حَوْشِب و عبدالله مسعود چنین است که: قَلَّا جُنَّاحَ عَلَیْهِمَا أَنْ لَا يُظَلَّوْفَ بِهِمَا.

- ۱۵ و مذهب اهل البیت چنان است که: سعی صفا و مروره رکنی از ارکان حَجَّ است. هر که نکند حَجَّش درست نباشد. و کیفیت این آن است که: هفت بار سعی کند از میان صفا و مروره. ابتدا به صفا کند، و ختم به مروره. و مذهب فقها، همچنین است الا اصحاب ظاهر از داوود و اصحاب او و ابن جریر و ابوبکر الصیرفی مِنْ اصحابِ الشَّافِعِیِّ. و گفتند: در سعی این مقدار بس بود که از میان این دو کوه برود، اگر بر کوه نشود باکی نبود، و مذهب فقها همچنین است الا مذهب ابن اَکْبِیْلٍ مِنْ اصحابِ الشَّافِعِیِّ، گویند: صُعُودٌ واجب است.

دلیل بر صحت مذهب ما در این مسایل طریقه احتیاط و طریقه براءت ذمَّت است، و قول رسول -عَلَيْهِ السَّلَام- که او گفت: يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُتِبَ عَلَيْكُمُ السَّعْيُ فَاسْتَعُوا، و معنی «كُتِبَ»، فَرِضٌ باشد.

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر+ آن.

۲. مع، ون، آج، لب، فق، مب: که او گوید؛ مر: وگفتند.

دگر خبر جابر، و آن که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - چون حج کرد به صفا و مروه رسید و سعی کرد، گفت: **إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَاْبَدُوا بِمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ**، آنکه بر صفا شد و درخانه نگرید^۱.

و از عبدالله عباس روایت است که: او جماعتی را دید که سعی می‌کردند، گفت: **هَذَا مَا وَرَّثَكُمْ أُمَّكُمْ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ**، گفت: این آن است که مادرتان به میراث به شما رها کرد - مادر اسماعیل. چون تشنه شد بر کوه صفا دوید، و در وادی نگرید تا کس را ببیند. از آن جا فرود آمد و بدوید و بر مروه شد، بنگرید کس را ندید. تا هفت بار همچونین کرد، خدای تعالی در مناسک حج واجب کرد موافقت او را. چون به بطن الوادی رسد^۲ مستحب آن است که به هژوله برود^۳ و گوید: **رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعَلَّمَ إِنَّكَ أَنْتَ الْإِعْرَازُ الْكَرِيمُ**.

اهل اشارت گفتند: اشارت در سعی به آن است که سائل محتاج چون به در خانه مخدوم و مقصود رسد، نیارد هجوم کردن و به یک بار فراز شدن، متردد می‌باشد و آمد شد^۴ می‌کند انتظار دستور را. حاج همچونین کند [۱۸۲-پ] پیش از آن که در خانه شود، تاتشبه کرده باشد به سائل محتاج که بگرد در سیرای پادشاه می‌گردد و طواف می‌کند تا که باشد که بارش دهد^۵.

فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ، أَيْ قَصَدَ الْكَعْبَةَ؛ هر که او حج خانه کند، یعنی قصد کعبه کند. و حج در لغت قصد باشد، و در شرع نیز قصد باشد جز که قصدی مخصوص بود در وقتی مخصوص به جای مخصوص برای ادای مناسکی مخصوص، و این از اسماء مخصوصه باشد^۶، چون صوم و شاعر گفت:

لِرَاهِبٍ يَخُجُّ بَيْتَ الْمَقْدِسِ ذِي بُرْجِدٍ وَمِثْلَيْدٍ^۷ وَبُرْثِيسٍ
محمد جریر گفت: حج کثرت اختلاف باشد با جای، **كَمَا قَالَ الْمُخْبَلُ السُّعْدِيُّ:**

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: نگرست.
۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: رسید.
۳. مچ، وز، دب، آج، لب، فق، مب: بنود.
۴. دب، آج، لب، فق، مر: شدی.
۵. همه نسخه بدلها: دهند.
۶. دب، آج، لب، فق، مب + از آسمان؛ مر + از اسماء.
۷. مچ، وز، دب، فق، مر: منفد؛ آج: قفده؛ لب: منعده.

وَأَشْهَدُ مِنْ عَمْرٍ حُلُولًا كَثِيرَةً يَخْجُونَ سِبَّ الزَّبْرِ قَانِ الْمُزْعَفَرِ

چون مردم را بسیار با خانه کعبه باید شدن، یک بار برای طواف زیارت، و یک بار برای طواف عمره و یک بار برای طواف النساء و یک بار برای طواف اُوداع آن را حج خوانند^۱. اَوْاعْتَمَرَ، مِنَ الْعُمْرَةِ، وَهِيَ الزِّيَارَةُ، قَالَ الشَّاعِرُ:

لَقَدْ سَمَّا ابْنُ مَعْمَرٍ حِينَ اعْتَمَرَ مَغْزَى بَعِيدًا مِنْ بَعِيدٍ وَصَبَرَ

۵ و اصل عمره در لغت اقامت بود جای برای عمارت، و در شرع بر دو وجه بود: یکی عمره متمتع که اول لَبَّيْکَ به عمره زند^۲، چون از آن حلال شود لَبَّيْکَ به حج زند^۳ و آن فرض آنان باشد که نه از حاضران مسجد الحرام باشند، و حدش آن بود که از خانه او تا به مکه بیست و هشت^۴ میل بیشتر باشد، و آنان که از حاضرین المسجد الحرام باشند فرض ایشان قران یا افراد بود.

۱۰ و دیگر عمره مَبْتُولَه، و آن عمره مُفْرَدَه باشد. و آن همه وقت شاید کردن، و فاضلتر وقتی در ماه^۵ رجب بود.

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ، أَي لَا حَرَجَ عَلَيْهِ وَلَا إِثْمَ؛ بَرَهَ أَي نَبَاشِدَ أَوْ رَا، وَأَصْنُهُ مِنْ جَنَحَ إِذَا مَانَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْتَنَحْ لَهُا.

۱۵ أَنْ يَطْلُوفَ بِهِمَا، و تقدیر چنان است که: يَتَقَطَّوْفَ بِهِمَا، «تا» را «طا» کرده اند برای قُرب مخرج، و آنگه در «طا» ادغام کرده، و ظاهر این لفظ در اباحت و رخصت استعمال کنند، و اگر چه واجب و نَدْبٌ^۶ مشارک باشند در این حکم. و از این جا خطا افتاد آنان را که پنداشتند که نَدْبٌ است، و این خطاست، اَعْنَى ظَنِّي ایشان برای آن که اگر بر ظاهر موضوع حمل کنند اباحت فایده دهد، و این محال است در باب عبادات.

۲۰ دگر آن که: واجب و سنت در این باب مشارک اند او را، اَعْنَى فِي زَفْعِ الْجُنَاحِ عَلَيْهِ، اِنَّمَا حَقُّ تَعَالَى بِهِ اِن لَفْظِ فَرَمُودِ بَرَايِ اَن كِه قَوْمِي اِعْتِقَاد كَرْدِه بُوَدَنْد كِه دَر

۱. دب، آج، لب، فق، مبه، مر: خوانند. ۲. مر: زندند.

۳. کذا در اساس و همه نسخه ها، در منابع دیگر چهل و هشت میل گفته اند. رک: چاپ شعرانی (۱/۳۹۳).

۴. مع، وز: درگاه.

۵. سوره انفال (۸) آیه ۶۱. ۶. همه نسخه بدلها، بجز فق: نذر.

آن جُنَاح و حَرَج است، برای آن که پنداشتند که اقتدا [۱۸۳-ر] به جاهلیان^۱ و بت پرستان است، چنان که در سبب نزول گفته شد، و خلاف آنان که در وجوب سعی خلاف کردند منقرض شد. اکنون اجماع است بر وجوبش، خلاف در آن است که رکن است یا رکن نیست، و شرط هست در صحت حج یا نیست.

و دلیل دیگر بر وجوبش خبر ابوموسی که گفت: درآمد و رسول را در بطنهای مکه یافتیم. مرا گفت: چه نَبِیک زدی؟ گفتم: بر وفق لَبِیک تو زدم. گفت: نیک کردی، آنکه گفت: **طَفَّ بِالْبَيْتِ^۲ وَالصَّفا وَالْمَرْوَةَ ثُمَّ أَحِلَّ^۳**؛ اکنون طواف خانه بکن و سعی از میان صفا و مروه، و آنکه حلال شو^۴. ظاهر امر رسول - علیه السلام - بر وجوب باشد.

و قَوْلُهُ: **وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا، حَمَزُهُ وَكِسَائِي** خوانده اند: **فَمَنْ يَطَوَّعُ خَيْرًا**، به «یا» و تشدید «طا» و «واو»، و اصل او «يَتَطَوَّعُ» بوده است، هم آن چنان کردند که گفتیم **فِي قَوْلِهِ: أَنْ يَطَوَّفَ بِهِمَا**، از قلب و ادغام.

و مفسران در معنی او خلاف کردند، اما مجاهد و ابن زید و عطاء - که مذهب ایشان نَدَب است - ایشان تَمَسُّك کرده اند به این آیه - و جواب از او برفت. و آنان که وجوب گویند، گویند: این مُتَفَضِّل^۵ است از سعی.

حسن بصری گفت: مراد آن است که، هر که تَفَلُّی و سَنَتی کند از سایر ابواب شرعیات از نماز و روزه و جز آن.

مُقَاتِل و كَلْبِي گفتند: **فَمَنْ زَادَ عَلَيَّ الْوَأَجِبِ فِي الطَّوَّافِ**، یعنی هر که طواف سُنَّت کند. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که هر که عُمَرَةَ سُنَّت کند.

فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ؛ خدای تعالی سعی او مشكور کند. و مراد به شُكْر از خدای تعالی مُجَازَات و مكافات و مقابله به خیر باشد، و إنما شُكْر خواند آن را تا لطيفتر لفظی گفته باشد تا مكْنَف راغب شود به طاعات، و داناست به آنچه تو کنی تا بر او

۱. همه نسخه بدلهای بجز دب: جاهلان.

۲. چاپ شعرانی (۳۹۴/۱) + واسع بین.

۳. معج، وز دب، آج، لب، فق: شود.

۴. اساس و همه نسخه بدلهای: فَمَنْ؛ با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

۵. همه نسخه بدلهای: متفضل.

هیچ اندک و بسیار و پنهان و آشکارا پوشیده نماند تا بداند مکلف که رنج او در آنچه می‌کند پوشیده نیست. و گفتند: معنی شاکر در خدای تعالی آن باشد که يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيُعْطِي الْكَثِيرَ؛ آن که اندک بپذیرد و بسیار بدهد، مِنْ قَوْلِ الْعَرَبِ: دَابَّةٌ شَكُورٌ، چو فریبی او بیشتر از علف خوردنش باشد. و «علیم»، یعنی عالم است به اخلاص مخلصان و نفاق منافقان و ریای مرانیان.

۵

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ؛ آنان که پنهان می‌کنند یعنی رؤسا و اخبار جهودان آنچه ما فرستادیم از تورات و احکام حلال و حرام او و حدود فرایض او. وَاللَّهُدَى؛ و نبوت رسول ما - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

کلبی گفت از عبدالله عباس که: آیت در کعب اشرف و کعب اسد و عبدالله صوری آمد که ایشان احکام تورات پنهان کردند [۱۸۳-پ] طمع حطام دنیا را.

۱۰

عِكْرِمَةَ گفت از عبدالله عباس که: سعدُ مُعَاذٍ وَمُعَاذُ جَبَلِ جَمَاعَتِي احبار را گفتند: شما هیچ ذکر محمد در تورات یافتی؟ گفتند: نه، خدای تعالی این آیت در حق ایشان فرستاد. و اگر حمل کنند بر عموم اولیتر باشد. و اگر درست شود که آیت در حق بعضی آمد، منع نکند که حکم او متعدی باشد به دیگری، و لکن به دلیل.

۱۵

عَطَا گوید، ابُوهُرَيْرَةَ گفت: لَوْلَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَمَا أَخْبَرْنَاكُمْ بِشَيْءٍ أَبَدًا. و در بعضی روایت: لَوْلَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ لَمَا حَدَّثْنَاكُمْ بِشَيْءٍ أَبَدًا، گفت: اگر نه آیتی هستی در کتاب خدای در سوره البقره، من هیچ حدیث نکردم شما را. گفتند: و آن آیت کدام است؟ و این آیت برخواند.

و عُرْوَةَ روایت کرد از حمران^۱ که او گفت که: یکی از معروفان صحابه وضو

۲۰

نماز باز کرد، آنکه گفت: اگر نه آیتی هستی در کتاب خدای، من حدیث نکردم شما را به خبری از اخبار رسول - عَلَيْهِ السَّلَام. رسول - عَلَيْهِ السَّلَام. گفت: هر که او وضوی نیکو باز کند و نماز بکند و به دیگر نماز رسد همچنین کند خدای تعالی آن گناه که او کند از آن نماز تا این نماز بیا مرزد. گفتند: آیت کدام است؟ این آیت برخواند.

۱. مع، وز، و، آج، مب، چه؛ مر، چون.

۲. آج، لب، حمان؛ فق، حمان؛ مر، حمان.

و چند صحابی روایت کردند این اخبار، چون آنس و ابوهزیره و جابر و عبدالله مسعود که، رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: مَنْ سِئِلَ عَنْ عِلْمٍ يَغْلُمُهُ فَكَتَمَهُ الْجَحْمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَلْجَأُ مِنْ نَارٍ، و به دیگر روایت: جِيَّ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلْجَمًا يَلْجَأُ مِنْ نَارٍ، و به دیگر روایت: لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلْجَمًا يَلْجَأُ مِنْ نَارٍ، و بر جمله معنی آن که: هر کس که او علمی داند و او را^۱ از آن پسرند پنهان کند، فردای قیامت لگامی بیارند از آتش بردهن او کرده.

و عبدالله عباس روایت کند از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که او گفت: علمای این امت دو مردانند: یکی آن که خدای - جَلَّ جَلَالُهُ - او را علمی داده باشد، او بر مردمان بذل کند و بخل نکند به آن و بر آن طمعی نستاند و به بهای اندک بفروشد، او آن باشد که برای او ماهیان دریا و مرغیان هوا و دواب زمین استغفار کنند، و کیرا^۲ الکاتبین همچونین، و با پیش خدای شود سیتد و شریف.

و دیگر مردی باشد که: خدای تعالی او را علمی دهد و به آن علم بخل کند بر بندگان خدای، و بر آن طمعی بستاند و آن به بهای بفروشد، فردای قیامت او را بیارند لگامی از آتش بر سر او کرده بر مجمع قیامت، و فریشته ای بر او [۱۸۴-ر] ندا می کند^۳: این فلان است پسر فلان، خدای او را علمی داد در دنیا و بر بندگان خدای بخل کرد و بر آن طمع گرفت و به بها بفروخت، او را همچونین معذب می دارند تا خدای تعالی از حساب خلقتان پردازد.

این اخبار جمله دلیل می کنند که آیت بر عموم است، و هر کسی که چیزی از علم دین پنهان کند داخل است تحت این آیت، و آیاتی که مثل این است در این سورت و سورت آل عمران.

و «كَيْفَ» ، ترک اظهار چیزی باشد با حاجت به آن، قَوْلُهُ: «الْبَيِّنَاتِ» در عموم او داخل باشد، هر چه خدای تعالی فرستاد از کتابها و وحی به پیغامبران بیرون کتاب. وَقَوْلُهُ: وَالْهُدَى، جمله ادله و بیان از ادله عقلی و شرعی داخل باشد در آن، و این از جمله فروض برکفایت است، اَعْنَى^۴ این بیان کردن و تمهید و تقریر این ادله

۱. د ب، آ ج، لب، فق، م ب، مر + که.

۲. م ج، و ز، و ر.

۳. د ب، آ ج، لب، فق، م ب، مر: یعنی.

کردن به حَسَبِ حاجت، چون بعضی به آن قیام کنند از باقی بیوفتند^۱. **مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّا لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ**؛ پس از آن که ما بیان کردیم برای مردمان در کتاب، یعنی پس از آن که ما بیان کردیم کس را حلال نباشد که پنهان کند، چه آن خود در مکنون علم ما پوشیده بود^۲، برای آن در کتابها بیان کردیم تا پوشیده نباشد و مردمان به آن منتفع شوند. چون حال چنین باشد، کتمانش حرام بود هر که چنین کند. **أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ**؛ آنان باشند که خدای برایشان لعنت کند و لعنت کنندگان. و اصل «لَعَنَ»، طرد و ابعاد باشد. چنان که بیان کردیم. **وَمِنْ قَوْلِ الشَّاعِرِ، وَهُوَ الشَّمَاخُ وَقَدْ وَصَفَ مَاءً وَرَدَّهُ:**

ذَعَرْتُ بِهِ الْقَطَا وَنَفَيْتُ عَنْهُ
مَقَامَ الذَّنْبِ كَالرَّجُلِ اللَّعِينِ
أَيَّ الْمَطْرُودِ الْمُبْعَدِ.

۱۰ و در شرع مراد به او ابعاد باشد از رحمت و ثواب. و قَوْلُهُ: **وَيَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ عُنُونَ**، قتاده گفت: فریشتگان را خواست و پیغامبران را و مؤمنان را. عَطَا گفت: جن و انس اند. مُجَاهِدُ گفت: هَوَامٌ زمین است حَتَّى الْعُقَابِ وَالْخَنَافِيسِ.

۱۵ عبدالله عباس گفت: همه جانورانند مگر جن و انس.

ضحاک گفت: چون کافر را درگور نهند، فریشتگان سؤال بیابند او را گویند: **مَنْ رَبُّكَ وَمَنْ نَبِيُّكَ وَمَا دِينُكَ**؛ خدایت کیست و پیغامبرت کیست و دینت چیست؟ گوید: ندانم. مِظْرَقَةُ ای از آتش به دست دارد، او را زخمی زند به آن که همه خلایق بشنوند مگر جن و انس^۳، هیچ چیز نباشد که آن آواز بشنود و اِلَّا او را لعنت کند، **فَذٰلِكَ قَوْلُهُ: اُولٰٓئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ عُنُونَ**. مُنْكَرٌ و نَكِيرٌ او را گویند: **لَا دَرَيْتُ كَذٰلِكَ كُنْتُ فِي الدُّنْيَا**؛ مداناش^۴ که در دنیا همچونین نادان بودی. عبدالله مسعود گفت: [۱۸۴-پ] هر آن دو کس که بر یکدیگر لعنت کنند، لعنت بر آسمان شود، و پس فرود آید آن را که لعنت کرده باشد، مستحق نیابد با آن گردد که لعنت کرده باشد، او را نیز مستحق نیابد، با جهودان گردد، **فَذٰلِكَ قَوْلُهُ:**

۱. لب، فق، مب، مر: بیفتند.

۲. مع: نبود؛ دیگر نسخه بدلها: نباشد.

۳. آج: مدانادی.

۴. فق، مب + را.

وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ.

مجاهد گفت: بهایم اند که عَصَاة بنی آدم را لعنت کنند، چون قحطی پدید آید گویند: به شوم^۱ گناه شماست که باران از ما باز گرفتند.

وَقَوْلُهُ: إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا؛ مگر آنان را که^۲ توبه کنند. حق تعالی چون وعید به غایت رسانید، پوشندگان و پنهان کنندگان را خواست تا یکبارگی نومید نشوند و بدانند که ایشان را طریقی هست به خلاص خود متمکن اند در سرای تکلیف از آن که خویشان برهانند، گفت: این همه هست مگر آنان را که توبه کنند از گناه مقدم، یعنی کتمان صفت رسول - عَلَيْهِ السَّلَام. و حملش کردن بر عموم از کفر و جمله گناهان اولیتر باشد.

و بیان کردیم که: «توبه» پشیمانی باشد برگزیده و عزم در آینده بر آن که مثل آن نکند^۳. وَأَصْلُهُوا؛ و عمل خویش سره باز کنند فیما بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ رَبِّهِمْ؛ کاری که از میان ایشان و خدای باشد با صلاح آرند.

أَصَمَّ گفت: آن خواست که اصلاح کنند به علم آنچه افساد کرده باشند به جهل. وَبَيَّنُّوا؛ و بیان کنند آنچه کتمان کرده باشند از صفت رسول - عليه السلام. و آیت رَجَم.

محمد جریر گفت: «بَيَّنُّوا»، یعنی توبه اظهار کنند به اخلاص عمل تا آنان که ایشان را بر کفر و عمل باطل دیده باشند، ایشان را بر ایمان و عمل صالح ببینند^۴.

فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ؛ من توبه ایشان قبول کنم، يُقَالُ: تَابَ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ وَتَابَ اللَّهُ عَلَى الْعَبْدِ. وَأَنَا التَّوَابُ الرَّحِيمُ، بیان این کرده شد پیش از این.

آنگاه حکم آنان گفت که اصرار کنند و توبه نکنند: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا، «واو» اول عطف است، و دوم^۵ حال، گفت: آنان که بر کفر مقام کنند تا بمیرند، أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ؛ ایشان آنان باشند که لعنت خدای برایشان باشد، و لعنت فریشتگان و لعنت مردمان جمله.

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر + ایمان آورند و.

۴. همه نسخه بدلها، بجز مع، وز، ندارد.

۶. مب: دویم.

۱. آج، لب، فق، مب، مر: شومی.

۳. همه نسخه بدلها: نکنند.

۵. اماس: نه بینند/نبینند.

قتاده و ربیع گفتند: به «ناس»^۱ مؤمنان خواست. ابوالعالیه گفت: این روز قیامت باشد که کافر^۲ را بدارند اول خدایش لعنت کند و پس فریشتگان و آنگه مؤمنان.

سُدی گفت: هیچ دو مُتلاعن^۳ نباشند که یکدیگر را لعنت کنند و الا لعنت ایشان با کافران گردد لِقَوْلِهِ تَعَالَى: **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ**^۴، برای آن که کافر سرِ همة ظالمان است.

و لعنت از خدای تعالی، هم به قول باشد هم به فعل. آنچه به قول باشد بر سبیل نفرین باشد، کَقَوْلِهِ تَعَالَى: **وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي**^۵، وَلِقَوْلِهِ: **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ**^۵. [ر-۱۸۵] و آنچه به فعل بود ایعاد مستحق لعنت باشد از رحمت و ثواب بهشت. چنان که بیان کردیم، و اما از ما جز به قول نباشد بر وجه نفرین^۶.

خالدین فیها، نصب او بر حال بود، **أَيُّ مُقِيمِينَ**^۷، آن جا مؤید مُخَلَّد باشد به بقاء خدای تعالی^۸ تخفیف عذاب نکند ایشان را.

و در «فیها» خلاف کردند. بعضی گفتند: ضمیر عاید است با لعنت، و بعضی گفتند: با دوزخ، نه ایشان به درآیند و نه عذاب برایشان به سرآید و نه بمیرند تا باز رهند، و نه عذابشان را نقصانی و فتوری باشد.

وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ، بعضی گفتند: از نظر است، و نظر رحمت باشد این جا، یعنی و نه برایشان رحمت کند خدای -عَزَّوَجَلَّ-. و بعضی گفتند: از انتظار است، و آن اِمهال باشد؛ و نه ایشان را مهلت دهند و باز گذارند تا توبه ای کنند و اصلاحی کنند. و بیشتر مفسران بر آنند که: از «انتظار» است به معنی اِمهال. و در آیت دلیل است بر آن که به قیامت تکلیف نباشد و توبه نباشد، خلاف آن که نجار گفت: و ایمان سود ندارد، و توبه قبول نکنند، برای آن که بر وجه مأمور به واقع نبود، و خلایق آن جا مُلجأ باشند به دو وجه: یکی به مضرتی عظیم عاجل، و یکی به منفعتی عظیم عاجل. پس

۱. همه نسخه بدلتها: بیانش؛ چاپ شعرانی (۳۹۷/۱): به. ۲. همه نسخه بدلتها: کافران.

۳. مع: ملاعن.

۴. سورة هود (۱۱) آیه ۱۸.

۵. مر + قوله تعالی.

۵. سورة ص (۳۸) آیه ۷۸.

۸. مب + به.

۷. همه نسخه بدلتها: مقیم بر.

ایمان و توبه را وقوع^۱ قبول نباشد برای الجنا.

آیه ۱۶۳ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ؛ خدای شما یکی^۲ خداست، نیست خدای مگر او بخشاینده بخشایشگر^۳.

آیه ۱۶۴ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ يَمَّا يَنْفَعُ [پ-۱۸۵] النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَاهُ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَضْرِبُ الرِّيحُ السَّحَابَ الْمُسَخَّرِينَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ؛ در آفریدن آسمانها و زمین و آمد شد^۴ شب و روز و کشتیها که می رود در دریا به آنچه سود کند مردمان را و آنچه بفرستاد خدای از آسمان از آبی زنده به آن باز کرد^۵ زمین را پس مرگش، و بپراگند در او از هر جانوری، و گردانیدن بادها و ابر فرمان بردار کرده میان آسمان و زمین آیاتی هست خردمندان را^۶.

آیه ۱۶۵ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ تَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ [ر-۱۸۶] أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ؛ و از مردمان کس هست که می گیرد بجز خدای همتایانی، دوست می دارند آنان را چون دوستی خدای، و آنان که ایمان دارند سخت تر دوست دارند خدای را، و اگر دانندی ظالمان چون بینند عذاب^۷ که قوت خدای را باشد همه، و خدای سخت عذاب است.

آیه ۱۶۶ إِذْ تَبَرَّأ^۸ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ؛ چون بیزار شوند ایشان که پس روی کرده باشند ایشان را از ایشان^۹ که پس روی کنند و بینند عذاب و بریده شود^{۱۰} به ایشان رسنهایی^{۱۱}.

۱. همه نسخه بدلها + و. ۲. مع، وز، دب، آج، لب، فق: و خدای شما یک.

۳. دب، فق: مهربان. ۴. مع + در

۵. مع، وز، آج، دب: زنده باز کردن به آن؛ لب، فق: زنده باز کرد به آن.

۶. مع: مردمانی خردمند را؛ وز، دب، آج، لب: مردمان خردمند را.

۷. فق + و. ۸. فق: تَبَرَّأ.

۹. دب: آنان. ۱۰. دب، آج، لب، فق: شوند. ۱۱. مع، وز، دب، آج، لب، فق: رسنها.

آیه ۱۶۷ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّءَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤْنَا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ؛ و گویند آنان که پسر و باشند، اگر هیچ ما را بازگشتی بود ما تبرا کنیم از ایشان چنان که ایشان کردند از ما، همچنین باز نماید به ایشان خدای کردارشان اندوههایی برایشان نیستند ایشان بیرون آینده^۲ از دوزخ.

قَوْلُهُ: وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ، أسماء بنت بريد^۳ روایت کند از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که گفت: نام بزرگترین خدای در سورة البقرة است في قَوْلِهِ: وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ، و در فاتحه [و] آل عمران.

و مؤفيرة بن سبيع العجلی روایت کند که: هر کس که او ده آیت [۱۸۶-پ] از سورة البقرة بخواند، چون بخواند نخستین هرگز قرآن فراموش نکند، چهار آیت از اول سورت و دو آیت من قَوْلِهِ: وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ، و آية الكرسي، و سه آیت از آخر سورت. حق تعالی در این دو آیت ذکر و تقریر وحدانیت خود کرد، در آیت اول توحید خود گفت، و در آیت دوم ادله آن گفت.

قَوْلُهُ: وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ، «إله»، فِعَالٌ باشد به معنی مفعول، كَالكِتَابِ وَالْحِسَابِ، یعنی معبود شما، یعنی مستحق عبادت از شما، چه لفظ «إله» مشتق از إلهت است، و آن عبادت بود. چنان که بیان کردیم في آية التسمية. و خطاب به این آیت با جمله مکلفان است. حق تعالی گفت: معبود شما و خدای شما که استحقاق عبادت دارد به خلق اصول نعم از حیات و قدرت و شهوت و نفرت و کمال عقل یک خداست، چه^۴ هیچ ذات با او مشارکت ندارد در قدرت بر این، پس در این منفرد است و انباز ندارد.

و معنی آن که ما گوئیم: خدای یکی است، بر چهار وجه بود:
یکی آن که مثلی و نظیری و کفوی ندارد، چنان که گویند: فُلَانٌ قَرِيْدٌ عَضْرَهُ

۲. دب: برانید؛ آج، لب، فق: بیرانیده.

۱. مع، وزه، دب، آج، لب، فق: فا.

۴. اساس: ندارد، از معج افزوده شد.

۳. کذا در اساس و تب؛ دیگر نسخه بدلها: بزید.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: که.

وَأَجِدُ ذَهْرَهُ، کسی را که در فرق خود بی نظیر باشد.

دوم^۱ آن که منفرد بود به الهیّت و استحقاق عبادت.

سوم^۲ آن که تجزّی و تبعیض بر او روا نباشد.

چهارم آن که در صفات ذات منفرد است از قدیمی و دیگر صفات. و این جمله

را چون تحقیق کنند مرجع با یک معنی بود، و این آن است که منفرد است به صفت

ذات، و آن صفتی است که هیچ ذات از ذوات او را مشارکت نکرده اند در آن، و آن

مَا هُوَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِهِ است که مؤثر است در مخالفت او سایر ذوات را، و هم او اثر کردی

در مُمَاتِلَتِ اگر مثلی بودی او را مُمَاتِلَتِ هم به آن کردی. تَعَالَى عَلُوًّا كَبِيرًا.

و هم چونین مُضَادَّتِ، اگر ضدی بودی او را به این صفت^۳ کردی. پس آن هر

سه قسمت داخل است در این.

و تحقیق در توحید آن است که: او ذاتی است که در صفت ذات و الهیّت به

این معنی که گفتیم مُشَارِكِ ندارد. پس در این دو فایده بود: یکی اثبات او، و دیگر

نفی أمثال و اشکال^۴ او، تا آیت دلیل بود بر بطلان قول مُلحدان و ثنویان و ترسایان و

طایعیان^۵ و مُشَبَّهَانِ.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، [لا] نفی جنس راست، برای آن اسم را بنا کرد^۶ با او برفتح.

معنی آن است که، هر چه اثبات کردند از باب معبودان^۷ همه منفی^۸ است و

صَلَاحِيَّتِ الهیّت ندارند^۹ و استحقاق عبادت، مگر خدای - جَلَّ جَلَالُهُ - که موصوف

است به این صفت [۱۸۷-ر].

این کلمت کلمت اخلاص است، و سبب خلاص است، و مُتَمَسِّكِ به این

کلمت تمسک به عُرْوَةِ وَثْقَى کرده باشد، قَوْلُهُ تَعَالَى: فَمَنْ يَكْفُرْ بِاللِقَا غُوبٍ وَ يُؤْمِنُ

۱. مب: دویم.

۲. دب، آج، لب: سیوم؛ مع، وز: سهام؛ مب، فق، مر: سیم.

۳. آج، لب: او را مماتنه هم به این صفتها. ۴. همه نسخه بدلها+ از.

۵. مع، وز: طایعیان؛ آج: صابان؛ دب، لب: طایعیان. ۶. آج، لب: مشبهان.

۷. اساس: ندارد، از مع افزوده شد. ۸. مر: بنا کردند.

۹. آج، فق: آن. ۱۰. مر: منطقی. ۱۱. مر: ندارد.

بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا.^۱

و این کلمه تقواست لِقَوْلِهِ^۲ تَعَالَىٰ: وَالرَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ^۳، و این کلید بهشت است، لِقَوْلِهِ^۴ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِفْتَاحُ الْجَنَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

و این حصن حصین است از آتش دوزخ، لِقَوْلِهِ^۵ عَزَّوَجَلَّ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي آمِنَ مِنْ عَذَابِي، گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنٌ مِنْ اسْت، هر که در حصن من شد از عذاب من ایمن شد^۶. و اخبار در فضایل این کلمه بی اندازه است، در مواضعی که این کلمه آید گفته شود: إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ.

آنکه حق تعالی دو اسم را به این دو کلمه پیوست که مُثْبِتِ اسْت از نعمت خدای تعالی بر بندگانش و از رحمت او بر خلقانش. وَهُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، و پیش از این^۷ برفت در آیت تسمیه.

قدیم - جَلَّ جَلَالُهُ - چون ذکر وحدانیت خود بکرد، مشرکان گفتند: كَيْفَ يَسْعُ النَّاسَ إِلَهُ وَاحِدٌ؛ این همه مردمان را یک خدای چگونه بس باشد؟ حق تعالی این آیت فرستاد که: إِنْ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^۸، به خلق، اوکفایت بود و حاجت نداشت به یاری و انبازی در نگاهداشت^۹ و رعایت هم حاجت ندارد، این وجهی است در سبب نزول آیت.

سَعِيدُ جُبَيْرٍ گفت: جُهودان رسول را عَلَيْهِ السَّلَام - گفتند: أَرِنَا آيَةً؛ آینی با ما نمای چنان که پیغامبران دیگر را بود.

و به دیگر روایت مشرکان عرب جُهودان را گفتند: آیات موسی چه بود؟ ایشان گفتند: يَدِيضًا، وَقَلْبٌ بِحَرٍّ، وَقَلْبٌ عَصَا وَمَانِدٌ أَيْنَ.

ترسایان را گفتند: آیات عیسی چه بود؟ گفتند: إِحْيَاءُ مَوْتَى وَإِبْرَاءُ أَكْمَهَ وَأَبْرَصَ.

آنکه رسول را گفتند: تُوْنِيزَ از خدای در خواه تا کوه صفا با^{۱۰} زَر کند تا تو در کار

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۵۶. ۲. دب، آج، لب، فق، مرز کقوله.

۳. سوره فتح (۴۸) آیه ۲۶. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مرز باشد.

۵. همه نسخه بدلها: و تفسیر این. ۶. همه نسخه بدلها + گفت.

۷. دب، آج، لب، فق، مب، مرز نگاه داشتن. ۸. قول: رأ.

خود صرف کنی.

رسول گفت: بارخدا یا! دانی که چه می خواهند از من. خدای تعالی گفت: من این که ایشان می خواهند بکنم، و لکن اگر ایمان نیارند ایشان را عذابی کنم که کس را از آن عذاب نکرده ام.

۵ رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: بارخدا یا! من نخواهم، رها کن تا من ایشان را دعوت کنم به مدارا روز به روز. خدای تعالی این آیت فرستاد: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**، گفت: درخلق آسمان و زمین و آنچه از پس این است [۱۸۷-پ] ایشان را آباتی هست روشنتر و نافعتر از کوه صفا که زر کنم.

اگر گویند: ایشان از او دلیل نخواستند بر وحدانیت خدا، دلیل خواستند بر صحت نبوت او، این جواب مطابق سؤال نیست!

۱۰ جواب آن است که گوئیم: رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - ایشان را دعوت می کرد با معرفت و عبادت خدای که قادر باشد بر این جمله، و این فعل او باشد، و چون ایشان نظر کنند و بدانند که این جمله از فعل خداست و کس بر این قادر نیست مگر او - تعالی - ایشان را علم به صدق او حاصل آید. چون علم به صدق او حاصل شد، علم به نبوت او حاصل باشد.

۱۵ **قَوْلُهُ: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**، خدای - **جَلَّ جَلَالُهُ** - در این آیت هفت دلیل ذکر کرد بر وحدانیت خود:

۲۰ اول خلق آسمان و زمین، دوم^۲ اختلاف شب و روز، سوم^۳ کشتی دریا بر^۴، چهارم باران زمین زنده کننده، پنجم انواع جانوران زمین، ششم گردانیدن بادهای هفتم ابر مسخر از میان آسمان و زمین، درهر یکی دلیلی، بل دلیلهاست بر وجود و وحدانیت قدیم - **جَلَّ جَلَالُهُ** - و درهر یکی نعمتی بل نعمتهاست از خدای تعالی بر تو.

اما خلق آسمان و زمین، نعمت به او آن است که خدای تعالی زمین به بساط و فراش و بستر و قرارگاه و خفتنگاه و مسکن و آمد و شد ما کرد، چنان که گفت:

۱. همه نسخه بناها، بجز مع، وز، تا.

۲. مب، مر: دویم.

۳. مب، مر: سیم: مع، وز، دب، آج، لب: سه ام.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: دریا.

جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا^۱...، وَ: جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا^۲، [و] جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا...^۳، وَ: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا، أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا^۴.

آنکه آسمان را سقف ما کرد و آن را به ماه و آفتاب و ستارگان بیاراست، آفتابی که جرمش از ما دور است و إلا ما را بسوختی به فرط حرارت، و شعاعش نزدیک است تا به ضیاء و حرارت او بوجه انتفاع منتفع می باشیم.

و ماه را بروجهی نهاد که ما بدان عدد سال و ماه می دانیم برای منافع دینی و دنیاوی، و ستارگانی سیاره هفت در دوازده^۵ به حسابی مقدر برای اعتبار و انتفاع، و آن دیگران برای زینت، چنان که گفت: **إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ^۶**، و بعضی دیگر از آن به رجوم شیاطین کرد، چنان که گفت: **وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ^۷**.

آنکه وجه دلالت از او آن که: چون ما نظر کنیم در اختلاف احوال او، ما را دلیل باشد بر تحدوث او، و تحدوث او ما را دلالت باشد بر احتیاج او به مُخْدِثی قادر، چه از عاجز فعل درست نیاید، [۱۸۸-ر] و عالم چه از جاهل فعل به این احکام و اتساق درست نیاید، و همچنین احوال و احکام این افعال دلیل باشد بر صفات او یک یک. آنگاه آن را برداشته است بی عمادی از زیر و علاقه ای از بالا، لَأُبَدَّ آن را مُسَكِّنِي باید که آن را تسکین دهد، چه اگر همه عالم جمع شوند تاسنگی معلق در هوا بدارند بی عَمَدی یا علاقه ای نتوانند. پس این دلیل باشد بر آن که دارندۀ این و آفرینندۀ این به خلاف دیگر موجودات است.

۱. سوره مؤمن (۴۰) آیه ۶۴.

۲. سوره نوح (۷۱) آیه ۱۹.

۳. اساس: ندارد، از دب افزوده شد.

۴. سوره طه (۲۰) آیه ۵۳ و زخرف (۲۳) آیه ۱۱۰؛ اساس و همه نسخه بدلهای بجز مر: **الْأَرْضَ مِهَادًا**؛ با توجه به نسخه مر، و ضبط قرآن مجید تصحیح شد؛ نیز احتمال دارد کلمه «مِهَادًا» که در اساس و اغلب نسخه بدلهای آمده است، ضبط فراءت دیگری بوده باشد از «مَهْدًا»؛ و گرنه لفظ «مِهَادًا» تنها یک بار در قرآن مجید و در سوره نبا (۷۸) آیه ۶: **أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا** به کار رفته، و شاید هم که مراد نقل این آیه بوده است.

۵. اساس: **وَجَعَلَ لَكُمْ**؛ با توجه به نسخه مج و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۶. سوره مرسلات (۷۷) آیه ۲۵ و ۲۶.

۷. دب، آج، لب، فق، مِب، مر + برج.

۸. سوره صافات (۳۷) آیه ۶.

۹. سوره ملک (۶۷) آیه ۵.

آنکه در زمین از معادن و جبال و آنهار و اشجار و ثمار چندان که فهم و وهم به آن نرسد از ماکول و مشروب و ملبوس و ادویه و اغذیه و عقاقیر و نبات مختلف اللّون و الطّعم و الرّیح و القّبیح، بعضی نافع و بعضی مُضِرّ، بهری همه منفعت بهری همه مضرت، بهری هم مضرت هم منفعت چنان که خواست و مصلحت شناخت و دانست که صلاح خلقان است بیافرید. ۵

اِذَا اِخْتَلَفَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ؛ آمد شد و گشتن و گردیدن شب و روز. شب از پس روز می آید و روز از پس شب، و این اختلاف که آمد^۲ شد است هم از آن اختلاف است که چیزی مخالف چیزی است، برای آن که این چون تحقیق کنی اختلاف اکوان است، و اکوان را مختلف متضاد باشد. آمدن خلاف شدن باشد، بَلْ ضِدِّ او باشد. ۱۰

و در دیگر آیت چنین فرمود که: **جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً^۳...**، اَي كُلُّ وَاوْحِدٍ مِنْهُمَا يَخْلُفُ صَاحِبَتَهُ؛ هر یکی از ایشان خلیفه و قائم مقام صاحبش است، چون او برود خَلْف او این در آید به منزلت خلیفه او باشد، و این قول بیشتر مفسران است. عطا و ابن کثیران گفتند: مراد به اختلاف شب و روز، مخالفت ایشان است یکدیگر را در ضیاء و ظلام و طول و قصر. ۱۵

و «لَیْل» جمع لَیْلَةٌ باشد کَثْمَرٍ و تَمْرَةٍ، و این جمع جنس باشد. و لَیَالٍ جمع لَیْل است. و «نَهَار» واحد است بر قول بعضی و جمعش نَهْرٌ باشد مِنْ قَوْلِ الشَّاعِرِ:
لَوْلَا الشَّرْبِدَانِ هَلَكْنَا بِالضَّمْرِ تَرِبْدُ لَيْلٍ وَتَرِبْدُ بِالنَّهْرِ
و بر قول درست «لَیْل» و «نَهَار» اسم جنس است. در لَیْل یکی را لَیْلَه گویند، و نهار را واحدی از لفظ او نیاید، لفظی که به جای لَیْلَه باشد یوم بود. و تقدیم شب به روز برای آن کرد که حق تَعَالَى شب پیش از روز آفرید، بَلْ رَوْزَازِ شَبِّ اَفْرید فی قَوْلِهِ: **وَاَيَّةُ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسَلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ،** [۱۸۸-پ] حق تَعَالَى جهان بیافرید و مُظْلَم بود، آفتاب و ماه بیافرید یکی را آیت روز کرد و یکی را آیت شب. بعضی دیگر گفتند: این تقدیم و تأخیر ایجاب تفضیل نکند برای آن که «واو»

۱. اساس: ندارد؛ با توجه به مع از قرآن مجید افزوده شد. ۲. مر + و.

۵. سوره بقره ۳۶ آیه ۳۷.

۳. سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۵.

ایجاب ترتیب نكند، نبینی که حق تعالی چگونه گفت: **بِئَعِّ وَصَلَوَاتٍ وَقَسَاجِدُ**...، کلیسیای^۲ ترسایان و کُنِشْت جُهودان را در لفظ تقدیم کرد بر مساجد و وجه نعمت و دلالت در او ظاهر است، چه شب برای راحت آفرید و روز برای تصرف معاش، چنان که گفت: **وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَأْسَاءَ، وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا**^۳. اگر شب مادام بماندی

۵

ثمر و غلات تباه شدی، و اگر روز و آفتاب مادام بماندی بسوختی. **اللَّهُ تَعَالَى** به اختلاف شب و روز غلات و ثمار می پرورد به حسب مصلحت. و روز را برای آن «نهار» خوانند **لَا تَسَاعُ الضِّيَاءُ فِيهِ وَمِنَّةُ النَّهْرِ لَا تَسَاعِيهِ وَاسْتَنْهَرَا الْفَتْقُ إِذَا اتَّسَعَ وَأَنْهَرْتُهُ أَيُّ وَسَعْتُهُ**.

وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ، واحد و جمع در او یکسان باشد، آن جا که واحد خواست در وصفش مذکر گفت **فِي قَوْيِهِ: إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ**^۴، و این جاد که جمع خواست و صفش مؤنث گفت: **الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ**، و تأنیث برای جمع است. و اصل بحر از سَعَتْ بود، و **فُلَانٌ مُتَبَجِّرٌ فِي الْعِلْمِ إِذَا كَانَ مُسَيِّعًا** فيه. و «بحر» که شق بود از این جاست که شکافته به شق فراخ شود.

۱۰

بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ؛ به آنچه مردمان را سود کند در تجارات و مکاسب و انواع مطالب، و این از انواع نعمت که مرا بر بندگان هست نوعی است برای آن که تألیف آب از لطافت چنان ساختم که کشتی بر او برود، و تألیف چوب چنان ساختم که اگرچه وزنش گران بود به آب فرو نشود، به خلاف سنگ و آهن. و مرجع این به اختلاف تألیف است.

۱۵

وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ، آنکه نعمت به باران نه چندان است که تفصیل توان دادن، چه حق تعالی خود مبالغت تمام فرمود چون گفت که: زمین مرده به آن زنده کنم. و آنچه خدای تعالی فرود آرد آب از آسمان.

۲۰

بعضی گفتند: مراد سحاب است **لِأَنَّهُ يُظَلُّكَ**، بر بالای ماست که ما را سایه می کند. و اولیتر است که بر آسمان حمل کنند تا

۲. آج، مر: کلیسا.

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۴۰.

۴. سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۰.

۳. سوره نبا (۷۸) آیه ۱۰ و ۱۱.

۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: که.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن جا.

حقیقت باشد. و خدای - جَلَّ جَلَالُهُ - آب سبب حیات همه چیزها ساخته است، قَالَ اللهُ تَعَالَى: وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ^۱، آنگاه او را قطره قطره فرو آورد^۲ تا آنگه نیز که بسیار بارد قطره به^۳ قطره آمیخته نشود، و بروز باد همچونین باشد. [۱۸۹-ر] آنگاه آن^۴ را به حَسَبِ مصلحت در قَلْت و کثرت و زودی و دیری چنان که می دانند می راند. آنگه در میانه ابر^۵ را حاجزی ساخته است چون جسمی مُغْرَبِل در او سوراخها به عدد قطرات باران تا او تَاب آب پستاند، که اگر به یک بار بر زمین آید زمین را بیران^۶ کند. آنگه بر زمین مرده آید و آن را به نبات زنده کند تا صد هزار نبات^۷ بروید به لون مختلف و به شکل مختلف، به بوی مختلف و به طعم مختلف و به طبع مختلف با آن که آب یکی و زمین یکی و هوا یکی، تا بدانند که این^۸ نه به طَبْع است^۹ نه به ذَهْر است^{۱۰} نه به ستاره است، بل به اختیار فاعلی مُخْتَار و خداوندی جَبَّار است.

وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ، ضمیر راجع است با زمین؛ و پراگند در زمین جانوران را از هر جنسی. و «دَابَّة» در لغت هر چیزی باشد که بر زمین برود، بهری مرکوب و بهری مأکول، بهری برای زینت بهری برای منفعت و بهری را ظاهر مضرت و معنی منفعت، تا بهری طعام تو باشد و بهری اِدَام^{۱۱} تو باشد، و به بهری تجارت کنی و به بهری صید کنی و به بهری سفر کنی، قَوْلُهُ تَعَالَى: وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً^{۱۲} الآية.

وَتَصْرِيفِ الرِّيحِ؛ و گردانیدن بادهای، گاهی شمال و گاهی جنوب^{۱۳}؛ گاهی صبا و گاهی ذبور گاهی نکبا، برای آن تصریف فرمود گفتن گاهی نسیم باشد و گاهی عقیم باشد و گاهی لَوَائِح^{۱۴} آگاهی اَبْر^{۱۵} آرد و گاهی ببرد، و گاهی باران آرد و

- | | |
|--|--|
| ۱. سورة انبیا (۲۱) آیه ۳۰. | ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر؛ فرو آرد. |
| ۳. مع، وز، دب، مر؛ با. | ۴. مع، وز، او. |
| ۵. همه نسخه بدلها: ابری. | ۶. بیران/ ویران. |
| ۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر + بیرون آید. | ۸. مب + همه. ۹. مر + و. |
| ۱۰. دب، آج، لب، فق، مب، مر؛ برای. | ۱۱. وز، آج، لب؛ آرام. |
| ۱۲. سورة نحل (۱۶) آیه ۸. | ۱۳. مب، مر؛ گاهی شمالی و گاهی جنوبی. |
| ۱۴. مع، وز + بود؛ دب، آج + باشد. | ۱۵. دب، آج، لب، فق، مب؛ بر؛ مر؛ به بر. |

گاهی ببرد، گاهی درخت باردار کند^۱ و گاهی برگ از او فرود آرد^۲، گاهی رحمت بود گاهی عذاب بود.

در خبر می آید که: یک روز موسی کلیم در مناجات با خدای کریم گفت:
 إلهي آرنی من سرائر حکمتک؛ بار خدایا از اسرار حکمتت چیزی به من
 ۵ در سرای بینی برابریکدیگر، آن درها بزن و از ایشان بپرس که: ایشان که اند، و چه
 صنعت کنند، و چه می باید کار ایشان را؟

موسی -عَلَيْهِ السَّلَام- از آن جا فرود آمد، و چون به در آن دیه^۳ رسید در رفت، و
 آن سرایها دید برابریکدیگر. به در سرائی فراز شد و در بزد و گفت: ای مردمان این
 ۱۰ سرای! شما چه مردمانی؟ و کار و پیشه شما چیست؟ و حاجت شما به خدای
 چیست؟

ایشان گفتند: ما مردمانی دهقانیم، و کار ما کشت و برز کردن^۴ است
 و حاجت ما به خدای باران است. اگر امسال باران [۱۸۹-پ] بسیار آید ما غنی
 شویم که تخم بسیار کشته ایم^۵.

از آن جا برفت به در سرائی دیگر شد و پرسید. گفتند: ما مردمانیم پیشه ما^۶
 ۱۵ گلینه کردن است و سُفال کردن^۷ و بسیار بکرده ایم، اگر امسال آفتاب بسیار باشد و
 باران کم بود ما مستغنی شویم.

به در دیگر فراز شد^۸، گفت: چه مردمانی شما؟ گفتند: ما مردمانیم که دخلها
 خرد^۹ کرده ایم و بر خرمن نهاده^{۱۰}، اگر امسال باد بسیار باشد^{۱۱} ما غله ها پاک کنیم و
 ۲۰ ما را خیری^{۱۲} تمام باشد.

۱. مع: بار آرد.

۲. دب، آج، لب، فق، مَب، مر: برگ او ببرد.

۳. همه نسخه بدلها: ده.

۴. دب، آج، لب، فق، مَب: برزگری، مر: برزگری.

۵. دب، آج، لب، فق، مَب، مر: کاشته ایم.

۶. دب. پیشه ور.

۷. دب، آج، لب، فق، مَب، مر: ندارد.

۸. همه نسخه بدلها بجز مع، وز: دیگر رفت.

۹. دب: دخلهای خود، آج، لب، فق، مَب، مر: خورد.

۱۰. مَب: نهاده ایم.

۱۱. مَب: باد آید.

۱۲. همه نسخه بدلها: خیرهای.

از آن جا بیامد، به دری دیگر آمد، گفت: شما چه مردمانی؟ گفتند: ما خداوندان رزان و درختستانییم، و درختان ما میوه بسیار دارد، اگر امسال باد نبود یا کم بود که آن میوه ما نیفشاند و تباہ نکند، ما غنی شویم.

موسی عَلَيْهِ السَّلَام از آن جا برگشت متعجب، گفت: بار خدایا! یکی باران می خواهد و یکی آفتاب می خواهد، و یکی باد می خواهد و یکی هوای ساکن، و حاجات و مرادات ایشان مختلف است، و بر احوال ایشان تو مطلقاً، هر یکی را بر وفق مصلحت خشنود کنی و روزی برسانی.

حَمْزَةٌ وَكِسَائِيٌّ وَخَلْفٌ «ریح» خوانند بر واحد، و باقی قراء بر جمع خوانند: رِيَّاحٌ. عبدالله عباس گفت: در رحمت رِيَّاح گویند، و در عذاب رِيح، نبینی که حق تعالی چگونه گفت: **أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا لِّبَنِي إِدْرِيسَ رَحْمَةً ۚ...، أُنزِلَ مَطَرًا، وَقَوْلُهُ: وَ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيَّاحَ الْعَقِيمَ، مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ ۗ**، و از این جا رسول عَلَيْهِ السَّلَام گفتی در دعا چون باد آمدی: **اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا رِيَّاحًا وَلَا تَجْعَلْهَا رِيحًا؛** بار خدایا! رِيَّاح گردان تا رحمت باشد، و رِيح مگردان تا عقوبت باشد!

وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ؛ و ابر مُدَلَّل فرمانبردار از میان آسمان و زمین برای آن سحابش خوانند که خود را در هوا می کشد، و اشتقاق او از سَحَب باشد، و آن کشیدن بود مُسَخَّر و مُدَلَّل و فرمانبردار از میان آسمان و زمین.

ای عجب! اگر در حدوث آسمان شک^۵ است تو را در آن که به یک ساعت از ابر آسمانی بسازد، در حدوث آن نیز شاکگی! شک مکن، که با این همه دلالات نه جای شک است.

لآيَاتٍ؛ دلالاتی و علاماتی هست، **لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ؛** آنان را که عاقل باشند، یعنی آنان را که عقل کار بندند و تأمل و تفکر کنند در آن آیات، و بدانند که آن را فاعلی هست قادر و عالم، چه این همه افعال محکم و مُتَقَن است، دلیل عالمی و

۱. مع، وز: که آن میوه ها بیفشاند و تباہ کند.

۲. سوره فرقان (۲۵) آیه ۴۸.

۳. سوره زاریات (۵۱) آیه ۴۱ و ۴۳.

۴. همه نسخه بدلها: نباشد.

۵. دب، آج، لب، فق، مپ، مر: شکگی.

قادری کند، و عالمی و قادری دلیل حی و موجودی کند، و وقوع این افعال بر این وجوه دون دیگر وجوه، دلیل مریدی و کارهی کند و آن که اوحی است، [۱۹۰-ر] و آفات بر او روا نیست، و این اشیا مُدْرِك است دلیل مُدْرِكی کند، و آن که این افعالی است که قادر به قدرت بتواند کردن^۱، چه اجسام و ألوان و طُغُوم و أرائیح است^۲، دلیل آن کند که فاعلش مخالف اشیا است، حاصل است بر صفت الهیت که بدان مخالف است ذوات را، پس علم به ذات و صفات او به نظر در این آیت گشاید، و رسول -عَلَيْهِ السَّلَام- گفت: **وَيْلٌ لِّمَنْ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ فَمَجَّ بِهَا؛** وای بر آن کس که این آیت بخواند و بیندازد آن را، یعنی تفکر نکند در او و معتبر نگردد بدو.

قَوْلُهُ: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا، وجه اتصال آیت به آیت متقدم آن است که: **حَقُّ تَعَالَى** چون ذکر توحید و ادله او بکرد و باز نمود که در این آیاتی و دلالاتی هست آن را که عقل کار بندد، بگفت که: در مردمان کسهانند که عقل کار نبندند و باخدای تَعَالَى آنداد و امثال فرود آورند^۱، و «آنداد» جمع «نَدَّ» بود، و «نَدَّ» هم مثل بود و هم خبند. چنان که بیان کردیم پیش از این.

قَتَادَةَ وَ مُجَاهِدَ وَ رَبِيعَ وَ ابْنَ زَيْدٍ گفتند: بتوانند که ایشان بدون خدای می پرستیدند، و سدی گفت: مراد سادات و کبرای ایشانند. **يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ،** **أَيُّ يُطِيعُونَهُمْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ كَطَاعَةَ اللَّهِ؛** طاعت ایشان می دارند در معصیت خدای، چنان که طاعت خدا دارند، و مراد نه آن است که چنان که طاعت خدا دارند ایشان، که ایشان کافرند طاعت خدا ندارند، مراد آن است که: **يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ الْمُؤْمِنِينَ** الله^۲، و فاعل را حذف کرده است و اضافت مصدر کرده با مفعول، چنان که گویند: **يَعْتُ غُلَامِي كَبَيْعِ غُلَامِكَ،** **أَيُّ كَبَيْعِكَ غُلَامِكَ،** و **كَمَا قَالَ تَعَالَى: لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ^۳،** **وَالْمَعْنَى بِسُؤَالِهِ نَعَجَتِكَ،** **قَالَ الشَّاعِرُ:**

وَأَنْتَ مُسَلِّمًا مَا دَفَعْتُ حَيْثَا عَلِيٌّ زَيْدٍ بِسُلَيْمِ الْأَمِيرِ

۱. میج، وز نتواند کردن؛ دب، لب، فق، مب، مر: نتوان کردن.

۲. همه نسخه بدلها، بجز میج، وز عبارت: «وَأَرَائِحِ است» را ندارد.

۳. اساس: قَجَّ؛ باتوجه به میج و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

۴. دب: فرو آرند. ۵. همه نسخه بدلها: ندارد. ۶. سوره ص (۳۸) آیه ۲۴.

أَيُّ بِشَلِيمِي عَلَيَّ الْأَمِيرِ.

و جماعتی دیگر مفسران گفتند، معنی آن است که: يُجِيبُونَهُمْ كَحُبِّهِمْ^۱ الله؛ ایشان بتان را چنان دوست می دارند که خدای را، و رؤسا را چنان طاعت می دارند که خدای را، و محبت ایشان خدای را ممکن است برای آن که ایشان به خدای مفرانند، و خالق و آفریدگار خدای را می دانند، يَقُولِيهِ تَعَالَى: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللهُ^۲،...، وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللهُ^۳،...، و عبادت اصنام برای تقرب به خدای می کنند، لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللهِ زُلْفَى^۴،...، و برای شفاعت که: هُوَلاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللهِ^۵،...، و این اختیار اصم و ابوعلی و ابومسلم محمد بن بحر است.

و گفتند: دلیل [۱۹۰-پ] بر آن که ایشان اثبات خدای کنند و محبت ایشان ممکن است خدای را، بل حاصل است^۶ آن است که گفت: وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ، و اگر ایشان خدای را دوست نداشتندی، خدای نگفتی که مؤمنان خدای را دوست تر دارند، که این لفظ جایی گویند که در اصل اشتراکی^۷ بود، آنکه یک جای مزیتی بود، قَوْلُهُ: وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ، عبدالله عباس گفت: أَتَيْتُ وَأَدْوَمُ، گفت: برای آن که مشرکان چون بتی پرستیدندی، مدتی پس از آن^۸ یکی دیگر نکوتر بدیدندی، آن را رها کردند و این را پرستیدندی. مؤمنان خدای را پرستند و بر خدای بَدَل نگیرند، از این کار گفت: أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ، یعنی دایمتر و ثابت تر.

فَتَادَه گفت: برای آن که چون کافر را بلایی رسد روی از معبود خود برتابد، وَتَضَرَّعَ دِرْخَدَايَ كُنْدَ، وَفَزَعَ بِأَدْرَاكِهِ، چه داند به بدیهه عقل که از آن معبود چیزی نیاید. و مؤمن نه چنین باشد، بل که در وقت^۹ بلا بر عبادت خدای مُقْبَلتر بود، بیانش: وَإِذَا مَسَّكُمُ الضَّرْفُ فَإِلَيْهِ تَجْرُؤُنَ^{۱۰}، [و] قَوْلُهُ: وَإِذَا مَسَّكُمُ الضَّرْفُ فِي الْبَحْرِ

۱. همه نسخه بدلها، بجز دب: كَحُبِّ.

۲. سورة لقمان (۳۱) آیه ۲۵.

۳. سورة زخرف (۴۳) آیه ۸۷.

۴. سورة زمر (۳۹) آیه ۳.

۵. سورة یونس (۱۰) آیه ۱۸.

۶. مع، وز، فق: ندارد.

۷. مع، وز، آج: اشتراک.

۸. دب، آج، لب، فق، مب، مر + که.

۹. مع، وز: باشد که بر وقت.

۱۰. سورة نحل (۱۶) آیه ۵۳ مع: تَجَارُونَ / تَجْرُونَ.

۱۱. اساس: ندارد، از مع افزوده شد.

ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا آيَاتُهُ...، و مؤمن در سَرَاء و ضَرَاء از خدای برنگردد.

حسن بصری گفت: برای آن چنین آمد که، کافر خدای را به واسطه اصنام پرستد، توجیه عبادت به صنم کند که: **لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى**... و مؤمن در عبادت خدای واسطه نخواهد، برای این گفت: **أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ**.

بعضی دگر گفتند: برای آن گفت که دوستی کافر **مُقَسَّم** بود بر سیصد و شست ^۱ بت، و دوستی مؤمن خالص خدای را بود پس ^۲ آن که ^۳ یک قسمت باشد بر آن حد نبود که بر سیصد و شست ^۴ قسمت باشد.

سعید جبیر گفت: فردای قیامت خدای تعالی بفرماید تا مؤمنان و کافران را جمع کنند. آنگه کافران را گوید. شما در دنیا دعوی دوستی این بتان کردی، و اینان دعوی دوستی من کردند. شما بر دوستی معبودان خود در این آتش توانی شدن، ایشان اختیار نکنند. مؤمنان گویند: بار خدایا! اگر ما را فرمایی به دوستی توبه آتش در شویم، منادی ندا کند: **وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ**.

و گفته اند: برای آن که ^۵ دوستی کافران ایشان را هوایی باشد، و دوستی مؤمنان خدای را عقلی باشد. *بر تحقیق کاپیور علوم اسلامی*

و گفته اند: برای آن که دوستی کافر بت را به تقلید بود، و دوستی مؤمن خدای را به دلیل ^۶. و گفته اند: [۱۹۱-ر] برای آن که ایشان بتان را مصنوع دانستند، و اینان بتان ^۷ را صانع. و گفته اند: برای آن که ایشان از بتان مقابله در محبت ندیدند، و اینان از خدای به مقابله محبت خود از او محبت دیدند **فِي قَوْلِهِمْ: يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ**...، و دوستی تو آن را که تو را دوست دارد، نه بر آن حد بود که آن را که تو را دوست ندارد.

و **أَبُورَجَاءِ الْعُطَارِدِيِّ أَوْ الْغَيْرَةِ** گفت: برای آن که مؤمن را محبت به خوف و طمع بود، خوف از عقاب و طمع در ثواب، چنان که گفت: **يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا**...،

۱. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۶۷.

۲. سوره زمر (۳۹) آیه ۳.

۳. آج، لب، فق، مب، مر: منقسم.

۴. همه نسخه بدلها: شست.

۵. همه نسخه بدلها: بر.

۶. همه نسخه بدلها، بجز لب: آنچه.

۷. مج: آن کس.

۸. مج: دلیلی.

۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر: خدای.

۱۰. سوره مائده (۵) آیه ۵۴.

۱۲. سوره سجده (۳۲) آیه ۱۶.

۱۱. آج: و.

و دوستی کافر معبود خود را بی غرض بود، و آن که به غرض بود نه چنان بود که^۱ آن که بی غرض بود.

و گفته اند: برای آن که مؤمن در هر وقتی وساعتی آثار نعمت او بر خویشان و غیر خود می بیند، و کافر از معبود خود برخوردار نبیند، پس دوستی او^۲ معبود خود را سرسری بود، و دوستی مؤمن خدای را از سرشاکری بود.

دوالتون مصری گفت: یکی را گفتم از جمله عارفان که ابتدای محبت تو چون افتاد با این درگاه؟ گفت: إِذَا أَقْبَلْتُ قَرْبَنِي وَأَذْنَانِي، وَإِذَا أَذْبَرْتُ صَوْتِي^۳ و نادانی^۴، وَإِذَا وَقَفْتُ^۵ لِغَيْرِهِ رَغْبَةً وَمَتَانِي^۶ وَإِذَا عَمِلْتُ بِطَاعَتِهِ أَثَابَتِي وَأَعْطَانِي، وَإِذَا عَمِلْتُ مَعْصِيَةَ سَتْرَتِي وَوَارَانِي^۸ فَمَنْ أَكْرَمُ مِنْ مَوْلَايَ تَوَلَّيْتُ عَنْهُ مَا وَلَاتِي، وَدَر شَادَّ عَطَارِدِي بِخَوَانِدِي: «يَحْبُونَهُمْ» بِفَتْحِ الْيَاءِ وَالْحَاءِ، مِنْ حَبِّ يَحَبُّ فَهُوَ مَحْبُوبٌ، وَأَنْشَدَ الْفَرَّاءَ، وَقَدْ جَمَعَ فِيهِ بَيْنَ اللَّغَتَيْنِ:

أَحِبُّ لِحُبِّهَا الشُّوْدَانَ حَتَّىٰ حَبَبْتُ لِحُبِّهَا سُودَ الْكِلَابِ

قَوْلُهُ: «وَلَوْ بَرَى الدِّينَ ظَلَمُوا نَافِعَ وَابْنَ كَثِيرٍ وَابْنَ عَامِرٍ بِه «تَا» خواندند عَلَى الْخَطَابِ، وَبَاقِي بِه «يَا» عَلَى الْخَبَرِ مِنَ الْعَائِبِ. و آن که به «تَا» خواند، خطاب رسول را بود. عَلَيْهِ السَّلَام. و آن که به «يَا» خواند، فعل مسند با ظالمان بود. و ابن عامر خواند: إِذْ يُرَوَّنَ الْعَذَابَ، و معنی آن که: چون عذاب با ایشان نمایند، و باقی قراء به فتح «يَا» خوانند، و معنی آن که: چون ایشان عذاب بینند. و بر هر دو قراءت آغشی «تَا» و «يَا»، جواب «لَوْ» محذوف بود، و جواب «لَوْ» بسیار حذف کنند، چون در کلام دلیل بود بر او، نَحْوُ قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَلَوْ أَنَّ قُرْءَانًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ»^۹ - الْآيَةُ، وَكَقَوْلِ الشَّاعِرِ^{۱۰}:

۱. مع + بی. ۲. مع، وز: کافر.

۳. دب، آج، فق، مب، مر: اطرحنی.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: وَقَفْتُ.

۵. دب: ثَنَافِي؛ آج، فق، مب: ثَنَانِي؛ لب: رَزَانِي.

۶. سورة رعد (۱۳) آیه ۳۱.

۱۰. آج با خطی متفاوت از متن افزوده است مصراعه الأول:

وَقَدْ سَأْنِي مَا تَجَرَّتِ الْعَرَبُ بَيْنَنَا

بني عَمِينًا لَوْ كَانَ أَقْرَأُ مُدَانِيًا

الْمَعْنَى لَعَفُونًا عَنْهُ [۱۹۱-پ] وتقدير جواب در آیت چنین بود: وَلَوْ تَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا لَرَأَوْا أَمْرًا عَظِيمًا، أَوْ لَعَلِمُوا مَا صَارُوا إِلَيْهِ أَوْ لَعَلِمُوا^۱ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا، چنان که تقدیر آیت دیگر چنین است: وَلَوْ أَنَّ قُرْءَانًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَةٌ بِهِ الْمَوْتَى^۲... لَكَانَ هَذَا الْقُرْآنَ،^۳ ومعنی آیت چنین بود بر قراءت آنان که به «تا» خوانند که: اگر تو بینی یا محمد آنان را که ظلم کردند یعنی کافران را. و اگر حمل کنند بر عموم اولیتر بود، اعنی کافران را و ظالمان را آنکه که ایشان عذاب ببینند، یعنی آنکه که ایشان عذاب یابند و به عذاب خدای رسند.

۱۰. و رؤیت، به معنی وجدان است، آنکه^۴ که عذاب با ایشان نمایند. بر قراءت ابن عامر: لَعَلِمْتَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا؛ بداننی که همه قوت و قدرت برایشان خدای^۵ راست، و آن معبودان ایشان از ایشان هیچ غنایی^۶ و دفعی نتوانند کردن. و بر قراءت آن کس که به «یا» خوانند، معنی آن باشد که: اگر ببینند ظالمان آنکه که عذاب ببینند. یعنی روز قیامت.

۱۵. و معنی رؤیت اول علم باشد، و رؤیت دوم به معنی وجدان و وصول بود. اگر بدانند ظالمان وقت رسیدن ایشان به عذاب خدای که همه قوت و قدرت خدای راست برایشان، و ایشان را و معبودان ایشان را هیچ قوت و منعت^۷ نیست، لَرَأَوْا أَمْرًا مُنْكَرًا، أَوْ لَعَلِمُوا^۸ عِلْمًا يَقِينًا لَا يَغْتَرِبُهُ شَكٌّ وَلَا يَغْتَرِضُهُ شُبُهَةٌ؛ کاری منکر ببینند آن روز یا علمی ضروری حاصل آید ایشان را، و این جواب «لَوْ» است که گفتیم محذوف است.

۲۰. و یعقوب و ابوجعفر، و در شاد حسن و قتاده و شیبه و سلام خوانند: إِنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا، و «إِنَّ اللَّهَ»، به کسر «الف» فی الْمَوْضِعَيْنِ جَمِيعًا. و باقی قراء به فتح

۱. همه نسخه بدلها: اصاروا.

۲. وزن لعلمون؛ دیگر نسخه بدلها: يتعلموا.

۳. سوره رعد (۱۳) آیه ۳۱.

۴. لب، مر: تا آنکه.

۵. ون، دب، آج، لب، فق، مب، مر+تو.

۶. دب، لب، فق، عنایی؛ مب، مر: عنادی.

۷. مر: منفعت.

۸. مع، وزن اویعلوا؛ دب، آج، لب، فق، مب، مر: اویعلمون.

۹. مع: به.

«الف» خوانند.

آنان که «إِنَّ» خوانند به کسر، گویند تقدیر کلام چنین است که: وَلَوْ تَرَى
الَّذِينَ فَلَمَّوْا إِذْ يَرْوْنَ الْعَذَابَ لَقُلْتُمْ إِنَّ الْقُوَّةَ أَوْ نَقَالُوا إِنَّ الْقُوَّةَ عَلَيَّ قِرَاءَةٌ مِنْ قَرَأَ
بِالْيَاءِ، و جمله فرق آن است که آن که آنکه^۲ در جواب «لَوْ» که محذوف است علم
تقدیر کردی، اکنون قول تقدیر باید کردن که با علم «أَنَّ» آید و با قول «إِنَّ»، عَرَب
گوید: عَلِمْتُ أَنَّ زَيْدًا مُنْطَلِقٌ، وَقُلْتُ إِنَّ زَيْدًا مُنْطَلِقٌ.

عطا گفت معنی آیت آن است که: اگر ظالمان بینند روز قیامت آن جا که
دوزخ از پانصد ساله راه به استقبال ایشان آید و ایشان را همچنان برچیند که مرغ دانه
راه بدانند که قدرت قوت و ملکوت و جبروت خدای راست، و عذاب خدای سخت
است.

قَوْلُهُ: إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا؛ و یاد کن ای محمد آن روز که
متبوعان از تابعان [۱۹۲-ر] تبراً کنند [و]^۳ بیزار شوند، مراد به متبوعان رؤسای
ضلالت اند، و به تابعان عوام و سفیله اند.

مُجَاهِدٌ بَرَعَكْسٌ خَوَّانِدٌ: إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا؛ آن روز که
تابعان از متبوعان تبراً کنند و بیزاری نمایند، این قراءت شاذ است. پس از آن که
طول عمر تولا کرده باشند و هواخواهی و فرمانبرداری نموده باشند بر تقلید و عمیا،
چون کشف حجاب کنند و پرده از روی کار بردارند و پیدا شود که ایشان را غرض
فاسد بوده است، و برای ریاست و حطام دنیا استخدام ایشان کرده اند تبراً کنند و
بیزاری نمایند، گویند: يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ آتَخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا^۴، يَا لَيْتَ بَيْنِي
وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَيَسَّ الْقَرِينُ^۵.

و بر قراءت عاقه قراء، معنی آن است که: آن روز که متبوعان و رؤسای
ضلالت از اتباع خود تبراً کنند و گویند: ما را شما پشرو درخور نه ای، ما از شما

۱. مب، مر: يَرْوُونَ الْعَذَابَ إِنَّ الْقُوَّةَ لَعَلَّيْ جَمِيعاً نَوْ، آج، لب، فق: يَرْوُونَ الْعَذَابَ إِنَّ الْقُوَّةَ لَعَلَّيْ جَمِيعاً أَوْ.

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: است که آنکه. ۳. اساس: ندارد، از روز افزوده شد.

۴. سورة فرقان (۲۵) آیه ۲۸. ۵. سورة زخرف (۴۳) آیه ۳۸.

۶. آج، لب، فق، مب: از شما؛ مر: ما را امروز از شما.

لشکر^۱ بیزاریم، ما را خود چندان افتاده است که شما فراموشی بنزدیک ما. امروز پادشاه به لشکر نازد و رئیس به اتباع، و مقتدا به مقتدی، فردا چون کشف کار کنند و هتک آستار کنند، حق از باطل پیدا شود توبینی و بدانی.

سَوْفَ تَرَىٰ إِذَا انْجَلَىٰ الْغُبَاؤُ ۖ أَقْرَسَ نَحْتِكَ أَمْ جَمَاؤُ
توبه خواب اندری نمی دانی ۵ فَاِذَا مَا انْتَبَهَتْ مِنْهُ ذَرِيَّتَ

شاعر می گوید: تو در زیر گردی پنهان شده، نمی دانی که بر اسپ^۲ یا بر خری^۳! چون گرد باز شود بدانی که در زیر ران تو خراست یا اسپ! این عجب نیست، عجب آن است که چون گرد باز شود توبدانی که در زیر^۲ خری بوده ای یا در زیر^۳ ستی^۴. از روی جهل در زیر^۲ خری، و از روی بی اصلی در زیر^۲ ستی^۴، شرم نداری که دعوی انسانیت کنی، و در زیر امر خری و در^۵ حکم ستی^۴ شوی.

كَمْ مِنْ جَمَارَةٍ ۖ جَمَاؤُ ۖ وَمِنْ جَمَاؤٍ ۖ بِاِلَاجِمَارِ
همسایه ما خری است او را اسپ است ۱۰ مِنْ اَدْمِيمٍ مَرَا كَرَايَ خَرْنِيَسْتِ

آن چه حسرت باشد که تو را خواهد بودن، آن جا که همه امید در کسبی بسته باشی که او تو را دستگیری و پایمردی خواهد کردن، از آن که در حق او اعتقاد کرده باشی که او را پایه ای یا دستگاهی است، آنگه از بی پایه ای او را پایماری^۷ باید، و از بی دستگاهی [۱۹۲-پ] او را دستگیری باید، توبه وقت درماندگی پیش او روی^۸.

کز پای در آورد مرا دستم گیر

او گوید: مرا پای بر جای نیست، دست تو چگونه گیرم، اول ثبات قدم باید کردن، چون امروز قدم بر جا ندارد فردا جای^۹ قدم ندارد. چون امروز رای قدم دارد^{۱۰}.

۱. فن: شما و لشکر شما.

۲. همه نسخه بدلها + حکم.

۳. همه نسخه بدلها: استری.

۴. همه نسخه بدلها + زیر.

۵. مع: حماراً؛ بانوجه به وزن و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

۶. کذا: در اساس، مع و وزا دب، آج، لب، فن، مب، مر: یاری.

۷. مع، فن: ندارد.

۸. دب، آج: جایی.

۹. مر: او رو.

فردا جای قدم کجا دارد! گوید: کسی می باید که مراد دست گیرد. دست از من بدار که مرا به دست نداری، فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ - إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا، این قول عبدالله عباس و قتاده و عطاست.

سُدی گفت: مراد شیاطین اند که فردا تَبَرَّأَ کنند از آنان که ایشان را پسروی کرده باشند و به غرور ایشان مغرور شده، فردا بیایند گویند: شما ما را گمراه کردی، امروز از عهده بیرون آیی، ایشان گویند: ما از شما بیزاریم. حَقَّ تَعَالَى معنی این هر دو از هر دو گروه حکایت کرد.

۱۰ اما حدیث رُوسا فی قَوْلِهِ: يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضِ الْقَوْلِ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضِعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ^۲ - الْآيَاتِ إِلَى قَوْلِهِ: وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ^۳، و فی قَوْلِهِ تَعَالَى: وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ^۴، و فی قَوْلِهِ: يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا^۵، و حدیث شیاطین فی قَوْلِهِ: كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ^۶ و فی قَوْلِهِ تَعَالَى: وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَّ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ^۷ ... إِلَى قَوْلِهِ: إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ^۸.

۱۵ و روایت کرده اند از جماعتی مفسران که: اصنام باشند که خدای تعالی ایشان را به آواز آرد، و هر چه بدون خدای آن را عبادت کرده اند در دنیا تا به آوازی فصیح از پرستندگان خود تَبَرَّأَ کنند.

۲۰ وَرَأَوْا الْعَذَابَ، حَقَّ تَعَالَى بیان کرد که چون عذاب بینند و مَقَرَّ و مَلَجَائِی نیابند و اسباب و وُضُلَاتِ منقطع شود و یأس حاصل آید بعضی از بعضی تَبَرَّأَ کنند، پس از آن که تَوَلَّأَ کرده باشند. بلی چنین باشد، چون تَوَلَّأَ بر تَبَرَّأَ مقدم باشد بر عاقبت

۱. همه نسخه بدلها + قراءت.
 ۲. سوره سبأ (۳۴) آیه ۳۱.
 ۳. سوره سبأ (۳۴) آیه ۳۴.
 ۴. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۲۵.
 ۵. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۲۵.
 ۶. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲.
 ۷. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲.
 ۸. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲.
 ۹. وزر. مب: مَقَرَّ.

تبراً بار آرد، تبراً باید بر تولا^۱ مقدم بود چنان که موخذان را فرمودند در کلمه توحید تا اول از هر چه از دون اوست تبراً نکردند به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^۲، «إِلَّا اللَّهُ» از ایشان درست نیامد^۳، چون از آن همه علایق خود را ببریدند، پیوند ایشان به عبادت او درست شد، ایشان به پیوندهای ناستوار تمسک کردند تا لاجرم به وقت میسأس حاجت بریده گشت که: **وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ**. عبدالله عباس^۴ و قتاده و مجاهد ۵ گفتند: مراد اسباب مودت^۱ است. کتبی گفت: اسباب مواصلت است، و به روایت دیگر قتاده گفت: مراد اسباب ندامت است که روز قیامت منقطع شود. زبیع گفت: مراد منازل و مراتب شرف است که ایشان را بوده باشد از مخدومان خود.

ابن جریر گفت: مراد رحم و خویشی است. سُدی گفت: مراد عمل عُمال است در دنیا، یعنی عمل سلطان، این وزیر است و آن عمید است و آن مستوفی و آن ۱۰ مُشرف، و این امیر، فردا امیر را از امارت امارت^۲ خذلان حاصل بود، و وزیر بی موازر و معاون ماند، و عمید بی عمده، و مستوفی مستوفی الحقوق شود، و مُشرف مشرف شود^۳ بر هلاک، هر دست آویزی و مُتمسکی که در دنیا به دست آورده باشند، فردا از دست ایشان برود، و دست ایشان از آن گسسته شود، فَذَلِكَ قَوْلُهُ:

۱۵ **وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ** واصل «سبب» پاره رسن بود که در سر رسن^۴ بندند تا به آب رسد، آنکه هر چیزی را که بدو به چیزی رسند آن را سبب خوانند، زُهير گفت:

وَمَنْ هَابَ أَسْبَابَ الْمَنَابِإِ يَنْلُئُهُ وَلَوْ نَالَ أَسْبَابَ السَّمَاءِ يَسْلَمُ

و اسباب آسمان درهای آسمان بود که از در به او رسند^۵، آنکه چون اتباع از متبوعان تبراً بینند، تمنای رجوع با دنیا کنند تا آن را مقابله ای کنند، گویند: لَوْ أَنَّ ۲۰ لَنَا كَرَّةً؛ اگر هیچ ما را رجعتی بودی با دنیا، فَتَبَرَّءَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا؛ تا ما نیز از ایشان تبراً کنیم چنان که ایشان از ما تبراً کردند.

اگر گویند: به جواب «أَوَّ» «لَام» بایست که آید نه «فَأ»، و آنکه نصب فعل

۱. همه نسخه بدلها + تولاى.

۲. مع، دب، ميب، مر: نيابد.

۳. مع + گفت؛ با توجه به وز، و ديگر نسخه بدلها زايد مى نمايد.

۴. وز: مرؤت.

۵. همه نسخه بدلها + حرمان و.

۶. همه نسخه بدلها: بود.

۷. مع: در سرش؛ لب: در رسن.

۸. وز، مع، دب، فق، مر: دريا و رسند.

از پس «فا» برای چه کرده است؟ جواب آن است که گوییم: در لفظ اگرچه «لَوْ» آورد، مراد «لَيْتٌ» است، برای آن که کلام متضمن معنی تمناست. آنکه «فا» به جواب^۱ لیت آورد، و «فا» در جواب شش چیز عمل نصب کند: امر ونهی و استفهام و جحد و عرض و تمثی. و چون «لَوْ» و «لَيْتٌ» مُتَقَارِبُ الْمَعْنَى اند، «لَوْ» به جای «لَيْتٌ» نهاد، و روا بود که جواب «لَوْ» محذوف بود چون کلام را در او معنی تمثی هست «فا» بیاورد، و آنکه تمام کلام و فایده در تقدیر جواب «لَوْ» بود چنان که: لَوْ أَنْ لَنَا كَرَّةٌ فَنَتَبَرَّءُ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤْنَا مِنَّا، لَكَانَ أَمْرًا جَيِّدًا.

آنکه حق تعالی باز نمود که من روزگار ایشان و رنج ایشان را به حسرت ایشان چگونه کنم، كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ؛ چنین باز نماید خدای -عَزَّوَجَلَّ- اعمال ایشان برایشان^۲ حسرت شده.

بعضی مفسران گفتند: مراد اعمال صالح^۳ است که ایشان [۱۹۳-پ] ضایع کرده باشند، یعنی عمل ناکرده که چرا نکردند برایشان حسرت شود.

سُدِّي گفت: مراد آن است که روز قیامت درجات و منازل ایشان در بهشت به ایشان نمایند، و گویند: این منازل و مساکن شما^۴ خواست بودن اگر ایمان می داشتید و عمل صالح می کردید، ایشان نزد^۵ آن حسرت خورند.

زَبِيع گفت: مراد اعمال قبیح ایشان است که بر آن حسرت خورند که چرا کردند و بَدَل آن طاعت نکردند. این گیسان گفت: مراد آن امید است که ایشان در معبودان خود بسته باشند^۶ به شفاعت که: هَوْلًا شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ^۷. چون کار برخلاف مراد بینند آن^۸ عمل برایشان حسرت شود.

بعضی دیگر گفتند: اعمالی که ایشان کرده باشند و امید در آن بسته، و گمان برده که آن^۹ طاعت و قربت و عبادت است، چون ذبایح که برای اصنام کشند و

۲. آج، لب، فق، مب + پره مر + بر.

۴. مر + را.

۶. مر: بسته بودند.

۸. میج: کردند.

۱. وز، مب، مر: لاجواب.

۳. دب، آج، مر + آن.

۵. همه نسخه بدلها: عند.

۷. سوره یونس (۱۰) آیه ۱۸.

۹. میج، وز: از.

مانند این، حق تعالی برای آن که نه بر وجه مأمور و مشروع بوده باشد آن را نیست کند، چنان که گفت: وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا^۱ و «حسرات»، جمع حسرت بود، کثرت و تفرات و شهوة و شهوات، چون اسم باشد تحریک عین الفعل کنند در جمع، و چون صفت باشد نکنند، كَضَخْتَهُ و ضَخْمَاتٍ وَعَبَلَةٌ وَعَبَلَاتٍ. وَمَأْتُهُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ؛ و ایشان از دوزخ به در نیایند چنان که در دار دنیا بر کفر اصرار کردند و از کفر به در نیامدند.

آیه ۱۶۸ قَوْلُهُ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ؛ ای مردمان بخورید از آنچه در زمین است حلال پاک، و پیروی نکنید گامهای دیو را که او شما را دشمنی است آشکارا [۱۹۴-ر].

آیه ۱۶۹ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ^۲؛ می فرماید شما را بدی و زشتی، و آن که گویند بر خدای تعالی آنچه ندانید.

آیه ۱۷۰ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لُكُنَّا آبَاءَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ؛ و چون گویند ایشان را پیروی کنید آن را که فرستاد خدای تعالی گویند: پیروی کنیم آن را که یافتیم بر آن پدران خود را، چه اگر پدران ایشان ندانستند چیزی و راه نیافتند.

آیه ۱۷۱ وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَتَّبِعُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ؛ مثل^۳ آنان که کافر شدند، چون^۴ مثل کسی است که بانگ زند به آنچه نشنود مگر خواندن و آواز کرانند^۵ گنگانند^۶ کورانند، ندانند ایشان.

آیه ۱۷۲ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ؛ ای آنان که ایمان آوردید خورید^۷ از پاکهای آنچه روزی دادیم شما را، و شکر کنی خدای را اگر شما او را می پرستی.

۱. سورة فرقان (۲۵) آیه ۲۳.

۲. مع، آج، لب: ابلیس.

۳. وز، مع، آج، لب + جز این نیست که.

۴. وز، مع: ومثل.

۵. مع: چو.

۶. وز، مع، آج، لب + و. ۷. وز، مع، آج، لب: بحوریه..

آیه ۱۷۳ **إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ**؛ حرام کرد بر شما مردار^۱ و خون و گوشت خوک و آنچه آواز کرده باشند به آن جز خدای را، هر که را به ضرورت آرند نه بغی کننده و نه ظلم کننده نیست بزه‌ای بر او، بدرستی که خدای آمرزنده و بخشاینده است.

آیه ۱۷۴ **إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ [۱۹۵-ر] فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**؛ ایشان^۲ که پنهان دارند آنچه فرستاد خدای از کتاب و بتدل کنند به آن بهای اندک، ایشان نخورند در شکم‌هایشان، مگر آتش، سخن نگوید با ایشان خدای روز قیامت و نه پاک کند ایشان را و ایشان را عذابی بود دردناک.

آیه ۱۷۵ **أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ**؛ ایشان آنانند که بخریدند گمراهی^۳ به ره راست، و عذاب به آمرزش، چه صابرانند^۴ ایشان بر دوزخ.

آیه ۱۷۶ **ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ تَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ**؛ آن به آن است که خدای بفرستاد کتاب بر راستی^۵ و آنان که خلاف کردند در کتاب در خلاfi دوراند.

مفسران گفتند: این آیت در شأن قبیله ثقیف و عامر و صعصعه و بنی مُذَلِج^۶ آمد چون بعضی حرث و انعام بر خویشتن به حرام کردند و بحیره و سائبه و وصیلة و حَام، حق تعالی ردّ برایشان گفت: **كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا**. خطاب^۷ به **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** عام است، و اولیتر حمل آیت باشد بر عموم. و «مِن» تبعیض راست برای آن

۱. آج، لب، فق: مرده. ۲. وز، مع، آج، لب: آنان.

۳. فق + را.

۴. اساس: و صابرند، با توجه به استعمال مجدد همین کلمه در قسمت تفسیر و ضبط نسخه بدلها، تصحیح شد؛

وز: فق: چه صابرانند. ۵. مع، وز، آج، لب: بالحق.

۶. اساس: ضبط کلمه در صورت «فَمَذَلِج».

۷. م: خطاب.

جمعداری اموال

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

که آنچه در زمین است [۱۹۵-پ] یا صلاحیت خوردن ندارد^۱ یا حرام است^۲، پس از آن، آنچه حلال، پاک است، حق تعالی اطلاق کرد، و نصب «حَلالاً طَيِّباً» بر حال است از مفعول به.

وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ، شَيْبَه وَنَافِع وَعَاصِم وَحَمَزَه وَاعْمَش خواندند:
 «خُطُوَاتِ» در همه قرآن به تسکین^۳ «طا»، و کسائی و ابن عامر و ابوجعفر خوانند به
 ۵ ضَمَّ «خا» و «طا» و همزه از پس «طا» و چون به همزه خوانند خُطَاةً فَعَلَهُ باشد مِنْ
 الْخُطَاةِ وَالْخَطِيئَةِ. و آن کس که «خُطْوَه» به «واو» خواند مِنْ «خُطْوَه» اسم باشد، و
 «خُطْوَه» فُرْجَةٌ مَابَيْنَ الْقَدَمَيْنِ باشد. و خُطْوَه مصدر باشد مِنْ خُطُوْتُ یعنی از پس
 خطاهای شیطان مروی، بر قراءت آن کس که به همزه خواند، یا^۴ بر پی گامهای
 شیطان مروی.

عبدالله عباس گفت: مراد به «خُطُوَاتِ» اعمال اوست، یعنی اقتدا به شیطان
 مکنی. مُجَاهِد وَ قَتَادَه وَ ضَحَّاك گفتند: خَطِيئَاتِ شیطان خواست. سُدِّي وَ كَلْبِي
 گفتند: مراد طاعت شیطان است. مُورِج گفت: مراد آثار شیطان است. عبدالله
 عباس گفت: سوگند و نذر در حال خشم از جمله خُطُوَاتِ شیطان است.

۱۵ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ؛ که او شما را دشمنی آشکار است، و دشمنی شیطان با
 آدمی قدیم است و موروث^۵ از عهد آدم: وَقَلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ... هر
 کجا ذکر شیطان رفت او را به دشمنی نام برد: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ
 عَدُوًّا...، أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ^۶.
 و «أَبَانَ» هم لازم باشد و هم متعدی، يُقَالُ: أَبَانَ الشَّيْءُ إِذَا تَبَيَّنَ، وَأَبَانَ إِذَا
 ۲۰ أَظْهَرَ، و در آیت هر دو محتمل است: «عَدُوٌّ مُبِينٌ»، آئی ظَاهِرٌ وَقِيلَ: مُبِينٌ مُظْهِرٌ
 لِلْعَدَاوَةِ^۷.

۱. کذا در اساس و سایر نسخه بدلهای بجز مر: دارد.

۲. مع، وزه آج، لب + یا حلال.

۳. مر: سکون.

۴. اساس: تا، بانوجه به نسخه بدلهای تصحیح شد.

۵. مع، دب: مورث.

۶. سورة بقره (۲) آیه ۳۶.

۷. سورة ملائکه (۳۵) آیه ۶.

۸. سورة يس (۳۶) آیه ۶۰.

۹. مع، وز آج، لب، فق + إِنَّمَا تَأْمُرُكُمْ لِلْعَدَاوَةِ.

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ، «إِنَّمَا» برای اثبات خیراً باشد و نفسی ما سواه، برای آن که «إِنَّ» تأکید کلام را بود، و «مَا» چون حرف باشد اصل او نفسی بود، و این «ما» را این جا کافه خوانند.

يَأْمُرُكُمْ؛ می فرماید شما را یعنی شیطان بالسوء، آئی بِالْإِثْمِ. و اصل «سوء» هر چه دُزَم بکند کسی را، يُقَالُ: سَاءَهُ يَسُوؤُهُ سُوءاً وَمَسَاءَةٌ إِذَا أَحْزَنَتْهُ، وَسُوؤُهُ قَيْسٌ آئِي حَزْنَتُهُ فَحَزَنَ، قَالَ الشَّاعِرُ:

إِنَّ بَكَ هَذَا الدَّهْرُ قَدْ سَاءَنِي قَطَالَ مَا قَدْ سَرَّيِي الدَّهْرُ
الْأَمْرُ عِنْدِي فِيهِمَا وَاحِدٌ لِذَاكَ صَبْرٌ وَإِذَا شُكْرٌ

وَالْفَحْشَاءُ، قیل: هُوَ الزِّنَا؛ گفته اند: زناست، و این قول سُدی است. و گفته اند: هر معصیت که عظیم و فاحش باشد آن فحشاست، و گفته اند: «سوء» آن گناه است که از او حدّه واجب نیاید [۱۹۶-ر]، و «فحشاء» آن است که بدو حدّ واجب باشد. و روا بود که مصدر بود، كَالْبِئْسَاءِ وَاللَّأْوَاءِ^۱ و گفته اند: فَتَلَاثِي^۲ است که آن را افعال^۳ نیست، كَالْعَدْرَاءِ وَالْحَسَنَاءِ، قَالَ مُتَمِّمٌ بِنِ تَوَيْرَةَ:

لَا يُضْمِرُ الْفَحْشَاءُ تَحْتِ نِيَابِهِ

مُقاتل گفت: هر کجا در قرآن «فحشا» است، مراد به آن زناست إِلَّا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ^۴...، که آن جا مراد بخل است و منع زکوة.

وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ و آن که برخدای آن گویی که ندانی در دعوت^۵ باطل از تحریم حرث و انعام و بحیره و سائبه^۶.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ، عبدالله عباس و ضحاک گفتند: مراد مشرکان عرب اند، چون گویند ایشان را که متابعت آن کنی که خدای فرو فرستاد، گویند: لَا بَيْتَ متابعت آن کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم از عبادت اصنام. بعضی

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: چیزی.

۲. دب، آج، لب: البؤا.

۳. اساس: فعلان، با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد.

۴. مج، وز: مر: فعل.

۵. سوره بقره (۲) آیه ۲۶۸.

۶. همه نسخه بدلها: از دعوی.

۷. مره صائبه و وصیله و حاتم.

دگر گفتند: مراد آن است که خدای تعالی گفت: متابعت فرمان خدا کنی در باب حلال و حرام، ایشان گفتند: ما متابعت آن کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم از تحریم حرث و انعام و بحیره و سائبه.

و بهری دگر گفتند: مراد جهودانند، و «لَهُمْ» کنایت باشد عن غیر المذکورین،

- ۵ و کسائی «لام» «هَلْ» و «بَلْ» ادغام کند^۱ در هشت حرف: در «تأ» فی قوله بَلْ تُؤْتِرُونَ^۲ ...، و «ثا» فی قوله: هَلْ تُؤْتِرُونَ^۳ ...، و «سین» فی قوله: بَلْ سَوَّلَتْ^۴ ...، و «زا» فی قوله: بَلْ زُيِّنَ^۵ ...، و «ضاد» فی قوله: بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ^۶ ...، و «ظا» فی قوله: بَلْ ظَنَنْتُمْ^۷ ...، و «طا» فی قوله: ... بَلْ طَبَعَ اللَّهُ^۸ ... و «نون» فی قوله: ... بَلْ نَشِيعُ^۹ ...، و تخصیص «لام» «هَلْ» و «بَلْ» برای آن است که سکون اولایم بود، و سکون دگر «لامها» باشد که برای عثی بود، چون علت زایل شود سکون زایل شود، و ۱۰ أَلْفَى إِذَا وَجَدَ أَلْفِينَا وَجَدْنَا بِأَشَدِّ، إِنَّهُمْ أَلْفُوا أَبَاءَهُمْ ضَالِّينَ، أَى وَجَدُوا.

أَوَّلُوكَانَ أَبَاؤُهُمْ، «الف» استفهام است به معنی تقریب، و «واو» عطف است، و معنی آن است که: أَتَتَّبِعُونَ أَبَاءَهُمْ وَإِنْ كَانُوا جُهَالًا، متابعت پدران خواهند کردن و اگر چه ایشان جاهل بودند؟ لَا تَعْقِلُونَ شَيْئًا مِنَ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ، از باب توحید و عدل که اصول معقول است چیزی ندانستند. وَلَا يَهْتَدُونَ^{۱۱} إِلَى شَيْءٍ مِنَ الشَّرَائِعِ؛ و ۱۵ راه یافته نبودند به هیچ چیز از باب شرعیات.

آنکه حق تعالی تشبیه کرد کافران را به آن که بانگ بر گوسفند زند. اگر گویند وجه تشبیه از کجاست کافران را به صایح و نایع گوسفند؟ گوئیم از این چند جواب است:

- ۲۰ یکی آن که: در کلام مضاف محذوف است و مضاف إليه به جای وی نهاده

۱. مع: کنند. ۲. سورة مطلقین (۸۳) آیه ۳۶. ۳. سورة رعد (۱۳) آیه ۳۳. ۴. سورة یوسف (۱۲) آیه ۱۸. ۵. سورة فتح (۴۸) آیه ۱۲. ۶. سورة احقاف (۴۶) آیه ۲۸. ۷. سورة بقره (۲) آیه ۱۷۰. ۸. سورة نساء (۴) آیه ۱۵۵. ۹. سورة صافات (۳۷) آیه ۶۹. ۱۰. مع: ولا یهتدون. ۱۱. مع: ووز: متابعت.

است، و معنی آن است که: مَثَلُ وَأَعِظُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَدَاعِيَهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ، كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعَقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ، و این تشبیهی صائب است برای آن که گویند آواز شنود [۱۹۶-پ] و معنی نداند، همچونین کافر^۱ آوازی شنود^۲ و چون تأمل و تفکر نمی‌کند^۳ مضمون حدیث نمی‌داند^۴ و بدان منتفع نمی‌شود^۵. و اما حذف مُضَاف و اقامت مُضَاف إِلَيْهِ به جای او در کلام عرب شایع و معروف است، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: وَسَلِّ الْقَرْيَةَ^۶...، و: جَاءَ رَبِّكَ^۷...، و مانند این.

و جواب درم آن است که: مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قِلَّةِ الْفَهْمِ وَالْعَمَةِ وَالتَّحْيِيرِ كَمَثَلِ الْعَنَمِ الَّذِي يُنْعَقُ بِهِ، و اگرچه تشبیه در لفظ به ناعق است، مراد مفعول^۸ است، چنان که عادت عرب است در طریقی که ایشان را هست معروف که آن را طریقه قلب گویند، نَحْوُ قَوْلِهِمْ: أَدْخَلْتُ الْخُفَّ فِي رِجْلِي؛ موزه در پا کردم، و معنی آن است که: أَدْخَلْتُ رِجْلِي فِي الْخُفِّ، برای آن که با درموزه کنند نه موزه در پا، و این لفظ در این معنی معروف است در عرب و عجم، چه عجم این کلمه همچونین گویند. و از معروف کلام ایشان در باب مقلوب، قَوْلُهُمْ: ظَلَعَتِ الشَّعْرَى وَأَنْتَصَبَتِ الْعُودُ عَلَى الْجِرْبَاءِ، و معنی آن است که: اِنْتَصَبَتِ الْجِرْبَاءُ عَلَى الْعُودِ، چه کریاسه^۹ بر چوب بایستد نه چوب بر او، و لکن این لفظ مقلوب بگفتند لِوَضُوحِ الْمَعْنَى وَزَوَالِ اللَّبْسِ، و شاعر گوید:

كَانَتْ قَرِيضَةً مَا تَقُولُ كَمَا كَانَ الزَّيْنَاءُ قَرِيضَةَ الرَّجْمِ

و معنی آن است که: كَمَا كَانَ الرَّجْمُ قَرِيضَةَ الزَّيْنَاءِ.

و دیگری گوید:

لَقَدْ خِفْتُ حَتَّى مَا تَزِيدُ مَخَافَتِي عَلَى وَعَلِي فِي ذِي الْمَطَارَةِ عَاقِلِي

و معنی آن است که: مَا تَزِيدُ مَخَافَةً وَعَلِي عَلَى مَخَافَتِي، و ابوالنجم گفت:

۱. همه نسخه بدلها: کافران.

۲. همه نسخه بدلها: می شنوند.

۳. همه نسخه بدلها: نمی‌کنند.

۴. همه نسخه بدلها بجز مع: نمی‌دانند.

۵. مع: نمی‌گردد.

۶. سورة يوسف (۱۲) آیه ۸۲.

۷. سورة فجر (۸۹) آیه ۲۲.

۸. همه نسخه بدلها: منعوق.

۹. اساس، مع وز: کریاسه؛ دب، آج، لب، فق، مب: کریاسه؛ مر: کریاس.

قَبْلَ ذُنُوبِ الْأَقْفَى مِنْ جُوزَائِهِ

آئی قَبْلَ ذُنُوبِ الْجُوزَاءِ مِنْ أَقْفِيهِ، وَقَالَ ابْنُ مُقْبِلٍ:

وَلَا تَهَيَّبُنِي السَّمُومَةَ أَرْكُبُهَا إِذَا تَجَاوَيْتِ الْأَضْدَاءُ بِالسَّحْرِ

آئی لَا أَتَهَيَّبُ الْمَوْمَةَ، وَگفت: بیابان ازمن نترسد، و معنی آن است که من از

بیابان نترسم، و این را مثال بسیار باشد.

جواب سوم^۱ آن است که: وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ مَثَلُكَ يَا مُحَمَّدُ أَوْ مَثَلْنَا.

آنکه مثل دوم^۲ بیفکند اِكْتِفَاءً بِالْأَوَّلِ، چنان که حق تعالی گفت: سَرَابِيلَ

تَقِيكُمْ الْحَرَّ^۳...، و مراد آن که: تَقِيكُمْ الْحَرَّ وَالْبُرْدَ، و لکن اِكْتِفَاءً کرد به ذکر «حَرَّ»

از ذکر «بُرْدَ»، قَالَ ابْنُ دُرَيْبٍ:

عَصَبْتُ^۱ إِلَيْهَا الْقَلْبَ إِنِّي لِأَمْرِهَا مُطِيعٌ فَمَا أَذْرِي أُرْشِدُ طِلَابُهَا

و معنی آن که: أُرْشِدُ طِلَابُهَا أَمَّ عَنِّي، و لکن اِكْتِفَاءً کرد^۵ به ذکر رُشِدُ از ذکر عَنِّي

[یعنی مثل تو ای محمد یا مثل ما که دعوت می کنیم کافران را به ایشان، چون کسی

است که آواز بر گوسپند می زند در آن که نداند^۶ و منتفع نشود]^۷.

و جواب چهارم از او آن است که: مَثَلُ كَافِرَانِ دَر دَعَايِهِنَّ وَ عِبَادَتِهِنَّ اصْنَامَ رَا

[۱۹۷-ر] چون نَاعِقُ غَنَمِي^۸ است که هیچ نداند و جواب ندهد و غَنَا نکند مر ناعق و

داعی خود را. و بر این جواب «إِلَّا» صِلَه بود، چنان که شاعر گفت:

هُمُ الْقَوْمُ إِلَّا حَيْثُ سَلُّوا سُيُوفَهُمْ وَصَحَّحُوا بِلَسَانِهِمْ مِنْ مُجَلِّ وَفُخْرِهِمْ

الْمَعْنَى هُمُ الْقَوْمُ حَيْثُ سَلُّوا سُيُوفَهُمْ. و «دُعَاءٌ» و «نِدَاءٌ» منصوب بود به آن که

مفعول «يَسْمَعُ» باشد، وَالتَّقْدِيرُ: يَتَّبِعُ بِمَا لَا يَسْمَعُ دُعَاءً وَنِدَاءً آئِي لَا يَقْبَلُ.

و «يَسْمَعُ»، به معنی يُجِيبُ بود، چنان که: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، آئِي أَجَابَ

۱. مع، وز، آج، لب؛ مه ام؛ مر؛ سیم.

۲. مر؛ دویم.

۳. سورة نحل (۱۶۴) آیه ۸۱.

۴. کذا در اساس و همه نسخه بدلها و مجمع البیان ج ۱/۲۵۵؛ چاپ شعرانی (۶/۲) ذعانی.

۵. مع، وز؛ کردند.

۶. مع، بدانند؛ با توجه نسخه وز و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۷. اساس؛ ندارد؛ با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

۸. همه نسخه بدلها؛ غنم.

اللَّهُ، وَنَعَقَ بِالغَمِّ إِذَا صَاحَ بِهَا.

«نَعِيق» آواز شبان باشد که بر گوسپندا زند خاص. و بعضی دگر گفتند: عام است همه بهایم را، و قول اول ظاهرتر است، قَالَ الْأَخْطَلُ:

فَأَنعِقُ بِضَائِكَ يَا جَرِيرُ فَإِنَّمَا مَنَّتْكَ نَفْسُكَ فِي الْخَلَاءِ ضَلَالًا

و «نَعِيق» آواز کلاغ بود بی آن که گردن بکشد، و چون گردن بکشد آن را «نَعِيب» گویند.

آنکه حق تعالی بر سبیل مذمت کفار را گفت: صُمُّ بُكُمْ عُمِّي، اِنِّي هُمْ كَذَلِكَ كِرَانِد، یعنی نمی شنوند آنچه ایشان را سود دارد، و اگر می شنوند اجابت نمی کنند و فهم نمی کنند و کار نمی بندند. و چون چنین است، همان انگار که نمی شنوند، چنان که شاعر گفت:

أَصَمُّ عَمَّا سَاءَهُ سَمِيعٌ

می گوید^۲: کراست از آنچه او را دل تنگ بکند و او شنواست، چنان که گویند: الْقَاضِي لَا يَسْمَعُ مَا يَكْرَهُ، لَآ لَانِد^۳ از گفت خیر، چیزی نمی گویند که ایشان را در آن خیر بود. «عُمِّي»؛ کورائند یعنی از هدی و زه راست نمی بینند و اگر می بینند متابعت نمی کنند همان انگار که نمی بیند چون منتفع نه اند به آن.

فَهُمْ لَا يَتَفَقِّهُونَ؛ و ایشان خود عاقل نه اند، یعنی استعمال عقل نمی کنند و خرد کار نمی بندند، و این همچنان است که حق تعالی ایشان را یک بار تشبیه کرد به چهار پا فی قَوْلِهِ: أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ...، و یک بار به مُرَدِّدٍ فِي قَوْلِهِ: إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى...، و چنان که شاعر گفت:

لَقَدْ أَسْمَعْتَ لَوْ تَادَّبْتَ حَيًّا وَلَكِنْ لِأَحْيَوَةٍ لِمَنْ تُنَادِي

و دیگری گوید:

عَلَى نَخْتِ الْفَوَافِي مِنْ مَقَاطِعِهَا وَمَا عَلَيَّ إِذَا لَمْ تَفْهَمْ الْبَقْرُ

قَوْلُهُ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ، این لفظ امر است

۱. فق: گوسپندا؛ دیگر نسخه بدلها: گوسفندا.

۲. همه نسخه بدلها: می گویند.

۳. مع، وز: لالانید.

۴. سورة اعراف (۷) آیه ۱۷۹.

۵. سورة نمل (۲۷) آیه ۸۰.

[۱۶۷-پ] و مراد اباحت. قدیم - جَلَّ جَلَالُهُ - رخصت می دهد مؤمنان را و اباحت می کند ایشان را که بخوری^۱ از خوشیها و چیزهای لذیذ که من شما را روزی کرده ام. و گفته اند: مراد به «طَیِّبَات» حلال است، و قول اول بهتر است برای آن که مطابق لفظ است، و دوم اگر بر حلال حمل کنند در کلام تکرار بود برای آن که لفظ رزق مستغنی بکند^۲ از قید زدن به حلال، چه روزی نباشد إلا حلال.

ابوهریره روایت کند که: رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: **إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الطَّيِّبَ وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَمَرَهُ الْمُرْسَلِينَ**، فقال: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ**^۳، وقال: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنَ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ**، گفت: خدای تعالی پاک است إلا پاک قبول نکند، و مؤمنان را هم این^۴ فرمود که پیغامبران را، یعنی به خوردن حلال.

آنکه گفت^۵: مردی بود که سفرهای دراز کند و آشعث و آغبر و گردناک شود، و دست بر آسمان دارد و «یارب یارب» گویان باشد، و طعام و شراب و لباس او از حرام بود، چگونه دعای او را اجابت کند خدای تعالی!

وسعد بن ابی وقاص^۶ روایت کند از رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: خدای پاک است پاک دوست دارد، و کریم است کرم دوست دارد، جواد است جود دوست دارد و پیرامن^۷ خود پاکیزه داری و چنان مکنی که جهودان، که پلیدی که ایشان را باشد پیرامن سرای خود بیفکنند^۸ پس از آن که در سرای جمع کرده باشند. **وَأَشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ**؛ و شکر خدای کنی اگر او را خواهی پرستیدن.

در خبر است که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت که خدای - جَلَّ جَلَالُهُ - گفت: مرا با جنّ و انس کاری عظیم افتاد، **أَخْلَقْتُ وَيُعْبَدُ غَيْرِي وَأَرْزُقُ وَيُشْكِرُ غَيْرِي**، من آفرینم جز مرا پرستند، و من روزی دهم و شکر جز مرا کنند!

آنکه چون خلقان را تحریص کرد بر طلب حلال، ذکر محرمات بکرد تا ایشان

۱. بخوری / بخورید. ۲. اساس: نکند، با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد.

۳. سورة مؤمنون (۲۳) آیه ۵۱. ۴. همه نسخه بدلها: آن.

۵. مر+ که. ۶. مع: سعد ابو قاصد.

۷. مر: پیرامن. ۸. مع: بیفکنند.

- از آن اجتناب کنند، گفت: **إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ**، در شاذ خواندند که: **إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمُ الْخَيْزِيرِ**، چنان که مرفوع بود^۱ به فاعلیت. و ابو جعفر خواند: **إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ**، بر فعل مجهول و ما لم یسم فاعله، یعنی به حرام کردند بر شما مردار و خون و گوشت خوک. و ابراهیم بن ابی عبّله چنان خواند که «ما» موصوله بود نه^۲ کافه، و معنی آن بود که: **إِنَّ الَّذِي حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمُ الْخَيْزِيرِ**، بر این وجه که «ما» [۱۹۸-ر] موصوله باشد، به معنی به صورت موصوله باید نوشتن. و ابو جعفر «میتة» خواند به تشدید «یا»، و این دو لغت باشد، **يُقَالُ: مَيْتٌ وَمَيْتٌ، كَسَيْدٍ وَسَيْدٍ، وَهَيْنٍ وَهَيْنٍ وَلَيْنٍ وَلَيْنٍ**، قَالَ الشَّاعِرُ وَجَمَعَ بَيْنَ اللَّغَتَيْنِ:
- لَيْسَ مِنْ مَاتَ فَاسْتَرَاحَ بِمَيْتٍ^۳ إِنَّمَا الْمَيْتُ مَيْتُ الْأَخْبَاءِ**
- و مراد به «میتة» هر جانوری است که آن را بشاید کشتن، آنگاه بنه کشتند^۴ تا بمیرد، خوردن و تصرف کردن و سایر وجوه انتفاع به او حرام است، پس به دو نوع مردار شود:
- یکی آن که: به مرگ خود بمیرد، دوم آن که: به وجهی از وجوه مرده شود از فعل آدمی، چنان کشر بکشد^۵ نه بر وجه مشروع، از آن که گلویش فرو گیرد، یا در خانه ای کند آب و علف ندهد تا بمیرد، یا به چوب و سنگ و مانند این بکشد. این جمله مردار باشد، و این حکم شامل است جمله حیوان را مگر ماهی را که اخراج او از آب تذکیتش باشد، اگر در آب بمیرد یا آب از او باز شود پس بمیرد مردار باشد، و حلال نبود الا که زنده از آب به درآرند، پس بمیرد و مذهب مالک آن است که: نباید کشتن و سرش ببردن تا حلال باشد، و اگر در آبی سرد یا گرم شود از سردی یا گرمی آب بمیرد نشاید خوردن.
- و مذهب ابوحنیفه همچونین است. و از حیوان آب جز ماهی حلال نیست، و نیز مذهب ابوحنیفه همچونین است، و مذهب شافعی خلاف این است و مذهب ابن ابی لیلی.

۱. مع: بودند.

۲. مر + ما.

۳. اساس: بقوت، با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد. ۴. مع: آنگاه بنکشتند.

۵. آج: بکشد.

و در طافی خلاف نیست فقها را، و آن آن بود که در آب بمیرد و بر سر آب آید، و اگر دام در دریا افکند یک شبانروز و آنکه برآرد^۱، بعضی مرده باشند و بعضی زنده، اگر تمیز تواند کردن نباید کردن، و اگر طریق نباشد به تمیز آن همه حلال بود. اما جنین شتر و گاو^۲ و گوسبند چون تمام خلق باشد و موی بر آورده بود، چون شکم مادر بشکافد او را مرده یابد روا بود، که کشتن مادر کشتن اوست، و این مذهب جمله فقهاست مگر ابوحنیفه که او گوید: باید که از شکم مادر زنده بیرون آید، آنکه بکشند^۳ او را تا حلال باشد.

و از فقها کس اعتبار تمام خلقی نکرد مگر مالک که در این مسأله موافق ماست. اما انتفاع به روغن مرده به هیچ حال^۴ نشاید، و حرام است. و از رسول - علیه السلام - پرسیدند که: در کشتی شاید مالیدن؟ نهی کرد و گفت: نشاید.

۱۰ اما پوست مردار بنزدیک ما حرام بود و پلید باشد و به دباغه پاک نشود، و بنزدیک فقها به دباغه پاک شود، و آنچه [۱۶۸-ب] از مردار پاک بود و حلال باشد انتفاع به او پشم است و موی و پَر^۵، چون ببرند^۶ و بنه کنند^۷ و استخوان^۸ است و دندان و سُم و سُر و هَرشه و شیر و خایه چون پوست بالاین پوشیده باشد، و چون نباشد نشاید. و بنزدیک ابوحنیفه پوست خوک به دباغه پاک نشود و بنزدیک شافعی پوست ۱۵ سگ و خوک. و بنزدیک مالک انتفاع و تصرف در چنین پوستها روا باشد مگر نماز که نشاید کردن بر او.

و مذهب لیث آن است که: پیش از دباغت بشاید فروختن چون بگوید که مردار است.

۲۰ و مالک گفت: استخوان^۹ مرده پاک نباشد و انتفاع به او روا نباشد، و به موی و پشم روا باشد. و مذهب لیث سرو و سُم پاک است و باقی نه، و شافعی استخوان^{۱۰} و

۱. مع، دب: بردارد.

۲. مع، وز، آج، لب، فق، مب، مر: گاف/ گاو.

۳. همه نسخه بدلهای بکشد.

۴. مر: وجه.

۵. مب: موی و پَر (کرک)، دیگر نسخه بدلهای موی و پَر.

۶. مع، وز: نبرند.

۷. بنه کنند/ بنکنند؛ دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیفکنند.

۸. وز، مع، دب، آج، لب، فق، مب: استخوان.

۹. وز، آج، لب، فق، مب: استخوان.

موی و پشم مرده روا ندارد انتفاع و پاک نگوید، و ابوحنیفه شیر و هژشه حلال گوید، و سُفیان توری و ابو یوسف و محمد، شیر مردار مکروه گویند برای آن که ظرفش پلید است، و نیز در هژشه همین گویند اگر مایع باشد^۱ اگر جامد باشد روا دارند. و مالک و شافعی شیر روا ندارند^۲، و لیث خایه روا ندارد.

۵ اما موش اگر^۳ در جایی میرد اگر جامد باشد پیرامن آن نباید افگندن چندان که مماستش باشد به او و باقی پاک بود، و اگر مایع بود پلید بود و نباید ریختن. و اگر روغن بود در زیر سقف نشاید در چراغ کردن^۴، و بنزدیک ابوحنیفه بیعش روا باشد، و بنزدیک شافعی روا نباشد.

۱۰ و اگر مرداری در دیگری افتد سواء اگر در حال غلیان باشد یا در حال سکون، آنچه در او باشد از مایعات نباید ریختن، و گوشت به آب بشستن^۵ تا پاک شود، و اصحاب ابوحنیفه همچونین گفتند و اوزاعی^۶. لیث گفت: اند^۷ بار نباید شستن و پس بر آتش بجوشانیدن، و ابوحنیفه فرق کرد از میان آن که در غلیان باشد یا ساکن. اگر ساکن باشد، گوشت روا بود بخوردن پس از آن که به آب شسته باشند^۸، و اگر در حال جوشیدن بود هم^۹ نباید ریختن.

۱۵ اما مُحَرَّم دوم در آیت خون است به ظاهر آیت چو^{۱۰} «لام» استغراق جنس را بود، همه خونها حرام و پلید بود جز که این آیت مخصوص است بقوله تعالی: **فَلَا آجِدُ فِيهَا أَوْحَىٰ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَيَّ طَائِعٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا...**، و فقها برای این روا داشتند گوشت و جگر با^{۱۱} آن که در او خون باشد، چه آن خون مسفوح نیست [۱۹۹-ر].

۲۰ و خونها بر سه ضرب است:

ضربی آن است که: قلیل و کثیرش پلید است، و تا ازاله نکنند نماز به روا نبود

۱. همه نسخه بدلها، بجز مرجع + و.

۲. همه نسخه بدلها: چون.

۳. مر: نشاید سوختن.

۴. آج، لب، فق، مبه، مر: نباید شستن.

۵. آج، لب، فق، مبه، مر + هم موافقتند.

۶. آج، لب، فق، مبه، مر: چند.

۷. همه نسخه بدلها: باشد.

۸. همه نسخه بدلها: همه را.

۹. مر: چه.

۱۰. همه نسخه بدلها: همه را.

۱۱. فق، مبه، مر: برای.

۱۲. سورة انعام (۶) آیه ۱۴۵.

- هم از جامه هم از اندام، و آن سه خون است: خون^۱ حیض و استحاضه و نفاس،
 و ضرب دوم: خونی است که^۲ ازالۀ قلیل و کشیرش واجب نیست از جامه
 و اندام، و آن خون کبک است و سیراشک و مانند آن از آنچه آن را خونی روان نباشد،
 و نیز خون ماهی و خون جراحی و ریشی که پیوسته از او خون آید.
 ۵ و ضرب سوم خونی است که^۳ به مقدار یرمی^۴ باشد ازالتش واجب بود و چون
 کمتر باشد واجب نبود. و آن باقی خونهاست از جمله حیوانات، و خون بینی و خون
 قُصْد و حجامت و همه را حکم این است.
 و مالک در خون مگس و ماهی خلاف کرد و گفت: واجب بود به شستن، و
 در خون بُراغیث گفت: چون بسیار بود، واجب باشد ازالتش، و شافعی این فرق نکند
 میان این خونها.
 ۱۰ و اما جگر، اگرچه در او خون بود مختلط اطلاق نام خون نکنند بر او، بل در
 عرف آن را کبِد خوانند، و از اطلاق این اسم خون نشاید دانستن^۵.
 اما مُحَرَّم سوم^۶ که در آیت است^۷ گوشت خوک است، و اگرچه در آیت ذکر
 لَحْم کرد اجماع امت است بر تحریم پیه و پی و پوست او، و نیز در نجاست او خلاف
 نکردند، خلاف در جواز انتفاع کردند به موی او. ابوحنیفه و محمد بن الحسن گفتند:
 ۱۵ روا باشد به او خَرَز^۸ کردن، و ابویوسف گفت: مکروه است، و مذهب اوزاعی باکی
 نیست، و به مذهب ما و شافعی روا نباشد.
 و بنزدیک ما فرقی نباشد میان خوک آبی و میان خوک بیشه در باب تحریم، و
 بنزدیک اصحاب ابوحنیفه همچونین است، و بنزدیک مالک و شافعی و اوزاعی و ابن
 ابی لیلی حلال گویند گوشت هر چه در دریا بود، و بعضی اصحاب شافعی آن را
 ۲۰ حِمَارِ الْمَاءِ خوانند؛ خیرآبی، و گوشتش حلال دارند. و مذهب لیث آن است که: مردم
 آبی و خوک آبی حرام است، و حکم خوک و حکم سگ در پلیدی یکی^۹ است اگر تر

۱. همه نسخه بدلها، بجز مرز چون.

۲. همه نسخه بدلها + از.

۳. همه نسخه بدلها + چون.

۴. مرز: درهمی.

۵. آج، لب، فق، مبه، مرز: گفتن.

۶. مرز: سیم.

۷. همه نسخه بدلها: گفت.

۸. مع: حلز و آج، لب، فق، مبه، مرز: حرز. ۹. همه نسخه بدلها + آن.

به جامه باز آید بیاید شستن، و اگر خشک باشد آب بر او باید زدن. و موش و وزغ و روباه و خرگوش را حکم این است بنزدیک ما، و اختلاف فقها در دگر جا گفته شود. اما مُحَرَّم چهارم آن است که: ذبیحه ای که کشته^۱ باشند نه به نام خدای. و أَهْلٌ، آئی صیت^۲. و «إِهْلَالٌ» رفع صوت بود، و هِلَالٌ از این جاست برای آن که عند رؤیت او آواز بردارند به تکبیر و دعا، و مِثُّ إِهْلَالِ الصَّبِيِّ وَاسْتِهْلَالُهُ، وَالْإِهْلَالُ بِالْحَجِّ رَفْعُ الصَّوْتِ بِالتَّلْبِيَةِ، وَقَالَ ابْنُ أَحْمَرَ [۱۹۹-پ]:

يُهْلُ بِالْفَرْقِدِ رُكْبَانُهَا كَمَا يُهْلُ الرَّكِبُ الْمُغْتَمِرُ

عبدالله عباس گفت: آن ذبایح باشد که برای اصنام کشند، و در روایتی دیگر هم از او آن باشد که مشرکان کشند، پس عند ذبح^۳ نام خدای نبرند، نام طواغیت برند، و هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَمَا ذُبِحَ عَلَى التُّصَبِ^۴...، برای آن که کافران آنچه برای اصنام کشند بر آن نام خدای نبرند، و این قول سعید جبیر است. و قتاده و مجاهد و بعضی دگر گفتند: مراد آن ذبیحه است که بر او نام خدای نبرند^۵، و این قول ربیع و حسن بصری است.

و بنزدیک أَهْلُ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ذبایح هیچ صنف از اصناف کفار از مشرکان و ملحدان و جهودان و ترسایان و گبران بنشاید خوردن، چه اگر ایشان نیز نام خدای برند^۶ بدان^۷، خدای را نشناسند، نه نام خدای موصوف به صفات کمال گفته باشند ذبیحه ایشان حلال نبود.

و بنزدیک فقها ذبایح اهل کتاب حلال باشد چون نام خدای برند بر آن، و چون نام مسیح برند ترسایان حلال نباشد، و این قول مالک و شافعی و ابوحنیفه و اصحاب اوست.

و ما بیان کردیم که در این باب اعتبار^۸ به تسمیه ایشان نیست، چه اعتبار به اعتقاد است [دگر آن که ایشان وجوب تسمیه را معتقد نه اند، و اعتبار در این باب به

۱. مع، وز گفته.

۲. مع: وصیت.

۳. مع، وز، مب: ذبایح.

۴. سورة مائده (۵) آیه ۳.

۵. آج، لب، فق: نبرند.

۶. مع: نبرند.

۷. همه نسخه بدلها: بر آن.

۸. آج + و.

اعتقاد است] ^۱ نه به گفتار، نبینی که اگر مشرک تولای ذبح کند و نام خدای برد به اجماع ذبیحه اوحرام است، و اگر مرد مؤمن لال باشد و اعتقاد دارد به وجوب تسمیه، و اگرچه تسمیه نگوید ذبیحه او حلال بود، و نیز ظاهر آیت دلیل صحت قولی ما می کند، قَوْلُهُ: وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ ^۲...، و آن «إِلَهُ» که ایشان اعتقاد کرده اند که عَزْرِيْرًا مَسِيْحًا ^۳ پسران او اند، او «اللَّهُ» نباشد بر حقیقت، پس ایشان بر حقیقت نام جز خدای برده باشند در عموم این آیت داخل باشند که: وَمَا أَهْلٌ بِهِ لِيغْيِرَ اللَّهُ. و ذبیحه ای که ترسا ^۴ بر آن نام مسیح گفته باشد، جماعتی حلال می دارند، و آن مذهب عَطَّاسْت و مَكْحُول و حَسَن بَصْرِي و شَعْبِي و سَعِيْد بن الْمُسَيَّب و اَوْزَاعِي و اَبِيْث بن سعد.

۱۰. آنکه حق تعالی چون بیان حلال و حرام بکرد و مُحَرَّمَات بر شمرد، اکنون رخصت می فرماید تا حَجْر نکرده باشد ^۵ و تخفیف کرده باشد ^۵ در تکلیف، به فضل و کرم می گوید: فَمَنْ اضْطُرَّ. عَاصِم و حَمَزَه و يَعْقُوْب و ابوعمر و خوانند: فَمَنْ اضْطُرَّ، به کسر «نون»، و همچونین در اخوات او: اِنِ افْتُلُوْا اَنْفُسَكُمْ اَوْ اُخْرِجُوْا مِنْ دِيَارِكُمْ ^۶...، برای آن که مجزوم را تحریک به کسر کنند، آنکه ساکن را عِنْدَ الْاِتِّقَاءِ الشَّاكِثِيْنَ تشبیه [۲۰۰-ر] کردند به مجزوم. و باقی قراء خوانند: «فَمَنْ اضْطُرَّ» به ضَمَّ «نون» و ضَمّه برای اتباع ضَمّه ما بعد را. و ابن مُحَيِّصٌ ادغام کند «ضاد» را در «طا»: «فَمَنْ اضْطُرَّ» و ابوجعفر خوانند: «فَمَنْ اضْطُرَّ» کسره را با «طا» دهد، چه اصل او اضْطُرَّ رُبُوْدَه است بر وزن اَفْتَعِلَ مِنَ الضَّرُوْرَةِ. و معنی آن است که: اُخْرِجْ وَالْجِيءَ، هر که را به ضرورت آرند، یعنی هر که را حال به ضرورت آید، و ضرورت او را بر آن حمل کند ^۷ که بدان جا رسد که بخواهد ^۸ مردن، آنکه او را تناول این چیزها شاید کردن ^۹ به مقدار آن که سِدِّ رَمَقِ کند، و این مذهب اهل البیت است و اَحَدُ قَوْلِي

۱. اساس: ندارد؛ یا توجه به معج و اتفاق نسخه بدلها افزوده شد.

۲. سورة انعام (۶) آیه ۱۲۱.

۳. آج، لب، فق، مب + که.

۴. آج، لب، فق، مب، مر: ترسایان.

۵. معج، دب: باشند.

۶. سورة نساء (۴) آیه ۶۶.

۷. معج: کنند.

۸. آج، لب، فق، مب، مر: باشد که بکند.

۹. وز: نخواهد.

الشَّافِعِيَّ وَاجْتِيَارَ الْمُزْنِيَّ، وَقَوْلِي دِيْكَرَ شَافِعِيٍّ رَأَى أَنَّهُ اسْتَكْرَهَ: شَائِدٌ كَمَا أَنَّ بَعْضَ بَخْوَرْدِ كَمَا سِيرَ شَوْد.

مُقَاتِلُ بْنُ حَيَّانٍ كَقَوْلِي: بِشَيْءٍ أَسْرَأَ لِقَمَةٍ نَشَائِدٌ خَوْرْدِن. مُجَاهِدٌ كَقَوْلِي: مَعْنَى «أَضْطَرَّ» أَكْرَهُ بِأَنَّ، يَعْنِي هُرَّ كَمَا رَأَى دِشْمَنِيٍّ يَأْظَالِمِيَّ أَكْرَهُ كَمَا وَمَلْجَأٌ كَرْدَانِدُ بَرِ تَنَاوُلِ شَيْءٍ مِنْ مَحْرَمَاتٍ بِهٖ أَكْرَهُ بِيَّ اخْتِيَارِ تَنَاوُلِ كَمَا أَوْ رَأَى بَرَّهُ نَبَاشِدُ.

وَمَالِكٌ وَمَشْرُوقٌ كَقَوْلِي: بَعْضُ بَخْوَرْدِ كَمَا وَمَحْكَمٌ خَمْرٌ فِي بَابِ حَكْمِ أَيْنِ شَيْءٍ هَاسِتٌ كَمَا بِاخْتِيَارِ حَرَامِ اسْتِ تَنَاوُلِ ائْدَكِ وَبِسِيَارِشِ، وَبِإِضْطْرَارِ مَقْدَارِ أُنَّ كَمَا سَيِّدُ رَمَقٌ كَمَا رَوَا بُوْدُ، وَمَالِكٌ وَشَافِعِيٌّ خِلَافَ كَرْدِنْدُ، وَكَقَوْلِي: مَضْطَرَّ رَأَى هُمُ نَشَائِدٌ بِهٖ هَيْجٌ وَجَهٌ.

أَمَّا قَوْلُهُ: «غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ» نَصَبٌ «غَيْرَ» بِرَحَالِ بَاشِدُ، وَرَوَا بُوْدُ كَمَا بِرَاسْتِنَا بُوْدُ. اَصْلُ «بَغِيٍّ» دِرْلَغَتٌ طَلَبٌ بَاشِدُ، وَدِرْلَغَتٌ مَخْصُوصٌ شَدِيدٌ بِهٖ طَلَبٌ وَ قَصْدٌ فَسَادٌ، يُقَالُ: بَغِيَ الْبُجْرُحُ إِذَا تَرَامَى إِلَى الْفَسَادِ. وَزِنَا رَأَى بَازِيْنَ جَا بَغَاءً كَوْنِدُ، قَانَ اللهُ تَعَالَى: «وَلَا تُكْرَهُوْا فِتْنَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ»^۲...، وَزَانِيَهُ رَأَى «بَغِيٍّ» كَوْنِدُ: وَمَا كَانَتْ أُمَّكِ بَغِيًّا^۳. مَرْكَزِ حَقِيْقَاتِ كَامِيُوْرِ عِلْمِ سَدِي

وَلَا عَادٍ، اَصْلُ «عُدُوَانٌ» ظَلَمٌ بُوْدُ وَ مُجَاوِزَةُ الْحَدِّ، يُقَالُ: عَدَا يَعْذُو عُدُوًا وَعَدُوًا وَعَدَاءٌ وَعَدُوَانًا إِذَا ظَلَمَ وَتَعَدَّى الْحَدَّ.

مَفْسَّرَانِ دَرِ مَعْنِيْشِ خِلَافَ كَرْدِنْدُ. مُجَاهِدٌ وَسَعِيْدٌ جُبِيْرٌ وَضَحَّاكٌ وَبِيْمَانُ كَقَوْلِي: «غَيْرَ بَاغٍ»، اَيْنِ قَاطِعٌ لِلطَّرِيْقِ^۴، خَارِجٌ عَلَى إِمَامِ الْمُسْلِمِيْنَ، نَهْ بِهٖ رَاهُ زَدَنِ بِيْرُونِ اَمْدَهٗ بَاشِدُ يَأْ تَهْ بِرِ اِمَامِ مُسْلِمَانَانِ خَوْرَجِ كَرْدَهٗ بَاشِدُ. عَادٍ ظَالِمٌ^۵ هَارِبٌ مِنْ غَرِيْمٍ، أَوْ غَبِيْدٌ اَبِيْقٍ مِنْ سَيِّدِهِ، أَوْ مُفْسِدٌ فِي الْأَرْضِ، مَرْدِيٌّ نَبَاشِدُ كَمَا اَزْ اَوَامِيَارُ بَكْرِيْخْتَهٗ بَاشِدُ. يَأْ بِنْدَهٗ اِيَّ كَمَا اَزْ خَدَاوَنْدِ كَرِيْخْتَهٗ بَاشِدُ، يَأْ بِهٖ طَلَبِ فَسَادِي رُوْدِ دَرِ زَمِيْنِ، يَأْ سَفَرِشِ مَعْصِيَّتِ بُوْدُ. بِهٖ هُرَّ وَجَهٌ كَمَا بَاشِدُ اَيْنَانِ رَأَى حَلَالِ نَبَاشِدِ ائْدَكِ وَبِسِيَارِ تَنَاوُلِ كَرْدِنْدُ،

۱. کذا: در اساس؛ دیگر نسخه بدلها: عرف که بر متن مرجع می نماید.

۲. سورة نور (۲۴) آیه ۳۳.

۳. سورة مریم (۱۹) آیه ۲۸.

۴. دب، آج، لب، فق، مب: طالع.

۵. دب، آج، لب، فق، مب: قاطع الطريق.

۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: اوامیار.

واین مذهب اهل البیت است و مذهب شافعی.

و بعضی دیگر از مفسران گفتند [۲۰۰-پ]: معنی آن است غَمْرٌ بَاغٌ، یعنی نه آن که طلب این مُحَرَّمات کند بقصد. وَلَا عَادٍ، تعدی نکند از سِدْرَتِمْق به حَدِّ شَبَع، و این قول حَسَن و قَتاده است و رَبِيع و مذهب ابوحنیفه است. چون چنین باشد، فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ؛ بر او حَرَج نباشد در خوردنش. فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ خدای تَعَالی آمرزنده و بخشاینده است، یعنی آمرزنده است آن را که این تناول کند اگرچه در حال اختیار حرام است. و رحیم است بر خَلْقان و بندگان خود، چون ایشان را رخصت داد که عند ضرورت تناول این چیزها کنند تا تلف روحشان نباشد.

و محمد جریر گفت: معنی آن است که اگر پیش از اسلام خلاف این کرده ای^۱، چون امروز توبه کردی از آن، خدای تَعَالی گذشته^۲ بیامرزد و در آینده^۳ رحمت کند، و این وجه نیکوست.

قَوْلُهُ: إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ، عبدالله عباس گفت که: این آیت در کَعْبِ أَشْرَفِ وَ كَعْبِ أَسَدِ وَمَالِكِ بْنِ الصَّيْفِ وَ حُتَيْبِ وَيَأْسِرِ ابْنَاءِ أَخْطَبِ آمد. و سبب نزول آیت آن بود که پیش از بعثت رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - اینان گفتندی عوام و سَفِله را که: نزدیک است که خدای تَعَالی پیغامبری بفرستد در مگه که^۴ او از شرب خمر و زنا و ربا نهی کند، نام او محمد:

چون خدای تَعَالی رسول را - عَلَيْهِ السَّلَام - بفرستاد، ایشان گفتند رُؤسای خود را که: همانا که آن پیغامبر است که شما گفتی. ایشان گفتند: این نه آن پیغامبر است، و وقت بعثت^۵ او در نیامد^۶ هنوز، و او مردی باشد کوتاه، از رُق چشم، آشقر، و صفات رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - بگردانیدند، و به خلاف راستی به عوام نمودند طمع در حُطام دنیا. خدای تَعَالی این آیت فرستاد که آنان که پنهان کنند آنچه خدای فرستاده است از نعت و صفت رسول خود محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مِنْ

۱. همه نسخه بدلها: اِنَّ.

۲. اساس: کرده‌ی / کردی / کرده‌ای.

۳. مر + را.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر، ویربند.

۵. همه نسخه بدلها: ندارد.

۶. همه نسخه بدلها: بعثت.

۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: نیامده.

الکتاب؛ از توریت، وَيَشْتَرُونَ بِهِ تَمَنَّا قَلِيلاً؛ و بدل کنند به آن بهای اندک، برای آن که «اِشْتَرَاء» که^۱ خریدن است در او معنی معاوضه هست که مشتری بها می دهد و متاع می ستاند، برای آن^۲ گفت: وَيَشْتَرُونَ بِهِ تَمَنَّا.

و اگر تفسیر نه چنین دهند معنی کلام مستقیم نبود، برای آن که کسی بها نخرد و متاع خرد، و لکن معنی آن است که بها^۳ عوض متاع می دهند، یعنی کتاب خدا و آنچه در اوست از بیان و نعمت و صفت رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - که پنهان می کنند به طمع حظامی اندک فانی، به آن ماند که آن می دهند و بها می ستانند. پس با کسی مانند که مبیاعت [۲۰۱-ر] و مشارات کند^۴، چه اگر این نکنند آن نستانند، چنان که مشتری که اگر بها ندهد متاع نستاند.

و برای آن «قَلِيل» خواند آن را که به اضافه با ثواب خدای قلیل باشد، اگر چه به صورت بسیار باشد و خود^۵ روا بود که از پست همتی و دونی به هر بهایی^۶ و به هر اندکی طمع کردند تا به همه انواع^۷ اندک باشد، جزای ایشان چه بود! أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا التَّارَ؛ ایشان آنانند که فردا قیامت به عقوبت آنچه امروز خورده اند از این طعمه جز آتش دوزخ نخورند، این قولی است.

معنی دگر آن است که: ایشان به این که می خورند جز چیزی نمی خورند که ایشان را به دوزخ برد، چون مآل و عاقبت این با آتش خواهد رسانید^۸، هم آن^۹ انگار که ایشان آتش می خورند، و بر قول اول فعل مستقبل باشد، و بر قول دوم فعل حال باشد. و لفظ «يَأْكُلُونَ» مضارع است، صالح بود حال و استقبال را.

آنگه هم از روی تهدید و وعید گفت: فردای قیامت خدای با ایشان سخن نگوید، و این را سه معنی باشد: یکی آن که ایشان را پایه و منزلت آن ننهد^{۱۰} که با ایشان سخن گوید تا این عبارت باشد از خساست قدر ایشان و وضع منزلت ایشان.

۱. همه نسخه بدلها + به معنی.

۲. آج + که.

۳. همه نسخه بدلها + به.

۴. همه نسخه بدلها: کنند.

۵. همه نسخه بدلها: باشد خود.

۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر + که باشد.

۷. مع: به هر نوع؛ دیگر نسخه بدلها: به همه نوع.

۸. همه نسخه بدلها: رسانیدن.

۹. همه نسخه بدلها: همانا.

۱۰. مع، وز: ننهد؛ دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندهد.

معنی دیگر آن که: سخن نگوید با ایشان سخنی که ایشان را در آن خیری^۱ و مسرت باشد چنان که با اولیای خود گوید.

معنی سوّم^۲ آن است که: با ایشان لِمَ^۳ وَكَيْفَ و تَقْرِیر و حساب نکنند، بَلْ بفرماید تا ایشان را راست به دوزخ برند.

۵ و قولى دیگر که چهارم است آن است که: این کنایست بود از سَخَط و غَضَب، چنان که یکی از ما چون بر غلام و زیر دست خود خشم گیرد با او سخن نگوید. وَلَا يُزَكِّيهِمْ؛ ایشان را تزکیه نکنند، یعنی برایشان ثنا نیکو نگوید، و ایشان را وصف نگوید^۴ به آن که ایشان نه اهل زکات و طهارت اند.

و ابو مسلم گفت: معنی آن است که ایشان را مُطَهَّر بته کنند^۵ از گناه، به معنی آن که ایشان را عفو بته کنند^۶ قولى دیگر آن است که ایشان را پاک بنکنند یعنی بنهروهند از دوزخ، و ایشان را عذابى الیم باشد یعنی مُولِم، فَعِيل به معنی مُفَعِيل است. چنان که بیان کرده شد.

۱۰ أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الصَّلَاةَ بِالْهُدَى، أَيْ اسْتَبَدَّلُوا؛ ایشان آنانند که گمراهی بدل کرده اند به راه راست، یعنی هُدًى بداده اند و ضلالت بسته، و معنی آن که این رها کرده اند و آن اختیار کرده، یعنی مسلمانی رها کرده اند و جهودی اختیار کرده، و این قول عبدالله عباس است. و ابو مسلم گفت: ره بهشت رها کرده اند و ره دوزخ گرفته، و قول اول بهتر است تا چو مکرری نباشد، با^۷ این که: وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ، چه او هم این معنی دارد [۲۰۱-پ].

۱۵ آنکه بر سبیل تعجب فرمود^۸: فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ، و این «ما»ی تعجب بود، چه صابراند ایشان بر دوزخ. و تحقیق این «ما» هر کجا امثال این باشد که آن را «ما»ی تعجب خوانند، آن^۹ است که: شَيْءٌ أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ، چنان که ما أَحْسَنَ زَيْدًا، معنی آن است که: شَيْءٌ أَحْسَنَ زَيْدًا، چیزی است که زید را نیکو کرده است

۲. مع، وز: سه ام.

۴. همه نسخه بدلها: نکند.

۶. مع، دب: و تا؛ وز: و با.

۸. همه نسخه بدلها: این.

۱. مر: چیزی از

۳. مع، وز: کم.

۵. همه نسخه بدلها: بنکنند.

۷. دب + که.

مُنْكَر که آن چیز را نمی دانند که چنین به این بدیعی از کار^۱ او باشد، تا این عبارت بود از غایت حُسن او و مبالغت در این معنی، همچنین آیت چیزی است که ایشان را صابر کرده است بر آتش دوزخ که نمی توان دانستن که آن چیست از بدیعی که آن^۲ کار هست، و این قول مُنبی است از آن که ایشان می دانند و جحود می کنند و دل بر آتش دوزخ بنهاده اند.

۵

قولی دیگر در «ما» آن است که: «ما» استفهامی است، یعنی چیست که ایشان را چنین صابر بکرده است بر آتش دوزخ؟ و معنی همان باشد که ایشان دل بر این نهاده اند.

بعضی دیگر از مفسران گفتند معنی آن است که: مَا أَجْرَاهُمْ عَلَيَّ عَمَلِ أَهْلِ النَّارِ چه دلیرند ایشان بر عمل اهل دوزخ، این قول حَسَن و قَنَادَه و رِیْع است. فَرَاءَ كَفْتُ: این لغت^۳ اهل یمن^۴ است. آنکه گفت از کِسائی شنیدم که^۵: نزدیک قاضی یمن حاضر بودم و او یکی را سوگند عرضه می کرد و خصم او می گفت: مَا أَضْبَرَكَ عَلَيَّ اللَّهُ، من گفتم: چه می گوید؟ گفتند می گوید: مَا أَجْرَأَكَ عَلَيَّ اللَّهُ؛ چه دلیری تو بر خدای!

۱۰

فُطْرِبَ كَفْتُ: مَا أَضْبَرَكَ عَلَيَّ عَمَلِ أَهْلِ النَّارِ أَيَّ مَا أَدْوَمَهُمْ عَلَيَّ، یعنی مصرانند اینان بر معصیت. و «صبر» را معنی ثبات و حبس نفس باشد، و این قول بهتر است از قولی فَرَاءَ.

۱۵

مُجَاهِد كَفْتُ: مَا أَعْمَلَهُمْ بِأَعْمَالِ أَهْلِ النَّارِ چه نیک بر دست دارند^۶ عمل دوزخیان. بهری دیگر گفتند: مَا أَبْقَاهُمْ عَلَيَّ النَّارِ چه باقی و بپای^۷ اند بر دوزخ، چنان که گویند: مَا أَضْبَرَ فُلَانًا عَلَيَّ الْبَلَاءُ وَالْحَبْسُ وَالضَّرْبُ، و این جاری مجرای مثل است، چنان که ما گوئیم: جَانِ سَكَانٍ دَارِدٌ، یعنی سخت جان است.

۲۰

۱. مج، وز، انکار. ۲. وز، دب، آج، لب، فق، مب: این؛ مر: در این.

۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: قول.

۴. مج: بهشت؛ وز: یمن؛ بانوجه به دب و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۵. همه نسخه بدلها + گفت. ۶. وز+ که.

۷. کذا: در اساس؛ مج: بپای؛ وز، دب، لب، فق، مب، مر: بنای.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ، آتَىٰ ذَٰلِكَ الْعَذَابُ؛ این عذاب برایشان برای آن است که من، کتاب، یعنی توریت به حق فرو فرستادم، ایشان اختلاف کردند در آن. آنگاه این اختلاف که گفتیم بیفگند برای آن که ذکر اختلاف خواست آمدن در عقب او که: **وَإِنَّ الدِّينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ.**

و بعضی دگر گفتند: **ذَٰلِكَ**، این عذاب برای آن است که^۱ فرستادم یعنی توریت و انجیل، ایشان پنهان باز کردند و لکن این لفظ «فَكَتَمُوهُ» بیفگند اعتماد بر آن که از پیش گفته بود: **إِنَّ الدِّينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ^۲.**

قولی دگر آن است که: این کفر و رقم کفر برایشان برای آن است که پس، «ذَٰلِكَ» اشارت بود به کفر ایشان، او مبتداست و خبر او محذوف [۲۰۲-ر] و تقدیر آن که: **ذَٰلِكَ حَاصِلٌ لَهُمْ كَافِرِينَ.**

بعضی دگر گفتند: **ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ**، آتَىٰ أَخْبَرَ^۳ فِي الْكِتَابِ بِأَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَيَمُوتُونَ عَلَىٰ كُفْرِهِمْ، این به آن است که خدای خیر داد که ایشان ایمان نیارند، و خبراً خدای از^۴ علم بود، و علم تبع معلوم باشد علی^۵ ما هُوَ به^۶، و این نیز وجهی لطیف است. *مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی*

آنگه گفت: آنان که در کتاب یعنی در توریت خلاف می‌کنند، **لَفِي شِقَاقِي.** بعضی گفتند: **لَفِي فُرْقَةٍ**؛ ایشان در فرقتی وجدایی اند دور، یعنی عظیم. و گفته اند: **لَفِي اخْتِلَافٍ**؛ ایشان در اختلاف اقوال و اهواء اند. و گفته اند: مراد به «کتاب» قرآن است، و آنان که مخالفان آنند در اختلافی اند و اقوالی متباین، یکی می‌گوید: **سِخْر** است، و یکی می‌گوید: **شِعْر** است، و یکی می‌گوید: **کِهَانَت** است، و یکی می‌گوید: **أَعْجَمِي**^۷ می‌آموزد او را، یکی می‌گوید: اساطیر اولینان^۸ است.

ابومسلم گفت: **إِنَّ الدِّينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ**، آتَىٰ اخْتَلَفُوهُ، یعنی تَوَارَثُوهُ خَلْفًا عَنْ سَلَفٍ، آنان که توریت^۹ به میراث برگرفته اند خَلَفَ از سَلَفٍ، **كَمَا قَالَ تَعَالَىٰ: إِنَّ**

۱. همه نسخه بدلها + من کتاب.

۲. سورة بقره (۲) آیه ۱۵۹.

۳. وز: اخیرنی.

۴. معج، وز: جز.

۵. معج: در.

۶. آج، مر: هویه؛ دیگر نسخه بدلها: هویه.

۷. همه نسخه بدلها: اعجمی.

۸. مر: پیشینیان. ۹. معج، وز، مر: برزئه.

فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ...، در این وجه تعسفی هست برای لفظ «فیه».
 قوی دیگر آن است: إِنَّ الدِّينَ اخْتَلَفُوا، جُهودان و ترسایانند. فِي الْكِتَابِ،
 آئی فی التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ، آئی خَالَفَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ فِي كِتَابِهِ؛ هر یکی از
 ایشان در کتاب صاحبش را خلاف کردند. جُهودان گفتند: انجیل چیزی نیست، و
 ترسایان گفتند: توریت چیزی نیست، کَمَا قَالَ تَعَالَى: وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ
 النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتْ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ...، و قاضی
 گفت: روا بود که معنی آن است که^۳ «آتوا^۴ بِخِلَافِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»؛ چیزی گفتند
 خلاف آن که خدای گفت، اِمَّا در تفسیر و اِمَّا در تاویل برای طلب فتنه. وَاللَّهُ أَعْلَمُ^۵.

آیه ۱۷۷ لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ
 وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ [۲۰۲-ب] وَعَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي
 الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَاتَّبَنَ السَّبِيلَ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ
 وَعَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ
 الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ؛ نیست نیکوی آن که فرو کنی
 رویتان به جانب آفتاب بر آمدن و آفتاب فرو شدن^۶، و لکن نیکوی آن است که
 بگردد^۷ به خدای و روز باز پسین و فریشتگان و قرآن و پیغامبران و بدهد خواسته بر
 دوستی او به خویشان^۸ و بی پدران و درویشان و رهگذریان و خواهندگان و در
 گردنها، و به^۹ پای دارد نماز^{۱۰} او بدهد زکات و وفا کنندگان به پیمانشان چون پیمان
 کنند شکیبایان^{۱۱} در سختی درویشی و وقت کارزار^{۱۲}، ایشانند که راست گفتند و
 ایشانند که پرهیزگاراند.

۱. سورة بونس (۱۰) آیه ۶.
۲. سورة بقره (۲) آیه ۱۱۳.
۳. همه نسخه بدلهای بجزوز، مر: که معنی که آن است.
۴. مع، وز: تو؛ چاپ شعرانی (۱۷/۲): قَالُوا.
۵. مر + بمراده: دب، فق، مب، مر + قَوْلُهُ تَعَالَى.
۶. مع، وز: بگروی.
۷. مع، وز: بگروی.
۸. مع، وز: بگروی.
۹. مع، وز: بگروی.
۱۰. مع، وز: بگروی.
۱۱. مع، وز: بگروی.
۱۲. مع، وز: بگروی.

آیه ۱۷۸ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرْبُ بِالْحَرْبِ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ [۲۰۳-ر] وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ ای آنان که بگرویدی نوشتند بر شما بازگشتن در کشتگان، آزاد به آزاد، و بنده به بنده، وزن به زن، هر که را عفو بکنند^۱ از برادرش^۲ چیزی پسروی به نیکویی و دادن به او به نیکویی، آن سبک باری است از خدای شما و بخشایشی هر که^۳ از اندازه درگذرد پس از آن، او را عذابی بود دردناک.

آیه ۱۷۹ وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ؛ شما را در قصاص زندگانی است ای خداوندان خرده‌ها تا همانا شما پرهیزگار شوی.

كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ؛ نوشتند بر شما چون حاضر آید یکی از شما را مرگ، اگر بگذارد مالی اندر ز برای مادر و پدر و نزدیکان به نیکویی، واجب بر پرهیزگاران [۲۰۳-پ].

آیه ۱۸۰ فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ هر که بدل کند آن را پس از آن که شنید، بزه آن بر آنان باشد که بدل کنند آن را، که خدای شنوا و داناست.

آیه ۱۸۱ فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛ هر که ترسد از اندرز کننده‌ای کژی^۴ یا بزه‌ای به اصلاح آرد میان ایشان، بزه‌ای نیست بر او که خدای آمرزنده و بخشاینده است.

- ۲۰ اهل تأویل در سبب نزول آیت خلاف کردند. حسن بصری و قتاده و ربیع گفتند: سبب نزول آیت آن بود که، جهودان در نماز روی به مغرب کردند و ترسایان به مشرق، و گفتند: برونیکوی^۵ این است که ما بر آنیم، خدای تعالی

۱. مع، وز کند.

۲. مع، ون آج، لب + او.

۳. مع، ون آج، لب + او.

۴. مع: برادرانش.

۵. آج، لب: گولی.

۵. همه نسخه بدلها: نیکویی.

تکذیب ایشان را این آیت فرستاد و باز نمود که: این بر نیست، برای آن که این منسوخ است به توجه به کعبه.

قتاده و عبدالله عباس گفتند: آیت پیش از ایجاب فرایض آمد و تحدید^۱ حدود شرع از نماز و زکات^۲، و در بدایت اسلام مرد به این قدر بار بودی که به خدای و رسول ایمان آوردی، چون خدای تعالی^۳ حدود و احکام شرع بنهاد، گفت: بر این بس نیست که جهودان و ترسایان برآیند^۴ تا حدود و احکام شرع به جای نیارند از آنچه در آیت شرح داد تا صادق و متقی و بار باشند.

حَمْزُهُ وَ حَفْصٌ خَوَانِدُ: لَيْسَ الْبِرُّ، به نصب «بر» بر آن که خبر «لَیس» باشد. وَأَنْ تُؤَلُّوا، اسم لَیس باشد. و باقی قراء خوانند: لَیس الْبِرُّ، به رفع «را» بر آن که او اسم باشد، وَأَنْ تُؤَلُّوا، به جای خبر و مانند قراءت حَمْزُهُ^۵، قَوْلُهُ تَعَالَى: مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا^۶...، وَقَوْلُهُ تَعَالَى: فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا^۷...، در باب تقدیم خبر بر اسم.

مُجَاهِدٌ وَ ضَخَاكٌ وَ عَطَاٌ وَ سُفْيَانٌ گفتند: سبب نزول آیت آن بود که مردی پیامد و رسول را - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت [۴: ۲۰۴]: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا الْبِرُّ؟ بَرِّحْهُ بِأَشَدِّ؟ خدای تعالی این آیت فرستاد، و این آنکه بود که قبله هنوز قرار نگرفته بود، و هر کجا که خواستندی روی فراز کردندی لِقَوْلِهِ تَعَالَى: فَأَيُّتِمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ^۸...، باز نمود که این قدر عبادت که شما می کنی گاه متوجه به مشرق و گاه به مغرب در باب بر کفایت نیست، گفت: لَیس الْبِرُّ أَنْ تُؤَلُّوا وَ جُوهُكُمْ^۹، «أَنْ» مع الفعل در تأویل مصدر است، و بر به «لام» تعریف معرفت^{۱۰} است و مصدر به اضافه با ضمیر، و چون دو معرفت در کلام جمع شود، تو مخیر باشی هر که را خواهی به اسم توانی کرد و هر که را خواهی به خبر، برای آن این دو قراءت بر عکس یکدیگر رواست.

۱. وزن مر: تجنید.
۲. همه نسخه بدلها: و روزه.
۳. مع، وزن برآند.
۴. مع + و.
۵. سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۵.
۶. سوره حشر (۵۹) آیه ۱۷.
۷. همه نسخه بدلها + مردم.
۸. سوره بقره (۲) آیه ۱۱۵.
۹. کذا! در اساس، فق، مر: البر.
۱۰. همه نسخه بدلها: معرف.

و «قَبَلٌ» منصوب بر ظرف است. و «مَشْرِقٌ»، جای آفتاب بر آمدن باشد. و «مَغْرِبٌ» جای فرو شدن. حق تعالی گفت: بَرٌّ نیکوی، و «بِرٌّ»، اسمی است شامل جمله طاعات را، و در احسان بیشتر به کار دارند، يَقُولُ الْعَرَبُ: بَرٌّ فِي يَمِينِهِ إِذَا صَدَقَ وَبَرٌّ بِوَالِدَيْهِ إِذَا أَحْسَنَ إِلَيْهِمَا. وَبُرْحَجُهُ، آئِي قُبَلٍ، وَحَجٌّ مَبْرُوءٌ آئِي مَقْبُولٌ. وَرَجُلٌ بَارٌّ وَبَرٌّ حَقُّ تَعَالَى گفت: مرد نیکوکار نه آن باشد که روی به آن جهات^۱ کند، وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنَ أَمَنَ بِاللَّهِ.

و اگر گویند: «بِرٌّ» مِنْ أَسْمَاءِ الْمَعَانِي است، و «مَنَ» از أسماء اشخاص است، چگونه روا باشد که این را به خبر آن کند؟ و مبتدا و خبر هر دو یکی بایند؟ گوئیم از این چند جواب گفته اند:

یکی آن که اسم را بر طریقه فعل رانده است، چنان که گویند: إِنَّمَا الْبِرُّ الَّذِي يَصِلُ رَحْمَةً، و معنی آن است که^۲: إِنَّمَا الْبِرُّ صِلَةُ الرَّحِمِ، و این قول فراء و مفضل سلمه است، وَأَنْشَدَ الْفَرَّاءُ.

لَعَمْرُكَ مَا الْفِثْيَانُ أَنْ تَنْبِتَ اللَّحْيَ وَلَكِنَّمَا الْفِثْيَانُ^۳ كَلُّ فَنِي نَدِيٍّ

معنی آن است که: مَا الْفِثْيَانُ نَبَاتُ اللَّحْيِ.

و قول دوم آن است که: مضاف از کلام بیفگند^۴ و مضاف الیه به جای آن بنهاد^۵، و تقدیر این است: وَلَكِنَّ الْبِرَّ بِرٌّ مَنَ أَمَنَ بِاللَّهِ، چنان که گفت: وَسُئِلَ الْقُرْتَبِيُّ^۶، وَجَاءَ رَبُّكَ^۷، وَقَالَ تَعَالَى: مَا خَلَقْتُكُمْ وَلَا بَعَثْتُكُمْ إِلَّا كَتَفْسٍ وَاحِدَةً^۸... آئِي إِلَّا كَخَلَقِ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، وَقَالَ الشَّاعِرُ:

كَأَنَّ عَدِيرَهُمْ بِجَنُوبِ شَلٍّ^۹ نَعَامٌ فَاقَ فِي بَلَدٍ فِئَارِ

آئِي كَأَنَّ عَدِيرَهُمْ عَدِيرٌ نَعَامٌ، وَقَالَ النَّابِغَةُ^{۱۰}:

۱. مع، وز، جهان.

۲. فق، مر، آج، لب: که صلة الرحم.

۳. همۀ نسخه بدلها: ندی.

۴. آج، لب، فق، مب، مر: بنهند.

۵. سورة فجر (۸۹) آیه ۲۲.

۶. مع + ان.

۷. آج، فق، مب، مر: بیفگند.

۸. سورة يوسف (۱۲) آیه ۸۲.

۹. سورة لقمان (۳۱) آیه ۲۸.

۱۰. کذا در اساس و مع و وز: دب: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: شلل؛ لسان العرب و چاپ شعرانی (۹۹/۲):

۱۱. همۀ نسخه بدلها + الجعدی.

سلی.

وَ كَيْفَ تُوَاصِلُ مَنْ أَضْبَعَتْ خِلَالَئُهُ كَأَبِي مَرْحَبٍ
 آئی کِخْلَالَةَ أَبِي مَرْحَبٍ، و هم از این باب است قَوْلُهُمْ: السَّخَاءُ حَاتِمٌ وَالشَّجَاعَةُ
 عَمْرُوٌّ، یعنی سخاسخای حاتم است و شجاعیت شجاعیت عمرو، و این قول قَطْرُب و
 زَجَاج است.

۵ و وجهی دیگر آن است [۲۰۴-پ] که: «بِر» گفت و مراد «بَار» است، برای
 آن که عرب چون خواهند که مبالغت کنند اسم فعل برفاعل نهند، چنان که گویند:
 رَجُلٌ صَوْمٌ وَعَدْلٌ وَزَوْرٌ وَفِظْرٌ، آئی صَائِمٌ وَعَادِلٌ وَزَائِرٌ وَمُفِظِرٌ، و این برای مبالغت کنند
 تا چنین نمایند که او خود به جملگی آن فعل است.

و وجهی دیگر آن است که: «بِر» گفت و مراد ذُوالبِر است، چنان که خُنْشَاء^۲
 گفت در وصف گاوی کوهی که بیچۀ او را صیاد بگرفته است:

تَرْتَعُ مَارْتَعَتْ حَتَّى إِذَا أَذْكَرَتْ
 آئی ذَاتُ إِقْبَالٍ وَإِذْبَارٍ

۱۵ مَنُ أَمِنَ بِاللَّهِ؛ و نیکوکار آن کس بود که ایمان دارد^۱ به خدای و صفات او، و
 در لفظ ایمان داخل باشد؛ ایمان به خدای تعالی و پیغامبران و قیامت و بعثت و نُشُور و
 کتابها و فرشتگان. و در آیت دلیل است بر بطلان قول آنان که گویند: عمل از جمله
 ایمان است، برای آن که حق تعالی ایمان از عمل جدا کرد. اول ایمان به آنچه
 واجب است که تصدیق کنند آن را بگفت، مَن قَوْلِهِ: بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ
 وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ.

۲۰ آنکه ذکر عمل صالح کرد به «واو» عطف و چیزی^۵ بر نفس خود عطف نکنند،
 باید که معطوف دگر باشد و معطوف علیه دگر، دگر آن که^۶ اگر چنان بودی که
 ایشان گفتند^۷، به منزلت آن بودی که گفتی: مَن أَمِنَ بِاللَّهِ، و: أَمِنَ بِاللَّهِ: أَمِنَ

۱. مع + اسم فعل برفاعل نهند چنان که گویند: رجل صوم وعدل، با توجه به وز و اتفاق نسخه بدلها، زاید
 می نماید.

۲. مر + شاعر.

۳. مع: بار ترعت؛ دب: ندارد؛ با توجه و ضبط وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۴. همه نسخه بدلها: آرد.

۵. وز، من خیرا دیگر نسخه بدلها: چیز.

۶. مع: آنکه.

۷. آج، لب، فق، مب، مر: گفتندی.

بِاللَّهِ، چون هریکی از نماز و زکات و صدقات و اعمال صالحه هریکی ایمان باشند، و بهری بر بهری^۱ معظوف، به هریکی یک بار تکرار ایمان باشد، و این ظاهر الفساد است، و اخباری که در این باب روایت کردند محمول بود بر کمال ایمان و فضیلت ایمان.

۵ آنکه حق تعالی^۲ پس از ایمان به خود گفت که: ایمان دارد به قیامت از بعثت و نُشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب، برای آن که این همه الطاف بود که او را به طاعت نزدیک کند و از معصیت دور کند.

وَالْمَلَائِكَةِ، «لام» اشتغراق جنس است، به جمله فریشتگان ایمان دارد که ایشان بندگان خداوند- بندگانی گرامی- چنان که گفت: بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ^۳، خلاف آن که مشرکان گفتند: ایشان دختران خداوند، و خلاف آن که جهودان گفتند: که ما دشمن جبریل ایم و بدو ایمان نداریم، تا ایمان به فریشتگانی که رسولانند در آن میان باشد و تصدیق آنچه ایشان آوردند^۴.

وَالْكِتَابِ، گفته اند: «لام» جنس است تا جمله کتابها در تحت او شود. و گفته اند: تعریف عهد است، و مراد قرآن است که ناسخ است جمله کتابها را، و کتابها به او منسوخ است.

۱۵ وَالنَّبِيِّينَ، «لام» تعریف جنس است به جمله پیغامبران. آنکه ذکر عمل صالح کرد و عبادت ابدان و اموال بگفت: وَأَتَى الْمَالَ؛ و مال بدهد، عَلِي حُبِّهِ؛ بر دوستی او.

خلاف کردند در آن که ضمیر راجع با کی است، بعضی گفتند: راجع با مال است، و «عَلِي» به معنی «مَعَ» است، چنان که گویند: فُلَانٌ عَلِيٌّ صِغَرِ سِنْتِهِ يَقُولُ الشَّعْرَ، أَي مَعَ صِغَرِ سِنْتِهِ. مال بدهد با آن که مال دوست دارد.

۲۰ و قولی دیگر آن است که: ضمیر راجع است [۲۰۵-ر] با نام خدای تعالی، أَي عَلِي حُبِّ اللَّهِ، و این هر دو وجه گفته اند فی قَوْلِهِ: وَيُطْعِمُونَ الطَّلَامَ عَلِي حُبِّهِ^۵، ...

۱. همه نسخه بدلها: وبعضی بر بعضی.

۲. سورة انبیاء (۲۱) آیه ۲۶.

۳. ووز، دب، آج، لب + اشتغراق.

۴. همه نسخه بدلها: آورند.

۵. سورة دهر (۷۶) آیه ۸.

۶. همه نسخه بدلها: جَلَّ جَلَالُهُ.

عَلَىٰ حُبِّ اللَّهِ أَوْ حُبِّ الطَّعَامِ.

ووجهی دیگر در آیت آن است که: عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ، اِنِّی عَلَی حُبِّ الْمُعْطِی ذَوِي الْقُرْبَىٰ، و معنی آیت آن بود که: مال بدهد برای محبت ایشان تا آیت مُنْسَبی بودهم از عطا دادن^۲، هم از^۳ صِلت رحم. و براین وجه ذَوِي الْقُرْبَىٰ مفعول «حُبِّ» باشد، مفعول «ایتناء» نباشد، و قولهای اول قریبتر است. ۵

ووجهی دیگر آن است: عَلَى حُبِّ الْاِیْتَاء، مال دهد با آن که دادن دوست دارد. و قول بیشتر مفسران از عبدالله عباس و عبدالله مسعود و ربیع و سیدی آن است که: راجع است با مال، و بیانش آن که عبدالله مسعود روایت کرد که رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ - گفت، چون او را پرسیدند که: اَیُّ الصَّدَقَةِ اَفْضَلُ؟ قَالَ: اَنَّ تُعْطِيَ وَآتَتْ صَاحِبِ شَحِیحٍ تَأْمَلُ الرِّغْنِ، وَیُزَوِّی^۴: تَأْمَلُ الْعَیْشَ وَتَخْشَى الْفَقْرَ فَلَا تَمَهَّلُ حَتَّىٰ اِذَا بَلَغْتَ الْخُلُقُومَ^۵ قُلْتَ لِفُلَانٍ كَذَا وَلِفُلَانٍ كَذَا، یکی پرسید که: یا رسول الله! کدام صدقه فاضلتر است؟ گفت: آن که بدهی و نوتن درست باشی و بخیل امید زندگانی داری و از درویشی ترسی رها نکنی تا جان به گلو^۶ رسد، آنگه گویی^۸: این فلان را و آن فلان را، چه در حال یأس آن رونق ندارد که در حال سعت^۹ و اختیار با تردد^{۱۰} دواعی. ۱۵

ابوالذرء روایت کند که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: مَثَلُ اَنَّ كَسْرًا بِه دَرْمَرِکٍ صَدَقَةٌ دَهْدٌ، مَثَلُ كَسْرٍ اَبْدَانٍ بِه هَدِیَّةٌ دَهْدٌ پَسْ اَزْ اَنَّ كَسْرًا سِیرْشَدَهْ بِاَشَدِّ. حَقُّ تَعَالَى شَشْ كَسْرًا ذِکْرًا كَرْدُ كَسْرًا بِه اِیْشَانْ بَدَهْدُ: اَوَّلُ خَوِیْشَانْ رَا، چَهْ صَدَقَهْ بَرَاِیْشَانْ هَمْ صَدَقَهْ بِاَشَدِّ وَ هَمْ صِلْتِ رَحْمَ، چِنَانْ كَسْرًا كَسْرًا عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصَّدَقَةُ عَلَی الْقَرَابَةِ صَدَقَةٌ وَصِلَةٌ. ۲۰

- | | |
|--|------------------------------------|
| ۱. مر + عَلَى. | ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر + و. |
| ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر + به. | ۴. مب + و. |
| ۵. آج، لب، فق، مب، مر + و. | ۶. وز: ای. |
| ۷. مر: گلو. | ۸. دب، آج، لب، فق، مر + که. |
| ۹. دب، مر: سعت صحت؛ آج، لب، فق، مب: صحت. | ۱۰. لب + و. |
| ۱۱. مر: یاد. | ۱۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر + رسول. |

و زینب زن عبدالله مسعود مالی داشت بر خویشان خود خرج می کرد. از رسول -عَلَيْهِ السَّلَام- پرسید که: مرا در این^۱ چیست؟ گفت: لَبَّيْكَ أَجْرَانِ أَجْرُ الْقِرَاءَةِ وَ أَجْرُ الصَّدَقَةِ، گفت: تو را دو مزد است، مزد خویشی و مزد صدقه.

و فاطمه بنت قیس بیامد و گفت: یا رسول الله! هفتاد دینار زر دارم، کجا خرج کنم؟ گفت: اِجْعَلِيهَا فِي قِرَائَتِكَ^۲؛ بر خویشان خود صرف کن.

و الْيَتَامَى؛ و نصیبی به یتیمان ده^۳، و یتیم آن باشد که در خردی پدرش بمیرد، و اگر چه در ظاهر آیت آن است که مال به یتیمان دهد، معنی آن است که به ولی^۴ ایشان دهد، و به آن کس که به کار ایشان قیام کند الا آنکه که^۵ مراهق بود و در او رشدی باشد و بَعْضُ الصَّلَاحِ بشناسد.

۱۰ و رسول -عَلَيْهِ السَّلَام- گفت: خَيْرُ بَيْتِكُمْ بَيْتٌ فِيهِ يَتِيمٌ يُحْسَنُ اِلَيْهِ وَ شَرُّ بَيْتِكُمْ بَيْتٌ فِيهِ يَتِيمٌ يُسَاءُ اِلَيْهِ، گفت: بهترین [۲۰۵-پ] خانه های شما خانه هایی^۶ بود که در او یتیمی بود که^۷ با او احسان کنند، و بدترین خانه های شما خانه ای است که در او یتیمی باشد که با او اساءت و بدی کنند در آن جا.

آنکه گفت: اَنَا وَ كَافِلُ الْيَتِيمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ. وَأَشَارَ بِإِصْبَعَيْهِ؛ من و تکفل کننده یتیم در بهشت همچنین باشیم، و به دو انگشت اشارت کرد. به سَبَابَهُ وَ وَسْطَى. ۱۵ ابومالک روایت کند که رسول -عَلَيْهِ السَّلَام- گفت: مَنْ ضَمَّ يَتِيمًا اِلَى طَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ حَتَّى يَسْتَفْنِي عَنْهُ وَ جَبَّتْ لَهُ الْجَنَّةُ، گفت: هر که یتیمی را با خود گیرد به طعام و شراب تا چنان شود که از او مستغنی شود، بهشت او را واجب شود.

یعقوب را گفتند: در مصر مردی است که مسکین را طعام دهد و یتیم را اکرام کند، گفت: باید که از اهل البیت ما باشد، چون بدیدند یوسف بود. -عَلَيْهِ السَّلَام-. ۲۰ وَالْمَسَاكِينَ، جمع مسکین وَ هُوَ مَفْعِلٌ مِنَ السُّكُونِ. و مسکین آن بود که از فقیر به بود، او را ضعیف^۸ حال باشد او را بُلْغَهُ اِیْ^۹ بود از عیش و کفایتش نبود، و

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر + ثواب.

۲. همه نسخه بدلها + گفت.

۳. همه نسخه بدلها: دهد.

۴. مع، وز تولى.

۵. همه نسخه بدلها: آن که.

۶. همه نسخه بدلها: خانه ای.

۷. همه نسخه بدلها + در آن جا.

۸. همه نسخه بدلها: ضعف.

۹. مر: بلغت.

گفته اند: مسکین آن باشد که اگر چه محتاج بود از مردم چیزی نخواهد، و در خبر است که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: لَيْسَ الْمِسْكِينُ بِالْقَلَوَاتِ وَلَا بِالَّذِي يَرُدُّهُ الثَّمَرَةُ وَالْتَمْرَتَانِ وَاللُّقْمَةُ وَاللُّقْمَانِ إِنَّمَا الْمِسْكِينُ الضَّعِيفُ الَّذِي لَا يَسْأَلُ النَّاسَ وَلَا يُفْقَنُ لَهُ فَيَتَصَدَّقَ عَلَيْهِ، گفت: مسکین نه این درویش گردنده باشد که او را باز گرداند یک خرما یا دو^۱ و یک لقمه یا دو^۲ و لکن^۳ مسکین ضعیفی باشد که از مردم^۴ چیزی نخواهد و نداند خواستن، مردم او را نشناسند تا بر او صدقه کنند.

آنکه گفت: اگر خواهی این آیت بخوانی: يَخْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا...، و از این جاء رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - از خدای فقر نخواست، مسکنت خواست في قوله - عَلَيْهِ السَّلَام -: أَحْسِنِي^۵ مِسْكِينًا وَأَمْسِنِي مِسْكِينًا^۶ وَأَحْسُرْنِي فِي زُفْرَةِ الْمَسَاكِينِ، یکی از جمله زنانش گفت: یا رسول الله! چرا چنین می گویی؟ گفت: برای آن که ایشان پیش از توانگران به بهشت شوند به چهل سال.

آنکه گفت: نگر تا مسکین را زجر نکنی، و اگر چیزی خواهد ردش نکنی و اگر^۷ به نیم خرما باشد مساکین^۸ را دوست دار^۹ و به خویشتن نزدیک دار^{۱۰} تا خدای تعالی تو را به رحمت خویش^{۱۱} نزدیک کند.

و عبدالله عمر روایت کند از رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - که او گفت: روز قیامت منادی از قیل رب العیزه ندا کند: کجا اند آنان که فقرا و مساکین را اکرام کردند در دنیا؟ به بهشت روید، امروز بر شما خوفی نیست و حزنی^{۱۲}! کجا اند آنان که بیمار بررسی^{۱۳} و درویش داری کردند در دنیا؟ ایشان را بیارند و بر منبرهای نور بنشانند

۱. مب + خرما.

۲. مب + لقمه.

۳. وز، دب، آج، لب، فق: و آتما + مب: بدرستی که مر: اقا. ۴. همه نسخه بدلها: مردمان.

۵. سورة بقره (۲) آیه ۲۷۳. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: است که.

۷. مع: اَللّٰهُمَّ احْسِنِيْ؛ دیگر نسخه بدلها: اللّٰهُمَّ احْسِنِيْ. ۸. مر: غنياً.

۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر: چه. ۱۰. همه نسخه بدلها: مسکین.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز مر: داری. ۱۲. دب، آج، لب، مب، مر: داری.

۱۳. مع: خویشتن؛ مب: خود. ۱۴. دب: حرجی؛ مب: ونه حزنی.

۱۵. دب، آج، لب، مر: بیمار پرستی؛ مب: بیمار داری.

[۲۰۶-ر] و مردمان در حساب باشند.

وَأَبْنِ السَّبِيلِ، مفسران در آن خلاف کردند. عبدالله عباس وقتاده گفتند: مهمان است. عبدالله عباس گفت: او سه روز مهمان باشد؛ چه حق ضیافت سه روز است، آنچه بالای آن بود از باب معروف است، و هر معروفی صدقه بود. و رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ. و رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: مهمان چون درآید با روزی خود آید، و چون برود گناه صاحبش با خود^۲ ببرد، یعنی خدای تعالی آن طعام که او را داده باشد کفارت گناه میزبانش کند.

مجاهد و ربیع گفتند: مراد رهگذری است مرد مسافر، و برای آنش «ابن

- ۱۰ السَّبِيلِ^۳» خوانند که ملازم راه بود و بر سر راه بود، چنان که مرغ آبی را «ابن الماء» خوانند، و مرد مُعْتَمِر را «ابن الدُّنْيَا»^۴، و قَالَ ذُو الرِّمَّةِ:

وَزِدْتُ اغْتِسَافاً وَالثَّرْتَا كَأَنَّهَا عَلَى قِمَّةِ الرَّأْسِ ابْنُ مَاءٍ مُخَلِّقٌ

و گفته اند: مُنْقَطِعٌ به را می خواهند که راه زده باشند بر او و مالش برده.

وَالسَّائِلِينَ؛ خواهند گان، در ویشانی که به جای^۵ سؤال باشند.

- ۱۵ رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: لِلْسَّائِلِ حَقٌّ وَإِنْ جَاءَ عَلِيٌّ قَرَسٌ؛ سائل را حق است و اگر چه بر اسب آید.

و در خبر است که: سائلی یک روز سؤال می کرد، حسین بن علی

- عَلَيْهِمَا السَّلَام - گفت: دانی تا چه می گویند؟ گفتند: نه، یَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. گفت،

می گوید: من رسول ترازوی^۶ شما ام اگر خیری^۷ بدهید از شما بگیرم و آن جا برم، و

- ۲۰ إِلَّا دَسْتُ تَهِيَّ أَنْ جَا رُومَ. و رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: لَا تَرُدُّوا السَّائِلَ وَلَوْ بِظُلْفٍ مُحَرَّقٍ^۸، گفت: سائل^۹ را رد مکنید^{۱۰} و اگر به سُم گوسپندی سوخته باشد. و رسول

۱. مع، وز: دارند. ۲. فق: صاحب خانه را.

۳. دب: وابن السبيل.

۴. همۀ نسخه بدلها + گویند.

۵. مع، لب: در. ۶. مع، لب، فق، مپ، مر: به حال.

۷. دب: رسول قرارگاه؛ آج، لب: رسول تراز؛ مپ: رسول؛ مر: رسول فرا.

۸. همۀ نسخه بدلها: چیزی. ۹. آج، لب، فق، مر: محرقا.

۱۰. مع: سائلی. ۱۱. مر: محروم مکتبید.

- علیه السلام - گفت: لَوْلَا أَنَّ السُّؤَالَ يَكْذِبُونَ مَا قُدِّسَ مَنْ رَدَّهُمْ^۲؛ اگر نه آنستی که سائلان دروغ می‌گویند، توفیق ندادندی آن^۳ را که ایشان را رد کردی، و اگر سائل را هیچ حقی نیست جز آن که^۴ کشف حال خود کند در پیش تو و آبروی خود بریزد و در مقام مذلت بایستد خود کفایت است^۵.

۵ در خبر است که: یک روز اعرابی آمد تا بر امیرالمؤمنین^۶ - علیه السلام - سؤال کند. امیرالمؤمنین گفت: یا اعرابی! چیزی دانی^۷ نوشتن؟ گفت: آری. گفت: أَكْتُبُ حَاجَتَكَ عَلَى الْأَرْضِ لِيَلَّا أَرَى دُلَّ السُّؤَالِ فِي وَجْهِكَ؛ حاجت خود بر زمین بنویس به چیزی و سؤال مکن تا مرا دُلَّ سؤال در روی تو نباید دیدن، و هر عطا^۸ که از پس سؤال بود به بهای آبروی سائل بر نیاید، چنان که شاعر گوید:

مَا اغْتَاضَ بِإِذْكَ وَجْهِهِ بِسُؤَالِهِ ۱۰
وَإِذَا السُّؤَالُ مَعَ السُّؤَالِ وَرَزَقَهُ
وَإِذَا ابْتُلِيَتْ بِبَدَلٍ وَجْهِكَ سَائِلًا
إِنَّ الْكَرِيمَ إِذَا حَبَاكَ بِمَوْعِدٍ
عَوَّضًا وَلَوْ نَالَ السِّغْنَى بِسُؤَالٍ
[۲۰۶-ب] رَحِيحُ السُّؤَالِ وَخَفَّ كُلُّ نَوَالٍ
فَأَبْدَلَهُ لِلْمُسْكِرِمِ الْمِفْضَالِ
أَعْطَاكَ سَلِيًّا بِغَيْرِ مَطَالٍ

۱۵ وَفِي الرَّقَابِ، مفسران خلاف کردند. بعضی گفتند: مراد بندگانند که در رنج و سختی باشند کسی ایشان را بخرد و آزاد کند، و این قول سعید جبیر وقتاده است. و در خبر است که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او بنده ای آزاد کند خدای تعالی به هر عضوی از او عضوی از این^۹ از آتش دوزخ آزاد کند. و قول بیشتر مفسران بر آن است که: مراد مکاتبانند که خویشان را باز^{۱۱} خریده باشند و بها نداده یا تمام نداده، ایشان را یاری باید دادن بر قکاک گردنشان^{۱۲} از بند بندگی، و از زکات نیز نصیبی به ایشان باید دادن چنان که در آیت زکات هست. ۲۰

۱. همه نسخه بدلها: ندارد.

۲. همه نسخه بدلها + گفت.

۳. دب: او.

۴. مع، وز: چنان که.

۵. همه نسخه بدلها: بودی.

۶. آج، فق، مر + علی.

۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: توانی.

۸. فق: و نیز عطائی؛ دیگر نسخه بدلها: و نیز عطا.

۹. وز: باشد.

۱۰. دب، آج، فق، مر: ازتن او؛ مب: از آن مولای.

۱۱. مر: خلاص گردنشان.

۱۲. مع، وز: به آن.

عبدالرحمن بن سهیل بن حنیف^۱ روایت کند از رسول - علیه السلام - که گفت: هر که او مکاتبی را یاری دهد بر آن که گردن خود آزاد کند، یا غازی را در آتش^۲، یا مجاهدی را در سبیل خدای تعالی، حق تعالی سایه کند او را در سایه یش آن روز که سایه نباشد إلا سایه او.

۵ برآء بن عازب روایت کند که: اعرابی بنزدیک رسول آمد^۳، گفت: یا رسول الله! مرا عملی^۴ آموز که مرا به بهشت^۵ رساند. رسول - علیه السلام - گفت: خطبه کوتاه کردی، و لکن سوال پهن^۶ کردی، گفت: آَعْتِقِ النَّسَمَةَ وَفَكَ الرَّقَبَةَ؛ عِثِقِ نَسَمَهُ وَفَكَأَكِ رَقَبَهُ کاربند. گفت: یا رسول الله! نه هر دو یکی باشد؟ گفت: عِثِقِ نَسَمَهُ آن بود که بنده^۷ آزاد کنی، و فَكَأَكِ رَقَبَهُ آن بود که یاری کنی کسی را تا گردن خود آزاد کند از بندگی.

۱۰ اکنون خلاف کردند که مال به اینان دادن که در آیت فرمود، زکات است یا بیرون زکات. سُدی و شَعْبی گفتند: بیرون زکات است، برای آن که ذکر زکات هم در این آیت هست، في قَوْلِهِ^۸: وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ، اگر این بر زکات حمل کنند تکرار باشد، و این وجهی نیک است، اما بر آن وجه که جماعتی گفتند که: این بیرون زکات است، و این هم واجب است، خلاف اجماع باشد، و در آیت بیش از این نیست که: وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ، إِلَى قَوْلِهِ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ، این «ایتاء» مال از جمله «بِر» شمرده، و «بِر» هم^۹ بر واجب آید و هم بر سنت، و حملش بر سنت کردن اولیتر بود.

و حسن بصری گفت: مراد به این زکات فریضه است، برای آن که بعضی از این مذکوران مستحق^{۱۰} زکاتند [۲۰۷-ر] في قَوْلِهِ: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ^{۱۱} الآية. و این وجه ضعیف است برای سه وجه را:

۱. همه نسخه بدلها: عبدالرحمن بن سهل بن حنیف.

۲. تب: یاری دهد به آلت حرب و سلاح.

۳. دب، آج، لب: بنزدیک آمد رسول را.

۴. مر: علمی.

۵. آج، لب، فق، مب: که به بهشت.

۶. دب، آج، لب، فق، مب: بهمت؛ مر: بهتر.

۷. همه نسخه بدلها: برده.

۸. همه نسخه بدلها: تعالی.

۹. مب، مر: بر همه.

۱۰. همه نسخه بدلها: مستحقان.

۱۱. سورة توبه (۹) آیه ۶۰.

یکی آن که : این دو آیت مطابق نیستند^۱، دگر آن که: تکرار باشد، سیم آن که: ممتنع نبود که در آیت زکات بر وجوب باشد به اجماع، و در این آیت بر ندب باشد هم بر اجماع، و آن که روایت کردند که: **فِي الْمَالِ حَقٌّ يَسْوَى الزَّكَاةِ**، **قَالَ**^۲ **رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَتَلَاهُ فِيهِ الْآيَةَ، وَأَنكَه**^۳ گفت: در شتر، بیرون زکات حقهایی هست، چون از آن پرسیدند، گفت: **إِظْرَاقٌ فَحْلِهَا وَأَعَارَةٌ ظَهْرُهَا وَمَنْبِخَةٌ**^۴ **سَمِينَهَا**، گفت: آن که فحلش بدهد برای گشن^۵ و کسی که به عاریت بخواهد بر نشستن را^۶ و شتر شیردار بدهد روزی چند تا درویشان به شیرش منتفع شوند، این دلیل وجوب نکند، چه لفظ حق هم در واجب هم درست به کار دارند.

دگر این خبر که روایت کردند، که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: **نَسَخْتُ الزَّكَاةَ كُلَّ صَدَقَةٍ**، معنی آن است که: وجوب زکات^۷ وجوب صدقاتی که پیش از زکات بود منسوخ کرد، و اجماع امت است که زکات استحباب و ندبی صدقه منسوخ نکرد، پس این جمله دلیل است بر آن که این دادن بیرون زکات است و واجب نیست.

و اما گمان آنان که پنداشتند که هر چه در این آیت هست واجب است، این گمانی باشد بی حجت و دعوی بی بینه، برای آن که اجماع است که بیرون از زکات کسی را بنده خریدن و آزاد کردن، و مکاتب را معاونت کردن، و چیزی به فقیر و مسکین دادن، نه بر وجه زکات و مهمانداری کردن، این هیچ واجب نیست، پس این دعوی را وجهی نبود.

قَوْلُهُ: وَأَقَامَ الصَّلَاةَ، «لام» جنس است، مشتمل بود بر^۸ واجب^۹ و مندوب^{۱۰}، و اسم «صَلَاةَ» شامل^{۱۱} بود و متناول هم^{۱۲} فریضه را و هم سنت را. اما زکات اگرچه

۱. مع: نیست. ۲. فح: مر: قال. ۳. وز: لب، فح: مب، مر: آنکه.

۴. آج، لب، فح: مب: سبحة؛ آج در حاشیه و به خط مرحوم بهار آمده است: در حدیث مبارکه این دو کلمه «وسبحة سمینها» کویا غلط است و معنی ندارد و از قرار ترجمه حدیث شاید چنین باشد که: وسمحة لپنها. حرره **مَلِكُ الشَّرَاهِ غَفَرَةَ.**

۵. مع: کشف؛ آج: آبستی؛ لب، فح: مب، مر: کشتن؛ باتوجه به نسخه وز تصحیح شد.

۶. همه نسخه بدلها: بدهد. ۷. مع: وز: با تکرار «زکات».

۸. دب، آج، لب، فح: مب، مر: آن که. ۹. دب، آج، لب، فح: مب، مر: بود.

۱۰. دب، آج، لب، فح: مب، مر: واجب. ۱۱. وز: ندارد.

- «لام» در او تعریف جنس راست، بر حدّ آن که در صلوات هست، و لکن اسم زکات در شرع جز بر فریضه نیفتد^۱ - و در تفسیر این در جای خود برفت.
- آنکه حق تعالی گفت: **وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ**، مدح کرد آنان را که به عهد وفا کنند. و «واو» عطف است علی قولیه: **مَنْ أَمَنَ**، و اگر چه «أَمَنَ» موحد است، لفظ «مَنْ» صالح است واحد و جمع را، یک بار از او کنایت بر واحد کنند و یک بار به جمع چنان که قدیم تعالی گفت: **وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ**... و قول کوفیان که گفتند: رفع علی المنح است وجهی ندارد، و تقدیر چنین باشد^۲: **وَلَكِنَّ الْبَارِئِينَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا**، يُقَالُ: **وَفِي بَعْدِهِ وَآوْفَى لُغْتَانِ**، و لُغْتِ أَهْلِ حِجَازٍ **أَوْفَى** است، و در قرآن بیشتر این آمد [۲۰۷-پ] **مِنْ قَوْلِهِ: أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**...، **وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ**...، **وَيُوفُونَ بِالنَّذْرِ**...، و وجوه و اقسام عهد گفته شد، و این جا مراد عقد است و میثاق و نذر و سوگند، از آن که در شرع واجب است به آن وفا کردن یا مستحب و مَسْنُون^۳ برای آن که مورد آیت بر سبیل مدح است، و مدح بر فعل واجب و مندوب باشد، و عهدی و بیعتی که با رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - کردند در این باب داخل بود، و خدای - جَلَّ جَلَالُهُ - چنان که مدح کرد وفا کننده به عهد را، ذم کرد، آنان را که عهد بشکافند و به عهد وفا نکنند **فِي قَوْلِهِ: الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ**...، **وَفِي قَوْلِهِ: وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ**... **الآيَةَ إِلَى قَوْلِهِ: وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ**! آنکه گفت: من تو را از عهد بخوام^۴ ا پرسیدن **فِي قَوْلِهِ: إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا**!
- ۲۰ پس باز نمود که تو مأموری به وفای عهد **فِي قَوْلِهِ: وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا**

۱. معج، وز: نیفتد.

۲. لب + که.

۳. سوره نحل (۱۶) آیه ۹۱.

۴. آج، لب، فق، عب، منون؛ چاپ شعرانی (۲۵/۲): مندوب. ۸. سوره بقره (۲) آیه ۲۷.

۹. سوره توبه (۹) آیه ۷۵.

۱۰. سوره توبه (۹) آیه ۷۶.

۱۱. معج، وز آج: نخواهم.

۱۲. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۴.

عَاهَدْتُمْ^۱.

آنکه گفت: به عهد من وفا کن تا^۲ به عهد تو وفا کنم فی قَوْلِهِ: أَوْفُوا بِعَهْدِي

أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ^۳.

آنکه باز نمود که مرا مردانی هستند که به عهد وفا کنند فی قَوْلِهِ: رِجَالٌ صَدَقُوا

مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ^۴.

آنکه گفت: از من وفادارتر به عهد که باشد؟ فی قَوْلِهِ: وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنْ

اللَّهِ^۵.

آنکه خلیل خود را به وفای عهد بستود فی قَوْلِهِ: وَأَبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ^۶، آنکه

امیرالمؤمنین - علی را به وفا به نذر بستود فی قَوْلِهِ: يُوفُونَ بِالنَّذْرِ^۷.

آنکه مؤمنانی را که به عهد وفا کنند بستود فی قَوْلِهِ: بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ

وَأَتَّقَىٰ^۸.

آنکه تخصیص کرد جماعتی را که موصوفند به صفات کمال ایمان و از جمله

آن وفای به عهد فی هَذِهِ الْآيَةِ بِقَوْلِهِ: وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا...، مدح کرد در

این آیت آنان را که به عهد وفا کنند، اگر عهد با خدای کنند و اگر با یکدیگر، و چون

وعدده دهند^۹ انجامز کنند^{۱۰}، و چون سوگند خورند به راست کنند، و چون نذر کنند به

جای آرند، و چون گویند راست گویند، و چون امانت به ایشان دهند ادا کنند و

خیانت نکنند.

و آنس روایت کند از رسول - علیه السلام - که او گفت: لَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ،

گفت: ایمان نباشد آن را که امانت نباشد^{۱۱}! وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ؛ و دین نباشد او

را که^{۱۲} عهد نباشد.

۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۹۱. ۲. دب، آج، لب، فق، مر + من.

۳. سوره بقره (۲) آیه ۴۰. ۴. سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳.

۵. سوره توبه (۹) آیه ۱۱۱. ۶. سوره نجم (۵۳) آیه ۳۷.

۷. سوره دهر (۷۶) آیه ۷. ۸. سوره آل عمران (۳) آیه ۷۶.

۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر: وعده کنند.

۱۰. دب، آج، لب، فق، مب: آنچه آن کنند؛ مر: به جای آرند. ۱۱. مر: نداشته باشد.

۱۲. مچ، وز، دب، آج، لب، فق: نباشد آن را که او را؛ مب، مر: نباشد آن را که.

و ابُوهُرَيْرَةَ روايت کند از رسول - عليه السلام - که او گفت: خدای - جَلَّ جَلالُهُ - گفت: سه کس آیند^۱ که من خصم ایشانم، و هر کس را که^۲ خصم او باشم مقهور بود: مردی که با من عهدهی کند پس عَدْر کند به آن عهده، و مردی که آزادی را بفروشد و بهای او بخورد، و مردی که مزدوری را به مزد بستاند و مزدش ندهد نزدیک^۳ فراغ او از عمل.

۵

وَالصَّابِرِينَ، «واو» عطف است [۲۰۸-ر]، و در نصب او چند وجه گفتند: بیشتر نحویان گفتند: نصب بر مدح است، و تحقیق او آن بود که نصب او به اضرار فعلی باشد، کاتّه^۴ قال أَغْنِي بِمَا قُلْتُ وَمَا وَصَفْتُ الصَّابِرِينَ. این ابیات ابو عبیده آورد در این باب:

۱۰ لَا يُبْعَدُنْ قَوْمِي الَّذِينَ هُمْ
السَّازِلِينَ بِكُلِّ مُفْتَرِكٍ
وَالظَّالِمِينَ مَعَاوِدَ الْأُزْرِ
وَأَقْفَهُ الْجُرُورِ
و عرب چنان که نصب بر مدح کنند، نصب بر ذم کنند، كما قال^۷ تَعَالَى:
مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثَقُفُوا^۸... و چنان که وَأَمْرَانَهُ حَمَالَةَ الْحَطَبِ^۹. في قِرَاءَةٍ مِّنْ نَّصْبٍ، و
قال عُرْوَةُ بْنُ الْوَرْدِ:

۱۵ سَقَوْنِي الْخَمْرَ ثُمَّ تَكْتَفُونِي
عُدَاةَ اللَّهِ مِنْ كَذِبٍ وَزُورٍ
و از جمله نصب بر مدح، قول لیبید است:
نَحْنُ بَنِي أُمِّ الْبُنَيْنِ الْأَزْبَعَةُ
الضَّارِبِينَ الْهَامَ نَحْتُ الْخَيْضَةَ
و قول دیگری:

نَحْنُ بَنِي ضَبَّةَ أَصْحَابِ الْجَمَلِ

۱. کذا: در اساس: مع، وز: آند؛ دیگر نسخه بدلها: اند. ۲. همه نسخه بدلها + من.

۳. مب: بعد از آن که؛ دیگر نسخه بدلها: عند.

۴. مع، وز: وصف.

۵. مع، وز: وصف.

۶. مع: المداوة.

۷. آج، لب، فق، مب، مر + الله.

۸. سورة قسده (۱۱۱) آیه ۴.

۹. مع: النبین؛ شاهد در لسان العرب (ذیل: خضع) چنین آمده است:

نَحْنُ بَنُو أُمِّ الْبُنَيْنِ الْأَزْبَعَةُ
وَنَحْنُ خَيْشَرُ عَامِرِ بْنِ صَفْصَفَةَ
الْمُطْعَمُونَ الْجَفَّةَ الْمُتَعَدِّقَةَ
الضَّارِبُونَ الْهَامَ نَحْتُ الْخَيْضَةَ

وَكَيْسَانِي كَافَّةً: مفعول دوم. وَأَتَى الْمَالَ، «واو» عطف است گفت بر ذَوِي الْقُرْبَى، كَأَنَّهُ قَالَ: وَأَتَى الْمَالَ هَوْلًا الْمَذْكُورِينَ وَالصَّابِرِينَ، واین وجه نیک نیست^۱ برای آن که آیت در مدح دهندگان آمد، نه در مدح ستانندگان^۲.

آنکه^۳ حق تعالی صبر بر شداید را بر سه نوع بنهاد، گفت: آنان که صبر کنند فِي الْبَأْسَاءِ، أَي فِي الْفَقْرِ وَالْجُوعِ وَسُوءِ الْحَالِ، یعنی بر درویشی و تنگدستی و گرسنگی، وَالضَّرَاءِ، یعنی، الْمَرَضِ وَأَنْوَاعِ السَّقَمِ وَالْبَلِيَّاتِ، بر بیماری^۴ و انواع ابتلا به بلا. وَحِينَ الْبَأْسِ، یعنی وَقْتُ الْحَرْبِ، این دو نوع صبر ضروری^۵ است و آن یکی اختیاری، آن که بر آن دوگانه صبر نکند دست او جز به جَزَعٍ نرسد^۶، سود ندارد^۷، و آن که بر این صبر نکند آن باشد که ثبات نکند و بگریزد.

عبدالله عباس گفت: فِي الْبَأْسَاءِ؛ فِي الشَّدَقَةِ، وَالضَّرَاءِ؛ الزَّمَانَةِ. گفت: «بأساء» و «بؤس» شدت است، و «ضراء» زمانت است، یعنی بر جای مانده باشد از بی پایی.

اما صبر بر فقر هم از جمله جهاد است: جهاد با نفس و جهاد با شیطان. اما نفس او را مطالبت کند به شهوات، و اما شیطان امر کند او را به غویات. چون دست بر هر دو فشانند جهاد کرده باشد.

در حکایات الصالحین هست که: فتح موصلی شبی در خانه آمد، در خانه او نه نان بود نه آب بود نه چراغ بود. نماز بکرد و سر بر زمین نهاد در سجده شکر^۸ گریستن گرفت^۹ و می گفت: بار خدایا! مرا به بی طعامی ابتلا کردی، و در تاریکی بی چراغ بنشاندی. بار خدایا! من این درجه به کدام عمل یافتم؟ و من خویشتن را این پایه نمی دانم، که شاید که تو با من این کنی که این پایه اولیاست، و من این پایه ندارم. این همانا از آداب امیر المؤمنین - علی - علیه السلام - گرفته باشد که او روزی بگذشت، جماعتی را دید تن درست جوان در گوشه [۲۰۸-پ] مسجدی نشسته و هر

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: است.
 ۲. مج، وز، دب، لب، فق، مر: شماری.
 ۳. همه نسخه بدلها + و جزع.
 ۴. دب، آج، لب، فق، مر: است.
 ۵. همه نسخه بدلها + و جزع.
 ۶. همه نسخه بدلها + و جزع.
 ۷. همه نسخه بدلها + و جزع.
 ۸. دب، آج، لب، فق، مر: است.
 ۹. همه نسخه بدلها + و جزع.

یکی پوستین^۱ مسلمانی پیش گرفته، ایشان را گفت: شما چه مردمانید؟ گفتند: نَحْرُ الْمُتَوَكِّلَةِ^۲، گفتند: ما فرقتی متوکلانیم. گفت: لَا بَلْ أَنْتُمْ الْمُتَاكِلَةُ^۳؛ شما جماعتی بسیار خوارانید^۴. پس اگر شما متوکلید، حقیقت توکل شما تا کجا رسید؟ ایشان گفتند: إِذَا وَجَدْنَا أَكْلَنَا وَإِذَا أَفْقَدْنَا صَبْرَنَا؛ چون یابیم بخوریم و چون نیابیم صبر کنیم. گفت: هَكَذَا تَفْعَلُ الْكِلَابُ عِنْدَنَا^۵؛ سگان محلت ما هم چنین کنند. گفتند^۶: چون باید کردن؟ گفت: چنان که ما کنیم. گفتند^۷: چگونه کسی؟ گفت: إِذَا وَجَدْنَا بَدَلْنَا وَإِذَا فَقَدْنَا شَكَرْنَا؛ چون یابیم بدهیم و چون نیابیم شکر کنیم.

عبدالله عباس روایت کند که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: فردا قیامت که خلائق را در صَعِيدِ سیاست بدارند، منادیی از قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ ندا کند که: کجا اند درویشان؟ آن گدایان متجمل [و آن درویشان متحمل]^۸ جواب دهند. حق تعالی گوید: اینان را نزدیک درآرید^۹. ایشان را بیارند^{۱۰} تا به حجابی آرند که در آن حجاب إِلَّا مَقْرَبَانَ نروند.

آنکه حق تعالی به خودی خود با ایشان خطاب کند، گوید: بندگان من! در^{۱۱} دنیا دنیا را از شما منع کردم^{۱۲}. صبر کردید. گویند: بار خدایا! تو عالمتری، چنین بود. آنکه چون کسی که از کسی عذر خواهد از ایشان عذر خواهد، گوید: بندگان من! برای کرامت شما کردم، نه هوان شما. امروز بروید، به صفهای قیامت روید، و هر^{۱۳} که شما را لقمه ای^{۱۴} داد یا شربه ای^{۱۵} داد، دست او بگیرید، او را با خود به بهشت برید که شفاعت شما در حق او^{۱۶} مقبول است. ایشان بیایند و خلقی عظیم را

۱. مر: هریک پوستانی.

۲. اسام: به صورت «الْمُتَوَكِّلَةُ» هُم خوانده می شود.

۳. همه نسخه بدانها: خورانید.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر + گفت.

۵. مر + پس.

۶. مر + شما.

۷. همه نسخه بدانها بجز وزن بیاورند.

۸. مر: کردند.

۹. مر + دار.

۱۰. همه نسخه بدانها + کس.

۱۱. فق، مب: شربت آبی.

۱۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: ایشان.

۱۳. مر + نانی.

۱۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: ایشان.

۱۵. مر + نانی.

دست گیرند و به بهشت برند.

و در خبر است که: إِذَا رَأَيْتَ الْغِنَىٰ مُقْبِلًا عَلَيْكَ فَقُلْ ذَنْبٌ^۱ عَجَلَتْ عُقُوبَتُهُ
وَإِذَا رَأَيْتَ الْفَقْرَ^۲ مُقْبِلًا عَلَيْكَ فَقُلْ مَرْحَبًا بِشِعَارِ الصَّالِحِينَ؛ چون توانگری بینی که
روی به تونهد، بگو گناهی کرده ام که عقوبت آن تعجیل کردند، و چون درویشی
بینی که روی به تو دارد بگو مرحبا به شعار صالحان. و شعرا بسیار گفته اند در تفضیل
درویشی بر توانگری^۳، مِثْلُهَا قَوْلُ الشَّاعِرِ:

دَلِيلُكَ أَنَّ الْفَقْرَ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَىٰ
لِقَاءُكَ^۴ مَخْلُوفًا^۵ عَصَىٰ اللَّهُ لِلْغِنَىٰ^۶
وَلَأَبَىٰ الْعَتَاهِيَّةَ:

تَسَلَّ فَإِنَّ الْفَقْرَ يُرْجَىٰ لَهُ الْغِنَىٰ
أَلَمْ تَرَ أَنَّ السَّبْحَ يَنْضُبُ مَاءُوهُ
وَلَسْتُ بِنَظَارٍ إِلَىٰ جَانِبِ الْغِنَىٰ
وَإِنِّي لَصَبَّارٌ عَلَىٰ مَا يَسُوؤُنِي

وَأَنَّ الْغِنَىٰ يُخْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْفَقْرِ
وَيَأْتِي عَلَىٰ حَيْثَانِيهِ تُوْبُ الدَّهْرِ^۷
إِذَا كَانَتِ الْعَلْيَاءُ فِي جَانِبِ الْفَقْرِ
وَخَشْبُكَ أَنَّ اللَّهَ أَنَسَىٰ عَلَى الصَّبْرِ
مِنَ الْمَالِ ثَنِي النَّاسِ عَنِّي وَعَنْ أَمْرِي [۲۰۹-ر]
لَهَا قَسْلُكَ بَيْنَ الشَّجَرَةِ وَالنَّسْرِ

در خبر است که یک روز امیرالمؤمنین و خضر- علیهما السلام- به هم رسیدند.
امیرالمؤمنین او را گفت: کلمتی حکمت بگو تا از تو یاد گیرم. خضر- علیه السلام-
گفت: مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعِ الْأَعْيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ؛ چه نیکوست تواضع
توانگران^۸ درویشان را تقرب به خدای را. امیرالمؤمنین گفت: خواهی که^۹ از این
نیکوتر بشنوی؟ گفت: بیار [گفت] ۱۰: وَأَحْسَنُ مِنْ ذَلِكَ تَبَهُ الْفُقَرَاءِ^{۱۱} أَعْلَى الْأَعْيَاءِ
ثِقَّةً بِاللَّهِ؛ از این نکوتر تکبر درویشان بود بر توانگران استواری به خدای.

۱. همه نسخه بدلها، بجزوز: ذَنْبًا.

۲. همه نسخه بدلها: فِي تَفْضِيلِ الْفَقْرِ عَلَى الْغِنَىٰ.

۳. اساس: لِقَاءُ، با توجه به میج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۴. همه نسخه بدلها: انسانی.

۵. همه نسخه بدلها: انسانی.

۶. همه نسخه بدلها: مَعَالِي.

۷. همه نسخه بدلها: تا.

۸. میج + من؛ وز + برا + دب + مر.

۹. اساس: ندارد؛ با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

۱۰. دب، آج، لب، فق، مب: الففیر.

۱۱. دب، آج، لب، فق، مب: مر؛ الففیر.

توانگری^۱ و درویشی در اندکی و بسیاری مال بسته نیست، توانگری توانگری دل است. رسول گوید: **لَيْسَ الْغِنَىٰ مِنْ كَثْرَةِ الْعَرَضِ إِنَّمَا الْغِنَىٰ غِنَىٰ النَّفْسِ**؛ مرد به فناعت توانگر باشد، و به عزت نفس و علوهمت شریف باشد، چنان که در سلف بوده اند و از ایشان باز گفته اند، و ایشان نیز^۲ از خود گفته اند، وَلَقَدْ أَحْسَنَ مَنْ قَالَ فِي هَذَا الْمَعْنَىٰ:

۵

<p>وَصُنْتُ نَفْسِي عَنِ الْهَوَانِ فَضَّلْتُ فُلَانًا عَلَى فُلَانٍ إِلَى لَسِيمٍ وَلَا هِجَانٍ حَسْبِي مِنَ الرِّزْقِ مَا كَفَانِي رَأَيْتُهُ كَأَلَّذِي يَرَانِي وَأَفْطَعُ الْبِرَّانَ جَفَانِي فَأَنْكَشَفْتُ لِي عَلَى الْمَكَانِ فَكُنْتُ مِنْ ذَاكَ فِي أَمَانٍ بِأَكْثَرِ الْخَلْقِ مَا عَنَانِي أَنْظُرُ إِلَى الدُّورِ وَالسَّمَانِي أَبْدَعُ مِنْ كُلِّ ذِي لِسَانِي وَالْبَيْضِ وَالْحُرْدِ الْجِسَانِي وَصَارِمٍ مُرْهَفٍ يَسْمَانِي وَآخِرَ مَنَّهُمْ^۷ يَدُ الزَّمَانِ</p>	<p>فِيئْتُ بِالْقُوتِ مِنْ زَمَانِي مَخَافَةَ أَنْ يَقُولَ قَوْمٌ فَلَنْ تَرَانِي أَمْدُ كَفِي وَلَا أَجُوبُ الْفَلَا لِرِزْقِي مَنْ كُنْتُ عَنْ مَالِهِ غَيًّا أَبْرُهُ إِنْ أَرَادَ بِبِرِّي كَمْ كُرْبَةً قَدْ عُشِيَتْ^۳ فِيهَا وَكَمْ أُمُورٍ حَذِرْتُ مِنْهَا فَلَوْ رَأَيْتُ الْمَمُونُ حَلَّتْ بِأَجَاهِلًا بِالرَّمَانِ عِرًّا^۴ فَأَيْتُهَا وَهِيَ صَامِنَاتُ الْمَنْ تَكُنُّ مَعْدِنَ الْغَوَانِي وَكُلِّ نَهْدٍ أَقْبَطِ طَرَفِي وَلَوْ أَبَادَ الْجَمِيعُ مِنْهُمْ</p>
--	---

۱۰

۱۵

و این بیتها اگر چه همه نه در این معنی است، و لکن چون نیکو بود جمله نوشته شد، چه جمله زهد و حکمت است، [و محمود و راق گوید:

لِلنَّاسِ مَاؤٌ وَلِي مَا لَانِي مَا لَهُمَا إِذَا تَحَارَسَ أَهْلُ الْمَالِ حُرَّاسُ

۱. دب، آج، لب، فق، مر: توانگران.

۳. مع، وز، دب: عشیت؛ آج: غبت؛ لب، فق: غشت؛ مب: عنت.

۴. وز، آج، لب، فق، مب، مر: عرّا.

۵. مع، وز، افطرد، دب، لب، مب، مر: افطرد؛ فق: افیطر.

۶. مع، وز، اردنا، دب، لب، فق، مب، مر: ولودنا؛ آج: ولودبنا.

۷. آج، لب، فق: وَاخِرَ مَنَّهُمْ؛ مب: وَاخِرَ مِنْهُمْ.

۲. همه نسخه بدلها: ندارد.

مَا لِي الرِّضَا بِالَّذِي أَصْبَحْتُ أَفْلِكُهُ
 وَا بُو عَبْدِ اللَّهِ^۲ الْأَرْدِي كَوَيْد:
 أَبَا هَانِي لَا تَسْئَلِ^۳ النَّاسَ وَالْتَمِسْ
 وَلَوْ تَسْأَلُ النَّاسَ الشَّرَابَ لَا وَشَكُوا

و از این معنی بسیار است.

قَوْلُهُ: وَالضَّرَائِ، أَرَادَ بِهِ الضَّرَّ وَالسُّقْمَ. در خبر است که: فردای قیامت که اصحابِ بلایا و آسقام را در قیامت آرند و^۵ آن آعواض بی اندازه بینند که برای ایشان مُعَدَّ کرده باشند، گویند: کاشکی ما در دنیا^۶ ساعتی تن درست نبودمانی^۷.

و در خبر است که: ایوب- علیه السلام- خدای تعالی او را امتحان کرد به رنجهای عظیم^۸ و بیماریهای نامنقر، مردم^۹ از [۲۰۹-پ] اقصای عالم- خداوندان امراض و آسقام- می آمدند و از او دعا می خواستند. او دعا می کرد و خدای تعالی عافیه^{۱۰} می داد، و او را گفتند: چرا برای خود دعا نکنی^{۱۱}؟ گفت: شرم دارم از خدای تعالی که چهل سال در نعمت صحت بودم که مرا سری به درد نیامد، امروز چون مرا به بلا مبتلا کرد تا چهل سال بر نیاید من دعا نکنم. تا چهل سال نگذشت و کار به غایت فرسید و رنج به نهایت نکشید دعا نکرد. چون به غایت رسید گفتند^{۱۲}: اگر تو نیز دعا نکنی، ما خود رحمت فرستیم. که کار چون به غایت رسید وقت زوال باشد، اگر نعمت بود و اگر شدت. اگر شدت است گوبه غایت رس تا برسی، اِسْتَدِي اَزْمَهُ تَنْفَرَجِي^{۱۳}، و در این معنی شاعر گوید:

وَكَادَتْ لَهْنٌ تَذُوبُ الْمُهَجِ
 فَعِنْدَ النَّاهِي يَكُونُ الْفَرَجُ
 إِذَا الْحَادِثَاتُ بَلَّغْنَ الْمَدَى
 وَجَلَّ الْبَلَاءُ وَقَلَّ الْقَرَاءُ

۱. اساس ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. ۲. دب، آج، لب، فق: مب، مر: ابو عبیدالله.

۳. دب، لب، فق، مب، مر: لا قتل؛ آج: لا یقل.

۴. همه نسخه بدلها: فلو.

۵. همه نسخه بدلها: ندارد.

۶. دب، آج، لب، فق: نبودمی؛ مب، مر: نبود.

۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیماریها نامردم.

۸. دب، آج، لب، فق، مب، مر: نمی کنی.

۹. کذا: در اساس؛ دیگر نسخه بدلها: تلفرجی. ۱۰. کذا: در اساس، مع، وز؛ دب، آج، لب، فق، مب، مر: و جلَّ الیاء.

۱۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: خدای تعالی گفت.

۱۲. همه نسخه بدلها: عافیت.

۱۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: خدای تعالی گفت.

قَوْلُهُ: وَحِينَ الْبَأْسِ، أَيَّ وَقْتِ الْحَرْبِ. الْبَأْسُ وَالْبُؤْسُ، كِنَايَتَانِ عَنِ الْحَرْبِ،
یعنی بر جهاد کردن با کافران صابر باشند، بر این همه صبر کنند، و نیز در وقت
کارزار کتر باشند^۱ فرار نباشند^۲، در حق آن که ثبات کند و بر جای بایستد اینست
که: وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسِ وَالصَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ، تشبیه ثباتش^۳ به این است
که: كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرصُوضٌ^۴. اگر ثابت القدم را این رسد آن را که قدم از حمله فرو
نایستد چه نصیب باشد او را؟ و اگر آن را که قدم فرو نایستد^۵ از حمله^۶ وگرنه، این رسد
که أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ^۷...، آن را که قدم فرو نایستد از قر
چیزی رسد نصیب او چیست؟ وَمَنْ يُؤْتِهِمْ يُؤَمِّدُ ذُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا
إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَقَاوِيَهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ^۸.

۱۰. هر ستاره که^۹ در^{۱۰} فلک هست یا ثابت است یا سیار آن که ثابت است از او
سیر نیاید، و آن که سیار است در او ثبات نباشد، او ستاره ای بود در فلک حرب که
به وقت ثبات سیر نشناخت، و به وقت سیر ثبات نکرد. وقت سیرش وقت حمله بود،
بمانند باد حمله بر بود، به وقت ثبات چون کوه بود آن جا که دشمن در پیش حمله او
چون کاه بود^{۱۱} هر دو چون باد بودند بر یکدیگر، و لکن باد با کوه چه تواند کردن، و
کاه^{۱۲} در پیش باد که باشد، گویی در حق او گفت شاعر:

زیاد و کوه ندانیش^{۱۳} در مصاف بدانک چو باد حمله بر است و چو کوه حمله پذیر
وَالكَلَامُ فِي هَذَا يَطُولُ.

رسول - علیه السلام - گفت: أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ [۲۱۰-ر] وَجِهَادٌ فِي
سَبِيلِهِ^{۱۴}؛ فاضلترین اعمال ایمان به خداست و جهاد در راه خدای، و همچنین گفت -

۱. وز باشد. ۲. وز نباشد.
۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیانش.
۴. آج، لب، فق، مب، مر: ایستد.
۵. آج، لب، فق، مب، مر: جمله.
۶. وز، آج، لب، فق، مب، مر: جمله.
۷. سوره بقره (۲) آیه ۱۵۷.
۸. سوره انفال (۸) آیه ۱۶.
۹. دب، آج، فق: ستاره.
۱۰. دب: بر.
۱۱. دب، آج، لب، مب، مر: دشمن چون کاه بود در پیش حمله او.
۱۲. همه نسخه بدلها: که.
۱۳. آج، لب، فق، مب، مر: بدانیش.
۱۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: سبیل الله و گفت.

عَلَيْهِ السَّلَام: خَيْرُ النَّاسِ رَجُلٌ مُنْمِيكَ بَعْنَانٍ قَرَمِيهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كُلَّمَا سَمِعَ هَيْعَةً طَارَ إِلَيْهَا؛ بهترین مردمان مردی باشد^۱ عنان اسب به دست گرفته در سبیل خدای- عَزَّوَجَلَّ- هر گه که آوازی بشنود آن جا شتابد.

آنکه^۲ حق تعالی چون صفات این ابرار به کمال بگفت، گفت: **أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا،** اینان راستگیرانند^۳، **أَيُّ فِي إِيْمَانِهِمْ وَإِقْبَانِهِمْ وَإِثْقَانِهِمْ وَمَقَالِهِمْ وَمَجَالِهِمْ^۴ وَأَقْوَانِهِمْ وَأَعْمَالِهِمْ وَعُهُودِهِمْ وَعُقُودِهِمْ،** تا مصداق آن آیت بود که: **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ^۵.**

از عبدالله عباس روایت چنین کردند که چون این آیت بخواند گفت: این صفت پیغامبران است، و کیست که طاقت این دارد مگر پیغامبری^۶ یا پیغامبر سیرتی^۸ فرشته سیرتی^۹، **لَيْسَ الشَّانُ فِي الْمَاءِ^{۱۰} إِنَّمَا الشَّانُ فِي السِّقَاءِ^{۱۱}؛** سخن در سیرت نیست سخن در سرسیرت است، برای آن که سیرت با خلق است و سرسیرت با حق است، چو^{۱۲} در سرسیرت به فرمان حق اقتدا کرد خلقان را فرمودند تا در سیرت بدو اقتدا کنند، اگر چنین^{۱۳} سیرت را اقتدا باید کردن، صدق سرسیرت را سجده باید کسودن، اگر این جای پای در خط باید نهادن آن جا سر بر خط باید نهادن، نبینی که در حق آدم- علیه السلام- سیرتی ظاهر نشده بود جز «أَنْبِئُونِي^{۱۴}» که فرشتگان به آن اقتدا کردند، و لکن چون در باطنش سرسیرتی بود با حق، مقدمان حضرت را گفتند: **أَسْجُدُوا لِآدَمَ...^{۱۵}؛** چرا چنین باید؟ از درگاه ما منشوری دارد به توفیق **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ...^{۱۶}؛** چو توفیق به خط ماست، که را زهره باشد که سر بر خط ما نهد، یا پای از خط ما بنهد؟ اگر آدم را به

۱. دب، مب، مر + که.

۲. مج: راستگیرانند.

۳. سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳.

۴. آج، لب، فق، مب: پیغامبران.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: سیرتی.

۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: ابقاء.

۷. همه نسخه بدلها: چنین.

۸. سوره بقره (۲) آیه ۳۴.

۹. سوره آل عمران (۳) آیه ۳۳.

۱۰. همه نسخه بدلها: بدان که.

۱۱. همه نسخه بدلها + و مصالحهم.

۱۲. مج: حکم.

۱۳. آج، لب، فق، مب، مر + یا.

۱۴. آج: انشاء.

۱۵. همه نسخه بدلها: چون.

۱۶. سوره بقره (۲) آیه ۳۱.

۱۷. سوره آل عمران (۳) آیه ۳۳.

إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَى^۱ برسید^۲ که سرهای ملائکه ملکوت به چنبر^۳ فرمان درآورد، لابل به سجده انقیاد بر نهاد آل ابراهیم را که آدم در خلقت طفیل ایشان بود، برسد^۴ که پای تو به دام طاعت درآرند.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ، اِنِّ عِقَابَ اللَّهِ بِاتِّمَائِهِمْ مَعَاصِيَ اللَّهِ؛ ایشان آنانند که

- خود را در حمایت تقوا آوردند از عذاب خدای به عصمتی که خدای ایشان را کرد از ۵
معاصی او، اگر چه جمله امت به این مکلفند، و لکن همانا اندکی ملتزم شدند این الزام را و متکلف آمدند این تکلیف را^۵، آنانند که: **أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا**...، چنان که درآیت هست که: **أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا**، به هر حال شکر کردن [۲۱۰-پ] از صبر کردن آسانتر است اگر شاگردان کم می برآیند که: **وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ**^۶. صابران کمتر باشند که شکر بر نعمت آسانتر است از صبر بر ۱۰
محنت، پس آیت با صفات معصومان می ماند. **وَاللَّهُ أَكْبَرُ بِمُرَادِهِ**.

قَوْلُهُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ، مفسران خلاف کردند در سبب نزول آیت. شعبی و کلبی و قتاده و مقاتل گفتند: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی در جاهلیت پیش از اسلام به روزگاری اندک از میان ایشان کارزاری افتاد و کشتگان و مجروحان از هر دو گروه پدید آمدند. چون رسول ۱۵
-علیه السلام- آمد، به حکومت پیش او آمدند تا چه باید کردن؟ خدای تعالی این آیت فرستاد.

سَعِيدُ جُبَيْرٍ گفت: سبب نزول آیت آن بود که دو قبیله بودند: یکی اؤس و یکی خزرج، از میان ایشان قتالی افتاد و یکی از یکی قویتر بود، اقویا ضعفا را گفتند: مایه هربندهای آزادی را بکشیم، و به هر زنی مردی را، و به هر مردی دو مرد را، ۲۰
خدای تعالی این آیت فرستاد **قَوْلُهُ: كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ**.

۱. سورة آل عمران (۳) آیه ۳۳.

۲. آج: برسد؛ فن، مب، مر: برسد.

۳. وز: بچنین؛ مج، دب: بچنت؛ آج: بچسن که در بالای کلمه به صورت «خط» نوشته شده است؛ لب: بچنین؛ فن: بچین؛ مب: بچسن؛ مر: بچنب.

۴. هم: نسخه بدلها؛ نرسد.

۵. هم: نسخه بدلها؛ نرسد.

۶. سورة صبا (۳۴) آیه ۱۳.

۷. سورة انفال (۸) آیه ۴.

خلافی نیست میان مفسران در آن که مراد به «کُتِبَ» فُرِضَ است خصوصاً به قرینه «عَلَيْكُمْ» که این مُنبی^۱ بود از وجوب، و برای این نمازهای فریضه را مکتوب^۲ خوانند.

بهری مفسران گفتند مراد^۳ آن است که: **كُتِبَ فِي الْمَوْجِ الْمَحْفُوظِ**. عبدالله عباس گفت: **فُرِضَ عَلَيْكُمْ فِي التَّوْرَةِ**، در تورات بر شما فریضه کردم. حسن بصری گفت: **كُتِبَ عَلَيْكُمْ فِي حُكْمِ اللَّهِ الَّذِي حَكَمَ عَلَيْكُمْ**؛ خدای تعالی به واجب کرد بر شما در آن حکم که بر شما کرد.

اگر گویند: وجوب چگونه ممکن بود؟ و از واجب عدول نشاید کردن، و ولی خون را باشد که عفو کند یادیت خواهد و قصاص نکند، پس چگونه شاید گفتن که قصاص به واجب کرد خدای؟ گوییم، از این چند جواب است:

یکی آن که: خدای تعالی قصاص به واجب کرد مقاتل عمد را به شرایطش شرعاً چون ولی دم طالب قصاص باشد بر پیغامبر و امام و نایب او از ولات و حکام^۴ واجب است دست او قوی داشتن تا^۵ او قصاص کند، نبینی که حق تعالی گفت: **فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا**^۶.

جوابی دیگر آن است که: معنی آن^۷ است که بر قاتل واجب کرد که تسلیم نفس کند تا قصاصش کنند اگر خواهند، پس حق تعالی باز نمود که این حق آدمیان است التزام باید کردن، بخلاف حقوق من از^۸ حدّ زنا و شرب خمر که از او بشاید گریختن در بعضی [۲۱۱-ر] احوال، و اگر توبه کنند، اُغْنَى زَانِي وَ شَارِبِ خَمْرٍ، و این حال پوشیده دارند روا باشد^۹، و به توبه این حدّ ساقط شود، و قتل عمد نه چنین است که قاتل را به هر حال تسلیم نفس کردن واجب است.

و وجهی دیگر آن است که: خدای گفت: من قصاص بر اولیای مقتول واجب

۱. همه نسخه بدلها: مبنی.

۲. همه نسخه بدلها: مکتوبه

۳. همه نسخه بدلها: معنی.

۴. دب، لب، فق، مب: احکام.

۵. مع، وز: با.

۶. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۳.

۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: چنین.

۸. مع: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: که.

۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر: شاید.

۱۰. مع: دارند.

کردم، نفسی به نفسی، یعنی تا تعدی نکنند از نفسی به بیشتر نفسی، و از عضوی به بیشتر عضوی. مراد نه آن است که عفو نشاید کردن، مراد آن است که ظلم نشاید، عدل باید و عدل قصاص است. اگر عفو کند فضل باشد و فضل به بود، و آن تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى^۱...، پس مراد حَجْرِ اولیای مقتول است عَلَى الْقِصَاصِ بِمَقْتُولِهِمْ لِقَائِهِ دُونَ غَيْرِهِ مِنَ الْبُرْءِ^۲ و اشتقاق «قصاص» مِنْ قَصَّ آثَرَهُ إِذَا اتَّبَعَهُ باشد، و مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيه^۳، آی آتَمِی آثَرَهُ، و مِنْهُ الْقِصَّةُ، و قِصَّة از این جاست که تَتَّبِعُ الْأَثَارَ^۴، و حدیث رفته کند، و قِصَّة از این جا گویند طَرَه را برای آن که بهری موی متابع بهری بود، پنداری ولی مقتول متابعت آن می کند تا بر او براند آنچه او راند بر صاحب این.

- ۱۰ و آیت مجمل است محتاج است به بیان، و ظاهر آیت چون بر عموم حمل کنند اقتضا^۵ کند، که در هر کشته ای قصاص واجب باشد، جز که شرع آیت را تخصیص کرد بهری^۶ کشتگان دون بهری، برای آن که قتل بر سه وجه بود: عمد محض و خطای محض، و خطا شبیه به عمد.
- ۱۵ اما عمد محض، آن بود که مردی عاقل بالغ، یا زنی عاقله بالغه اگر آزاد بود و اگر برده، اگر کافر بود و اگر مسلمان، قصد کند به کشتن کسی به آهن یا غیر آهن^۷ به آلتی و سلاحی و سنگی و چوبی و زهری و گلوگرفتنی، و آنچه به جریان عادت عند آن، قتل حاصل شود، و غرض او قتل بود، چون حال بر این جمله بود قصاص لازم آید، مگر آنکه که قاتل دیت بدهد، و یا بیشتر و کمتر و اولیای مقتول راضی شوند یا عفو کنند، قصاص این جا باشد.
- ۲۰ اما خطای محض آن باشد که کشته عاقل نباشد، یا آن که کودک بود یا دیوانه بود یا ناقص عقل بود، اگر چه قصد کند و صورت عمد دارد در حکم خطا بود، و نیز آن که مردی تیری به صیدی اندازد یا به دشمنی، ناگاه بر کسی^۸ آید بی قصد او و

۱. سورة بقره (۲) آیه ۲۳۷.

۲. همه نسخه بدلها: براه.

۳. سورة قصص (۲۸) آیه ۱۱.

۴. همه نسخه بدلها: تتبع آثارو.

۵. اساس که نویسنده است؛ اقتصاص، با توجه به مع و سایر نسخه بدلها تصحیح شد.

۶. همه نسخه بدلها: به بعضی. ۷. همه نسخه بدلها: جز. ۸. دب، آج، لب، فن، مپ، مره دیگر.

کشته شود، و اگر سنگی اندازد همچنین باشد، این جمله خطای محض بود، این جا دیت لازم آید بر عاقله.

و اما خطایی که شبیه عمد باشد آن بود که: مرد قصد تأدیب کند آن را که در شرع تأدیبش به او باشد، و غرض او ادب بود قتل حاصل آید، و اما قُضد کند^۱ کسی را و
 ۵ اِذَا^۲ دارویی دهد و غرض او [۲۱۱- پ] صلاح باشد پس مؤذی بود با تلف این کس این جا دیت مُغَلَّظَه^۳ لازم آید بر خاص مال قاتل، و بیان این کرده شود به جای خود فی قوله تعالی: وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَفْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً^۴.

و بنزدیک بُوحَیْفَه چون قتل به مُثْقَلَه ای باشد چون سنگی^۵ - و آهنی که نه سلاح بود و چوبی^۶ و به سنگی^۷ بزرگ و مانند این قصاص واجب نبود الا که آهن عمودی باشد گران، یا^۸ او را در آتش افکنند. اما بجز این قصاص واجب نبود، از غرق و هدم و از جای^۹ بیفگندن و مانند این، و حسن بصری و شعبی و نخعی همین گفتند، و در عمود و آتش خلاف کردند ابوحنیفه را، قصاص واجب نکردند.

و مذهب اهل البیت - عَلَیْهِمُ السَّلَام - و مالک و ابن ابی لیلی و شافعی و ابو یوسف و محمد آن است که: به هر چه در غالب عادت به آن قتل حاصل آید، قود و
 ۱۵ قصاص واجب بود، دلیل بر صحت مذهب صحیح، قوله تعالی: وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا^{۱۰}، وَ هَذَا قَتْلٌ مَظْلُومًا فَذَلِكَ عَلَى سُلْطَانٍ وَلِيٍّ يَطْلُبُ الْقِصَاصَ.

اما قصاص جز به آهن شاید کردن، از تیغ و کارد و آنچه بدان ماند، و اگر چه آن کشته را به چیزی دگر کشته باشند بنزدیک، ما و بیشتر فقها، لقوله - عَلَیْهِ السَّلَامُ: لَا قَوْدَ إِلَّا بِخَدِيدَةٍ. و مالک گفت: هم به آن چیز قصاص باید کردن که^{۱۱} او را کشته باشد^{۱۲} از آلت، و هم به آن نوع از تغریق و تحریق، اگر بنمیرد مکرر

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: فصد کردن. ۲. مر: و یا. ۳. همه نسخه بدلها: مغلظ.

۴. سورة نساء (۴) آیه ۹۲: همه نسخه بدلها + إن شاء الله. ۵. مج: سنگ.

۶. اساس: ناخواناست؛ باتوجه به مج و دیگر نسخه بدلها نوشته شد.

۷. همه نسخه بدلها: سنگی. ۸. دب، لب، فق، مب، مر: تا.

۹. دب، آج، لب، مب، مر: جایی. ۱۰. سورة بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۳.

۱۱. دب، آج، لب، فق: به آنچه. ۱۲. مب: باشند؛ مر: است.

می‌کنند بر او تا آنکه که بمیرد، و شافعی مانند این گفت، جز آن که گفت: اگر بنمیرد به شمشیر بکشند^۱ او را، و اگر این کس را باز داشته باشد^۲ مدتی و طعام و شراب^۳ نداده^۴ تا بمیرد. بنزدیک ما به تیغ قصاص باید کردن، و شافعی گفت: مانند آن مدت او را باز باید داشتن اگر^۵ بمیرد، و آلا^۶ به تیغش بیاید کشتن. و بنزدیک^۷ مالک باز دارند او را تا به مردن، و اگر چه بیش از آن مدت باشد، و همچنین در غرق و حرق. ۵
اما قصاص بر سبیل عقوبت است قاتل را، و تشفی اولیای مقتول را و زجر و وعظ دیگران را تا مثل آن نکنند، چنان که گفت: **وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ**^۸.

الْقَتْلَى، جمع قَتیل باشد، کَجْرِيحٍ وَجَرْحِي، وَصَرِيحٍ وَصَرْعِي، وَمَرِيضٍ وَمَرَضِي، وَقَعِيلٌ به معنی مفعول است. آنکه تفصیل آن جمله بداد و آن را بیان کرد، گفت: **الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى**؛ آزاد را به آزاد، و بنده را به بنده، ۱۰
و زن را به زن یعنی قصاص کنند. مذهب بعضی فقها چنان است که قصاص جز بر این وجه نشاید کردن، آزاد به آزاد، و بنده به بنده، و زن به زن، تا بنده را به آزاد و مرد را به زن، و زن را به مرد قصاص روا ندارند [۲۱۲-ر] و بنای این بر دلیل الخطاب کرده است، و دلیل الخطاب بنزدیک بیشتر اهل علم باطل است.

قَتْلُ الْحُرِّ بِالْحُرِّ خلافی نیست در او، و **قَتْلُ الْعَبْدِ بِالْحُرِّ** هم خلافی نیست که روا ۱۵
بود، و **قَتْلُ الْحُرِّ بِالْعَبْدِ** روا نبود سواء اگر بنده او بود و اگر بنده دیگری. اگر مردی بنده خود را بکشد مستحق تأدیب و تعزیر بود از امام، و اگر بنده کسی دیگر را کشد بهایش لازم آید بر او، مادام تا بهایش به بالای دیت مرد مسلمان آزاد نرسد از هزار دینار تا ده هزار درم، و نیز تعزیرش کنند با آن. و مذهب شافعی و نخعی هم چنین ۲۰
است.

و مذهب ابوحنیفه آن است که: به بنده خود باز نکشند او را، و به بنده دیگرانش باز کشند. دلیل بر صحت مذهب درست **قَوْلُهُ تَعَالَى: الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ**، و

۱. همه نسخه به آنها بجز م: بکشد.

۲. م: باشد.

۳. م: طعامی و شرابی.

۴. م: نداده باشند.

۵. د: آج، لب، فق، م: مر: تا.

۶. د: آج، لب، فق: و گرنه.

۷. همه نسخه به آنها بجز وز + ماو.

۸. سورة بقره (۲) آیه ۱۷۹.

هَذَا حُرْقِيلٌ بِالتَّعْبِيدِ. و همچنین قول رسول - علیه السلام: لَا يُقْتَلُ حُرْبِيٌّ بِعَبْدِي، این بر عموم است.

و مذهب شافعی آن است که: دیت بنده بهایش بود بایغاً ما بَلَّغَ، [و مذهب ابوحنیفه و محمد موافق مذهب ماست]^۱.

و بنده چون جنایتی کند آرش آن جنایت برگردن بنده بود، خواجه یث^۲ مخیر بود، ۵

از میان دو کار: خواهد برده را تسلیم کند به ایشان، و خواهد آرش جنایت بدهد

به فدای بنده. و شافعی را دو قول است: یکی چنین که ما گفتیم، دوم آن که: فدیة

کند به أَقْلُ الْأَمْرَيْنِ از قیمت و جنایت. اگر بنده ای ده بنده را بکشد بر خواجه جز آن

نیست که یابنده را به ایشان دهد، یا قیمت جمله بدهد بلاخلاف. اگر به ده بنده

بنده ای را بکشند^۳، خواجه او را^۴ بود که هر ده را باز کشد، هر گه که فضل قیمت با ۱۰

خداوندان دهد. و شافعی گفت: او را بود که همه را به قصاص بنده خود باز کشد و

چیزی بدهد، و بنای این مسأله بر مسأله آزاد بود، و آن آن است که: ده مرد یا بیشتر

مردی را بکشند، همه را باز باید کشتن یا نه؟ مذهب ما آن است که: همه را باز شاید

کشتن به سه شرط: مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

یکی آن که هریکی از این قاتلان موازی و مکافی او باشند در خون اگر تنها ۱۵

بودی، و معنی آن است که باید که در آن میان مسلمانی نباشد مشارک با کافران در

قتل کافر، و یا آزادی نباشد مشارک با بندگان در قتل بنده، و یا پدر نبود مشارک با

اجنبیان در قتل [فرزند]^۵.

دوم شرط آن است که: جنایت هریکی چنان باشد که اگر تنها همان بودی

قتل حاصل آمدی. ۲۰

سیم آن که: اولیای این مقتول نه دیت باز پس دهند، و این مذهب علی

- علیه السلام - است و عمرو مغیره و شعبه و عبدالله عباس از جمله صحابه، و در تابعین

سعید مَسْبَب و حسن بصری و عطاء، و در فقها مالک و آوزاعی و ثوری و ابوحنیفه و

۱. اساس: ندارد؛ با توجه به میج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. ۲. خواجه یث / خواجه اش.

۳. همه نسخه بدلها: بکشند. ۴. میج: او روا.

۵. اساس: ندارد؛ با توجه به میج و اتفاق نسخه بدلها فجوای عبارت افزوده شد.

اصحابش، و شافعی و احمد و اسحاق، جز که اینان نگویند [۲۱۲-پ] که چیزی با پس باید دادند، و اگر ولی مقتول خواهد یکی را باز کشد به کشته خود. و یَسَعَةُ أَغْشَارِ دیت بر این نه گانه^۱ قسمت کنند و به اولیای مقتول دوم دهند، و فقها همچنین گفتند، جز که اعتبار دیت بستن نکردند. و در این^۲ مسأله از فقها، ربیع و داوود و اصحاب ظاهر موافقت کردند، دلیل بر صحت مذهب صحیح عموم قَوْلِهِ: **وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ**^۳ و نیز عموم قَوْلِهِ: **النَّفْسَ بِالنَّفْسِ**^۴.

و پدر را به فرزند باز نکشند، سواء اگر به کارد کشته باشد او را یا به تیغ، و در صحابه این مذهب عمر است، و در فقها ربیع و ابوحنیفه و اصحابش و ثوری و شافعی و احمد و اسحاق، و مالک گفت: همچنین است الا که او را به ذبح کشد یا شکمش بشکافد که آنگاه قصاص باید کردن.

اما مادر را به فرزند باز نکشند، و مادران مادر^۵ را. **وَإِنْ عَلَوْنَ**. اما جد جاری مجرای پدر باشد، همچنین اجداد من قبیل الأب. **وَإِنْ عَلَوْا**، برای آن که نام پدری متناول است ایشان را. و شافعی در مادر همان گفت که ما گفتیم، و در پدر و در اجداد مادری همان^۶ که ما گفتیم در اجداد پدری، و فرق نکرد، و گفت: به هیچ حال قصاص نبود چون فرزند را کشد، زن از جمله اولیای مقتول نباشد، و او را از قصاص نصیب نباشد، و شافعی گفت: باشد اگر بر دیت قرار دهند، نصیب دیتش باشد، و اگر بعضی اولیای مقتول عفو کنند نصیب دیگران ساقط نشود از قصاص، و بنزدیک فقها ساقط شود و با دیت افتد برای آن که **الْقِصَاصُ لَا يَتَجَزَى وَلَا يَتَّبَعُ**.

وَلَا تُنْفَى بِالْأُنثَى، خلاف نیست که زن را به زن باز کشند چون مکافی او باشد، و زن را به مرد باز کشند و چیزی نباید دادند، و مرد را به زن باز کشند^۷ چون اولیای مقتول نیمه دیت مرد باز پس دهند. و مسائل قصاص بسیار است، و اختلاف فقها در آن در کتابهای فقه مذکور است، و این جا ظرفی گفته شد.

۲. آج، لب، فق، مب، مر: و این دو.

۴. سورة مائده (۵) آیه ۴۵.

۶. مج: همانا.

۱. مج، وز: نه کافر.

۳. سورة بقره (۲) آیه ۱۷۹.

۵. مب: مادر مادر.

۷. همه نسخه بدلها: باز کشتن.

قَوْلُهُ^۱: فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ، بدان که از جمله آن که خون به آن ساقط شود یکی عفو است، چه طلب قصاص در قتل عمد و دیت در قتل خطابه اولیای مقتول است، و حق ایشان است اگر جمله جمع شوند و اتفاق کنند بر عفو، سواء اگر قتل عمد باشد و اگر خطا قصاص یا^۲ دیت ساقط شود، و اگر بهری^۳ عفو کنند و بهری^۴ نکنند حکم آن است که گفتیم که نصیب ایشان ساقط شود و نصیب دیگران بماند.

و مفسران و اهل معنی در معنی آیت خلاف کردند. قول بیشتر مفسران این است که: فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ، آئی تُرِگ، و اصل «عَفُو» ترک باشد، و مِثْلُهُ قَوْلُهُ- علیه السلام: أَحْفُوا السَّوَارِبَ وَاعْفُوا اللَّحِي، و يُقَالُ: عَفَا النَّبْتُ إِذَا كَثُرَ، هم از این جا [۲۱۳-ر] باشد، برای آن که چون رها کنند از آن که خورند و دروند بسیار شود، و عَفَا الرَّسْمُ إِذَا دَرَسَ، هم از این جا باشد، برای آن که تا متروک نبود مندرس نشود.

مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ؛ از برادرش. گفته اند: از برادر مقتول، و آن که معفو است قاتل است که مُطَالِب است به قصاص یا به دیت، پس معنی آن است که: هر که را عفو کنند از جمله قاتلان از خون برادر مقتولش یا برادر ولی خون، به آن که او را قصاص واجب بود از او به دیت قناعت کند و راضی شود.

فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ، او که طالب است و آخذ دیت طلب به معروف کند، یعنی بر وجه و به قاعده بی تشدید و تحکم و بی زیادت.

وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ، این امر است آن را که دیت می دهد که این نیز آداء به احسان کند او را می فرماید که در ستن^۵ بسازد، و این را می فرماید که آنچه خواهد دادن به قاعده و نیکو دهد، و این قول حسن و مجاهد وقتاده و شعبی و ربیع و عطاست.

آنکه خلاف کردند در آن که ولی مقتول را باشد که دیت خواهد در قتل عمد بی رضای قاتل. مذهب ما و مذهب ابوحنیفه و مالک آن است که: نباشد او را که در

۱. مع، وز: قولهم.

۲. همه نسخه بدلها: یا.

۳. همه نسخه بدلها: بعضی.

۴. همه نسخه بدلها: او.

۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: در رسیدن.

- قتل عمد جز قصاص خواهد، و دیت موقوف باشد بر رضای قاتل. و مذهب شافعی آن است که: ولی دم مخیر است از میان سه چیز: قصاص و دیت و عفو. دلیل بر صحت مذهب درست، قَوْلُهُ: فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ، بر قول این مفسران، چون عفو آن خواهد که از قصاص یا^۱ دیت عدول کند به طریق عفو، اگر مخیر بودی لفظ عفو نیکو نبود^۲. آنکه اگر بر دیت قرار افتد^۳، در خالیص مال او باشد در قتل عمد، و بر عاقله چیزی نباشد لِقَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَام: لَا تَغْفِلُ الْعَاقِلَةُ عَمْدًا وَلَا عَبْدًا وَلَا اعْتِرَافًا وَلَا ضَلْحًا.
- وَقَوْلُهُ: مِنْ أَخِيهِ^۴، بهری از مفسران گفتند: برای آنش برادر قاتل خواند که به قتل که فسق است از آن بشود^۵ که برادر او باشد، برای آن که از آن بشود که مؤمن باشند^۶، و مؤمنان برادرانند. و گفته اند: أُخْوَت نَسَبِ خَوَاسِت، و گفتند: تخصیص کنیم به تأییب، و گفتند: این حکمی است که خدای تعالی گفت پیش از وقوع قتل محقق، و این همه تأویل باشد و عدول از ظاهر و حقیقت تا فاسق را به فسق از ایمان ببرند، و قَدْ أَبِي^۷ كِتَابُ اللَّهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ أَخَاهُ فِي الْإِيمَانِ. و قولی دیگر آن است که: فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ^۸، ضمیر در «لَهُ» راجع باشد با ولی خون. و مِنْ أَخِيهِ، ضمیرش راجع است با «مَنْ» و برادر قاتل است. و معنی «عَفْوًا» آن است در این قول که: جَاءَهُ^۹ الْأَمْرُ عَفْوًا صَفْوًا، یعنی مَنْ صَارَ إِلَيْهِ مِنْ أَخِيهِ دِيَّةً مَقْتُولٍ لَهُ عَفْوًا^{۱۰} مِنْ غَيْرِ مَشَقَّةٍ وَلَا كَدٍ فَلْيَسْبِغْهُ بِمَعْرُوفٍ، یعنی هر کس را که چیزی [۲۱۳-پ] به او رسد از دیت مقتولی عَفْوًا صَفْوًا بی رنجی باید تا حکم بکند^{۱۱} و آن دهنده نیز به قاعده بدهد، و در این وجه تعسفی هست برای آن که از ظاهر آیت، این دشخوار^{۱۲} معلوم شود.
- و وجهی دیگر آن است که: آن جا که دیت واجب شود هم مُغْلَظَه است و هم^{۱۳} مُخَفَّفَه. چنان که بیان کرده شد. آن را که دیت مُغْلَظَه رسد با مُخَفَّفَه کند عفو کرده

۱. لب، فق: یا (بی نقطه).

۳. همه نسخه بدلها + دیت.

۵. فق، مب، مر: بشود.

۷. همه نسخه بدلها: آئی.

۹. همه نسخه بدلها بجزوز+صفوایی.

۱۱. مب: دشوار.

۲. مع: بودی.

۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر + شیء.

۶. همه نسخه بدلها: باشد.

۸. همه نسخه بدلها: جاء.

۱۰. همه نسخه بدلها: تحکم نکند.

۱۲. همه نسخه بدلها: است یا.

باشد، و قَوْلُهُ: فَاتَّبَاعَ بِالْمَعْرُوفِ، یعنی تشدید نکند و به مسامحت و مساهلت بستاند، و مهلت دهد و تعجیل نکند و مانند این، و دهنده را فرمود که او نیز به احسان دهد تعلل نکند و عشوه ندهد، و دعوی عدم و اعسار نکند و ستاننده زیادت نخواهد، بیانش حدیث رسول - علیه السلام - که گفت: مَنْ زَادَ بَعْبْرًا فِي اِبِلِ الدِّيَابِ وَفَرَأَيْضِهَا فَمِنْ اَهْرَا الْجَاهِلِيَّةِ، گفت: هر که یک شتر بیفزاید در دیات و فرایض او از جمله کار جاهلیان باشد.

۵

آنکه گفت: ذَلِكَ، و آن اشارت است به جمله آنچه رفت از بیان قصاص و حدیث عفو و آداب دهنده و ستاننده، این جمله از خدای تعالی تخفیف و رحمت است، تخفیف تکلیف و نظر رحمت در حق بند گانش.

عبدالله عباس می گوید: برای آن چنین گفت که اهل توریت را قصاص بود و دیت و عفو نبود، و اهل انجیل را عفو بود و دیت و قود نبود، حق تعالی این امت را تخصیص کرد^۲ و تفضیل داد به این سه چیز، و از هر سه عفو نکوتر باشد، ای عجب اگر عفو از مخلوق نکو باشد از خدای نکوتر باشد.

۱۰

انس روایت کند که: در عهد رسول - علیه السلام - مردی مردی را بکشت، او را پیش رسول آوردند. رسول - علیه السلام - او را به ولی مقتول داد، آنکه گفت: هیچ ممکن باشد^۳ که عفو کنی؟ گفت: از دلم بر نیاید. گفت: دیت بستانی؟ گفت: نه، جز که قصاص کنم. رسول - علیه السلام - گفت: پس تو مثل او باشی مرد گفت: یا رسول الله عفو کنم.

۱۵

و اهل علم این را تاویل کردند بر دو وجه، اعنی آن که تو مثل او باشی. یکی آن که: تو نیز چون او قاتل باشی نه آن که چون او مأثوم باشی، چه قصاص حق او بود.

۲۰

وجهی دیگر آن که: چون قصاص کنی، تو را بر او فضلی نبود، پس در نفی فضل و مردمی^۴ نو چون او باشی.

۱. مع، وز، امن.

۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: این آیت فرستاد.

۳. دب، آج، لب، فق، مر: نباشد؛ مب: هست.

۴. فق، مب: مردی.

- قَوْلُهُ: فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ؛ هر که تعدی کند پس از این، یعنی بیشتر از قاتل را کشد یا دیت زیادت خواهد، یا بعد از عفو با سر مطالبت شود، و این جمله وجوه محتمل است و داخل^۳ در لفظ «اعْتَدَىٰ» [۲۱۴-ر].
- حسن بصری گفت: سبب آن بود که در جاهلیت چون کسی کسی را بکشتی به حمایت قبیله منع شدی، ایشان دیت بدادندی یا مصالحت کردند، اینان امان دادندی بعد قبول دیت، چون او ایمن شدی از آن جا بیامدندی و او را بکشتندی و دیت بینداختندی، خدای تعالی بر آن تهدید کرد.
- قولی دیگر ابوالمسلم بن بخر گفت: مراد آن است که هر که او توبه نکند پس از آن که خدای او را برهانیده باشد از قتل، اما به عفو اولیای مقتول و اِمانا به قبول دیت، و پس از آن نیز با سر قتل شود، فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ او را عذابی سخت بود، و این هم وجهی نیکوست.
- و در «عَذَابٌ أَلِيمٌ» خلاف کردند که در دنیا بود یا در آخرت؟ عاقه مفسران بر آنند که در آخرت او را عذابی بود مؤلم، موجه.
- سَعِيدُ جُبَيْرٌ گفت: مراد آن است که هر که پس از عفو یا قبول دیت قاتل را باز کشد، او را باز باید کشتن^۵ بروجهی که او را عفو نشاید کردن، و این وجهی قریب است.
- و حسن بصری روایت کند که، رسول -عَلَيْهِ السَّلَام- گفت: عفو نکنم آن را که پس از اخذ دیت قتل کند.
- آنکه حق تعالی باز نمود که در قصاص چه مصلحت شرعی^۴ و منفعت دینی است، گفت: وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ^۷؛ شما را در قصاص حیات و زندگانی است. معنی آن است که^۸: قصاص نهادم در شرع تا زاجر و مانع باشد که آن کس که خواهد که کسی را به ناحق بکشد، چون از قصاص اندیشه کند بترسد و منزجر

۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن.

۲. میج، وز، از، آج، لب + او.

۳. همه نسخه بدلها + است.

۴. همه نسخه بدلها + کس.

۵. میج، وز، بازکشتنی.

۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر + چه.

۷. همه نسخه بدلها + گفت.

۸. همه نسخه بدلها + من.

شود، این قول عاقله مفسران است.

سُدی گفت: مراد آن است که در قصاص حیات است، یعنی پیش از اسلام به یک مرد ده را و کمتر و بیشتر بکشتندی بگزاف، من قصاص نهادم بسویت تا به نفسی بیشتر از نفسی نکشند، پس این قضیه موجب آن بود که در قصاص حیات باشد. و در عموم لفظ قصاص هم قصاص نفس و هم قصاص جراح لازم^۱ باشد، و صالح است دلالت هر مسأله که در او قصاص دعوی کنند از مسایل فقه مادام تا دلیلی^۲ از آن منع نکند مخصّص^۳ وَقَوْلُهُ: يَا أُولِي الْأَلْبَابِ؛ ای خداوندان خردها! این برای^۴ تخصیص کرد از میان دیگر نامها که عاقلان باشند که کارها به اندیشه کنند و از عواقب امور قتل و جراح بترسند، تا منع کند ایشان را از قتل و جرح، به خلاف آنان که عقل ندارند و عواقب نیندیشند.

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ، عبدالله عباس گفت وحسن بصری: تا پرخیزی^۵ از قتل خوف قصاص را، و دیگر مفسران گفتند: عام است در همه معاصی، و این اولیتر است [۲۱۴-پ] برای آن که اتقاء معاصی لطف باشد در بسیاری کارها از ادای واجبات و اجتناب مقبحات، و در شاذ ابواب خوراء خوانند: وَلَكُمْ فِي الْقِصَصِ حَيٰوةٌ، یعنی فی القرآن. و این آیت از آیات مشارائیه است در فصاحت برای آن که تضمین این معانی در الفاظی چنین موجد غذب بر وجه کنایت چنان که ظاهر بر عکس نماید از مراد بابی باشد جامع انواع فصاحت را. و آن که بر هر وجه که این معنی گفتند، حکما بر طریق مثل مِنْ قَوْلِهِمْ: الْقَتْلُ أَوْلَىٰ يُلْقَتَلِ، وَالْقَتْلُ أَنْفَىٰ لِيُقْتَلَ، وَقَتْلُ الْبَعْضِ إِحْيَاءٌ لِلْجَمِيعِ وَأَكْثَرُ الْقَتْلِ لِيَقْتَلَ الْقَتْلُ، با آن که حروف بیش از آن است که لفظ قرآن را، آن عدوبت و طراوت ندارد که: وَلَكُمْ فِي الْقِصَصِ حَيٰوةٌ.

دگر آن که: قصاص مُنبئ باشد از^۶ قتلی حق به واجب که ظلم نباشد، و آن الفاظ را ظلم و عدل در او داخل است.

۱. همه نسخه بدلها: داخل.

۲. مع، وز، دلیل.

۳. همه نسخه بدلها، بجز مع + را.

۴. همه نسخه بدلها + این.

۵. همه نسخه بدلها: پرهیزی.

۶. وز، مب، مر: رافی القصاص.

۷. مع، وز، بر.

دگر آن که در آن جا تکرار لفظ قتل است و نیز اثبات^۱ قتل است، و در آیت نظر از روی معنی به نفی قتل است، و نیز در ظاهر لفظ، برای آن که معنی آیت این است که: وَلَكُمْ فِي اِجَابِ الْقِصَاصِ وَفِي الْعِلْمِ بِهِ وَالتَّأْمَلِ فِيهِ، و این جا قتلی حاصل نباشد مِنْ كِلَا الْجَانِبَيْنِ^۲ - وَاللَّهُ تَعَالَى اعْلَمُ وَاخْكُمُ بِمَا اتَى بِهِ فِي كِتَابِهِ مِنَ الْاَلْفَاظِ الْفَصِيحَةِ وَالْمَعْنَى الْبَدِيْعَةِ.

۵

قَوْلُهُ: كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ، جماعتی تمسک کردند به این آیت در وجوب وصیت، و گفتند: وصیت واجب است برای لفظ «كُتِبَ» چنان که صیام و قصاص واجب است برای لفظ «كُتِبَ». و نزدیک ما چنان است که وصیت سنتی مؤکد است مَنْدُوبٌ إِلَيْهَا مُرَعَّبٌ فِيهَا. فاما جواب از لفظ «كُتِبَ»، و لفظ «حَقًّا» که گفتند دلیل وجوب کند، آن است که معنی «كُتِبَ» در لغت فُرِضَ نباشد، و حمل این لفظ بر این معنی به دلیلی شرعی شاید کردن، و آن جا که در صیام و قصاص حکم کردیم به وجوب به ادله شرعی کردیم و این جا أدلة شرعی از اجماع اهل البیت و اخبار ایشان و اجماع فرقه مُجْتَهِدَةٌ^۳ که قول معصوم با ایشان است. دلیل می کند که این لفظ این جا به معنی نَدْبٌ و استِحباب است، و كَذَلِكَ الْقَوْلُ فِي قَوْلِهِ: حَقًّا، برای آن که معنی «حق» درست باشد در برابر باطل که نادرست باشد، و الدَّلِيلُ عَلَيْهِ قَوْلُهُ: لِيُحِقَّ الْحَقَّ^۴...، آي لِيُصَحِّحَ الْحَقَّ، و این معنی مشترک بود بَيْنَ الْوَأَجِبِ وَالْقَدْبِ فَلَا يُقْطَعُ بِهِ عَلَى الْوُجُوبِ.

۱۰

۱۵

اما در آیت دلیل است بر آن که وصیت درست باشد وارث را خلاف قول جمله فقهاء، برای آن که حق تعالی تصریح کرد در این آیت که: أَلْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ^۵...، و اینان به اتفاق وارثند في [۲۱۵-ر] جَمِيعِ الْأَحْوَالِ.

۲۰

اگر گویند: این آیت منسوخ است بِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَام: لَا وَصِيَّةَ لِوَارِثٍ^۶، گوئیم: نسخ قرآن^۷ به خبر واحد درست نباشد، و بعضی اصحاب ما را مذهب آن است که: به خبر متواتر نشاید، و قول اول درست است.

۱. دب + لفظ. ۲. مع، فق: كل الجانبيين.

۳. دب، آج، مب: محقق. ۴. سورة انفال (۸) آية ۸.

۵. سورة بقره (۲) آية ۱۸۰. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: للورث. ۷. مع، وز: قراءت.

و اگر گویند: ما حمل کنیم آیت را علی الوالدین والآقربین إذا كانوا کفارا غیر وارثین، گوئیم: این تخصیص عموم باشد بی دلیلی و دونه حرط القتاد. و مذهب جمله فقها و عاقله صحابه موافق مذهب ماست، اقا^۱ و جوب، مذهب زهری است و ضحاک و داوود و محمد جریر طبری پس معنی «کُتِبَ» این جا «أَمِرَ» و «بُيِّنَ»^۲ باشد چه امر و بیان مشتمل بود بر واجب و مندوب، و در آیت محمول بود بر نذوب برای ادله ای که گفتیم.

قَوْلُهُ: إِذَا حَضَرَ^۳ معنی آن است که: إِذَا قَارَبَ، برای آن که ممکن نیست حمل کردن بر حقیقت، چه آن را که مرگ به او حاضر شود تکلیف از او زایل شود و با او خطاب نبود، یا معنی آن بود که: حَضَرَ أَمَارَاتُ الْمَوْتِ، و آن^۴ بیماری سخت بود، و آن را که مخوف^۵ بود بر او مرگ، گویند: حَضَرَ^۶ الْمَوْتُ. وَقَوْلُهُ: إِنْ تَرَكَ خَيْرًا، أَيْ مَالًا، لِقَوْلِهِ^۷ تَعَالَى: وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ^۸، وَقَوْلِهِ: إِنِّي أُرِيكُمْ بِخَيْرٍ...، أَيْ أُرِيكُمْ ذَمَالًا، وَقَوْلِهِ: رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ!^۹

زهری گفت: وصیت به مال باید کردن آن را که اندک دارد و بسیار، و عاقله فقها و اهل علم بر آنند که وصیت آن را مستحب است که مالی تمام دارد که فرزندان و وارثان او را خیری باشد، آنکه ثلثی از آن مال وصیت کند.

خلاف کردند در مقدار آن مال که از او وصیت باید کردن. نخعی گفت: هفتصد^{۱۰} درم تا هزار^{۱۱}، و از امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - روایت کرده اند که: او در بالین یکی از بنی اعمام خود شد. او گفت: وصیتی کنم؟ گفت: چه قدر مال است تو را؟ گفت: زیر هزار است، از هفتصد تا نهصد درم باشد. گفت: نه تو عیال داری، وَلَمْ تَرَكَ خَيْرًا؛ و خیری^{۱۲} ارها نمی کنی، یعنی مالی بسیار. دَعَّ مَالَكَ لِعِيَالِكَ؛

۱. همه نسخه بدلهای: و.

۲. وز، بیان.

۳. همه نسخه بدلهای: + أَخَذَ كُمْ الْمَوْتُ.

۴. مع، وز، واز.

۵. همه نسخه بدلهای: محضوف؛ چاپ شعرانی (۴۱/۲): محقق.

۶. آج، لب، فق، مب: حضر.

۷. آج، لب، فق، مب: وقوله.

۸. سوره عافیات (۱۰۰) آیه ۸.

۹. سوره هود (۱۱) آیه ۸۴.

۱۰. سوره قصص (۲۸) آیه ۲۴.

۱۱. آج، لب، فق: به هفتصد.

۱۲. آج، لب، فق، مب: + است.

۱۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: خیر

۱۴. مع، فق، مب: بعیالک.

مالت برای فرزندان رها کن.

و از عایشه روایت کردند که: زنی از بنی تمیم خواست تا وصیت کند. کس فرستاد و از او پرسید، گفت: فرزند چند دارد، و مال چند؟ گفتند: فرزند چهار دارد و مال سه هزار. گفت: رها کن که در مال توفصله ای نیست [۲۱۵-پ] از وارثان. و خبر رسول - علیه السلام - با سعد که در بالین او شد. و او بیمار بود. گفت: یا رسول الله! من مال بسیار دارم و وارث دختری دارم، جمله مال وصیت کنم؟ [گفت]: نه. گفت^۱: دو بهر^۲؟ گفت: نه. گفت^۱: نیمه؟ گفت: نه، گفت^۲: سه یک^۳؟ گفت: بلی^۴ اثلث^۵ و اثلث^۶ کثیر، گفت: بلی ثلث و ثلث هم^۷ بسیار باشد.

آنگه گفت: لَأَنْ تَتْرَكَ وَلَدَكَ بِخَيْرِ أَوْلَىٰ مِنْ أَنْ تَتْرَكَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ، گفت^۸: فرزندان خود را به خیر رها کنی به از آن باشد که ایشان را رها کنی درویش تا کفاف خود از مردم^۹ خواهند، برای این وصیت بر ثلث قرار گرفت، و اگر کمتر^{۱۰} ثلث باشد به بود لِقَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَالْثُلُثُ كَثِيرٌ. و آنچه بالای ثلث وصیت کند با ثلث آرند.

و از عبدالله عباس روایت کردند که او گفت: اگر هشتصد کم باشد بر او وصیت نیست، و از امیر المؤمنین علی^۱ روایت کردند که: فرشی بمرد، و سیصد یا چهارصد دینار رها کرد و وصیت نکرد، او را بگفتند. او گفت، خدای گفت: إِنَّ تَرِكَ خَيْرًا، او پس خیری^۱ رها نکرد.

و اخبار بسیار آمد در باب وصیت و ترغیب و حث بر او و از رسول - علیه السلام - روایت است که گفت: مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ وَصِيَّةٍ مَاتَ مِسِيئَةً جَاهِلِيَّةً، گفت: هر^۱ که اوبی وصیت بمیرد، مردن او مردن جاهلیان^۲ باشد، و هم از رسول - علیه السلام - روایت

۱. اساس: ندارد؛ با توجه به وزو دیگر نسخه بدلها افزوده شد. ۲. آج، لب، فق، مبه: گفتم.

۳. همه نسخه بدلها: بهری.

۴. همه نسخه بدلها: گفت ثلث هم.

۵. همه نسخه بدلها: مردمان.

۶. همه نسخه بدلها + علیه السلام.

۷. همه نسخه بدلها + کس.

۸. آج، لب، فق، مبه، مر: جاهلان.

۹. مع، وز، سیک/ سه یک.

۱۰. مع، وز، فق + هنونکه: دیگر نسخه بدلها + هنوز که.

۱۱. همه نسخه بدلها + از.

۱۲. همه نسخه بدلها: پس خیر.

است که گفت: لَا يَبِيْتَنَّ^۱ أَحَدُكُمْ إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ نَحْتَ رَأْسِهِ ؛ نباید که هیچ کس از شما بخسید^۲ إِلَّا وصیت او در زیر سرش باشد.

و صادق - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: الْوَصِيَّةُ حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ . و رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: الْوَصِيَّةُ تَمَامٌ مَا نَقَصَ مِنَ الزَّكَاةِ ؛ وصیت جبران^۳ باشد که از زکات فائت شده باشد. و صادق - علیه السَّلَام - گفت: هیچ بیمار نباشد که به درمرگ رسد و إِلَّا خدای تَعَالَى عقل و سمع و بصر با او دهد در درمرگ برای وصیت، و آن را مردمان راحت مرگ گویند، و هم او گوید: هر که بمرد و وصیت نکرد، فَقَدْ خَتَمَ عَمَلَهُ^۴ بِمَغْصِبَةٍ . و رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: مَنْ لَمْ يُحْسِنْ وَصِيَّتَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ كَانَ ذَلِكَ نَقْصًا فِي مُرُوعَتِهِ وَعَقْلِهِ ؛ هر که او بنزدیک مرگ وصیت نیکو نکند نقصان بود در مرورت و عقلش.

۱۰ و اصل «وصیت» مِنْ وَصَى يَصِي بِأَشَدِّ إِذَا وَصَلَ، وَ وَصَى وَأَوْصَى إِذَا أَوْصَلَ الْخَيْرَ إِلَيْهِ.

لِلْوَالِدَيْنِ، يُقَالُ: أَوْصَيْتُ فُلَانًا إِلَى فُلَانٍ، مُوصِيًا إِلَيْهِ وَصِيًّا بَأَشَدِّ، وَ مُوصِيًا لَهُ أَنْ يَأْتِيَ بِأَشَدِّ حَقِّهِ أَوْ وَصِيَّتَهُ كَرَاهَةً.

۱۵ بهری مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که ایشان وصیت کردند [۲۱۶-ر] در حق بیگانگان برای نام راء، و اقربا را محروم کردند، حق تَعَالَى این آیت فرستاد تا ایشان آن عادت رها کنند.

بهری دگر گفتند: خدای تَعَالَى این آیت آنکه فرستاد که مادر و پدر را و بهری خویشان را نصیبی مفروض نبود. چون آیت موارث آمد این متروک شد، و این قول آن کس است که گوید آیت منسوخ است به آیت موارث، و ما بیان کردیم که آیت محکم است و منسوخ نیست، و جمع از میان این آیت و آیت موارث ممکن است و عمل کردن بر هر دو. و اگر منسوخ بودی، جمع از میان ایشان درست نبود.

۱. آج: لایبتن. ۲. مع، ون آج، لب، فق: نخسید.

۳. ون، دب: خیران؛ لب: خیر آن؛ فق: خیر آن؛ مب: تمام آن؛ مر: خیران.

۴. همه نسخه بدلها: بمیرد و وصیت نکند. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: علیه.

۶. مع: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: گفت.

و مذهب بیشتر فقها آن است که آیت منسوخ است به آیت مواریث، و این روایت کردند از عکرمه از عبدالله عباس، و حکایت کردند از قتاده و مجاهد که ایشان گفتند: آیت سُورَةِ النَّسَاءِ، آیت سُورَةِ الْبَقَرَةِ را منسوخ بکرد^۱، یعنی قَوْلُهُ تَعَالَى: لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا^۲، و عجب از آن کس^۳ است که این حکایت کرد از ایشان^۴، همانا آن را که اندکی معرفت بود نگوید که این آیت منسوخ تواند بودن به آیت سُورَةِ النَّسَاءِ، برای آن که آن جا متوقی^۵ مورث، پدر و مادراند، و در این آیت وارث یا موصی^۶ نه پدر و مادراند، و بَيْنَ الْأَيْتَيْنِ بَوُّنٌ بَعِيدٌ.

۵ اما بعضی فقها که این محال گفتن روا نداشتند^۷، گفتند: آیت به خبر منسوخ است که: لَا وَصِيَّةَ لِوَارِثٍ، و جواب از این برفت.

۱۰ اما کیفیت و کمیت آن که هر یکی را چه مقدار تعیین کند بنزدیک ما معین نیست، بَلْ عَلَى حَسَبِ مَا يَرَاهُ، چندان که مصلحت داند و رایش باشد مادام تا از ثلث مال باشد یا زیر ثلث، و جماعتی فقها گفتند: وصایت در حق ذوقرابتی که وارث نباشد ثابت است، و در حق وارثان منسوخ. و بهری گفتند: در حق جمله منسوخ است، و آنچه مذهب درست است از آن بیان کردیم.

۱۵ آنکه حق تَعَالَى بیان کرد که: آن وصیت نیز بر وجه اسراف و اضرار نباید، بل به معروف باید یعنی به قاعده، و معروف خلاف منکر باشد، یعنی چنان که در او شططی و میلی و حیفی نباشد.

و «معروف» در این جا همان^۸ معنی دارد که در خبر که فرمود: عَلَيْهِ السَّلَام: مَنْ كَانَ امْرَأً بِمَعْرُوفٍ فَلْيَكُنْ^۹ أَقْرَبُ ذَلِكَ بِمَعْرُوفٍ، گفت: هر کس که او امر معروف کند، باید که^{۱۰} آن امر معروف نیز به معروف کند، یعنی به قاعده و مراعات مصلحت. و گفته اند: مراد آن است که بِالْثُلُثِ أَوْ بِأَقَلِّ مِنْهُ؛ به ثلث یا کمتر ثلث، که آن جا^{۱۱}

۱. لب: نکرده؛ فق، مب، مر: کرد.

۲. سورة نساء (۴) آیه ۷.

۳. آج، لب، فق، مر: کسی.

۴. همه نسخه بدلها + چه.

۵. وز: بداشتند.

۶. همه نسخه بدلها: هم این.

۷. مع: فکیف.

۸. همه نسخه بدلها: تا. ۹. همه نسخه بدلها: آنچه.

که بالای ثلث است خود منهی است و در شرع روا نیست، چه رسول - عَلَیْهِ السَّلَام - ثلث را می‌گوید: **وَالثَّلْثُ كَثِيرٌ** [۲۱۶-پ].

و حَقًّا، نصب^۱ بر مصدر بود از فعلی محذوف، و روا بود که نصب او بر حال بود. و قَوْلُهُ: **عَلَى الْمُتَّقِينَ**، منع نکند از آن که جز متقیان در آیت داخل باشند، و لکن ایشان را به ذکر تخصیص کرد چون انتفاع ایشان را بود به این، چنان که گفت ۵
در حق قرآن: **هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ**^۲، و این حدیث رفت. و حق آن بود که صحت او معلوم شده باشد سواء^۳ اگر فعل باشد و اگر قول و اگر اعتقاد. و «مُتَّقِي» را در این جا معنی آن است که: از عقاب پرهیزد به اجتناب معاصی و امتثال اوامر او.

قَوْلُهُ تَعَالَى: فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ؛ هر که بدل کند آن را بعد از آن که شنیده ۱۰
باشد. «ها» راجع است با وصیت. و تذکیر او برای آن کرد. و اگر چه وصیت مؤنث است. که حمل کلام بر معنی کرد. و هُوَ الْإِبْصَاءُ. که این مصدر باشد، و وصیت اسم. و گفته اند: معنی «وصیت» قول باشد، و قول مذکر است، مثال این قَوْلُهُ تَعَالَى:
فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ، ...، **أَيُّ وَعْظٌ**، و چنان که امر و القیس گفت:

بَرَهْرَهْسَهُ رَحْصَةً رُوْدَةً كَخَرْغَوْبَةِ الْبَائِنَةِ الْمُنْفِطِرِ

و مُنْفِطِرُهُ نَكَفَتْ^۴ بَرَاهْرَهْسَهُ رَحْصَةً رُوْدَةً، برای آن که شجر خواست یا عُضْنُ^۵ ۱۵

فَاتِمًا إِئْمَةً؛ بزه آن، یعنی بزه «تبدیل». و «ها» راجع است با تبدیل. و جریر ۲۰
گفت: «ها» راجع است فی قَوْلِهِ: **فَمَنْ بَدَّلَهُ**، با فعل موصی. و «تبدیل» تغییر چیزی باشد از راستی او، و «بَدَّلَ» چیزی بود که قائم تواند بودن به مقام چیزی دیگر. و بزه و حَرَجُ بر آن کس باشد که تبدیل وصیت کند و مزد^۶ وصیت کننده بر جای خود بود بنزدیک خدای تعالی، جز آن که^۷ وصیت کننده^۸ به خلاف شرع وصیتی کرده باشد

۱. آج، لب، فق، مب + او.

۲. سورة بقره (۲) آیه ۲.

۳. مب: خواه.

۴. همة نسخه بدلها: پس.

۵. سورة بقره (۲) آیه ۲۷۵.

۶. همة نسخه بدلها، بجز آج: بگفت.

۷. معج، وز: یا غصینی؛ دب: تا عصوا؛ لب، فق، مر: تا عصرا؛ مب: تا عصری.

۸. اساس: به نزد؛ با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۹. معج، وز: آنگه که؛ مب: چون که؛ وز به صورت: «جز آنگه گر» هم خوانده می‌شود.

۱۰. وز: کنند.

که آنگه روا بود وصی را که آن بگرداند. چنان که در آیت دیگر بیاید. و در آیت دلیل است بر آن که خدای تعالی به گناه کسی دیگری را نگیرد.

۵ **إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**، اِنّ سمیع لقول الموصی؛ خدای شنواست، بشنود قول وصیت کننده اگر به عدل کند و اگر به حیف، دانا است به آنچه وصی کند از تبدیل و خلاف تبدیل، از وصیت به جای آوردن و قول موصی کار بستن. و در آیت زجر است و تهدید از تبدیل و تغییر وصیت، و نیز قَوْلُهُ: **سَمِيعٌ عَلِيمٌ** وارد است مورد تهدید و وعید تا مُكَلِّف را داعی بود به فعل واجب، و صارف بود از فعل قبیح.

۱۰ **قَوْلُهُ: فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا**، ابن^۲ کثیر و نافع و ابو عمرو و حَفْص عن عاصم خواندند:^۳ «مِنْ مَوْصٍ». به تخفیف مِنْ اَوْصِي يُوصِي اِبْصَاءً، و باقی قراء خواندند:^۴ «مِنْ مَوْصٍ» به تشدید «صاد» مِنْ وَصِي يُوصِي تَوْصِيَةً، و گفته اند: اَوْصِي وَوَصِي یکی باشد، و گفته اند: وَصِي بلیغتر باشد از اَوْصِي.

۱۵ آنگه قدیم - جَلَّ جَلالُهُ - باز نمود که: این تبدیل بر سبیل عموم منتهی نیست، بل روا بود که از موصی میلی و شططی رفته باشد. چون حال چنین بود، روا باشد وصی را که تغییر و تبدیل کند، گفت: هر که ترسد که موصی حیفی و میلی کرده باشد او تبدیلی کند بر سبیل اصلاح، **فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ**؛ بر او حرجی و بزه نباشد در برابر آن که گفت: **فَاِثْمًا اِثْمُهُ**، و این به مثبت تخصیص عمومی است یا^۵ اخراج بعضی از جمله، برای آن که تقدیر چنان است که: **فَاِثْمًا اِثْمُهُ**، یعنی **اِثْمُ التَّبْدِيلِ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ** اِلَّا مَنْ بَدَّلَ جَنَفًا، اَوْ شَيْئًا عَلَيَّ [۲۱۷-۲] سبیل الاصلاح، فَاِنَّه لَا اِثْمَ عَلَيْهِ.

۲۰ اگر گویند چگونه گفت: **خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا**، و خوف^۶ به ماضی تعلق ندارد^۷ و آنچه موصی کرده باشد گذشته بود؟ گوییم از این دو جواب است:

یکی آن که: «خوف»^۷ این جا به معنی «ظن» باشد، چه اصل و مرجع او با ظن است، چنان که **إِلَّا أَنْ يَخَافَا إِلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ**^۸، الْمَعْنَى اِلَّا أَنْ يَظُنَّا، و مانند

۱. اساس: مؤنّس؛ با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. ۲. مع: و ابن.

۳. همه نسخه بدلها: خوانند.

۴. دب، آج، لب، قن، مب، مر: نا.

۵. مع: حذف.

۶. مع، وز: دب: ندارند.

۷. همه نسخه بدلها + در.

۸. سورة بقره (۲) آیه ۲۲۹.

این بسیار است. و «ظَنَ» به ماضی و مستقبل تعلق دارد، چنان که: أَظُنُّ أَنَّهُ فَعَلَ^۱ کذا.

و جواب دوم آن است که: «خوف» در ظاهر به ماضی تعلق دارد و در معنی به مستقبل، برای آن که اگرچه متعلق «خوف» در ظاهر جَنَفَ و میل است از موصی ۵ معنی وبال و ضرر عاقبت جَنَفَ است و آنچه او مؤذی بود با آن و آن مستقبل است. و گفته اند: «خوف» این جا به معنی علم است، و نیز فی قَوْلِهِ: إِلَّا أَنْ يَخَافَ^۲...، چنان که شاعر گفت:

وَلَا تَدْفِنْتَنِي بِالْفَلَاةِ فَإِنِّي أَخَافُ إِذَا مَايْتُ أَنْ لَا أَدُوقَهَا

آئی أَغْلَمُ، و علم به ماضی و مستقبل تعلق دارد، و این وجهی باشد سه ام جز ۱۰ که طریقه^۳ یکی است این را و وجه اول را. جَنَفًا، جَوْرًا و مَيْلًا عَنِ الْحَقِّ، قَالَ الشَّاعِرُ:

هُمُ الْمَوْلَىٰ وَإِنْ جَنَفُوا عَلَيْنَا وَإِنَّمِنْ لِفَائِهِمْ لَزُورٌ

و مَيْتُهُ قَوْلُهُ: غَيْرَ مُتَجَانِفٍ^۴...، آئی مُتَعَمِّدٍ لِمَيْلٍ^۵، و رَجُلٌ أَجْنَفٌ مردی باشد که ۱۵ یک جانبش میل کند و از یک جانب میل دیگری^۶، و معنی آن است که: چون موصی حیفی و میلی و ناواجبی کرده باشد، وصی را هست که با قوام و قاعده آرد، و این مروی است از صادق - عَلَيْهِ السَّلَام - و قول حسن و قتاده و طاووس است.

بهری دگر گفتند: معنی آن است که اگر وصی بیند که موصی در حال وصایت حیف و ظلمی می کند، و وصیت نه به جای خود می نهد، و اضرائی می کند به وارثان، بر او اثم نباشد اگر او را تنبیه کند و ارشاد و صلاح با او نماید تا از میان موصی لَهُمْ^۸ ۲۰ و از میان ورثه گفتا گوی^۹ نباشد، و نیز بر موصی وبال نباشد، و بر این قول خوف به امری^{۱۰} مُتَرَقِّبٌ متعلق بود از ضرر خلاف و فسادی که حاصل شود از میان ورثه و

۱. همه نسخه بدلها: افعال.

۲. سورة بقره (۲) آیه ۲۲۹.

۳. آج، لب، فق، مب، مر: طریق.

۴. لب، فق، مب، مر: لسرور.

۵. سورة مائده (۵) آیه ۳.

۶. مر: بمیل.

۷. همه نسخه بدلها: یک جانب میل کزی دارد.

۸. وز: موصحاله.

۹. همه نسخه بدلها، بجز وز: گفتگوی.

۱۰. مج: با وی.

موصی لَهُمْ. و قولی اول ظاهرتر است در روایات.

و دیگر آن که: به ظاهر آیت آن لایقتر است، برای آن که می گوید: فَلَا اِثْمَ عَلَیْهِ، و این در جای رخصت و فتوا گویند، نه در جای فعل واجب از امر معروف و نهی منکر، اگر چنین بودی بایستی که^۱ گفتی: فَلَهُ مِنَ الْاٰخِرِ كَذَا وَ كَذَا بَدَلَ قَوْلِهِ: فَلَا اِثْمَ عَلَیْهِ. پس این قرینه لایق آن حال است که او قول موصی رها کرده باشد، به ظاهر چنان که^۲ نماید که داخل است در آیت اول حق تعالی باز نمود که نه چنین است.

و روایت کرده اند از امیرالمؤمنین علی - عَلَیْهِ السَّلَام - که خواند: «حَیْفًا»^۳ بِالْحَاءِ وَالْيَاءِ، و معنی همان باشد. اِنِّی ظَلَمْتُ وَ تَقْصَانَا لِحَقِّ الْغَیْرِ.

۱۰. اَمَّا قَوْلُهُ: فَاصْلَحْ بَیْنَهُمْ، گفته اند: کنایت راجع است اِلَی الْاَوْلَادِیْنِ وَالْاَقْرَبِیْنِ، و این مرجعی باشد که در کلام نیامده است. و قراء می گوید: راجع است با موصی لَهُمْ و آنان که با ایشان منازعت کنند از ورثه، و حذف کرد آن را از کلام بِدَلَالَةِ الْمَعْنَى عَلَیْهِ، و مثال این چنان است که مسکین داریم گوید:

اَعْمَى اِذَا مَا جَارَتْنِی خَسِرْتِی جَعَلْتِی یَوَارِیَ جَارَتْنِی الْعِخْدُرُ [۲۱۷-ب]

۱۵. وَ یَصْمُ غَمًّا کَانَ بَیْنَهُمَا سَمِعِی وَ مَسَابِی غَیْرُهُ وَ قَرَّ

«بَیْنَهُمَا»، یعنی از میان او و شوهرش، و در بیت اول ذکر شوهر نیست، و آن

که شاعر نیز گفت مثال این است:

وَمَا اَذْرِی اِذَا تَمَّمْتُ وَجْهَهَا اَرِیْدُ الْخَیْرَ اَبْهَمًا یَلِیْنِی

ءَ الْخَیْرِ الَّذِی اَنَا اَبْهَمُ فِیْهِ اَمِ الشَّرِّ الَّذِی هُوَ اَبْهَمُ فِیْنِی

۲۰. در بیت اول^۴: «اَبْهَمًا»، و در بیت جز ذکر خیر^۵ نیست، و لکن چون او خیر و شر خواست از کلام بیفکند که معنی بر او دلیل می کرد، آنگه در بیت دوم گزارش داد، و قَوْلُهُ: فَلَا اِثْمَ عَلَیْهِ، ضمیر راجع^۶ است با وصی بر قول حسن بصری و بر قول

۱. همه نسخه بدلها: تا.

۲. همه نسخه بدلها: ندارد.

۳. مع: و.

۴. مع، وزه آج، مب: مالی؛ فق، لب، مر: مانی.

۵. مع: وقر.

۶. همه نسخه بدلها + گفت.

۷. مع، وزه + در + دب، آج، لب، فق، مب، مر + دراو. ۸. مع: واجب.

دیگران راجع با «مَنْ» که در اول آیت گفت: **فَمَنْ خَافَ**، و این بهتر است. و مفسران گفتند: «حَيْفٌ»^۱ در وصیت آن باشد که بیشتر ثلث وصیت کند، و بهری دگر گفتند: آن باشد که به معصیت وصیت کند. اما آن که برای فرزندزاده وصیت کند و او را فرزندان باشند^۲، یا برای خویشان دور و او را^۳ خویشان نزدیک باشند، بنزدیک ما وصیت او مقبول بود و صحیح وردنکنند^۴، و حسن بصری و طاووس در این خلاف کردند. **أَمَّا قَوْلُهُ: إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**، این جا برای آن آورد تا بدانند که او آمرزنده معصیت است، آنچه معصیت نباشد اولیتر که بیامرزد. وجهی دگر آن است که: چون در آیت اول ذکر «إِثْمٌ» بود، و این جا نفی «إِثْمٌ» باز نمود که من این حکم از رحمت و کرم خود بیان کردم تا ملتبس نماند بر مکلفان، و این از من رحمتی باشد^۵ مکلفان را^۶ - **وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ**

قَوْلُهُ تَعَالَى: **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ**
تَمَّ الْجُزْءُ الْأَوَّلُ^۸ [۲۱۸-ر].

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱. همه نسخه بدلها: جنف.
۲. د، آج، لب، فق، مب، من: باشد.
۳. مع، وز، دب، فق، مب، من: دور را و.
۴. مع، وز: کنند.
۵. مع: اثم نفی؛ باتوجه به وز و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.
۶. مع + تَمَّ الْمُجَلَّدَةُ الثَّانِيَةُ وَيَتْلُوهُ فِي الثَّانِيَةِ قَوْلُهُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ. الآية - إِنَّ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَبِهِ الْيَقِينُ. كَتَبَهُ الْفَقِيرُ غَلَامُ عَلِيٍّ فِي ۱۰ مُحَرَّمِ الْحَرَامِ سَنَةِ ۱۰۰۷ بَلَدَةَ لَاهُورَ، كَتَبَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي الْفَضْلِ الْقَمِيذِيِّ الْمَكْنِيِّ بِأَبِي الْيَمِينِ، حَامِدًا مُضَلِّيًا. هَذَا صُورَةٌ مَا كَانَ فِي آخِرِ هَذَا الْجُزْءِ مِنْ نُسْخَةِ الْأَصْلِ الْمُتَقَوَّلِ عَثَاءً، وَز، آج، لب، فق: عبارت «تَمَّ الْمُجَلَّدَةُ» مطابق نسخه مع تا «... بِه الْيَقِينُ» آورده است.
۷. همه نسخه بدلها عبارت «مکلفان را» ندارد.
۸. اساس در حاشیه با خطی متفاوت از متن افزوده: فِي نَسْخَةِ تَمَّ الْمُجَلَّدَةُ الثَّانِيَةِ وَيَتْلُوهُ فِي الثَّانِيَةِ قَوْلُهُ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ.

فهارس



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

- ۳۵۳..... واژه نامه
۳۹۴..... فهرست برخی کلمه های مشکول
۳۹۵..... فهرست نامهای خاص
۴۰۷..... فهرست اماکن
۴۰۹..... فهرست اقوام، قبایل، طوایف، فرق
۴۱۲..... فهرست کتابها
۴۱۳..... فهرست احادیث واقوال پیامبر واثمه (ع)
۴۱۶..... فهرست امثال عربی
۴۱۷..... فهرست اشعار عربی
۴۳۶..... فهرست اشعار فارسی



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

واژه‌نامه

آه زدن ۱۵۰	آ
آهنگ (جایی) کردن ۳۵	آبادان ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۲۲
آیس ۱۵۵	آبادان کردن ۱۵۳
آیس شدن ۱۳۳	آب خوش ۴۶
	آب نطفه ۵۰
	آحاد ۱۰۲
الف	آخر الزمان ۲۷
اباحت ۲۹۳، ۲۵۷	آراسته ۱۲۲
ابانت ۲۸	آستانه ۱۴۷
ابتداع ۱۲۹	آشکارا ۹۲
ابتدا کردن به — ۲۵۵	آشکارا داشتن ۲۲، ۱۵
ابتلا ۲۳۹، ۲۰۴، ۱۳۸	آشوبیدن (خواب بر او بیاشوبم) ۶
ابتلا کردن ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۲، ۱۴۰	آشوریدن ح ۶
ابراء اَبْرَص ۲۶۷	آلت ۱۴
اَبْرَاءِ اَکْمَه ۲۶۷، ۴۹	آمد شد ۲۷۰، ۲۶۴
ابرار ۳۲۸	آمد شد کردن ۲۵۶
اَبْرَص ۴۹	آمد و شد ۲۶۸
ابطال ۲۲۱، ۱۰۰	آمیخته شدن ۲۷۲
ایعاد ۲۶۳، ۲۶۱	آواز برداشتن ۲۹۸
اتباع ۲۹۹، ۲۸۳، ۲۸۱، ۲۸۰	آواز دادن ۱۵۵، ۲۲
اِتْسَاع ۱۸	آواز زدن ۲۹۲
اِتْسَاق ۲۶۹	آواز کردن ۲۸۶
اِتْقَاء ۳۴۰	



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ادغام کردن ۱۳	۱۳۰ اتمام
ادله ۳۲، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۳۴، ۱۹۸، ۲۲۹،	۳۴۸ اتم
۲۶۰، ۲۶۵، ۲۷۵، ۳۴۱، ۳۴۲	اجابت آمدن ۱۵۲
ادویه ۲۷۰	اجابت کردن ۵۸، ۸۲، ۱۳۸، ۱۷۳، ۲۰۹،
ادیم ۷۷	۲۱۰، ۲۲۷، ۲۹۳
اذخر ۱۶۲	اجتناب کردن ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۹۰، ۲۱۷،
اذن ۸۷	۲۹۴
آرائیح ۲۷۵	اجلال ۹۰
ارحام ۵۰	اجماع ۹، ۳۳، ۱۰۲، ۱۸۲، ۱۹۹، ۲۰۰،
آرش ۳۳۴	۲۰۸، ۲۵۸، ۲۹۷، ۲۹۹
ازالت ۲۹۷	اجنبیان ۳۳۴
ازالت کردن ۱۰۰، ۲۹۶	احباط ۳۱
از پس / پس از ۱۵، ۲۰، ۳۶، ۴۶، ۲۵۱	احتراز کردن ۸۳، ۱۶۳، ۲۳۵
از حد درگذشتن ۴۷	احتساب ۱۴۹، ۱۵۰
ازرق چشم ۲۷، ۳۰۱	احتساب کردن ۲۴۳، ۲۴۵
از قیل - ۹، ۲۱۲، ۲۲۸، ۲۴۲	احداث ۷۵، ۸۰
ازکی ۱۷۳	احداث کردن ۲۸
ازک ۱۶۹	احزاب ۲۱
ازدها پیکر ۷۷	آخفف ۱۸۴
أساری ۴۲	احیاء مؤتی ۴۹، ۵۱، ۲۶۷
اساطیر اولینان ۳۰۵	اختبار ۸۴، ۱۳۸، ۲۰۴
اسباط ۳، ۱۸۵	اختصاص کردن ۱۸۰
اسپ ۱۲، ۱۵۰، ۲۸۱	اختلاس ۱۷۰
استادن ۲۲، ۳۵	اختلاف کردن ۳۰۵
استاده ح ۱۶۰	اختیار کردن ۱۵۶
استار ۲۸۱	ادا کردن ۱۴۱
استثنا کردن ۱۶۲، ۲۲۳	ادام ۲۷۲
استثنای منقطع ۲۲۳	ادامت کردن ۱۵۹
استحاضه ۲۹۷	ادایر - ۹۸، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۱، ۲۵۶، ۳۴۰

استد کردن ۱۴۲	استحباب ۱۸۲، ۳۴۱
اشجار ۲۷۰	استخان / استخوان ح ۲۹۵
أشعث ۲۹۳	استخاها/ استخوانها ح ۶۶
اشقر ۳۰۱	استخفاف ۴
اشقیا ۴۹	استخفاف کردن ۱۴۷
اصحاب مصیبات ۲۴۲	استدراک ۳۰
اصلاب ۵۰	استدلال کردن ۱۵۹
اصلح ۱۶۶	إشترجاع ۲۰۱، ۲۴۰-۲۴۳، ۲۴۷
اصنام ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۸	أستره ۷۸
اضافت ۱۸۹	استشهاد ۲۴۸
اضافت کردن ۵۰، ۱۲۷	استعانت کردن ۲۳۶
أضحی (عید-) ۱۷۰	استغراق ۲۹۶
ضرب ۱۶، ۵۳	استغفار کردن ۲۴۱
اضرار ۸۷، ۳۴۵	استغنا ۲۲۵
اضرار کردن ۳۴۸	استقصاء ۶، ۲۰، ۲۳۵
اضطرار ۳۰۰	إستیلام ۱۶۱، ۱۸۴
اضمار ۱۴	استسلام کردن ۱۱۶
اضمار کردن ۵۵، ۷۶	استفتاح ۷۰
اطلاق کردن ۲۸۷، ۲۹۷	استنجا ۱۴۰
اعادت ۱۳۷	استنشاق ۱۴۰
اعانه ۴۱	استون/ ستون ح ۳۵، ح ۳۶
أعباء ۹۸	استهزا ۴، ۸۶، ۹۴
اعتبار کردن ۲۹۵	استهزاء کردن ۹۲
اعتبار گرفتن ۲۵۴	استبذان ۲۱۰
اعتذار ۲۳۳	أشری ۴۲
اعتقاد بستن ح ۷۹	اسطوانه ح ۳۵
اعتقاد کردن ۷۷، ۷۷، ۷۹، ۲۵۷، ۲۹۹	اسطون / استون، ستون ح ۳۶
اعتكاف ۱۴۹، ۱۵۱	أشقام ۳۲۶
اعجمی ۶۹، ۸۱	اسلاف ۳۹، ۴۰، ۱۹۳، ۲۰۸

اقتضار ۱۳۸	اغذار ۳۲
اقتضا کردن ۲۲۱، ۳۳۱	اعراض کردن ۱۸۷
اقتضای (چیزی) کردن ۹۷	اعرابی ۲۳۰، ۲۴۶
اقرار دادن ۳۳، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۱۲۹	اعسار کردن ۳۳۸
اقربا ۳۴۴	أغقاب ۱۹۳
اقتضا ۱۵۶	اعلاء ۱۱۰
اقطار ۱۴۹، ۲۲۰	اعلام ۱۶۰، ۲۵۴
أقلف ۵۲	اعمام ۶۵
اقوال ۱۰۲، ۱۳۱	اعمی ۱۸۴
اقویا ۳۲۹	اغنی ۳۹، ۴۵، ۵۱، ۷۷، ۹۳، ۱۰۷، ۱۰۸
اكتفا کردن ۵۷، ۲۹۱	۱۲۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۶۶، ۱۷۱
اکرام کردن ۱۶۰، ۲۰۶	۱۸۴- ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۳۲
اکراه کردن ۳۰۰	۲۳۳، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۷۸، ۲۷۹
أكله ۲۷	۳۳۰، ۳۳۸
آکوان: هستی ها ۲۷۰	أغیان ۲۱۵
اکیل ۵۲	أغبر ۲۹۳
التزام کردن ۳۳۰	اغذیه ۲۷۰
الجا ۲۶۴	إغرا ۱۸۹
الطاف کردن ۱۵، ۱۹۶	اغضاء کردن ۱۰۸
الغاء ۲۱۴	أغلف ۵۲
إلف ۶۷	افتادن: واقع شدن ۳۲۹
الفت ح ۶۷	افتخار ۲۳۳
إلف دادن ۲۲۸	افراد ۲۵۷
القا کردن ۲۴	افساد ۲۶۲
التم ۹۶	افسوس داشتن ۴
الوان ۸۰، ۲۷۵	افشاندن (میوه) ۲۷۴
الهیّت ۱۴۰، ۲۶۶، ۲۷۵	اقبال کردن ۴۹
الیم (عذاب) ۳۰۳، ۳۳۹	افتدا ۲۵۸، ۲۸۷
إما ۱۱۰، ۱۷۰، ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۳۹، ۲۹۶	افتدا کردن ۱۰۹، ۲۳۵، ۲۵۱، ۳۲۸

انذار ۳۲	۳۳۹، ۳۳۲، ۳۰۶
انزال ۸۶، ۲۱	اماله کردن ۲۴۱
انزال کردن ۹۹	امامت دادن ۲۴۷
آنزله کردن ۶۶، ۶۷، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۰	امان دادن ۳۳۹
انس ۷۱	آمانی ۲۴، ۲۵
انساء ۹۹	اقتان ۱۳۱
انس گرفتن ۱۶۳	امثال ۳۴۶
انشا کردن ۲۴۴، ۲۴۹	امثال ۲۷۵
انظار ۲۶۳	امن جای ح ۱۵۱
انعام ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹	آشنگاه ۱۴۹
آنقه ۴۲	آمن وحوش ۱۶۳
انقیاد ۱۱۸، ۳۲۹	امهال ۲۶۳
انقیاد نمودن ۱۱۶	امیان ۲۳
انکار کردن ۴۲	انباز ۲۶۵
آنهار ۱۸، ۲۷۰	انباز گرفتن ۳۴
انیس ۱۴۶، ۱۵۱، ۲۳۱	انباز گویان ۱۷۶
اوامر ۳۴۶	انبازی ۲۶۷
اوعیه ۵۳	انتظار کردن ۶۰
اوفتادن ح ۱۱۲، ۱۶۶، ۲۶۱	انتفاء ۴۶
اولیستر ۱۱، ۳۷، ۳۹، ۵۵، ۵۸، ۷۲، ۷۶	انتفاع ۳، ۸۹، ۲۶۹، ۲۹۴-۲۹۶، ۳۴۶
۸۴، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۴۹، ۱۹۰	انتفاع کردن ۲۹۷
۱۹۹، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۹، ۲۶۲	انتفاع گرفتن ۹۵
۲۷۱، ۲۷۹، ۲۸۹، ۳۱۷، ۳۴۰	انتقال افتادن به ۱۵۳
۳۵۰	انتقام کشیدن ۴۳
اهلال ۲۹۸	انجاز ۳۲۰
اهل عدل ۹۰	انداد ۲۷۵
اهل علم ۲۲۰، ۳۴۲	اندرز کردن ۱۷۷
اهواء ۳۰۵	اندوهگن شدن ۱۱۱
ایجاب ۲۲۵	اندیشه کردن ۸۲، ۹۶، ۲۴۴، ۳۳۹، ۳۴۰

باز پسین ۴۸، ۴۹، ۱۴۴، ۳۰۶	ایجاب کردن ۱۸۵، ۲۷۰، ۲۷۱
بازجای نهادن ۱۶۰	ایذاء ۱۱۰
باز خریدن ۴۲	ایذاء کردن ۱۶۱
بازخواستن ۷، ۱۲، ۲۴۵	ایقاع ۱۹۷
بازخوردن ۸۲، ۱۵۴، ۱۵۶	ایمن شدن ۲۶۷، ۳۳۹
بازدادن ۲۴۲	
بازداشتن ۲۴۸، ۲۵۰، ۳۳۳	ب
باز رهیدن ۲۶۳	با: به ۳، ۷، ۴۳، ۴۵، ۸۲، ۸۳، ۸۶
بازستدن ۲۴۵	۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۵۵، ۱۶۰
بازشدن ۲۲	۱۶۱، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۲۰۹
باز کردن (بویستش پر از زر باز کنند) ۶	۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۴، ۲۳۹
باز کردن ۳۷، ۲۱۷	۳۴۴
بازکشیدن ۳۳۳	با استقامت ۱۵۹
بازگشتن ۳۹، ۱۴۵، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۹	با پس پشت انداختن ۸۹
باز گذاشتن ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۶۳	باجمال ۲۴۳
باز گرفتن ۴۷، ۵۹، ۱۷۰، ۲۶۲	بادیه ۱۵۶، ۲۳۱
بازگذاشتن ح ۱۱۳	بار آوردن ح ۲۷۳
بازگشتنگاه ۱۴۴	بار بر نهادن ۱۵۷
بازگفتن ۲۱، ۵۷، ۱۱۹، ۱۳۱، ۲۵۰	باردار ۲۷۳
بازماندن ۲۳۱	بار نهادن به — ۱۷۹
بازشبیانیدن ۱۲	بازارگانی ح ۱۵۶
باز نمودن ۲، ۱۱، ۱۷، ۲۶، ۳۸، ۴۹، ۵۹	باز آمدن ۸، ۲۰، ۵۶، ۶۷، ۸۲، ۱۴۷
۶۰، ۸۳، ۹۷، ۹۹، ۱۴۳، ۱۴۴	۱۴۸، ۱۵۰، ۲۵۵، ۲۹۸
۱۶۰، ۱۷۷، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۹	باز آموختن ۱۶۰، ۱۷۱
۲۶۵، ۲۸۴، ۳۳۰، ۳۴۹، ۳۵۰	باز آوردن ۱۶۶، ۲۴۴
بازنوشتن ۲۷	باز ایستادن ۴۴
باز یافتن ۲۴۴	باز بستن ۱۵۰
با سر (چیزی) شدن ۱۵۰، ۳۳۹	باز پس دادن ۳۳۴، ۳۳۵
با سر گرفتن (نماز) ۲۱۲	باز پس داشتن ۹۱، ۹۹

براعت ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۲۵۵	باک (اگر بر کوه نشود باکی نبود) ۲۵۵
براعتِ مساحت ۷۵	باک داشتن ۲۴۶
براغیث: کک ۲۹۷	بالا: قد ۱۶۶
براناد ۵۳	بالابین ۲۹۵
برآمدن ۲۱، ۳۶، ۶۷، ۷۹، ۸۲، ۱۲۳،	بانگ داشتن ۲۶
۱۲۴، ۱۲۷، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۷۱،	بانگ زدن ۹، ۲۴۳، ۲۸۵، ۲۸۹
۱۸۰، ۱۹۳، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۳۱،	بانگ کردن ۱۲۲
۲۳۴، ۲۴۱، ح ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸،	باور دارندگان ۹۳
۲۵۴، ۳۰۶، ۳۳۸	با هم افتادن ۲۰
برآوردن ۷۴، ۹۳، ۱۶۸، ۲۰۰، ح ۲۴۴	بایع ۲۷
برآوردن (هلاک -) ۱۱۰	بتر / بدتر ۶۶
برآورده ۲۹۵	بجستن ۷۸
برآویختن ۲۴۴	بجمال ۲
بر اثر - ۱۵۵، ۲۴۳	بحیره ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹
براطلاق ۱۴۲	بخشایشگر ۲۶۴
برافتادن ۲۲	بخل ۲۸۸
برافروختن ۷۷، ۱۳۳	بخل کردن ۲۶۰
برانگیختن ۱۲	بخور ۱۴۹
برپر گرفتن ۱۶۴	بدا: آشکارشدن ۱۰۰-۱۰۲
برپیچیدن ۱۱۵	بدایت ۱۴۰، ۱۵۸، ۲۰۲
برج ح ۲۶۹	بدی: تازه، نو ۱۲۹
برجای مانده ۳۲	بدست: وجب ۲۳۰
برچیدن ۲۸۰	بذل کردن ۴۸، ۵۶، ۱۰۶، ۱۳۷، ۱۴۸،
برخاستن ۱۵۷، ۲۱۶	۲۷۶، ۲۸۶، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۴۶
برخواندن ۱۸۹، ۲۵۹	بدیع ۱۲۹، ۳۰۴
برخوردار کردن ۱۴۴	بدیبه ۲۲۹، ۲۷۶
برخورداری دادن ۱۵۲	بذل کردن ۲۳۴، ۲۶۰
بردمیدن ۱۵	بِر ۸
بررفتن ۱۶۸	بِر: مقیاس اندازه گیری ۲۳۰

بُسر ۱۶	بَرزده ۶
بَسُوختن ۱۶۳	بَرز کردن ۲۷۳
بشارت دادن ۲۴۰	بَرزگورح ۲۷۳
بشارت دهنده ۱۳۲	بَرزبگورح ۲۷۳
بشَره ۱۳۲	بر سببلی — ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۳۰، ۳۲، ۳۳
بضاعت ۱۱۶	۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۸، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۹
بعث ۱۴	۱۳۰، ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۸۴
بعثت ۲۲۷	۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷
بعثه ۳۰۱	۲۲۲، ۲۶۳، ۲۹۲، ۳۰۳، ۳۳۳
بعینه ۲۵۵	۳۴۷
بغا ۵۶	برسری ۱۴۲، ۲۴۷
بغاء ۳۰۰	برکت کردن ۱۵۹
بغایت ۳۲، ۱۵۵، ۲۱۶	برکردن (آتش —) ۱۶۳
بغی ۳۰۰، ۵۵	برکشیدن ۱۲
بغی کننده ۲۸۶	برکندن ۱۶۴
بقاع ۱۲۰	برگرفتن ۳، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۷
بقره ۳، ۴، ۱۱	۱۶۹، ۱۸۰، ۲۰۰، ۲۴۴
بقره ۳، ۴	برگزیدن ۱۴۵
بقعه ۱۴۶، ۱۵۸، ۲۲۱	برگماشتن ۱۰۸
بکر ۱۰	برنشستن ۱۴۸
بگانه: در موقع ۲۱۶	برون آمدن ۱۷۰
بگل ۳، ۱۶، ۱۹، ۲۶، ۳۳، ۳۴۵	بری: پاک ۱۲
بلاخلاف ۵۶، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۹۰، ۳۳۴	برید: پُست ۱۶۱
بلاشبهه ۲۰۸	بزرگ منشی ۴۶
بَلَد ۱۵۱	بزه ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۸۶، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۰۷
بلیات ۲۴۰	۳۴۶
بلیت ۲۴۲	بس: بسیار ۲۲۲
بمشابته ۳۹، ۷۷، ۱۵۷، ۱۸۰، ۱۹۹	بساط ۲۶۸
۲۴۷، ۲۳۸	بستر ۲۶۸

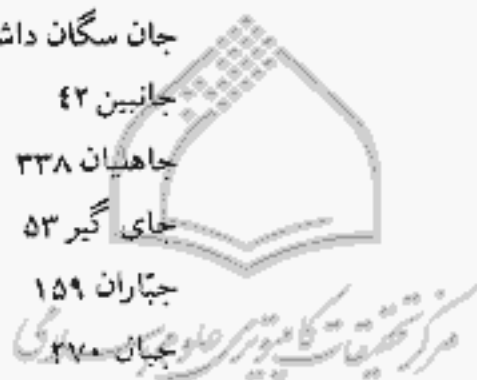
بی‌اصلی ۲۸۱	بمثابه ← بمثابت
بی‌برگ: بدون نوشه ۲۴۳	بنا کردن ۱۶۷
بی‌پدران ۳۳	بُنوت ۲۱۵
بی‌حرمی کردن ۱۶۳	بنه ایستاد / بنا ایستاد ح ۲۱۲
بیخت ح ۱۱۹	بنه خسپد / بنخسپد ح ۶۵
بیخته ح ۱۹۲	بنه خواستند / بنخواستند ح ۲۵۰
بیداد‌گرت‌تر ۱۷۶	بنه کنند / بنکنند ۲۹۵
بیران / ویران ۱۲۱	بنی اعمام ۶۵
بیران شدن ۶۶، ۱۶۴	بُنَّیه ۵۱
بیران کردن ۱۵۸، ۲۷۲	بها دادن ۳۰۲
بیرانیده ح ۲۶۵	بهاش / بهایش ۱۳
بیرون آینده ۲۶۵	بهایم ۲۹۲، ۲۹۲
بیزاری نمودن ۲۸۰	به بردگی آوردن ۴۳
بیشه ۷، ۲۹۷	به پای داشتن ۳۳، ۹۱۱، ۱۱۲
بیضة البَلَد ۱۵۱	به پس باز شدن ۲۲
بیع ۱۵۱	به حکومت آمدن ۸۲، ۳۲۹
بی‌عهدی ۳۸	به حکومت رفتن ۲۰۰
بی‌غرض ۲۷۸	به در آمدن از — ۱۵
بی‌کرانه (عذاب —) ۴۹	به در آوردن ۱۵۸
بیتات ۵۰	به راحت افتادن ۱۵۷
بینه ۴۹	به راست داشتن ۱۵
پ	به زیر آمدن ۳۶
پاداشت ۳۴، ۹۰، ح ۲۲۹	به زینهار آمدن ۴۳
پارسا ۲۲۸	به (کسی) بار نهادن ۱۵۳
پاشنه ۱۵۵	به میراث برگرفتن ۳۰۵
پاک داشتن از — ۲۵۰	به میراث رها کردن ۲۵۶
پای از خطی (کسی) نهادن ۳۲۸	بهیمه ۳
پای داشتن ۹۱	بوزنگان ۲۲
	بیانص ۱۳، ۱۵۴، ۱۵۵

پی گیری کردن ۱۹۳، ۱۹۴	پایمردی کردن ۲۸۱
پیمان گرفتن ۳۰	پدید آمدن ۲۱۷
پیه ۲۹۷	پرخیزیدن / پرهیزیدن ۳۴۰
	پرسنار ۱۱۲
ت	پره ۱۶۵
تائب ۳۳۷	پس - پس از - ۲۶۴
تابعان ۲۸۰	پست ۲۴۸
تابعین ۳۳۴	پسرو ۲۶۵، ۲۸۰
تاریک ۳۸	پسروی کردن ۷۵، ۱۲۳، ۲۶۴، ۲۸۲
تازی ۹۴، ۱۶۸	۲۸۵
تازیانه ۹۳	پشت بر کردن ۳۷
تاه ۱۵۳	پشته ۷، ۱۶۴، ۱۹۹
تایبان ۱۷۲	پشتی کردن ۴۰
تأخیر کردن ۹۹، ۱۰۴	پگه / مگه ۲۰۲
تأدیب ۳۳۲، ۳۳۳	پگاه ح ۲۱۶
تأتم ۱۹۶	پناه با (کسی) دادن ۴
تأکیف ۲۷۱	پناه دادن به - ۱
تأمل کردن ۱۴، ۲۷۴، ۲۹۰	پوست کشیدن ۱۶۳
تأویل ۹۷، ۱۷۳	پوشندگان ۲۶۲
تأویل کردن ۳۳۸	پی ۶۶، ۱۵۶
تباه کردن ۱۹۱، ۲۷۴	پیختن ۷۳، ۱۹۲
تبختر کنان ۹۳	پیرامن ۲۱، ۲۲، ۱۲۲، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۵
تبراً کردن ۷۴، ۲۰۳، ۲۶۵، ۲۸۰، ۲۸۲	۱۶۰، ۲۹۳، ۲۹۶
۲۸۳	پیروی کردن ۱۹۴
تبع ۷۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۲۰۴، ۲۱۰، ۳۰۵	پیش - پیش از - ۲۵۰
تبعیض ۱۷	پیشترا ۲۰۱
تبین ۸۵، ۹۷، ۱۱۲	پیشه و روح ۲۷۳
تقتع کردن ۷۶	پیغامبر سیرت ۳۲۸
تجار ۲۸	پی (کسی) داشتن ۸۹

تذکیر ۱۱، ۱۲، ۱۳۷، ۱۹۳، ۲۲۸	تجارات ۲۷۱
تذکیر کردن ۱۸۶، ۳۴۶	تجاهل کردن ۸۹
تواخی ۳۷، ح ۱۰۰	تجربید ۸۵
تواخیش ۱۰۰	تجزی ۲۶۶
توتیل ۱۳۶	تجويز ۷۹
تَرَجِي ۲۲۵	تجهیز ۲۱۷
ترجیح دادن ۱۶	تحدید ۲۹
تردد ۵۱	تحدیر ۱۹۳
ترسا ۱۸۳	تحرّض ح ۷۶
ترسان ۱۲۱	تحریرص کردن ۱۱۲، ۲۹۳
ترسایی ۱۸۳، ۱۸۸	تحریرض ۳۲، ۷۲، ح ۱۱۲
ترسناک ۱۲۱	تحریرف ۲۰، ۷۱
ترغیب ۱۸۲، ۳۴۳	تحریرف کردن ۱۹، ۲۷
ترویج کردن ۶	تحریق ۳۳۲
ترکیت ۱۱۹	تحرّی کردن ۱۲۳، ۲۱۹
ترکیه کردن ۱۷۳، ۲۲۸، ۳۰۳	تحکم ۱۳۱
تسکین دادن ۲۶۹	تحکم کردن ۱۰۵
تسلیه ۷۲	تحمید ۲۳۳
تَسْمِیت ۱۷۰، ۱۹۷	تحویل: جابه جایی ۹۹، ۲۲۳
تثبته کردن ۲۵۶	تحویل کردن ۵۹
تثبیه کردن ۱۶	تَحِیت ۱۰۹
تَشْفِی ۳۳۳	تخالع ۸۶
تصانیق (کسی) کردن ۳۷	تخصیص ۲۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۷
تصریح کردن ۲۳۸، ۳۴۱	تخصیص کردن ۴، ۹۷، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۹۸،
تصریف فرمودن ۲۷۲	۲۱۰، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۶
تصییر ۱۹۶	تخطئه کردن ۱۲۰
تَضَرَع کردن ۱۶۵، ۲۴۳، ۲۷۶	تخفیف کردن ۴۹، ۲۹۹
تَضَمَّن ۲۲۹	تذکار ۱۳۷
تعاطی ۷۹، ۷۹، ۸۰، ۸۹، ۱۲۱	تذکیت ۲۹۴

تفاضل ۲۷۰	تعاطی کردن ۷۴
تفضیل دادن ح ۱۸۲، ۳۳۸	تعبیر کردن ۹۳
تقرب کردن ۲۰۳، ۲۵۴	تعجیز ۸۷
تقریر ۳۰، ۱۰۴	تعجیل کردن ۳۳۸
تقریر کردن ۲۶۵، ۳۰۳	تعذی کردن ۴۱، ۱۶۲، ۳۰۱، ۳۳۱، ۳۳۹
تقریب ۳۰، ۴۲، ۱۰۵، ۱۹۰، ۲۸۹	تعذیل ۱۹۹
تفسیر کردن ۱۱۴	تعذر ۱۳۰
تکبیر احرام ۱۲۴	تعزیت دادن ۲۴۶
تکذیب کردن ۹۷، ۵۲، ۹۷، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۹۹	تعزیر ۳۳۳
تلاوت ۱۰۱	تعسر ۱۳۰
تلبیس ۷۹، ۸۰، ۸۶	تعسف ۱۱۷، ۳۰۶، ۳۳۷
تلبیس کردن ۲۷	تعلق داشتن ۹، ۲۱۷، ۲۴۶، ۳۴۸
تمام خلق ۲۹۵	تعلل کردن ۹۲، ۳۳۸
تمتع ح ۱۵۲	تعلم کردن ۸۶
تمتع کردن ۲۴۵	تعلیق ۲۶، ۹۸
تمسک ۲۶۶	تعنت ۱۳۱
تمسک کردن ۲۵۸، ۲۸۳، ۳۴۱	تعنت کردن ۱۰۵
تمشا کردن ۴۸، ۵۹، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۴۳	تعین ۲۰۲
۲۱۳، ۱۹۹	تفریق ۳۳۲
تمثای (چیزی) کردن ۲۹، ۶۰، ۹۷، ۲۸۳	تغلب ۳۵
تثویه ۷۹، ۸۰، ۸۶	تفاضیل ۸۹
تمهید ۲۶۰	تفأل ۱۸۴
تمییز ۱۱۷، ۱۸۵	تفخیم ۲۴۱
تنافی ۳۹، ۲۰۳	تفسیر دادن ۳۳، ۵۷، ۸۶، ۳۰۲
تناول ۸۷، ۲۹۹	تفصیل ۱۱۹، ۱۸۲
تناول کردن ۸۹، ۳۰۰، ۳۰۱	تفصیل دادن ۹، ۲۷۱
تنبیه ۸	تفصیل کردن ۶
تواب ۱۷۲	تفضل ح ۱۱۵
توبت پذیر ۲۵۲	تفضل دادن ح ۱۸۲

	توبت کردن ۲۵۲
	تَوْر ۱۲
ج	توسع ۱۰۰، ۲۰۴
جاحدان ۵۶	تَوَطین ۱۹۵
جادو ۷۵	توقع کردن ۲۱۳
جادوی ۷۷	توقیع ۳۲۸
جادوی کردن ۷۸	تولاً کردن ۲۶، ۲۱۷، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۹۹
جارحه ۲۷	تولّی ۲۱۸
جاروب ح ۷۹	تولیت ۲۰۶
جاری مجرا ۲۰۴	تهجین ۸۴
جاسی ۱۵	تهدید ۱۲۰، ۳۰۲
جان سگان داشتن: سخت جان بودن ۳۰۴	تهدید کردن ۲۷، ۴۹، ۸۳
جانین ۴۲	تهلیل ۱۳۹، ۲۳۳
جاهلیان ۳۳۸	تهنیت کردن ۱۶۷
جای گیر ۵۳	تیسر ۲۱۱
جباران ۱۵۹	تیر انداختن ۳۳۱
جبروت ۲۸۰	تیز (الع-) ۴۶
جحد ۷۱، ۲۲۲	تیه ۱۸
جحد کردن ۶۵، ۲۲۳، ۳۰۴	
جحیم ۱۳۳	ث
جرّ ۲۸	ثلث ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۰
جراید ۹۹	ثمار ۲۷۰، ۲۷۱
جرح ۳۴۰	ثمرات ۱۶۳
جرم ۱۶۶	ثنا کردن ۱۰۷، ۱۸۲
جزا ۲۱۹	ثنا گفتن ۱۴۸، ۳۰۳
جزع ۳۲۲	ثوابت ۳۲
جزع کردن ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵	ثور ۳
جزم کردن ۲۱۹، ۲۲۰	
جزیت ۱۲۱، ۱۸۸	



چندی - ح ۲۳۰، ۲۳۱	جزیه ۱۱۰
چو/چون ۲۵۱	جمد موی ۲۷
چونین ۲۱۰، ۲۳۱	جلا ۱۱۰، ۱۸۸
چه نت/چہات ح ۱۱۶	جموع ۱۴۹
چیزکی ۳۷	جمهور ۳۸
	جن ۷۱
ح	جناح ۲۵۸
حاج ۲۵۶	جَنَف ۳۴۸، ح ۳۵۰
حاجز ۲۷۲	جنوب (باد-) ۲۷۲
حاسد ۱۰۷، ۱۰۸	جنین ۲۹۵
حاشہ ۵۸	جواد ۲۹۳
حاصل آمدن ۱۵۴، ۲۲۳، ۲۷۹، ۲۸۲،	جوارح ۲۸، ح ۶۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵
۳۳۲	جواز ۸۰، ۱۰۵
حال: واقعہ، اتفاق ۳، ۶	جود ۲۹۳
حام ۲۸۶	جوهر ۶
حجر الاسود ۱۵۳، ۱۶۶	جہال ۷۴
حَسَنَات ۱۰۷	جہان: جہندہ ۱۱۴
حسنہ کردن ۹۰	جہودی ۱۸۱، ۳۰۳
حشر کردن ۲۳۸	جیف ۱۲۰
حصا ۷۱	جیوہ ۷۷
حصار دادن ۴۳	
حَضْر ۹۸	ج
حصن ۲۱، ۲۲، ۴۳، ۲۶۷	چاشتگاه ۷۷
حصین ۲۶۷	چراغ مردن: خاموش شدن ۲۴۱
حُطَام ۴۹، ۹۰، ۲۵۹، ۲۸۰، ۳۰۱، ۳۰۲	چرہ کردن ۹۵، ۱۶۳
حُطَام دنیا ۹۰، ۲۱۲	چرہ کنندہ ۹۵
حَظ ۵۶، ۸۸، ۱۳۷	چشم افسا ۸۰
حفر ح ۱۱۳	چشمها / چشمہ ہا ح ۱۸
حکَم ۴۳	چنبر ۳۲۹

حجّت ۲۲۰-۲۲۲	حکم کردن ۲۰۱، ۸۲، ۴۳
حجّت آوردن ۱۱۶، ۲۲	حکم گاه ۱۹۸
حجّت انگیزش بر - ۱۵	حِلّ ۱۶۱
حجّت انگیزته ۱۵	حُلُفا ۹۶، ۴۲
حجّت پذیرفتن ۱۶۷	حُله ۲۳۸، ۹۳، ۴۴
حجّت کردن ۱۹۹	حلیت ۲۳۸
حَجْر ۱۸۴	حلیف ۴۲
حَجْر ۲۰۲، ۳۳۱	حلیفان ۴۲
حَجْر کردن ۲۹۹	حمارالماء ۲۹۷
حُجْره ۱۰۸، ۱۱۳	حُمق ۹۵
حجّ کردن ۱۴۵، ۱۶۷	حمل کردن ۳۴، ۲۳۶، ۲۶۲، ۲۹۹، ۳۴۲
حَدّ ۳	حمه بر / حمه برنده ۳۲۷
حادث کردن ۱۶۳	حنیف ۱۸۴
حَدّ زدن ۱۴۵	حوالت ۱۹۲
حدوث ۲۷۴، ۲۶۹	حوالت کردن ۳۹، ۷۷، ۱۸۳
حسابش کردن ۱۵، ۲۰، ۲۵، ۹۴، ۱۶۶،	حَوث ۲۱۹
۳۳۱، ۲۵۹، ۲۱۶	حُورالعین ۲۳۸
حَرْب ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۸	حُوری ۲۳۸
حربی ۱۲۱	حوصله ۲۳۷
حَرث ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۶	حَبْض ۲۹۷
حَرَج ۲۱۱، ۲۵۸، ۳۰۱، ۳۴۶، ۳۴۷	حَبِیف ۳۴۵، ۳۴۷
حرق ۳۳۳	حَبیل ۷۷، ۸۰
حرومان ح ۲۸۳	حَبّ ۲۱۲
حرمت داشت ۱۸۲	حبال ۷۷
حرم کردن ۱۶۰	حَبیل ۱۸۹
حرم مُحَرَّم: کعبه ۱۵۸، ۱۶۲	حَبّ ۳۴۳
حزین ۲۳۵	حجاج ۱۵۶
حَسَدَل ۱۰۷	حجارت ۱۸
حی ۱۹۹	حجامت ۲۹۷



خساست ۳۰۲	
خسپیدن ۶۵، ۷۸، ۱۵۱، ۳۴۴	خ
خشف ۶۷، ۱۵۹	خادم ۲۳۱
خشم آمدن ۲۴۵	خار کننده ۴۷
خشنود کردن ۲۷۴	خاشع ۱۹
خصال ۱۰۹	خاص گردانیدن ۹۱
خصب ۶۶، ۶۷	خاضع ۱۲۸
خصومت افتادن ۳	خاک آلود ۱۷۳
خصومت کردن ۷۵، ۱۷۶، ۱۹۴	خال ۱۸۵
خضاب ۲۵۰	خالص کردن ۱۸۷
خضاب کردن ۶۰	خالی شدن: خلوت کردن ۱۵
خطا افتادن ۲۵۷	خان و مان ۱۵۰
خطاب کردن ۹۲	خانها / خانه ها ح ۱۲۱، ۱۲۲
خطبه کردن ۳۵، ۱۵۸، ۲۰۱	خانیها ۱۸
خطوات ۱۶۷، ۲۸۷	خایف ۱۲۱
خطیبات ۲۸۷	خایه ۱۵۱، ۲۹۵، ۲۹۶
خطبه ۳۱، ۳۲	خبت ۲۱۳
خفتنگاه ۲۶۸	خجنان ۱۴۰، ۱۸۸، ۱۸۹
خلاف کردن ۲، ۴، ۶، ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۳۷، ۳۹، ۴۳	خفته کردن ۱۸۴
۵۰، ۵۶، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۹۴	خفته تا کرده ۵۲
۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹	خداوند: صاحب ۹۱، ۱۵۱، ۲۷۴
۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۶	خداوندان ۵۳، ۱۵۷، ۳۳۴
۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۷	خداش ۱۰۷
۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۶	خدیعت ۲۱۳
۱۹۹، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶	خراب: خرابی ۶۶
۲۲۲، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۵۴، ۲۵۵	خز ۲۹۷
۲۵۸، ۲۶۳، ۲۸۶، ۲۹۷، ۳۰۰	خرم کردن ا، ۱۱
۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۶	خبر ۱۵۵
	خجری ۴۳، ۴۵، ۱۲۱

	۳۳۹، ۳۴۲، ۳۵۰
د	۲۶۳، ۲۶۱، ۷۴ خلاقیت
دارن سرا، خانه ۲۸۵	۱۴۳ خلعت
داعی ۹، ۴۴، ۲۱۷، ۲۳۲، ۲۹۱، ۳۴۷	۱۴۲ خلع
دائیه ۲۷۲	۳۰۵، ۲۷۰، ۲۴۱، ۱۹ خلف
دایمتر ۲۷۶	۲۱ خلفاء
دباغه ۲۹۵	۱۹۱، ۱۸۸، ۱۸۲، ۱۵۱، ۹۸، ۹۲، ۸۷، ۸۱ خلقان
دبوز (باد-) ۲۷۲	۲۷۰، ۲۶۷، ۲۶۰، ۲۵۴، ۲۰۶
دبجال ۱۲۲	۱۸۲، ۳۰۱، ۲۹۳
دخبل (ما مردمانیم که دخلها خرد کرده ایم)	۱۱۵ خلل یافتن
۲۷۳	۲۰ خلوات
دراز عمر ۲	۲۴۵ خلوت ساختن
درآمدن ۶-۸، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۹۳، ۱۰۸،	۳۳-۳۱ خلود
۱۱۳، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۱، ۲۰۶،	۱۴۹ خلوق
۲۰۹، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۸، ۲۷۰،	خلیل: دوست ۲۴۷، ۱۴۱،
۲۸۵	۷۹ خُم
درآوردن ح ۸، ۳۲۹	۳۳۰، ۳۰۱، ۳۰۰، ۸۲ خمر
در پوشیدن ۱۱۳	خندستان ح ۱
درختستان ۲۷۴	۳۳۴ خواجه‌پش / خواجه‌اش
درختک ۱۵۳	۴۶ خوار
درخواستن ۳، ۹-۱۱، ۴۳، ۱۵۹، ۱۶۶،	۹۶ خواستمانی
۲۴۷	۳۲ خوالد
در رفتن ۲۷۳	۱۶۴ خوانه/ خانه ح
در سبیل- ۲۳۹، ۳۲۸	۳۰۶ خواهندگان
درست ۱۲	۴۸ خورانیده شدن
درستیها ۴۶، ۴۷	۵۸ خورد
درشدن: بیرون رفتن ۲۷۳	۲۲ خوف
درع ۲۰۰، ۲۴۹	۲۶ خبیک
در (کسی) نالیدن ۱۶۶	

دشنام دهنده ۲۲	درگش گرفتن ۳۶
دعوی کردن ۲۰، ۷۷، ۱۷۷، ۱۸۱، ۲۰۰،	در گذاشتن ۹۱
۲۷۷، ۲۸۱، ۳۴۰	دزم ۲۹۷
دعی / داعی ۲۲۷	درماندن ۱۵۴
دلالات ۱۴، ۲۷۴	درنگریستن ۱۷۷، ح ۱۸۷
دل تنگ کردن ۲۹۲	دروغ بر (کسی) نهادن ۱۷
دل خوش داشتن ۱۹۵	دروغزن داشتن ۴۶
دل خوش شدن ۲۴۶	دروغ نهادن بر ۷۶
دل خوش گشتن ۲۴۵	درویدن ۱۵۹
دل دادن (هاجر را دل نمی داد از آن آب	درهم پیچیدن ۱۱۹
بنوشد) ۱۵۶	درهم پیختن ۱۱۵، ۱۸۳
دل در بند (کسی) داشتن ۱۸۷	درهم پیخته ← پیختن
دل مشغول داشتن ۱۶۰	دریا بُر (کشتی) — ۲۶۸
دلیل الخطاب ۳۳۳	در یافتن ۳۶، ۱۲۲، ۱۵۰، ۲۰۸
دلیل کردن ۹، ۹۰، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۳۱،	دزم ۲۸۸
۱۴۱، ۱۶۹، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۳،	دست به (کسی) دادن: در تصرف کسی در
۲۶۰، ۲۷۵، ۲۹۹، ۳۴۱، ۳۴۹	آمدن ۷
دُم غزه ۱۴	دست زدن ۱۵۱
دمیده ۲۶	دست سودن ح ۲۵۰
دمیم الوجه ۲۷	دست گرفتن: دستگیری کردن ۲۸۲
دنیایوی ۲۶۹	دستگیری کردن ۲۸۱
دواب ۱۶۶	دستور باش ۳۵
دواعی ۱۵۱	دستوری ۲۰۹
دُوال ۲۴۲، ۲۴۳	دستوری خواستن ۳۵، ۱۰۸، ۱۴۷
دوستدار شدن ۷۸	دستوری دادن ۲۱۰، ۲۱۳
دوست داشته ۱۶۲	دشخوار ۲۰۶، ۳۳۷
دوش ۱۰۳	دشخوار آمدن ۲۰۶
دوشین ۲۴۵	دشنام دادن ۲۲
دوموی ۲۷	دشنام داشتن ۹۲

	دوین — ۳۱، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵،
ر	۱۴۲، ۱۹۶، ۲۳۲، ۲۷۵، ۲۸۳،
را حله ۱۲۴، ۲۳۱	۳۰۲، ۳۳۱
الراجز ۴، ۱۰	دویم/ دوم ح ۲۶۸، ۲۹۱
راست دارنده ۴۷	دهر ۲۷۲
راست کردار ۱۷۶	دیات ۳۳۸
راست کردن ۱۴۰، ۲۴۵	دیت ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴-۳۳۷، ۳۳۹
راستگر ح ۲۳۵	دیر ۱۲۷
راستگیر ح ۴۸، ۱۳۱، ۲۳۵، ح ۳۲۸	دیری ۲۷۲
راستگیران ۳۲۸	دیگ پایه ۳۲
راعنا ۹۲، ۹۴-۹۶	دیگ پختن ۲۴۴، ۲۴۵
راعی ۲۱۸	دیو، دیوان ۷۳، ۷۵، ۲۸۵
راعب ۱۷۴	دیه ح ۳، ۶
راعب شدن ۲۵۸	دیه/ ده ۲۷۳
راکع ۱۴۹	
راوی ۱۴۶، ۱۶۷، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۳۸	ذ
راهب ۱۵۹	ذاکران ۲۳۳
راهبان ۲۳۶	ذبایح ۲۸۴، ۲۹۸
راه کرده ح ۲	ذبح ۳، ۴، ۲۹۸، ۲۹۹
راه نمودن ۱۹۳، ۱۹۶	ذبیحه ۱۱۳، ۱۷۰، ۲۹۸، ۲۹۹
راه یافتگان ۲۲۶، ۲۴۷	ذرتیت ۱۷۲
راه یافتن: هدایت شدن ۱۵۳	ذکر کردن ۲۳۳، ۲۳۴
راه یافته ۱۲، ۲۱۴	ذل ۱۲۲، ۳۱۶
رایت ۲۲	ذقه ۵۵، ۸۴، ۱۰۷، ۱۹۱
رؤسا ۲۰۳، ۲۸۲	ذقت ۲۵۵
رأفت ۶۷، ۲۰۸	ذقه ۱۱۰
رؤیت ۱۸	ذوات ۲۶۶، ۲۷۵
ربیع ۲۱۶	ذوقربت ۳۴۵
رجعت ۲۸۳	

رقیق ۶۵	رَجم ۲۶۲
رکاب ۱۴۸	رجوع کردن ۸
رَمَج ۱۴۹	رجوع ۲۶۹
رکن ۱۴۸، ۱۵۵	رحمت آمدن ۷۸
رکن شافی ۲۱۱	رخصت ۱۹۱، ۳۴۹
رکن عراقی ۱۵۳، ۲۱۱	رخصت دادن ۲۹۳، ۳۰۱
رکن غربی ۲۱۱	رخصت فرمودن ۲۹۹
رکن یمانی ۲۱۱	رَد— ۷۴، ۷۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۸
رکوع کنان ۱۴۴	رد کردن ۳۰، ۱۳۱، ۱۸۸
رَمَق ۱۵۰، ۲۹۹	رزد (خدای تورنگ رزد) ۱۸۹
رَمی الجمار ۱۸۴	رزق ۲۹۳
رَمی کردن ۱۷۱	رزیدن ح ۱۸۹
رَنگ رَزُ ۱۸۹	رسالت ۹۷، ۹۸
رنگ کردن: صبغة دادن ۱۸۸	رشم ۱۶۸
روان شدن ۷۴	رسم برزدن ۱۶۸
روان گشتن ۱۵۵	رسم زدن ۱۲۹
روانه ۱۶۹	رَسَن ۷، ۷۷، ۲۶۴، ۲۸۳
روزی کردن ۱۴۴، ۱۵۲، ۲۹۳	رسیدماتی ۹۶
رَوَج ۲۳۹	رَسیل ۵۲
رهگذریان ۳۰۶	رَش ۲۳۰
ریاح ۲۷۴	رشک ۱۴۶
ریا کردن ۱۹۱	رشک آمدن ۱۵۳
ریح ۵۱، ۲۷۴	رشک نمودن ۱۵۳
ریم ۲۶	رضاً دادن ۲۴۲
	رضعه ۱۰۲
ز	رعونت ۹۵
زاجر ۳۳۹	رغبت نمودن ۲۲۱
زاد: توشه ۸۹، ۲۳۱	رفعت دادن ۱۰۸
زاد: زاد و نشو و تربیت ۲۲۸	رقم برزدن ۱۶۸

ساحت ۷۷، ۷۵، ۷۴	زانی ۳۳۰
ساحر ۷۷، ۷۴	زانیه ۳۰۰
ساحری ۸۷، ۷۷	زایران ۱۶۶
سادات ۲۷۵	زایل شدن ۱۳، ۱۹، ۱۵۹، ۲۸۹، ۳۴۲
ساقط شدن ۱۷۲، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۳۶	زبربند ۱۶۵
ساکن (هوای) ۲۷۴	زبردست ۹۴
سالفه ۱۲۰	زجر ۱۹۳، ۲۱۷، ۲۲۰، ۳۳۳، ۳۴۷
سامع ۱۹، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۶۹	زجر کردن ۷۵
سوم / سوم ۳۰۳	زسرخ ح ۸
سب ۹۲، ۹۴	زکا ۱۷۳، ۲۲۸
سبابه ۳۱۳	زکی ۲۲۸
سیبط ۳، ۱۸۵	زمرّد ۱۶۶
سقی بردن ۲۱۸، ۲۴۸	زنهار خوردن ۲۳۱
سیکساران ۱۹۶	زنهار گرفتن ۲۳
سیک گرداندن ۴۶	زوار ۱۶۶
سبلت ۱۴۰	زواران ح ۱۶۶
سبئی ۴۵، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۸۸	زودی: (بایای مصدری) ۲۷۲
سبیل ۱۵۰، ۱۸۹	زهار ۱۴۰
سپردن: طی کردن ۲	زهره ۱۶۳
سپرده ۱۲	زیارت کردن ح ۶، ۲۳۲
سپید ۶۰، ۶۵، ۱۶۶، ۲۵۰	زیان کردن ۸، ۱۷۴
سندان ۶، ۱۴۸، ۲۴۰، ۲۴۵	زییق ۷۷
سبتر ۲۲۴	
ستر / استر ۲۸۱	س
ستون ۳۶	سائبه ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹
شعره ۷۷	سابق شدن ۲۴۸
سحاب ۲۷۱، ۲۷۴	سایل ۸۶، ۱۰۵، ۱۳۷، ۱۶۴، ۲۵۶
شحب ۲۷۴	ساجد ۱۸، ۱۴۹
سیحر ۸۰	ساجدان ۱۴۴

سُریانی ۱۶۸، ۶۹	سُرخِ حلال ۷۹
سُریت ۱۸۵	سُرخ کردن ۸۸
سُریح ۲۰۶، ۷۵، ۷۴	سُخت آمدن ۲۰۹، ۱۶۰، ۱۰۸
سُریوت ۳۲۸، ۲۱۳	سُخت تر عذاب ۳۴
سُطبر ۶۵	سُخت جان ۳۰۴
سُطوات ۱۵۹	سُخت شدن ۱۵
سُعایت ۸۶	سُخت کردن ۵
سُقت ۳۱۲، ۲۷۱، ۲۱۹، ۶۸	سُخریت ۴
سُعی (از مناسک حج) ۲۵۸، ۲۵۳	سُخَط ۳۰۳
سُعی کردن ۲۵۶، ۲۵۴	سُة ۲۹۹
سُفان کردن ۲۷۳	سُؤ رمق ۳۰۱
سُفاهت ۱۱۰	سُدرة منتها ۲۳۷
سُفاهت کردن ۲۲	سُز رأس ۲۷۸، ۱۱۸، ۱۳
سُفسطه ۸۰	سُزاه ۲۷۷
سُفله ۳۰۱، ۲۸۰، ۷۴	سُراشک ۲۹۷
سُفحة ۱۹۵	سُراها ۴۰
سُفیه ۱۷۵، ۱۷۴	سُرای بلا: دنیا ۲۳۹
سُفیهان ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۳	سُرای تکلیف ۲۶۲، ۵۹
سُکینه ۱۶۷	سُرای عقاب ۱۱۰
سُلف ۳۰۵، ۱۹	سُرای محنت ۵۹
سُلم ۱۱۰	سُرآمدن ۲۴۸
سُلم دادن ۱۱۸	سُر باری ۲۴۷
سُلتوت ۲۴۳	سُربِ خِطِّ (کسی) نهادن ۳۲۸
سُلیم ۱۸۴	سُربه (چیزی) داشتن ۱۵۶
سُماع ۹۷، ۵۸	سُوسری ۲۷۸
سُمر ۱۵۳	سُورگین ۱۹۱، ۱۲۰
سُنت کردن ۲۵۸، ۲۵۱	سُورنگون ۸۳
سُواء ۳۴۶، ۲۹۶	سُرو ۲۹۵
سُواد ۱۳	سُره ۲۶۲



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

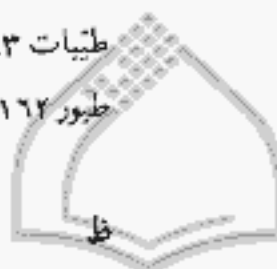
سواد اعظم ۳۸	شاهین ۱۱۲
سود کردن ۲۷۱، ۱۵۱	شایستن ۱۳، ۹
سوگندان ۶۷	شایع ۲۹۰
سویت ۳۴۰	شایع شدن ۱۲۱
سه ام / سوم ح ۱۹، ح ۳۵، ح ۸۵، ح ۱۳۶	شأن ۲۵۱، ۱۲۲، ۱۰۶، ۹۳
۱۳۸، ح ۲۶۶، ح ۲۶۸، ح ۲۹۱	شبان ۲۹۲
ح ۳۴۸، ۳۰۳	شبانروز ۲۹۵
سه یک ۳۴۳	شَبَع ۳۰۱
سیاره ۲۶۹	شَبَه ۶۵
سیاط ۸۳	شبهت ۵، ۲۲۲، ۲۲۸
سیاقت ۱۴۱	شتر مرغ ۱۵۱
سینات ۱۹۱	شجر ۱۶۱
سینت ۳۱	شرايع ۹۸، ۱۴۱، ۱۷۳، ۱۸۶، ۲۲۹
سید اولین ۱۶۱	شرب ۸۲، ۳۳۰
سیک / سه یک ح ۳۴۳	شربت ۱۵۷
سیم / سوم ح ۱۹، ح ۳۵، ح ۳۶، ح ۸۵	شربه ح ۱۵۷، ۲۳۲
۱۳۶، ۱۳۸، ح ۲۶۶، ح ۲۶۸، ح ۲۹۱	شرد ۱۶۳
ح ۳۳۴، ۲۹۷	شرعیات ۲۲۹
سیوم ح ۱۹، ح ۳۵، ۶۵، ۸۵، ح ۲۶۶	شرف ۱۵۳
	شرک آوردن ۱۹۰، ۲۳۱
	شروق ۱۲۴
	شری ۵۶
	شست / شصت ۲۷۷
	شش ۷۹
	شَطَط ۳۴۵، ۳۴۷
	شعایر ۲۵۴، ۲۵۳
	شق ۳، ۲۷۱
	شقیتر ۴۹، ۲۵۰
	شگ آوردن ۱۷
	شادمانه ۲۰۳، ۲۳۸
	شادمانه شدن ۸۳، ۱۵۷
	شاذ ۱۸، ۳۷، ۵۲، ۷۲، ۱۳۸، ۱۳۹
	۱۴۲، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۷۹، ۲۸۰
	۲۹۴، ۳۴۰
	شارب ۳۳۰
	شاگ ۱۷، ۲۷۴
	شاگری ۲۷۸

صحابه ۲۴۵	شگ کردن ۲۱۷
صحیفه ۱۸۵	شکیبایان ۳۰۶
صراط ۱۸۹	شکبیدن ۷۸
صرح ۸۱	شمال (باد) ۲۷۲
صُرخ ۱۶۶	شمایل ۹۵
صرخ موی ۲۷	شمرده ۲۹، ۲۳
صرف کردن ۲۶۸	شنگ موی ۲۷
صریح ۱۷۰	شنویدن ۱۵
صُعود ۲۵۵	شوراندن ح ۲
صعید ۳۲۳	شوره ۲۵۰
صَفات: سنگ نرم ۲۵۲	شوم ۲۶۲
صَفح ۱۱۲، ۱۰۹	شیاردن ح ۱۲
صُفرت ۱۰	شیاندن ۱۲
صلابت ۱۹	
صلات ۲۸۲، ۲۴۷	ص
صَلحا ۷۴	صائب ۲۹۰
صواب کردن ۸	صابران ۳۲۹، ۲۴۵، ح ۲۴۰
صوم ۲۵۶	صابر کردن ۳۰۴
صیام ۳۴۱، ۲۴۰	صارف ۳۲، ۲۳۲، ۳۴۷
صیانت ۱۶۷	صاع ۱۶۲
	صاعقه ۶۶
ص	صاغیر ۱۱۰
صایع شدن ۷، ۱۱۸	صافی ۴۸
صایع کردن ۲۰۷	صالحه ۲۴۵
صجیع ۵۲	صانع ۲۷۷
ضراء ۲۷۷	صایح ۲۸۹
ضرر ۳۴۸	صایم ۲۳۹
ضعفاء ۳۲۹	صبارباید ۲۷۲
ضعیفه ۱۵۵	صیفت ۱۸۸، ۱۸۹



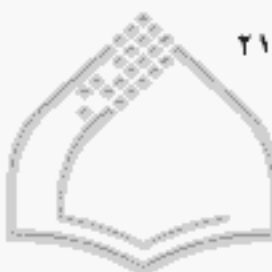
مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ضالالت ۲۸۰	طمع گرفتن بر- ۲۶۰
ضمان کردن ۲۳۹	طواغیت ۱۸۱، ۲۹۸
ضیاء ۲۶۹، ۲۷۰	طواف ۱۶۵، ۱۸۴
ضیاع ۱۱۸	طواف انقیاء ۲۵۷
ضیق ۲۱۹	طواف الوداع ۲۵۷
	طواف کسردن ۱۲۲، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۸
ط	
طاعات ۲۳۳	طواف کنان ۱۴۴، ۱۴۹
طاعت داشتن ۵۸، ۹۶، ۲۷۵، ۲۷۶	طوافگاه ۱۵۳
طاعت کردن ۹۰	طوق ۱۶۸
طاعن ۸۶	طیبات ۲۹۳
طاف ۲۹۵	طبور ۱۶۲
طالح ح ۳۰۰	ظ
طایفان ۱۴۹	ظفر دادن ۲۱
طبع ۲۷۲	ظلام ۲۷۰
طرد ۲۶۱	ظن ۱۲۳
طرکیدن / ترکیدن ۱۶۳	
ظره ۳۳۱	ع
ظُعمه ۲۱۶	عایط ۱۱۵
ظعن ۸۶	عاجل ۱۳۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۶۳
ظعن زدن ۹۹، ۲۲۲	عاریه ۲۴۵
ظعنه زدن ۳۸، ۱۲۴، ۲۰۸، ۲۲۱	عاشر ۵
ظُعم ۲۷۵	عاصی ۱۰۱، ۱۲۸
ظفولیت ۳۶	عاصی شدن ۵۸، ۸۱
ظفیل ۳۲۹	عاقبت ۲۲۵
ظمانینه ۲۳۲	عاقبه ۳۲۶
ظمع از (چیزی) بریدن ۶	عاقله ۲۴۵، ۳۳۷
ظمع داشتن ۱۵، ۱۹	عاکفان ۱۴۹
ظمع ستاندن ۲۶۰	



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

عُصاة ۲۶۲	عالم الذات ۲۰۴
عُصَبَت ۱۹۸	عالم الغیب ۶۰
عصَبیت ۱۸۵	عام الفتح ۱۶۰
عِصَى ۷۷	عامل ۱۵۰
عقاب ۵۶، ۶۹، ۸۹، ۹۰، ۱۳۲، ۱۹۳،	عاهت / آفت ۱۶۶
۲۳۲، ۲۳۵، ۲۷۷	عاید ۱۸۶، ۲۶۳
عقاقیر ۲۷۰	عبدل ۱۰۷
عقب (یعقوبش برای آن خواندند که عقیبش	عبودیت ۲۴۰
بسیار بود) ۱۷۹	عقبه ۱۴۸
عقوبات ۱۵۹	عترت ۲۴۷
عقوبت ۱۹، ۲۷۴، ۳۰۲، ۳۳۳	عجب داشتن ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۱۵
عقیب ۱۳۱	عجب ماندن ۲۳۲
عقیم ۲۷۲	عجل ۴، ۷، ۵۹
عکوف ۱۴۹	عجوز ۷۸، ۹۳
علاقه ۲۶۹	عجوزه ۷۸، ۹۳
علائیت ۱۹۱	عداوت ۶۷، ۶۸
علائق ۱۹۱	عدت ۳۵، ۱۱۰، ۱۳۰
علاج ۸۰	عدول کردن ۵۳، ۷۶، ۳۳۰، ۳۳۷
علم اوایل ۵۳، ۱۹۰	عدول کرده ۱۸۴
علی الخطاب ۳۴	عذب ۹۶، ۱۵۷، ۳۴۰
عم ۱۸۲، ۲۱۶	عذبته ۴۶
عماد ۳۲، ۲۶۹	عزوبت ۳۴۰
عمارت کردن ۱۲۰، ۱۵۶	عرض کردن ۲۳۷
عمال ۲۸۳	عرضه کردن ۶، ۳۰۴
عمد ۲۶۹	عرف ۹۰، ۲۹۷
عمره (حج) ۱۵۱، ۱۶۱، ۲۵۲، ۲۵۷	عروة وثقی ۲۶۶
عمود ۳۳۲	عریش ۱۵۴
عمیا ۲۸۰	عشوه دادن ۳۳۸
عمید ۲۸۳	عصابه ۱۶۵



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

غزات ۲۱	عناد ۵۷، ۲۲۰
غصب ۳۹	عناد کردن ۲۲۲، ۲۲۳
غصن ۳۴۶	عنان ۳۲۸
غضروف ح ۱۴	عنبه ۱۸، ۵۸، ۸۷، ۱۳۰، ۲۰۰، ۲۹۸،
غلات ۲۷۱	۳۰۱
غلاف ۵۳	عند آن ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۳۶، ۲۳۸-۲۴۲،
غلف ۵۲، ۵۳	۳۳۱
غلق ۱۹۹	عنق قریب ۲۲۲
غلول ۲۰۰	عواقب ۱۰۱
غله ۲۷۳	عوام ۳۰۱، ۳۰۳
غلیان ۲۹۶	عنوان ۱۰
غنا ۲۷۹	عود ۴۵
غنا کردن ۱۳۷، ۲۹۱	عورت ۱۴۶، ۲۴۹
غنم ۲۹۶	عوط ۱۱۵
غنی شدن ۲۷۳، ۲۷۴	عون ۴۱، ۲۳۶
غنیمت شمردن ۹۲	عهد پیشین ۷۴
غوايات ۳۲۲	عهد کردن ۱۰۷، ۱۴۴، ۱۴۹
غنی ۲۹۱	عهد گرفتن ۳۰، ۴۰
غیور ۲۴۲	عیب کردن ۴۲، ۱۲۴، ۲۰۸، ۲۱۸

ف

غ

فائت شدن ۳۴۴	غاشبه ۱۶۵
فاحش ۲۸۸	غالب آمدن ۶۵، ح ۲۴۴
فارغ شدن ۱۶۴، ۱۶۷	غایت ۱۰، ۲۷، ۲۸، ۸۶، ۹۷، ۱۱۸،
فاسق ۱۰۱	۱۸۲، ۲۳۵، ۳۰۴
فانی کردن ۱۱۳	غذر ۳۲۱
فتاح ۲۰	غزبا ۱۵۰
فثرت ۲۲۸	غرضوف ۱۴
فتور ۲۶۳	غرفات ۱۷۵

۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۸۵، ۲۱۶،	فحوی الخطاب ۱۰۲
۲۷۳، ۲۶۱، ۲۵۶	فخر آوردن ۲۳۳
۱۴۶، ۹۰، ۸۶، ۸۰، ۶۶، ۵۷، فرود آوردن	فدا ۱۳۵
۲۷۵، ۲۷۳، ۲۷۱، ۲۳۰، ۱۵۳	فدیہ ۴۲، ۱۳۷
۱۴۳ فرودتر ح	فدیہ کردن ۳۹، ۴۲، ۲۵۵، ۳۳۴
۱۹۳، ۱۷۱، ۱۱۴، ۵۲، ۲۶، فروشدن	فرا بافتن ۲۵
۳۰۶، ۲۷۳، ۲۷۱	فرا رسیدن ۲۲
۳۰۶، فروشدن گاه ح	فراز شدن ۲۴۴، ۲۵۶، ۲۷۳
۲۶۰ فروض	فراز کردن ۱۲۲، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۱۴
۱۰۴، ۹۹، ح، فرو فرستادن ۱۹، ۴۷، ۵۶،	فراش ۲۶۸
۳۰۵، ۲۸۸، ۱۶۵	فرا کرده ۱۲۴
۳۰۶، فرو کردن	فرا گرفتن ۲۷، ۳۳-۳۵، ۳۸، ۸۸
۲۹۴، فرو گرفتن	فرا یض ۲۵۹
۱۱۴، ۶۶، فرو ماندن	فَرَج ۱۵۵
۲۱۹، ۱۶۷، ۱۱۷، فرو نهادن	فرزند آمدن ۱۸۸
۲۶، فریاد خواستن	فرزند زادگان ۲۴۰
۱۵۵، فریاد رس	فرزندزاده ۱۸۵، ۲۵۰
۲۰۶، فریبت کردن	فرزندک ۷
۱۲۸، ۱۱۳، ۹۹، ۸۳، ۷۴، ۵۱، فریشتگان	فرقت ۳۰۵
۲۳۳، ۲۳۱، ۱۶۷-۱۶۵، ۱۶۰	فوق کردن ۱۸۶، ۳۳۵
۲۶۳، ۲۶۱، ۲۵۲، ۲۴۰، ۲۳۴	فرمان بردن ۴۸، ۲۲۹
۳۰۶	فرمان یافتن ۷۴، ۱۲۴، ۱۴۷، ۱۸۵، ۲۴۰،
۸۱، ۸۰، ۷۳، ۶۷، ۶۶، ۶۳، ۸، فریشته	۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶
۱۶۹، ۱۶۵، ۱۶۰، ۱۵۹، ۸۵	فرو آمدن ۱۸، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۴۸
۲۶۰، ۱۹۱	فرو آوردن ح ۶۶، ۲۷۲، ۲۸۲
۳۳۰، فریضه	فرو بردن ۲۶
۳۳۰، فریضه کردن	فروید - ۱۴۳، ۱۹۹
۵۲، فریق	فروید آمدن ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۴۳،
۲۴۱، ۲۳۹، ۲۳۸، فَرَج	۸۰، ۸۶، ۹۳، ۱۲۴، ۱۴۷، ۱۴۸،

قبضه ۱۰۴	قزع کردن ۲۷۶
قُبّه ۱۶۴	قُشحت ۲۳۴
قبیح ۱۹۲، ۲۸۴	فسق ۳۱، ۷۹، ۸۰، ۲۰۱
قتال ۴۲، ۳۲۹	فسوس ۴
قتال کردن ۴۲، ۱۰۱، ۱۲۲	فسوس گرفتن ۱
قتل کردن ۵۲	فصاحت ۱۳۸
قتل نفس ۸۲	قُضد ۲۹۷
قُدح ۲۳۲	قُضد کردن ۳۳۲
قُدح کردن ۷۹، ۸۰	فصیح ۲۸۲
قدس ۵۰	فضل ۱۵۱
قَدَم ۲۸۱	قُضله ۲۱۸، ۳۴۳
قَدَم ۲۸۱	قکاک ۳۱۶
قدیر ۱۰۴	فگندن ۲۱
قدیماً ۳۸	فلاح یافتن ۱۰۷
قدیم تعالی بخدا ۲۰۵	فلانان ۲۴۵
قَرَاء ۵۲، ۷۷، ۸۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۳۲	فَلَق ۱۶
۱۳۸، ۱۴۵، ۱۹۲، ۲۰۶، ۲۰۸	فَلَق بحر ۲۶۷
۲۴۱، ۲۷۴، ۲۷۸-، ۲۸۰، ۲۹۹	فهم کردن ۹۶، ۲۹۲
۳۴۷	
قرار افتادن ۴۳	ق
قران ۲۵۷	قاسی ۱۵
قراین ۱۹۸، ۲۲۴	قاعده‌ها ۱۴۴
قُرب ۲۵۷	قافله ۲۳۱
قُرب عَهْد ۱۹۳	قانت ۱۲۸، ۱۲۹
قربه ۱۵۴، ۱۵۵	قایل ۱۱۷
قَرّة العین ح ۲۵۰	قایم ۲۳۹، ۳۴۶
قُرّت عین ۲۵۰	قایم به ذات ۲۰
قرینه ۱۹۹	قایم مقام ۲۷۰
قَسوت ۱۳۱	قبایح ۲۱۷

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

کتابخانه

کالزار / کارزار ۴۴، ح ۲۰۰، ۳۰۶	قصاص ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۴۰
کنی / کہ ای ۱۵۵	قصاص کردن ۴۳، ۱۴۵، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۳۸
کبایر ۳۱	قِضْر ۲۷۰
کُبیرا ۲۷۵	قصور ۱۷۳
کتابت ۲۴، ۱۵۹	قِصَه ۳۳۱
کِنمان ۲۲۰، ۲۶۰، ۲۶۲	قضا کردن ۱۲۳، ۲۵۵
کِرَامُ الکاتبین ۲۶۰	قَطع ۲۳۱
کِرانه ۸۳	قفا ۱۱۶
کِراهت ۱۵۳	قلب عصا ۲۶۷
کِراهت کردن ۲۴۵	قلب کردن ۴۰
کِرِیاس ح ۲۹۰	قَلت ۲۷۲
کِرِیاسو ح ۲۹۰	قلع ۱۶۱
کِرِیاسه ۲۹۰	قلع کردن ۱۶۰
کِرِهه ۱۰۷	قلیل ۲۹۷، ۳۰۲
کِرِی ۱۸۴	قندیل ۲۳۷
کِشِب ۲۸، ۲۹	قواعد: ستونها ۱۶۴
کِشِلان ۱۹۲	قوام ۱۶۶، ۳۴۸
کِش: بغض	قوت دادن ۵۰
کِش: که اورا ۴۸، ۱۹۱، ۲۹۴	قود ۳۳۲، ۳۳۸
کِشِنده ۲، ۱۵	قید زدن ۲۶، ۲۹۳
کِفاف خوامتن ۳۴۳	قیلوله ۱۶۳، ۱۷۱
کِفایت کردن ۱۳۵، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۰، ۲۳۱، ۲۴۲	ک
کِفِران کردن ۲۲۶، ۲۳۲	کارزار کردن ۱۲۰
کُفُو ۲۶۵	کارشکسته ۲، ۱۲
کَفه ۱۱۲	کاره ۵۲، ۱۱۲، ۲۷۵
کَنمت ۱۸۹	کاربیز ۱۸
کَلِیسیا ۲۷۱	کاستنی ۲۲۶
کَمربست ۸۳	کافه ۲۸۸، ۲۹۴



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

	کناد (فعل دعا) ۳۶، ح ۴۶، ۵۳
ل	کناره شدن ۱۶۷، ۱۹۴
لاَبَدَ ۴۴، ۱۴۲، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۶۹	گنیش ۲۷۱
لاَبَسَ ۲۴۵، ۳۲۹	گنیت ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۵۰
لابه کردن ۱۴۸	گوایب ۲۸
لاجرم ۱۴۱	گون ۱۰۵
لالان ۲۹۲	گهانت ۳۰۵
لامحال ۸۳	که ای / که هستی ۱۵۵
لازال ۱۶۹	گهترین ۲۴۳
لشیک زدن ۲۵۸، ۲۵۷	کهن شدن ۲۴۶
لخم ۲۹۷	گمی / که ۸۱، ۱۸۲
لگام ۲۶۰	گ
لعمان ۱۵۵	گاف / گاوح ۳، ح ۱۵۷، ح ۲۹۵
لوائح ۲۷۲	گام ۱۶۷، ۲۸۵
لوح محفوظ ۹۹	گران ۶۷، ۲۷۱
لؤلؤ ح ۱، ۵، ۱۰، ۱۱، ۲۷۲	گرداناد ۲۴۵
م	گردانگیخته ۱۲
مادام ۲۳۱، ۲۴۴	گردانیدن (حاجت دردن می گردانید) ۲۰۸
مار پیکر ۷۷	گردانبده ۲۷
ماردوسر ۱۶۷	گرد درآمده ۲۳
مانده: خسته ۱۴۷	گرد کردن ح ۷
ماننده شدن ۱۲۳	گردناک ۱۴۸
مواخذت کردن ۱۴۵	گردناک شدن ۲۹۳
مآن ۳۰۲	گردن کشیدن ۴۴، ۲۹۲
مؤانف ۲۰۸، ۲۴۸	گردن نهادن ۱۷۵، ۱۷۷
مؤنبد ۲۶۳	گرفتن (این گاو بفروش در سرمایه گیری) ۷
مأثوم ۳۳۸	گرفتن (فعل شروع) ۷۴، ۱۴۳
مؤذی ۱۰، ۱۴۲، ۳۳۲، ۳۴۸	

متجادین ۲۲۱	مؤذنان ۱۲۲
متردّد ۲۵۶، ۵۱	مؤکد کردن ۲۳۵، ۶۰
متردّد گشتن ۱۹۵	مأکول ۲۷۲، ۲۷۰
مُترَقِب ۳۴۸	مؤلم ۳۳۹، ۳۰۳
متروک کردن ۲۲۸	مأمن ۱۵۸، ۱۵۱
متسع ۱۲۱	مأمن گشتن ۱۵۳
متضامن ۹۴، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۳۲، ۱۳۷،	مأمورات ۲۱۷
۲۰۴	مأموریه ۲۶۳، ۱۰۰
متعسف ۱۹۶	مأهول ۱۵۷، ۱۵۳
متعلق ۴	مبالات کردن ۵۹
متفجع ۲۶	مبالغت فرمودن ۲۷۱
متفضل ۲۵۸، ۱۷۲	مبايعت ۳۰۲
متقارب ۹۵	مبايعه کردن ۱۴۵
متقارب المعنى ۱۴۱، ۱۷۳، ۲۸۴	مُبتلى ۲۳۹
مُتَقِن ۲۷۴	مُبتوله (عُمره) ۲۵۷
متکلف ۳۲۹	مُبَصَّرَات ۱۶۹
مُتَلَاعِن ۲۶۳	مبعوث ۲۱۲
متماثل ۱۰	مُتَلَبِّل ۸۱
متمتع ۲۵۷	مبین کردن ۱۳۱
متمسک ۲۸۳، ۲۶۶، ۳۲	مپذیراد ۲۹
متممکن ح ۱۱۴، ۲۱۹، ۲۶۲	منابع ۳۳۱
متناول ۳۳۵، ۲۱۷	متابعت ۷۷، ۲۰۹
متنکر ۱۲۱	متابعت کردن ۸۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶،
متواتر ۳۴۱	۲۰۴، ۲۱۳، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۲،
متیقن ۱۳۱	۳۳۱
متین ۹۹	متاع ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۳، ۳۰۲
متابعت به بمثابعت	متباين ۳۰۵
مثال نهادن ۱۲۹	متبوعان ۲۸۳، ۲۸۰
مشپان ۲۲۹	متتابع ۱۵۵

مُحَرَّم ۱۴۶، ۲۹۸	مُثَقَلَه ۳۳۲
مَحْرَمَات ۱۸۴، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱	مِجَاب ۱۵۲
مَحْرَم شدن ۱۵۹	مُجَادَلَت ۱۹۰
مِخْتَلَد: بیل ۱۰۷	مِجَادِلَه ۱۴۱، ۲۲۱
مَحْسُود ۱۰۸	مِجَاز ۷۰
مَحْض ۱۰۰، ۳۳۱، ۳۳۲	مِجَارِر ۱۴۹
مَحْضِر ۱۴۲	مِجَاوِرَان ۱۵۰
مُحِیْق ۱۳۱	مِجَاوِرَت کَرْدَن ۱۵۰
مُحِیْقَه ۳۴۱	مِجَاوِزَه الحَدِّ ۳۰۰
مَحْمُول ۲۲۷، ۳۱۱، ۳۴۲	مِجَاوِزَه الحَقِّ ۴۱
مَخَاصِمَت کَرْدَن ۲۱، ۱۹۰	مُجَاهِد ۲۳۸
مُخْبِر ۱۹۵	مِجَبِر ۱۷
مِخْلَط ۲۹۷	مِجْتَمَع شدن ۳۰
مِخْلَط شدن ۵۹	مِجَدَّد کَرْدَن ۱۶۰، ۱۶۱
مَخْدُوع ۷۹	مِجْزِی ۴، ۵، ۲۳۵، ۲۵۵
مَخْدُوم ۲۵۶	مُجْمَل ۲۰۷
مَخْدُومَان ۲۸۳	مُجْتَوِّف کَرْدَن ۷۷
مِخْدُول شدن ۴۴	مُجْتَوِّفَان ۸۶
مِخْدُول کَرْدَن ۲۱، ۲۲، ۴۴	مِجَبِر ۱۳۵
مَخْصِیص ۳۴۰	مِجَاجِبَت ۲۱، ۶۸، ۱۴۱، ۱۹۰، ۱۹۴،
مَخْفَفَه ۳۳۷	۲۲۱، ۲۲۲
مُخَلَّد ۲۶۳	مِجَاجِه ۲۲۱
مُخْبِر ۳۳۴، ۳۳۷	مِجَاسِن ۷۸
مُخْبِر کَرْدَن ۲۰، ۸۳، ۱۸۱، ۲۰۲	مِجَال ۳۴۵
مَدَّ ۱۶۲	مِجَالَات ۲۲۲
مِدَافَعَت کَرْدَن ۲	مِجْتَبِه ۲۲۱
مِدَانَادِی ح ۲۶۱	مُخَدِّث ۲۹، ۱۰۱، ۱۴۰
مِدَانِاش ۲۶۱	مُخَدِّث ۱۷۷، ۲۶۹
مُدْبِر ۶۶	مِجْدَثَه ۲۸

مُرَكَّب ۸۱، ۸۲	مدحت ۹۲
مُرَكَّب ۱۶۷، ۲۷۲	مدح کردن ۱۹۱، ۱۹۲
مروء: سنگی کوچک و سست ۲۵۳	مُدَّخِر ۱۱۲
مروی ۳۴۸	مُدْرِك ۱۶۹
مزبله ۱۲۰	مُدْرِك ۲۷۵
مَزْكِي ۱۷۳	مدرکات ۸۰
مَزُور ۲۲۳	مذمت ۲۳۵
مَزِيَت ۲۷۶	مُدْتَس ۵۰
مژده دهنده ۱۲۳	مدهوش شدن ۱۵۵
مِساس ۲۸۳	مذایح ۱۷۰
مساعدت کردن ۲۰۶، ۲۱۳	مذلت ۹۲
مساعده کردن ۱۳۳	مذلل ۲۷۴
مسامحت ۱۹۶، ۲۱۳، ۳۳۸	مذمت ۲۹۲
مساھلت ۱۹۶، ۳۳۸	مذموم ۳۸، ۱۹۷
مستبعد آمدن ۴	مُرَانِي ۱۹۲
مستحیلات ۷۹	مراثیان ۲۵۹
مُسْتَدَل ۴۲، ۵۶	مرادات ۲۷۴
مُسْتَرْتِد ۴	مُرَاعَات ۹۵
مُسْتَسْلِم ۱۶۹، ۱۸۶	مراعات کردن ۹۱
مستعد ۲۱۹	مُرَاوِد ۸۲
مستغاث ۱۵۴	مراهق ۲۳۱، ۳۱۳
مستغنی شدن ۲۷۳	مرتبه ۲۰۶
مستغنی کردن ۲۹۳	مرتد ۲۹
مستقیم ۱۴۸	مرتد شدن ۲۰۴
مستمِر (آتم) ۴۶	مرتبه ۱۱۳، ۲۴۶
مستوفی ۱۱۲، ۲۸۳	مرجع ۳۴۹
مستهدی ۶۴	مردار ۲۸۶
مسح ۱۸۴	مرده (زمین) ۲۷۲
مُسْحَر ۷۹	مرسوم ۲۷



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مصاهران ۱۷۱	مسحور ۸۷، ۷۹
مصایب ۲۴۰	مسخ ۱۵۹، ۶۷
مُصَحَّف ۳۵، ح ۹۶	مَسْخَر ۲۶۸
مُصِترَ ۳۰۴	مَسْخَر کردن ۷۵
مصنوع ۲۷۷	مَسْرَت ۳۰۳
مصون ۱۵۹	مَشْفُوح ۲۹۶
مُصِيب ۲۵۱	مُسْکِن ۲۶۹
مُصِيبات ۲۴۴	مَسْکَنَت ۹۳، ۹۲
مصیبت زده ۲۶، ۲۵۱	مَسْکِنان ۹۲
مُضَادَات ۲۶۶	مَشْمُوعَات ۱۶۹
مَضْرَب ۶۹	مَشْنُون ۳۱۹
مَضْطَرَب شدن ۲۲	مَشَابِهَت ۲۲۲
مَضْطَرَّ کردن ۱۵۳	مُشَارَات ۲۷
مَضْمَر ۶۰	مُشَارَات کردن ۱۴۵، ۳۰۲
مَضْمُوعه ۱۴۰	مُشَارَك ۳۳۴
مُضْمَن ۹۹	مُشَارَكَت کردن ۲۶۶
مَطْبُوع کردن ۵۸	مُشَايِخ ۵، ۱۹۰
مَقْرَد ۵۲	مُشْتَبِه ۹، ۱۱
مِطْرَقَه ۲۶۱	مُشْتَبِه شدن ۳
مَطْلَع ۱۹۱، ۲۲۸، ۲۷۴	مُشْرَكَان ۱۸۴
مَظَاهِرَت ۴۱، ۱۱۴	مُشْرُوب ۲۷۰
مُظَلِّم ۲۷۰	مُشْعِدَان ۷۷
مَعَادَات ۶۸، ۱۱۴	مُشْک ۳، ۲۳۹
مَعَادِلَه کردن ۱۸۱	مُشْکُور کردن ۲۵۸
مَعَالِم ۱۶۰، ۱۷۰	مُشْوِاش ۹۴
مَعَانَد ۲۲۳	مُشُوب کردن ۱۹۱
مَعَانَدان ۲۱	مُشِيبَت ۹۸
مُعَاوِضَه ۲۷، ۳۰۲	مُصَاب ۲۵۱
مُعَايِنَه ۷۸، ۱۰۶	مُصَالِحَت کردن ۳۳۹



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مقام ۳۰	معبودان ۲۶۶
مقام کردن ۷۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۲، ۱۷۱،	معنبر گردیدن ۲۷۵
۲۶۲	معتذر ۲۳۳
مقاومت کردن ۱۰۱	مُعْتَمِد ۲۰۳
مقیحات ۱۳۷، ۳۴۰	معدول ۴۵
مُقبِل ۲۷۶	مُعَذِّب ۲۶۰، ۴۶، ۲۵
مُقْتَدِر ۱۴۲، ۱۸۲، ۲۸۱	معظم ۱۵۳
مقتضی ۱۱۷	معلق ۲۶۹
مقتل ۱۴	مُعْتَل ۹۰
مقَر ۴۰، ۱۹۰، ۲۲۲، ۲۷۶	معلوم کردن ۳
مقرر شدن ۲۲۰	معونت ۲۲۹
مقرون ۱۷۵	مقایبه ۳۴
مقرون کردن ۳۲، ۱۷۲	مُقَرَّب ۲۷۲
مُقَسَّم ۲۷۷	مُتَلَفَّح ۳۳۲
مقوی ۱۱۹	مُتَلَفِّظ ۳۳۲، ۳۳۷
مقهور ۳۳۱	مفاخرت آوردن ۲۴۹
مقیم ۱۴۹	مُفَارِق ۵۲
مقیمان ۱۴۴، ۱۵۰	مفارقت افگندن ۸۶
مقیم شدن ۱۶۹	مفارقت کردن ۱۶۲
مکابر ۶	مفازه ۱۸۴
مکانب ۳۱۸	مفتخر ۲۲۳
مکاسب ۲۷۱	مفتقر ۲۳۳
مکافی ۳۳۴	مَقْر ۲۸۲
مکتسب ۲۹	مُفْرَدَه (عُثْرَه) ۲۵۷
مکتوب ۳۳۰	مفروض ۳۴۴
مکلف ۱۰۰، ۳۲۹	مفصل کردن ۱۳۱
مکلفان ۱۳۸، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۰،	مُفْضَل ۱۹۹
۳۵۰، ۲۶۵، ۲۳۹، ۲۲۵	مفهوم گرداندن ۹۶
مکنون ۲۶۱	مقاربت کردن ۱۳۳

مناقضت ۱۱۴	ملال ۱۳۴
مناقب ۲۰۸	ملاطت کردن ۱۷، ۲۱، ۴۴، ۱۰۵، ۱۰۹
مناقض ۹	ملایم ۳۱
مناقضت ۱۵۹	ملاینت ۲۱۳
مبئی ۳۳۰، ۳۴۰	ملاّ آغلی ۲۳۴
منتفع ۶۴، ۸۹، ۲۶۱، ۲۶۹، ۲۹۲	ملبوس ۲۷۰
منتفع شدن ۱۳۴، ۲۹۰، ۲۹۱	ملّۀ: خاکستر گرم ۱۳۴
منتفی ح ۱۴۳، ح ۲۶۶	ملت: دین، آیین ۱۸۴، ۲۲۴
ممت نهادن ۲۲۹	ملتبس ۱۱۹
ممنّ حیت الظاهر ۱۵۸	ملتبس کردن ۲۲۲
مندوب ۳۱۸، ۳۴۲	ملتبس نمودن ۳۵۰
منزجر ۳۳۹	ملنزم شدن ۳۲۹
منزّه ۸۱	ملجأ ۱۴۴، ۲۶۳، ۲۸۲، ۳۰۰
منسوخ ۳۱۱، ۳۴۴	ملعونه ۷۸
منسوخ شدن ۱۰۲، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۲۰	ملغی ۲۱۴
منسوخ کردن ۹۸، ۱۰۱-۱۰۳، ۱۱۰، ۲۰۷	ملکوت ۲۸۰، ۳۲۹
۲۰۹، ۳۴۵	ملکیت ۱۵۷
منسوخ گردانیدن ۹۱	ملیح ۱۸۷
منشور ۳۲۸	مماثلت ۲۶۶
منع کردن ۹۴، ۲۰۳، ۲۱۹، ۳۴۰، ۳۴۶	مماس ۲۹۶
مفتّرات ۹۸	ممتع کردن ۱۵۲
منفرد ۲۶۶	ممتنع ۹۴، ۱۷۳، ۲۳۵
مُنقاد ۱۶۹، ۱۸۶	مُتَمَكِّین ۱۱۴
منقاد شدن ۱۵۴، ۱۷۷	مُتَمَبِّر ۱۵۸، ۱۹۱، ۱۹۹
منقرض شدن ۲۵۸	منازعت کردن ۳۴۹
منقصت ۳۷	منازل ۲۴۲
منقطع شدن ۲۹، ۲۰۳، ۲۳۱، ۲۸۲، ۲۸۳	مناسک ۱۴۰، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۷۰-
مُنکَر ۳۰۴	۱۷۲، ۲۵۵، ۲۵۶
منوره ۱۴۸	مناظره کردن ۵۴، ۶۷، ۱۱۹، ۰

مهمان‌داری کردن ۱۴۸	منون ۹۵، ۹۴
مهم (کسی) ساختن ح ۶	منهقی ۳۴۷
مهمین ۴۳، ۴۴	منهیات ۲۱۷
مهمین ۱۷۹، ۱۷۸، ۸۲	منیع ۳۳۹
میانہ ۲۱۱، ۱۹۶، ۱	مواریث ۳۴۵، ۳۴۴
میثاق ۱۴۲، ۶۵، ۴۰، ۳۸، ۳۷، ۳۴	مواشی ۲۳۹
میشرف شدن ۲۴۳	مواصلت ۲۸۳
میشرف کردن ۲۴۳	مواضع ۲۶۷، ۲۱۹، ۱۹۹
میل: واحد اندازه گیری ۱۶۱، ۲۵۷	مویز ۳۴۰
میل ۲۰۹	موجع ۳۳۹
	مودت ۲۸۳، ۱۳۳
ن	موروث ۲۸۷
نائله: نام بتی است ۲۵۴	موزه: پای افزار ۲۹۰
ناسخ ۳۱۱، ۲۰۷، ۱۰۰، ۹۸	موصوف ۱۳، ۶
ناعق ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹	موصی ۳۴۷-۳۴۹
نافه ۳	موقوف ۱۶۹
ناقض ۳۸	موکل کردن ۱۵۹
ناگرویدگان ۹۰	مؤید ۱۶۱، ۱۹۵
نامشبه ۹	مولع (چشم) ۱۱
ناواجب ۳۴۸	مولود ۱۸۸
ناوه ۲۰۱	میان ۵۶
نابت ۲۷۲	مهانت ۴۳
نیشن ۱۵۹	مهندی ح ۲۲۶، ۱۸۶، ۶۴
نشته ۱۵۹	مهندی شدن ۲۲۷
نیشود ۱۱۴	مهنر ۱۸۵
نجیب ۲۴۵	مهنرین ۵۰، ح ۱۷۸، ۲۴۳
نحویان ۳۰	مهلکه ۱۸۴
نذ ۲۷۵	مهم ۶
نذا کردن ۲۱۲، ۱۲۲	مهنت ۶



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

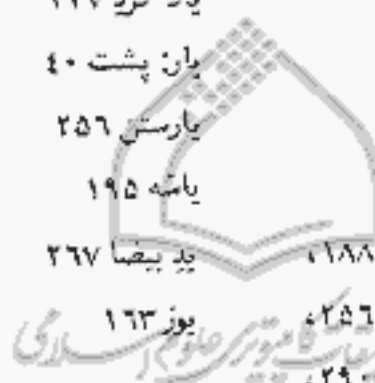
ندامت ۲۸۳	نقد ۷
نَدَب ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۱۸، ۳۴۱، ۳۴۲	نقش کرده ۱۵۸
نزع ۵۴، ۹۳	نقصان ۲۴۰، ۳۴۴
نسب ۲۲۷، ۳۳۷	نقض ح ۱۴، ۱۰۶
نسبت کردن ۲۳۹	نقل کردن ۲۵۸
نسخ ۹۸-۱۰۱، ۱۱۴، ۲۰۷، ۳۴۱	نکاح ۸۲
نسخت ۹۹	نکال ۴۵
نُسخَت کردن ۹۹	نکبا ۲۷۲
نسخ کردن ۹۹	نگاهداشت ۲۶۷
نسخه کردن ۹۹	نگرندگان ۱، ح ۱۱
نُسک ۱۷۰، ۱۷۱	نگریدگان ۱۱
نیسان ۱۰۳	نگریستن ۲۵۶
نسبکه ۱۷۰	نماز آدینه ۲۳۳: - پیشین ۱۰۱، ۱۷۱،
نشو ۲۲۸	۲۰۹: - خفتن ۱۷۱: - دیگر ۸،
نشور ۱۴	۱۷۱: - شام ۸۲، ۱۷۱، ۲۱۶،
نصر ۱۰۰	- کردن ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۴۶، ۱۴۹،
نصب کردن ۲۰۰، ۲۵۴	۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۱، ۲۰۶،
نصرت خواستن ۴۷	۲۰۸، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۵۹
نصرت کردن ۵۵	نماز کن ۲۱۹، ۲۳۸
نصیب ۷۴	نمازکنان ۱۴۹
نصیب کردن ۱۵۷	نمازگاه ۱۴۳، ۱۴۵
نظفه ۶۵	نمازگزاردن ۱۷۱
نظاره گیان ۱۴۹	نمیست ۸۶
نعت ۱۳۶، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۳۰۱	نَوَاده ۱۸۵
نعل ۱۱، ۲۴۲، ۲۴۳	نوازده / نواده ح ۱۸۵
نعمت کردن ۲۴۲	نواقل ۱۲۴
نعیب: گردن کشیدن ۲۹۲	نوازده / نواده ح ۱۸۵
نعیق: آواز شبان ۲۹۲	نواهی ۲۰، ۲۲۴
نیفاس ۲۹۷	نَوَحه ۲۳۴



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

وصایت ۳۴۸، ۲۴۵	نهی کردن از — ۱۰۱
وصایت کردن ۶، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱	نیام ۵۲
وصف کردن ۸۹، ۱۶۹، ح ۲۴۵	نبران ۱۴۱
وصیت کردن ۱۴۹	نیرومند کردن ۴۶
وصی کردن ۳۴۷	نیکوکار ۶
وصیله ۲۸۶	نیند/ نیستند ۲۳
وضویاز کردن ۲۵۹	
وعاء ۵۳	و
وعد ۳۲	وائق ۳۴، ۱۱۵
وعید ۸۳، ۹۴، ۱۲۰، ۱۳۷، ۲۲۰، ۲۳۲	وادی ۲۵۶، ۲۶، ۲۵
۳۰۲	وایسغ العطاء ۱۲۷
وعید کردن ۳۲	وامیار ۳۰۰
وقف ۱۶۹	وای وای بر آنان ۲۳، ح ۲۸
وقار ۲۳۸	وبان ۳۴۸
وقف کردن ۹۴	وبر ح ۲۹۵
ولایت ۳	وثاقت ۸۰
ولی ۲۱۸	وثیقه ۳۴
وهم ۲۷۰	وجوب ۲۳۰، ۲۵۸، ۲۳۲، ۲۱۹
وهن ۱۰۶	وُخدان ۳
ویل ۲۸	وحدانیت ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸
ه	وخش ۱۴۷، ۱۸۴
هابط ۱۸	ودایع ۷
هانف ۱۱۳، ۱۵۶	ودیعت ۱۶۹
هادار هسته ۹۵	ودیعه ۷، ۲۴۶
هادارهنه ح ۹۵	ودیعه دار ۷
هاگرفتن ح ۳۳، ح ۳۴، ح ۳۵، ح ۳۸، ح	ورای — ۵۷
۸۸، ح ۴۸	ورثه ۳۴۹
هبط ۱۸	ورده / برده ۴۳
	وزغ ۲۹۸

۲۹۹، ۲۹۶، ۲۹۴	غثک ۲۸۱
هم شکم ۱۷۸	هداش / هدایش ح ۱۸۹
هواخواهی ۲۸۰	هدای ۱۳۴
هوام ۲۶۱	هدم ۳۳۲
هوان ۱۲۱، ۳۲۳	هدته ۱۳۳
هوسپاس ۲۵۲	هدی ۶۴
هیزده / هجده ح ۱۳۱	هدی ۶۴، ۱۸۹، ۲۹۲
	هدی دادن ۳۰۳
ی	هژشه ۲۹۵، ۲۹۶
یاد کرد ۲۲۷	هژوکه ۱۲۱، ۲۵۶
یان پشت ۴۰	هژده ۱۳۱، ۲۰۳
یارستی ۲۵۶	همتایان ۲۶۴
یاشه ۱۹۵	همت کردن ۱۰۸
ید بیضا ۲۶۷	همچونین ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۸
یوز ۱۶۳	۲۱۹، ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹
	۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۹۰



مشکول

زبان ۲۲۱
سخن ۳۰۲
گشتی / گشته ای ح ۲
گوشت / گوش نو ۹۵
نیش ۱۹۱



برنج ۶
بسیار ۲۷۳
بشسته ۱۸۸
به ۱۶۷، ۲۹۲
پنهان ۱۶۷

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست نامهای خاص

ابن آبی لیلی ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۳۲	آ
ابن آنخمر ۲۹۸	آدم (ع) ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۶
ابن الخطاب ۶۷	۱۶۷، ۱۷۳، ۲۸۷، ۳۲۸، ۳۲۹
ابن الوکیل ۲۵۵	آصف برخیا ۷۴
ابن جرنج ۳۱، ۳۷، ۱۲۰، ۲۸۳	
ابن جریر ۲۵۵	الف
ابن داب ۲۵	آبا القاسم ۷ محمد (ص)
ابن ذرید ۲۶	ابراهیم ح ۱۳۸
ابن زید ح ۲۶، ۵۱، ۹۴، ۱۷۳، ۱۹۷	ابراهیم (ع) ۷، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۳
۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۵۸، ۲۷۵	۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۸
ابن مبرین ۳	۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۹
ابن شالح بن ارفخشذ بن سام بن نوح (ع)	۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲
۱۳۹	۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۸
ابن عامر ۴۱، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۷۸، ۱۹۲	۲۰۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۴۷
۲۰۸، ۲۱۸، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۷	۲۴۸
ابن کثیر ۱۹، ۳۴، ۴۱، ۵۰، ۶۴، ۱۰۳	ابراهیم بن ابی عبّله ۲۹۴
۱۰۴، ۱۷۰، ۲۷۸، ۳۴۷	ابراهیم بن تاریخ بن ناخوری بن ساروع بن
ابن کیمان ۲۶، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۷۷، ۱۸۸	ارغوب بن عابر ۷ هود (ع)
۲۳۰، ۲۴۷، ۲۷۰، ۲۸۴	ابراهیم بن نوح انصرائی ۱۳۴
ابن مَحْبِیْن ۵۲، ۲۹۹	إبرهَام ۱۳۸
ابن مُثَبِّل ۲۹۱	ابلیس ح ۲۸۵
ابن مکرم ۱۳۳	ابن ابی قَلْحَة ۱۰۹

ابو صالح ١٤٠	ابوالأسود الدؤلي ١٧
ابوظلحه ٢٩، ٢٤٥	ابوالجوزاء ٣٤٠
ابوظلحه الخولاني ٢٤٠	ابوالحسن بوشنجي ١٩١
ابوعبدالله الأزدي ٣٢٦	ابوالذرءاء ٣١٢
ابوعبيده ١٠، ٢١، ٢٤، ٥٤، ح ٧٦، ١٢٧،	ابوالشعفاء ← ابوالشعفاء جابر بن يزيد
١٧٤، ١٧٨، ١٨٧، ١٨٨، ٢٢٣،	ابوالشعفاء جابر بن يزيد ١٣٨، ح ١٣٨
٣٢١	أبوالمعالبة ١١، ٣٩، ٥٦، ١٨٨، ٢٠٥، ٢١١،
ابوعلي ١٤٢، ١٧٤، ١٧٧، ١٨٤، ١٩٠،	٢٦٣
٢١١، ٢١٥، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٣٩،	أبوالتيناء ١٣٣
٢٧٦	ابوالقاسم بلخي ٧١، ١٧٠، ١٩٠، ٢٣٧،
ابوعمر ٢٢٠	أبوالتجم ٢٩٠
ابوعمر و٤، ٤١، ١٠٣، ١٠٤، ١٧٠، ٢٩٩،	أبو بكر ٤٦، ٦٣، ١٣٩
٣٤٧	أبو بكر الصيرفي ٢٥٥
ابوعمر بن القلاء ٤٢	أبو بكر وراق ٢٤١
أبوالمك ٢٩، ٣١٣	أبوتمام طاني ١٠٨
أبو مرحب ح ٥٨	أبو جعفر ٢٠٨، ٢٧٩، ٢٨٧، ٢٩٤، ٢٩٩،
أبو مسلم ٧٢، ١١٠، ١٨٦، ٢٢٠، ٢٢٧،	أبو حنيفة ١٠٢، ١٦١، ٢١١، ٢٥٥، ٢٩٤،
٣٠٥، ٣٠٣، ٢٢٨	٢٩٨، ٣٣٢، ٣٣٤، ٣٣٦
أبو مسلم بحر اصفهاني ١٧٠	أبو ذؤيب ١٣٠، ٢٥٣، ٢٩١
أبو مسلم بن بحر ٢١٥، ٣٣٩	أبو ذر غفاري ١٩١
أبو مسلم محمد بن بحر ١٩٦، ٢٧٦	أبو رجاء العطاردي ٢٧٧
أبو موسى ← ابن موسى الأشعري	أبو روق ٢٤، ٢٤١، ٢١٦
أبووائل ٣١	أبو زهير ٢٠١
أبو هريرة ١٢٢، ١٥٩، ١٩٧، ٢٣٨، ٢٤٣،	أبو سعيد الضرير ١٨٥
٢٥٩، ٢٦٠، ٢٩٣، ٣٢١	أبو سعيد خدرى ٢٥، ١٩٧، ٢٣٣
أبو يامير بن أخطب ٢١٦	أبو سلمان ١٩٢
أبو يعقوب مكشوف ١٩١	أبو تمامه ١٦٢، ٢٤٠
أبو يوسف ١٦١، ٢١١، ٢٥٥، ٢٩٦، ٢٩٧،	أبو سليمان ح ١٩٢
٣٣٢	أبو سنان ٢٤٠

اُنَجْرَج ۱۳۲	اُنَبِيَّهٖ كَعْب
اعشى (الاعشى) ۱۱، ۱۲، ۲۴	اُنَبِيَّهٖ كَعْب ۳۵، ۹۶، ۱۷۹، ۲۰۰
اعمش ۲۸۷	ابى موسى الاشعري ۲۴۰، ۲۵۸
افريم ۱۸۰	احمد ۲۵۵، ۳۳۵
اَقْرُو الْقَيْس ۹۶، ۱۲۶، ۲۵۲، ۳۴۶	اخطب ۳۰۱
اُمُّ سَلَمَه ۲۴۲	الْاُخْطَل ۱۰، ۲۹۲
اُمُّ سَلِيْم ۲۴۵	اخفش (الاخفش) ۱۰، ۲۱، ۱۸۷، ۱۸۹،
اُمِّيَّةُ بِنِ اَبِي الصَّلْت ۴۹، ۸۸	۲۱۳، ۲۲۴
امير المؤمنين - علي بن ابى طالب (ع)	ادريس ۸۱-۸۳
اَنَسُ بِنِ اَنَسِ مَالِك	إساف: نام بتى است ۲۵۴
انس مالک ۹، ۱۱۳، ۱۴۸، ۲۰۳	اسحاق (ع) ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰،
۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۶۰	۱۹۲، ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۸۲
۳۳۸، ۳۴۰	اسحاق ۲۵۵، ۳۳۵
اَوْزَاعِي ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۳۴	اسد ۱۳۶
اَيُّوب (ع) ۳۲۶	اسرائيل ۶۵
	اشعبد بن زرارہ ۲۰۷، ۲۰۸
ب	اسماء بنت بريد ۲۶۵
باسعید ۲۰۶	اسماعيل (ع) ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۳،
باقر (ع) ۱۴۳، ۲۰۱	۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۷،
بُحَيْرَا ۱۳۶	۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۸،
بُحْت نَصْر ۶۶، ۶۷، ۱۲۰	۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۵۶
براء بن عازب (البراء عازب) ۱۷۰، ۲۰۳	أسيد - اسيد بن عتاب
۳۱۷، ۲۱۱	أسيد بن عتاب ۱۳۶، ۱۵۰
براء بن معرور ۲۰۷	أشْر ۱۷۹
بُرَاق ۱۵۳	الشَّخَاخ ۵۳، ۲۶۱
بشر بن ابى حازم ۱۸۷	أَصَمَّ ۷۱، ۱۱۷، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۸،
بشر بن البراء بن معرور ۷۰	۱۹۰، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۵۴،
بنيامين ۱۷۹، ۱۸۵	۲۶۲، ۲۷۶
بني عبد مناف ۱۶۲	اصمعی ۳۳۰

ح	ت
حاتم ٦١	تقتالي ١٧٩
حارث بن شريح ٢٤٦	تمام بن يهودا ١٣٧
حارثة بن سراقه ٢٣٧	تميم بن اسد الخزاعي ١٦٠
حاطب بن أبي بلتعة ٢٤٢	تميم بن حزام ٢٣٧
حبيب بن جندب السعدي ١٢٦	
حجاج ٢٠٦	ث
حذيفة مرعشي ١٩١	ثابت بناني ٢٤٥
حذيفة يمان ١٠٦، ١٩٠	ثوري ٣٣٤
حسان ح ٢٥٩	
حسن ← حسن بصرى	ج
حسن (ع) ١٨٥، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٥٠	جابر ٢٥٦، ٢٦٠
حسن بصرى ١١، ١٢، ٢٤، ٢٥، ٨٠، ٨٦،	جابر عبدالله انصاري ١٩٩
٨٨، ٩٤، ١٢٥، ١٢٧، ١٣٦، ١٤٠، ١٦٧،	جاد ١٧٩
١٧٠، ١٩٥، ٢٠٦، ٢٠٩، ٢١٧، ٢٢١،	جالوت ٣٨
٢٣٤، ٢٣٧، ح ٢٤٥، ٢٥٣، ٢٥٨، ٢٧٧،	جبرائيل ٦٤
٢٧٩، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٤، ٣٠٧، ٣١٧،	جبرائيل ٦٤
٣٣٠، ٣٣٢، ٣٣٤، ٣٣٦، ٣٣٩، ٣٤٠،	جبريل (ع) ٣٦، ٤٦، ٥٠، ٥١، ٦٣، ٦٤،
٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٠	٦٦-٦٩، ٨١، ١١٠، ١٢٤، ١٤٦،
حسن بن القاسم ١٥٩	١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٦٠، ١٦٤،
الحسن بن علي ابي الفضل العميدى	١٦٥، ١٦٧، ١٦٨، ١٧١، ١٩٠،
المكتي بابي اليمين ح ٣٥٠	٢٠٨-٢١٠، ٢٣٢، ٢٤٨، ٣١١
حسن علي (ع) ٢٠٠	جبير بن مطعم ١٦٣
حسن هاشمي ٢٥١	جبرير ٦٩، ٣٤٦
حسين (ع) ← حسين بن علي (ع)	جعفر (ع) ← جعفر ابوطالب
حسين بن الفضل ١٤	جعفر ابوطالب ١٣٥، ٢٥١
حسين بن علي الزاوي ١٥٠	
حسين بن علي (ع) ١٨٥، ٢٠٠، ٢٥٠، ٣١٥	

	حُظَيْتِه ۲۴۷
ذ	حَفْص ۴، ۲۰۸، ۳۰۸، ۳۴۷
ذوالرُّمَّة ۶۱، ۶۲، ۳۱۵	حمَّاد بن زید ۲۱۱
ذوالشِّمالین بن عمرو بن نَضْلَه ۲۳۷	حمان ح ۲۵۹
ذوالنون مصری ۲۴۳، ۲۷۸	حُمَرن ۲۵۹
	حمزه ۴، ۳۴، ۳۷، ۴۱، ۶۳، ۱۹۲، ۲۵۸،
ر	۳۰۸، ۲۹۹، ۲۸۷، ۲۷۴
راحیل ۱۸۵	حمزة بن البیض الحنفی ۱۲۶
رافع بن المُعلی ۲۳۷	حسان ح ۲۵۹
رافع بن حَرْمَلَه ۱۱۹	حَمَید طویل ۱۱۳
ربیع ۲۵، ۱۰۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۹۷، ۱۹۹	حنانه (استون) ۳۵
۲۰۷، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۶۳، ۲۷۵	حَبِیَّ ← حَبِیَّ اخطب
۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۰۷	حَبِیَّ اخطب ۴۴، ۲۱۶، ۳۰۱
۳۱۲، ۳۱۵، ۳۳۶	
ربیع آنس ۵۰، ۲۳۲، ۲۳۹	خ
ربیع بن زیاد ۱۲۵	خالد ۲۰۶
ربیع حُثَیم ۳۱	خالد بن مقدان الکَلابِی ۱۷۲
ربیع ۳۳۵	خضر(ع) ۳۲۴
رفاعة بن زَید ۹۴	خَلَف ۴، ۳۷، ۶۳، ۱۹۲، ۲۷۴
رُوبیل ۱۷۹	خلیل ← ابراهیم (ع)
رُوح ۵۰	خلیل الله ← ابراهیم(ع)
رُوحُ القُدس ۵۰	خنساء ۳۱۰
رُویس ۱۷۰	
رُویم ۱۹۱	د
ریالون ۱۷۹	دان ۱۷۹
	داوود (ع) ۳۸
ز	داوود ۲۵۵، ۳۳۵، ۳۴۲
زجاج ۱۲، ۱۳۴، ۱۸۸، ۲۱۳، ۳۱۰	دیرانی ۱۲۷
زکریا ۵۲	

١٣٩، ١٤٥، ١٤٩، ١٦٤، ١٩١،	زمران ١٧٨
٢٢٩، ٢٤١، ٢٦٧، ٢٧٧، ٢٩٨،	زہرا (ع) ٢٤٩
٣٠٠، ٣١٦، ٣٢٩، ٣٣٩	زُہرہ ٨٢
سَعِيدُ مُسَيَّبٍ بِنِ سَعِيدِ بْنِ مُسَيَّبٍ	زُہری ١٦٣، ٢٠٧، ٣٤٢
سُفْيَانُ ١٩٥، ٣٠٨	زُہیر ١٩٧، ٢٨٣
سُفْيَانُ ثَوْرِي ٣٧، ١١٩، ١٨٦، ٢٥٥، ٢٩٦	زيد بن الحارث ٢٣٧
سُفْيَانُ عُثَيْبَةَ ٧٣، ٢٣٢	زُيْدُ بْنُ عَمْرٍو ١٣٩
سَلَامٌ ٢٧٩	زيد بن عمرو بن نفيل ١١٨
سَلْمَانَ پارسی ٢٣١	زُيْدُ بْنُ قَيْسٍ ١٠٦
سَلِيمَانَ (ع) ٧٣، ٧٤-٧٧، ٨٠، ٨٣، ٨٤،	زين العابدين ١٦٤
٨٦	زينب ٣١٣
سِنَانٌ ٢٤٠	
سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ ١٠٣	س
سَيبويه ١١	سارہ ١٤٦، ١٤٧، ١٥٣، ١٧٨
سَيِّدٌ بِنِ مَرْثَضَى عِلْمِ الْهَدَى رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ	سُلَيْمَى ٢، ٦، ١٠، ١٣، ١٤، ٢٠، ٣١، ٤٢،
	٥٠، ٥٦، ٦٧، ٨٢، ٩٤، ٩٩،
ش	١٢٠، ١٢٩، ١٣٩، ١٤٢، ١٤٦،
شَافِعِي ١٠٢، ٢٤٠، ٢٥٥، ٢٩٤-٢٩٨،	١٩٥، ٢٠٣، ٢١٥، ٢٢٢، ٢٥٤،
٣٠٠، ٣٠١، ٣٣٢-٣٣٥، ٣٣٧	٢٦٣، ٢٧٥، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٧،
شَرِيحٌ ٢٠٠	٢٨٨، ٣١٢، ٣١٧، ٣٤٠،
شُعْبَةُ ٣٣٤	سرح ح ١٧٨
شُعْبِي ٧٣، ٢٠٦، ٢٩٩، ٣١٧، ٣٢٩،	سعد ٣٤٣
٣٣٢، ٣٣٦	سعد بن ابی وقاص ٢٩٣
شُعَيْبُ (ع) ١٢٠	سَعْدُ بْنُ حَنْبَلَةَ ٢٣٧
شَمْعُونُ ١٧٩	سعد بن عبد الملك ١٣٣
شَوْحٌ ١٧٨	سعد بن عمرو ١٣٦
شَهْرَبْنِ حَوْشَبٍ ٦٤، ٢٥٥	سَعْدُ مَعَاذٌ ٤٣، ٩٢، ٢٥٩،
شَيْبَةَ ١٣٢، ١٤٥، ٢٧٩، ٢٨٧،	سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ٢٥، ١٤٩، ٢٩٩، ٣٣٤،
شَيْطَانٌ ٢٤، ١٦٠، ١٩١، ٢٨٧، ٢٨٨، ٣٢٢،	سَعِيدُ جُبَيْرٍ ١١، ١٤، ٣٧، ٥٠، ٦٩، ٧٠،

عایشه ۱۰۸، ۱۱۳، ۳۴۳	
عبادة صامت ۲۳۸	ص
عباس ۱۶۲، ۱۸۲	صادق (ع) ۱۴۳، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۱
عباس بن رستم ۱۳۳	۳۴۸، ۳۴۴
عبدالرحمن بن زید ح ۱۲۲، ۱۴۰	صالح ۱۲۰
عبدالرحمن بن سهیل بن حنیف ۳۱۷	صفوان ۲۳۷
عبدالرحمن زید ۱۲۲	صفیه بنت حنی بن اخطب ۲۱۶
عبدالعزيز بن ابي ۱۶۳	صوريا ۶۳
عبدالعزيز بن يحيى ۱۳	
عبدالله بن ابي بكر الانصاري ۲۱۶	ض
عبدالله بن عمر ۲۱۹	ضحاك ۱۳، ۱۴، ۳۱، ۵۰، ۷۱، ۱۳۵
عبدالله بن عمرو ۱۴۸	۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۵، ۲۶۱، ۲۸۷
عبدالله بن قدامة بن صخر ۲۱۶	۲۸۸، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۴۲
عبدالله بن قفل التيمي ۲۰۰	الضحاك بن عبدالرحمن ۲۴۰
عبدالله زبير ۱۳۹، ۱۷۱، ۲۵۵	
عبدالله سلام ۱۳۶، ۲۱۵	ط
عبدالله صوريا ۶۳، ۱۳۶، ۲۵۹	طائي ۱۸۴
عبدالله عباس ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۲۳، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۷، ۴۲	طلوت ۳۸، ۲۰۵
۵۰، ۵۳، ۵۶، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۶، ۸۰، ۸۶، ۸۸، ۹۲	طاووس ۳۴۸، ۳۵۰
۹۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۰	ظرفه - طرفه بن العبد
۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴	ظرفه بن العبد ۳۴، ۱۰۴، ۱۷۸
۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۰	ظطوس بن اميسا ۱۲۰
۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۸	ظلمة ۲۰۰
۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۴	ع
۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶	عاصم ۴، ۴۱، ۲۸۷، ۲۹۹، ۳۴۷
۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۳	عاصم الجحدري ۳۷
۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۹	عامر بن بکیر ۲۳۷
	عاميل ۲، ۱۳، ۱۴

١٧٧، ١٨١، ١٨٧، ٢٢٢، ٢٣٩،	٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤٢،
٢٥٥، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٧٠،	٢٤٧، ٢٥٣-٢٥٦، ٢٥٩-٢٦١،
٢٨٠، ٢٨٢، ٢٩٩، ٣٠٨، ٣٣٤،	٢٧٦، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٩٨،
٣٣٦	٣٠١، ٣٠٣، ٣١٢، ٣١٥، ٣٢٢،
عطاء بن كثير ١٥٠	٣٢٣، ٣٢٨، ٣٣٠، ٣٣٤، ٣٣٨،
عطاردي ٢٧٨	٣٤٠، ٣٤٣، ٣٤٥،
عكرمه ٣، ٢٠، ٤٢، ٦٩، ١٢٤، ١٢٩،	عبدالله عمر ح ٥٠، ١٢٤، ١٧١، ٢١٩،
١٣٦، ٢٠٧، ٢٤١، ٢٥٩، ٣٤٥،	٢٤١، ٣١٤،
علي (ع) بن ابي طالب	عبدالله مبارك ٢٣٦، ح ٢٤٠،
علي بن ابي طالب ١١، ١٧، ٢١، ٢٢، ٤٤،	عبدالله مزاجم ٢٤٦،
٤٥، ٥٩، ٩٣، ١٠٧، ١٠٨، ١١٣،	عبدالله مسعود ٣٠، ٨٣، ١٣٢، ١٣٦، ١٧٩،
١١٦، ١٦٧، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٦،	ح ٢١٨، ٢٥٥، ٢٦٠، ٢٦١، ٣١٢،
٢٠٨، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٤٤، ٢٤٨،	٣١٣،
٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥٢، ٣١٦، ٣٢٢،	عبيد عمر ح ٥٠،
٣٣٤، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٩،	عبيد عمرو ح ٥٠،
علي بن موسى الرضا ٢٥١	عبيد عمير ٥٠، ١٤٩، ٢١٩،
عمار بن عمار ياسر	عبيد عمير ايشي ١٧١،
عمار ياسر ١٠٦، ١٠٧،	عبيدة ٧٦،
عمار بن عمر خطاب	عبيدة حارث عبدالمطلب ٢٣٦،
عمار خطاب ٦٧، ١٦٠، ٢٤٦، ٢٤٩، ٣٣٤،	عثمان ١٦١،
عمرو بن عمرو عبدود	عثمان بن سعيد ٨٣،
عمرو بن دينار ١٦٤،	عثمان عفان ٢٥،
عمرو عبدود ٢١، ٢٤٩، ٢٥٠،	عثمان مظعون ٢٤٥،
عمير بن ابي وقاص ٢٣٦،	عدي ١١، ٨٧،
عميص ح ١٧٨،	عزيراض بن سارية السلمى ١٧٢،
عوف بن غفراء ٢٣٧،	عزوه ٢٥٩،
عيسى (ع) ٤٦، ٤٩، ٥٠-٥٢، ٥٦، ٩٨،	عزير ١٢٨، ٢٩٩،
١١٩، ١٧٣، ١٧٦، ١٨٥، ١٨٦،	عطا ٢، ٣٠، ٣١، ٥٣، ٦٩، ٧٦، ١٢٠،
٢٢٨	١٢٢، ١٢٤، ١٤٩، ١٦٤، ١٧٠،

۲۹۸، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۵	عیسی بن زادن ۹۳
۳۱۶، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۴۸	عیسی بن عمر ۳۷
قُتیبَه ۲۴۱	عیسی مریم (ع) ← عیسی (ع)
قُتیبی ۱۲۷	عیص ۱۷۸، ۱۷۹
قُصَى ۱۶۰	
قُصَى بن کِلَاب ۱۶۳	غ
قطرب ۹۴، ۹۶، ۱۷۴، ۳۰۴، ۳۱۰	غلام علی ح ۳۵۰
قطورا بنت یقطن الکنعانیه ۱۷۸	
قنبر ۲۰۱	ف
قیس بن عبد المُنْدِر ۲۳۷	فاطمه بنت قیس ۳۱۳
	فاطمه زهرا (ع) ۱۱۳
	فتح موصلی ۳۲۲
ک	فراء ۱۲۷، ۱۲۸، ۲۲۳، ۲۲۵، ۳۰۴، ۳۰۹
کُنْبَر ۷۲	۳۴۹
کسانی ۴، ۲۱، ۳۰، ۳۴، ۳۷، ۴۱، ۶۳	القرزوق ۱۲۵
۶۵، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۱۹، ۲۵۸	فرعون ۷۷، ۲۳۱
۲۷۴، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۰۴، ۳۲۲	فُضَیل عیاض ۱۱۹
کعب ۱۳۶	فُتَحاص ← فُتَحاص بن عازورا
کعب آسد ۲۵۹، ۳۰۱	فُتَحاص بن عازورا ۱۰۶، ۱۰۷
کعب أشرف ۴۴، ۲۵۹، ۳۰۱	
کعب الأحبار ۲۳۴	ق
کعب بن زُهیر ح ۸۹	قَتاده ۱۱، ۱۳، ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۳۰، ۳۱
کعب زهیر ۸۹	۵۳، ۵۶، ۸۳، ۹۴، ۱۰۹، ۱۲۰
کلبی ۲، ۱۴، ۲۱، ۲۴، ۳۱، ۵۳، ۷۴	۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۶
۸۲، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۶	۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۷۰
۱۶۸، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۹۷، ۲۵۸	۱۸۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۰۷
۲۵۹، ۲۸۳، ۲۸۷، ۳۲۹	۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۲
انگمیت ۱۶۸، ۲۵۳	۲۳۷، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۵
	۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۷

٣٤٥، ٣٣٦، ٣١٥	
محمد (ص) ٢١، ٣٠، ٣٤، ٣٧، ح ٤٧،	ل
٥١، ٥٦، ٥٧، ٦٧، ٧٠، ٧٢، ٨٣	لاوا ١٧٩
٩٢، ٩٦، ٩٩، ١٠٧، ١٢٠، ١٣٣	لاوى ح ١٧٩
١٣٦، ١٥١، ١٥٢، ١٦٤، ١٧٤	ليبد ٢٨، ٣٢، ح ٧٩، ٣٢١
١٩٢، ١٩٥، ١٩٧، ٢٠١، ٢٠٣	لوط ١٢٠
٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٥	ليا ١٨٥
٢١٦، ٢١٧، ٢٢٤، ٢٢٧، ٢٥٥	ليا ١٨٥
٢٥٩، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٩١، ٣٠١	ليث ← ليث بن سعد
محمد ٢٩٦، ٣٣٢	ليث بن سعد ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٩
محمد بن اسحاق ١٥٣، ١٥٤، ١٧١، ١٨٥	
محمد بن الحسن ١٦١، ٢٩٧	م
محمد بن المنكدر ١٦٣	ماروت ٨١، ٨٢، ٨٥
محمد بن جرير طبري	مالك ٢٥٥، ٢٩٤-٢٩٨، ٣٠٠، ٣٣٢
محمد بن علي الباقر (ع) ١٠٩، ١٦٤	٣٣٦
محمد بن كعب ١٣	مالك بن الصيف ٧١، ٣٠١
محمد جرير طبري	مؤرج ٢٢٣، ٢٨٧
محمد جرير طبري ١٧٢، ٢٠١، ٢٢٧، ٢٥٦	مبيرد ١١
٢٦٢، ٣٠١، ٣٤٢	مقتم بن نويرة ٢٨٨
محمود وراق ٣٢٥	منوكل ١٣٣
المخبل السعدي ٢٥٦	مجاهد ١٠، ١٣، ١٤، ٢٠، ٢١، ٢٥، ٢٩
مرتضى علم الهدى ٥، ٩	٣١، ٥٠، ٥٣، ٩٤-٩٦، ١٢٥
مريح ١٩٧	١٢٧، ١٢٩، ١٣١، ١٣٦، ١٤١
مروان ٢٢٣	١٤٣، ١٤٥، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٧
المزني ٣٠٠	١٧٠، ١٨٤، ١٨٨، ١٩٧، ١٩٩
مشروق ٣٠٠	٢٠٥، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١٦، ٢٢٢
ميسكينة الطفاوية ٩٣	٢٢٤، ٢٣٧، ٢٥٣، ٢٥٥، ٢٥٨
ميسكين دارمي ٣٤٩	٢٦١، ٢٦٢، ٢٧٥، ٢٨٠، ٢٨٣
	٢٨٧، ٢٩٨، ٣٠٠، ٣٠٤، ٣٠٨

میکائیل، میکائیل ۶۶، ۶۷-۶۹، ۸۱، ۲۳۲	مسیح (ع) ۱۲۸، ۱۹۹، ۲۹۸، ۲۹۹
	مصطفی (ص) ۱۸۵
ن	مُعَاذُ ۛ مَعَاذِ جَبَلِ
نابغه (التابغه) ۵۸، ۳۰۹	مُعَاذِ جَبَلِ ۷۰، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۵۹
نافع ۴۱، ۱۳۲، ۱۴۵، ۱۷۸، ۲۰۸، ۲۷۸	مُعْتَمِر ۱۶۱
۲۸۷، ۳۴۷	مُعَوِّذٌ ۲۳۷
نجاشی ۱۲۴	مُغَبَّرَةٌ ۛ مَغَبَّرَةٌ شَعْبَةٌ
نخعی ۱۴۶، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۴۲	مُغَبَّرَةٌ بِنِ سَبِيحِ الْعَجَلِيِّ ۲۶۵
نُصَيْرٌ ۲۴۱	مُغَبَّرَةٌ شَعْبَةٌ ۲۴۲، ۳۳۴
نکیر ۲۶۱	مُفَضَّلٌ (المفضل) ۱۷۸، ۲۲۴
نمرود ۸۱، ۱۳۹	مُفَضَّلٌ بِنِ سَلَمَةَ ۴۲، ۳۰۹
نمرود کنعان ۛ نمرود	مُفَضَّلٌ ضَبِّي ۲۲۲
نوح ۳۸، ۱۲۰، ۱۶۴، ۱۶۷	مُقَاتِلٌ ۛ مِقَاتِلُ بِنِ حَيَّانِ
	مُقَاتِلُ بِنِ حَيَّانِ ۳۷، ۶۳، ۱۲۰، ۱۲۱
و	۱۲۷-۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۴۹
واقندی ۲۱، ۵۴	۱۵۰، ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۵۴، ۲۵۸
وَهْبٌ مُتَّبِعٌ ۷، ۱۵۳، ۱۵۵، ۲۴۲	۲۸۸، ۳۰۰، ۳۲۹
ه	مكحول ۲۹۹
هاجر ۱۴۶، ۱۵۳-۱۵۷، ۱۷۸	ملجم ۶۰
هاروت ۷۳، ۸۱، ۸۲، ۸۵	مُنْكَرٌ ۲۶۱
هرقل ۱۲۲	موسی (ع) ۱، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۸، ۲۰،
هشام بن عُزْرَةَ ۱۶۲	۳۰، ۴۶، ۴۹، ۵۵، ۶۷، ۶۸، ۷۱،
هود (ع) ۱۲۰، ۱۳۹	۹۳، ۹۸، ۱۰۶، ۱۱۹، ۱۳۰،
	۱۷۶، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۱۷،
	۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۶۷،
ی	۲۷۴، ۲۷۳
یاسر ۳۰۱	یُهَاجِمُ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ ۲۳۷
یحیی (ع) ۛ یحیی زکریا	میثا ۱۸۰
یحیی زکریا ۵۲، ۱۲۰	میکال ۶۸

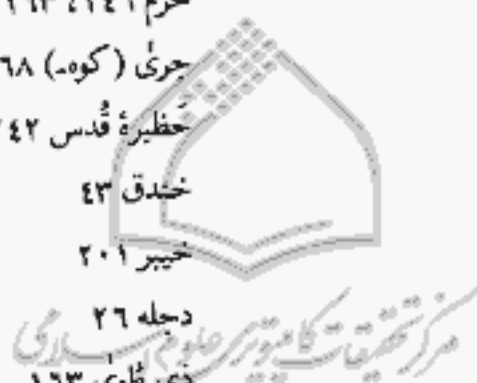
یقنالی ح ۱۷۹	یحییٰ مُعَاذ ۱۹۱، ۲۳۳
یقشان ۱۷۸	یشجر ۱۷۹
یَمَان ۷۶، ۹۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۶،	یشیق ۱۷۸
۱۴۹، ۳۰۰	یعقوب (ع) ۳۳، ۳۴، ۱۳۵، ۱۷۵، ۱۷۶،
یوسف (ع) ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۵، ۳۱۳	۱۷۹ - ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۲
یہودا ۱۷۹	۳۱۳، ۲۴۱
	یعقوب ۴۱، ۴۶، ۱۳۲، ۲۷۹، ۲۹۹



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فهرست اماکن

حجّون ۱۶۲	ابوقبیس (کوه-) ۱۶۷، ۱۶۹
خران ۱۳۹	أحد ۱۰۶، ۲۳۷، ۲۴۵
حرم ۱۴۶، ۱۶۳	أم القرى ۱۵۸
جرى (کوه-) ۱۶۸	اهواز ۱۳۹
خطیره قدس ۲۴۲	بابل ۷۳، ۸۱، ۸۳، ۱۳۹
خندق ۴۳	بدر ۱۸۲، ۲۳۶
خیبر ۲۰۱	بصره ۲۴، ۶۹، ۲۰۰، ۲۰۶
دجله ۲۶	بظحا ۲۵۸
ذی طوی ۱۶۳	بگه ۱۵۸، ۱۵۹
روم ۱۲۲	بیت الحرام ح ۱۴۶
سقر ۱۳۳	بیت الحمد ۲۴۰
سوس ۱۳۹	بیت الضراخ ۱۶۵
شام ۱۱۰، ۱۳۶، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۴	بیت المعمور ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۵
۲۰۶، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۵	بیت المقدس ۶۶، ۶۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳
صفا (کوه-) ۱۲۱، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۵۵	۱۲۴، ۱۴۶، ۱۶۵، ۱۹۵، ۱۹۶
۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۷، ۲۶۸	۲۰۱-۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷-۲۱۲
طایف ۱۶۱، ۱۶۴، ۲۰۱	۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۳
طور (کوه-) ۲۰، ۴۸، ۵۸، ۶۷	پارس ۸۲
طور زینا ۱۶۸	جحفه ۱۶۲
طور زینان ح ۱۶۸	جده ۱۶۱
طور سینا ۶۷، ۱۶۸	جودی (کوه-) ۱۶۸
عراق ۸۱، ۱۶۱	حبشه ۱۳۵



مُزْدَلِفَةُ ١٧١	عرفات ١٤٠، ١٦١، ١٧١، ٢٣٠
مسجد ابراهيم (ع) ١٧١	عموريه ١٢١، ١٨٨
مسجد الحرام ١٢٢، ١٤٦، ١٥١، ١٦١،	فَدَاك ٢٤٩
١٩٥، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢١٠، ٢١١،	مِنَا ٢١٦
٢١٤، ٢١٥، ٢٥٧	قُسْطَنْطِيْنِيَّة ١٢٢
مسجد كوفه ٢٠٠	كسركر ١٣٩
مشعر ١٤٠، ١٧٢	كعبه ١٠٧، ١٢٣، ١٣٣، ١٤٥، ١٤٦،
مشعر الحرام ١٧١	١٤٩، ١٥٣، ١٦٨، ١٩٦، ٢٠٢،
مصر ١٨١، ٣١٣	٢٠٣، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨،
مَعْرَه ١٦١	٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢٢٠،
مقام ابراهيم ١٤٥، ١٤٦، ١٤٨، ١٦٤،	٢٢١، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٥٤، ٢٥٦،
مَكَّة ٢٧، ٣٥، ٦٩، ١٢٢، ١٤٨، ١٥٠،	٢٥٧
١٥٦، ١٥٨، ١٦٠، ١٦١، ١٦٢،	گنجان ١٨٠
١٦٤، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٧٣،	کوثی ١٣٩
١٩٤، ١٩٥، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢١٤،	کوفه ٢٤
٢٥٣، ٢٥٥، ٢٥٧، ٢٥٨، ٣٠١،	لَبْنَان (کوه) ١٦٨
مِنَا ١٧١، ١٧٢	لَقْنِي ١٣٣
موقف ١٧١، ١٧٢	موتہ ٢٥١
نَجْد ٨٦	مَدَائِن ١٧٨
نَجْرَان ١١٩، ١٣٣، ١٨٨	مَدِيْن ١٧٨
نَجْرَه ١٧١	مَدِيْنَه ٢٧، ٣٠، ٣٥، ٤٣، ٦٧، ١١٣، ١١٩،
وَدْيَل ٢٥، ٢٦	١٢٢، ١٣٣، ١٥٠، ١٥٩، ١٦٢،
هَابِيَه ١٣٣	٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٦، ٢٠٩، ٢١٦،
هِنْد ١٦٦، ١٦٧	٢٢٠، ٢٢١
يَمَن ١٥٦، ١٦١، ١٧١، ٣٠٤،	مَرَوَه (کوه) ١٢١، ١٤٠، ١٥٤، ١٥٥،
	٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٨،

فهرست اقوام، قبایل، طوایف، فریق

اهل بصره ۲۱۱	آ
اهل بهشت ۲۳	آل ابراهیم (ع) ۳۲۹
اهل توریت ۳۳۸	آل فرعون ۱۶، ۲۳۷
اهل تهاقه ۲۵۴	
اهل حجاز ۴، ۳۷	الف
اهل حرم ۱۵۰، ۱۷۱	اخبار ۲۷، ۸۹، ۱۱۹، ۲۰۳، ۲۲۳، ۲۵۹
اهل سفینه ۱۳۵	أمت محمد (ص) ۹۲، ۲۳۹
اهل سما ۱۶۵	اصحاب الحدیث ۵
اهل سبیر ۷۴، ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۶۱	اصحاب شافعی (الشافعی) ۲۱۱، ۲۵۵
اهل شام ۴، ۱۶۵، ۲۱۱	اصحاب صید ۱۵۷
اهل عراق ۲۱۱	اصحاب محمد (ص) ۲۰۹
اهل غرصات ۱۹۹	اصحاب وعید ۳۲
اهل غرب ۲۱۱	أعجمی ۳۰۵
اهل کتاب ۲۳، ۵۵، ۹۰، ۹۷، ۱۰۷،	اعراب ۲۵
۱۱۰، ح ۱۱۱، ۱۱۲، ۲۱۵، ۲۵۴،	أمت محمد (ص) ۹۲، ۲۳۹
۲۹۸	انصار ۲۰۶، ۲۳۷
اهل کوفه ۴۰	انصاریان ۲۰۲
اهل لفت ۱۲۵، ۱۸۴	أوس ۴۲، ۳۲۹
اهل مدینه ۳۱، ۴۶	اهل اشارت ۱۳۰، ۲۵۶
اهل مصر ۱۸۱	اهل البیت ۱۷، ۱۶۱، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۹۸،
اهل معانی ۵۸	۲۹۹، ۳۰۱، ۳۳۲، ۳۴۱
اهل مکه ۱۶۴، ۲۱۰، ۲۵۴	اهل انجیل ۳۳۸

جُرْهُمِیَان ۱۴۷	اهل یَمَن ۱۵۹، ۲۱۱، ۳۰۴
جَنّ / جَنّیَان ۷۴، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۹۳	بیت پرستان ۹۰، ۲۵۴، ۲۵۸
جَهْد ۵۹، ۶۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱	بصریان ۳۴، ۵۴
۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۸، ۲۱۷	بغدادیان ۲۶
جَهْدَان ۲۱، ۲۷، ۳۰، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳	بنی آدم ۸۱، ۸۲، ۲۶۲
۴۹، ۵۲، ۵۴، ۶۴، ۶۷، ۷۱، ۷۲	بنی اسرائیل ۲، ۳، ۶، ۷، ۱۶، ۳۴، ۳۵
۷۵، ۸۰، ۸۹، ح ۹۰، ۹۲، ۹۳	۴۴، ۶۷، ۷۴، ۷۵، ۱۲۰، ۱۳۷
۹۴، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۵	۱۸۹
۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱	بنی اسماعیل ۱۸۵
۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۸	بنی عَبَّاس ۲۵۱
۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷	بنی التَّجَار ۴۳
۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵	بنی التَّضْمِیر ۲۱، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۱۱۰، ۱۸۸
۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰	بنی اُمّیّه ۲۵۱
۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷	بنی تمیم ۳۴۳
۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹	بنی قُرَیظَه ۲۱، ۳۹، ۴۳، ۱۱۰، ۱۸۸
۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰	بنی قُشَیر ۱۷
۲۲۱-۲۲۳، ۲۲۴، ۲۵۹، ۲۶۱	بنی قَبْطِیَّع ۹۴
۲۶۷، ۲۷۱، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۸	بنی مُدَلِج ۲۸۶
۳۰۶	بنی هاشم ۱۷
جَهْدِی ۱۸۳	بنی یعقوب ۱۸۵
حُمس ۲۵۴، ۲۵۵	پارمیان ح ۱۱۶
حَنفی ۲۲۴	تازی ۲۸، ۳۸، ۲۱۱
حَقِیّهِ ۱۸۴	تَرَسَا / تَرَسَا یَان ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱
حُزَاعِه ح ۱۵۸، ۲۵۵	۱۷۵، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۹۹، ۳۰۶
حُزُوج ۴۲، ۳۲۹	۳۰۷
دیوان ۲۵۴	ثَقِیف ۲۸۶
شامیان ۷۷	ثَنوِیَان ۲۶۶
شیاطین ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۹	جاهلیان ۲۵۸، ۳۴۳
۲۶۹، ۲۸۲	جُرْهُم ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۷۱

صابی ۱۰۷	گیران ۲۹۸
صغصغه ۲۸۶، ۲۵۵	گیرکان ۶۱
طایعیان ۲۶۶	مُجْتَبِران ۱۹۲
عامر (قبیله-) ۲۸۶، ۲۵۵	مُشْتَبِهان ۲۶۶
عجم ۷۱، ۲۲۸، ۲۹۰	مُشْرکان ۵۵، ۹۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۸،
عرب ۱۶، ۲۸، ۳۳، ۳۵، ۴۰، ۴۲، ۷۱،	۱۳۱، ۱۶۶، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۲۱،
۹۶، ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۲۰،	۲۲۲، ۲۲۳، ۲۵۴، ۲۶۷، ۲۸۸،
۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۵۱،	۲۹۸
۱۵۹، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۰۴،	معتزلی ۲۰۹
۲۱۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۷،	معتزلیان ۵، ۲۱۰
۲۲۸، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۶۷، ۲۸۰،	معصومان ۳۲۹
۲۸۸، ۲۹۰، ۳۱۰	ملت ابراهیم ۱۸۴، ۱۴۵،
فارسیان ۱۱۶	مُلُحِدان ۲۲۸، ۲۶۶، ۲۹۸،
قرشی ۲۰۱، ۲۵۰، ۳۴۳	منافقان ۲۲۱
قزیش ۱۶۰، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۲۳، ۲۲۴،	مهاجر ۲۰۶
۲۵۵	مهاجران ۲۳۹، ۲۴۲،
قوم لوط ۱۹	نحویان ۴۱، ۳۲۱،
قوم موسیٰ ۱۰۶	نصاری ۱۳۴
کینانه ۲۵۵	هذلی ۱۵۸
کوفیان ۵۴، ۶۰، ۷۷، ۱۱۶، ۲۱۲، ۳۱۹،	یهود ۱۳۴

فهرست کتابها

قرآن ۱۹، ۴۷، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۳،	انجیل ۵۱، ۵۶، ۶۴، ۷۱، ۹۸، ۱۱۱،
۶۴، ۹۲، ۹۶، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۷،	۱۱۹، ۱۳۶، ۱۶۵، ۱۸۶، ۱۹۵،
۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۱،	۲۲۸، ۳۰۵، ۳۰۶،
۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۶۵، ۱۷۳،	توریت ۲۰، ۲۱، ۲۷، ۳۴، ۳۷، ۴۲، ۴۶،
۱۷۸، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۲۴،	۴۷، ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۴،
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۶۵،	۶۷، ۷۱، ۹۲، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۱،
۲۸۷، ۲۸۸، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۴۴، ۳۴۶،	۱۱۹، ۱۳۶، ۱۶۵، ۱۸۶، ۱۹۵،
کتاب اوایل ۵۳، ۶۴،	۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۵۲،
مصحف ابنی ۱۷۹، ۲۱۸،	۲۵۹، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۳۰،
مصحف عبدالله ۲۱۸،	زبور ۶۴،
مصحف عبدالله مسعود ۱۷۹،	الزوال ۲۱۱،
مصحف عثمان ۱۷۸،	شُخف ۶۴،
	صحف ابراهیم ۱۸۵،

حديث

- ان تعطى وانت صحيح شحيح تأمل الغنى ٣١٢
 ام يحسدون الناس على ما اتيهم الله ١٠٨
 انا دعوة ابي ابراهيم وبشرى عيسى ١٧٢
 ان صبرت جرت عليك المقادير وانت ٢٤٤
 ما أجور... ٢٤٤
 ان لكل حق حقيقة وما بلغ عبد ١٩١
 ان من البيان لسحرا ٧٩
 اتقى الله واصبري ٢٤٣
 الاخلاص سر من سرى استودعته... ١٩٠
 اخلق ويعبد غيري وارزق ويشكر غيري ٢٩٣
 اذ رأيت الغنى مقبلا عليك فقل... ٣٢٤
 الارواح جنود مجتدة فما تعارف... ٥١
 ارواحهم في اجواف طير خضر ترد... ٢٣٧
 اشقى الاشقياء من باع دينه... ٤٩
 اطراق فحليها واعارة ظهرها ٣١٨
 اعتق التهمة وفك الرقبه ٣١٧
 افضل الاعمال الايمان بالله و... ٣٢٧
 افضل الذكر الدعاء ٢٣٣
 اكتب حاجتك على الارض... ٣١٦
 الدين النصيحة لعظم موقها من الدين ٢٠٧
 اللهم اجعلها رياحا ولا تجعلها ريحا ٢٧٤
 اللهم احبرني في مصيبتى واخلفنى خيرا
 منها ٢٤٢
 ان الحسد لياكل الحسنات كما تأكل النار
 الحطب ١٠٧
 ان الله تعالى نزهنا عن غسالة... ٢٥٠
 ان الله طيب لا يقبل الا الطيب وان الله...
 ٢٩٣
 اتى عند الله لخاتم النبيين وان آدم... ١٧٣
 بارك الله لكما في ليلتكما ٢٤٥
 بلى الثلث والثلث كثير ٣٤٣
 بلى كانت لنا فدك من جميع ما اظلمها...
 ٢٤٩
 البينة على المدعى واليمين... ٤٩، ٥٠
 تأمل العيش وتخشى الفقر فلا تمهل... ٣١٢
 تعرف الى الله في الرخاء... ٢٣١
 تفكر ساعة خير من عبادة سنة ٢٣٢
 تمام التعمة الموت على الاسلام ٢٢٤
 الجنة تحت اقدام الامهات ٣٦
 جىء به يوم القيامة ملجما بلجام من نار
 ٢٦٠
 الحاسد مغتاف على من لا ذنب له ١٠٨

- حبّ الدنيا راس كلّ خطيئة ٤٩
 خيرا الامور اوساطها ١٩٧
 خيرا الناس رجل مصك بعنان فرسه في
 سبيل الله... ٣٢٨
 ذاك اهون على ٢٤٩
 ردو على ابي ١٨٢
 سر على بركة الله وايقن بالنصر ٢١
 السلام عليكم يا اهل القبور اموالكم قسمت و
 دياركم مكنت... ١١٣
 الصبر عند الضمه الاولى الصدقة على
 القرابة صدقه وصله ٣١٢
 طُف بالبيت والصفاء والمرورة ثم احل ٢٥٨
 فقد ختم عمله بمعصية ٣٤٤
 في المال حق يسوى الزكوة ٣١٨
 قبحك الله يا شريح لقد جرت في... ٢١١
 الكيس من دان نفسه وعمل لما...
 ١١٦
 لا ايمان لمن لا امانة له ٣٢٠
 لا تتكل على المنى فانها... ١١٦
 لا تردوا السائل ولو بظلف مخزق ٣١٥
 لان تترك ولدك بخير اولى من ان تتركهم...
 ٣٤٣
 لا وصية لوارث ٣٤١
 لا يتم بعد حلم ٣٦
 لا يعقل العاقله عمدا ولا عبدا ٣٣٧
 لا يقتل حرّ بعيد ٣٣٤
 لقي الله يوم القيامة ملجما بلجام من نار ٢٦٠
 للسائل حق وان جاء على فرس ٣١٥
 لو انزل الله باسمه باليهود لامنوا ١٣٢
- لولا ان السؤال يكذبون ما قدس... ٣١٦
 ليت شعري ما فعل الله بالكفار... ١٣٢
 ليس الغنى من كثرة العرض انما... ٣٢٥
 ليس المسكين بالظواف و... ٣١٤
 ليس لك من مالك الا ما... ١١٣
 ما ينتظر اشقاها ان يخضبها من... ٦٠
 المؤمنون كنفس واحدة ٣٩
 المرء كثير باخيه ٤١
 مفتاح الجنة لاله الا الله ٢٦٧
 المقام بمكّه سعادة والخروج منها شقاوه
 ١٥٠
 من ادرك وائديه او واحدا منهما... ٣٦
 من استرجع عند المصيبة جبر الله مصيبته ٢٤١
 من زاد بعيرا في ابل الذيات و... ٣٣٨
 من سُئِل عن علم يعلمه فكتمه... ٢٦٠
 من صَمّ يتيمًا إلى طعامه وشرابه... ٣١٣
 من عرف نفسه فقد عرف ربه ١٧٤
 من كان امرأ بمعروف فليكن امره... ٣٤٥
 من كان يؤمن بالله واليوم الآخر... ٣١٥
 من لم يُحسن وصيته عند الموت... ٣٤٤
 من مات بغير وصية مات ميتة جاهلية ٣٤٣
 نحنُ امةٌ اُمّيةٌ لأنك كتب و... ٢٤
 نسخت الزكوة كُلّ صدقة ٣١٨
 نعم الخليل ابراهيم ابنتلى فصير... ٢٤٧
 واحسن من ذلك تبه الفقراء ٣٢٤
 والثالث كثير ٣٤٦
 والله لا ابالي وقع الموت... ٥٩
 وَجَبَتْ ٢٠٠
 الوصية تمام ما نقص من الزكوة ٣٤٤

- الوصیة حقّ علی کلّ مسلم ۳۴۴
ولادین لمن لاعهدله ۳۲۰
ولقد سبقت اجابة الله مسئلتی ولوالخاکم
۲۱۷
ویل لمن قرأ هذه الایة فمَج بها ۲۷۵
هذه درع طلحة اخذتها... ۲۰۰
- هذه کلماتک وکنمات ابرهیم... ۲۴۸
هی اھون عنی من ذلک ۴۴
یا اخوة القرده والخنازیر أنا اذا... ۲۲
یا ایها الناس کتب علیکم السعی فامعوا
۲۵۵
یا سعد لقد حکمت فیهم بحکم الله... ۴۳



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

امثال عربی

عند الشدائد تذهب الاحقاد ۱۱۴

الحسود لا يسود ۱۰۸



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست اشعار عربی *

- ونادمت قبصر فی ملکه فیا وجهنی و رکبت البریدا
 و در مملکت قیصر با قیصر همنشین و هم سخن شدم؛ پس بر جاه و منزلت من افزود و بر اسب چالاک چابار سوار
 شدم. (۱۲۶)
- واشهد من عوف حلولا کثیرة یحجّون سبّ الزّبرقان المزعفرا
 و می بینم از قبیله بنی عوف بسیاری فرود آیندگان را که آهنگ جامه نازک زعفران آلود زبرقان می نمایند.
 (زبرقان لقب حصین بن بدر صحابی است از قبیله بنی عوف و سید آنان بود حضرت رسول(ص) او را
 ولایت صدقات قوم خود داد.) (۲۵۷)
- فقی فادی اسیرک انّ فومی وقومک ما اری لهم اجتماعا
 بایست ای زن! و اسیر خود را باز خر چون نمی بینم که قوم من و قوم تو باز با هم گرد آیند، فرصت آزاد کردن
 اسیر از دست می رود. (۴۲)
- نطیع رسولنا ونطیع ربنا هو الرّحمن کمان بنا رؤفا
 فرمان پیامبر خویش می بریم و فرمان پروردگاری را که بخشاینده است و بر ما مهربان و رؤف است. (۲۰۸)
- وقد کنت مستورا کثیر تنسک فهتکت استاری ولم نیق لی نسکا
 من مردی گوشه گیر و بسیار پرستش بودم، تو پرده مرا دریدی و عبادتی برای من برجای نگذاشتی. (۱۷۰)
- نظرت الی عنوانه فنبدته کنبذک نعلا اخلقت من نعالمکا
 به عنوان نامه نگاه کردم و آن را به دور افکندم همچون بدور افکندن تو کفش کهنه ای را از میان
 کفشهایت. (۷۲)
- یا عاذلی دعنی من عدلکا مثلی لایقبل من مثلکا
 ای نکوهش کننده مرا و اگذار از نکوهشت که همچون منی از همچون تویی نکوهش نپذیرد. (۱۸۷)
- واسلمت وجهی لمن اسلمت له الارض تحمّل صخراتفالا
 من سرفرود آوردم و سپردم خود را به کسی که در مقابل او سرفرود آورده است زمینی که سنگهای گران را
 برداشته است. (۱۱۸)

• این فهرست به منظور سهولت در امر مراجعه و بر مبنای حرف آخر مکتوب بیت، بدون در نظر گرفتن قافیه
 یا روی اصلی، تهیه شده است. اشعار را همکار پژوهشگر ما آقای عباس هوتکانی با توجه به چاپ مرحوم شعرانی
 ترجمه کرده اند.

- عیدوا القلیب وکذبوا بمحمد
 وبعبرئیل وکذبوا میکالا
 صلیب را پرستیدند و حضرت محمد(ص) و جبرئیل را دروغ داشتند و نیز میکائیل را تکذیب کردند. (۶۹)
- واسلمت وجهی لمن اسلمت
 له السمزن تحمل عذبا زلالا
 من سرفرود آوردم و سپردم خود را به کسی که در مقابل او سرفرود آورده است ابری که آب گوارا و زلال را حمل می‌کند. (۱۱۸)
- فانعق بضأنک با جریر فأنما
 متنک نفسک فی الخلاء ضلالا
 میش خود را به آوازکن جریر، همانا نفس تو در تنهایی تو را ضعیف کرده و درگمراهی انداخته است. (۲۹۲)
- دقة فی الحیوة تدعی جلالا
 مثل ما سئى اللدیع سلیمما
 ضعف و سستی در زندگی را وقار و بزرگی خوانند همچنانکه مار گزیده را سلیم نامند. [تقریباً معادل: برعکس
 نهند نام زندگی کافورا] (۱۸۴)
- ما بالمسدینة دار غیر واحدة
 دار الخلیفة الا دار مروانا
 در مدینه خانه‌ای بجز یک خانه نیست و آن خانه خلیفه و سرای مروان است. (شاهد درآلا است که بمعنی واو
 عطف است یعنی خانه خلیفه همان خانه مروان است) (۲۲۳)
- انا لسنرخص یوم السروع انفسنا
 ولونسام بها فی الامن اغلینا
 در روز جنگ جانهای خود را ارزان فروشیم و اگر در ایام امن و امان در معرض فروش گذاریم گران
 فروشیم. (۲۳۹)
- ارنا اداوة عبدالله نملزها
 من ماء زمزم ان القوم قد ظمئوا
 ظرف عبدالله را به ما نشان بده تا آن را از آب زمزم پر کنیم چون قوم تشنه شده اند. (۱۷۰)
- ان یحسدونی فاتی غیر لایمهم
 قبلی من الناس اهل الفضل قد حسدوا
 اگر بر من رشک و حسد برند من آنان را سرزنش و ملامت نکنم، چون پیش از من هم مردانی از اهل فضل و
 کمال مورد رشک قرار گرفته اند. (۱۰۸)
- مطهرون نقیات جیوبهم
 تجری الصلاة علیهم اینما ذکروا
 پاک اند و گریبانهای ایشان پاکیزه است هر کجا نام آنان برده شود درود و صلوات بر آنان روان گردد. (۲۵۱)
- ولوتسل الناس الشراب لأوشکوا
 اذا فیل هاتوا ان یملوا فیمنعوا
 و اگر از مردم خاک بخواهی هرگاه به آنان گفته شود بیاورید فوراً ملول و افسرده شوند و از دادن آن خودداری
 نمایند. (۳۲۱)
- عصبت الیها القلب اتی لامرها
 مطیع فما ادری ارشد طلابها
 دل به سوی او پرواز نمود و من پیرو و مطیع فرمان دلم، نمی دانم خواستار او بودن صواب است یا خطا؟ (۲۹۱)
- تمیم بن زید لا تکونن حاجتی
 بظهر ولا یعیبا علیک جوابها
 ای تمیم بن زید! نباید نسبت به خواسته و حاجت من بی توجه باشی و نباید پاسخ و جواب آنبر تو گران آید. (۷۳)
- زانت عوالیها فواهدها
 بالای آن، پایه های آن را زینت کرد. (۱۶۸)
- وقد زعمت لیلی بانى فاجر
 لىلى گمان کرد که من گنهکار و فاجر، نقوی و پرهیزگاری من به سود خود من است و بدکاری و گناه من بزبان
 خود من. (۱۶)

- ولا تدفنتنی بالفلاة فانسی اخاف اذا مامت ان لا اذوقها
در دشت بی آب و گیاه به خاکم نسپارید چون می دانم که هنگامی که مردم آن را نخواهم چشید. (۳۴۸)
- اذا رخصت عتی کرام عشیرتی فلا زال غضباناً علی لثامها
هرگاه گرانمایگان قوم و قبیله ام از من خشنودباشند، بگذار فرومایگان آنان همیشه بر من خشمگین باشند. (۱۳۴)
- صمًا خوالد ما یبین کلامها
از آن سنگها و کوههای سخت پابرجا که سخن آنها آشکار و واضح نیست. (۳۲)
- شهدنا فما تلقی لنا من کتیبه صدی الذهر الا جبرئیل امامها
حاضر شدیم و هیچگاه نیابند ما را در لشکری مگر این که جبرئیل در پیشاپیش ایشان بود. (۶۴)
- غیبی کواسب ما یمنّ طعمها
مرغان شاکتری رنگ شکاری که ضعام آنها قطع نگردهد. (۲۸)
- ان علی عقبه افضیها لست بناسیها ولا منسیها
همانا بر من است وظیفه و کاری سخت که آن را به جای می آورم، هرگز آن را از یاد نمی برم و نه کسی را به از یاد بردن آن وادار نمایم. (۱۰۳)
- انما أنت أنت ما دمت حیاً فاذا متّ صیرت تأویل رؤیا
همانا تو، مادامی که زنده هستی تویی و چون در گذشتی بیان و تأویل خواب و رؤیا باشی. (۱۱۴)
- افعل الخیر ما بدا وتسهباً علم الخیر لایح فی الشریک
نیکی کن هر آنچه از دست بر آید و برایت فراهم گردد، که نشانه نیکی کردن آشکار گردد و همه آن را مانند ستاره ثریا در آسمان ببینند. (۱۱۴)
- احبّ محمداً حباً شدیداً وعباساً وحمزةً والوصیاً
من محمد(ص) را سخت دوست دارم و عباس و حمزه و وصی و جانشین محمد(ص) را همچنین. (۱۷)
- فان یسک حبهم رشداً اصبه ولم اک مخطئاً ان کان غیباً
پس اگر دوستی آنان راه صواب است که بدان رسیده ام و اگر گمراهی است من خطا کار نیستم. (۱۷)
- اعان علی الذهر اذ حک برکه کفی الذهر لو وکلته بسی کافیا
روزگار بر ضد من برخاست هنگامی که سنگینی اش را بر من افکند اگر روزگار را جهت آزار من بر من گماری کفایت می کند. (۴۱)
- یسول الارذلون بنی قشیر طوال الذهر لائنی علیاً
مردمان فرومایه و پست از بنی قشیر روزگار درازی است که می گویند مدح و ثنای علی(ع) را مگوی. (۱۷)
- بنی عمنا لوکان امراً مدانیا
ای فرزندان عم ما اگر کار نزدیک بود عفو می کردیم و در می گذشتیم. (۲۷۸)
- ظاهرات الجمال والحسن بنظر ن کما ینظر الاراک الظباء
جمال و زیبایی آنان آشکار است و نگاه می کنند همانند نگاه کردن آهوان به درخت اراک. (۹۵)
- وجبریل رسول الله فینا وروح القدس لبس به خفاء

و جبریل پیام آور خدا در میان ما است و روح القدس که او را خفا و پنهانی نیست. (۶۴)

ليس هن من مات فاستراح بميت لیس هن من مات فاستراح بمیت

آن کس که درگذشت و آسوده شد مرده نیست بلکه مرده آن کسی است که در میان زندگان مرده است. (۲۹۴)

ارانا موضعین لامر غیب و نوح بالظعام وبالشراب

من خودمان را به سوی امری پنهانی شتابان می بینم و حال آن که به خوردن و آشامیدن سرگرمیم. (۷۹)

لانهسبن الله خاذل دینه و نبتیه با معشر الاحزاب

ای گروه احزاب، گمان مبرید که خداوند دین خود را و پیامبر خود را فروگذارد و رها نماید. (۲۴۹)

احب لحبها التودان حتی احب لحبها التودان حتی

به خاطر دوستی او [معهوفه سیاه] سیاهان را هم دوست دارم، حتی به خاطر دوستی او سگان سیاه را هم دوست دارم. (۲۷۸)

عبدالحجاره فی سفاهه رایه و عبیدت رب محمد بصواب

از روی نادانی سنگ را پرستید؛ و من پروردگار و خدای محمد (ص) را پرستیدم که راه درست و صواب است. (۲۴۹)

و کیف تواصل من اصیحت و کسبته کسبیه

چگونه به پیوندی و دوستی نمایی با کسی که دوستی اش همچون دوستی ابی مرحب است. (۵۸، ۳۱۰)

فانکما ان تنظر انی ساعة من الدهر ینفعنی لدی ام جندب

اگر شما ساعتی را به من مهلت دهید که نزد ام جندب باشم مرا سود و بهره دهد. (۹۶)

نفئلهم جمیلاً فجیبلاً تراهم شعاعیر قریبان بهم ننتقرب

می بینی که آنان را همچون فریبان شعاعیر دینی گروه گروه می کشیم، و به سبب آنان تقرب می جویم. (۲۵۳)

ان الاسود اسود الغاب همتها یوم الکریهه فی المسلوب لالتلب

همانا شیران، شیران بیشه در روز سختی و بلا (روز جنگ) سعی و همتشان در ربودن پوشنده جامه است نه در ربودن جامه. (۲۴۹)

فان تکن الایام احسن مره الی فقد عادت لهن ذنوب

اگر روزگار وقتی با من احسان و نیکی نمود اکنون گناهان و بدیهایش باز آمد و برگشت نمود. (۴۵)

تزیید بلی فی کل یوم و لبلة و نسی کما تبلی و انت حبیب

در هر روز و شب پوسیدگی و فرسودگی تو رو با افزایش است، چنان که فرسوده می گردی بالاخره فراموش می شوی در صورتی که تو محبوب و دوست مایی. (۲۴۷)

تلك خیلی منه و تلك رکابی هن صفر اولادها کالزبیب

اینها اسبان من است و اینها شتران من، آنها زردند و فرزندان آنها هم سیاهند همچون مویز. (۱۱)

مقیم الی ان یبعث الله خلفه لقاؤک لایرجی و انت قریب

در این جا جاوید و ساکن می مانی تا خداوند آفریدگانش را برانگیزد، امید دیدار تو نیست اگر چه نزدیک ما هستی. (۲۴۷)

قدّم جمیلاً اذا ما شئت تفعله ولا تؤخر ففی التأخیر آفات

هر زمان که خواستی کار نیکی انجام دهی بشتاب و پیش انداز آن را، تأخیر روا مدار که در تأخیر آفتها و بلاهاست.

(۱۱۴)

الست تعلم انّ الدهر ذو غیر

وللمکارم والاحسان اوقات

آیا ندانستی که روزگار را دگرگونیهاست و برای انجام دادن کارهای نیک و احسان نمودن اوقاتی است؟

(۱۱۴)

و کذاک الدهر فی اطواره

قدم زلت و اخری ثبتت

و این چنین است روزگار در دگرگونیهایش، پای بنفزد و پای دگر استوار برجای ماند.

(۱۱۴)

و کذا الايام من عاداتها

انها مفدة ما اصلحت

و این چنین است عادت و خوی زمانه که تباہ کننده است آنچه را پرداخته و درست کرده است.

(۱۱۴)

ربّ ربیع لاناس عصففت

ثمّ ما ان لبثت ان سکنت

چه بسا بادی که برای مردمی بوزید سپس طوفی نکشید که آن باد آرام گرفت.

(۱۱۴)

توبه خواب اندری نمی دانی

فادا ما انتبهت منه دریت

پس آن گاه که بیدار شوی دریابی.

(۱۱۴)

وجلّ البلاء و قبل العزاء

فعند التناهی یكون الفرج

بلا و گرفتاری بزرگ شود و صبر و شکیبایی اندک گردد در پایان کار است که امید فرج و گشایش رود.

(۳۲۶)

اذا الحادثات بلغت المدی

وکادت لهنّ تذوب المهیج

چون پیشامدها و حوادث به نهایت رسند، و به خاطر آنها دلها نزدیک به آب شدن رسد.

(۳۲۶)

فلقد یكون اخدام و ذبائح

پس همانا برادر خون و قربانیهاست (یعنی سخی و صاحب خوان پر نعمت).

(۲۰۴)

وانضح جوانب قبره بدمائها

فلقد یكون اخدام و ذبائح

از خون آنها گرداگرد قبر او پاش که او پیوسته ملازم خون و قربانیها بود. (یعنی بخشنده و صاحب سفره بود).

(۷۶)

واذا مررت بقبره فاعفره

کوم الهجان وکلّ طرف سابع

چون برگور او بگذری ناله های بلند کوهان و اسبان رونده را به خاک آن آلوده ساز و در آن خاک بفتان.

(۷۶)

فاظعن بالقوم شطر الملو

ک حتی اذا خفق السیجّدخ

قوم را سوی ملوک به کوچانم تا آنکه که ستاره مجلح پنهان شود.

(۲۱۰)

خلیلی ما بال الدجی لایزحزح

وما بال ضوء الصبح لاینوضح

ای دو دوست من چه شده است تاریکی شب را که دور نمی شود و چه شده است روشنایی صبحگاهان را که پیدا و

(۶۲)

آشکار نمی گردد.

(۶۲)

ام انت فی العین امّلع

بنکه تو از آن هم در چشم با نمک نری.

(۱۰۵)

و صورتها او انت فی العین امّلع

بدت مثل قرن الشمس فی رونق الضحی

آن زن آشکار شد بمثلند قرص خورشید در روشنایی چاشنگاه و به صورت خورشید بنکه از آن هم تو در دیده

(۱۰۵)

با نمک توی. (۱۶)

حسب المحبته من الحبيب بعلمه ان المحب يباسبه مطروح

عاشق را همین بس که معشوقش بداند که او بر در سرایش افکنده شده است. (۱۵۰)

الا حبذا هندوارض بها هند و هند اتى من دونها التاي والبعد

هان چه نیکو است آن زن که عند نام دارد وهم سرزمینی که هند در آنجاست و بین ما و هند دوری و فراق واقع شده است. (۲۴۷)

امون كالواح الاران نساتها على لاحب كانه ظهري جرد

ماده اشتر استوار خنقی بود همچون تخته های صندوق بزرگ، او را با عصا زدم و براهی راندم که آن راه همچون گلیم ستبری بود. (۱۰۴)

انى سابدی لك فيما ابدى لى شجنان شجن بنجد

همانا بزودی من برای تو اظهار و آشکار می‌کنم در ضمن آنچه اظهار می‌کنم که مرا دو حاجت است: حاجتی در سرزمین نجد. (۱۷۹)

فدام لى و لهم مالى وما بهم ومات اكثرنا غبظا بما يجد

پس برای من و ایشان پایدار ماند آنچه مربوط به من و آنچه مربوط به ایشان بود و از ما آن که بیشتر غضب داشت مُرد زیرا که اندوه می‌خورد. (۱۰۸)

تظاهرتهم اشباه نسب نجمعت على واحد لازلتهم قرن واحد

به مساعدت پشت به یکدیگر داده‌اید همچون شترانی سالخورده که بر گرد یکی فراهم می‌آیند، شما هم پیوسته گرداگرد یکی گرد می‌آید. (۴۰)

ان الشجا وجدونى فى حلقهم لارنقى صدرًا منها ولاارد

مرا لقمه گلوگیری در حلقوم خود یافتند که نه بالای می‌آیم و از آن بیرون شوم و نه فرو می‌روم. (۱۰۸)

يا بكر بكرين ويا خلب الكبد اصيحت منى كذراع من عضد

ای نخست زاده که نخستین فرزند پدر و مادری، و ای پرده جگر، تو نسبت به من همانند ساعد شدی نسبت به بازو. (۱۰)

وشجن لى ببلاد الهند

و حاجتی از من در بلاد و سرزمین هند است. (۱۷۹)

لعمرك ما الفتیان ان نبت اللحي و لكنما الفتيان كل فتى ليد

سوگند به جان تو که جواتمردی به رویدن ریش نیست و لکن جوانمردی واقعی به‌جود و سخاوت است. (۳۰۹)

لايحسد المرء الا من فضائله بالفضل والعلم والتعماء والوجود

انسان مورد رشک و حسد واقع نمی‌شود مگر از جهت فضائلش، به فضیلت و برتری و دانش و نعمت وجود و سخا. (۱۰۸)

انى حسدت فزاد الله فى حسدى لاعشت ما عشت يوما غير محسود

همانا من مورد رشک و حسد واقع شدم خداوند رشک و حسد آنان را نسبت به من بیفزاید تا زمانی که زنده‌ام نباشد روزی که مورد رشک و حسد نباشم. (۱۰۸)

- و اذا اراد الله نشر فضيلة
طوبت اتاح لها لسان حسود
هرگاه خداوند به خواهد فضیلت پوشیده‌ای را منتشر سازد زبان حسود را بدان کار و می‌دارد. (۱۰۸)
- لولا اشتعال النار فيما جاورت
ما كان يعرف طبيب عروق العود
اگر آتش آنچه را که در اطرافش بود نمی‌سوخت بوی خوش عود شناخته نمی‌شد. (۱۰۸)
- وقربت بالفربى وجدك انسى
منى بك امر للمكينة اشهد
تزدیکی و تقرب جسمم به وسیله خویشاوندی و به شرافت و بزرگواریت سوگند که هر زمان کاری باشد جهت سعی و کوشش حاضر خواهم شد. (۳۹)
- ونحن حفزنا الحوفزان بطعنة
فأقلت منها وجهه عند نهد
و ما بر حوفزان نیزه زدیم امسی تیز تک و بلند قامت جان او را رهانید. (۱۲۹)
- لعل المنايا مرة منعود
واخر عهد الثائرين جديد
بله البته مرگ باز هم بر می‌گردد و پایان دوره خون خواهان و انتقام گیرندگان دوره تازه‌ای است. (۲۲۵)
- ترتبع ما رتعت حتى اذا اذكرت
فأتما هي اقبال و ادبار
تا می‌چرد می‌چرد، همین که فرزند را به یاد می‌آورد از سراسنجگی و غم پیش می‌رود و پس می‌رود. (در وصف گاو کوهی که صیاد بچه او را گرفته است). (۳۱۰)
- اننى لكل امرئ من جاره جار
همانا من هر کسی را در مقابل همسایه بدش پناه می‌دهم. (۱۳۴)
- فى سماع بأذن الشيخ له
وحدیث مشمل ما ذئ مشار
درغنائی که مرد سالخورده بدان گوش فرا دهد و گفتاری همچون انگبین و عمل از کندو گرفته شده. (۸۷)
- كان غدیرهم بجنوب شل
نعام فاق فى بلد قفار
گویا جان آنان در جنوب شل همچو حال شتر مرغی است که در سرزمین خالی از سکنه و بی‌آب و گیاه فریاد زند. (۳۰۹)
- وما بمكة من شمة محلفة
وما بيشرب من عون وابكار
در مکه هیچ کس از مردان دو موی سالخورده سر تراشیده نیست و در مدینه (یشرب) هیچ کس از میان سالان و جوانان وجود ندارد. (۱۰)
- كم من حمار له جواد
ومن جواد بلا حمار
چه بسیار خری (نادانی) که او صاحب اسبی است و چه بسیار بخشنده که خری ندارد. (۲۸۱)
- سوف تری اذا انجلسى الغبار
افرس تحنك ام حمار
هنگامی که غبار فرو نشیند بزودی خواهی دید که اسبی زیر ران تست یا خری. (۲۸۱)
- يا قابض الروح كم من نفسى اذا احتضرت
وغافر الذنب زحزحسى عن النار
ای ستاننده جان از تن من در آن هنگام که حالت احتضار و فوت فرا رسد، ای آمرزنده و در گذرنده از گناه، مرا از آتش دوزخ دور گردان. (۶۲)
- من كان مسرورا بمقتل مالك
فليات نورتنا بوجه نهار
هر کس که از کشتن مالک شادمان است بیاید و زنان ما را هر روز با ممداد ببیند که زاری میکنند. (رسم عرب

- بود که تا انتقام نمی‌گرفتند زنان گریه نمی‌کردند.)
 تَعَوَّذت مِن الضَّرْحَتِي الْفَنَةِ
 و اسلمنی طول العزاء الی الصبر
 (۱۲۵)
 من با رنج خو گرفته‌ام و با آن الفت یافته‌ام و خویشتن داری و شکیبایی طولانی مرا به صبر و شکیبایی سپرده است.
 واتی لهبّار علی ما بنوبنی
 و حبیبک ان الله اثنی علی الصبر
 (۲۴۴)
 و همانا من سخت شکیبا باشم بهر چه مرا رسد و در فضل صبر و شکیبایی همین تو را بس که خداوند آنرا ستود.
 لقد سما ابن معمر حین اعتمر
 مغزی بعیدا من بعید و صبر
 این معمر در هنگام به جای آوردن عمره حج قصد جای دوری کرد از جایی دور و صبر و شکیبایی نمود (۲۵۷)
 و ما بسی ان اکون اعیب یحیی
 و یحیی طاهر الاخلاق بر
 مرا چه شده است که از یحیی عیب جوئی کنم و حال آن که یحیی پاکیزه خوی و نیکوکار است. (۷۶)
 ولا تهتبنی الموماة ارضها
 بیابان از من نترسد (منظور من از بیابان نمی‌ترسم) هنگامی که از آن عبور میکنم در سحرگاهان که آوازها در هم
 درهم پیچیده اند. (۲۹۱)
 فان تسئلونا فیمن نحن فاننا
 عصا فیر من هذا اللنام المستخر
 اگر از ما پرسید که ما در چه حالیم همانا ما همچون گنجشگانیم در میان این مردم فریب خورده. (۷۹)
 من لم یکن علویا حین تنسبه
 فماله فی قدیم الدهر مفتخر
 هر کس فرزند علی (علوی) نباشد هنگامی که نسب و نژاد او را بگویی، از قدیم الدهر برای او فخر و مباهاتی
 نیست. (۲۵۱)
 نمئی کتاب الله اول لیلۃ
 و آخره لافی حمام المقادر
 در اول شب خواند و تلاوت کرد کتاب خدا را و در آخر شب مرگ مقدر را ملاقات نمود. (۲۴)
 اعمی اذا ما جازنی خرجت
 حتی یواری جازنی الخدر
 هرگاه که زن همسایه بیرون آید من کورم تا اینکه پرده‌ای آن زن را به پوشاند. (۳۴۹)
 التازلین بکلی معترک
 و القلیبین مفاقد الازر
 فرودآیندگان و حاضر شوندگانند در هر جنگی و پاکانند در جای گناه بستن ازار (شلوار) یعنی با عفت و پاک
 دامن اند. (۳۲۱)
 لا یبعدن قومی السدین هم
 سم السعداء وافة الجزد
 دورنباشند قوم من که موجب مرگ دشمنانند به واسطه شجاعت و آفت حیوانکشتن به واسطه سخاوت. (۳۲۱)
 لا یضمرفحشاء تعبت ثیابه
 حلوشمائله عقیف المیزر
 زیر جامه خود فحشاء و گناه را پنهان نمی‌کند شمائل و منظر او شیرین و لذت بخش است و دامن او پاک
 است. (۲۸۸)
 واتی علی ففیری لاحمل همة
 لها مسلک بین المجرة والسر
 با وجود فقر و تهیدستی که دارم مرا آن همت و بلند نظری است که میان کهکشان و ستاره نسر راه یافته

- است. (۳۲۱)
- ولكن قد اتانى ان يحبى يقال عليه فى بقاء شر
ولكن به من خبر رسیده است که به یحیی در بقاء سخن زشت و بد می‌گویند. (۷۶)
- الله لما برا خلقا وانشأه صفاكم واصطفاكم ايها البشر
ای بشر و ای انسان چون خدای تعالی آفریدگان و مخلوقات را آفرید شما را پاک کرد و برگزید. (۲۵۱)
- لها كفل كصفاه المسب ل ابرز عنها جحاف مضر
مراورا (اسب را) کفل و رانی است همچون سنگی سخت که در گذرگاه سیل قرار گرفته و سیل گرد و خاک آن را شسته و سخت سفید شده است. (۲۵۲)
- بر هر همة رخصة رودة كخروجها البانة المنفطر
زن جوان نازک اندام نرم تن همانند شاخ نورسته درخت «بان» که شکافته شده و شکوفه تروتازه آورده باشد. (۳۴۶)
- دليلك ان الفقر خير من الغنى وان قليل المال خير من الوفير
دلیل و حجت تو بر این که ناداری و فقر بهتر از توانگری و دارائی است و ثروت و مال کم بهتر از زیادی و فراوانی آن است. (۳۲۴)
- لقاءك مخلوقا عصي الله للغنى ولم تر انسانا عصي الله فى الفقر
افرادی را می‌بینی که به خاطر ثروت و توانگری خدای را معصیت و نافرمانی می‌کنند و هرگز ندیدی انسانی را که در فقر و ناداری نافرمانی خدای تعالی نماید. (۳۲۴)
- ولست بنظار الى جانب الغنى اذا كانت العليا فى جانب الفقر
من هرگز به جانب توانگری ننگرم چون بزرگی در جانب درویشی است. (۳۲۴)
- نسل فان الفقر يرجى له الغنى وان الغنى يخشى عليه من الفقر
غمگین مباش که همانا در فقر امید ثروت و دارایی هست و در غنی و توانگری ترس فقر و درویشی می‌باشد. (۳۲۴)
- على نحت القوافى من مقاطعها وما على اذا لم تفهم البقر
بر من است که قوافی بسازم از مقاطع آن و بر من ضروری نیست زمانی که گاو نهمند. (۲۹۲)
- وبصم عتا كان بينهما سمعى وماسي غيره وقبر
و گوش من از آنچه بین آن دو (زن و شوهر) رد و بدل می‌شود کمر است و حال آن که در غیر آن صورت گوشم کمر نیست. (۳۴۹)
- الامر عندي فيهما واحد لذاك صبر ولذا شكر
هر دو کار نزد من یکی است برای آن صبر و شکیبایی می‌کنم و برای این سپاسگزاری و شکر. (۲۸۸)
- الى الله كل امر فى الخلق كله وليس الى المخلوق شيء من الامر
تمام کارهای بندگان به دست خداست و آفریدگان را در هیچ کاری دمتی نیست. (۲۴۴)
- يهل بالفرد ركبائها كما يهل الركاب المعنمر
سواران فرقد در فرقد بانگ بر می‌دارند همانطور که سوار عمره کننده بانگ به تلبیه بر می‌دارد. (فرقد نام مکتبی است) (۲۹۸)

- عرضت نصيحه مني لبحبي
پندی به بحی عرضه داشتم پس گفت یا من درست و خالص نبودی و پند و نصیحت تلخ است. (۷۶)
- هم المولى وان جنفوا علينا
اینان آقا و مولای اند اگرچه بر ما جور و ستم نمایند و همانا ما زیارت کنندگان دبدار آنان هستیم. (۳۴۸)
- سقونى الخمر ثم نكتفونى
مرا خمر نوشانیدند و سپس اطراف مرا گرفتند دشمنان خدا با نیرنگ و دروغ. (۳۲۱)
- فانتم المملأ الاعلى وعندكم
شما باید داعیان و اشراف عالم بالا و نزد شماست علم قرآن و آنچه سوره های قرآن آورده است. (۲۵۱)
- الم تر ان البحر ينضب ماءه
نبینی که دریا را آب فروکش کند مصیبت و بدبختی روزگار بر ماهیان فرا رسد. (۳۲۴)
- اذا انا لم افنع من الدهر كلما
هرگاه من راضی و خشنود نباشم از روزگار از آنچه که من کراهت و ناخوشایند دارم در آن صورت عتاب و سرزنش من بر روزگار فزولانی و دراز خواهد شد. (۲۴۴)
- ان بك هذا الدهر قد ساءنى
اگر این روزگار مرا غمگین و دژم می نماید همین روزگار مدتها مرا شاد و مسرور کرده بود. (۲۸۸)
- نولا التريدان هلكنا بالضمير
اگر دو غذای تربیت نبود از لاغری و گرسنگی هلاک شده بودیم یک تربیت در شب و یک تربیت در روز. (۲۷۰)
- وما بكثير الف خل وصاحب
هزار دوست و یاور زیاد نیست ولی یک دشمن بسیار است. (۴۱)
- علی زید بتسليم الامير
تا زنده ام سلام کننده بر زید نیستم به عنوان سلام کردن بر امیر. (۲۷۵)
- عماد اذا استنجدتهم وظهير
هر چه توانی دوستان و برادران را زیاد گردان که آنان تکیه گاه و پشتیبان تواند هرگاه از آنان باری جویی. (۴۱)
- للتاس مال ولى مالان مالهما
برای مردم یک مال است و برای من دو مال در آن هنگام که صاحبان مال از آن نگهداری و حراست می نمایند برای دو مال من هیچ نگهداری و حارسی نمی باشد. (۳۲۵)
- ومالى الرضا بالذى اصبحتم املكه
مال من یکی بخشودی و رضاست به آنچه مالک و صاحب آنم و مال دیگر من ناامیدی و چشم نداشتن به آنچه مردم دارند. (۳۲۶)
- اجد اذا ضمرت تعزز لحمها
ماده شتر من چنان نیرومند است که هرگاه لاغر شود گوشت او پیچیده و استوار گردد و چون تنگ را بر او محکم بکشی نالان نشود. (۱۷۴)
- فقال غششتنى والنصح مر
و انا من لقائهم لزور
عداة الله من كذب وزور
علم الكتاب وما جاءت به التور
ويانى على حيتانه نوب الدهر
تكرهت منه طال عنى على الدهر
فطال ما قد سرتى الدهر
تريد ليل وتريد بالنهر
وان عدوا واحدا لكنير
على زيد بتسليم الامير
عماد اذا استنجدتهم وظهير
اذا نحارس اهل المال حراس
ومالى الرضا بالذى اصبحتم املكه
ومالى اليأس مما بملك الناس
واذا تشد بنسعها لانيس

- لِراهِبٍ بِحَيْجِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ ذِي بَرَجِدٍ وَقَنْفَذٍ وَبِرْسِ
 برای راهبی که آهنگ زیارت بیت المقدس را دارد و گلیس در پرو راهی در پیش و برنسی بر سر
 دارد. (۲۵۶)
- و بِلَدَةٍ لَيْسَ بِهَا أَنْبِي أَلَّا الْبَحَافِيسِرَ وَالْأَلْمِيسِ
 و سرزمینی که در آن هیچ همنشین و انبیا نیست مگر آهن و گوزنها و شتران سپید سرخ موی. (۲۲۳، ۱۵۱)
- بِأَرْبِ ذِي ضَمْنٍ وَضَبِ فَارِضِ لَسَهُ فَرُوءٌ كَفَرُوءِ الْحَائِضِ
 ای بسا صاحب حد و کینه دیرینه ای که او را حالات گوناگون و اوقاتی است همچو حالات و دگرگوئیهای زن
 حائض. (۱۰)
- وَعَلَيْهِمَا مَسْرُودَتَانِ فِضَاهِمَا دَاوُودُ أَوْ صَنَعُ التَّوَابِغِ نَبَعِ
 و بر آن دو (دو گورخر) زره‌هایی است که حضرت داوود یافته و تمام کرده یا این که زره‌هایی ساخته تبع
 است. (۱۳۰)
- صَبْرٌ عَلَيَّ مَا لَوْ تَحْتَلَّ بَعْضُهُ جِبَالُ شُرُورِي أَصْبَحَتْ نَصْبَعِ
 شکبایی و صبر نبودم بر مصیبتی که اگر اندکی از آن را کوههای شروری تحمل می نمود فرو می ریخت و از هم
 می شکافت. (۲۴۳)
- حَتَّى كَأَنِّي لِلْمَحَوَاتِ مَرُوءِ بَصْفَا الْمَشْرِقِ كَسَلِ يَوْمِ نَفْعِ
 گویا من برای پیشامدهای روزگار سنگی هستم در کوه مشرق که هر روز بر آن می‌کوبند. (۲۵۳)
- و كَانَ الصَّبْرُ خَيْرًا مَغْتَبَةً وَهَلْ جَزَعٌ بِجَدِي عَلَيَّ فَأَجْزَعِ
 شکبایی و بردباری نمودم و پایانی و عاقبت شکبایی نیکوتر و بهتر است و آیا بیتابی و زاری برای من سودی دارد
 که جزع و زاری نمایم؟ (۲۴۳)
- أَبَا هَانِي لَا تَسْأَلِ النَّاسَ وَالنَّمْسِ بِكَفِّكَ فَضْلَ اللَّهِ فَاللَّهُ أَوْسَعِ
 ای اباهانی از مردم چیزی نخواه، دست به سوی فضل و بخشش خدای دراز کن و از او بخواه که فضل و بخشش
 او گسترده‌تر است. (۳۲۶)
- مَلَكَتْ دَمْعَ الْعَيْنِ ثُمَّ رَدَدْتُهَا أَلِي نَاطِرِي فَالْعَيْنُ فِي الْقَلْبِ تَدْمَعِ
 اشک چشم را در اختیار داشتم و آنرا به چشم خود برگرداندم پس از آن چشم من اشکها را در دل فرو
 ریزد. (۲۴۳)
- أَمِنْ رِيحَانَةِ الذَّاعِي التَّمِيْعِ بِوُزْقِنِي وَأَصْحَابِي هَجُوعِ
 آیا خواننده ای از جانب ریحانه آواز خود رابه من شنوائید در حالی که بازاران من در خواب بودند مرا از خواب بیدار
 کرد. (۹۶)
- أَصَمَّ عَمَّمَا سَاءَهُ سَمِيْعِ كَرِاسْتِ أَوْ أَنْجَحِ أَوْ رَا بَدَ آيِدِ فِي صَوْرَتِي كَمَا سَمِعْتِ
 کر است از آنچه او را بد آید در صورتی که شنواست. (۲۹۲)
- وَلَا بِعَمْوَانِ ذَاتِ لَسُونٍ مَخْضَفِ كَمَبِيْتِ بَهْمِ اللَّوْنِ لَيْسَ بِفَارِضِ
 اسب سرخ رنگ تیره، نه پیر باشد و نه جوان و نه صاحب رنگ مرکب از سیاه و سفید. (۱۰)
- أَلِي كَمْ تَقْتُلُ الْعُلَمَاءَ فَمُرَا وَتَضْجُرُ بِالشَّقَاقِ وَبِالشَّقَاقِ

تا چند عیسا و دانشمندان را به زور می‌کشی و از روی ضلالت و گمراهی و دورویی فسق و فجور
مسی کنی.

(۱۸۷)

والا فاعلموا انا وانتم بغاة ما حبینا فی شقاق

و اگر نه پس بدانید که ما و شما باغی و نافرمانیم و تا زنده ایم در دشمنی به سر بریم.

(۱۸۷)

حسبت بغام راحلتی عناقا وماهی و یب غیرک من عناق

آواز شتر مرا آواز بزغاله ماده پنداشتی و ای پرغیرتو (یعنی: وای بر تو) آن بزغاله ماده نیست.

(۵۹)

واتی لامفی الشرب صفراء فافعا کما ذکی المسک منه بفتق

من شربتی زرد زرد می نوشانم که گویی بوی مشک از آن پراکنده می‌شود.

(۱۱)

وردت اعنصافا والشرتا کانتها علی قمة الراس ابن ماء محلق

از بیراهه رفتم و به آن جا در آمدم در حالی که ستاره پروین همچون مرغابی که اوج گرفته باشد، بالای سر
بود.

(۳۱۵)

من قبل ان ننتلاشی ولون حالک حالک

پیش از آن که متلاشی شوی و بدنت از هم بیفتد و رنگ حال تو سیاه گردد.

(۱۱۴)

قدم لنفسک شیئا وانت مالک مالک

حال که مالک و صاحب داری و مال خویش هستی برای خودت چیزی پیش فرست.

(۱۱۴)

ولا تجزع من السموت اذا حلت بسواد بک

از مرگ فغان و زاری مکن هرگاه که به جایگاه تو آید.

(۶۰)

اشدد حیازیمک للسموت فسات السموت لاقبیک

کمر بند خود را برای مرگ استوار دار، که مرگ به دیدارت خواهد.

(۶۰)

ما اعراض باذل وجهه بسؤال عوضا ولونال الفنی بسؤال

هیچ عوضی نگرفت آن کس که آبروی خود را در مقابل سؤال بذل و بخشش نمود هرچند که با آن سؤال به ثروت
غذایی دست یافته باشد.

(۳۱۶)

سیوشک ان تنبیخ الی کریم بنالک بالتدی قبل السؤال

زود است که توشتر خود را به نزد کریم و بخشنده‌ای بخوابانی که پیش از تقاضا و سؤال عطایش به تو
رسد.

(۲۲۵)

نعدبهن يوم الزوع عنکم وان کانت مثلمة اتصال

آنان را روز جنگ از شما باز گردانیم اگر چه پیکانهای نیزه‌ها و تیرها شکسته باشد.

(۲۴۰)

واذ ابتلیت ببذل وجهک سايلا فابذله للمتکرم المفضال

و هرگاه مبتلا و گرفتار شوی که آبروی خود را به سوال بدهی پس آن را به شخص کریم و بخشنده و سخی
بده.

(۳۱۶)

انّ الکریم اذا حباک بموعده اعطا که سلسا بغیر مطال

همانا شخص کریم و بزرگواری هرگاه تو را وعده‌ای دهد آسان و بدون تعلل آن را به تو ببخشد و عطا کند.

(۳۱۶)

ذکر الفنی عمره الثانی ولدته مافاتة و فضول المعیش اشغال

عمر دوباره ولدت جوانمرد نام و یاد نیک اوست، آنچه را که از دست داده (زندگی) و زواید آن گرفتاری بیش نیست.

(۲۳۸)

ربّ ما تكسره السّفوس من الام

بسا کارهاست که مردم از آن کراهت دارند در صورتی که در آن گشایش و فرج است، همچون باز کردن زانو بند شتر.

(۱۷)

ويوم بدر لقيناكم ابا مدد

در روز بدر شما را دیدار و ملاقات کردیم ای ابامدّد، در آن روز جبیریل و میکال همراه با نصر و پیروزی بودند.

(۶۹)

بدعون بالويل فيها لاخلاق لهم

در دوزخ و اوبلا گویند و هیچ خلاص و بهره‌ای برای آنها نباشد مگر جامه‌هایی از قطران و غلها و بندها. (۸۸)

و اذا التّوال مع التّوال وزنه

و هرگاه سوار و تقاضا را با عطا و بخشش بسنجی سوار برتری دارد و هر عطا و بخششی در مقابل آن سبک و بی ارزش باشد.

(۳۱۶)

فقتلته بالسيف ضربة محفظ

من با شمشیر بر او زدم بمثل زدن کسیکه در جهت حمایت او را بخشم آورنده بود، پس به قمر جهنم سرازیر گردید و در بند شد.

(۴۵)

لقد كان ذاجدة وجدة بكفرة

همانا مرد دارای بخت بود و به کفر خود بیش کوشید و ثابت ماند، بنده بسته در انجمنها و مجالس سوی ما آوردندش تا کشته شود.

(۴۵)

ودع هريرة أنّ الركب هرنخل

با هریره وداع و خدا حافظی کن که کاروان خواهد رفت.

(۱۲)

وسعيًا على الجار المجاور بالمحل

به جای اخلاق نیک جوانمردان سخن چینی و نسامی فراگرفتی و کوشش میکنی بر ضرر همسایه مجاور خود. (۸۵)

لعمرك ما لام اين اعطى نفسه

به جان تو سوگند که فرزند اعطی نباید خویش را دلا مت کند و نکن خداوند هر که را خوار و ذلیل نماید خوار و ذلیل شود.

(۴۵)

جمعت من الخيرات وطبا وعلية

به جای خیرات و نیکبها تو مشک و شیر دوش و دلو برای پستان شتران زمام بسته و دندان تپش بر آورده جمع کردی.

(۸۵)

فذاك ماآب الكافرين ومن يكن

مطیعا لامر الله في الخلد بنزل

سرنوشت و عاقبت کافران آن است و هر آن کس که مطیع و فرمانبردار امر خدای باشد در بهشت فرود آید. (۴۵)

لجاهد حتى يبلغ النفس جهدها

همانا سعی و کوشش کرد تا جایی که توانایی داشته و تلاش نمود تا برسد به عزت و سربلندی با تمام شباب. (۴۵)

(۴۵)

- لقد خفت حتى ما نزيد مخافتی
علی وعل فی ذی المطارة عاقل
همانا ترسیدم به طوری که ترس من نیست بیشتر از ترس بزکوهی که در کوه ذی المطاره پناهانده است. (این شعر قلب است یعنی ترس او از ترس من بیشتر نیست)
- (۲۹۰)
- نحن بنی صبة اصحاب الجمل
ما یسم بنی صبه صاحبان اشتران
(۳۲۱)
- الم تعلمنا انی من الزاد مرمل
اذا حضرانی قلت لویعلمانه
چون آن دو حیوان نزد من آمدند گفتمم اگر سخن گفتن مرا دریابند آیا ندانستید که من از زاد و توشه بی بهره و بی نصیبم.
- (۸۹)
- رب العباد البه الوجه والعمل
استغفرالله ذنبا لست محصیه
آمزش می طلبم از خدای تعالی برای گناهایی که شماره آن را نمی دانم، آن پروردگار بندگان که نیت و عمل برای اوست.
- (۱۲۶)
- وآخرین ذری دمعة العین بالهمل
فقلنوا ومنهم دمعه سابق له
پس روز را گذرانند و از ایشان کس بود که اشکش بر او پیشی داشت یعنی بی اختیار گریه می کرد و دیگری همچون سیلاب و آب روان اشک میریخت.
- (۶۱)
- بلسلی ولا ارسلتھم برسول
فقد کذب الواشون ما بحت عندهم
دروغ گفتند سخن چنان که من نام لیلی را نزد ایشان نبردم و نه پیغامی بایشان فرستادم.
- (۷۲)
- یکون الله یسمع ما اقول
دعوت الله حتی خفت الا
آن قدر خدای را خواندم تا این که ترسیدم خدای تعالی اجابت نکند و پاسخ ندهد به آنچه میگویم. (۵۸)
- سواکم فانی مهتد غیر مایل
ثنائی علیکم با بن حرب و من یمل
ثنای من بر شما است ای پسر حرب و هر کس به غیر شما مایل باشد پس من هدایت شده و مایل به شما هستم.
- (۲۱۸)
- دلبل علی ان لا یدوم خلیل
وان افتقادی فاطما بعد احمد
و همانا از دست دادن من حضرت فاطمه سلام الله علیها را بعد از حضرت رسول (ص) دلیل آن است که هیچ دوست و رفیقی جاوید و پایدار نخواهد ماند.
- (۱۱۳)
- وکل الذی ذون الفراق قلیل
لکل اجتماع من خلیلین فرقة
هر اجتماعی را حتی اگر از دو دوست باشد جدایی و فراق است و هر چیزی در برابر فراق و جدایی اندک و بی ارزش است.
- (۱۱۳)
- فقلت لها ان الکرام قلیل
به او گفتم که جوانمردان و نیکان اندک اند.
- (۳۸)
- کان الزناء فریضة الرجم
کانت فریضة ماتقول کما
حکم و فریضه آنچه را که تومی گویی همچون حکم و فریضه زناست که حکم آن سنگسار است. (۲۹۰)
- عنه الریح خوالید معم
الا رسادا هامدا دفعت
(الا به معنی و او عطف) و خاکستر بر جای مانده که سنگهای سیاه زیر دیک بادها را از پراکندن آنها مانع

- شدند. (۲۲۴)
 واسلمت وجهی حین شدت زکائبی
 الی آل مروان بنیاء المکارم
 در آن هنگام که باز سفر من بسته شد به آن مروان که سازندگان و مجسمه‌های مکرمت و بزرگواری هستند
 روی آوردم. (۱۲۵)
 هم القوم الا حیث سلّوا سیوفهم
 وضخّوا بلحم من محلّ ومحرّم
 مرد آنها را وقتی که شمشیر کشیدند و هنگامی که حیوان کشتنی را برای گوشت خوراندن به مهمان ذبح کنند
 محل باشند و خواه محرم. (۲۹۱)
 منی یقل حاجبا سرادفه
 هذا ابن بیض بالباب بیضم
 هرگاه دو حاجب و نگهبان سرپرده او گویند این ابن بیض است بر در سرای، با حالت نیم و لبخند می باشد.
 وأری لها دارا بأغدره الت
 جیدان لم یدرس لها رسم
 می بینم از او خانه‌ای را در سرزمین اقدرة السیدان که نشانه و آثار آن محو نشده است. (۲۲۴)
 هم وسط یرضی الانام بحبّهم
 اذا نزلت احدی النبیالی بمعظم
 آنان بهترین مردمند و مردم از دوستی آنان خرسند و راضی اند آن گاه که حادثه بزرگی در یکی از شیها
 واقع شود. (۱۹۷)
 عذت بما عاذیبه ابراهیم
 اذ قال وجهی لك عان راغم
 پناه بردم به آن که پناه برد به آن ابراهیم در آن هنگام که گفت خدایا چهره‌ام را برای تو خاضع و خاشع دارم
 و برخاک سایم. (۱۳۹)
 ائی الوجوه انت جمعت فلین له
 لای وجهه الا الی الحکم
 کدام جهت را قصد کردی؟ به او گفتم: کدام جهت غیر از جانب حکم را می توان قصد نمود: (۱۲۶)
 له امة سقیبت فی الزبور
 وأقسیمة هسی خیر الامم
 او را امتی است که در زبور ناخواننده و ناتویسنده نام برده شده‌اند که آنها بهترین امتها هستند. (۲۴)
 وان معاویة الا کرم
 ن حان الوجوه طوال الامم
 همانا معاویه و کسان بزرگوار او زیبا صورت و بلند بالا اند. (منظور معاویه بن ابی سفیان نیست). (۱۸۳:۲۴)
 تری للمسلمین علیک حقاً
 کفعل الوالد الرؤف الرحیم
 چنان بینی که مسلمانان را یرتوحقی است نسبت به آنها همان کار را باید کنی که پدر رؤف و دهربان نسبت
 به فرزندانش می‌کند. (۲۰۸)
 فلن ترانی امّة کفی
 الی لئیم ولا هجان
 هرگز نخواهی دید مرا که دست به سوی آدم پست و بی اصل دراز کنم. (۳۲۵)
 وکلّ اخ مفسارقه اخوه
 لعمرابیک الا الفرقدان
 موگند به جان پدیرت که هر برادری از برادرش جدا شود و فرقدان هم نیز. (۲۲۴، ۸۷)
 کم کره قد غشبت فیها
 فانکشفتم لی علی المکان
 چه بسا سختی و دشواری که در آن فرو ماندم و راه به جایی نبردم همان دم گشایش و فرجی برایم پدیدار شد.
 (۳۲۵)

- مخافة ان يسقون قوم
از ترس آن که مردمی بگویند فلان را بر فلان منت و فضل است. (۳۲۵)
- فضل فلان على فلان
وآلوا وباد الجميع منهم
پشت نمودند و همه هلاک و نابود شدند دست روزگار همه را برانداخت و ریشه کن کرد. (۳۲۵)
- و كم امور حذرت منسها
چه بسا چیزها که از آنها می ترسیدم در نتیجه از آنها درمان ماندم. (۳۲۵)
- و كل نهد اقبه طرف
و هر اسب بلند قامت باریک میان و شمشیر تیزیمنی. (۳۲۵)
- مفادیم وصالون فی الزوع خطوهم
در جنگ پیشروان اند و پی در پی گام بر می دارند با شمشیریمانی هر دو لب تیز. (۲۳۹)
- بكل رفیق الشفرتین بمان
قنعت بالقوت من زمانی
از زمانه به قوت و غذای اندکی قناعت می کنم و خویش را از خواری و ذلت حفظ می نمایم. (۳۲۵)
- وصنت نفسي عن السهوان
فليت لنا من ماء زمزم شربة
ای کاش برای ما به جای آب زمزم شربتی سرد بود که شب بر قند کوه طهیان مانده بود. (۲۸)
- و كيف نفصوا ولاسهل ولاحزن
فالت له اخته قضيه عن جنب
خواهرش به او گفت از دور دنیال او برو، و چگونه دنیال رود در صورتی که نه زمین نرم و شنی است و نه زمین سخت و درشت. (منظور صندوق حضرت موسی علیه السلام است که در آب رودخانه بود.) (۴۹)
- فكذا يبلى عليهن الحزن
و كما تبلى وجوه في الثرى
همانطور که صورتها در خاک نمناک پوسیده و نابود می شود اندوه هم بر آنها کهنه و نابود می شود. (۲۴۶)
- واستزق الله مما في خزائنه
فان ذلك بين الكاف والتون
از خدای تعالی روزی بخواه از آنچه در خزائن اوست چون آن در میان دو حرف کاف و نون (کن: باش) قرار دارد. (۱۳۱)
- فما المعزى بباقي صاحبه
ولا المعزى وان عاشا الى حين
نه تسلیت دهنده بعد از دوستش باقی می ماندونه تسلیت داده شده اگرچه مدت زمانی زندگی نمایند. (۲۴۶)
- لا تخضعن لملوك على طمع
فان ذاك مضر منكم بالدين
برای هیچ بنده ای به خاطر طمع و آرزوی فروتنی مکن زیرا که آن برای دین تو مضر و زیان آور است. (۱۳۱)
- انا نعزبك لا انا على طمع
من الحبووة ولكن سنة الدين
همانا ما ترا تسلیت گوئیم و دلداری دهیم نه آن که خود امید و طمع زندگانی جاوید داریم بلکه بدان سبب که تسلیت و دلداری دادن سنت دین است. (۲۴۶)
- ذعرت به القطا ونفبت عنه
مقام الذئب كالرجل اللعين
مرغ سنگ خواره را راندم و گرگ را دور کردم همانند خوسه و مرس سرپالیز و کشت زار. (۲۶۱، ۵۳)
- من ادعى شيئا بلا شاهد
لا يبد ان تبطل دعواه
هر کس ادعا کند چیزی را بدون دلیل و شاهد بناچار ادعا و دعوی او باطل و بیهوده باشد. (۱۱۶)

- قبل دنو الافق من جسوزانه
پیش از نزدیک شدن جوزاء به افق و محل ضوعش. (مقلوب است) (۲۹۱)
- شربت کأما ابوک شاربها
لابد منبها له علی کبره
جامی را تو نوشیدی که قدرت هم چاره‌ای از نوشیدن آن در من پیری ندارد. (۲۴۶)
- ما نفع العین کتما وقعت
فی الحی منی الآ علی اثره
چشم من هر گاه در قبیله ام می افتد بر چیزی چشم نمی افتد مگر بر اثر و نشان او. (۲۴۶)
- با فرة العین کنت لی أنسا
فی طول لیلی نعم و فی سحره
ای روشنی چشم من که در طول شبها و سحرگاهان مونس و همنشین من بودی. (۲۴۶)
- فالحمد لله لا شریک له
فی علمه کان ذا و فی قدره
سپاس خدایی را که انباز و شریک ندارد، در علم او و در قضا و قدر او این گذشته و تقدیر شده بود. (۲۴۶)
- بشریها و الانام کلهم
من کان فی بدوه و فی حضره
و مردم همگی آن را خواهند نوشید خواه صحرائش باشند و خواه شهرش. (۲۴۶)
- با غائبها یؤوب من سفره
عاجله مونه علی صفره
ای غایب از دیده که از سفر بر نمی‌گردد، مرگ در من کودکی بر تو شاب نمود. (۲۴۶)
- ونحن بنو ام البنین الاربعه
ونحن خیر عامرین صعصعه
ما چهار نفر فرزندان ام البنین هستیم و ما بهترین افراد خانواده عامر بن صعصعه هستیم. (۳۲۱)
- المطمعون الجفنة الممدعده
الضاریون الهام تحت الخیضه
بخشندگان سفره‌دار، شمیر زندگان فرق سرهای زیر کلاه خود. (ح/ ۳۲۱)
- نحن بنی ام البنین الاربعه
ما چهار نفر فرزندان ام البنین هستیم سرهایی را که با کلاه خود پوشیده است از دم شمیر می‌گذرانیم. (۳۲۱)
- قد هزئت منی ام طیبله
قالت اراه معدما لاشیء له
ام طیبله مرا تمسخر و استهزاء نمود، گفتم 'و را بینم که درویش و نیازمند و بی چیز است. (۴)
- اصبر علی ماض الحسو
دفان صبرک فاتله
بر اذیت و آزار رشک برنده شکیبایی و بردباری و رز زبیرا که شکیبایی و بردباری تو کشنده اوست. (۱۰۷)
- کالتارناکل نفسها
ان لسم تسجدمانا کله
همچون آتش که در آن هنگام که چیزی برای سوختن نیابد خود را خورد. (۱۰۷)
- ومن هاب اسباب المنایا بنفسه
ولونال اسباب السماء بسم
هر کس از عدل و اسباب مرگ بترسد مرگ خواهی نخواهی به او می‌رسد و اگر چه به وسیله نردبان به درهای آسمان رسد. (۲۸۳)
- اعلی نقتحم الفوارس هکذا
عنی و عنهم اخبروا اصحابی
آیا سواران بر من حمله آورند؟ ای یاران من از من و آنها خبر دهید. (۲۴۹)
- الیوم یمنعنی الفرار حفیظتی
ومصتم فی الهام لیس بنایبی
امروز تراد و گوهر من مرا از فرار کردن و گریختن باز می‌دارد و شمیر فیزی که در فرق سر فرود می‌آید

و بر نمی‌گردد. (۲۴۹)

وعففت عن ائوابه ولوانسی

كنت المفقظ بزنی ائوایی

از در آوردن جامه‌های او پرهیز و خودداری نمودم در صورتی که اگر من کشته می‌شدم جامه‌های مرا بر می‌کند

و می‌ریود. (۲۴۹)

فصدت حین ترکنه متجدلا

كالجذع بین دكادك وروایی

پس برگشتم در هنگامی که او را رها کردم افتاده در روی زمین بمانند تنه درخت خرما در میان تپه‌ها و نخل‌ها. (۲۴۹)

فنگب عنهم دره الاعادی

پس به یک سو کرد از ایشان دفع دشمنان را. (۱۴)

لقد اسمعت لونا دیت حیا

ولكن لاحبوه لمن تنادی

اگر زنده‌ای را می‌خواندی و با او سخن می‌گفتی همانا سخن به گوش او رسانیده بودی و لیکن کسی را که تو

می‌خوانی زنده نیست. (۲۹۲)

علی مثلها امضی اذا قال صاحبی

الا لیئنی افدیك منها وافتدی

بر چنین ناله‌ای می‌روم هنگامی که دوست من می‌گوید ای کاش تو را و خود را از این فلات نجات دهم. (۱۷۸)

الا اینهذا اللأئمی احضر الوغا

وان اشهد اللذات هل انت مخلدی

ای کسی که مرا سرزنش می‌کنی که در جنگ حاضر شوم و لذات را دریابم آیا تو مرزنده و جاویدی می‌گذاری؟ (۳۴)

ووقع قلبی للأذی كثره الأذی

وقد كنت احیاناً یضیق به صدی

از بسیاری رنج گنجایش و وضع دل من برای تحمل رنج بسیار شده و اگر چه پیش از این گاه گاهی سینه‌ام از آن

تنگ می‌شد. (۲۴۴)

نری الذهر منتالا ولم ارثرو

من المال ننبی الناس عتی وعن امری

روزگار را بینی که هلاک کننده است و من نیستم مال و ثروتی که مردم را از من و کار من آگاه گرداند.

كأن متنبیه من التفی

مواقع الظیر علی الضفی

گویا دو طرف پشت او از جهت صافی و صیقلی نسبت به ریگ و شن که روی آن می‌افتد همچون پاهای

پرنده است بر روی سنگ صیقلی و هموار که قرار ندارد و پرنده زود بر می‌خیزد. (۲۵۳)

لعلی فی هدی امری و جوری

وتقطعی التنوفة و احتیالی

شاید من در درستی کارم و بیراهه رفتنم و بی‌مردنم بیابان بی‌انتها را و چاره‌اندیشی خویش... (۲۲۵)

من كنت عن ماله غنیبا

راینه كالأذی یرانی

هر کس را که از مال و ثروت او بی‌نیازم بدو همان سان نگرم که او مرا می‌نگرد. (۳۲۵)

الم تكن معدن الفوانی

والبیض والخرد الحسانی

آیا نبود جایگاه زنان آواز خوان و سپید اندامان و دختران زیباروی؟ (۳۲۵)

فانها وهی صامتات

ابلسخ من كل ذی لسانی

پس آنها اگر چه خاموش و ساکت اند اما از هر صاحب زبان و گوینده‌ای بلیغ‌تر و رساترند. (۳۲۵)

یا جاهسلا بالزمان غسرا

انظرالی الدور والمفانی

ای آن که بر اثر غرور و خودپسندی از روزگاری خبر و ناآگاهی بنگر به سراها و منازل به جای مانده

و امانده.

(۳۲۵)

ابـــــره ان ازاد بـــــری واقطع البران جفسانی
 من به اونیکی می‌کنم؛ گراوقصد و اراده نیکی با من داشته باشد، و قطع نیکی می‌کنم اگر به من ستم روا دارد.

(۳۲۵)

ولا اجوب الفـلا لرزق حبیبی من الرزق ما کفانی
 به خاطر روزی بیابان نخواهم در نوردید، بس است مرا از روزی آنچه مرا کفایت نماید.

حتی نبین ما یمنی لک المانی

تا آشکار و هویدا شود آنچه تقدیر کننده برای تو تقدیر نماید.

(۱۱۶)

فلو رأیت الممنون حلت بأكثر الخلق ما عنانی

اگر بینم بیشتر مردم را مرگ فراسید مرا با کی نیست.

(۳۲۵)

امتلاً المحوض وقال قطنی مهلا رویدا قد ملأت بطنی

حوض پر شد و گفتم بس است مرا، اندکی مهلت بده همانا اندرون مرا پر کردی.

(۵۸)

الخبر الذی أنا ابتغیه ام الشرائذی هو یجتغیبنی

آیا خبری که من در طلب آن هستم یا شری که او در طلب من است.

(۳۴۹)

وما ادری اذا یمتت وجهها ارید الخبیراتیمما یلبسنی

هنگامی که آهنگ جهت و جانبی را می‌نمایم به اراده خیر و نیکویی، نمی‌دانم کدامیک خیر یا شر

(۳۴۹)

نزدیک من است.

اشعار فارسی

همسایه ما خری است او را اسپی من آدمیم مرا کرای خرنیست
(۲۸۱)

توبه خواب اندری نمی دانی فاذا ما انتبهت منه دریت
(۲۸۱)

زباد و کوه ندانیش در مصاف بدانک چو باد حمله بر است و چو کوه حمله پذیر
(۳۲۷)



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی